بنیاد دُنا

انتشارات دانشگاه تهران

۱۴۳۹

چاپ دوم

یادداشت‌های گاثاها

نگارش

پورداود

به کوشش

دکتر بهرام فره‌وشی

استاد دانشگاه تهران

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۱۴۳۹

شمارهٔ مسلسل ۲۰۴۶

گنجینهٔ آثار استاد پور داود

زیر نظر دکتر بهرام فره‌وشی

شمارهٔ ۱

چاپ دوم

تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی

چاپ نخستین ۱۳۳۶
از انتشارات انجمن ایرانشناسی

ناشر
موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در بهمن ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی
در چاپخانهٔ مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید
کلیهٔ حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است
بها : ۳۶۰ ریال

نامه‌های دیگر پورداود

گزارش اوستا

گاثاها سرودهای زرتشت با متن اوستایی- بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی

گاثاها دوبین گزارش، بخش نخست با متن اوستایی، بمبئی ۱۳۲۹

یشتها بخش نخست از هرمزد یشت تا خورشیدیشت بامتن اوستایی بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۰۷ - چاپ دوم تهران ۱۳۴۷

یشتها بخش دوم از فروردین یشت تا زامیادیشت، بمبئی فروردین ماه ۱۳۱۰- چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷

خرده اوستا هوشبام، نیایش، پنجگاه، دوسیروزه، چهارآفرینگان، بمبئی، مهرماه ۱۳۱۰

یسنا بخش نخست: ازهات یک تا هات‌بیست وهفت - بمبئی، بهمن‌ماه ۱۳۱۲- چاپ دوم: تهران، آبانماه ۱۳۴۰

یسنا بخش دوم، با گفتاری دربارهٔ آتش، چیچست، سولان، سهند، آذرخش، نفت، آذرفرنبغ، آذربرزین مهر، آذرگشسپ، تخت‌سلیمان تهران، ۱۳۳۷

یادداشتهای گاثاها دربارهٔ واژه‌های گاثاها - تهران ۱۳۳۶

ویسپرد بخشی از اوستا با آفرین پیغمبر زرتشت، آتش، هفت کشور، سوگندنامه. تهران، تیر ماه ۱۳۴۳

***

ایرانشاه تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۷۰ تصویر، چاپ بمبئی ۱۳۴۴ هجری قمری

خرمشاه گفتار در بارهٔ آیین و کارنامه و زبان ایران باستان، چاپ‌بمبئی، سال ۱۳۰۵ خورشیدی

سوشیانس رساله‌ایست در باره موعود مزدیسنا ، چاپ بمبئی سال ۱۳٤٦ هجری قمری

یزدگرد شهریار منظومه‌ایست دردویست شعر (بیادگار جشن هزارمین سال‌فردوسی) بمبئی ۱۹۳۳ میلادی

پوراندخت‌نامه دیوان شعر باترجمهٔ انگلیسی‌دینشاه ایرانی، چاپ بمبئی، شهریورماه ۱۳۰٦ خورشیدی

گفت و شنود پارسی برای دبیرستانهای‌هند، چاپ بمبئی، اسفندماه ۱۳۱۲

فرهنگ ایران‌باستان بخش نخست شامل ۱۲ گفتار در بارهٔ زبان وفرهنگ ایران، تهران ۱۳۲٦ خورشیدی

هرمزدنامه گفتارهایی است دربارهٔ تاریخ برخی از واژه‌ها و گیاهان . تهران ، دیماه ۱۳۳۱ خورشیدی

اناهیتا مجموعهٔ پنجاه گفتار پورداود. تهران . ۳خرداد ۱۳٤۳

بیژن و منیژه برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشتها، تهران ۱۳٤٤

فریدون برگزیده‌ای از شاهنامه ، تهران ۱۳٤٦

زین‌ابزار دربارهٔ ابزار جنگی که در ایران کهن بکار میرفته است. (چاپ‌این کتاب پس از درگذشت استاد انجام یافته است) . بهمن‌ماه ۱۳٤۷

Lectures delivered by P. D, The K.R. Cama Oriental Institute publication No. 11, Bombay 1935.

Mithra cult, Lecture delivered by P. D., Bihar and Orissa 1933.

این کتاب که در سال ۱۳۱٤ خورشیدی برای چاپ به بمبئی فرستاده شده بود ، چنانکه استاد روانشاد در پیشگفتار کتاب نگاشته‌اند ، در نوزده سال پیش در سال ۱۳۳٦ سرانجام در تهران بچاپ رسید.

در آن هنگام من دانشجوی‌جوانی بودم که در دورهٔ دکتری‌ادبیات فارسی در پیشگاه استاد بزرگوار ، فارسی باستان و اوستا می‌آموختم.

دیدار استاد و شکوه و فری که از چهره‌اش برمی‌تافت مرا چنان شیفتهٔ وی کرد که‌بخدمتش کمر بستم و چون ازنیمه کاره ماندن‌چاپ کتاب اوستا دلی آزرده داشت، به‌کار چاپ کتاب اوستا و کتاب‌های دیگر وی پرداختم.

این کار در آن روزگار، کاری سخت و توان‌فرسا بود. کتاب‌ها پر از واژه‌های اوستایی و پهلوی و آوانویسی لاتینی بود و در ایران نـه حـروف اوستا و پهلوی یافت می‌شد،نه حروف آوانگاری لاتینی. بناچاردست به بنیاد کردن چاپخانهٔ‌آتشکده نهادم و با فراهم آوردن آن چاپخانهٔ کوچک، برگ‌های زردوش و شکنندهٔ اوستا را که سالیان دراز برآنها گذشته بود بچاپ سپردم و در ویراستاری کتاب‌های استاد بزرگوار کوشیدم و خود در این سال‌ها از نوشته‌ها و گفته‌های استاد بهره‌ها بردم.

استاد برآنچه که بیست‌ودو سال پیش نوشته بود چیزی نیفزود . می گفت اگر بخواهم نوشته‌ها را دستکاری کنم ،کتابـی دیگر فراهـم خواهد آمد و دیگر فرصتی برای کار دوباره نیست. از اینرو تنها ،گفتارهای آتش ، چیچست، سولان، آذرخش و شیون و سویه که ازکارهای تازهٔ استاد بود به ترجمهٔ یسنا که در پنجاه سال‌پیش، بهنگام زندگی ودانش‌اندوزی استاد درآلمان انجام گرفته بود ، افزوده گشت و بخش گفتارهای ویژهٔاین کتاب ازآخرین پژوهش های استاد برخوردار است.

در آن هنگام، هرگاه کتابی از وی بچاپ میرسید، چنان خرسند می گشت که نور جوانی از چهره‌اش می‌تافت و این تنها برای چاپ آن کتاب نبود ، بلکه بیشتر از آنرو خرسند بود که نامه‌ای دربارهٔ فرهنگ پرشکوه ایران بدست جوانان ایرانی میرسید .

پس از چاپ چند مجلد از کتابهای استاد ، هم بسفارش وی، من راهی دیاری دیگر شدم و دنبالهٔ کار خودرا در فرهنگ و زبانهای کهن ایران بازگرفتم و هنگامی که به ایران باز آمدم ، استاد بزرگوار مرا برکشید و برکرسی خویش نشاند و این برای من افتخاری بزرگ و جاودانه است.

امروز که چاپ دوم این کتاب باز بدست من انجام می‌پذیرد. با آنکه مرا در دانشگاه تهران پایگاه استادی هست ، ولی هنوز در آستانهٔ پیرانه سری در برابر دانش بیکران آن دانشی مرد بزرگوار و بزرگ‌منش، خویشتن را شاگردی کوچک می‌بینم .

آذر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

بهرام فره‌وشی

دیباچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را بزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان و فرهنگ ایران زمین برخوردار شوند.

درسی و دو سال پیش ازین (در آبان ماه ۱۳۰٤) بگزارش آن پرداختم.

درخرداد ماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از زبان اوستایی بفارسی در آوردم. درسالهای پس از آن بخشهای دیگر نامهٔ مینوی را بفارسی گردانیدم: یشتها دردو جلد، خرده اوستا، یسنا پخش نخست.

پس از گزارش پخش بزرگ اوستا، دریافتم که گزارش گاتها کم و کاستی دارد باید دگرباره بآن بپردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا، بسر آنها برگردم. این است که باکوشش فراوان دگرباره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم مهرماه ۱۳۱٦ خورشیدی (= ٤ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم، بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود، خودم درهمان سال ۱۳۱٦، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان بایران برگشتم.

درین دومین گزارش گاتها که دردو پخش است، در پخش نخست، گزارش پنج سرود: اهنُوَد (اهونود) اُشتُوَد ـ سپنتمد ـ وهوخشتر ـ وهیشتوایشت آمده وچندین گفتار دیگر در آن جای داده شده: بهار و مزدیسنا ـ دین دبیری ـ گاتها ـ پیشه وران ـ چینوَد پل

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش پخشهای دیگر اوستا بهیچروی نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد، کوششم درین بوده که بجای هریك از واژه‌های اوستایی، درفارسی واژه‌ای بنشانم که از همان ریشه و ین تا کنون در زبان

ما بجای‌مانده‌است. این‌است که‌درین گزارش بخودی‌خود واژه‌های‌فارسی بکاررفته و از واژه‌های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی‌راه یافته ، بی‌نیاز مانده‌است . معنی‌بسیاری‌ازبندهای این‌سرودها جداگانه ، ساده‌تربیان شده‌است. درسراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن ؛ اردیبهشت؛ شهریور؛ سپندارمذ ؛ خرداد وامرداد خوانیم برمیخوریم، بسا،از آنهامعنیهای آنها که منش‌نیك؛ بهترین‌راستی(پاکی،درستی)؛ کشور برگزیده‌یاشهریاری‌مینوی؛ فروتنی‌پاك‌یانرمخویی پاك و بردباری پاك ؛ رسایی و بیمرگی‌یاجاودانی‌باشد ، اراده شده‌است وبسا اینان میانجی میباشند ، اهورامزدابدستیاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان‌ودینداران دستورمیفرستد ، خواه ازبرای‌زندگی خوش این جهان و خواه از بـرای رستگاری جهان آینده (۱)

پخش دوم (یادداشتهای گاتها) همین‌نامه‌است که بدسترس خوانندگان‌ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزارو پانصد وهشتاد وشش(۲۵۸٦) یادداشت است . شمارهایی‌که در سربسیاری از واژه‌های اوستایی ، در پخش نخست دیده میشود ، بهمین یادداشتهای پخش‌دوم برمیگردد.

دراین یادداشتها هریك ازواژه هایی‌که درگاتها آمده ، یاد شده و واژه‌ای که از آنها در آمده و درمتن بکار رفته نیز در میان ابروان ( ) یاد شده است . چنانکه میدانیم یك رشته از واژه های اوستایی با اندك تغییری در فارسی بجای مانده ، نگارنده نیزهمان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای‌که در گاتها آمده، بهمان جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری ازپاره‌های پخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را دربردارد یادگردید .

باید دراینجا گفته شودکه پخشی ازگزارش اوستا (=زند) که بزبان رایج روزگارساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم ، ازدستبرد

۱ــ در یاد داشتها ، چندین بار از امشاسپندان سخن‌داشتیم،بجلدیك‌پشتها صفحهٔ ٦۹ــ۹٦ و بجلد فرهنك ایران باستان پخش‌نخست صفحهٔ۵۲ــ۸٤ نیز نگاه کنید .

پیش‌آمد های زشت ِ زمانه ، رهایی یافته بمارسیده‌است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم کهنترین ودشوارترین پخش اوستاست . دربسیاری ازجاهای گاتها درگزارش پهلوی واژه‌ای آورده شده که در پخشهای دیگراوستاهم آورده شده است . اینگونه واژه های‌فارسی میانه یاپهلوی راکه هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز دراین یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژهٔ پارسی میانه درفارسی کنونی ما هم بجای مانده است،این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یادکرده‌ایم . درگاتها ودر سراسر اوستابواژه‌هایی برمیخوریم که‌درسنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی هم بجای‌مانده . زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگارساسانیان از آن در آمده وپارسی نو(فارسی)هم‌ازپارسی‌میانه. این است که درین یادداشتها بیش ازصد واژه پارسی باستان را یاد کرده‌ایم.

چنانکه‌میدانیم‌ازگویش(۱)اوستایی که‌باید آن‌راازززبانهای‌شرقی‌ایران‌شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریك اوستای روزگار ساسانیان است ، نوشته دیگری دردست نیست‌وهمه واژه هایی‌که درهمین اوستا بجای مانده ، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود ، در اینگونه واژه ها بپیروی از دانشمندان اوستا و ودا Veda شناس معادل‌سانسکریت آنهارایادکرده‌ایم.چنانکه میدانیم زبان‌سانسکریت بسیار نزدیك بزبان اوستایی وپارسی باستان است،کم وکاست زبانهای‌دیرین‌ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت ودایی) برادران آریایی ماجبران میکند .

بجاست‌یادآورشویم که درفرهنگهای فارسی یك رشته از واژه‌ها یادگردیده که‌گواهی از برای درستی آنها ازگویندگان پیشین بدست داده نشده ، چون همین واژه‌های از دست رفته ، در اوستا دیده‌میشود ، هیچ‌شك بدرستی آنها نمیماند . در

---

(۱) گویش‌یا ُگو ِش بجای واژهٔ لهجه گرفته‌شده: شهرستانی که‌گویا در سال ۵۴۸ درگذشت درکتاب الملل والنحل درسخن از آیین زرتشت ، واژه‌گویش را در ردیف منش وکنش آورده، همچنان‌صدرالدین ترکه اصفهانی در سدهٔ نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ‌تهران ص ۲۵۳)

چندین‌جای این یادداشتها اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیزیادکرده‌ایم. درین یادداشتها برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین‌نیزدیده میشودکه‌از برای‌روشن‌کردن چندواژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته‌شد ، باید از برای‌روشن ساختن بسیاری از واژه‌هـای اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بپارسی میانه وپارسی‌باستان‌و سانسکریت‌و گویشهای‌گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای‌معروف بهند و اروپایی روی‌آوریم گزارش گاتها و این‌یادداشتها نمونهٔ کوچکی است‌از این‌کار بسیار بزرك. امیداست‌در آینده فرزندان‌این‌مرزوبوم درین زمینه‌رستگار بدر ایند و آنچنانکه باید ارزش میراث مقدس نیاگان پارسای خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با « یادداشتهای گاتها » در مهرماه ۱۳۱٦ از آلمان بهند فرستادم .

سالها این دونسخه دربمبئی ماند ، آنگاه چاپ آنها راآغازکردندکه دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی درگرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود . این پیکاربیش‌ازشش‌سال پایا ماند تااینکه در اردیبهشت ۱۳۲٤ = مه ۱۹٤٥ دراروپا انجام یافت .

درهنگام جنك نمونه هـای چاپی گاتهاکه از بـرای تصحیح بتهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یااینکه گم میشد وبمن نمیرسید،اینچنین سالهاگذشت همینکه پس از رنج فراوان‌کار بانجام رسید وکتابها از برای‌انتشار آماده‌گردید ، در ۲۸ تیر۱۳۲٤ = ۱۹ ژوئیه ۱۹٤٥ بآن چاپخانـه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود ودرمیان آنها گزارش‌اوستای‌نگارنده‌بدم آتش‌سوزان رفت واز آنهاجزمشتی‌خاکستر چیزی بجای‌نماند،چندی‌گذشت‌تادارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگرباره چاپخانه خود را بکار انداخت .

از روی یگانه نسخه‌ای ازگاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود ، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتهارادربرابرگزارش فارسی نیزبچاپ رسانیدند. این چاپ دومی‌درنیمهٔ سال ۱۳۳۱ انجام‌گرفت‌وبرای اینکه‌کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها از برای تصحیح برایم فرستاده نشد .

از بخت‌بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت .

چنانکه دیده اید از روزی که گاتهارا از برلین برای چاپ به‌بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت .

اما پخش دوم که « یادداشتهای گاتها » باشد (همین نامهٔ حاضر): پس‌ازسوختن دگرباره در آنجا بچاپ نرسید ومن درتهران‌فقط یك نسخهٔ ناقص آن‌را درزیردست داشتم ، آنهم چاپ‌نا درستی که دربمبئی انجام داده بودند . ازبرای رهانیدن این‌نامه ازگزندهاریمنی ، نامه ای که اینهمه مایهٔ افسردگی شده ، بناچار بایستی یادداشتها را ازروی نسخهٔ خطی‌پراکنده وپریشان که نزد خودم‌انباشته بود و درسفراز آلمان بایران‌بااوراق دیگر در آمیخته ، درهم و برهم شده بود ، دگرباره سرو رویی دهم، پیداست که پس‌ازگذشتن چندین سال براین یادداشتها ، دلم راه نداد آنها راکه در هجده سال پیش نوشته شده بود ، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم ، « گفتار در بارهٔ برخی‌ازنامها که درگاتها آمده است » وازصفحه۳۸٤ تا صفحه ٤٤٠ این‌نامه را گرفته ، درتهران نوشته شده است .

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم . دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه وسرآغاز وپیشگفتارو دیباچه که هریك‌بفاصلهٔ‌چند سال ازهمدیگر نوشته شده واینك درگاتها ، پخش نخست ، پهلوی هم دیده میشود، بخوبی‌گویای این داستان‌است. سالهای ده و بیست وسی از برای عمر کوتاه آدمی اهمیتی‌دارد ، آنهم از برای زندگی کسی که درکار خواندن ونوشتن‌است . ناگزیر پخشی‌از عمرچنین کسی‌باید بخواندن بگذرد تابدورهٔ نوشتن‌برسد، بازجای سپاس است که پس‌از سپری‌شدن سی‌ودوسال ، از آن هنگامی که دست بکار گزارش‌اوستا بردم ، هنوز دستم ازین کارکوتاه نگردیده است .

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خوراندیشه‌است، این است که بیم این میرود عمرنگارنده سر آیدو کاراین گزارش که‌پس‌ازتاخت‌وتازتازیان‌نخستین‌باراست که بزبان‌کنونی این مرزوبوم در آمده ، بسرنرسد . آری آنچه درین میان درخور

دریغ وافسوس خواهدبود همان ازدست رفتن فرصت و پایان نگرفتن کاراست .

باید گفت خوداوستا نامه‌ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که گویای کینه وستم وخونریزی اسکندرو عرب و چنگیز است ، اگریکی از فرزندان این مرزوبوم درسرنامه‌ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید وبگزندها گرفتار گردد ،گوباش . اگرباپیش آمدهای بد ، بخودکار آسیبی نرسد ، آسیب کسان اهمیت ندارد. باخودمیگفتم کار گزارش اوستا را در ده جلدانجام‌خواهم داد وهیچ گمان نمیرفت اینهمه آسیب اهریمنی درپی‌باشد وپس از سپری‌شدن بیش ازسی‌سال هنوز کار گزارش‌اوستا پایان نیافته باشد .

پخش نخست یسنا که دربمبئی بچاپ رسیده، درپایان سال۱۳۱۲ انتشاریافت، پخش‌دوم آن رادرهشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱٤ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از برلین به بمبئی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا درگوشه‌ای مانـد . پس‌از گذشتن سیزده‌سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که درآن رنجی نبرده و زیانی ندیده ، نباید آویزشی(۱) داشته باشند ، ناگزیرنسخه خودرا پس خواستم . آن‌نسخه را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند . شایداگر آن را نخواسته بودم تا بامروز هم درآنجا بگوشه‌ای آرمیده بود یاازمیان رفته بود .

خدارا سپاس که این پخش ازاوستانیزکه جلددوم یسنا باشد درتهران‌بچاپ رسیده ،امید است پس از افزودن چند گفتار بآن، ازچاپخانه بدر آیـد و بدست خوانندگان ارجمندسپرده شود.

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد ، در دوجلد انتشار یابد و اینچنین گزارش‌اوستاپایان‌پذیرد وبخواست خدا باز در زمینهٔ مزدیسنا ، سوشیانت (موعود زرتشتی) انتشار یابد.درست‌است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا آنچنان که‌میخواستم‌پیش‌نرفت ،اما آن اندازه ازاین‌گزارش که بدسترس‌خوانندگان

---

(۱) آویزش بجای علاقه واژه درستی است . در تذکرةالاولیاء عطار (چاپ تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده : « سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش نیست »

گرامی گذاشته شده بی‌اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاکان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودند و چگونه بااعتقاد بروز پسین، زندگی جهانی را خوار نگرفتند . هرچند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرز و بوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند و شوری در دلهای فرزندان این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهد بود .

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان میرسد، بکوشش فراوان دوست جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده ادبیات ، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند، بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزار گراور واژه‌های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی که از چاپ کتاب آگاهند ، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست، شك نیست « یادداشتهای گاتها » که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبةً درست و پاکیزه در ایران از چاپ بیرون آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی که از برای تلفظ درست واژه‌های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی بکار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانهٔ آتشکده که خود آقای بهرام فره‌وشی با همراهی یك دو تن از دوستان خود ، ایجاد کرده‌اند ، انجام گرفته است. اگر آویزش و دلبستگی این دوست گرامی وارجمندم نبود ، بانتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزدا خواستارم.

دراین نامه دوهزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی گراور شده است و یکصد و دو (۱۰۲) واژه پارسی باستان درفهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد وسی و هشت (۴۳۸) واژهٔ برگزیده فارسی «

فهرست شده است .

امیداست این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده ازبرای فرهنگ اوستایی ـ پارسی باستان ـ پهلوی وفارسی

درپایان باید گفته شود، اگربخواست خداوند، بتوانم کارگزارش اوستا را در ده جلد بپایان برسانم، بازنمونه کوچك وناچیزی است ازدین کهنسال و بزرگ نیاگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرك روی زمین ، در تاریخ ادیان پایهٔ ارجمندی دارد ، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد ، در دینهای بزرك چون بودایی(فرقهٔ بودایی شمالی: مهایانه Mahâyâna) ویهودی وعیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پرارزش است ، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین ما درهمین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاك و فرهنگ سالخورده نیاگان ماست

پورداود

تهران، مهرگان ۲۵۶۹مادی= ۱۰ مهرماه۱۳۳۶خورشیدی

فهرست نامه ها

۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzvâresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853–1858

۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen.
Aus Dem Grundtexte Übersetzt, mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 – 1863

۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände; Wien 1864–1868

۴ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 – 54.

۵ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände, Stuttgart 1886–1895

۶ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 . دیباچه این کتاب بانگلیسی گردانیده شده
Introduction to the Avesta Translated from French of Mgr. Baron C . De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.

۷ Le Zend–Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892–1893

۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch – Strassburg 1910

گزارشهای پنج سرودگاتها یا برخی از هاتهای آنها :

۹ Die Gâthâ's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.

۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt; Jena 1920

۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.

۱۲ Gathâs, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) ; Bombay 1928

۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932

۱٤ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.

۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879

۱٦ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.

۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
درهمین کتاب، پنج سرود گاتها، ترجمه بارتولومه، از آلمانی بانگلیسی گردانیده شده است.

۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895

۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.

۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.

۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.

۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honover Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است .

۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart. 1888.

۲٤ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.

۲۵ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911

۲٦ Die Vierte Ghâthâ des Zuraˣthuštro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J.Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen
Philologisch - historische Klasse 1911. Heft 1; Berlin 1911; (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl.1913 NKGWG.Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H.Lommel; Berlin 1934; Yasna 47–51 Von H. Lommel; Berlin 1935.

۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

۲۹ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavatî (Jasna 43) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.

۳۰ Yasna28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.

پس از گزارش گاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته واینك زیردست نگارنده است . برخی از آنها در «گفتار دربارهٔ برخی از نامها که در گاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده ودر پایان همین نامه جای داده شده ، بکار آمده است :

۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.

۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951

ایرج تارا پوروالا، در پانزدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲٤ دی ۱۳۳٤ در بمبئی از جهان درگذشت

۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951

اردشیر فرامجی خبردار ، شاعر پارسی در سی‌ام ژوئیه ۱۹۵۳ = ۸ امرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و دو سالگی در مدراس Madrass درگذشت .

۳٤ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.

بهرام گورا نکلساریا در بیست و پنجم نوامبر ۱۹٤٤ در بمبئی درگذشت.

۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.

۳٦ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.

واژه نامه‌های اوستایی

۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864

۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger ; Erlangen 1879.

۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.

٤۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.

٤۱ An English – Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.

٤۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae; Strassburg 1904.

٤۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906

٤٤ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H. Mills; III Volumes; Leipsic 1902.

زند یا گزارش پهلوی اوستا

٤۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F. Spiegel (بشماره ۱ هم نگاه کنید)

٤٦ Vendidâd. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index

٤٧ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.

٤٨ Pahlavi Vendidâd Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.

٤٩ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms ; by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.

٥٠ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia; Bombay 1953.

برخی ازنامه های پهلوی که درین نامه بکارآمده :

٥١ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
Vol. V. Oxford 1880. بندهش ـ چیتکیهای زادسپرم ـ بهمن یشت ـ شایست نه شایست

٥٢ Vol. XVIII Oxford 1882 داتستان دینیك ـ نامکیهای منوشچهر

٥٣ Vol. XXIV » 1885 دانای مینوخرد ـ شکند گمانیك ویچار ـ صد در

٥٤ Vol. XXXVII » 1892 دینکرد پخش هشتم و نهم ـ زاد سپرم ـ دینکرد پخش سوم و چهارم ـ روایات فارسی ـ دین ویچرکرد ...

٥٥ Vol. XLVII » 1897 دینکرد پخش پنجم وهفتم ـ چیتکیهای زادسپرم

٥٦ Pahlavi Texts, edited by James-Asana , I-II ; Bombay 1913

٥٧ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar ; Bombay 1913.

٥٨ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay1874-1922.

٥٩ Bûndahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria ; Bombay 1908

٦٠ Bundehesh. übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.

٦١ Vičarkart i Dênik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیك
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band ; Strassburg 1900 ; XIV Band ; Strassburg 1901.

٦٢ šâyast - nê - šayast by J. Tavadia ; Hanıburg 1930.
جهانگیر تودیا در (دیماه ؟) ١٣٣٤ خورشیدی درهامبورك درگذشت

٦٣ Yâtkâr - i - Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. یادگارزریران

٦٤ Ayâtkar–žâmâspik par Guiseppe Messina ; Roma 1939·
یادگار جاماسپیك

٦٥ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah› in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904
جاماسپ نامه

٦٦ Kâr-Nâma-î-Artakhsîr–i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935
کارنامك ارتخشیر پاپکان

٦٧ Kârnâmak–i– Artakhshîr Pâpakân by Edelji A. Antiâ› Bombay 1900

٦٨ Arda–viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West› Bombay› London 1872
ارداویرافنامه ـ یوشت فریان ـ هادخت نسك

٦٩ An old Pahlavi –Pazand Glossary › edited by Destur H J. Asa › revised by Martin Haug; Bombay 1870.
فرهنك پهلوی‌مناختای

٧٠ Frahang i Pahlavîk, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912.
مناختای

٧١ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.

٧٢ Barthélemy , Adrien › Artâ Vîraf-Nâmak Paris› 1887·

٧٣ » Une Légende Iranienne › Traduit du Pahlavi› Paris 1888

✡✡✡

٧٤ Bartholomae› Chrîstian : Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.

٧٥ » Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band› I Abt.

٧٦ » Vorgeschichte der Iranischen Sprache – im Grundriss der Irani· Philol. I Band› I Abt.

٧٧ » Zum Sassanidischen Recht , Heft I–V ; Heidelberg 1918–1923.

٧٨ » Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883·
نگاه کنید بشماره‌های ٨–١٥–١٦–١٧–٢٨–٤٢–٤٣–٦١ در همین فهرست

٧٩ Baunack › Johannes und Baunack , Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen › Band I· Teil II ; Leipzig 1888.

٨٠ Benveniste › E· Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931·

٨١ » Les Infinitifs Avestique ; Paris 1935.

۸۲ Christensen، Art. L'Iran Sous Les Sassanides· Copenhagen 1936

۸۳ Darmesteter، James، Etudes Iraniennes؛ Paris 1883.
بشماره ۷ نگاه کنید

۸٤ Geldner، Karl F. ، Drei Yasht، Aus Dem Zendavesta Stuttgart 1884.

۸٥ » Studien Zum Avesta؛ Strassburg 1882

۸٦ » Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen Sprachen B. 14

۸۷ » Der Rig - Veda، III_Volumes. Harvard University Press 1951. بشماره‌های ٥ و ۲۱ نگاه کنید

۸۸ Gray ، Louis H. ، Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay 1929.

۸۹ Gray, Louis H. Indo–Iranian Phonologie. New York 1902.

۹۰ Hertel, Johannes، Die Arische Feuerlehre 1 Teil Leipzig 1925

۹۱ » Beiträge Zur Metrik Des Awestas Und Des Rigveda؛ Leipzig 1927.

۹۲ Horn، Paul، Grundriss der Neupersischen Etymologie؛Strassburg 1893.

۹۳ » Neupersische Schriftsprache (im grundriss der Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.

۹٤ Hübschmann، H. Persische Studien؛ Strassburg 1895·
بشماره ۱۹ نگاه کنید.

۹٥ Haug، Martin ، Essays on the Sacred Language، Writings And Religion of the Parsis. Second Edition، edited by west؛ London 1878. بشمارهٔ ۹ نگاه کنید

۹٦ Jackson ، Williams، Zoroaster، The Prophet of Ancient Iran؛ New - York 1901. بشمارهٔ ۲۳ نگاه کنید

۹۷ Justi، Ferdinand، Iranisches Namenbuch؛ Marburg 1895·
بشماره های ۳۷ و ٦۰ نگاه کنید.

۹۸ Kent، Roland G· ، Old Persian، New Haven 1950.

۹۹ König، Friedrich Vilhelm، Relief Und Inschriften Des Koenigs Dareios I، Am Felsen Von Bagistan؛ Leiden 1938.

۱۰۰ Lommel، Herman، Die Yašt's Des Avesta ؛ Göttingen 1927.
بشمارهٔ ۲٤ نگاه کنید

۱۰۱ Marquart (Markwart), Josef, Le Berceau des Armeniens.
بشماره ۲۹ نگاه کنید

۱۰۲ Meillet A. Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta , Paris 1925.

۱۰۳ Messina, Giuseppe, Der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion ; Roma 1930.

۱۰۴ Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

۱۰۵ Moulton, James H. , The Treasure of the Magi, Oxford 1917.
بشمارهٔ ۱۷ نگاه کنید .

۱۰۶ Nöldeke. T. Tabari, Leyden 1879.

۱۰۷ Pavry Memorial Volume , London 1933.

۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951

۱۰۹ Reichelt, Hans, Awestisches Elementarbuch; Heidelberg 1909.
بشمارهٔ ۲۵ نگاه کنید .

۱۱۰ Söderblome, Nathan, La Vie Future D'après Le Mazdeisme; Paris 1901.

۱۱۱ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume; Bombay 1914.

۱۱۲ Spiegel, Friedrich, Die Traditionelle Literatur Der Parsen; Wien 1860.

۱۱۳ » Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig 1871-1878.

۱۱۴ » Arische Studien; Leipzig 1874

۱۱۵ » Arische Periode; Leipzig 1887
بشماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴۵ نگاه کنید .

۱۱۶ Scheftelowitz Die Altpersische Religion und das Judentum. Giessen 1920

۱۱۷ West, Mainyo - i Khard, The Pazand and Sanskrit Texts, Stuttgart 1871 مینوخرد بشمارهٔ ۵۱ نگاه کنید.

۱۱۸ West, E.W. Pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904 بشمارهٔ ۵۱ نگاه کنید

۱۱۹ Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882

۱۲۰ Band XXXVII » 1882

۱۲۱ Band XLV » 1891

☆☆☆

۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الکامل، قاهره ۱۳۰۱
۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹
۱۲۴ ابن خرداد به،المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰۶
۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، لیپسیك ۱۹۲۳
۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنك‌لارستانی، تهران ۱۳۳۴
۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند
۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱۴
۱۲۹ تاریخ‌قم، تهران ۱۳۱۳
۱۳۰ ثعالبی، غرر اخبارملوك الفرس‌وسیرهم : ترجمه فارسی‌آن، شاهنامهٔ ثعالبی ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸
۱۳۱ جاحظ، کتاب‌التاج، چاپ‌قاهره ۱۳۲۲
۱۳۲ حمزه‌اصفهانی، تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء برلین
۱۳۳ خواندمیر، حبیب‌السیر، تهران ۱۳۳۳
۱۳۴ دینوری، اخبارالطوال چاپ‌بغداد
۱۳۵ روایات‌داراب هرمزدیار، بمبئی ۱۹۲۲میلادی
۱۳۶ **The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar; Bombay 1932.** بشماره های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید
۱۳۷ ستوده(منوچهر) فرهنك گیلکی، تهران ۱۳۳۲
۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران۱۳۱۳ـ ۱۳۱۵
۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل بمبئی ۱۳۱۴
۱۴۰ ترجمه‌فارسی الملل‌والنحل بدستیاری‌افضل‌الدین‌صدرترکه‌اصفهانی‌تهران۱۳۲۱
۱۴۱ طبری، تاریخ‌الامم والملوك، قاهره ۱۳۵۷ـ ۱۳۵۸
۱۴۲ **Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.**
۱۴۳ صددر، بمبئی۱۹۰۹ **Saddar Nasr And Saddar Bundehesh by Dahabhar.** بشمارهٔ ۱۳۶ نگاه کنید.
۱۴۴ قزوینی، (محمد) بیست‌مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳
۱۴۵ مجمل‌التواریخ، تهران ۱۳۱۸
۱۴۶ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳۴۶
۱۴۷ معین (دکترمحمد) مزدیسنا وتأثیرآن‌درادبیات فارسی تهران ۱۳۲۶
۱۴۸ میرخواند، روضة‌الصفا، چاپ هدایت طهران۱۲۷۱ـ ۱۲۷۴
۱۴۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

دین دبیری

VOWELS حرفهای با آوا

Transcription	مثال ازاوستا	English	اوستا
ahura		a short	
âdâ		â long	
yazamaide		e short	
daênâ		ê long	
ə-vərəzika		ə short	
ə̄mavant		ə̄ long	
gaona		o short	
nôit		ô long	
âṅhan		â = aw	
asu		a	
idha		i short	
îštî		î long	
urvarâ		u short	
ûtha		û long	

CONSONANTS حرفهای بی آوا

kar		k	
gam		g	
xratu		x=kh	
gẖžar		gh	
čithra		č=ch	
J̌âmâspa		ǰ	
tafnu		t	
dûra		d	
gâthâ		th	

Transcription	مثال ازاوستا	English	اوستا
baodha	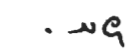	dh	۹=۹
barat		t	۲
pərətu		p	۴
bar	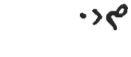	b	ب
fraêšta		f	۴
awra	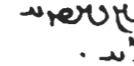	w	۷
vaŋhu	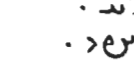	ṅ ang nasal	۳
daiŋhu	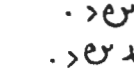	n̈ ang nasal	۷
nmâna	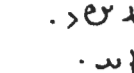	n	ن
Haêtumant	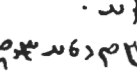	n	ن
myazda		m	۶
yasna	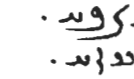	Y	۳۵
nyâka	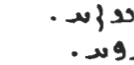	y	۱۱
varəz	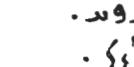	V	۷
hâvana	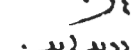	v	۷
raoxshna	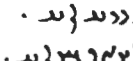	r	ر
sarəta	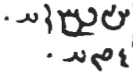	s	س
zyâ	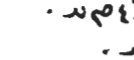	z	ز
uštra		š=sh	ش
shu		sh	ش
šyâ		š(y)	ش
žnâtar	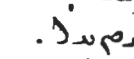	ž	ژ
hunara	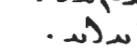	h	ه
hyaona	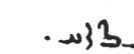	h=kh	۳
xᵛafna	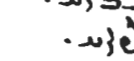	xᵛ=khᵛ	۳
		Y	۷

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰	۱۷	توانگزی	توانگری
۱۱	۲۳	چاشتین	چاشیتن
۱۵	٤	وخشو	وخشور
۱۵	۲٤	زبان	زبان
۳٤	۱۱	وارد۔	وارد۔
٤۰	٦	بند٤	بند۱٤
۵۱	۱۱	ن ین مدن اورد۔	ن ین مدن اورد۔
۵۷	پاورقی سطر۱	Yusti	Justi
۷۵	۱۳	Altiranisch	Altiranisches
۷٦	۲٤	بند ۳۱	بند۱۳
۱۱۰	۵	جز	خبر
۱٤۹	۱٤	وارد۔	وارد۔
۱۸٦	۱۸	چاشتن	چاشیتن
۱۹۵	۱۷	Anhu	Aṅhu
۲۰٦	سرصفحه	٦۰۲	۲۰٦
۲۷٤	۸	باجزءآ مد۔	باجزءا مد۔
۲۷٤	۹	مد۔	مد
۳۱۲	۱۹	in	im
۳۱۵	۷	in	im
۳۳۷	٤	یادداشت ۱	یادداشت٦
۳۳٦	۸	رك	رگ
۳۸۰	۲۲	dəǰiṯ	dāǰiṯ
۳۹۲	۱٤	درپاره‌های۱۱٤و ۱۱۹ و۱۲۳	درپاره‌های۱۱٤و۱۱۹ و۱۲۳فروردین‌یشت
٤۲٤	۱۷	Roma139	Roma1939
٤۳٦	۲۰	شکاف‌ار	شکاف‌اره

یادداشتهای پنج گاتها

اَهنَوَد گات ـ یسنا ، هات ۲۸

۱ – خـواستن ، خواستار بودن ، خـواهشداشتن ، آرزو کـردن = یاس

نخستین بند

yâs در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز به‌خواستن یاخواستاربودن گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژهٔ یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یادگردیده است. واژه‌های یاسه ویاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یادشده وبمعنی راه ورسم وقانون مغول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند ، مغولی است وپیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنهمه یاسهای زشت برفت یار باما هنوز در سرجنگ (نزاری‌قهستانی)

۲ – نماز = نمَنکه nəmanh درزند (= گزارش پهلوی) گذشته ازنماچ به نیایشن هم گردانیده شده است.

نمَنکه ازمصدر نَمْ nam که بمعنی‌خمیدن‌وسرفرود آوردن است درآمده‌است،باجزء اَپَ = apa اَپَ‌نَمْ apa-nam در زامیاد یشت درپاره های ۳۵و۳۶و ۳۸ بمعنی برگشتن وبدر رفتن وروی برتافتن آمده وباجزء فرا frâ = فرانَم frâ nam درپارهٔ ۹۶ازهمان‌یشت‌بمعنی گریختن وبدررفتن‌است و باجزء وی = وای - vî-nam در دومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۱۰ بمعنی از همدگر گشودن و فراخ شدن است .

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

کردن نـوشته شده بـا نَمْ اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا ، چنانکه نماز در فـارسی و پهلـوی ، بمعنی پرستش و بندگـی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است .

۳ - دست بـلند شده ، دست بـالا کـرده ، دست بنماز بـرداشته = اوستانَ زَسْتَ = ustâna-zasta صفت است، ازدو واژه ساخته شده : نخست اوستانَ ustâna اسم‌مفعول است ازمصدر تن tan که باجزء اوس us بمعنی کشیدن وبلندکردن ودراز کردن است تن tan برابر است با واژهٔ لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است درپهلوی تنوتن tanutan ودرفارسی تنودن وتنیدن.ازهمین بنیاداست تننده درفارسی بجای عنکبوت‌تازی.

مصدرتن‌باجزء اوس =اوس-تن us-tan بمعنی کشیدن ودرازکردن درهات ۲۹ بنده بکاررفته‌وباجزء پئیری : پئیری- تن pairi-tan بمعنی دور کردن و برکنار کردن در پارهٔ ۷ از یسنا ۱۹ و جُز آن آمده است.

دوم زَسْتَ zasta درفرس‌هخامنشی دستَ dasta درپهلوی‌دست و یدم (درهزوارش‌یدمن yadman = ید) در فارسی دست گوییم.بسا «زاء» اوستا درفارسی«دال» شده چنانکه زَرَیْنکه zrayanh درفارسی دریا شده در واژهٔ زره‌که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء»بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اُوستانَ زَسْتَ بر میخوریم،در جا هـای دیگر اوستا هم بسیار آمده ، چنانکه درمهر یشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و۸۳ و ۸۴ و ۸۶

۴ - رامش = رَفذرَ rafədhra این‌واژه درگاتها بسیار آمـده ، چنانکه در بند ۲ از هات ٤٦ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جزآن

درگزارش پهلوی اوستا (=زند) بهرامشن 𐬨𐬀𐬢𐬀𐬨𐬌𐬱𐬀𐬥 گردانیده شده،دربسیاری از جا های دیگراوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَفذرائی 𐬭𐬀𐬐𐬎𐬭𐬀𐬌 rafədhrâi دربند ۳ از همین‌هات‌ودربند۱۳ازهات۳۳ ودربند ۱۲ از هات ٤٦ بمعنی پناه و یاری و رامش است ،بهمین معنی است واژهٔ رَفنَنگه 𐬭𐬀𐬐𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀 rafənanh که در بند ٦ ازهمین هات‌ودربندهای ۸ و۱٤ازهات ٤۳ آمده و در زند نیز به رامشن‌گردانیده شده است، همهٔ این واژه ها از مصدر رَپ 𐬭𐬀𐬐 rap که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است درآمده‌است ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند دوم همین‌هات نگاه کنید.

۵ - آفرینش یاکارو کُنش = شیَئوتهنَ 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬱𐬀𐬙𐬨𐬀𐬥 shyaothana . در جا های دیگر اوستا شیَئوتهنَ 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬱𐬀𐬙𐬨𐬀 shyaothna . (𐬱𐬌𐬀𐬎𐬱𐬀𐬙𐬀𐬥 shyaothəna) نیز آمده است. درزندیاگزارش‌پهلوی‌اوستا کنشن 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬱𐬀𐬙𐬀𐬥 بسا این‌واژه درگاتها باواژه‌های پندارو گفتاریکجا آمده‌ونگارنده درهمه‌جابه کنش‌یاکردار گردانیده‌است این‌واژه‌ازمصدرشیو 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬱𐬌𐬎 shyu. درآمده درجاهای دیگر اوستا ، شو 𐬱𐬌𐬎 و در فرس هخامنشی شیّو shiyu در پهلوی شوتن 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬱𐬀𐬙𐬀𐬥 ودرفارسی‌شدن گوییم که‌بمعنی‌رفتن‌و نیز بمعنی کردن است :

گربزرگی بکام‌شیردراست شوخطرکن‌زکام شیربجوی (حنظله بادغیسی)

بیادداشت‌شمارهٔ۸ازبندسوم‌ازهات ۲۹ نگاه کنید . بواژهٔ شیَئوُمَن 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬱𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥 shyaoman کـه نیز از همین بُنیاد و بمعنی کار و کردار وکنش و رفتار است نگاه کنید بشمارهٔ ۹ از بند سوم ازهات ۳۲

٦ - سپند مینو = سپنتومئینیو 𐬯𐬀𐬥𐬐𐬎𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀𐬥 spentô-mainyu. سپند مینو روان یا خرد پاك آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ازهات۳۳نیز نگاه کنید.

۷ - اردیبهشت : بجای این واژه اَشَ 𐬀𐬱𐬀 asha آمده جداگـانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گـاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است .

۸ - خرد = خرَتو 𐬵𐬭𐬀𐬙𐬀 xratu درپهلوی خرَت 𐭧𐭫𐭯𐭬 بسامهم دراوستا خرَتهوَ 𐬵𐬭𐬀𐬙𐬱𐬎 Xrathwa آمده.خرتومنت 𐬵𐬭𐬀𐬙𐬨𐬀𐬯𐬌 Xratumant که در پارهٔ ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند.خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی (ارادهٔ ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پـارهٔ ٤٤ از چهـارمین فرگـرد و ندیداد و در پـارهٔ ٦ از هجدهمین فرگرد وندیداد .

۹ - بهمن = وُهو مَنْکه 𐬯𐬎𐬨𐬀𐬌 vohu mananh امشاسپند بهمن،جداگانه از او سخن داشتیم؛ درهرجای ازگاتها که آمده بهمن یامعنی آن راکه منش نیك باشد نگاشتیم .

۱۰ - خـوشنود کـردن = خشنو 𐬵𐬱𐬀 xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خشنودی یـا خوشنودی چنانکه در هات٤٨ بند ۱۲ و درهات٥۳ بند ۲ ،همچنین ایـن واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده ، چنانکه درهات٤٦ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ٥۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود وخشنو (بی‌دال) گوییم :

نه‌خشنو شوم زو بتخت وکلاه نه‌آرام‌گیرم به‌بیگاه وگاه (فردوسی)

خوشنودساختن درگزارش پهلوی شناینیتن 𐭧𐭮𐭲𐭩𐭭𐭩𐭲𐭭 shnâyênîtan آمده است،ازهمین بنیاداست واژهٔ خشنوت 𐬵𐬱𐬀𐬥𐬌 xshnût که در بند۳ ازهات۳۱ ودربند۹ ازهات٥۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب و بد .بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ - گوشورون = گئوش اوروَنْ 𐬜𐬀𐬎𐬎 gāuš urvan امشاسپند بهمن،جداگانه از او سخن‌داشتیم؛ درهرجای‌ازگاتهاکه‌آمده بهمن یامعنی آن راکه منش‌نیك باشد نگاشتیم .

۱۰ - خـوشنود کـردن = خشنو 𐬵𐬱𐬀 xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خشنودی یـا خوشنودی چنانکه در هات٤٨ بند ۱۲ و درهات٥۳ بند ۲ ،همچنین ایـن واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده ، چنانکه درهات٤٦ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ٥۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود وخشنو (بی‌دال) گوییم :

نه‌خشنو شوم زو بتخت وکلاه نه‌آرام‌گیرم به‌بیگاه وگاه (فردوسی)

خوشنودساختن درگزارش پهلوی شناینیتن 𐭧𐭮𐭲𐭩𐭭𐭩𐭲𐭭 shnâyênîtan آمده است،ازهمین بنیاداست واژهٔ خشنوت 𐬵𐬱𐬀𐬥𐬌 xshnût که در بند۳ ازهات۳۱ ودربند۹ ازهات٥۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب و بد .بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ - گوشورون = گئوش اوروَنْ 𐬜𐬀𐬎𐬎 gāuš urvan
از آن جداگـانه سخن داشتیم ، گوشورون فرشته ایست کـه بنگهبانـی همهٔ

چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ – واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن 𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌

در همین بند به آپاتیه 𐬀𐬞𐬀𐬙𐬌𐬎 âpâtîh (آبادی) گردانیده‌شده است،چنانکه میدانیم واژهٔ آباد درفارسی بمعنی خوش وخرم نیز آمده :

بآبان دلت از غم آزاد باد همیشه تن وتخت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی‌است.

واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هرچند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده : آیفت حاجت باشدکه از کسی خواهی ، دقیقی گفت :ناسزارا مکن آیفت که آبت بشود بسزاوار کن آیفت که ارجت دارد . آیبت =(آیفت) 𐬀𐬌𐬯𐬌𐬙 در پهلوی نیز بمعنی سود وبهره است.دربند ۷ از همین هات‌نیز بواژهٔ آیبَت برمیخوریم.

۴ - جهان = اَهو 𐬀𐬵𐬎 ahu = (اَنگهو 𐬀𐬀𐬚𐬵 anhu هستی، بود، زندگی ، مردمان‌گیتی، جهان ، جا ، آرامگاه،ازمصدر اَه 𐬀𐬵 ah هستن وبودن‌درآمده‌است. انگهو ازبرای هردوجهان آمده چه‌این جهان وچه‌جهان مینوی آینده، درپهلوی اخو 𐬀𐬭𐬎 axv گویند .

۵ - خـاکـی = استَوَنت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬌 astvant (در تـأنیث 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬌𐬎 astvaitî) درپهلوی استومند 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬌𐬎𐬀𐬵𐬎 astaomand: این‌صفت ازواژهٔ استَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 asta درآمده که درفارسی،است واسته‌وهسته واستخوان‌گوئیم، اَستَوَنت یعنی خاکی و جهانی یامادی وجسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات۳۱ نگاه کنید.

۶ - مینوی = مَنَنْکه 𐬨𐬀𐬚𐬚𐬀𐬵𐬎 manaŋh ،از همین واژه است منش از مصدر من 𐬨𐬀𐬚 man که بمعنی اندیشیدن وپنداشتن است درآمده است. یادداشت‌شمارهٔ۸ ازبند۱۰ازهات۲۹ نگاه کنید .

مَنَنْکه هرگاه باواژهٔ اَنگهو 𐬀𐬀𐬚𐬵 (جهان،زندگی) آید بمعنی‌مینوی یامنشی ومعنوی است در برابر اَستَوَنت که بمعنی مادی است،چنانکه در همین بند ودربند ۳ازهات۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به‌منوکان 𐬨𐬀𐬚𐬌𐬐𐬀𐬵 mênûkân گردانیده شده‌است.

۷ - بدستیاری یا « از » هچا 𐬵𐬀𐬎𐬁 hačâ همچنین درگاتها و در جاهای دیگر و در فُرس هخامنشی هَچَ 𐎲𐎢𐎺 hača آمده ، درپهلوی هچ 𐭧𐭲 و درفارسی «از» گوییم .

۸ - بجای واژهٔ یار در متن رَپَنْت 𐬭𐬀𐬯𐬀𐬙𐬹 rapaṇt آمده، اسم فاعل است از مصدر رَپ 𐬭𐬀𐬯 rap که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است ، در اینجا از رامش دهندگان یا یاران ، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹ - گشایش یا آسانی و خواری = خواثْرَ 𐬵𐬀𐬑𐬭𐬀 xᵛâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه 𐭧𐭥𐭲𐭩𐭩 xᵛârîh این واژه درزبان فارسی بمعنی زبون و پست بکار میرود ، اصلا بمعنی آسانی وگشایش و فراخی و رامش و خوشی است . نگاه کنید بهمجمل‌التواریخص۵۱

بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و بجلد خرده اوستا گزارش نگارنده صفحهٔ ۱٦۲ نگاه کنید .

۱ - سرود گفتن (𐬬𐬀𐬯𐬎𐬁) = وَپْ 𐬬𐬀𐬯 vap سرودن، سراییدن ، نیاییدن ، در هات ٤۳ بند ۸ نیز آمده، به وَفْو 𐬬𐬀𐬠𐬌 vafu در بند٦ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .

سومین بند

۲ - واژه ای که بروش نوگردانیدیم : اَپَئُو اوروْیِمْ 𐬀𐬯𐬀𐬉𐬎𐬎𐬀𐬭𐬎𐬹𐬨𐬌 a-paourvîm یعنی نه پیش از این یـا آنچنان‌که پیش نبوده . مراد پیغمبر این است : درود و ستایش نو ، آنچنان که در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش نشنیده . در بند۱از همین هات بـواژهٔ پئُواورویـم 𐬯𐬉𐬎𐬎𐬀𐬭𐬎𐬹𐬨𐬌 paourvîm برخوردیم ، ازظروف زمان است : نخست ،درآغاز، دراینجا اَپئُواورویم با اَ 𐬀 «a» آمده که ازادات نفی‌است‌یعنی «نه» درزند هردو واژه چه بهیئت مثبت و چه منفی به فرَتوم 𐬭𐬀𐬞𐬱𐬌 fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به :

Arische Forschungen von Bartholomae II Heft, Halle 1886 S. 138

۳ - سپندارمذ = آرمتی 𐬀𐬭𐬨𐬀𐬙𐬌 . ârmati یا آرمئیتی 𐬀𐬭𐬨𐬀𐬍𐬌𐬙𐬌 . ârmaiti یکی از امشاسپندان است. درفارسی سپندارمذ گوییم. از او جداگانه سخن رفت در بند ۷ ازهمین‌هات‌نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند۲ ازهات۳۲نیز نگاه کنید .

۴ - واژه ای که به کشور گردانیدیم = خَشْثْرَ 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭 . xshathra آمده، درفرس هخامنشی‌هم این‌واژه بمعنی پادشاهی‌و شهریاری وکشور است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات۲۹ و بیادداشت پارهٔ ٤١ از فرگرد ۷ وندیداد ، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید .

خشَثْرَ نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهریور گوییم، از او جداگانه سخن‌داشتیم. این واژه ازمصدر خشی 𐬵𐬌 . xshi درآمده که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان‌راندن ودست یافتن‌و پادشاهی کردن است. از همین بنیاداست شایستن در فارسی. بیادداشت‌شمارهٔ ٦ ازبند ۱۵ ازهات۳۲نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست ، از خشَثْرَ کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

۵ - نکاستنی ، کم نگردیدنی = اغزَوُ نوْمَنَ 𐬀𐬐𐬭𐬎𐬎𐬀𐬥𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌

۸- خواندن (𐬵𐬀𐬎 = زَوَ 𐬵𐬀𐬎𐬎 zava در زند خوانشن (= استغاثه) دربند۳ از هات ۲۹ نیز آمده‌است از مصدر زو 𐬵𐬀 zu (= زبا 𐬵𐬁𐬯 zbâ) درآمده‌است که بمعنی خواندن و بیاری‌خواستن‌است. بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۹- واژه ای‌که بیاد سپردن گردانیدیم درمتن مِنْ دَدِ 𐬨𐬀𐬯𐬌𐬯𐬌 𐬨𐬀𐬯𐬌𐬯𐬌 آمده : مِنْ از مصدر مَنْ 𐬨𐬀𐬯 man که در یادداشت شمارهٔ ٦ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است ؛ دَدِ 𐬛𐬀𐬛𐬌 از مصدر دا 𐬛𐬀 dâ که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازهمان بند بمعنی دادن و بخشیدن یادکردیم . در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مَند 𐬨𐬀𐬯𐬛 mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گذاردن یا بیاد سپردن و بخاطر نشاندن ، دربندهٔ ازهات ۵۳ نیز آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از همان بند وبیادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۹ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

چهارمین بند

۲- روان = اورَونْ 𐬀𐬎𐬬𐬀𐬯 urvan درپهلوی روُان 𐬭𐬎𐬎 در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خُرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ٤۵ از رَوان مینویان سخن رفته است . گذشته از این بسا در گاتها از رَوان پس از مرگ سخن رفته چنانکه در هات ٤٤ بند ۸ و هات ٤۵ بند ۷ و هات ٤٦ بند ۱۱ و هات ٤۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳ ، از این بند ها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که درگیتی نیکوکار بوده‌اند دربهشت درآیند و روانهای گناهکاران‌بدوزخ روند. درپاره های دیگراوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین : نخست آهو 𐬀𐬵𐬎 ahu (= جان) ، دوم دَئنا 𐬛𐬀𐬉𐬥𐬀 daênâ (= دین) سوم بَئوذَ 𐬠𐬀𐬎𐬙𐬀 baodha (= بوی، دراکه) چهارم‌اوروَن 𐬀𐬎𐬬𐬀𐬯 urvan (= روان) پنجم فَرَوَشی 𐬭𐬀𐬯𐬱𐬀𐬵𐬌 fravashi (= فروهر) چنانکه در یسنا ۲٦ بارهٔ ٤ و فروردین یشت پارهٔ ۱٤۹ و جز آن

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ وبجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به ها دخت نسک وبگفتار دین ص ۱۵۹- ۱۷۸ نگاه کنید .

در بارهٔ دین نگاه شود بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ از هات ۳۱

۳- باهمراهی = هَتهرا 𐬵𐬀𐬚𐬭𐬁 hathrâ درهات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه ، یکجا .

۴- نگهبانی کردن (𐬵𐬀𐬙𐬁) = گر 𐬵𐬀𐬎 . gar ، پاسبانی کردن ، نگریدن و بیدار ماندن . گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه ، چنانکه در سر واژه مِن 𐬨𐬀𐬥 . mə̄n که دریادداشت شمارهٔ ۱ گذشت، بسیار اختلاف کرده اند .

برخی نخستین واژه را بجای گَرُودمانَ 𐬵𐬀𐬎𐬭𐬎 . 𐬐𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥 garô-dəmâna (= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند .

۵- پاداش = آشی 𐬀𐬱𐬌 . ashi (𐬀𐬱𐬌𐬵𐬀𐬎) بهره و بخش و پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود ، همچنین پادافراه وکیفری که بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خودگاتها : هات ۲۸ بند ۷ ؛ هات ۳۳ بند ۱۳ ، هات ٤۳ بند ۱ وبند ٤ و بند ۱۲ و بند ۱٦ ؛ هات ٤٦ بند ۱۰ ؛ هات ٤۸ بند ۸ و بند ۹ و جُز آن آشی نیز ایزد پاداش و فرشتهٔ آبادانی و توانگزی و بهره و بخش است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ٤ ؛ هات ۳٤ بند ۱۲ ؛ هات٤۳ بند۱۲ ؛ هات ۵۰ بند۳

اشی از مصدر اَرْ 𐬀𐬭 . ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن و برخوردارکردن است در آمده است . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۳ نگاه کنید .

بگفتار آرت (= اشی) درجلد دوم یشتهاص۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید.

٦- کرداریاکُنش = شیَئوُتَهنَ 𐬱𐬌𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥 . shyaothana در یادداشت شمارهٔ ۵ ازنخستین بند گذشت.

۷ـ آگاه ، شناسا ، دانا = ویدوش vidušˇ از مصدر وید vid (بارتولومه درفرهنگ خود وَد vaêd نوشته) که بمعنی دانستن وشناختن و وآموختن ودریافتن وآگاه بودن درگاتها بسیار آمده،در گزارش پهلوی (= زند) آگاس بوتن vid نیز بمعنی یافتن وپیدا آ کردن وجستن است یادداشت شمارهٔ٤ازبند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید ، دربند آینده نیز باین واژه برمیخوریم .

وید باجزء نی: ni-vid در سر هریک پاره های نخستین یسنا و نخستین کردهٔ ویسپرد آمده : در زند نودنیتن nivêdhenîtan واژه نوید و نوید دادن درفارسی بایدازهمین بنیادباشد

۸ـ واژه هایی کـه به « تا » و « هـر چند » گـردانیدیم نخستین یَوَت yavaṭ و دومـی اَوَت avaṭ از ظروف (ظرف زمان ومکان)است .

۹ـ توانستن ، یارستن ، توانا بودن ( ) = ایس is (بارتولومه‌درفرهنگ خود aês نوشته) درگاتهابسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه درهات ٤۳ بند۸ وبند ۹ ؛ هات۵۰بند ۱وبند۱۱وجز آن، درگزارش پهلوی(=زند) توانیک‌بوتن (توانا بودن) . یادداشت شماره٤ ازبند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ـ تاب‌وتوش‌داشتن (= تو tu از همین بنیاد است توش‌درفارسی که‌دراوستا ِتویشی tavîshî آمده،یادداشت‌شمارهٔ ۹از بند۱هات۲۹ نگاه کنید . در بند۱۱ ازهات۵۰نیزبفعل‌تو tu برمیخوریم.

۱۱ـ آموختن ( ) = خسا xsâ دربند ۲ ازهات ٤٦ با جزء « آ» آمده : â-xsâ درگزارش پهلوی آموختن و چاشتین čâšîtan

۱۲ - جُستن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬌𐬌𐬎) = ایش 𐬀𐬌𐬰 ish (بارتولومه آئش aêš نوشته 𐬀𐬌𐬎𐬌𐬎) در گزارش پهلوی خواستن 𐭠𐭩𐭱𐭲𐭫𐭩𐭲𐭭

در گاتها بسیار باین فعل برمیخوریم : در هات ۳۱ بند ٤ بمعنی آرزو داشتن و خواستار بودن آمده ؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ٤٥ بند ۱ و هات ٤٦ بند۹ وهات٤۷ بند ٦ بمعنی خواستار شنیدن و آرزومند نیوشیدن آمده ؛ درهات٤٦ بند ٦ وهات ٥۰ بند ۲ بمعنی درخواستن وخواهش کردن است ؛ درهات ٤٥ بند ۷ بمعنی دریافتن است.

ایش 𐬀𐬌𐬰 ish دراوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن وگسیل داشتن است بهمین معنی اخیر است آیش aish در فُرس هخامنشی که در سنگ نپشتهٔ (کتیبهٔ) بیستون آمده است. بیاد داشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ازهات ٤۹ نگاه کنید.

۱ - دیدن(𐬛𐬀𐬎𐬌𐬌𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎) = دَرس 𐬛𐬀𐬎𐬌𐬎 darəs درگزارش پهلوی (=زند) دیتن 𐭣𐭩𐭲𐭭 دیدن .

پنجمین بند

بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ٥ از بند ۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۲ - تواناتر = سویشتَ 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀 səvišta در تأنیث سویشتا (𐬯𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀𐬎𐬎)صفت تفضیلی است ازواژه سورَ 𐬯𐬀𐬎𐬀 sûra (درتأنیث سورا 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬎) توانا ، زبردست ،نیرومند . ازهمین واژه است نام سورن که در کارنامه ایران بسیار بآن برمیخوریم ، نام یکی ازخاندان‌های بزرگ روزگار اشکانیان بوده، ازنامهای رایج ارمنی کنونی است (ازایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 بیاد داشت شمارهٔ ٦ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - بارگاه = گاتو 𐬜𐬀𐬎𐬎𐬀 gâtu در فرُس هخامنشی گاتهو gâthu؛در فارسی «گاه» گوییم که بمعنی جا و زمان وهم بمعنی تخت و اورنگ است در اوستا بمعنی جا نیز آمده است . در گزارش پهلوی گاه 𐭪𐭠𐭲 . و گلس 𐭪𐭠𐭲

۴ - واژه ای که به پیرو گردانیده ایم درمتن سرَئوشَ 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬎𐬎𐬀 saraosha آمده،همچنین در گاتهاودر بخشهای دیگر اوستاسرَئوشَ 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬎𐬎𐬀 sraosha آمده .همین لغت است که درفارسی سروش گوییم، در اوستا این واژه همیشه بمعنی ایـزد سروش نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده ، بویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی وفرمان آسمانی . باین معنی درگاتها : هات ۳۳ بنـد ۱۴ ؛ هات ٤٤ بند ١٦ ؛ هات ٤٥ بنـد ٥ ؛ هات ٤٦ بنـد ١٧ و جُز آن بکار رفته است . سرئوشَ (= سروش) ازمصدر سرو 𐬯𐬁 sru در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن ونیو شیدن وشنوانیدن است ،در گزارش پهلوی نیوشیتن 𐬯𐬁𐬱𐬌𐬎𐬎𐬀 ، همچنین سرَئوشَ 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬎𐬎𐬀 در بند ١٤ از هات ٣٣، چنانکه در پاره های یسنا ٥٦ ، در گزارش پهلوی (= زند) به‌نیوششن یعنی شنوایی گردانیده‌شده.

اَسروشتی 𐬀𐬯𐬁𐬭𐬎𐬌 a-srušti که‌در گاتها ،هات٤٣بند١٢ ،هات٤٤ بند ١٣ وبسا درجاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی ونافرمانبری ، همان واژهٔ سرئوش است کـه با حرف نفی اَ (𐬀) آورده شده است . صفت سروتَ 𐬯𐬁𐬎𐬀 srûta که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است . لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه سرودن و سراییدن است . بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سروش نیز درگاتهـا نام ایزدی است ، چنانکه در هات ۳۳ بند ٥ ، هات ٤٣ بند ١٢، دربند ٥ از هات ٢٨ سرئوشَ (= سروش) اسم جمع است‌یعنی پیروان، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور وفرمان آسمانی هستند .

سروش یکی ازبزرگترین ایزدان مزد یسناست، بگفتار آن درنخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ٥١٦ ـ ٥٢٤ نگاه کنید .

٥ - مهین تر = مَزیشتَ 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬰𐬌𐬎𐬎𐬀 mazišta (در تأنیث مَزیشتا 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬰𐬌𐬎𐬎𐬁) صفت‌تفضیلی است‌ازواژه مَزْ 𐬨𐬀𐬵 که درفارسی maz

مه (= بزرگ) گوییم ، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مَسْ 𐬨𐬀𐬯 mas شده ومَزیشتَ در گزارش پهلوی مَهیست 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬯𐬌𐬯𐬛 mahist یعنی مهتر، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

٦- واژه ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانْتهرَ 𐬨𐬀𐬯𐬌𐬯𐬀 mathra آمده، درزند(= گزارش پهلوی‌اوستا) مانسر 𐬨𐬀𐬯𐬌𐬯 mânsr

مانتهرَ از مصدر مَن 𐬨𐬀𐬯 man در آمده که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند دوم همین هات گفتیم بمعنی اندیشیدن است ، مانتهرَ یعنی گفتار ایزدی وسخن ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸ ، گذشته از این مانتهرَ بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی ودستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه درهات ۲۸ بند ٥ ، هات ۲۹ بند ۷ ، هات ۳۱ بند ٦ ، هات ٤۳ بند ۱٤ ، هات ٤٤ بند ۱٤ و بند ۱۷ ، هات ٤٥ بند ۳ و جُز آن .

درگاتها نیز بسیار بواژهٔ مانْتهرَنْ 𐬨𐬀𐬯𐬌𐬯𐬀𐬥 mathran بر میخوریم ، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷ ، هات۳۲بند ۱۳ ، هات ٥۰ بند ٥و بند ٦ ، هات ٥۱بند ۸ مانْتهرَنْ کسی است که مانتهرَ 𐬨𐬀𐬯𐬌𐬯𐬀 . یا گفتار ایزدی بمردم میرساند و جهانیان را ازسخن ودستور وفرمان خداوندی آگاه میسازد، بعبارت دیگر مانتهرن پیغمبراست. وخشورایران ،زرتشت دربندهایی که یاد کردیم‌خودرا مانتهرن(= پیغمبر) میخواند واز سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند.

در اینجا یاد آور میشویم که لغت وخشور (در پهلوی وخشوَر 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬯 vaxšvar بفتح واو دوم وراء زده) یعنی پیغمبر :

بگفتار وخشور خودراه جوی دل ازتیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)

این واژه نیز مانند مانتهرَن دارای واژه ایست بمعنی گفتار و سخن ، چه وخش 𐬯𐬀𐬵𐬌 vaxsha بمعنی گفتار و سخن است ، چنانکه در پارهٔ ۱٥ از نوزدهمین فرگرد وندیداد آمده ، از مصدر وَچْ 𐬯𐬀𐬎 vaċ گفتن و جزء دوم که وَرْ باشد همان واژهٔ « بر » میباشد که در اوستا و فُرس هخامنشی « بَرَ » 𐬠𐬀𐬭𐬀 bara . یعنی برنده‌ازمصدر 𐬠𐬀𐬭 . bar بردن‌است.

نگاه کنید به : Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;
Neupers.Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Iran. Philol. I B. 2 Abt. S. 188.

اینچنین وخشو برندهٔ گفتار ایزدی است وکسی است که پیام و گفتار مینوی را بمردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر . بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ٤٦ نگاه کنید .

۷ - گروانیدن (باسه‌لْ چْ‌ه‌سه‌وْ‌ع .) = وَرْ باسه‌لْ . var یعنی بدین آوردن ، باعتقاد و بایمان آوردن ، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است . واژهٔ « باور » در فارسی بـاید با واژهٔ اوستائی وَرْ باسه‌لْ . var پیوستگی داشته باشد . بیاد داشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۸- زیانکار = خرَفْسترَ سه‌ل‌ه‌دوم‌لْ‌سه . xrafstra در هات۳٤ بند ٥ و ۹ نیز آمده ، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نـابکاران دیوسرشت و ددان وجانداران زیان رسان آمده.در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانند گاتها از برای زیانکاران و چادرنشینان وبیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین مزدیسنان دشمنی ورزند وازراه راست دور باشند وبکشت وبرز و پرورش چارپایان نپردازند ، آمده است چنانکه در یسنا ۱۹ پارهٔ ۲،از این گذشته در سراسر اوستا خرَفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته، بـویژه جانوران خُرد چون حشره و هوام . در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده‌است و بمعنی جانوران زیانکار چون مار و گژدم ومور وزنبور وجز آن گرفته شده است.بگفتار خرفستر در جلد دوم یسنا ،گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده پخش نخست ، تهران ۱۳۲٦ بگفتار خرفستر ص۱۷۸-۲۰۱ نگاه کنید .

۹ - زبـان = هیزُو سه‌دْ‌ک‌ْ‌و . hizû در گـزارش پهلوی هـوزوان ۱۳۱ک۳ huzvân دربرهان قاطع هزوان بفتح اول بروزن مرجان بمعنی زبان یاد گردیده است . بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۳ ازهات ٥۱ نگاه کنید .

۱ - بخشایش ، دهش = داه 𐬛𐬀𐬵 . dâh در گزارش پهلوی دهشن

ششمین بند

𐬛𐬀𐬵𐬌 از مصد دا 𐬛𐬀 . dâ دادن ، بخشودن ، که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند دوم همین هات گذشت .

۲ - واژه ای که به « پایدار » گردانیدیم درمتن دَرگایو 𐬛𐬀𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬬𐬎 darəgâyu آمده،ازمصدر دَرَجْ 𐬛𐬀𐬭𐬎 . draǰ پاییدن. بیادداشت شمارهٔ۷ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - گفتار = اوْخذَ 𐬀𐬎𐬹𐬎𐬀 . uxdha ، بویژه گفتار ایزدی و دستور آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن ،از مصدر وچ 𐬬𐬀𐬎 . vaċ گفتن. بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ همین هات نگاه کنید .

۴ - درست = ارشْوَ 𐬀𐬭𐬱𐬎𐬀 . ərəshva صفت است. ارشْ 𐬀𐬭𐬱 . ərəš نیزبمعنی راست‌ودرست جداگانه وبساهم باواژه‌های‌دیگر ترکیب یافته ، درگاتها بسیار آمده ودرهمه جا درزند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست» آورده شده است . بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - نیرومند = اَئُوَجَنْگهوَنت 𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬑𐬀𐬵 . aoǰanhvant (در تأنیث اَئُوَجَنْگهوَیتی 𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬑𐬀𐬬𐬌𐬙𐬌 . aoǰanhvaitî) صفت است یعنی پُرزور و زبردست وتوانا ازواژهٔ اَئُوَجَنْگه 𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬑 . aoǰanh ،زور ، توانائی ، نیرو. درگاتها اَئُوگنگه 𐬀𐬎𐬀𐬌𐬑 . aoganh چنانکه دربند۱۰ ازهات ۲۹،بیادداشت شمارهٔ ۳ آن بند نگاه کنید .

از واژهٔ پناه = رَفَنَگه 𐬭𐬀𐬠𐬀𐬑 . rafənanh در یادداشت شمارهٔ ٤ ازنخستین بند همین هات سخن داشتیم ، دربند ۸ از هات ٤۳ نیز واژهٔ پناه باصفت نیرومند یکجاآمده است .

٦ - ستیزه‌ودشمنی: بجای ستیزه‌دوا شَنگه 𐬛𐬌𐬵𐬀𐬱𐬑 . dvaêshanh (درپخشهای دیگر اوستا تَبَشَنگه 𐬙𐬀𐬯𐬱𐬑 . tbaêshanh تَبَش 𐬙𐬀𐬯𐬱 . tbaêsha یعنی دشمنی وبدخواهی یا ستیزه و آزار ؛ بجای دشمن

دَئیبیشوَنت daibishvant (در بخشهای دیگر اوستا تَبَشوَنت tbaêshvant) یعنی بدخواه، دشمن، این واژه‌ها از مصدر دئیبیش daibish (در بخشهای دیگر اوستا تبیش tbish = تبش tbaêsh) درآمده که بمعنی ستیزیدن و دشمنی کردن و آزردن است، در پهلوی بشیتن bêshîtan ، بواژهٔ مُغوتبیش moghu tbish مُغ آزار که در پارهٔ ۷ از یسنا ۶۵ آمده در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷ - چیرشدن (tar = تر) tar چیره شدن شکست دادن، برانداختن. تَبَشوُ تَئوْرَوَنْ tbaêshô. taurvan در پاره ۱۷ از یسنا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیر شونده، شکست دهنده دشمنی، همچنین تَرُو تبَشَنکه tarô tbaêshanh. در پاره ۴۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیر شونده. دربارهٔ نام و یسپ تئوروَیری vîspa taurvairî که در پارهٔ ۱۴۲ از فروردین یشت یادگردیده بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده، ص ۱۰۸ نگاه کنید.

هفتمین بند

۱ - پاداش = اَشی ashi، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ گذشت.

۲ - آبادی = آیَپتَ âyapta ، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ گذشت.

۳ - خواهش = ایش îsh ، در بند ۹ از همین ها نیز آمده، در گزارش پهلوی (=زند) خواهشن ، از مصدر ایش ish در یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ گفتیم بمعنی خواستن و خواهشداشتن است.

۴ - پادشاه = خشَیَه xshaya از مصدر خشی xshi که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن و پادشاهی کردن است.

خشَیَه در گزارش پهلوی همین بند به پاتَخشاه 𐬯𐬀𐬙𐬭𐬀𐬵𐬭𐬀𐬑𐬴 pâtaxshâh گردانیده شده . درفروردین یشت پارهٔ ۱۸ نیزواژهٔ خشَیَه آمده است، نام خشَیارشَن xshayârshan چهارمین پـاد شاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ از همین واژه واژ اَرشَن 𐬑𐬭𐬯𐬀𐬥 arshan است که دراوستا بمعنی مردونرویل یا پهلوان بسیار آمده است. خشَیارشَن (خشیارشا) یعنی در میان پادشـاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش. دربارهٔ اَرشَن arshan که جداگانه از نامهاست بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۸ ازهات٤٤ نگاه کنید .

۵ - پیغمبر = ماتهرَنْ 𐬨𐬀𐬙𐬭𐬀𐬥 . mathran بیادداشت شمارهٔ٦ ازبنده نگاه کنید .

٦ - سرود ستایش : در متن سرویم 𐬯𐬭𐬀𐬎𐬹𐬌 . srəvîm آمده از مصدر سرو 𐬯𐬭𐬀 . sru که در یـاد داشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ گفتیم بمعنی سرودن و خواندن وشنودن است .گزارنـدگـان اوستا درین واژه و در واژهٔ پس از آن ، اختلاف کرده‌اند. بارتولومه Bartholomae آن را Sravay (= 𐬯𐬭𐬀𐬎𐬹 .) نوشته بمعنی شنوایی گرفته است.

۷ - واژه ای کـه روا کند آوردیـم بجای آرادَنگـه 𐬀𐬭𐬀𐬛𐬀𐬯𐬎𐬀 . ârâdanh میباشد بمعنی گستراننده . نگاه کنید به :
Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

۱ - بهتر = وهیشتَ 𐬯𐬀𐬵𐬀𐬑𐬌𐬵𐬀 . vahišta (در تأنیث و هیشتا 𐬯𐬀𐬵𐬀𐬑𐬌𐬵𐬌 .) صفت تفضیلی است از واژه وَنـگهو 𐬯𐬀𐬐𐬀𐬴𐬎𐬹 vanhu که‌درفارسی وه یا به گوییم،خودواژهٔ وهیشتَ نیز درفارسی بجای‌مانده و آن واژهٔ بهشت است که درپهلوی وهیشت 𐬯𐬀𐬵𐬀𐬑𐬌𐬵 گویند،دراوستا بساصفت‌وهیشتَ باواژهٔ انگهو 𐬀𐬐𐬀𐬴𐬎𐬹 . anhu آمده که‌دریادداشت شمارهٔ٤ ازبند۲ گفتیم بمعنی جهان وزندگی است،ازاین صفت وموصوف : بهتر جهان یابهتر زندگی ، بهشت اراده میشود چنانکه درخودگاتهـا درهات ٤٤ بند۲ همچنین

هشتمین بند

ازواژهٔ آنگهو anhu باصفت آچیشتَ acišta :
بتر جهان یا بدتر زندگی ، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده ودرخودگاتها درهات۳۰ بند٤، بیادداشت شمارهٔ٦ ازآن بند نگاه کنید وهمین صفت است که دروازهٔ اردیبهشت دیده میشود : ارد بجای اَشَ asha وبهشت بجای وهیشتَ vahišta است ، ازامشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم

۲ - همکام = هَزَ ئوشَ ha-zaosha ، باین صفت در بند۷ ازهات۲۹ودربند۲۰ ازهات٥١ و بسا درپخشهای دیگر اوستا نیز برمیخوریم . واژهٔ همکام که درشاهنامه بکاررفته : دلارام اوبود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی دُرست معنی واژهٔ اوستایی هَزَ ئوشَ میباشد چه هَه ha و هَنْ han و هام ham ( ) با واژهٔ « هم » فارسی یکی است ؛ زَئوشَ zaosha که خود جداگانه درگاتها و در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه درگاتها : هات ۳۳ بند ۲ وبند ۱۰ ، هات ٤۷ بند ٥ ، هات ٤۸ بند ٤ و درپخشهای دیگر اوستا : فرگرد ۲وندیداد پارهٔ ۱۱، کردهٔ ۱٤ ویسپرد پارهٔ۲، زامیادیشت پارهٔ۸۲،زَئوشْ . zaosh دراوستا وَئوشْ daush درفُرس هخامنشی بمعنی دوست داشتن وپسندیدن وخوش داشتن است. زوش zush یعنی نغزوخوش ودلربا ؛ زوشتَ zušta نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند ونازنین. دُوشارم در پهلوی یعنی آسایش بخش وخوشی دهنده یاموافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی دوستی ومهراست ، مرکب است از واژهٔ دوش = زَئوشْ zaosh = دئوش daush وآرَم â-ram ، رَمْ ram دراوستا یعنی آساییدن وباجزء آ : آرَم â-ram در فارسی آرامیدن شده است . دَئوشتَر daushtar درفرس هخامنشی یعنی دوست،همین واژه است که درفارسی دوست شده است.

۳ - خواهان = واونوش vâunuš اسم فاعل است ازمصدر وَنْ van خواستن ، خواهشداشتن و پاس حرمت داشتن، برابرواژهٔ

لاتین venerârî که در فرانسه vénérer شده است . وَنْ van نیز در اوستا بمعنی چیره شدن ودست یافتن وشکست‌دادن‌است ، باین معنی‌در گاتها‌بآن‌برخواهیم خورد ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید.

۴ - فـر شوشتر در گـاتها فَرَشَوُشترَ 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬎𐬭𐬀 . Fərashaoštra در جا های دیگر اوستا فَرَشَرُشْترَ 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬀𐬭𐬎𐬎𐬭𐬀 . Frashaoštra برادر جاماسب و وزیر کی گشتاسب است،ازاو جداگانه سخن داشتیم.

۵ - دلیر = نر 𐬥𐬀𐬭 nar در فـارسی نیز نر گوییم ، دراوستا بمعنی مرد برابر زن ونیز بمعنی دلیر و یل وپهلوان است و بساهم بمعنی «کس» بکاررفته و باین معنی اخیر بهیئت نا 𐬥𐬀 nâ بسیار آمده چنانکه دربند۱۰ازهات۳۲ ودربند ۳ و بند۱٤ ازهات ٤۳ وبند ۱۰ ازهات ٤٦ وجز آن .

٦ - آن = ایت 𐬀𐬎 . 𐬀𐬎 : ای 𐬀𐬌 ī ضمیر اشاره و اسم اشاره است،درصرف‌واژه ، ایت 𐬀𐬎 . 𐬀𐬎 ؛ ایم 𐬀𐬨 . im ؛ ایش 𐬀𐬱 . îsh میشود،درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند٦ ، هات۳۱ بند ۱۸؛ هات ۳۲ بند ۱۳؛ هات٤٦ بند۱۲؛ هات۵۱ بند۱۲ ؛ هات ۵۳ بنده وجز آن یعنی آن ، این ، ایشان، دربند۸ ازهات٤۵ زیت 𐬵𐬀𐬎 zîṯ ازهمین واژه و زی 𐬵𐬌 . zî ساخته شده‌است.

۷ - بخشیدن (𐬛𐬁𐬭𐬀𐬵𐬌𐬙𐬀𐬎𐬎 .) ازمصدر را 𐬭𐬀 . râ ازهمین بنیاد است رانـی 𐬭𐬀𐬙𐬌 . râti و رائیتی 𐬭𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌 . râiti و راتا 𐬭𐬀𐬙𐬀 . râtâ که دراوستا بمعنی دهش، وبخشش بسیار آمده،در پهلوی راتیه 𐬭𐬀𐬙𐬌𐬉 ودر فارسی رادی گوییم .

بهین رادی آنکه بی‌دردوخشم ببخشی نداری بپاداش چشم (اسدی‌طوسی)

راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی)، بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹ وبه جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص، ۲۸۱ نگاه‌کنید .

۸ - همازه ، همیشه (همه) = ویسپ 𐬬𐬌𐬯𐬎𐬐𐬀 vîspa بگفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده ، نگاه‌کنید . جاودان = یو 𐬬𐬨 . yu

بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ۱ از هات ٥۳ نگاه کنید .

۱ - نیکی = یانَ 𐬌𐬀𐬥𐬀 ، yâna درفرس‌هخامنشی یان yân همچنین در اوستا یانَ 𐬌𐬀𐬥𐬀 . yana آمده چنانکه دردین یشت پارهٔ ٦، در اوستابسیار باین واژه بر میخوریم،درگزارش پهلوی چند باربجای آن یان 𐬌𐬀𐬥 آورده شده و چند بار دیگر نوَکیه 𐬈𐬎𐬎𐬀𐬵𐬌𐬀 nêvakîh نکویی.یانیَه 𐬌𐬀𐬥𐬌𐬀 . yânya یعنی نیکی رسان ،نکویی بخش . درهرجای‌اوستاکه واژهٔ یانَ آمده معنی نیکی‌ونکویی ودستگیری وبخشایش یالطف ومساعدت ومرحمت از آن برمیآید ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۹ و یسنا ٦٥ پاره ۱۱ و جز آن. واژهٔ یان که در فرهنگها بمعنی هذیان گرفته شده و بشعر فرّخی گواه آورده شده : باسخن توهمه سخنها یان است با هنرتوهمه هنر هابیکار باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف بآن داده شده اما معنی دومی که باین واژه داده اند : « وصوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود یان میگویند ودر عربی کشف خوانند » تاباندازهٔ یاد آور معنی اصلی این‌واژه است.

نهمین بند

این نیکی یا نکویی در این بند ، همان منش نیک است که در بند پیش داشتن آن آرزو شده است .

۲ - بهتر منش همان وُهومَنَنکه 𐬯𐬎𐬥𐬀𐬥𐬀𐬵𐬀 . vohu mananh میباشد، دراینجاباصفت تفضیلی وَهیشتَ 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀 که دریادداشت‌شمارهٔ ۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای وُهو vohu یا وَنگهو van hu به ، نیك .

۳ - آزردن(𐬀𐬎𐬎 = زَرْ 𐬎𐬀𐬎 . zar ،درمهریشت پاره ٤۷ و در سروش یشت هادُخت پارهٔ ٥ نیز آمده بمعنی آزردن و رنجانیدن باجزء آ : 𐬀𐬎𐬎 . â·zar در فروردین‌یشت پاره ۳۰ آمده است،همین واژه‌است که درفارسی آزاردن و آزَردن گوییم و در پهلوی آزارتن 𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬙𐬌𐬙

۴ - کوشیدن (𐬬𐬀𐬵 = یَت 𐬬𐬀𐬵 . yat ، درگاتها همین یکبار امـا در جا های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پارهٔ ٦ ؛

ویسپرد کردهٔ ۱۱ پارهٔ ۳ ؛ وندیداد فرگرد ۲۱ پارهٔ ۲ ؛ مهریشت پارهٔ ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن بمعنی کوشیدن و شتافتن ورسیدن . دریسنا ۵۷ پـارهٔ ۲۹ وآبان‌یشت‌پاره۶۵باجزءفرا: فرایَت 𐬐𐬭𐬀𐬌𐬌𐬀𐬵 frâ-yat آمده‌بمعنی‌فرارسیدن بوازهٔ ابی‌یَستا 𐬀𐬀𐬨𐬌-𐬌𐬀𐬰-𐬐𐬀 abi-yas-tâ کوشش دریادداشت‌شمارهٔ ۱۰ از بنده ازهات ۵۳ نگاه کنید.

۵ - ستایش = ستوت 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 . stût در گزارش پهلوی نیز ستایشن 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬌𐬀𐬙𐬌𐬌𐬀 از مصدر ستو 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 . stu ، درپهلوی ستوتن 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 ودرفارسی ستودن‌گوییم .بیادداشت شماره ۵ ازبند۱ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۶ - واژه ای که بـه پیش آوردن گردانیدیم در متن دَسَم 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 . dasəma آمده، درپخشهای دیگراوستا، چنانکه‌دریسنا۱۱ پاره۹دَسْم 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 . dasma آمده ازمصدر دا 𐬐𐬀 . dâ دادن، نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره۷ ازبند۲ همین هات گذشت .

۷ - آرزو یا خواهش و کام = ایش 𐬀𐬌𐬰 . ish بیادداشت، شماره۳ از بند۷ نگـاه کنید .

۸ - زودتر = زَویشتَیه 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 . zavîštya صفت تفضیلی‌است: زودتر ، تندتر ، چست‌تر، چالاک‌تر ، ازمصدر زو 𐬵𐬀 . zu شتابیدن ، زود بجای آوردن. ازهمین بنیاد است زود درفارسی ، دربند۹ ازهات ٤٦ و دربند۷ از هات۵۰ نیز باین صفت برمیخوریم همچنین درجاهای دیگر اوستا ، چنانکه درفروردین‌یشت پـارهٔ ۲۱ بمعنی زود تر سازنـده و چست‌تر بجا آورنـده است، بـاواژهٔ زَئوُش 𐬵𐬀𐬱 zaosh که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۸ گذشت،پیوندی ندارد . نگاه کنید به : Altir . Wörterb . von Barthol . Sp. 1691 برخی‌ازدانشمندان صفت زَویشتَیه را از واژهٔ زاور 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 . zâvar دانسته انـد که بمعنی زور دراوستا بسیارآمده اینچنین زویشتَیه یعنی زورمندتر و توانا تر و بانیروتر .

۹ - سود = سَونَکه 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 savanh در پهلوی سوت 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀

ودرفارسی سودگوییم، ازمصدر سو 𐬯𐬎𐬎 su سودبخشیدن. یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

واژهٔ کشور = خشتهر 𐬵𐬀𐬎𐬵𐬭𐬀 xshathra دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۳ ازهمین هات سخن داشتیم .

۱ - دانا یاهوشیار وبینا = داتَه 𐬛𐬀𐬙𐬀 dâtha در هات ۳۲ بند ۱۰ و هات ٤٦ بند ۱۵ وبند ۱۷ وهات ۵۰ بند۲ وهات ۵۱ بند ۵ نیز آمده است ازمصدر دی 𐬛𐬌 dî دیدن، نگریستن نگاه کردن . یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

دهمین بند

۲ - سزاوار = اِرتْهَو 𐬀𐬭𐬙𐬋 ərəthva درخور، برازنده دربند ۱۲ ازهات ٤٦ نیز آمده .

۳ - شناختن ، دانستن ، آگاه بودن = وید 𐬎𐬌𐬛 vid ، دراین بند دوبار آمده : 𐬎𐬌𐬛𐬎𐬀 ؛ 𐬎𐬌𐬛𐬌𐬙 . یادداشت شماره ۷ از بند ٤ همین هات نگاه کنید .

۴ - واژه ای که به « یافتن » گردانیدیم = آپَنَ 𐬀𐬯𐬀𐬥𐬀 âpana . جز همین یکبار ، دیگر در اوستا نیامده است ، از مصدر آپْ 𐬀𐬯 ap که در اوستا بسیار آمده و در گاتها در هات ۳۳ بند ۵ بآن برمیخوریم، درگزارش پهلوی ایافتن 𐬀𐬌𐬥𐬌𐬙𐬌𐬙 یافتن ، ازهمین بنیاد است یافتن .

آپَنَ âpana اسم است بمعنی یابندگی ، از این واژه یافتن آرزو یارسیدن بمقصود اراده شده است .

۵ - کام = کامَ 𐬐𐬀𐬨𐬀 kâma در فرس هخامنشی نیز کامَ kâma در پهلوی کامك 𐬐𐬀𐬨𐬠 ، درفارسی کام وکامه که بمعنی آرزو و خواهش است از مصدر کا 𐬐𐬀 kâ کامخواستن ، آرزوکردن ، آموزش خواستن، چنانکه دربند ٦ از هات ۳۳ آمده ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ٤٤ بمصدر کن 𐬐𐬀𐬥 kan نیز نگاه کنید .

۶ - واژه ای که به رواکردن گردانیدیم درمتن ـ پرنَ 𐬨𐬀𐬭𐬌𐬥𐬀 . pərəna آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَرْ 𐬨𐬀𐬭 . par که بمعنی پَرکردن و انباردن و انباشتن است. یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ٤٤ نگاه کنید .

پیداست که این مصدر باواژهٔ کام ، بمعنی کامرواکردن و کامیاب کردن است .

۷ - رستگاری: بجای آن خوَرَئیتهیَه 𐬵𐬀𐬭𐬌𐬙𐬌𐬙𐬀 . x^{v}araithya آمده واین واژه صفت است، دربنیاد آن اختلاف کرده‌اند « رستگاری » معنی ای است که نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسی تارا پور والا Taraporewala برگزیده‌است. نگاه کنید به : Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309

۸ - سخن یا گفتار = سرَوَنکه 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀𐬌 . sravanh ،بسا این واژه چون اسم جمع بکار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و گویشها، درگزارش پهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب 𐭮𐭥𐭥𐭥 آمده است ، درهات۳۲ بند ۹ و بند ۱۰ و هات ۳٤ بند ۱۵ و جز آن باین واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی وستایش ونماز و درود هم آمده است . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۹ - خواهش : بجای آن 𐬬𐬀𐬯𐬀𐬵 از مصدر وَنْ 𐬬𐬀𐬯 . van که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم بمعنی خواستن و خواهشداشتن است .

۱۰ - شما = خشمَ 𐬵𐬌𐬱𐬀𐬨 . xshma و نیز در اوستا یوشمَ 𐬬𐬌𐬱𐬀𐬨 . yûshma آمده ، یادداشت شماره۱ از بند۱۰ ازهات۲۹ نگاه کنید.

۱۱ - کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = اَسوُنَ 𐬀𐬯𐬎𐬀𐬥 . جز همین یکبار دراوستایی که امروزه در دست است باین واژه بر نمیخوریم .

یازدهمین بند

۱ - راستی = اَشَ 𐬀𐬱𐬀 . asha ؛ منش نیك = وُهومَنَنکه 𐬬𐬎𐬀𐬥𐬀𐬵𐬀𐬌 . vohu mananh

همـان است که در آغاز بند پیش یاد شده است .

۲ - جاودان = یَوَتات yavaêtât ، یادداشت‌شماره ۸ ازبند ۸ همین‌هات‌نیز نگاه‌کنید .

۳ - نگاهداشتن ، پـاییدن ( ) = پا Pâ باجزء نی : نی پا ni-pâ ،دربند ۱۰ ازهات ٤۹نیز آمده ، درگزارش پهلوی (=زند)پایتن ، همچنین پا pâ بمعنی بازداشتن است چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بنـد های ٤ و ۸ ازهات ٤٦، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۰ ازهات ٤٤ نگاه‌کنید .

۴ - بجای خرد ، مَینیو mainyu آمده ، یادداشت شماره۲از بند۳ ازهات ۳۰ نگاه‌کنید .

۵ - آمـوزانیدن (...) = ساونگه sâṅh، دراینجا باجزء فرا (فرو) آمده چنانکه دربند ٦از هات ٤۵ . دربند ۱۲ ازهات ۳٤ : sîshâ ودر بند ۳ از هات ٤۳ sîshôit . آمده،درگزارش‌پهلوی آموختن ،یادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۲ ازهات ۳٤ و یادداشت شماره٦ از بند ۳ ازهات ٤۳ نگاه‌کنید . این واژه را نیز میتوان بمعنی الهام‌کردن‌گرفت .

٦ - دهان = آونگه əəâṅh ،دربند ۳ازهات ۳۱ آونگه âṅh آمده ، درگـزارش پهلوی دهـان (= pumman فم در هزوارش) ، آونگه = آه əəâh ؛ آونگه = آه âṅh . âh . آه âh نیز دراوستا بمعنی نشستن است چنانکه درارت‌یشت پاره ۱۰و۱۱ و جز آن .

۷ - آگاهانیدن،گفتن ( ) = وَچ vaċ ، در گزارش پهلوی گفتن ، وَچ وواچ نیز در اوستاسخن وگفتار وگویش وسرودی است که آهسته برزبان رانند یـازمزمه‌کنند. ازهمین بنیاد است

وَچنکه 𐬬𐬀𐬎𐬹𐬌𐬎𐬀 vacanh بمعنی گفتار که با واژه های پندار و کردار نیز درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند۳ وهات۳۲ بنده وجز آن .

وَچهینَ 𐬬𐬀𐬎𐬹𐬌𐬎𐬀𐬵𐬌𐬀 vacahina که درفرگردچهارم وندیداد دربارهٔ ۲ آمده، مهر وپیمان زبانی است یامعاهدهٔ که فقط باگفتار یاقول باشد .

واژه‌هایی که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است،از آنهاست آوا و آواز و آوازه وگواژ وگواژه که بمعنی نکوهش وسرزنش گرفته اند،همچنین واژه های باج وباز و واج و واچ و واژ و باژ

پرستندهٔ آذر زردهُشت همیرفت باباژ وبرسم‌بمشت (فردوسی)

لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه ولفظ، همان واژهٔ اوستایی وَ چَنْکه میباشد . دریادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ همین هات گفتیم کـه واژهٔ اوخذَ 𐬀𐬵𐬐𐬹𐬎𐬀 uxdha بمعنی گفتار ازمصدر وَچْ vac گفتن ، درآمده است .

۸ - نخستین = پئوُ اوریَـه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀 paourya درگـاتهـا ، در بخشهای دیگـر اوستا پئوئیریَـه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀 paoirya ، درفرس هخامنشی پَرووَیه paruviya ، صفت است یعنی نخستین . یادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۳ ازهمین هات نگاه کنید .

۹ - جهان ، زندگی، هستی = اَنگهو 𐬀𐬐𐬀𐬵𐬀 aŋhu ،دریادداشت‌شمارهٔ ٤ ازبند۲ همین هات گذشت .

۱۰ - چگونـه = یـائیش آ 𐬬𐬀𐬌𐬎𐬀𐬎𐬌𐬀 . 𐬬𐬀 yâiš â ، همین یکبـار دراوستا آمده،نگاه کنیدبه : Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱ - بودن (𐬚𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌𐬀) = بُو 𐬚𐬎 bû ،درفرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن 𐭡𐭥𐭲 (در هُزوارش یهونتن 𐭡𐭥𐭲𐭩𐭲𐭭) درفارسی بودن . در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند۱۰ و هات ٤٥ بند ۷ و هات۳۰ بند ۱۰ باجزء اَوُ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬵 avô آمده، درجاهای دیگراوستابسیار بکاررفته‌است .

(اَهنَوَدگات : یسنا، هات ۲۹)

۱ - گِله‌کردن (𐬐𐬀𐬭𐬎) = گَرَزْ 𐬐𐬀𐬭𐬎 garəz ، در

نخستین بند

هات ۳۲ بند۲ وبند ۱۳ وهات ٤٦ بند ۲ نیز آمده است، درپهلوی گرزیتن 𐬐𐬀𐬭𐬎 garzîtan ، از همین بنیاد است گِله در فارسی وگذشته ازاین،واژه های گرزیدن که درفرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده وگرزش (بفتح اول وکسرثالث) بمعنی تظلم ودادخواهی وتضرّع وزاری نزدیك تر بهیئت قدیم اند . خسروانی گفت :

بده دادمن زان لبانت وگرنه سوی‌خواجه‌خواهم‌شدازتوبگرزش (فرهنگ‌اسدی)

شمس فخری گفته :

مگـر سرگرانـی گرزش تواند که بردارد ازمملکت رسم‌گرزش

چنانکه ازاین شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گَـرِزْ اوستایی‌است یعنی گِله کردن ودادخواهی کردن .

۲ - گوشورون = گِئوش اوروَنْ 𐬐𐬀𐬭𐬎 gāuš urvan .

۳ - آفـریـدن (𐬐𐬀𐬭𐬎) = تهوَرِسْ 𐬐𐬀𐬭𐬎 thvarəs ، درگزارش پهلوی (=زند) بریتن 𐬐𐬀𐬭𐬎 brîtan (بریدن)، ازاین واژه آفریدن وبه‌پیکر هستی درآوردن اراده شده‌است. یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند٦ همین هات نیزنگاه‌کنید .

۵ - ساختن(𐬐𐬀𐬭𐬎) = تَشْ 𐬐𐬀𐬭𐬎 tash درپهلوی تاشیتن 𐬐𐬀𐬭𐬎 tâshîtan ، ازهمین بنیاد است واژهٔ تَش یا تیشه کـه در اوستا تَشَ 𐬐𐬀𐬭𐬎 tasha آمده چنانکه در فرگرد ١٤ وندیداد پارهٔ ۷ . تَشْ که‌بمعنی

بریدن و تراشیدن وساختن است مانند واژه تهوَرِسْ بمعنی آفریدن وپدید آوردن بکار رفته است .

۵ - خشم : در گاتها اَئِشَمَ 𐬀𐬎𐬌𐬹𐬨𐬀𐬵 aêshəma ، در بخشهای دیگراوستا اَئِشمَ 𐬀𐬎𐬌𐬹𐬨𐬵 aêshma ، درپهلوی اِشم 𐭠𐭱𐭧𐭬 و درفارسی خشم گوییم. بسیاهم درجاهای دیگر خشم دیوی است ، چنانکه در بند ۲ از همین هات و دربند ٦ ازهات ۳۰ وبند۱۲ ازهات ٤٨ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پر آسیب ترین دیوها دانسته شده است.نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

٦ - ستم = هَزَنْکه 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬐𐬵 . hazaṅh ، درگزارش پهلوی ستَهمَک 𐭮𐭲𐭬𐭥𐭪 . stahmak (ستم) . دربند۱۲ ازهات ۳۳و بند ٤ از هات ٤۳ نیز بآن برمیخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده ازمصدر هَزْ 𐬵𐬀𐬰 haz یعنی دست یافتن، از آنِ خودساختن، گرفتارکردن. یادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند۱۰ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - بجای سنگدل ، رِمَ 𐬭𐬋𐬨 rəma آمده ، در هات ٤۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم.درهات٤۹بند٤ رامَ 𐬭𐬀𐬨 râma آمده،هردودرگزارش پهلوی اَریشْک 𐭠𐭫𐭩𐭱𐭪 arishk (رشك = حسد) شده . یوستی Justi واژهٔ رمیدن را درفارسی از همین بنیاد دانسته : Handbuch der Zendsprache s. 254 همچنین اشپیگل . Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206

رِمَ rəma دربند ۱ ازهات ۲۹ دروزن شعرزیادتی است، ناگزیراصلاتوضیحی بوده پس از آن جزء متن پنداشته شده است .

۸ - درُشتی = دِرِشْ 𐬛𐬭𐬋𐬹 . dərəš (= دَرِشْ 𐬛𐬀𐬭𐬋𐬹 . darəsh)، درفرس هخامنشی دَرْشْ darsh بمعنی جرأت کردن وجسارت ورزیدن است .

هورن Horn واژهٔ «درشت» را درفارسی ازهمین بنیاد دانسته است :
Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552
نظر بواژهٔ دَرشْ darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دِرِش dərəsh را بمعنی گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، از آنهاست دَرشی 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌 darshi یعنی گستاخ ، دلیر ،بی‌پروا ، زبردست،سخت.همیشه‌صفت واتَ 𐬯𐬀𐬉𐬙 vâta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشت پـارهٔ ۳۳ و پارهٔ ۳٤؛ اشتادیشت پاره ٥ و پاره ۷ ؛ یسنا ٤۲ پاره ۳ ؛ ویسپردکرده ۷پاره٤ ، بهمین معنی است دَرْشیتَ 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬙𐬀 darshita دریسنا٥۷ پاره۱۱ ودَرْشیو 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬎𐬎 . darshyu در بهرام یشت پاره ۲ . دَرِشوَن 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬋𐬯𐬁 darəshvan یعنی ستم پیشه، در تیریشت پارهٔ ٥ آمده . دَرشی‌درو 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬎𐬭𐬎 darshi dru . که درپاره ۲۰ ازیسنا۳وبسا درجاهای دیگر آمده نام زین افزاری (سلاح) است. بنخستین جلد یسنا ص ۱۳٦ نگاه کنید . دَرشی کَـئیریَه 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬐𐬀𐬎𐬌 . 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬐𐬀𐬎𐬌𐬎 . darshi kairya(دَرشی کَـرَ 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬐𐬀𐬭𐬎 . 𐬛𐬀𐬭𐬱𐬌𐬐𐬀𐬭𐬀 darshi kara)یعنی گستاخ در زامیادیشت پاره ۷۲ آمده است .

۹ - زور = تِویش 𐬙𐬀𐬌𐬱𐬌𐬯 . təvish در اینجا بمعنی زور است و واژهٔ تِویشی 𐬙𐬀𐬌𐬱𐬌𐬯𐬌𐬱𐬌 . təvîshi که در گاتها بسیار آمده چنانکه درهات۳۳ بند۱۲؛ هات۳٤ بند۱۱ ؛ هات ٤۳ بند۱ ؛ هات ٤٥ بند۱؛ هات ٤۸ بند ٦ ؛ هات ٥۱ بند۷درگزارش پهلوی‌به‌توخشیشن 𐬚𐬀𐬵𐬵𐬀𐬱𐬵𐬀𐬯𐬀𐬱𐬵𐬀𐬯𐬀𐬱𐬵𐬀𐬯𐬀𐬱𐬵 tuxshishn (کوشش) گردانیده شده و از برای توضیح گاهی نیروك 𐬀𐬢𐬀𐬱𐬀𐬯𐬀 nêrôk (نیرو) وگاهی زور 𐬀𐬢𐬀𐬱𐬀𐬯𐬀 افزوده شده است. توش که درفارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه اوستایی یکی است :

چو بگسست زنجیر بی‌توش گشت بیفتاد از آن دردو بیهوش گشت (فردوسی)

این واژه ازمصدر تو 𐬙𐬀𐬱 . tu در آمده که بمعنی توانستن است وخود

واژهٔ توانستن با واژهٔ «تو» tu یکی است . یادداشت شماره ۲ ازبند۱۲ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۱۰ - بستوه آوردن (𐬵𐬀𐬎𐬌) ازمصدر هی 𐬵𐬀 . hi بستن ، بندکردن،چنانکه درپاره ۱۰۰ فروردین‌یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن وچارپا بگردونه بستن است . در اینجا باجزء آ : آهی 𐬀𐬵𐬀 . âhi یعنی بستوه‌آوردن ، بتنگ آوردن ، فشاردادن ، ناچار ساختن . دربند ۱۶ ازهات ۳۲ واژهٔ 𐬀𐬵𐬀𐬎𐬌 نیزاز همین مصدر و بمعنی بازداشتن است.نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیتَ 𐬵𐬌𐬙𐬀 . hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته‌و بسته شده؛ هیتوُهیزوَنکه 𐬵𐬌𐬙𐬀𐬱𐬌𐬵𐬎𐬀𐬥𐬌 . hitô-hizvaṅh که دریسنا ۶۵پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاسپَ 𐬵𐬌𐬙𐬀𐬯𐬀 . Hitâspa که دررام یشت پاره۲۸ و درزامیادیشت پاره ۴۱ آمده نام‌کسی است یعنی دارندهٔ اسب بسته شده (زین شده یابگردونه بسته شده.)

۱۱ - نگهبان = 𐬯𐬀𐬎𐬌 . vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و ازآن معنی نگهبان و پاسبان اراده‌گردیده ، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند. دردعای معروف « یتها اَهو وئیریه» زرتشت واسترَ یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده‌شده‌است. بنخستین جلد یسنا گزارش نگارنده‌در صفحهٔ ۲۳۲ به‌پاره ۱۳ ازیسنا ۲۷ نگاه کنید .

۱۲ - ایدون = اَتها 𐬀𐬞𐬀 . athâ ، درگزارش پهلوی (= زند)نیزایتون 𐬀𐬞𐬱𐬌 یعنی اینچنین .

۱۳ - نیکی: بجای‌واژهٔ وُهو 𐬯𐬌𐬎𐬎 . vôhu = بهی

۱۴ - کشاورز : بجای آن واستریَه 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬭𐬌𐬀 . vastrya آمده،صفت است ازبرای‌آنچه ازکشت وورز و کاردهکانی است یاکشاورز وبرزیگر. یادداشت شمارهٔ ۶ ازبند آینده نگاه کنید .

۱۵ - ارزانی داشتن (𐬯𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌) = سَند 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬌 sąnd، در بند۱۱ ازهات ٤۳ ودربند ۱۹ ازهات ٤٦ ودربند ١٤ از هات ٥١ نیز آمده بمعنی ساختن وانجام دادن وبجای آوردن .یادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - آنگاه آدا 𐬀𐬌𐬎 adâ در فرس هخامنشی اَدَ ada ، در پخشهای دیگراوستا اَذَ 𐬀𐬌𐬎 adha ، درگزارش پهلوی گاهی به«آنگاه» وگاهی به«ایدون» گردانیده شده‌است .

دومین بند

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَنْ 𐬞𐬀𐬱𐬀𐬥 tashan از مصدر تَش 𐬞𐬀𐬱 tash که دریادداشت شمارهٔ ٤ازنخستین بند همین‌هات گذشت .یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۳ - پرسیدن(𐬨𐬀𐬭𐬎) = پَرِسْ 𐬨𐬀𐬭𐬎 parəs (= فْرَسْ 𐬯𐬭𐬀𐬎 fras)،درفرس هخامنشی نیز فرس fras ، درپهلوی پورسیتن 𐭯𐭫𐭮𐭮𐭩𐭬 درفارسی پرسیدن، درگاتها بسیار آمده، درهات٥١ بند١١ باجزء آ 𐬀 . ودرهات ٤٧ بند۳ وهات ٥۳ بند ۳ باجزء هامْ 𐬵𐬀𐬥 hąm بآن برمیخوریم . یادداشت شمارهٔ۱۲ازبند٦ ازهات۳۳ نگاه کنید. فرَسَ 𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀 frasa دربند۱۳ازهات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛فِرَسا 𐬯𐬭𐬀𐬎𐬁 farasâ در بندهای۷ و ۹ ازهات ٤۳ و دربند ۱۳ ازهات ٤٤ همچنین بمعنی پرسش است .

۴ - چگونه = کَتا 𐬐𐬀𐬞𐬀 kathâ، در هات٤۳ بند ۷وهات ٤٦ بند ۱ وجز آن نیز آمده یعنی کدام ، چون ، چگونه ، درگزارش پهلوی چیگون 𐭪𐭲𐭲𐭪 وگاهی کَتار 𐬐𐬀𐬞𐬀𐬭 katâr کدام ، چه.

۵ - رد = رَتو 𐬭𐬀𐬞𐬎 ratu ،درپهلوی رت 𐭫𐭲 ، درفارسی رد که بمعنی دانا وخردمند و خواجه گرفته شده :

یکی انجمن ساخت بابخردان هشیوارو کار آزموده ردان (فردوسی)

درگاتها رَتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است ، چنانکه دراین بند ودربند٦

میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داورِ دادگاه (محکمه) ایزدی است، درروزشمار داوری بـا خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پارهٔ ۲٦ از فرگرد ٥ واز پارهٔ ۷۱ از فرگرد ۷ وندیـداد بخوبی پیداست کـه رد بمعنی داور است . اَهُو 𐬀𐬵𐬎 ahû در اوستا بیشتر بـا واژهٔ رَتو آمده اما در اینجا بجای اَهُو ahû اَهورَ 𐬀𐬵𐬎𐬫𐬙𐬁 ahura آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است : سر و سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان همچنین واژهٔ رتو 𐬫𐬙𐬀𐬎 ratu در گـاتها بمعنی داوری است ، چنانکه در بند ٦ از هات ٤۳،درجا های دیگر کم و بیش ازاین واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ ـ ۱۸۱ وبجلد دوم یسنا بگفتار ویسپرد و بجلد وندیداد بگفتار پادا فراه نگاه کنید .

٦ - خورش : بجـای این واژه واسترَ 𐬎𐬀𐬯𐬀𐬙𐬁 vâstra آمده،در هات۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ وبند٤؛ هات٤۷ بند ۳؛ هات ٥۱ بند١٤وجز آن بآن برمیخوریم. درگزارش پهلوی (= زند) همین واژه ، واستر 𐬎𐬀𐬯𐬎 vâstr بکار رفته‌است، واسترَ بمعنی چراگاه وکشتزار وچمن است و آنچه ازبرای‌خورش مردمان وچارپایان بکار آید یاخواربار. دریادداشتهای شمارهٔ ۱۱ و ١٤ از بند پیش ازواژه‌های‌واسترَ 𐬎𐬀𐬯𐬀𐬙𐬁 vâstra و واستریَه 𐬎𐬀𐬯𐬀𐬙𐬌𐬌𐬀 vâstrya سخن داشتیم .

هورن Horn گمان کرده ، واژهٔ باسره که در فرهنگها یاد شده همان واستر اوستایی وپهلوی باشد . نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره ، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده :

پیوسته کِشت زار امیدش زآب کام سیراب باد تـا که بود نام بـاسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باء فارسی درواژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت ، بویژه‌که ازبرای واژهٔ باسره ریشه وبنیاد دیگری سراغ نداریم . یادداشت شمارهٔ۷ از بند۹ ازهات۳۱ نگاه‌کنید .

۷ - همچنین = هَدا 𐬨𐬀𐬛𐬁 . در فرس هخامنشی نیز هدا hadâ ، درجاهای دیگر اوستا هَذَ 𐬨𐬀𐬛𐬭𐬀 . hadha در بند ۱۷ ازهات ٤٦ و بند ٤ از هات ٥٠ نیز بآن برمیخوریم بمعنی « همانگاه » و « همانجا » و « باهم » نیز آمده است .

۸ - واژه‌ای که به‌نگهداری گردانیدیم درمتن گَئُودَایَنْگه 𐬜𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬀𐬑𐬀𐬉𐬀𐬑𐬀 . gao-dâyanh آمده ، بهمین واژه درپارهٔ ۱۱ازکردهٔ دوم ویسپرد هم برمیخوریم . گَئُودایو 𐬜𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬀𐬑𐬀 . مرکب است از واژهٔ گَئُو (= چارپا) و دایَنْگه 𐬌𐬀𐬑𐬀𐬉𐬀𐬑𐬀 . از مصدردا 𐬌𐬀 . dâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۲ از هات ۲۸ گفتیم که دا بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است . در بند ۷ از همین هات دا dâ با جزء وی vî : وی دا 𐬬𐬌𐬀 . vî-dâ نیز بهمین معنی است . صفت گَئُودَایَنْگه را میتوان بمعنی چارپا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت بچارپایان سودمند مراد است .

۹ - واژه ای که « بسزا » آوردیم بجای تهوَخشَنْگه 𐬞𐬀𐬵𐬎𐬱𐬀𐬑𐬀𐬉𐬀𐬑𐬀 . thwaxshanh میباشد ، در گزارش پهلوی این بند توخشاکیه 𐬞𐬎𐬱𐬀𐬴𐬀𐬐𐬀𐬀 tuxshâkîh و در بند های دیگر توخشاك 𐬞𐬎𐬱𐬀𐬴𐬀𐬐 tuxshâk ، این واژه از مصدر تهوَخْشْ 𐬞𐬵𐬎𐬱 . thwaxsh درآمده که بمعنی کوشیدن است . واژه های تخشیدن وتخشا بمعنی کوشیدن وکوشا همان تهوَخْشْ وتهوَخشَنْگه اوستایی است .

۱۰ - تواند دادن (𐬌𐬀𐬑𐬀𐬉𐬀𐬑𐬀𐬌𐬀𐬑𐬀𐬉𐬀𐬑𐬀 .) از مصدر دا 𐬌𐬀 . dâ دادن و خشی 𐬵𐬱𐬀 . xshi توانستن آمده که دریادداشت شمارهٔ٤ ازبند ۳ازهات ۲۸ گذشت .

۱۱ - سردار ، سرور ، خدایگان = اَهورَ 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬭𐬀 . ahura ، یادداشت شمارهٔ ۵ ازهمین بند و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۱۲ - برگزیده : اوشتا 𐬀𐬎𐬱𐬀 . uštâ (اوشتَ 𐬀𐬎𐬱𐬀𐬵 . ušta) اسم مفعول ازمصدروَسْ 𐬯𐬀𐬯 . vas که بمعنی خواستن وخواهشداشتن و آرزو کردن است، درگاتها بسیار آمده چنانکه دربندهای ٤و٨ و٩ازهمین هات ودرهات٤٣ بندهای ۱و۹ وجز آن . دربند۲ازهات ۲۹ آمده: کی راشما سردار وی برگزیده = کی‌را شما خواسته ایدکه رد اوباشد .

۱۳ - واژهٔ دروغ را نگـارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژهٔ درِگوَنْت 𐬠𐬁𐬎𐬀𐬌𐬵 . drəgvaṇt (𐬠𐬁𐬎𐬀𐬌𐬵𐬎𐬀𐬌𐬵) که درمتن آمده، یعنی دروغمند از واژه دروگ 𐬠𐬁𐬎 . drug (= دروج 𐬠𐬁𐬎𐬌 . druǰ درجا های دیگر اوستا این صفت دروَنْت 𐬠𐬁𐬎𐬀𐬌𐬵 . drvaṇt (در تأنیث 𐬠𐬁𐬎𐬀𐬌𐬎𐬌 . drvaitî) آمده، درپهلوی‌دروَند 𐬠𐬁𐬎𐬀𐬌𐬙 druvand ، بسابجای آن دروغپرست یا پیرودروغ آوردیم . واژهٔ دروند درفرهنگها هم یاد شده بمعنی بدمذهب وفاسق وبشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده :

درود از مـا بـه بهدین خردمند که دور است ازره و آیین دُروند

(فرهنگ جهانگیری)

دُروند دراوستاازبرای گمراهان وپیروان آیین‌دروغین آمده وبسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است در برابر اَشَوَن 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬭𐬀 . ashavan یا اشاوَن 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬭𐬀 . (اَشَوَنت 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬭𐬀𐬵 . ashavaṇt) یعنی راستی‌مند یاپیرو اَشَ 𐬀𐬵𐬎𐬌 . asha دین راستین زرتشتی. درگزارش پهلوی اهروب 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬭𐬀 ahrob، همین‌واژه است که دربرهان قاطع‌اهلبوب وبواژهٔ زند وپازند بمعنی بهشتی گرفته شده درمقابل دوزخی. این‌واژه باید اهلوب‌باشد، همچنین واژهٔ آشو بهمین معنی درفرهنگها یاد شده‌است. یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۱۴ - باز داشتن یا برگردانیدن ودور داشتن (𐬬𐬀𐬯𐬎𐬯𐬀𐬌𐬌𐬌.) = وادایه 𐬬𐬀𐬯𐬎𐬯𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎. vâdâya از مصدر وَدْ 𐬬𐬀𐬯𐬎. vad (= وَذ 𐬬𐬀𐬯𐬌. vadh) که بمعنی رهبری کردن و کشیدن وبدر بردن و راندن است چنانکه در گوش یشت پارهٔ ۱۸ ودر رام یشت پارهٔ ۵۲ وجز آن . باجزاوپَ : 𐬎𐬌𐬯𐬎-𐬬𐬀𐬯𐬎. upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ٤٤، وباجزء اوس : 𐬎𐬎-𐬬𐬀𐬯𐬎. us-vad (= 𐬎𐬎-𐬬𐬀𐬯𐬎.) ربودن وبدر بردن است چنانکه درارت یشت پارهٔ ۵۹ وباجزء وی : 𐬬𐬌-𐬬𐬀𐬯𐬎. vî-vad گردانیدن وگردش دادن است چنانکه در فرگرد ۸ وندیداد پارهٔ ۱۶ .

۱ - پاسخ گفتن (𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌. 𐬯𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌.) = مرو 𐬯𐬎𐬎. mrû گفتن، در گزارش پهلوی نیز گفتن 𐬯𐬎𐬎𐬌𐬌. . در اینجا ، چنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ با جزء پَیتی : 𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌-𐬯𐬎𐬎. paitî-mrû . یعنی پاسخ گفتن، در گزارش پهلوی پسخون گفتن 𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌 𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌 ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

سومین بند

۲ - سردار = سَرِجن 𐬯𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌. sarəǰan یاور، همین یکبار در اوستا آمده، در گزارش پهلوی سرداریه 𐬎𐬎𐬌𐬌. سرداری .

۳ - بی آزار = اَدوَاِشَنکه 𐬬𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌𐬌𐬌𐬌. a-dvaêshaṅh ، در جا های دیگر اوستا اَتبَیِشَنکه 𐬬𐬎𐬌𐬌𐬌𐬌𐬌𐬌. a-ṭbaêshaṅh ، همان واژهٔ دوَاِشَنکه وتبَیِشَنکه میباشد که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ از هات ۲۸ گذشت وگفتیم بمعنی ستیزه ودشمنی و آزاراست ، دراینجا باحرف نفی «اَ» 𐬀. یعنی بی ستیزه یا بی آزار وبی گزند .

۴ - واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن اَوَیشام 𐬀𐬬𐬌𐬌𐬌. avaêshąm آمده، مردمان جهان مراد است .

۵ - دریافتن = ویدویه 𐬬𐬌𐬯𐬌𐬌𐬌. viduyê (Inf.) ، در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ٤٤ نیز آمده و در بند ۹ از هات ٤۳ با جزء

وی: وی‌ویدویه 𐬬𐬀𐬎𐬌𐬌𐬎𐬌𐬌𐬌𐬎 vî-vîduyê بازشناختن و دریافتن ازمصدروید 𐬬𐬀𐬎 vid که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه بودن ودانستن است .

۶ - زیردست = آدرَ 𐬀𐬎𐬌𐬎 âdra صفت است بمعنی خُرد (کوچك) زیردست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷ - درست = اِرِشْوَ 𐬀𐬭𐬌𐬰𐬎 ərəshva، درباداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۸ گذشت .

۸ - رفتار کردن (𐬵𐬀𐬎𐬌𐬎𐬌𐬌𐬎) = شیو 𐬰𐬌𐬎 shyu ، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ ازهات ۲۸ گذشت .

۹ - واژه‌ای که به «کسان» گردانیدیم درمتن 𐬵𐬌𐬎𐬌𐬌𐬌𐬎 . آمده ازمصدر 𐬀𐬎 ah : هستن، بودن . از این واژه کسانی کـه هستند یا آنانی که میباشند اراده شده است (.درمیان کسان = درمیان مردمان)

۱۰- نیرومند تر = اَئوُجیشتَ 𐬀𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌𐬎 aoǰista ، (در تأنیث اَئوُجیشتا 𐬀𐬎𐬎𐬌𐬌𐬌𐬎) صفت تفضیلی است از واژهٔ اوگرَ 𐬀𐬎 ugra (درتأنیث اوگرا 𐬀𐬎)، درپخشهای دیگر اوستا اوغرَ 𐬀𐬎 ughra یعنی نیرومند ، زورمند، توانا ، زبردست. درگزارش پهلوی چیر 𐬀 خواندن (𐬵𐬎) زَوَنْ 𐬵𐬎 zavan خوانش (استغاثه). بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- یاری ، پناه = کِردوشا 𐬀𐬎 kərədushâ ، نگاه کنید به :

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳- رسیدن، آمدن (𐬵𐬌𐬎) = گَم 𐬵 gam (= جَسْ 𐬵 J̌as)، بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ - سُخن = سَخوار 𐬰𐬎 saxᵛâr ، درگزارش پهلوی نیزسخون 𐬰 در بند ٥ ازهات ۳٥ نیز بواژهٔ ساخوَن

𐬵𐬀𐬭𐬎𐬹𐬀𐬌 sâxᵛan برمیخوریم که بمعنی سخن است ازمصدرسنگه 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬹𐬌. sanh یعنی گفتن ، آگاهانیدن ، آموزانیدن . در فرس هخامنشی تَهه thah ،در گزارش پهلوی آموختن 𐭮𐭠𐭭𐭤𐭩𐭭 درهات ۳۱بند۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات۴۳بند ٦؛ هات ٤٤ بند۱ وبند ۹ ؛هات ٤٦ بند ۱۷بفعل سنگه 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬹𐬌 برمیخوریم. نگاه کنید به : Commentar über das Avesta von spiegel II B. S. 210; Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

دراینجایادآور میشویم که واژهٔ سَنْگه‌درپارهٔ۷ازبیستمین‌فرگردوندیدادچندین بار باجزء پَیْتی : 𐬯𐬁𐬙𐬌𐬵𐬀𐬭𐬎𐬹𐬌 - 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬹𐬌 . paiti-sanh آمده بمعنی دفع بلاکردن یا برگردانیدن آسیب وگزندی بانماز ونیایش ، ازهمین واژه است‌پاسخ درفارسی . یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۲- بهتر یاد دارد یا بهتریادداررنده = مَثیر یشتَ 𐬨𐬀𐬭𐬌𐬯𐬀𐬵𐬌. mairista ، صفت است ازمصدر مَرْ 𐬨𐬀𐬭. mar یادداشتن ، چنانکه دربند ۱ازهات ۳۱ ودربند۱٤ ازهات ٤۳ آمده . مَرْ mar نیز بمعنی واج‌گرفتن وزمزمه کردن است یعنی نماز ونیایشی‌را آهسته برزبان راندن و برشمردن، باین معنی در اوستا بسیار آمده است. در گزارش پهلوی اُشْمُرتن 𐭠𐭱𐭥𐭬𐭲𐭭 oshmurtan شمردن ، ازهمین بنیاد است واژهٔ بیمر(= بی+مر) و امار و اماره یا آمارو آماره که بمعنی شمار وشماره است- لبیبی گوید :

اگرخواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (فرهنگ‌سروری)

مَرْ 𐬨𐬀𐬭. mar در اوستا چنانکه در فرس هخامنشی ، نیز بمعنی مردن‌است ، درپهلوی مورتن 𐭬𐭥𐭲𐭭 . یادداشت‌شمارهٔ٦ همین بندنگاه کنید.

۳- واژه هایی کـه به « پیش از این » و « پس ازاین » گردانیدیم در متن پَیْری‌چیتیت 𐬯𐬁𐬙𐬌𐬫𐬀𐬭𐬌𐬵𐬌𐬫𐬌𐬵 . pairicithit وآئیپی‌چیتیت 𐬀𐬌𐬯𐬌𐬫𐬀𐬭𐬌𐬵𐬌𐬫𐬌𐬵 .

aipiĕiĥit آمده، مرکّب است ازپیری 𐬀𐬉𐬨𐬌 . pairî : پیش (یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۳٤ نگاه کنید) ، آئیپی 𐬀𐬉𐬨𐬌 . aipî : پس، وواژهٔ چیت 𐬨𐬌𐬵 . čîṯ که درفارسی چه گوئیم، درجاهای دیگر اوستا چیت 𐬨𐬌𐬵 . ĕiṯ ودر فرس هخامنشی چی ĕiy وجزء ایت 𐬀𐬌𐬵 . îṯ در جاهای دیگر اوستا ایت 𐬀𐬌𐬵 . îṯ که ازبرای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهمدیگر بکارمیرود. نگاه کنید به: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860: Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309

این واژه ها را میتوان بمعنی « چه پیش وچه پس » یا « چه در گذشته و چه در آینده » گرفت .

۴ - ورزیدن (𐬬𐬀𐬭𐬎𐬌𐬙𐬀𐬵𐬌𐬙 .) = وَرِزْ 𐬬𐬀𐬭𐬎 . vâraz، در پهلوی ورزیتن 𐬬𐬀𐬭𐬎𐬌𐬙𐬀𐬵𐬌𐬙 بمعنی کردن ، ساختن ، بجای آوردن، انجام‌دادن و گزاردن است . در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳ ؛ بند ۱۱ از هات ٤۳ ؛ بند ۱۹ از هات ٤٦ ؛ بند ۱۰ از هات ٥۰ ؛ بند ۱ از هات ٥۱ وجز آن باین واژه بر میخوریم .

٥ - دیو = دَئِوَ 𐬛𐬀𐬎𐬌𐬬𐬀 . daêva ، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت چنین نامیده میشده‌اند، از آن جداگانه سخن داشتیم .

٦ - مرد = مَشْیَه 𐬨𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀 . mashya، همچنین در گاتها مَرِتَ 𐬨𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀 . marəta آمده ، در فُرس هخامنشی مرتیَه martîya، درپهلوی مرتوم 𐬨𐬀𐬭𐬙𐬌𐬨 ، درفارسی مردم. صفت است یعنی مردنی ، درگذشتنی ونیست شدنی ، از مصدر مَرْ 𐬨𐬀𐬭 . mar که درپیادداشت شماره ۲ گفتیم بمعنی مردن است. یادداشت شماره ۸ ازبند ۷ و بواژه مَشْ 𐬨𐬀𐬱 masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ همین هات وازبرای واژه های دیگر ازهمین بنیادیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید .

۷ - دادگستر بجای ویچیرَ 𐬬𐬌𐬨𐬌𐬭𐬀 . vî-ĕira آمده ، همین واژه است که درفارسی وزیر گوییم ودر زبان عربی از فارسی گرفته شده است .

ویچیرَ (درتأنیث ویچیرا 𐬬𐬌𐬨𐬌𐬭𐬀 . vî-ĕirâ) صفت است یعنی تصمیم

گیرنده ، فتوی دهنده ، حکم کننده ، دانا ، بخرد ، ازمصدر چی 𐬌𐬎𐬀 ci یعنی برگزیدن ، بازشناختن یاانتخاب کردن وامتیاز دادن. باجزء وی : وی چی 𐬬𐬌𐬎𐬀 vî-ci ، دربند ۱۵ وبند ۱۷ ازهات ٤٦ آمده‌است. یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده بسیار است. از آنهاست : چیدن ، انجیدن ، گزیدن ، گزاردن ، گزارش ، گزاره ، و جر ، وجرگر، گزیدن . درپهلوی ویچیتن 𐭥𐭩𐭲𐭠𐭭 vicitan ، گزاردن درپهلوی ویچارتن 𐭥𐭩𐭲𐭠𐭫𐭲𐭭 vicârtan ، گزارش درپهلوی ویچاریشن 𐭥𐭩𐭲𐭠𐭫𐭩𐭱𐭲 vicârishn. گزارش وگزاره بمعنی تفسیر است . چون امروزه از واژهٔ وزیر معنی اصلی بـرنمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. بواژه وی‌چیتَه 𐬬𐬌𐬎𐬀𐬙𐬁 vî-citha دریادداشت‌شمارهٔ٦ از بند ۲ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

۸ - خواستن(𐬬𐬀𐬐𐬀𐬐𐬎𐬀) =وَس 𐬬𐬀𐬐𐬀 vas ، یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید ، از برای واژهٔ « همچنان » یادداشت شمارهٔ٤ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - ما نیز برآنیم : 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 ازمصدر اَه 𐬀𐬎 ah :هستن،بودن که دریادداشت شمارهٔ۹ ازبند ۳ گذشت .

۱۰ - ایدون یا اینچنین = اَت 𐬀𐬙 at مانند واژهٔ اَتها 𐬀𐬙𐬀 athâ که دریادداشت شمارهٔ۱۲ازنخستین بند همین هات گذشت .

پنجمین بند

درگزارش پهلوی ایتون 𐭠𐭲𐭩𐭲𐭥𐭭 شده‌وبساهم‌ترجمه‌نشده‌است.

۲ - برآنیم: درمتن 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 ازمصدراَه 𐬀𐬎 ah :هستن،بودن .

۳ - دستِ‌بلند شده، دست بسوی بالا برداشته،یادداشت شماره ۳ ازنخستین بند ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - آفرین‌خواندن(𐭯𐭫𐭩𐭮𐭩𐭲𐭭) =فری 𐭯𐭫𐭩 fri ستودن، خوشنود کردن وبمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن و آمُرزش خواستار

بودن وستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۴۹ وبسا درجاهای دیگراوستا.باجزءآ: 𐬀𐬞𐬀𐬭𐬌𐬀𐬙𐬀. نیزدراوستا بسیار آمده وازهمین بنیاد است آفرینَ 𐬀𐬞𐬀𐬭𐬌𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀. afrîna که در فارسی آفرین گوییم ، چنانکه در گشتاسب یشت پارهٔ ۳ ، و آفریتی 𐬀𐬞𐬀𐬭𐬌𐬀𐬙𐬌𐬨𐬌. âfrîti و آفریونَ 𐬀𐬞𐬀𐬭𐬌𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀. âfrivana و جُز آن و از همین بنیاد است فریَه 𐬞𐬌𐬎𐬎𐬀. frya یعنی دوست. یادداشت شمارهٔ ٦ازبند ٤ ازهات ٤٣ وبجلدخرده اوستا ص ٢٤٤ـ٢٢٥ نیز نگاه کنید .

۵ - دراینجا مراد از « روان من»همان گوشورون یاروان چارپایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله مند است اما جانوران بارور = 𐬌𐬨𐬌𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀. در بند ١٤ از هات ٣٤ و بند ٦ از هات ٤٤ وبند ١٩ از هات ٤٦ همچنین درپارهٔ ٣٧ از فرگرد۹وندیداد آمده ودرهمه جا آزی 𐬀𐬵𐬌. azî صفت گَئوُ آورده شده است ، دریسنا۳۸(هفت‌هات)پارهٔ ۵آزی صفت آب آمده‌یا اینکه‌نام یك‌گونه مایع‌است، درگزارش پهلوی (=زند) همان پاره ازیسنا۳۸آزیش 𐬀𐬵𐬌𐬱𐬀. azîš (بخط اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده « خذوك » چنانکه میدانم‌خذوك=خدو یعنی آب دهان :

اوخدو انداخت برروی علی — افتخار هر نبیّ و هر ولی
اوخدوانداخت‌برروئی که‌ماه — سجده آرد پیش‌اودرسجده‌گاه

(جلال‌الدین)

درفصل ٢١بند هش که هفده‌گونه مایع برشمرده شده درنخستین فقره آمده : « دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پُوس (پُس = جنین) پرورند » نریوسنگ Neriosangh دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه‌های آزی azî وگَئوُ gao 𐬌𐬨𐬀. را چنین گردانیده : trivârshikî-gauh یعنی گاو سه ساله .

٦ - خواهش: 𐬞𐬌𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬱𐬀𐬙𐬌𐬨𐬌. ،باواژهٔ‌فَرَسا 𐬞𐬌𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀. fərasâ

یعنی پرسش که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ازهمین هات گذشت ،پیوستگی ندارد .
فِرَسانگه 𐬐𐬭𐬀𐬯𐬀𐬴𐬀𐬀𐬐 . fəra-sâṅh درگاتها ودرجاهای دیگر اوستا
فرَسانگه 𐬐𐬭𐬀𐬯𐬀𐬴𐬀𐬀𐬐 fra-sâṅh یعنی خواهش (التماس) ازمصدر سانگه
𐬯𐬀𐬴𐬀𐬀𐬐 sâṅh یعنی فرمودن ، آموزانیدن ، چنانکه‌دربند۱۲ازهات ۳۴ وبند۳
ازهات ۴۳ وبند ۳ ازهات۴۸ وبند۶ ازهات ۵۰ ، وبا جزء آ ، 𐬀𐬯𐬀 ،دربند۴از
هات ۳۴ وباجزء فرا 𐬐𐬭𐬀 (𐬐𐬭𐬀𐬯𐬀)بمعنی آموزانیدن‌والهام کردن‌دربند
۱۱ازهات۲۸ودربند ۶ازهات ۴۵ آمده. ازهمین بُنیاد است ساسنا 𐬯𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀 .
sâsnâ بمعنی آیین وآموزش و فرمان ودستور که در بند های ۷ و۸ ازهمین هات
ودربند ۱۸ ازهات ۳۱ ودر بند ۳ ازهات ۴۸ ودربند ۹ ازهات ۴۹ آمده ؛ ساستَر
𐬯𐬀𐬵𐬎𐬀 . sâstar دربند ۱ ازهات ۴۶ از برای فرمانگزار و حاکم ستمگر
آمده ؛ فرَساستَر 𐬐𐬭𐬀𐬯𐬀𐬵𐬎𐬀 fra_sâstar که‌درپارهٔ۸۳ ازفروردین
یشت آمده یعنی فرمانگزار یا سرور و مهتر . یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات
۲۸ نیز نگاه کنید .

مصدر سانگه 𐬯𐬀𐬴𐬀𐬀𐬐 . sâṅh و سَنگه 𐬯𐬀𐬴𐬀𐬀𐬐 . saṅh که
دریادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۴ همین هات‌گذشت هردو درگزارش پهلوی به‌آموختن
گردانیده شده ، هردوهیئت ازیک ریشه وبنیاد است . یادداشت شمارهٔ ۵ از بند۷
ازهات ۳۴نگاه‌کنید .

۷ - بر آن داشتن ، وادارکردن (𐬛𐬀𐬵𐬀𐬀𐬐) = دو 𐬛𐬎 du
دربند ۱۰ ازهات ۳۱ بمعنی اصرارکردن وخود رنجه ساختن آمده است .

۸ - راست زندگی کننده = اِرِزِجی 𐬀𐬭𐬎𐬵𐬎𐬌 . ərəzəjî در بند ۲
ازهات۵۰ ودربند۹ ازهات۵۳نیز آمده، مراد دینداری است‌که ازروی‌آیین مزدیسنا
زیست‌کند. نخستین‌جزء این‌صفت اِرِز 𐬀𐬭𐬎 . ərəz یا اِرِشْ 𐬀𐬭𐬎 .
ərəs بمعنی راست ودرست‌درگاتها بسیار آمده ودربند۶ ازهات ۲۸ ودربند۳ازهمین
هات بواژهٔ اِرِشوَ 𐬀𐬭𐬎𐬱𐬀 . ərəshva برخوردیم،درجا های دیگراوستا

اَرشْ 𐬀𐬭𐬱 . ars آمده . یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .
جزء دوم این صفت ازمصدر جی 𐬎𐬌 . ǰi که درپهلوی زیویستن 𐬰𐬌𐬯𐬌𐬯𐬎 zîvistan و در فارسی زیستن گوییم درآمده است . از همین بنیاد است جیتی 𐬎𐬌𐬙𐬌 . ǰîti یعنی زندگی ونیز ازهمین بنیاداست صفت جوَ 𐬎𐬌𐬯 ǰva که دربند۷ ازهات ٤٥ آمده یعنی‌زنده، درپهلوی زیوندك 𐬰𐬌𐬯𐬀𐬥𐬀𐬴 zîvandak ودرفرس هخامنشی جیوَ ǰîva ، ازهمین‌واژه است جیوه که ژیوه هم گفته‌شده‌ومعرّب آن‌زیبق است. یادداشت شمارهٔ ۹ازبند۳ازهات۳۰ویادداشت‌شمارهٔ۲ازبند٤ازهات۳۰ نگاه کنید.همچنین‌واژهٔ گَیَه 𐬜𐬀𐬌𐬙 gaya بمعنی زندگی‌درخودگاتهابسیار آمده ، چنانکه دربند٤ ازهات ۳۰ ودربند۱ ازهات ٤۳ و دربند۱۹ ازهات ٥۱ ،جی 𐬎𐬌 . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانکه در فرگرد ۱٥ وندیداد پاره‌های ۱۳ـ۱٤ . همچنین جی ǰi دریسنا ۳۹ (هفت‌هات)پارهٔ۱ بمعنی پروراندن وجان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجا یاد آور میشویم : گَیَه مَرَتَنْ 𐬜𐬀𐬌𐬙 . 𐬨𐬀𐬭𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 gaya-marətan که درفارسی کیومرث گوییم در اوستا نخستین بشراست بجای آدم در مذهبهای سامی . این نام مرکب است از گَیَه واز مصدر مَرْ 𐬨𐬀𐬭 . mar که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند پیش گفتیم بمعنی مردن‌است. کیومرث یعنی زندهٔ درگذشتنی یاجانداری‌که مردنی است . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - شبان = فشویَنتْ 𐬯𐬎𐬹𐬌𐬯𐬀𐬥𐬎 . fshuyant اسم فاعل است از فشو 𐬯𐬎𐬹𐬌 . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان‌پروراندن ، از گله پرستاری کردن ، از رمهٔ‌گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشویَنتْ در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیز بر میخوریم ، همچنین پَسو 𐬨𐬀𐬯𐬎 . pasu و فشو fshu بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی است ، چنانکه در بند ۱٥ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ۴۵ و در بند ۱ از هات ۵۰، در گزارش پهلوی به پاه 𐬐𐬀𐬵 pâh گـردانیده شده و بسا هـم بجای آن گـوسپند 𐬐𐬌𐬵𐬎𐬀 آورده شده . پسو pasu در اوستا برابر است با واژهٔ لاتین pecus . از واژهٔ فشو fshu در فارسی واژهٔ شُبان (بضم شین) که چوپان نیز گوییم بجا مانده است ، درپهلوی شوپان 𐭱𐭥𐭩𐭱𐭠𐭭 . دراینجا یادآور میشویم که افتادن حرف فـاء اوستایی ازسر واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشَرَم 𐭯𐭱𐭥𐭫𐭠𐭬 . fsharəma درپاره‌های ۹ـ۱۱ ازفرد گرد ۱۵ وندیداد که درپهلوی (𐭱𐭥𐭫) ودرفارسی شرم شده است. همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه هـای فارسی چون خشَپ 𐭧𐭱𐭠𐭯 . xshap کـه در پهلوی (𐭧𐭱𐭠) شب و شب شده ، وخشَتهَر 𐭧𐭱𐭠𐭮𐭫 . xshathra درپهلوی شَترْ 𐭱𐭠𐭮𐭫 درفارسی شهروجز آن.

۱۰ - دروغپرست = درِ گوَنت 𐭣𐭫𐭲𐭪𐭲 . drəgvaṇt ، یادداشت شمارهٔ۳ ازبند۲ همین‌هات نگاه کنید .

۱۱ - آسیب = فَرَجیائیتی 𐭯𐭫𐭠𐭩𐭲𐭩𐭠𐭩𐭲𐭩 . fra-ǰyâiti: آسیب ، گزند ، تباهی ، زیان ، شکستگی ، ازمصدر جیا 𐭩𐭠 : ǰyâ پیرشدن ، کاهیدن ناتوان گردیدن . همچنین جیا Jyâ در اوستا بمعنی زِه (زِه کمان) آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و ۱۲۸ .

۱ - آیین یادستور وداوری دربند ۹ ازهات ۴۸ نیز آمده = وَفو 𐬬𐬀𐬯𐬎 .

ششمین بند vafu ازمصدر وَف 𐬬𐬀𐬯 . vaf که دریادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۸ گذشت .

۲ - خودگفت = 𐬞𐬀𐬯𐬎𐬌𐬙𐬀𐬵𐬌 : 𐬌 𐬞 ə ضمیر است یعنی خـود (خویش) از بنیاد 𐬀 a : من خود ، توخود ، او خود . از همین بنیاد است واژهٔ اَسچیت 𐬀𐬯𐬎𐬌𐬵 . aŋ̊ĕit در بند ۱۸ از هـات ۴۶ : من خـود نویـد میدهم . نگـاه کنید بـه: Awestalitteratur von Geldner , im Grundriss der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 11

گفتن = وَچ 𐬬𐬀𐬙𐬌 ۲. ۷٤٥ ،در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت .

۳ - فرزانگی ، بخردی ، دانایی = ویانا 𐬬𐬀𐬌𐬀𐬥𐬀 . vyânâ ،در گزارش پهلوی (زند) ویچاریشن 𐬬𐬌𐬙𐬀𐬭𐬌𐬰𐬀𐬥 (= گزارش) vicârishn بمعنی حکم و فتوی گرفته شده است، دربند ۷ ازهات ٤٤ نیز بهمین واژه برمیخوریم ودر آنجا در گزارش پهلوی آمده : که ویندینت 𐬀𐬨𐬀𐬠𐬌𐬥𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌𐬥𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌𐬥𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌𐬥 amat vindênêt «که داند» ریشهٔ واژهٔ ویانا vyânâ درست روشن نیست شاید از مصدر یا 𐬬𐬌𐬀 yâ باشد که بمعنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی : 𐬬𐬌 vî-yâ ، یا 𐬬𐬌 yê با جزء آپَ 𐬀𐬨 apa درپارهٔ ۵۷ ازبهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و باجزء اوپَ 𐬉𐬨 upa در پارهٔ ۳۳ ازتیریشت آمده 𐬉𐬨𐬬𐬌𐬀 یعنی رسیدن .

۴ - یافتن = وید 𐬬𐬀𐬎 vid (بارتولومه در فرهنگ خود وَید vaêd 𐬬𐬀𐬎𐬌 نوشته) یعنی جستن ، پیدا کردن ، پدید آوردن ، بدست آوردن ، گرفتن ، یافتن ، رسیدن در پهلوی ویناتن 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬑𐬀𐬙𐬀𐬑𐬀𐬙𐬀𐬑𐬀𐬙 vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ ودربند ۱ ازهات ٤۹ ودربنده ازهات ۵۱ نیز آمده وباجزء فرا: 𐬉𐬨𐬭𐬀 frâ-vid ، در بند ۱۱ از هات ٤٤ بآن برمیخوریم . همچنین از واژهٔ ویدvid دربند ٦ ازهات ۵۱ ودربند ٤ از هات ۵۳ معنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید . واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چارهٔ جسته وچاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد. دراینجا ویستَ 𐬬𐬌𐬎𐬀 vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یابیدا شده و پدیدگشته . در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن ودریافتن است . درهمین بند ٦ ازهات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکاررفته :

vîdvanh ویدوَنْگه و به شناس گردانیدیم . اسم مفعول آن نیز ویستَ vista بمعنی شناخته شده و دانسته شده دربند ۸ از همین‌هات و در بند۲ ازهات ٤٨ ودربند۱ ازهات ٥٠ بکاررفته است. یادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند۱۰ هـین هات نیز نگاه کنید .

۵ - ونـه = نَیْدا naêdâ ، درپخشهای دیگـر اوستا نَیْذَ naêdha ، دربند۲ ازهات ٤٥ ودربند۲ ازهات٤٩نیز آمده.درگزارش پهلوی‌هم به«ونه» گردانیده شده‌است.

٦ - از واژهٔ سردار یاخدایگان وخواجه و بـزرگ واز واژهٔ ردکه در متن اَهو ahû ورَتو ratu آمده دریادداشت شمارهٔ٥ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم .

۷ - بدرستی = اَشات چیت ashât-cît ازروی‌راستی ودرستی ، آنچنان‌که برابراست باداد وآیین ایزدی، ازروی اَشَ asha پاکی وپارسایی و دین راستین .

۸ - چه =زی zî درپهلوی نیز چیه وبسامم درگزارش پهلوی ترجمه نشده‌است .

۹ - آفریدگار = تهوُرِشتَرْ thwôrəstar از مصدر تهوَرِسْ thwarəs که در یادداشت شمارهٔ ۳ از نخستین بندهمین هات‌گفتیم بمعنی بریدن است و ازآن معنی آفریدن وپدید آوردن اراده میشود .

۱۰ - ساختن = تَش tash، یادداشت‌شمارهٔ ٤ ازنخستین‌بند نگاه‌کنید و از برای واژهٔ برزیگر یاکشاورز یادداشت شمارهٔ ٤ از همان بند نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ - سُخن = مانتهرَ mathra . یادداشت شمارهٔ ٦ ازبنده ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۴ - افزونی : آزُوتی 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬙𐬀 . âzûti (= آزوئیتی 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬙𐬌𐬀 . âzûiti) ، دربند ۵ ازهات ۴۹ نیز آمده،درپخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم چنانکه در یسنا ۱۶ پارهٔ ۸ و در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۲ و دریسنا ۶۸ پارهٔ ۲ و در رشن‌یشت درپاره‌های ۳-۴ و در فرگرد ۹ وندیداد در پاره های ۵۳ - ۵۷ ودرفرگرد ۱۳ پارهٔ ۲۸ ودرپاره‌های ۵۲-۵۶ ازهمان فرگرد.

بسواژهٔ آزوئیتی دا 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬙𐬌𐬀𐬛𐬀 . azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در مهریشت پارهٔ ۶۵ برمیخوریم . آزوتی درگزارش پهلوی (زند) بسا به چرپیه 𐬌𐬎𐬭𐬯𐬌𐬵 carpîh (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه 𐬀𐬯𐬵𐬎𐬵𐬥-𐬑𐬌𐬵 awzûn-kîh (افزونی) چنانکه در همین بند هفتم از هات ۲۹ و درپارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات)، درپارهٔ ۸ ازیسنا ۱۶ که درپارهٔ ۸ ازیسنا ۶۸ تکرارشده، همچنین در پارهٔ ۲ از یسنا ۶۸ و در پارهٔ ۲۸ از فرگرد ۱۳ وندیداد آزوتی باواژهٔ خشویذَ 𐬑𐬭𐬎𐬯𐬌𐬙𐬌𐬛𐬀 xshvîdha که‌بمعنی شیراست‌یکجاآمده‌است . خشویذَ یا خشوید 𐬑𐬭𐬎𐬯𐬌𐬙𐬌𐬛 xshvîd در گزارش پهلوی به شیرینیه 𐬱𐬀𐬋𐬌𐬵𐬌𐬑 shîrînîh (شیرینی)گردانیده شده‌است .

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی âzûti با واژهٔ خشوید xshvîd یکجا آمده وبمعنی فراوانی گرفتیم. دراینجا یادآورمیشویم که واژهٔ شیرین وشیرینی‌ازواژهٔ شیر درآمده است .

آزوتی اصلا بمعنی چربی است اما بسا ازآن چیزی خوردنی اراده میشود در مقابل خشویذَ ،چیزی‌آشامیدنی وروان .

آزوتی بسا باواژهٔ ایژا 𐬀𐬵𐬎𐬌𐬙𐬀 آمده ، چنانکه درگاتها در هات ۴۹ بند ۵ و درجا های دیگر اوستا : در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد ۹ وندیداد ودرپاره های ۵۲ - ۵۶ ازفرگرد ۱۳وندیداد . این واژه هم درگزارش پهلوی‌گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی‌گردانیده شده است . از بند ها وپاره هایی که ازگاتها و از پخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآیدکه از خشویذَ و ایژا یك چیز اراده

میشود و نیز دیده میشودکـه آزوتی بـا خشویذَ یـا بـاایژا آورده شده است . در سانسکریت âhuti بمعنی نذر و فدیه و ilâ بمعنی آشام بجای آزوتی وایژا اوستامیباشد .

چنین مینمایدکـه آزوتی و ایژا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکـار رفته باشد ، چنانکه درگزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده است . از بنده از هات ٤٩ بخوبی پیداست که آزوتی و ایژا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . (یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های ٥۳ ـ ٥۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ٥۲ ـ ٥٦ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمـان و بالندگی و پرورش و رُستن گندم وگیاه ، واژه های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزیوفراوانی بـاشد ، اما در پارهٔ ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشویذَ که بـاواژهٔ گِئوش 𐬒𐬀𐬎𐬎𐬀 gāus یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی وشیر وگوشت است و درآنجا چنین دستور رفته که خوراکسگ باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هـات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در بارهٔ چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راستکـه از آنها پرستاری کنند تا از برای آنـان مایهٔ فراوانی وگشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ ـ باراستی همکام یاباآشا (اَشَ 𐬀𐬰𐬀 asha)همخواستوهماراده یادداشت شمارهٔ۲ ازبند۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۴ ـ فرمـان = ساسنا 𐬯𐬀𐬱𐬀𐬥𐬀 یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ همین هات نگاه کنید .

۵ - فراوانی = خشوید xshvîd، یادداشت شمارهٔ ۲ نگاه کنید.

۶ - واژه ای که « بخورش نیازمندان » گردانیده شده در متن 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬌𐬀𐬉𐬨𐬌 آمده اما درست این است که hvôurushaêibyô 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬌𐬀𐬉𐬨𐬌 . باشد بصیغهٔ جمع ازبرای واژهٔ هوُاوروشَ hvôurusha 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 یعنی خورش خواستار یا غذا خواهنده و بخورش نیازمند ، از مصدر خوار 𐬵𐬀𐬎 . xvar (باواو معدوله) یعنی خوردن ، درگزارش پهلوی نیز خوار تاران 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬉𐬨 xvartârân خورندگان شده است .

۷ - بجای واژهٔ پاك سپنْتَ 𐬯𐬀𐬉𐬥𐬀 spaṇta آمده ، صفت است یعنی مقدس ، از آن اهورا مزدا اراده شده است .

۸ - مردم = مَرِتَ 𐬨𐬀𐬎𐬀 . marəta دربند ۵ از هات ۴۵ ودربند ۱۳ ازهات ۴۶ نیز آمده. یادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ٤ همین هات ویادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید .

۹ - نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا 𐬛𐬀 . dâ. یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ - شناخته‌شده = ویستَ 𐬯𐬌𐬎𐬀 . vista. یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ همین ها نگاه کنید .

۲ - آیین یا آموزش وفرمان = سا سنا sâsnâ . یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همین هات نگاه کنید .

۳ - شنیدن (𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀) گوش 𐬎𐬀𐬌𐬎 . gush (= گَئوُش 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 . gaosh) یعنی گوشیدن ، گوشدادن ، دریافتن وپذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن 𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 ، درفارسی نیوشیدن :

بنگر که چگویدت همی کنبد گردان گفتار جهان را بره چشمت بنیوش

(ناصر خسرو)

باین واژه دربند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ ودربند ۱ ازهات ۴۵ ودربند ۷

ازهات ٤٩ نیز برمیخوریم . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - خواستار بودن، خواستن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن (𐬬𐬀𐬯𐬎𐬱𐬀𐬌)
= وَسْ 𐬬𐬀𐬯𐬎 vas ، یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

۵ - واژه ای که به« اندیشه » گردانیدیم : چَرکِرْتهَر 𐬚𐬀𐬭𐬐𐬭𐬀𐬚𐬭𐬀 . carəkərəthra آمده.ازهمین واژه است سِکال درفارسی که بمعنی اندیشه وپنداراست و واژه‌های سکالش وسکالیدن :

جهان برتو چون بدسِکالد همی تو فتنه چرایی بدین بدسِکال (ناصرخسرو)
سکالش نجـوییم جُـز با ردان خردمند و بیدار دل موبدان (فردوسی)
کسی کو بود شهریار زمین نه بازیست با او سکالید کین (فردوسی)

چَرکِرْتهَر از مصدر کَـرْ 𐬐𐬀𐬭 kar درآمده که گذشته از معنی کردن بمعنی اندیشیدن ویادکردن هم میباشد .

٦ - واژه‌ای که به« بگستراند » گردانیده شده بجای سراوَینگهِ srâvayaŋhe 𐬯𐬁𐬎𐬀𐬎𐬀𐬌𐬉𐬀𐬋𐬀𐬌𐬉𐬀𐬋𐬀𐬌𐬉𐬀𐬋

واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا۹ پارهٔ ۲٤ وفرگرد۳ وندیداد پارهٔ ۳۲ وفرگرد ۱۰ وندیداد پارهٔ٤٥، دراین دوپارهٔ پسین سخن ازنالیدن‌دیوهاست. همچنین‌رود rud بمعنی بازداشتن است ، چنانکه درهات ٥۱ بند۱۲ و دریسنا ۱۹پارهٔ ۷ باجزء اَپَ: 𐬀𐬨𐬭𐬎 apa-rud یعنی فروگذاشتن ، انداختن. دریسنا۷۱ پارهٔ ۱۸ باجزء اَوَ: 𐬀𐬵𐬭𐬎 ava-rud نیزبهمین معنی است ، سوم رودَ rudh بمعنی‌روییدن است، درپهلوی روستن 𐬭𐬎 (رُستن)، چنانکه دریسنا ۱۰پارهٔ ۳،وباجزءوی: 𐬬𐬭𐬎 vî-rudh درپارهٔ۱۲ ازهمان‌یسنا بمعنی سربرزدن ورُستن است .

چهارم رودَ rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب) ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۱ و زامیاد یشت پارهٔ ٤ و جز آن . از همین بنیاد است رود (رودبار) درفارسی .

۲ - خوشنود شدن = خشانِمن 𐬵𐬌𐬰𐬀𐬥𐬀𐬙𐬌 (Inf.) xshaṇmāne
همین یکباردراوستا آمده. نگاه کنیدبه: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554

۳ - آواز = وَچْ 𐬬𐬎 . vac . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - سُست ، ناتوان = اَنَ ئِشَ 𐬀𐬈𐬎 an-aêsha ،باحرف نفی اَنْ an در بند ۲ از هات ٤٦ نیز آمده ، این صفت ازمصدر ایس 𐬀𐬈 is (𐬀𐬈𐬎 aês) درآمده که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن ویارستن است . بیادداشت شمارهٔ ۷ همین بند نگاه کنید .

۵ - نگهدار = رادَ 𐬭𐬀𐬎 râda ، در پخشهای دیگر اوستا رادَ 𐬭𐬀𐬎 râdha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت . در پارهٔ ۲۳ از یسنا ۹ رادَ râdha بمعنی شوهراست،رادَنگه 𐬭𐬀𐬎𐬐 râdaṅh که دربند های ۱۳ و۱۷از هات ٤٦ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است ، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه دربارهٔ کیش و آیین است.همچنین رادَنگه râdaṅh دربند ۷ از هات ٤٥ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده . این واژه ها ازمصدر راد 𐬭𐬀𐬎 râd

درآمده که بمعنی آماده بودن وخود حاضر کردن و کامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه دربند ۲ ازهات ۳۳ ودربند ٦ ازهات ۵۱. درفرس هخامنشی نیز راد râd بمعنی آراستن و آماده‌کردن وپرداختن است .

راستَ 𐎹𐎢𐎽𐎼𐎹 râsta صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد ، یعنی آراسته و آماده‌وپرداخته‌ودرست شده . درفارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژهٔ راد 𐎹𐎢𐎽 râd اوستاوفرس‌است . درواژهٔ«آراید» مصدرراد râd با جزء آ 𐎠 بهتر دیده میشود .

٦ - ناتوان = اَسورَ 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹 a-sûra با حرف نفی اَ 𐎠 a ، سورَ 𐎢𐎽𐎼𐎹 sûra یعنی توانا ، زورمند ، زبردست ونیرومند . یادداشت شمارهٔ۲ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۷ - شهریارتوانا،پادشاه نیرومند = ایشاخشَتهریَه 𐎱𐎹𐎠𐎱𐎽𐎹𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹 îshâ-xshathrya،مُرکب است از واژهٔ خشَتهریَه 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹 xshathrya یعنی شهریار، پادشاه،ازواژهٔ خشَتهرَ 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹 xshathra (یادداشت شمارهٔ٤از بند۳ ازهات ۲۸نگاه‌کنید) وازواژهٔ ایشا 𐎱𐎹𐎠𐎱𐎽 îshâ که صفت است‌از مصدر ایس 𐎠𐎱𐎽 îs که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازهمین بندگذشت .

۸ - آرزوداشتن ، خواهشداشتن (𐎶𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠𐎱) = وَسْ 𐎶𐎠𐎢𐎽𐎼 vas . یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .

۹ - کی = کَدا 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠 kadâ ، در جا های دیگر اوستا کَذَ 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠𐎢 kadha .

۱۰ - خواهدبود = 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠𐎱𐎽𐎼𐎹 ازمصدراَه 𐎠𐎢𐎽𐎼 ah هستن، بودن .

۱۱ - آنهنگام = یَوا 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠𐎢𐎽𐎼 yavâ ،دراینجا ازظروف‌زمان‌است.بواژهٔ 𐎠𐎢𐎽 yu دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۱۲ - ضمیر «او» = هُوئی 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹 hôî برمیگردد به چارپا .

۱۳ - اَوُ 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹 avô = اَوَنکه 𐎠𐎢𐎽𐎼𐎹𐎠𐎢𐎽𐎼 avanh در بند ۱۲ ازهات ٤۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده ، در گزارش پهلوی

ایاریه 𐬀𐬌𐬀𐬭𐬌𐬵 ayârih یاری ، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۴ ازهات ۳۲ بواژهٔ اَوُ avô (Inf.) بمعنی یاری کردن نگاه کنید .

این واژه از مصدر اَوْ 𐬀𐬎 av درآمده که بمعنی یاری کردن است و دربند ۷ ازهات ٤٤ آمده ودر آنجابمعنی کوشیدن‌وغمخواری کردن گرفتیم، ازهمین بنیاداست‌اَوَرْ 𐬀𐬎𐬭 avar بمعنی‌یارویاور که‌دربند۱۱ ازهمین هات آمده است .

۱۴ – زَستَوَنْت 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀𐬯𐬌𐬯𐬵 zastavaṇt همین یکبار در اوستا آمده ، در گزارش پهلوی توان ۳۱۱۳ از واژهٔ زَستَ 𐬵𐬀𐬎𐬌 z asta (دست) درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

۱ – شما = یوژِمْ 𐬬𐬎𐬌𐬵𐬀𐬨𐬌𐬯 yûzəm ،دربند ۱۱ نیز آمده و دربند ۹ از هات۲۸هم بآن‌برخوردیم، بواژهٔ خشمَ 𐬵𐬌𐬯𐬀 xshma دربند دهمین بند یاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بواژهٔ یوشمَ 𐬬𐬎𐬌𐬯𐬀 yûshma در بند ۹ ازهات ۳۲ وبواژهٔ خشماکَ 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬐𐬀 xshmâka دربند۱٤–۱۵ازهات۳٤وبواژهٔ‌یوشماکَ 𐬬𐬎𐬌𐬯𐬀𐬐𐬀 yûshmâka دربند۵ ازهات ۵۰ وبواژه های خشماوَنت 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬯𐬀𐬎𐬵 xshmâvaṇt و یوشماوَنت 𐬬𐬎𐬌𐬯𐬀𐬯𐬀𐬎𐬵 yûshmâvaṇt در شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید .

۲ – ضمیر آنان : 𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬵 . برمیگردد به چارپایان .

۳ – نیرو = اَئوُگَنکه 𐬀𐬀𐬐𐬀𐬙𐬌𐬐𐬌 aogaṅh ،درفروردین‌یشت‌پارهٔ۱۲ اَئوُگَر 𐬀𐬀𐬐𐬀𐬭 . بمعنی نیروتوانایی وزوراست، همچنین دراوستا اَئوُجَنگه 𐬀𐬀𐬐𐬀𐬐𐬀𐬙𐬌 aoǰaṅh بهمین معنی آمده ، چنانکه درگاتها هات۵۰ بند ۳، اَئوُجَنگه aoǰaṅh نیزصفت است‌بمعنی نیرومند و توانا ، چنانکه درگاتها هات ۳٤ بند۸،دربند۶ازهات۲۸ بصفت اَئوُجَنگهوَنْت 𐬀𐬀𐬐𐬀𐬐𐬀𐬙𐬌𐬯𐬀𐬎𐬵 aoǰaṅhvaṇt (𐬀𐬐𐬀𐬐𐬀𐬙𐬌𐬯𐬀) بمعنی نیرومند برخوردیم ودربند ٤ ازهات ۳۱ ودربند ٤ ازهات ۳٤ ودربند های ۸ و ۱۶ ازهات ٤۳ نیز بآن برخواهیم خورد ، در پهلوی اُوژ 𐬀𐬫 و اُوژومند 𐬀𐬫𐬨𐬀𐬯𐬌𐬯 ôzômand .

۴ – شهریاری = خشَثْرَ 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬙𐬭𐬀 xshathra دربند آینده نیز آمده. یادداشت شمارهٔ ٤٤ ازبند۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ – او : این ضمیر برمیگردد به راد 𐬭𐬀𐬛 râd که بمعنی نگهداراست ودربندپیش یادشده است .

٦ – خان و مان خوب = هوشیتی 𐬣𐬎𐬱𐬌𐬙𐬌𐬑𐬌 hu-shiti ، دربند ۱۰ ازهات ۳۰ و در بند های ٦و۱۱ ازهات ٤٨ نیز آمده . درگزارش پهلوی (زند) هومانیشنیه 𐬣𐬎𐬨𐬀𐬯𐬌𐬱𐬌𐬚𐬌𐬯𐬌 humânishnîh (خان‌ومان‌خوب)، واژهٔ هوشُوئیتِهَمَنْ 𐬣𐬎𐬱𐬌𐬙𐬎𐬌𐬐𐬌𐬚𐬀𐬨𐬀𐬥 hu-shôithəman که در بند ٦ از هات ٤٨ آمده با واژهٔ هوشیتی یکی است . درگزارش پهلوی خواریه 𐬵𐬀𐬭𐬌𐬯𐬌 x^{v}ârîh یعنی آسانی وگشایش. بنیاد این واژه ها شی 𐬱𐬌 shi میباشدکه بمعنی خان ومان‌کردن وجای‌گزیدن ونشیمن ساختن و زندگی‌کردن وآرام‌گرفتن است ، چنانکه در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ٤٤ و دربند ۱٦ ازهات ٤٦، همچنین باجزء آ : 𐬀𐬱𐬌 â-shi بمعنی جای‌گزیدن و آساییدن و نشیم کردن است ، چنانکه دربند۳ ازهات ٤۳ ودربند ۵ ازهات ٤۷ ، واژهٔ نِشیم که بمعنی جا ونشستگاه است باید ازواژهٔ شی shi باجزء نی ni : 𐬥𐬌𐬱𐬌 ni-shi باشد :

چنین گفت سیمرغ با پور سام که ای دیده رنج نشیم وکنام

نگاه کنیدبه : Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن . شَیَنَ 𐬱𐬀𐬌𐬥𐬀𐬥 shayana از مصدر شی 𐬱𐬌 shi یعنی جای سرای ، گاه ، خانه ، با واژه های دیگر ترکیب یافته چون رامَ شَیَنَ 𐬭𐬀𐬢𐬀𐬥𐬀𐬱𐬌𐬥𐬀𐬥 râma-shayana یعنی را مشگاه . هوشَیَنَ 𐬣𐬎𐬱𐬌𐬥𐬀𐬥 hu-shayana یعنی خوبسرای چنانکه در پاره ۲ تیریشت و پارهٔ ٤ مهریشت . گَوَشَیَنَ 𐬜𐬀𐬯𐬱𐬌𐬥𐬀𐬥 gava-shayana یعنی گاوگاه ، چنانکه در پارهٔ ۱۵ مهریشت ، گَوشَیَنَ درست بهمان معنی است که گَوُستانَ 𐬜𐬀𐬯𐬎𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥 gavô-stâna یعنی گاوستان

که باواژه هـای اسپُوستانَ 𐬀𐬯𐬌𐬱𐬎𐬎𐬀𐬥𐬀𐬌. aspô-stâna یعنی اسبستان یـا ستورگـاه (طویلـه ، اصطبل) و اوشترُوستانَ 𐬀𐬎𐬹𐬭𐬎𐬎𐬀𐬥𐬀𐬌. ustrô-stâna یعنی شترستان در پاره های ۲۴ـ۳۰ از فرگرد پانزدهم وندیداد آمده است.درزبان ارمنی واژهٔ شِن shên که بمنی دهاست از شَیَنَ ایرانی گرفته‌شده‌است. این واژه درفارسی در واژهٔ گلشن بجا مانده که‌مرکب است‌ازگل و شن یعنی گلستان. بواژهٔ شوُئیتهرَ 𐬱𐬎𐬹𐬌𐬙𐬭𐬀. shôithra (روستا) دریادداشت شمارهٔ۵ ازبند ۱۶ ازهات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۷ - رامش = رامَنْ 𐬭𐬀𐬨𐬀𐬥. râman ، در بند ۱۱ ازهات۴۸ودربند ۸از هات ۵۳ نیز آمده ، در پهلوی رامشن 𐭥𐭠𐭬𐭱𐭭 ، در فارسی رام و رامش و آرامش گوییم ازمصدر رَمْ 𐬭𐬀𐬨. ram درآمده که بمعنی آسودن‌است‌وباجزءآ: آرَم 𐬀𐬭𐬀𐬨𐬀. â-ram همان است‌که درفارسی آرمیدن و آرامیدن شده‌است، فعل رَمْ دریسنا ۱۰ پـارهٔ۱ و فعل آرَمْ در فرگرد ۵ وندیداد پارهٔ۲۱ بکار رفته است .

۸ - انـدیشیدن(𐬨𐬀𐬴𐬀𐬙𐬌𐬙𐬀𐬢.) = مَن 𐬨𐬀𐬥. man درپهلوی مِنیتن 𐭬𐭩𐭭𐭲𐭠𐭭 mênîtan . من man نیز درگاتها بمعنی ماندن است چنانکه در بند۲ از هات ۴۹،درفرس هخامنشی نیزمَن man ، در پهلوی ماندن 𐭬𐭠𐭭 .

۹ - نخستین : پِئُواوروَیه 𐬯𐬌𐬎𐬹𐬀𐬎𐬹𐬭𐬎𐬀𐬥. paouruya(𐬯𐬌𐬎𐬹𐬀𐬎𐬹𐬭𐬎𐬀𐬥𐬀.) صفت‌است،درجاهای‌دیگراوستاپِئُوئیریَه 𐬯𐬌𐬎𐬹𐬀𐬌𐬭𐬌𐬎𐬀 paoirya،درفرس‌هخامنشی پَرووَیه paruviya .دربند ۱۱ ازهات ۲۸ نیزباین صفت برخوردیم، دربندهای ۷ـ۸ از هات ۳۱ وبسا دربندهای دیگر ازگاتها نیز آمده . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - پدید آرنده = وَئِدَ 𐬬𐬀𐬌𐬙𐬀. vaêda ،صفت‌است از مصدر وید 𐬬𐬌𐬙. vid (= وَئِد 𐬬𐬀𐬌𐬙. vaêd)که بمعنی یافتن وپیدا کردن وپدید آوردن‌است . یادداشت شمارهٔ ۴ ازبند۶همین هات نگاه کنید .

وئِد 𐬬𐬀𐬌𐬙𐬀. vaêda نیزدرگاتهابمعنی یابندگی‌ورسیدگی‌است‌چنانکه

دربند۱۱ازهات۳۲، درپخشهای دیگر اوستا وَئِدَ vaêdha چنانکه در یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۳ ، وَئِدیشتَ vaêdišta که در بند ۱۹ از هات ٤٦ آمده صفت‌تفضیلی است از وَئِدَ یعنی پدیدآورنده تر ، چاره سازتر .

۱۱ – مقصود ازواژه « این » = اَهیا ahyâ این است :
برانگیختن‌چنین توانایی‌وشهریاری‌که آسایش‌بخشد ورامش دهد ، ازاهورامزداست وبس ، اوست نخستین‌کسی‌که آن را پدید تواند آوردن .

یازدهمین بند

۱ – کجا = کودا kudâ ،همین یکبار درگاتها آمده .

۲ – بجای راستی، منش نیك، شهریاری؛ اَشَ asha ، وُهومَنَنْگه vohu-manaŋh ،خشَثرَ xshathra آمده ، چنانکه پیداست دراینجا این واژه‌ها اسم مجرداند نه اسم‌خاص امشاسپندان اردیبهشت و بهمن وشهریور .

۳ – مردم = مَش masha ( ) بیاد داشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین‌هات‌نگاه‌کنید .

۴ – پذیرفتن ( ) = زَنْ zan ،در فرس هخامنشی دَنْ dan دانستن وشناختن،همان است‌که درپهلوی( ) ودرفارسی‌دانستن‌گوییم. دراینجاباجزء پَیتی : paitî-zan یعنی شناختن،پذیرفتن وباجزء فرَ : fra-zan بنیادواژهٔفرزان وفرزانه است‌که‌بمعنی‌دانش وداناست وزاء اوستا درآن بجا مانده است :
مخالفان توبی فرّهند و بی فرهنگ معادیان تو نافرّخند و نافرزان (بهرامی)
بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – شناخت‌ـن ( ) از مصدر خشنا xshnâ ،درفرس هخامنشی نیزخشنا xshnâ همان‌است که‌درپهلوی( ) ودرفارسی‌شناختن (شناس،شناسایی)گوییم. دراینجاباجزء فرا : frâ-xshnâ یعنی فرا شناختن، بهمین واژه دربند ۱۲ از هات ٤۳ نیز برمیخوریم .

۶ - مه = مَزْ maz ، درپهلوی‌مس (مسمغان = مصمغان یعنی‌بزرگ مغان، درلهجهٔ دری: لهجهٔ زرتشتیان ایران مامس و بامس یعنی‌مادربزرگ وپدربزرگ)، درفارسی مه یعنی بزرگ وواژه‌های مهتر ومهتری ومهست ومهی ومهین یعنی‌بزرگتر وبزرگتری وبزرگترین وبزرگی وبزرگ دربرابر که (کوچک) وکهتر وکهتری وکهی وکهین است،دربند ۲ از هات ۳۰ و دربند ۱۴ ازهات ۴۶ نیز بواژهٔ مَزْ maz(= بزرگ)برمیخوریم. مَزیشتَ mazista صفت‌عالی‌است یعنی مِهست ، مهترین ، دربند ۵ ازهات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۱۳ ازهات ۳۱ ودربند ۶ ازهات ۴۵ ودربند ۸ ازهات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید .

مَزَنْگه mazanh یعنی مِهی وبزرگی‌وفراوانی چنانکه‌در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ۱۵ویسنا۵۸ پارهٔ۷همین واژه صفت است یعنی بزرگتر،درگاتها مَزْیَنگه mazyanh . چنانکه‌در بند۱۷ ازهات ۳۱، همچنین مَزَن mazan یعنی بـزرگی و بزرگواری ، چنانکه در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات) .

مَزَنْتْ mazaṇt بمعنی مه وبزرگ در بخشهای دیگـر اوستا بسیار آمده چنانکه درمهریشت‌پارهٔ ۴۴ وجز آن . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - واژه‌ای‌که به « آیین مُغ »گردانیدیم درمتن مَگَ maga آمده، دربند ۱۴ازهات ۴۶ ودربندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ ودربند ۷ از هات ۵۳ دوبار نیز یادشده است، دربند ۷ ازهات ۳۳ و دربند ۱۵ از هات ۵۱ بواژهٔ مَگَـوَنْ magavan بر میخوریم ، صفتی است‌که از واژهٔ مَگَـث maga درآمده است . باین دوواژه‌فقط درگاتها برمیخوریم، گزارندگان (مفسّرین) اوستابآن معنی های‌گوناگون داده‌اند ازآنهاست : کاربزرگ ، وظیفهٔ مهم = Great work[1] .

---

(۱) Haug's Essays P. 166 در ترجمه بند ۱۴ از هات ۴۶ (اشتودگات)

بزرگی ، کـار بزرگ = Grosse Tat ،Grösse[۱] ؛ اشپیگل Spiegel نیـز بهمین معنی گرفته است[۲] ؛ شغل و پیشه وکـار = enterprise [۳] ؛ پونگر K.E.punegar از کانگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است[٤] ؛ توانایی ، بزرگی ، شکوه = Herrlichkeit, Macht, Grösse[٥] ؛ کاربزرگ ، وظیفهٔ مهم ، دهش ، بزرگی = Grandeur , don , grand oeuvre[٦]؛برادری،انجمن یگانگی = Brotherhood[۷]؛ میلز Mills درگزارش گاتهای خود هرکجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن را بزرگـی و مقصد بـزرگ و کشور بـزرگ و مقصد مقدس تـرجمه کرده = Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm[۸]

ثروت = riches[۹]؛ مقصد مغ = Magian cause[۱۰] ؛ گلدنر Geldner واژهٔ مَگ maga را به مُغو moghu (مُغ)که از آن سخن‌خواهیم داشت ،پیوسته مینویسد : مُغو یکی ازاعضاء مَگ میباشدومَگ بمعنی جمعیت وفرقه یاانجمن‌است:

Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder einer Genossenschaft„[۱۱]

---

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118 ; Commentar über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga، complete Dictionary of the Avesta Language , Bombay 1900 p. 388.

(٤) The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928 p. 42.

(٥) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(٦) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220; ibid. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra,Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gāthas,Leipzig 1895.

(۹) Carnoy,Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38,s.200.

همین دانشمند چندی پس از آن مَگَ را بمعنی پاداش = Belohnung گرفته[۱] و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = Gnadengabe (auf das Paradies) ترجمه کرده است[۲] ؛ بار تولومه Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی = Bund , Religionsbund , Geheimbund[۳] ؛ ریخلت Reichelt از بارتولومه پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی[۴]؛ اندرآس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel[۵] ؛ مارکوارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است[۶]؛ دارمستتر واژهٔ مَگَ maga را دربند۱۱ ازهات ۲۹ ودربند ۱٤ ازهات ٤٦ فضیلت = vertu ودربندهای ۱۱ و ۱٦ازهات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده ، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد ، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شگفت آمیز را از دو واژهٔ پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند ودریابد

---

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussichen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion (das Avestā)Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(٤) Avesta Reader p. 188.

Baily نیز بهمین معنی گرفته : Covenant

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghāthā des Zuraxthushthro (yosno 28,29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gāthā's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(٦) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion, Roma 1930 s. 67-8.

درآورده است ، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گـزارش پهلوی بیرون آورده است[۱].

معنی‌هایی که باین واژه داده‌شده برخی از یك واژهٔ سانسکریت که برابر این واژهٔ اوستایی شناخته شده وبرخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند . در سانسکریت واژهٔ مَگهه magha بمعنی ثروت ، پاداش،دهش است. ازدیربازچندتن ازدانشمندان باین‌واژهٔسانسکریت برخورده مَگ َ را باآن یکی دانسته وبهمان معنی گرفته اند اما در استعاره ومجاز معنی آیین ویاجامعه زرتشتی بآن داده‌اند باین معنی : دین زرتشتی که ازاهورا مزدا الهام شده ، پیغمبر ایـران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانـی دانسته مردم را بـدریافتن این گنجینهٔ مینوی انـدرز فرمود . در گزارش پهلوی (زند) مَگ َ 𐬨𐬀𐬌𐬎 maga به مکیه 𐬨𐬀𐬌𐬵 makîh گردانیده شده یعنی‌مهی و بزرگی و ازبرای توضیح افزوده شده اپیچکیه 𐬀𐬨𐬌𐬎𐬵 apêčakîh یا اپیچك شپیریه 𐬀𐬨𐬌𐬎𐬀𐬵_𐬱𐬀𐬨𐬌𐬭𐬌𐬭 apêčak_shapîrîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی‌پاك وبی آلایش، ناگزیرازواژهٔ اویژگی، پاکی اخلاق یاتقدس اراده شده،چنانکه واژه‌های ویژ و ویژه و ویژگان و ویژش درفارسی ،گذشته ازمعنی خالص و پاك و ناآمیخته ، بمعنی تقدس ومقدس‌است .

هرمعنی که واژهٔ مَگ َ دربنیاد داشته باشد و هرمعنی که گزارندگان روزگار ساسانی درگـزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند وهرمفهومی که دانشمندان این روزگاران ما ازپارسیان واروپاییها ازاین اراده کنند ، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای‌معنی آنست.چون امروزه معنی سرودهای گاتهاروشنترازپارینه‌است‌ناگزیر واژه‌های آنهاهم پرتوی یافته مفهوم هریك هویداتراست.

ازپنج بندگاتها که‌واژهٔ مَگ َ درآنها بکاررفته:هات۲۹ بند۱۱، هات ٤٦ بند١٤، هات۵۱ بند۱۱ وبند١٦، هات ۵۳ بند۷،دربنداخیردوبارآمده ودردوبنددیگر که واژهٔ

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

مَگَـوَنْ 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬯𐬀𐬌 magavan در آنها آمده: هات۳۳ بند۷، هات۵۱ بند۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران ازاین دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خودرا اراده کرده است، گذشته ازاین خود واژهٔ مَگَ یادآور مُغو 𐬨𐬭𐬌 moghu اوستا ومَگو magu درفرس هخامنشی است ، واژه‌ای که در فـارسی مُغ گوییم و درعربی مجوس شده ، وموبد ،نامی که به‌پیشوایان دین‌زرتشتی میدهیم،هیئت اوستایی آن باید مُغوپَئیتی 𐬨𐬭𐬌-𐬯𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌 moghupaiti باشد .

در اوستا یکبار واژه مُغو آمده آنهم درآمیزش بایك واژهٔ دیگر : مُغوتْبیش 𐬨𐬭𐬌-𐬙𐬁𐬌𐬱 moghu-tbish ،صفت است یعنی مغ آزار (یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ ازهات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه دریسنا ۶۵ پارهٔ ۷ آمده است .

داریوش بزرگ درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) ازگماتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ درهنگام لشکرکشی کنبوجیه بمصر، بتاج وتخت هخامنشیان دست اندازی کرده وخودرا پادشاه ایران خوانـد و در دهم ماه باگ یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش ازمسیح[1]) کشته‌شد، نام‌میبرد وچندین بار اورا یك مَگو magu یعنی مغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان ازقرن پنجم پیش ازمسیح ببعد پیشوای‌دینی‌ایران mogos (مغ) نامیده میشده است . چون در جای دیگر از مغ سخن داشتیم[2] در اینجا بیش ازاین نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحهٔ ۷۵ ـ۷۹) ، درگاتها واژهٔ مَگَـوَنْ 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬯𐬀𐬌 magavan که صفت است ،کسی است پیرومگَ 𐬨𐬀𐬎𐬀 maga یاپیرو آیین مُغ. ازاین‌واژه‌مطلق‌زرتشتی‌اراده‌میشود نه‌مانندواژهٔ

---

(۱) ازدکونیك ، دهم ماه باك یادی برابراست با ۲۸ اکتوبر :

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) *The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52,*

موبد که بویژه نامی است ازبرای پیشوای دین مزدیسنا ، آنچنان که واژهٔ مجوس در درنوشتهای قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشی نزد نویسندگان ایرانی وعرب بکاررفته است درفارسی نیزواژهٔ مُغ (مُغان) درنظم و نثربمعنی موبدان وهمه بهدینان یازرتشتیان بکار رفته است .

۸ - اکنون: 𐬈𐬌. nû درپهلوی چنانکه درفارسی نون نیزدرردیف کنون واکنون آمده، فرخی گوید .

مردمان را راه دشوار است نون اندر آن دشت ازفراوان استخوان
(فرهنگ جهانگیری) .

۹ - یاور = آوَرْ 𐬀𐬎𐬁𐬭. avar از مصدر اَوْ 𐬀𐬎. av یـاری کردن ، پاسبانی کردن. یادداشت شمارهٔ۱۳ ازبند ۹ همین‌هات نگاه کنید.

۱۰ - بهره = راتی 𐬭𐬀𐬙𐬌. râti بمعنی بخشش ودهش ازمصدر «را» 𐬭𐬀. râبخشیدن،درفارسی رادی گوییم، مُعزّی گوید :

آن کامگار محتمل نیکوخصال و نیکدل شادی بطبعش متصل رادی بدستش مقترن

دربند۷ ازهات۳۳ نیزباین واژه برمیخوریم . دربند۱٤ ازهات ۳۳ ودربند ۹ ازهات ٤۳ واژهٔ راتا 𐬭𐬀𐬙𐬀. râtâ نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ - مانندشما = یوشماوَنت 𐬬𐬎𐬹𐬨𐬀𐬯𐬀𐬚𐬀𐬙. yushmâvaṇtبسا هم در گاتها خشماوَنت 𐬵𐬎𐬹𐬨𐬀𐬯𐬀𐬚𐬀𐬙. xshmâvaṇt چون‌شما،بسان شما دربند ۲ـ۳ ازهات ۳٤ ودربند ۸ ازهات ۳۳ ودربند ۱ ازهات ٤٤ ودربند۱۰ ازهات ٤٦ ودربند ٦ ازهات ٤۹ نیز آمده،یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱۰ ازهات۲۹ویادداشت شمارهٔ۳ ازبند ۱ ازهات ٤٤ نیزنگاه کنید .

۱۲- ایستاده‌ایم = اِهما 𐬀𐬵𐬀𐬨𐬀. əhmâ ازمصدر اَهْ 𐬀𐬵. هستن،یعنی هستیم ازبرای خدمت‌شما ، ازبرای بهره و سوددادن بشماهستیم و آماده‌ایم.

(اَهنَوَدگات: یسنا،هات ۳۰)

نخستین بند

۱ - سخن داشتن ،گفتن (𐬬𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌𐬙𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬎

۱۵ از هات ۳٤ نیز بر خواهیم خـورد و خود مصدر ستو 𐬯𐬀𐬎𐬎 که بنیاد این واژه هاست درگاتها بسیار آمده : هات ۳٤ بند ٦ ، هات٤۳ بند۸، هات ٤٥ بند٦ ، هات ٥۰ بند٤ و بند۹ .

٦ - واژه‌ای که به «درود» گردانیدیم درمتن یسنَیه : 𐬌𐬎𐬀 yesnya آمده، درپخشهای دیگر اوستا یَسنَیه 𐬌𐬎𐬀𐬯𐬀 . yasnya از مصدر یز 𐬌𐬎 yaz ودر فرس هخامنشی یَدْ yad یعنی پرستیدن ، ستاییدن . واژه هایی کـه ازاین بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است . چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳-۲٥ از واژهٔ یَسنَ 𐬌𐬎𐬀 . yasna که گفتیم بمعنی پرستش ونماز وستایش است سخن داشتیم دراینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) وجشن ویزدگرد را یادآور میشویم . یادداشت شمارهٔ٤ ازبند۸ ازهات ۳۳ نیز نگاه کنید .

۷ - شادمانی = اوروازا 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬁 urvâzâ . ازمصدر اورواز 𐬀𐬭𐬎 urvâz یعنی شادبودن، دربنده ازهات ٥۰ نیز آمده . اورواِزَمَنْ 𐬀𐬭𐬎𐬁𐬨𐬀𐬙 . urvâzəman که دربند ۱ ازهات ۳۲ آمده نیز بمعنی شادمانی ورامش است، دریسنا ۱۰ پارهٔ۸ اورواسمَن 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬯𐬙 . urvâsman ، اوروازیشتَ 𐬀𐬭𐬎𐬁𐬌𐬰𐬀 . urvâzišta (درتأنیث اورواز یشتا . 𐬀𐬭𐬎𐬁𐬌𐬰𐬀) صفت است یعنی رامش دهنده‌تر ، شادمانی بخشنده تر، چنانکه دربند۸ ازهات٤۹. اوروازیشتَ urvâzišta نیز نام یکی از آتشهای پنجگانه‌است چنانکه دریسنا۱۷ پارهٔ۱۱ ودر فروردین یشت پارهٔ۸٥ یادشده‌است . بنخستین جلدیسنا، گزارش نگارنده ، ص۱۹۸ نگاه کنید .

مصدراورواد 𐬀𐬭𐬎 urvâd کـه بمعنی شادشدن است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز urvâz ، ازاین هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اورواذَنگه 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬛𐬐𐬀𐬵 . urvâdaŋh که نیز بمعنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ٤۳ آمده ، اوروائیدیَنگه 𐬀𐬭𐬎𐬁𐬌𐬛𐬌𐬐𐬀𐬵 . urvâidyaŋh یعنی شادمانتر دربند٦ازهات۳٤ آمده است، همچنین واژهٔ اورواخْش 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵𐬫 . urvâxš که بمعنی شادشدن

است بامصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشَت urvâxshaṯ که دربند۱۳ازهات۳٤ آمده ازهمین بنیاداست ودر بند۸ازهات٤٤ اورواخشَنْت urvâxshanṯ یعنی شادکننده وخوشبخت سازنده (نگاه کنید به Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542:

اورواخش‌اوختی urvâxš-uxtî که دربند۱۲ ازهات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، درپهلوی اورواخمنیه urvâxmanîh نیز بمعنی شادمانی ورامش است .

۸ - یادداشت شمارهٔ٤ نگاه کنید بواژهٔهومانْزْدَ،ازبرای واژهٔهو hu یادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - روشنایی = رَئُوچَنْگه raočanh ،درفرس‌هخامنشی نیز رَوچه raučah ،درپهلوی روشنیه rôshnîh در بند ۷ از هات ۳۱ ودربند ٥ ازهات ٤٤ ودربند ۱۰ از هات ٥۰ نیز آمده از مصدر روچ ruč. (= رَئُوچ raoč.) روشن‌کـردن ، درپهلوی روشنینیتن rôshanînîtan ،باجزء اَوی یااَئیوی aivi-raoč. = (= .)همان‌است که‌درپهلوی( )ودرفارسی‌افروختن گوییم . واژه‌های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد ، بسیاراست، از آنهاست روز و روزنه وجز آن .

۱۰ - نگریستن(= دَرِسْ darəs دیدن، نگـاه کردن؛در بند ٥ از هات ٤۳ نیز آمده و بـا جزء وی : vî-darəs در بند ۸ از هات ٤٥ ، دَرِسْ darəs نیـز بمعنی دیدار و نگاه است و باین معنی با واژهٔ دیگر ترکیب یافته چون خونگْ دَرِسَ xᵛəŋg-darəsa یعنی خورشید نگرش یـا خورشید سان.بیاد داشت شمارهٔ ۷ از بند ۱٦ ازهات ٤۳ نگاه‌کنید. دربند۱۳ ازهات ۳۲ دَرِسات darəsâṯ. بمعنی نگرش‌ونگاه یانگریستن است.یادداشت‌شمارهٔ۱ ازبنده ازهات۲۸ویادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۱ - شنیدن(𐬯𐬎𐬱𐬌𐬨𐬌𐬱𐬀 .)=سرو 𐬯𐬎𐬱𐬀 . sru ،دربندآینده‌و در بندهای ۳ و۷ و ۸ ازهات ۳۲ ودربند ۱۱ ازهات ۳۳ ودربندهای ۱ و۶ و۱۰ ازهات ۴۵ ودربندهای ۶ و۷ و۹ از هـات ۴۹ و در بند ۱ از هـات ۵۳ و جزآن نیز آمده است . در بند ۸ ازهات ۵۰ با جزء فرَ : 𐬐𐬭𐬀𐬱𐬀 . 𐬯𐬎𐬱𐬀 . fra-sru نیز بآن برمیخوریم . یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

دومین بند

۲ - گوش = گَئوشَ 𐬜𐬀𐬎𐬎𐬌𐬱𐬀 . gəusha ، درپخشهای دیگر اوستا گَـئُوشَ 𐬜𐬀𐬎𐬎𐬌𐬱𐬀 . gaosha ، درفرس هخامنشی گَـوُشَ gausha همان است که درپهلوی(𐬜𐬎𐬱) ودرفارسی گوش گوییم ازمصدر گوش 𐬜𐬎𐬱 . gush (= گَـئُوش 𐬜𐬀𐬎𐬎𐬌𐬱𐬀 . gaosh)، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - دیدن(𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬱𐬀 .)=وین 𐬬𐬌𐬱 . vin (وَئِنْ 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬌𐬱𐬀 . vaên)، درفرس هخامنشی وَئین vain ، درگزارش پهلوی(زند) دیتن 𐬛𐬌𐬱𐬌𐬱 = دیدن ، درفارسی بین همان وین اوستا و وئین فرس است اما دروازه‌های مرکب آمده چون جهان بین ، خردبین و جز آن . واژه های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون بینا ، بینایی ، بینش ، بیننده . گـذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی همین مصدر و برخی ازروی‌مصدر«بین»صرف میشود، مثلا زمان گذشته : دیدم، دیدی، دید و جز آن از مصدر دیدن است وزمان حاضر : بینم ، بینی بیند وجز آن از «بین» برابر مصدردیدن دراوستا «دی» 𐬛𐬌 . dî آمده که‌بمعنی دیدن ونگریستن‌ونگاه کردن است چنانکه دربند۱۰ازهات ۴۴ودربند۹ ازهات۴۹ (بارتولومه در فرهنگ خود درستون 724چنین یادکرده : 2 dâ(y))، گذشته ازبند۲ ازهات۳۰که مصدر وین باجزء اَ (a) آمده : اَوین 𐬀𐬬𐬌𐬱 . a-vin (= اَوَئِن 𐬀𐬬𐬀𐬎𐬎𐬌𐬱𐬀 . a-vaên)در بند۲ازهات ۴۶نیز باهمین جزء بکار رفته است (یادداشت شمارهٔ ۴ ازبند۲ ازهات ۴۶ نگاه کنید) ، دربند۱۳ ازهات۳۱ باجزء اَئیبی 𐬀𐬎𐬛𐬌 . aibî آمده .

دربند ۱۰ از هات ۳۲ (Inf.) vaênanhe . یعنی دیـدن از همین بنیاد است ، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانـده : وینشن ، ویناك ، در فارسی به باء تبدیل یافته است ، همچنین در پهلوی وپازند خود این مصدر بجامانده : وینستن vênastan .

۴ ـ منش = مَنْنگه manaṅh ، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ ـ روشن = سوچَ sûĉa، درپخشهای دیگراوستا . sûka ،درگزارش پهلوی (زند) روشن ، ازهمین واژه‌است «سو» که بمعنی روشنایی است چون چراغ کم‌سو وچشم بی‌سو وستارهٔ کم‌سو،شمس فخری گفته :

مه وخورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

سوچَ sûĉa از سوچْ suĉ (= سُتُوچْ saoĉ) در آمده که در پهلوی ( ) ودرفارسی‌سوختن گوییم،همچنین درپهلوی سوچینیتن socînîtan آمده . دربند۱٤ ازهات ۳۲ همین فعل بکار رفته‌است امادر آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یابغیرت وهیجان آوردن وبرانگیختن. واژهٔ سوخْرَ suxra . که درپهلوی سُخر soxr ودرفارسی سرخ گوییم ازمصدر سوچ suĉ درآمده‌است .

sukra درسانسکریت بمعنی روشنایی است ، دربند ۱۹ ازهات ۳۱ ودربند ۹ ازهات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان بآذر افروزان یا آتش سرخ گردانید، دراینجا یادآور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارندهٔ آب و تاب سرخ یاسرخگون .

٦ ـ جـدایی = وی‌چیتَه vi-ĉitha بمعنی دستور وامتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی‌چی vî-ĉi . یعنی برگزیدن ، بازشناختن،دربند۸ ازهات۳۲ودربند ۱۸ازهات ٤٦ نیز آمده . یادداشت شمارهٔ ۸ از بند۳ همین هات نگاه کنید .

۷ ـ بجای واژهٔ کیش در متن آ وَرِنَ 𐬀𐬎𐬭𐬌𐬥 â-varəna آمده ، بساهم درگاتها بی جزء آ 𐬀 (â) آمده : وَرِنَ 𐬎𐬭𐬌𐬥 varəna یا وَرَنَ 𐬎𐬭𐬀𐬥 varana ، چنانکه دربند ۱۱ ازهات ۳۱ ودربند ۱ـ۲ ازهات۴۵ودر بند ٤ ازهات ٤٨ ودربند ۳ ازهات ٤۹ بمعنی دین وکیش یاایمان واعتقاد است،برابر واژهٔ اوستا باید در فارسی گَروش یا باورباشد. وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (درطبرستان) چنانکه درفقرهٔ ۱۷ ازنخستین فرگرد وندیداد ودرفقرهٔ۳۳ آبان‌یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرنَ بمعنی کیش و اعتقاد ازمصدر وَر 𐬎𐬭 var درآمده که بمعنی گروانیدن‌یابمعنی‌بایمان‌واعتقادآوردن است، همچنین بمعنی‌برگزیدن و گرویدن ودین‌پذیرفتن وبرتری دادن‌است. درپهلوی ورویتن 𐭥𐭫𐭩𐭲𐭭 varavîtan ، ورویستن 𐭥𐭫𐭩𐭲𐭮𐭭 varavîstan، گرویتن 𐭪𐭫𐭩𐭲𐭭 (= گرویدن)آمده، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ ازهات ۳۱نگاه کنید. گذشته ازاینکه واژهٔ گرویدن‌درفارسی‌همان وَرْ var اوستا و وَر var فرس‌هخامنشی است‌که مانند بسیاری ازواژه‌های دیگر واوبه‌گاف برگشته ، واژهٔ دیگری درفارسی نیز ازهمین بنیاد بجا مانده وآن واژه باور است بمعنی اعتقاد که ازواژه های رایج فارسی است :

ز سودابه‌کفتار باور نکرد نمیداشت زایشان‌کسی‌رابمرد (فردوسی)

دراوستا فعل وَرْ var بسیارآمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ٥ ، هات ۳۰بند ٥ و ٦ ، هات ۳۱ بند ۳ و۱۷ (در بند ۱۰ ازهات ۳۱ باجزء فرا 𐬐𐬭𐬀) ، هات ۳۲ بند۲ و۱۲،هات ٤۳ بند ۱٦ ، هات ٤۷ بند ٦ ، هات ٥۱ بند ۱۸، هات ٥۳ بند ٤. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ ازهات ۲۸ نیزنگاه کنید .

۸ ـ بجای«هریك،هریك»درمتن نَرِمْ نَرِمْ 𐬥𐬀𐬭𐬋𐬨 𐬥𐬀𐬭𐬋𐬨 . narəm-narəm آمده از واژهٔ نَرْ 𐬥𐬀𐬭 nar که درفارسی‌نیزنرگوییم‌دراوستابجای‌مردمیآیددر برابر نائیری 𐬥𐬌𐬀𐬵𐬭𐬌 . nâirî زن ، دراینجابمعنی‌هریك یاهرکس گرفته‌شده است، درگزارش پهلوی بجای‌آن مرد وزن‌آورده شده‌است .

۹ - خویشتن = 𐬵𐬀𐬎𐬌 . 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬌𐬌. از واژهٔ خْوَ 𐬵𐬀𐬎𐬌 . xva وتَنو 𐬠𐬀𐬥𐬎𐬌 . tanû خْوَ xva درگاتهاودرپخشهای دیگر اوستا یعنی خویش همچنین در پخشهای دیگراوستا هوَ 𐬣𐬀𐬎𐬌 . hva یا هَوَ 𐬣𐬀𐬎𐬌𐬌 . hava آمده است (درتأنیثخوا 𐬵𐬀𐬎𐬌 . xvâ ،هوا 𐬣𐬀𐬎𐬌𐬌 . hvâ)، این واژه ها نیز دراوستا مانند واژهٔ خود درفارسی ازضمایراست. تَنو tanû همان است که در فارسی تن گوییم.خوَ و تَنو دراوستا درست برابرمیافتد باواژهٔخویشتن درفارسی. دربند ۷از هات ۴۳ ودربند ۸ ازهات ۴۶ و دربند ۶ ازهات ۵۳ واژهٔ تنوبمعنی خود یاکس بکار رفته اما دربند ۱۰ ازهات ۳۳ بمعنی تن و پیکر است، بهبند ۱۴ ازهات۳۳ نیز نگاه کنید . در بند ۲۰ از هات ۳۱ ودربند ۴ و بند ۱۱ از هات ۴۶ و دربند ۴ ازهات ۴۹ ودربند ۱۳ وبند۱۴ و بند۲۲ از هات ۵۱ بواژهٔ خْوَ xva برمیخوریم

۱۰ - انجام : درمتن یآوْنگه 𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬌 . yâŋh (= یاه 𐬌𐬀𐬵𐬌 yâh) ، در گزارش پهلوی همین بند با صفتش که مَزْ 𐬨𐬀𐬵𐬎 maz باشد به مَسْکار 𐬨𐬀𐬵𐬎𐬌 یعنی کار بزرك گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده : 𐬨𐬀𐬵𐬎𐬌 𐬌𐬀𐬥𐬌𐬌𐬌 و 𐬌𐬀𐬥𐬌 و 𐬌𐬀𐬥𐬌𐬌 پهپساختن پهتن پسین، یعنی درسازیدن کار رستاخیز. چنانکه پیداست از« سرانجام بزرك »روزرستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است پیروان آیین مزدیسنا چگونگی آن دریابند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی کسی راست که دین راستین برگزیند . دربند۱۴ ازهات۴۶و در بند ۹ ازهات۴۹ نیز بواژهٔ یآوْنگه yâŋh برمیخوریم ، درجاهای دیگراوستا نیزاین واژه بمعنی سرانجام بزرگ ودادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده ، چنانکه درپارهٔ ۲ از یسنا ۳۶ (هفت هات) و در پارهٔ ۷ از یسنا ۵۸ و درپارهٔ ۳ از سروش‌یشت هادُخت و در پارهٔ ۴۱ از فروردین یشت . یآونگه yâŋh (= یاه yâh) نیز در اوستا مصدر است بمعنی کمر بستن . بجلد خرده اوستا ،گزارش نگارنده ، ص۶۳ نگاه کنید.

۱۱ - بزرگ ، مه = مَزْ 𐬨𐬀𐬵𐬎 maz ،یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از

هات ۲۹ نگاه شود .

۱۲ - دریافتن (𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 .)= بود 𐬨𐬀𐬎 . bud (= بُود 𐬨𐬀𐬎𐬌 . baod)، بوذ 𐬨𐬀𐬎 . budh ؛ درپهلوی بوییتن 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 ودرفارسی بوییدن گوییم . بود bud دراوستا چنانکه بوی بردن درفارسی بمعنی دریافتن (درك کردن) ، وآگاه شدن نیز آمده، پارهٔ ۲۱ ازهات ۹ نگاه کنید درنخستین جلد یسناص ۱۶۵ ؛ در بند۲ ازهات ۳۰ این واژه باجزء پَیتی 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 . paitî آمده .

۱۳ - پایان پذیرفتن، انجام گرفتن = سَزْدیائی 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 . (Inf.) sazdyâi دربند ۱۶ ازهات ۵۱ نیز آمده ازمصدر سَند 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 saṇd که بمعنی ساختن وبجای آوردن است . یادداشت شمارهٔ ۱۵ ازبند ۱ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

برخی این واژه را ازمصدر سَنگه 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 . saṅh که بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است گرفته اند ، یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - درآغاز = پَتُو اورویه 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 . paouruyê ازظروف زمان است، دربند ۱۱ ودربند ۱۹ ازهات ٤٤ ودربند ۲ از هات ٤٥ نیز آمده، یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه شود .

سومین بند

۲ - گوهر: بجای این واژه مَئینیو 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 . mainyu (مَنیو 𐬨𐬀𐬎 . manyu)آمده ، درپهلوی مینوك ۲۶،۵ درجمع مینوکان ۲۶،۳۹ . مَئینیَو 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 . mainyava صفت است (درتأنیث مَئینیَوا 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎)که درفارسی مینو شده بمعنی بهشت وفردوس است ، نظامی گفته :

یکی مجلس آراست ازرود و می که مینو ز شرمش برآورد خوی

دراوستا مینو بمعنی خرد وروان یاروح است، درزبانهای اروپایی چون فرانسه وانگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند ، یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

صفت مَئینیَو mainyava که درجاهای دیگر بمعنی روحانی ومعنوی است ، بسا باصفت گَیَتیَه 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎 . gaêthya (از گَیَتیا 𐬨𐬀𐬎 .

gaêthâ = گیتی) آمده که بمعنی مادی وجسمانی است ، چنانکه در پارهٔ ۲۰از یسنا ۱۹ودر پارهٔ۸ ازیسناه۲ ودرپارهٔ ۱ازیسناه۳ (هفت هات) وجز آن، (یادداشت شمارهٔ۲ ازبند٤ همین‌هات‌نگاه کنید) . مینوی = مَئینیَو mainyava وجهانی = گَئِتهیه gaêthya درفارسی درست‌برابراست بامعنوی‌یاروحانی ومادی‌یاجسمانی‌عربی،بنابراین مَئینیَوچیزی‌که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیرمرئی) باین معنی درپارهٔ۳سروش یشت‌ودرپارهٔ۱۷فروردین یشت آمده. درآن‌دوپاره‌سخن ازدروغ بچشم‌نیامدنی است بساهم‌صفت‌ایزدان ودیوها آمده : ایزدان‌بچشم نیامدنی‌ودیوهای‌ناپیدا ، چنانکه‌درپاره ۹۷مهریشت ودرپارهٔ۱۹ ازیسنا ۱ . درپاره‌های۱ـ۲ ازیسنا۱٦درمیان‌ایزدان‌یعنی‌کسانی که‌درخور ستایش اند ، اهورامزدا درسرایزدان مینوی وزرتشت درسر ایزدان‌جهانی یاد شده‌اند (بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۸٦ نگاه‌کنید)،از مینو که درفرهنك (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.

سپنتُو مَئینیو spəṇtô. mainyu یاسپنتُو مَئینیَو spəṇtô mainyava چنانکه درآغاز همین هات گفتیم نمایندهٔ خرد یاروان پاك مزداست در برابر اَنگرُو مَئینیو aṅrô. mainyu یا اَنگرُومَئینیَو aṅrô mainyava نمایندهٔ روان تیره‌که درفارسی اهریمن‌گوییم (یادداشت شمارهٔه ازبند۱۲ ازهات٤٤ نگاه‌کنید) . مَئینیو ومَنَنگه manaṅh که‌بمعنی منش‌است ازیك بنیاد است، هردوازمصدرمن man درآمده‌که بمعنی‌اندیشیدن‌است ودرپهلوی مینیتن شده است (یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید)

مَئینیو ومَنَنگه هردو درفارسی « من » شده چنانکه در واژه های اهـرمن و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه) ، به بند ۲ از هات ٤٥ نیز نگاه‌کنید .

چون درفارسی واژه‌ای ازبنیاد واژهٔ مَئینیَو اوستاکه درست‌معنی‌آن رابرساند بجا نمانده ناگزیر بجای آن « گوهر »آوردیم وآن را بمعنی اصلی خود که تخمه

ونژاد یا ذات واصل وعنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی ز شب (فردوسی)

« که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »

(ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ٤٦)

جوهر (جواهر) معرّب از گوهر یا گهر پهلوی (𐭪𐭥𐭲) وپارسی بمعنی سنگهای گرانبها ، معنی است که بعد ها بآن داده شده است .

۳ - همزاد : یِم 𐬬𐬀𐬨𐬹 . yəma، درسانسکریت yama ازاین واژه همزاد اراده شده یعنی دوبچه که یکبار ازمادر زاییده شوند ، آن را درتازی توأم خوانند . زمخشری همین واژهٔ پسین را درمقدمة الادب (ص٤٦ س ۱) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دوقلو گویند ودرزبان ادبی جُنابه بضم اول :

دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفاهان (خاقانی)

درکتاب نهم دینکرد در فصل۳ فقرهٔ ٤ نیز ازمصدر خیر وشرّ یا این دو گوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی و بدی جهان اند و آبشخور همهٔ نیکویی و زشتی زندگی ، یاد شده است .

۴ - بجای پندارو گفتار و کردار ، مَنَنگه 𐬨𐬀𐬈𐬀𐬈𐬌𐬵 . manaŋh ، وَچَنگه 𐬬𐬀𐬎𐬀𐬈𐬌𐬵 . vacaŋh ، شیُوتَهنَ 𐬱𐬀𐬎𐬀𐬈𐬌𐬵 . shyaothna آمده است.

۵ - بهتروبتر: وَهْیَنگه 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬌𐬵 . =وَخَیَنگه 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬌𐬵 . vahyaŋh=vahyaŋh، درجاهای دیگر اوستا وَنْگهَنگه 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬌𐬵 vaŋhaŋh، درپهلوی وهتر 𐭥𐭲 ودرفارسی بهتر گوییم ، صفت تفضیلی است از واژهٔ وَنگهو 𐬬𐬀𐬌𐬵𐬎 . vaŋhu (=وُهو 𐬬𐬎 . vohu) که در پهلوی وه 𐭥𐭲 و در فارسی به گوییم. وَهَیَنگه = وَخَیَنگه دربند۲ ودربند٤ ازهات۳۱ ودربند۳ازهات٤۳ و دربند٤ ازهات ٤۸ ودربند٦ و۱۹ ازهات ٥۱ و دربند ۹ ازهات٥۳ آمده است .

بتر : درمتن اَکَ 𐬀𐬎 . aka یعنی بدوزشت، بمناسبت عطف بواژهٔ پیش بتر آوردیم. صفت تفضیلی اَکَ در گاتها اشیَنگه 𐬀𐬱𐬌𐬌𐬵 . ashyaŋh میباشد چنانکه

دربند ٤ از هات ٤٨ و در بند ٦ از هات ٥١ بکار رفته است.درجاهای دیگر اوستا اَشَنگه 𐬀𐬱𐬀𐬙𐬀 ashaṅh چنانکه در پارهٔ ۳۱ از هات ٥٩.همچنین در پارهٔ ۲٦ از مهر یشت بواژهٔ اَکَتَرَ 𐬀𐬐𐬀𐬙𐬀 akatara برمیخوریم بمعنی بتر ، اَکَ 𐬀𐬐𐬀 aka در اوستا بسیار آمده، درگاتها : هات۳۲بندهای۳ و٥و۱۲، هات ۳۳ بندهای ۲ و ٤ ، هات ٤۳ بند ٥ ، هات ٤٥ بند ۱ ، هات ٤٦ بند ۱۱ ، هات ٤۷ بند ٤ ، هات ٤۹ بند ۱۱ یعنی بد و بد خواه ، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید : آکی نرسید بـر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آك درفرهنگها اك نیز یاد شده است .

٦ - دراندیشه : درمتن خْوَفْنَ 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀 xᵛafna آمده ، همین واژه است که درفارسی خواب گوییم ، دربنده ازهات ٤٤ نیز آمده ازمصدر خْوَپْ 𐬵𐬀𐬯 xᵛap ، درپهلوی خوپتن (𐭧𐭥𐭯) ودرفارسی خفتن وخوابیدن وخسبیدن گوییم ، دربند ۳ ازهات ۳۰ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور واندیشه .

۷ - هویدا شدن(𐬯𐬀𐬎𐬀) = سرو 𐬯𐬀𐬎𐬀 . sru ،درپادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نیوشیدن وسرودن وشنوانیدن است، دراینجا باجزء اَ : 𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 a-sru آمده ، مُراد شنوانیدن و بگوش رسانیدن وخودرا شناسانیدن ونمودن وهویدا ساختن است .

۸ - برگزیدن (𐬬𐬌𐬎𐬌𐬙𐬌𐬛𐬀𐬙𐬌) = وی چی 𐬬𐬌𐬎𐬌 vî-či ، در بند ٦ همین هات‌نیز آمده، دراین دو بند با واژهٔ اِرِشْ 𐬀𐬭𐬌𐬰 ərəš آمده یعنی درست برگزیدن . دربند ٥ازهات ۳۱ ودربند ٦ ازهات٤۹ واژهٔ وی چیدیائی 𐬬𐬌𐬎𐬌𐬛𐬌𐬀𐬱 vîčidyâi (Inf.) از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن وباز شناختن نیز باواژهٔ اِرِش آمده است. یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

دراینجا یادآور میشویم که واژهٔ چینوَد (پُل صراط) که دربند های ۱۰ — ۱۱ ازهات ٤٦ ودربند۱۳ از هات ٥۱ آمده از بُنیاد همین مصدر است، ازآن جداگانه

سخن داشتیم .

اما واژهٔ اِرِشْ 𐬀𐬭𐬎 . arəš در گاتها و درپخشهای دیگر اوستا اَرِشْ ، جداگانه درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ٤٤ بند های ۱ ـ ۱۹ ، هات ٤٨ بند ۹ وجز آن،بساهم باواژه‌های دیگر آمیزش یافته چون اِرِشْ رَتو 𐬀𐬭𐬎𐬭𐬀𐬙𐬎 . arəš-ratu یعنی درست‌رد (دربارهٔ رد بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید) چنانکه در هات ٥۱ بند ٥ ؛ اِرِشْ وَچَنگه 𐬀𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬐𐬀𐬵 . arəš-vačaŋh یعنی راست گفتار ، درست سخن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و دربند ۹ ازهات ٤۹ . در جاهای دیگر اوستا اَرِشْ وَچَنگه 𐬀𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬐𐬀𐬵 . arš-vačaŋh ؛ اِرِزْ 𐬀𐬭𐬵 . arəz نیز همین واژه است و با واژه های دیگر درآمیخته چون اِرِزْاوخَذَنْ 𐬀𐬭𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥 . arəz-uxdhan (= اِرِزْ اوخَذَ 𐬀𐬭𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬙𐬀 . arəz-uxdha) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات٤٤ بند ۱۹ ؛ اِرِزْ اوخذائی 𐬀𐬭𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬙𐬀𐬁 . arəz-uxdhâi یعنی راست گفتن چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۹ (جزء اخیر این واژه ها ازمصدر وَچْ 𐬌𐬎 . vaċ میباشد ،بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید) .

در جاهای دیگر اوستا اَرِش اوخذَ 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬎𐬵𐬀𐬙𐬀 . arš-uxdha آمده ؛ اِرِزِجی 𐬀𐬭𐬵𐬵𐬌 . arəzəǰî یعنی راست زندگی‌کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ٥ ودرهات٥۰ بند ۲ و در هات ٥۳ بند ۹ (بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ از هات ۲۹نگاه کنید .)

اِرِشیَه 𐬀𐬭𐬎𐬌𐬀 . arəshya که‌درپارهٔ٤ ازیسنا ٤۰ (هفت‌هات) آمده یعنی درستکاریاراست کُنش ؛ اِرِشوَ 𐬀𐬭𐬎𐬌𐬎 . arəshva نیزصفت است بمعنی راست ودرست یا درستکردار (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید)

همچنین صفت اِرِزو 𐬀𐬭𐬵𐬎 که بمعنی راست ودرست است ازبنیادارِشْ 𐬀𐬭𐬎 . میباشد باین واژه دربندهای ٥ و ٦ از هات ۳۳ ودر بند ۳ ازهات ٤۳ و دربند ۱۳ از هات٥۱ ودر بند۲ ازهات ٥۳ برمیخوریم ودرهمه جا صفت راه آورده

شده است. رَزیشتَ 𐬫𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 . razišta صفت عالی است از اِرزو ərezu یعنی راست ترین ، درست ترین چنانکه در بند ۱ ازهات ۳۳ (یادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۳ ازهات ۵۱ نگاه کنید.)

۹ - نیاك اندیش،بداندیش یا نیکخواه ، بدخواه : هودا 𐬵𐬀𐬎𐬀 hu-dâ (𐬵𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌𐬵 .) دوژدا 𐬊𐬎𐬀𐬎𐬀 . duz-dâ (𐬊𐬎𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌𐬵 .) در گزارش پهلوی هوداناك 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌𐬵 ، دوش داناك 𐬊𐬎𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌𐬵

درسرواژهٔ «دا» اختلاف کرده‌اند،برخی آن را ازمصدر دا 𐬎𐬀 . dâبمعنی دانستن گرفته اند ، اما چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم مصدر زَنْ 𐬵𐬀𐬌 . zan دراوستا بمعنی دانستن است ودرفرس هخامنشی دَنْ dan (اَدانا adânâ)چنانکه درسنك‌نبشتهٔداریوش‌بزرك دربهستان (بیستون)،درکُردی که یکی از لهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است ، درواژه‌های فرزان وفرزانه که گفتیم بمعنی دانش‌وداناست ازهمین مصدر است،باجزء فرا : 𐬉𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 . frâzan ، در پهلوی فرزانك 𐬉𐬀𐬵𐬌𐬀𐬐 و frazânak و فرزانکیه 𐬉𐬀𐬵𐬌𐬀𐬐𐬉𐬀 frazânakîh فرزانگی، چنانکه‌دیده میشود دراین واژه زاء اوستا بجامانده است .

دربند ۳۲ از هات ۳۱ ودربند ۳ وبند ۱۳ از هات ۳٤ وبند ٦ از هات ٤٥ و بند ۳ ازهات ٤۸ بواژهٔ هودا 𐬵𐬀𐬎𐬀 . hu-dâ ودر بند۱۰ ازهات ۵۱ بواژهٔ دوژدا 𐬊𐬎𐬀𐬎𐬀 . duždâ برمیخوریم.درپخشهای‌دیگراوستا نیز این دو واژه‌بسیار آمده امابادال: هودا 𐬵𐬀𐬎𐬀 . hu-dhâ ودرگزارش‌پهلوی هوداك 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬉 hu-dâk شده است . ازگزارش پهلوی برمیآید که بگاه ساسانیان نیز بنیاد واژهٔ دا dâ روشن نبوده چه واژهٔ هوداhu-dâدرگاتها وهوذاhu-dhâ درجاهای دیگر اوستا که هر دو یکی است درگزارش پهلوی گاتها هوداناك شده یعنی « دا » ازمصدر دانستن گرفته شده اما درپخشهای دیگر اوستا هوداك شده، «ذا » ازمصدر دا dâ که بمعنی دادن وبخشیدن و آفریدن است گرفته شده است .

واژهٔ دُزد در فارسی باید با همین واژهٔ اوستائی دوژدا duždâ یکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که بواژه هوذا 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 . hu-dhâبرخورده آن را به نیك کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده‌و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون‌دریسنا ۱٦ پارهٔ ٥ ، یسنا ۳٥ (هفت‌هات) پارهٔ ۱ ، هفتن یشت پارهٔ۱۲، سیروزه‌بزرگ پارهٔ ۲۲ ، ویسپرد کردهٔ ۸ پارهٔ۱ وجز آن و واژه دوژدا duz-dâ را به بدکنش گردانیده چنانکه درمهر یشت پارهٔ ٥۲ ، یسنا ٥۷ پارهٔ ۲٥ وجز آن. در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفت هودانو 𐬵𐬎𐬎𐬀𐬥𐬀𐬌 . hu-dânu (درتأنیث 𐬵𐬎𐬎𐬀𐬥𐬀𐬰 . hu-dânû)بسیاربرمیخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱٦ ، هات ٤٤ بند ۹ ، هات ٥۰ بند ۹ ، هات ٥۳بند ۳. این واژه نیز مانند واژهٔ هودا hu-dâ درگزارش پهلوی هوداناك hu-dânâkترجمه شده است .

بار تولومه .Bartholo این واژه ها را ازمصدر دا (y) dâ 2 بمعنی دیدن گرفته است .(Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823)

ازاین مصدر بمعنی دیدن‌که معمولا دی 𐬛𐬌 . dî ضبط شده در یادداشت شماره۳ ازبند۲ ازهات۳۰سخن‌داشتیم . صفتهای هودا (=هوذا)، هودانو هرمصدری که دربنیاد داشته‌باشند معنی که گزارندگان پارسی واروپایی اوستاباآنها داده‌اندهمان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا یك معنی نزدیك بآن : هوداناك ، هوداك

نگارنده هودا ودوژدا را به‌نیك‌اندیش‌وبداندیش گردانیده میتوان‌دانا ونادان، بخردونابخردهم گفت،اماواژه‌های هو و دوژ : هو 𐬵𐬎 . huیا 𐬵𐬌 . hû همیشه دراوستاباواژه‌های دیگردرآمیخته، همچنین است درفُرس‌هخامنشی هو hu : هواسپ hvaspa ؛ هومرتیه humartiya یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ‌نبشتهٔ‌پارس(تخت‌جمشید)،پارس‌رادارای‌اسبهای‌خوب‌ومردمان‌خوب‌خوانده‌است.

دراوستا مثال آن‌بسیاراست،ازآنهاست‌درگاتها: هومانْزْدَر 𐬵𐬎𐬨𐬀𐬯𐬟𐬭 .

hu-mazdra یعنی خوب یاددارنده چنانکه درهات ۳۰ بند۱ آمده ، یادداشت شمارهٔ ٤ آن بند نگاه کنید ؛ هوجیتی 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-jîtî خوب زندگی،درپهلوی هوزیوشنیه 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 huzîvishnîh چنانکه‌درهات۳۳بند۱۰ آمده،یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید ؛ هوجیاتی 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-jyâtî زندگی‌خوب درهات ۳۲بند ٥ ودرهات ٤٦ بند ۸ آمده ؛ هوشیتی 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-shiti خان ومان‌خوب چنانکه‌درهات ۲۹بند۱۰ ودرهات٤۸بند۱۱ ؛هوشُوئیتِهَمْن 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-shôithəman خان‌ومان خوب چنانکه درهات ٤۸ بند ٦، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .

هوچیستی 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-čistî خوب آموزش چنانکه درهات ۳٤بند ۱٤ودرهات٤٦بند٤ ؛ هواَپَنگه 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hv-âpaŋh خوب‌کنش‌چنانکه درهات ٤٤ بند ٥ ، یادداشت شمارهٔ ۲ آن بندنگاه‌کنید ؛ هوخرَتو 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . huxratu خوب خرد چنانکه در هات ۳٤ بند ۱۰ و هات ٥۱ بند ٥ ؛ هـوخشَتهرَ 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 hu-xshathra خوب شهریاری‌کننده چنانکه درهات ٤٤بند ۲۰ وهات ٤۸ بند ٥ وهات٥۳بند۸ ؛ هونَر 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-nara (درفارسی هنر شده) چنانکه در هـات ٤۳ بند ٥ ؛ هومِرتی 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-mərəti خوب پیك چنانکه درهات۳۱ بند۱۰ ازمصدر مَرْ 𐬎𐬌𐬎𐬌 . mar،یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۲۹ ویادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید ؛ هوزِنتو 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-zəntu خوب شناسا چنانکه در هات ٤۳ بنـد ۳ و هات ٤٦ بند ٥ وهات٤۹بند ٥،زَنتو ازمصدر زن 𐬎𐬌𐬎𐬌 . zan دانستن‌در آمده‌که دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

هوشِنَ 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . hu-shəna خوب‌ارزانی‌یادرخوروشایسته‌ازمصدر هَنْ 𐬎𐬌𐬎𐬌 . han بچیزی ارزانی‌بودن، یادداشت‌شمارهٔ ۱٤ ازبنده ازهات٥۳ نگاه کنید؛ هوش‌هَخی 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . huš-haxi خوب‌دوست چنانکه‌درهات٤٦بند ۳۱،هخی 𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌 . haxi جداگانه بمعنی دوست در اوستا (جزازگاتها) بسیار

آمده است .

هو 𐬵𐬀𐬎 hu درسریك دسته ازواژه های فارسی بجا مانده وبسا «ها» به « خا » برگشته چون هنرکـه گـفتیم در اوستا هونَر 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 hu-nara . ازواژهٔ نَر 𐬙𐬀 nar که درفارسی نیز نرگوییم دراوستا بمعنی مرد ویل ودلیر و پهلوان است ، بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

هژیر یعنـی خوب وپسندیده و نیکو ، در اوستا هوچیتهرَ 𐬵𐬀𐬎𐬨𐬌𐬚𐬀 . hu-čithra چنانکه در یسنا ٥۸ پارهٔ ۱ و درارت یشت پارهٔ ۱٥ یعنی خوب نژاد ، نیکوسرشت . چیتهرَ 𐬨𐬌𐬚𐬀 čithra دراوستا بدومعنی آمده نخست آشکار وروشن وپدیداروهویدا ، همین واژه است که درفارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه وپیوند ، دقیقی درشاهنامه گوید:

بشاه جهان گـفت زرتشت پـیر کـه دردین ما این نباشد هُژیر

خرم ازواژهٔ هو 𐬵𐬀𐬎 hu ورَم 𐬭𐬀𐬨 ram که دراوستا بمعنی آرمیدن است آمده . همچنین واژهٔ دوش 𐬛𐬎𐬱 dus یادوژ 𐬛𐬎𐬵 duž دراوستاهمیشه با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چـون دوشی یار dushiyâr یعنی بدسال یا قحط سال درسنگ نبشتهٔ پارس . دراوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست درگـاتها : دوشیتی 𐬛𐬎𐬱𐬌𐬙𐬌 dushiti خان و مان بد ، چنانکه درهات ۳۱بند ۱۸ ؛ دوش خرَتو 𐬛𐬎𐬱𐬴𐬭𐬀𐬙𐬎 dus-xratu بدخرد چنانکـه در هـات ٤۹ بنـد ٤ ؛ دوش شیَـثُوتَـهنَ 𐬛𐬎𐬱𐬰𐬌𐬉𐬎𐬙𐬀𐬥𐬀 dus-shyaothana بدکردار ، چنانکه درهات ۳۱ بند ۱٥ و در هات ۳٤ بند ۹ ودر هات ٤۹ بند ۱۱ ، در همین بنـد پسین دوش خشَثْهرَ 𐬛𐬎𐬱𐬴𐬌𐬰𐬀 dusə-xshathra بدشهریاری و دوژوَچَنکه 𐬛𐬎𐬵𐬎𐬬𐬀𐬈𐬀𐬐 duzvačaŋh بدگفتار و دوژدَئنا 𐬛𐬎𐬵𐬛𐬀𐬉𐬈𐬀 duždaênâ بددین و دوش مَنَنکه 𐬛𐬎𐬱𐬨𐬀𐬐 dus-manaŋh بدمنش ، آمـده است ؛ دوژجیاتـی 𐬛𐬎𐬵𐬜𐬌𐬀𐬙𐬌 dužjyâti زندگی بد ، چنانکه درهات ٤٦بند۸؛ دوش سَسْتی 𐬛𐬎𐬱𐬯𐬎 dus-sasti

آموزگار بد ، ازمصدر سانگه 𐬯𐬀𐬎𐬵𐬌 sâṅh فرمودن و آموزانیدن ، چنانکه درهات ۳۲بند۹ ودرهات ٤٥ بند۱، یادداشت‌شمارهٔ ٦ازبند ٥ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید . دوش خوَرِتهه 𐬛𐬎𐬱-𐬭𐬀𐬵𐬎 duš-xᵛarətha بد خورش ازمصدر خوَر 𐬭𐬀𐬵 xᵛar خوردن ، چنانکه درهات۳۱ بند۲۰ودرهات ٥۳ بند ٦ ، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .

دوش اَزُوبا 𐬛𐬎𐬱-𐬀𐬵𐬎𐬀 duš-azôbâ بـد خوانده‌شده ، بدنام ، از مصدر 𐬎𐬀 zbâ خواندن ، چنانکه درهات ٤٦بند٤ ، یادداشت‌شمارهٔ۱ازبند ٤ازهات۳۱نگاه‌کنید ؛ دوژوَرِنَ 𐬛𐬎𐬹𐬭𐬀𐬥𐬀 duž-varəna بدباور ، بدگمان ، بدکیش‌ازمصدروَر 𐬭𐬀𐬵 var چنانکه‌درهات٥۳بند۹، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ ازهات۳۰ نگاه کنید ؛ دوژوَرِشنَنگه 𐬛𐬎𐬹𐬭𐬀𐬵𐬱𐬀𐬈𐬀 duž-varəshnaṅh بدکیش،بدکردار،ازمصدروَرِزْ 𐬭𐬀𐬵𐬎 varəz ورزیدن،چنانکه‌درهات٥۳بند ۸، یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٤ از هات ۲۹ نگاه‌کنید ؛ دوش‌اِرِتهری 𐬛𐬎𐬱-𐬀𐬵𐬎𐬭𐬌 dušərəthrî بدنگهداری شده یا گمراه از مصدر هَرْ 𐬵𐬀𐬭 har نگهداری کردن ، پاسداشتن ، چنانکه درهات ٤۹ بند۱ ، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۳ ازهات ۳۱ و یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ٤۹ نگاه‌کنید .

دُوش 𐬛𐬎𐬱 . duš و 𐬛𐬎𐬹 . duž درسریك دسته ازواژه های فارسی نیز بجا مانده است . در شاهنامـه ، بنا بفرهنگ واژه های شاهنامهٔ ولف wolff یکبار واژهٔ دُشت بمعنی بد وزشت ، جداگانه درداستان کیومرث بکار رفته اما در شاهنامه ای‌که نگارنده‌دردست دارد آن شعررا نیافت . واژهٔ دُشت با تاء درجزء واژهٔ دُشتیاد درفرهنگها بمعنی غیبت‌یاد شده است ، دُشتیاد یعنی کسی را به بدی یادکردن،ازاین واژه گواهی درنظم و نثر بنظر نگارنده نیامده اما واژه‌های دیگر فارسی که بادُش و دُژآمیزش‌یافته‌گواه درستی آن‌است چون‌دشمن دراوستا دوشمَنَنگه duš-manaṅh کـه یاد کردیم یعنی بدمنش ؛ دُشنام یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن 𐬀𐬨𐬀𐬵 nâman (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی بـزشتی نام بردن ؛ دُشخوار

(دُشوار) یعنی سخت از واژهٔ خواتهر 𐬫𐬀𐬎𐬭𐬀 ×vâthra یعنی خوار ، آسان، یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ دُژخیم یعنی بدنهاد و بدسرشت، بد خُلق از واژهٔ هَیَه 𐬵𐬀𐬌 haya (هَئِم 𐬵𐬀𐬋𐬨 haêm) در فرگرد سیزدهم وندیداد در پاره های ٤٤ ـ ٤٨ آمده که در فارسی خیم گوییم ؛ دوزخ در اوستا دوژآنگهو 𐬛𐬎𐬁𐬐𐬀𐬑𐬀𐬐𐬎𐬀 duz-aŋhu درزامیاد یشت پارهٔ ٤٤ آمده آنگهو 𐬀𐬐𐬎𐬀 یعنی هستی و بود و زندگی وجهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت ، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن .

در انجام سه واژهٔ معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم : هومَت 𐬣𐬌𐬨𐬀 humata هوخت 𐬣𐬌𐬵𐬀 ؛ هوُرشت 𐬣𐬌𐬭𐬱𐬀 hûxta یعنی پندار نیك ، گفتار نیك، کردار نیك در برابر دوش مَت 𐬛𐬎𐬨𐬀 dus-mata ؛ دوژوخت 𐬛𐬎𐬵𐬀 ؛ دوژوَرشت 𐬛𐬎𐬭𐬱𐬀 dûzuxta duzvarsta یعنی پندار بد ، گفتار بد ، کردار بد .

چهارمین بند

۱ ـ بهمرسیدن (𐬜𐬀𐬥 = جس 𐬜𐬀𐬯𐬯 ǰas) با جزء هام 𐬵𐬀𐬨 gam (= گم 𐬜𐬀𐬨 . 𐬵𐬀𐬨𐬨 . 𐬵𐬀𐬨𐬨𐬀𐬥𐬀𐬨) در بند ۱۵ ازهات٤٤ نیز آمده یعنی بهم آمدن ، بهمرسیدن، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۲ ـ بجای هستی و نیستی گَیَه 𐬜𐬀𐬌𐬯𐬀 gaya و اَجیاتی 𐬀𐬜𐬌𐬜𐬀𐬑𐬌 a-ǰyâtî ، درگزارش پهلوی(زند) زیوندکیه 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬐𐬀𐬴𐬌𐬵 zîvandakîh و اَزیوندکیه 𐬀𐬵𐬌𐬯𐬀𐬐𐬀𐬴𐬌𐬵 a-zîvandakîh یعنی زندگی ونه‌زندگی، گَیَه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی اَ 𐬀 (a) آمده‌اند هردو از یك بنیاد واز مصدر جی 𐬑𐬌 ǰi (= گی 𐬜𐬌 gi)درآمده‌اندکه درپهلوی زیوَستن 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬐𐬀𐬥 ودرفارسی زیستن گوییم . یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ازهمین‌بنیاداست گَیَتها 𐬜𐬀𐬌𐬯𐬀𐬵𐬀 gaêthâ، درفرس‌هخامنشی‌نیز گَیَتیها

gaithâ ،درپهلوی گیهان gêhân و درفارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوییم، گَیِتها دراوستا بمعنی هستی ودارایی وزندگی وجهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه درگاتها : هات ۳۱ بند ۱ وبند ۱۱ ، هات ۳٤ بند ۳ ، هات ٤۳ بند ٦ ،هات ٤٤ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۸ وبند ۱۲ ، هات ٥۰ بند ۳ .

دریادداشت شمارهٔ۸ازبنده ازهات ۲۹ گفتیم که گَیَه مَرتَن gaya-marətan (= کیومرث) ازواژهٔ گَیه وازمصدرمَرْ mar (مردن) آمیزش یافته یعنی زندهٔ درگذشتنی (بمقالهٔ کیومرث دردومین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ٤۱ ـ ٤٥ نگاه کنید و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٤ ازهات ۲۹)، از همین بنیاد است گَیِتهیه gaêthya که دریادداشت شمارهٔ۲ازبند۳ همین هات گذشت ، واژه‌ای که درپهلوی گیتیك gêtîk شده ودرفارسی گیتی گوییم وگفتیم برابر می افتد بالفظ تازی مادی وجسمانی .

۳ - بنیاد نهادن( ) = دا dâ دادن، بخشودن، نهادن.

۴ - همچنان = یَتها yathâ ، در فرس هخامنشی نیز یتها ، در بخشهای دیگر اوستا یَتَه yatha ازظروف زمان است، بسادرگزارش پهلوی به چگون گردانیده شده ، دربند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم .

۵ - انجام، پایان = اَپَم apəma (apēma) صفت است دربرابر پئُواورویَه paouruya نخستین. یادداشت شمارهٔ۹ از بند۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید. اَپَم درگاتها بسیار آمده : هات٤۳ بنده ، هات٤٤ بند۱۹، هات ٤٥ بند ۳ ، هات٤۸ بند٤ ، هات٥۱ بند ٦ وبند ۱٤ وجز آن . ازاین واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده میشود .

٦ - بدترین = اچیشتَ aêšta ، صفت عالی است ازواژهٔ اَکَ aka بدکه دریادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۳ همین هات گذشت ، دربندهای٥ و ٦ از همین هات ودر بند های ٤ و ۱۰ و۱۳ از هات ۳۲ نیز بآن برمیخوریم. دربرابر وهیشتَ vahista بهترین که نیزدرهمین بند آمده ، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - زندگی = آنگهو 𐬀𐬗𐬀𐬵𐬑𐬹 anhu، یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۸ - بجای پیرو راستی و پیرو دروغ اَشَوَنْ 𐬀𐬰𐬀𐬎𐬹 (اشاوَنْ 𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀𐬹 ، همچنین دراوستا اَشَونت 𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀𐬯𐬌𐬑𐬹 ashavant آمده) و دِرِگوَنت 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬯𐬌𐬑𐬹 drəgvant آمده ، یادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ - بجای « جایگاه » درمتن مَنُو 𐬨𐬀𐬥𐬹 manô آمده ، بارتولومه Bartholomae آنرا ازمَنَنکه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬥𐬀𐬵𐬑𐬹 manaṅh ازبنیادمصدرمَنْ 𐬨𐬀𐬥𐬹 (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه ، نشیمنگاه ، منزلگاه (Wohnstatt,Aufenthalt) دانشمندان دیگر ، از آنان است گلدنر Geldner ازمَنَنکه manaṅh (منش) ازبنیاد مصدرمَنْ man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه وجایگاه یابهشت آورده ، زیرا چنانکه در بند ۲ ازهات ٤۳ آمده ، در آنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی وهومننگه یا منش نیك برخوردار گردند . بواژهٔ مَنُوmanô در بند ۸ ازهات ۳٤ نیز برمیخوریم. هرمصدری که این واژه دربنیاد داشته باشداز آن آرامگاه‌مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده دربرابرجهان وهستی تیره‌یادوزخ که‌پیروان دروغ‌راست. دربارهٔ واژه مَنْ 𐬨𐬀𐬥𐬹 man = اندیشیدن و مَنْ man = ماندن یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ - دروغ : بجای این واژه دِرِگوَنت 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬯𐬌𐬑𐬹 drəgvant آمده که دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن مراد است .

پنجمین بند

۲ - رفتار : وِرِزیوُ 𐬬𐬭𐬎𐬌𐬨𐬹 . از مصدر وَرِز 𐬬𐬭𐬎𐬌𐬵 varəz ورزیدن ، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - برگزیدن یا باور کردن : 𐬬𐬀𐬭𐬹 = وَرْ 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬹 var ، یادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۲ همین هات نگاه کنید .

۴ - پاکتر خرد = سپنیشتَ مَئینیو 𐬯𐬀𐬑𐬌𐬯𐬌𐬵𐬀 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬑𐬌𐬨𐬹 .

spəništa-mainyu ،یادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ همین هات و یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۵ - آسمان = اَسَنْ asan وهیئت دیگر آن اَشَنْ ashan همچنین اَسْمَنْ asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان کوییم . اَسَنْ asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است ، چنانکه در فرگرد ششم وندیداد پارهٔ ۵۱ ودرفرگرد نهم پارهٔ ۱۱ وجز آن وبمعنی سنگ فلاخن درفرگرد هفدهم پارهٔ ۹ . اَسَن asan و اَسْمَن asman بمعنی آسمان نیز دراوستا بسیار آمده ، چنانکه دریسنا۴۲(هفتهات) پارهٔ ۳ ودر فروردین یشت پارهٔ ۲ و درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ۳۵ وجز آن .

درسانسکریت نیز asman بمعنی سنگ و آسمان است. اَسَنْ اصلا بمعنی سنگ است ، چون آسمان بسان سنگ آسیا پنداشته شده ازاین رو چنین نامزد گردیده است . این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس کوییم و بمعنی آرد هم گرفته اند :

آسمان آسیای گردانست آسمان آس مان کند هزمان (لغت اسدی)

ازهمین واژه آمیزش یافته واژه‌های آسیاب و باداس و دستاس و پاداس وخراس، بفارسنامهٔ ابن‌البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید .

۶ - بجای استوار : خرَئوزدیشتَ xraoždišta آمده ، صفت عالی است ازواژهٔ خروزدَ xrûždra . xrûždra کهدر گزارش پهلوی به سخت saxttum وسختتوم گردانیده شده است . خروزْدَ در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۴ ودر پارهٔ ۸۲ آبان یشت آمده و واژهٔ خروزدا xrûždâ بمعنی سختی در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۴ آمده وبواژهٔ خروزدیسم xrûždisma یعنی سخت زمین در پارهٔ۸ ازفرگرد هشتم وندیداد برمیخوریم همچنین درپارهٔ۱۱ ازفرگردنهم، ودر گزارش پهلوی سخت زمیك شده است .

۷ - پوشیدن ، جامه دربر کردن ، رخت پوشیدن ( ) = ونکه

vaŋh ، بهمین معنی درپارهٔ ۱۹ ازفرگرد سوم وندیداد وپارهٔ ۱۲۹ آبان یشت و پارهٔ ۱۲۶ مهر یشت و پارهٔ ۳ فروردین یشت و جز آن آمده ، در گزارش پهلوی نهفتن ۱۱۳۵۳۱ . ونگهvaŋh نیزجای گزیدن است چنانکه درگشتاسپ یشت پارهٔ ٤٥،همچنین ونگه vaŋh بمعنی درخشیدن است چنانکه درپارهٔ ۲۰ بهرام یشت و باجزء وی : vî-vaŋh درپارهٔ ۲۸ از فرگرد نوزدهم وندیداد .

۸ - بجای‌شادمانه فرَئورِتْ fraorət : ازمصدرورَ var که دریادداشت شمارهٔ۳گذشت باجزء فرَ fra ، بنابراین یعنی‌ازروی ایمان واعتقاد. دربند۲ ازهات۵۳ نیز آمده‌ومیتوان‌بمعنی‌بخوشی‌وبمیل‌وبرغبت گرفت .

۹ - آشکار = هَئیتیَه haithya ، درگزارش پهلوی نیز آشکارك . درفرس هخامنشی هشییه hašiya بمعنی آشکار و راست و درست‌است، این‌صفت ازواژهٔ هَنت hant درآمده یعنی باشنده اسم فاعل‌آه ah هستن ، بودن . درهات۳۱ بند ٦ وبند ۸ ، هات ۳٤ بند های٦ و۱۵، هات ٤۳ بند ۳ ، هات ٤٤ بند ٦ ، هات٤٦ بند ٦ ، هات ۵۳ بند ٦ نیز آمده ، درهمه جا صفت نیست ، بسا دراین بند ها ازقیود است بمعنی بدرستی ، براستی . هَئیتیاوَرشتَ haithyâvarəšta که‌دربند ۱۱ ازهات ۵۰ آمده اسم‌است ازهَئیتیَه haithya وازصفت وَرِشْتَ varəšta . ( ) از مصدر وَرِزْ varəz ورزیدن که دریادداشت شمارهٔ ۲ گذشت ، هَئیتیاوَرشتَ یعنی درستکاری یا نیك ورزیدن و درست بجای آوردن . یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ۵۰ نگاه کنید .

هَئیتیُودوَاِشَنگه haithyô-dvaêšaŋh . که دربند ۸ازهات٤۳ آمده یعنی دشمن آشکار . دربارهٔ دوَاِشَنگه یادداشت‌شمارهٔ ٦ ازبند ٦ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - خوشنودکردن( )=خشنو xšnu ،

یادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - دَئِوَ 𐬛𐬀𐬎𐬎 daêva :پروردگاران آریایی چنین نامیده میشده ،

ششمین بند

دربندهای۳ـ۵ ازهات ۳۲ ودربند۲۰ ازهات ٤٤ نیز یاد شده اند، ازدیو جداگانه سخن داشتیم .

۲ - باز شناختن یا برگزیدن (𐬵𐬀𐬌𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌) ، یادداشت شمارهٔ۸ از بند۳همین هات نگاه کنید .

۳ - باهم درپرسش وپاسخ بودن یامشورت کردن(𐬥𐬌𐬎𐬌𐬎𐬀𐬙𐬌)
= پَرِسْ 𐬥𐬀𐬎𐬌𐬎 parəs ، یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ ازهات۲۹ نگاه کنید .

۴ - فریب: آدِبَئُومَنْ 𐬀𐬛𐬌𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌 â-dəbaoman ازمصردبو 𐬛𐬀𐬎 dəbu فریفتن،دربند۱۷ ازهات۳۱باین‌فعل باجزءائیپی 𐬀𐬌𐬛𐬀𐬎 aipî برمیخوریم ، دِبو هیئت دیگری‌است ازمصدر دَب 𐬛𐬀𐬎 dab (دَوْ 𐬛𐬀𐬎 dav)که دربند ٦ از هات ٤۳ ودربند ٥ ازهات ۳۲ آمده .

صفت دَفْشْنَیَه 𐬛𐬀𐬥𐬎𐬌𐬈𐬌𐬎 dafshnya که در بند ۸ ازهات ۵۳ آمده بمعنی فریفته شده ازهمین بنیاد است . درگزارش پهلوی فریفتن 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬈𐬌𐬎

۵ - فرا رسیدن یا دررسیدن (𐬀𐬎𐬀𐬎-𐬵𐬀𐬎) =جس 𐬵𐬀𐬎 ǰas باجزءاوپا: 𐬀𐬎𐬀𐬎-𐬵𐬀𐬎 upâ-ǰas(=اوپاگام 𐬀𐬎𐬀𐬎-𐬒𐬀𐬎 upâ-gâm) بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

٦ - برگزیدن (𐬵𐬀𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌) =وَرْ 𐬵𐬀𐬎 var ، یادداشت‌شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - خشم = آیِشِمَ 𐬀𐬌𐬵𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀𐬌 aêshəma بسا در گاتها نام دیوی است ، نمایندهٔ خشم . یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - شتافتن (𐬛𐬌𐬯𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌) = دوَرْ 𐬛𐬎𐬀 dvar رفتن ، این فعل‌ازبرای رفتن اهریمنی‌بکارمیرود درمرأبرجَسْ 𐬵𐬀𐬎 ǰas یاگم 𐬒𐬀𐬎 gam که ازبرای رفتن ورسیدن‌و خرامیدن آفریدگان‌پاك‌میآید، درپهلوی دواریستن

۲ 𐬵𐬀𐬥𐬌𐬙𐬀𐬌𐬥 گویند. درلهجهٔ گیلکی نیز دوارستن بمعنی رفتن و گذشتن است. دراینجا با جزء هَن 𐬵𐬀𐬥 han-dvar آمده یعنی باهم دوارستن یا باهم رفتن و فرا رسیدن وشتافتن .

۹ - زندگی = اَهو 𐬀𐬵𐬎 ahu هستی. یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - تباه کردن(𐬵𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬥) = بَن 𐬵𐬀𐬌 ban ناخوش کردن ، تیره ساختن، درگزارش پهلوی ویمار ینیتن 𐬬𐬌𐬥𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬥 vîmarênîtan یعنی بیمار کردن. بَنْتَ 𐬵𐬀𐬌𐬙𐬀 banta(درتأنیث بنتا 𐬵𐬀𐬌𐬙𐬀) صفت است (اسم مفعول) از مصدر بَن 𐬵𐬀𐬌 ban یعنی بیمار چنانکه درفروردین یشت پارهٔ ۲٤ آمده درگزارش پهلوی ویمار 𐬬𐬌𐬥

هفتمین بند

۱ - ضمیر «او» بمردم برمیگردد .

۲ - اندام : کِهرپ 𐬐𐬀𐬭𐬯 kəhrp (کِرِف 𐬐𐬀𐬭𐬉𐬯 kərəf) ، در گزارش پهلوی نیز کرپ 𐬐𐬀𐬭𐬯 karp اندام ، تن ، پیکر ، کالبد دربند ۱۷ ازهات ٥۱ نیز آمده ، کِرِفْش خوَر 𐬐𐬀𐬭𐬉𐬯𐬱𐬎𐬭 kərəfš-xᵛar . که چندین بار دروندیداد آمده ودرگزارش پهلوی کرپ خوار 𐬐𐬀𐬭𐬯-𐬎𐬭 شده یعنی لاشه خوار .

۳ - ازبرای واژه‌های پایداری واستواری درمتن اوتَ یُوتی 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌 𐬌𐬎𐬌 . uta-yûti (اوتَ یُوئیتی 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌 𐬌𐬎𐬌𐬐𐬌 uta-yûitî)وآنْمَن 𐬀𐬯𐬀𐬯 anman آمده است : اوتَ یُوتی در هات ۳۳ بند ۸ ، هات ۳٤ بند۱۱. هات ٤۳ بند ۱ ، هات ٤٥ بند ۷ وبند ۱۰ ، هات ٤۸ بند٦ ، هات ٥۱ بند ۷ آمده ، دربرخی ازاین بند ها بمعنی همیشه ودربرخی دیگر صفت است بمعنی پایدار. درگزارش پهلوی توخششن 𐬵𐬎𐬭𐬀𐬱𐬱𐬌𐬱𐬯 tuxšishn یعنی کوشش ، بسا درگاتها با واژهٔ تویشی 𐬵𐬀𐬌𐬎𐬌 təvishî آمده و با هم در گزارش پهلوی به تو خششن و توانایی گردانیده شده ، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

واژهٔ آنمن 𐬀𐬥𐬌𐬨 anman دربند ۲۰ ازهات ٤٤ ودر بند ۱۰ از هات ٤٥ بمعنی همیشه وجاودان گرفته شده است .

۴ - پاداش = آدان 𐬀𐬎𐬎 â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها ودرپخشهای دیگراوستا آدا 𐬀𐬎 â-dâ و آدا 𐬀𐬎 a-dâ وبساهم آذا 𐬀𐬎𐬭 a-dhâ آمده چنانکه دریسنا ٥۲ پارهٔ ۳ .

در بند های۱۱-۱۲ ازهات۳۳ ودربند۱ ازهات ٤۸ بواژهٔ آدا â-dâ وآدا a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که دربند ۱ ازهات ٤۹ آدا â-dâ نام فرشته ای‌باشد ، در یسنا ٦۸ پارهٔ ۲۱ و در کردهٔ چهارم ویسپرد پارهٔ ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است، نگاه‌کنیدبه : Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130

آدان و آدا هردوازمصدر دا 𐬎 dâ دادن‌وبخشودن در آمده وهردودر گزارش پهلوی (زند) به دهشن 𐬎𐬌𐬱𐬌𐬯 گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم‌ازبرای پاداش نیکوکاران بکاررفته‌وهم ازبرای پادافراه گناهکاران .

٥ - آهن = آینگه 𐬀𐬌𐬯𐬀𐬴𐬌𐬚 ayañh ، درسانسکریت ayas ،درپهلوی آسین 𐬀𐬎𐬌𐬯 ،درهات ۳۲ بند ۷ ودرهات ٥۱ بند ۹ نیز آمده . از آهن گداخته که درروز آزمایش بکار آید وپاك ازناپاك باز شناساند ، جداگانه سخن داشتیم .

٦ - ضمیر «آنان» برمیگردد به‌دیویسنان

۱ - آنهنگام ، آنگاه = یدا 𐬌𐬛𐬀 yadâ ،دربندهای٤ و۱٦ ازهات ۳۱ و در بند ۹ از هات٥۰ نیز آمده ، درپخشهای دیگر اوستا یذ 𐬌𐬛𐬭𐬀 yadha از ظروف زمان است .

هشتمین بند

۲ - سزا یاکین و کیفر = کئینا 𐬴𐬀𐬌𐬚𐬀 kaenâ ، درپهلوی(𐬴𐬀) ودرفارسی کین ، درگزارش پهلوی ازبرای توضیح افزوده شده پاتفراس 𐬐𐬀𐬑𐬭𐬀𐬯 که در فارسی پادافراه گوییم :

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بدی پادافراهی (دقیقی)

دراوستا همین یکبار باین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کَینَن 𐬐𐬀𐬌𐬥𐬀𐬥 kaenan یعنی کین کشنده یا کین جوی و کین‌خواه در گوش یشت (=در واسپ یشت) پارهٔ ۱۸ ودر رام یشت پارهٔ ۲۸ بآن برمیخوریم .

۳ - گناهکار = اَئِنَنگه 𐬀𐬌𐬥𐬀𐬥𐬍𐬀 aênanh صفت است یعنی بزهکار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار. دربند ۸ از هات ۳۲نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم وزور و گناه و کین درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ وبند ۱۵ ، ودرهات ۳۲ بندهای۶-۷ مصدر این 𐬀𐬌𐬥 in (= اَئِن 𐬀𐬌𐬥 aen) بنیاداین واژه‌است . اِینیتَ 𐬀𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀 inita اسم‌مفعول آن است که درگزارش پهلوی ازپارهٔ ۶۱ ازفرگرد هجدهم وندیداد به کینینیتن 𐬐𐬌𐬥𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀𐬥 kînînîtan گردانیده‌شده‌است یعنی کین توختن، کین ورزیدن . ازهمین بنیاداست اِنیتی 𐬀𐬥𐬌𐬙𐬌 ānitî بمعنی مردوبرنج که دربند۱۱ ازهمین هات آمده‌است ، همچنین ازاین ریشه وبن‌است اَئِنَنگه 𐬀𐬌𐬥𐬀𐬥𐬍𐬀 aênanh بمعنی آزار و آسیب و زیان که دربند۱۶ از هات ۳۲ و دربندهای ۷-۸ ازهات ۴۶ آمده‌است .

۴ - بجای کشور ، خشَتهر 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭 Xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا یا بهشت مراد است .

۵ - پایان = سَستَ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 sasta ، دربند۱۲ ازهات ۴۶ نیز آمده ازمصدرسَند 𐬯𐬀𐬎 sanḍ ساختن ، بجای آوردن ، انجام دادن . به سَزدیائی 𐬯𐬀𐬵𐬟𐬌𐬀 sazdyâi دریادداشت شمارهٔ ۱۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - بر پا کردن (𐬚𐬀𐬌𐬙) = وید 𐬚𐬀𐬌𐬙 vid (= 𐬚𐬀𐬌𐬙 vaêd وید) یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - یعنی دینداراني که بادیو دروغ ستیزیده ، اورا دربند کرده بدست فرشتهٔ راستی سپردند . دربند۱۴ ازهات ۴۴نیزازسپردن یا دادن دروغ بدست راستی‌سخن رفته‌است .

نهمین بند

۱ - 𐬀𐬵𐬎 از مصدر 𐬀𐬵 ah هستن ، بودن .

۲ - زندگی = 𐬀𐬵𐬎 ahu هستی ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ همین‌هات نگاه کنید .

۳ - واژه‌ای که بجای « تازه » آمده، 𐬐𐬁𐬭𐬀𐬰𐬀 fərasha میباشد، درپخشهای دیگر اوستا 𐬐𐬁𐬭𐬀𐬰𐬀 frasha یعنی برازنده وشایسته یا تازه ونووخرم، دربند ۱۵ ازهات ۳٤ نیز آمده و در آنجا با واژهٔ 𐬀𐬵𐬎 ahu آورده شده است ، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است . در نامهٔسوشیانت از آن سخن خواهیم‌داشت .

۴ - کردن(𐬐𐬁𐬭𐬀𐬰𐬀) = کر 𐬐𐬁𐬭 Kar، درفرس‌هخامنشی نیز کر kar درپهلوی کرتن ، 𐬐𐬁𐬭 ، در فارسی کردن ؛ در اوستا بسیار بکاررفته چنانکه درگاتها : هات ۳٤ بند۷ ، هات ٤٤ بند۷ وجز آن . دربند۱ از هات ۵۱ باجزء 𐬀𐬥𐬀𐬙𐬁𐬭 aŋtarə آمده بمعنی ساختن ، فراهم‌کردن ، آماده کردن .

۵ - بجـای سروران 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀 . آمده ، همچنان در بند ٤ از هات ۳۱ واژهٔ اهورَ 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀 ahura بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و خدایگان است، درتأنیث اَهورائی 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀𐬰𐬀 ahurânî ، این واژه گذشته ازاینکه نام آفریدگاریکتاست ، مانند واژهٔ مزدا در اوستا بمعنی سرور و خدایگان وبمعنی‌داوروفرمانگزار نیز بسیار آمده چنانکه‌درگاتها : هات ۲۹ بند ۲ (یادداشت های شمارهٔ ۵ و۱۱ ازآن بند نگاه‌کنید) ، هات ۳۱ بند ۸ وبند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۹ ، هات ۵۳ بند۹ . اَهوئیریَه 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀𐬰𐬀𐬌𐬭𐬀 ahûirya صفت است یعنی ازاهورا یا آنچه باهورامزدا پیوندد ، اهورایی ، وهمین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد وسرورزاده وآزاده آمده یا کسی‌که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت پارهٔ ۳۹ .

٦ - بجای « همراهی ارزانی داشتن » در متن 𐬵𐬀𐬎𐬭𐬀𐬰𐬀 .

آمده ، باید میَسْترا بَرَن 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬥𐬀 . 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬥𐬀-𐬨𐬌𐬭𐬀𐬥𐬀 myastrâ-barana باشد واین صفت است یعنی همراهی دهنده ، پناه یا یاوری بخشنده . نخستین پارهٔ این واژه را برابر واژهٔ سانسکریت medî بمعنی همدم ویار و انباز گرفته‌اند ودر آمیزش با واژهٔ بَرَنَ بمعنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش وپیوند دهنده است . جزء بَرَنَ ازمصدر بَر 𐬨𐬌𐬭 . bar همان است که درفارسی بردن گوییم . در یادداشت بند ۱۲ ازهات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد ، نگاه کنید به :

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

۷ - اندیشه = مَنَنگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀 . manaŋh منش ، اندیشه .

۸ - باهم = هتهرا 𐬵𐬀𐬞𐬭𐬀 . hathrâ دربند٤ ازهات۲۸ بآن برخوردیم. یادداشت شمارهٔ۳ آن بند نگاه کنید .

۹ - بودن (𐬨𐬎𐬎𐬀𐬥𐬆) = بو 𐬨𐬎 . bû در فرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن 𐭡𐭥𐭲 در فارسی بودن ، در بند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز باین فعل برخوردیم ، در بند۱۰ همین هات باجزء اَوُ 𐬀𐬫𐬆 . avô بآن برمیخوریم اما این اَوُ نظر بوزن شعر زیادتی است ، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود

Bartholomae : Altira. Wörterbuch, Sp. 932

۱۰ - آنجا = یَتهرا 𐬿𐬞𐬭𐬀 . yathrâ ،ازظروف مکان است یعنی کجا ، دربند۱۲ ازهات۳۱نیز بهمین معنی است اما دربند۱۱ ازهمان هات بایدازحروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

۱۱ - شناسایی = چیستی 𐬰𐬌𐬵𐬌 . ištî بمعنی دانش و آگهش و بینایی و شناسایی است. همچنین بمعنی آیین ودستوردینی است، بمصدرچیثه 𐬰𐬌𐬹 . išth که بنیاد این واژه‌است بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن و آموزانیدن درگاتها بسیار برمیخوریم. از چیستی = چیستا 𐬰𐬌𐬵𐬌𐬀 . ištâ درجلد دوم یشتها سخن داشتیم، بمقالهٔ آن در صفحهٔ ۱۵۷ ـ ۱۵۸ نگاه کنید و یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱ .

۱۲ ـ واژه ای که به پریشان گردانیدیم در متن میثه maêtha . (در تأنیث میثها maêthâ) آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل و متردد .

میثها maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی و پریشانی و سرگردانی وتردید یاتغییر وتبدیل و برگشتگی چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۳۱ و بند ۹ ازهات ۳۳ وبند ٦ ازهات ۳٤ .

دربنیاد این واژه اختلاف کرده اند ، برخی آنرا از ریشهٔ مصدر میثه mith (= میت mit ، بارتولومه میثَ maêt نوشته) که بمعنی جای گزیدن و منزل کردن است گرفته ، پیوسته وبهم آمده و گرد هم آمده معنی کرده اند وبرخی دیگر بمعنی پریشان وسرگردان وسرگشته گرفته ، بواژهٔ سانسکریت methete پیوسته اند چنانکه بارتولومه :

Bartholomae : Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran. Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژهٔ چیستی که یاد کردیم ، ایمان غلط یا کیش دروغین falsche glaube ترجمه کرده است .

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که از گاتها برشمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol. و گلدنر Geldner برگزیده اند درست میافتد و بامفهوم آن بندها میسازد .

دهمین بند

۱ - آری = زی zî : پس ازنخستین واژه یك جمله میآید ازبرای اثبات آن جمله در بند ٤ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در بسیاری ازبندهای دیگر خواهیم برخورد، درگزارش پهلوی چیه آمده و ما هم ترجمه نشده است .

۲ ـ بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپیتهن spayathra آمده، جزهمین یکبار، دیگر درایستا باین واژه برنمیخوریم، درگزارش

پهلوی به‌سپاه 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬙 گـردانیده شده است ، در اوستاسپادَ 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬙𐬎 .
یا سپادَ 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬙𐬀 . spâdha بمعنی سپاه است . چون سپیتْهرَ اندك شباهتی با سپادَ دارد ، درگزارش پهلوی‌مایهٔ اشتباه شده است ، نگاه‌کنید به :

Altiran . Wörterb, Sp. 1612

۳ - شکست سکِندَ 𐬛𐬀𐬱𐬀𐬑𐬌 . skəṇda ازمصدر سکند 𐬛𐬀𐬱𐬀𐬑 (𐬛𐬀𐬱𐬀𐬑𐬎 ، 𐬛𐬀𐬱𐬀𐬑𐬎) در پهلوی 𐭮𐭪𐭭𐭣 و در فارسی شکستن گوییم . سکَـند skaṇd بمعنی شکستن و برانداختن ونابود کردن در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۴۲ وپارهٔ۷۶ وباجزء اوپَ 𐬀𐬉𐬨 . upa درپارهٔ ۱۸ وباجزء فرا 𐬯𐬁 . frâ در پارهٔ ۳۶ از همان یشت و جز آن . واژهٔسکِـندَ skəṇda در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ نیز آمده است .

۴ - از پی رسد یا بُوَدْ (𐬛𐬀𐬱𐬌𐬙 𐬠𐬀𐬎𐬎𐬀𐬉𐬨 .) ازمصدر بو 𐬠𐬀 . bû بودن . یادداشت شمارهٔ ۹ بند پیش نگاه‌کنید .

۵ - ایدون = اَتْ 𐬀𐬑 . at ، درپهلوی اِتون 𐭠𐭲𐭥 . êtôn

۶ - پیمان شده یاپاداش پیمان‌گردیده : اَسیشتی 𐬀𐬛𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌 . a-sištî درېند ۹ ازهات ٤٤ نیز آمده ، یادداشت شمارهٔ ۵ ازآن بند نگاه‌کنید . میتوان هم اَسیشتی‌رابمعنی نوید گرفت ازمصدر سیش 𐬛𐬌𐬱 . sîsh که بمعنی آموزانیدن والهام‌کردن است . یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - سرای نیك یا خان‌ومان خوب = هوشیتی 𐬣𐬎𐬌𐬙𐬌 . hu-shiti ، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

۸ - ازسرای نیك بهمن (وهومننگه = منش‌نیك) وسرای مزدا و اَشَ (راستی) بهشت اراده شده است .

۹ - پیوستن (𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬉𐬨𐬀𐬙𐬌𐬌 .) = یوج 𐬬𐬀𐬎 . yuǰ (یُوُک 𐬬𐬀𐬎𐬎 . yaog)، اسم مفعول آن یُوخْتَ 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬉𐬨𐬀 . yûxta که دربند۹ ازهات ٤۹ آمده یعنی پیوسته . یوجyuǰ اصلا بمعنی اسب یا چارپای دیگربگردونه

بستن است . دربند۷ ازهات ۵۰ بمعنی مجازی است یعنی بر انگیختن ودربند ٤ از هات ٤٤ بمعنی بهم پیوستن ودربند۱۱ ازهات ٤٦ میتوان بمعنی برانگیختن وواداشتن وآغالیدن گرفت .

ازیوج yuǰ درفارسی واژهٔ یوغ که یوخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است ودر فرهنگ اسدی چنین تعریف شده : « یوغ » آن بود که برگردن گاو نهند بوقت زمین کندن ، بوشکور گفت :

ور ایدونك پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرذ سر من بیوغ

یوغ در پهلوی یوگ 𐭩𐭥𐭪 ، در سانسکریت yôga ، درلاتینی jugum ، در زبانهای آلمانی وفرانسه وانگلیسی yoch، joug، yoke ، ازیوختَ yûxta که درپخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۵۰ و در مهر یشت پارهٔ ۱۳٦ صفت جفت در فارسی بجای مانده است . بر گشتن یاء در سر واژه های اوستا به جیم در فارسی مانند بسیار دارد چون یِیمَ 𐬌𐬌𐬨𐬀 . yima = جم ، یاتو 𐬌𐬀𐬙𐬎 . yâtu = جادو ، یامَ 𐬌𐬀𐬨𐬀 . yâma = جام ، یاکَر 𐬌𐬀𐬐𐬀𐬭 . yâkar = جگر وجز آن .

۱۰ - نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازهٔ نیك اراده شده همان واژهٔ سرَوَنکه 𐬯𐬁𐬭𐬎𐬀𐬯𐬀𐬀𐬵 . sravaṅh میباشد که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی سخن وگفتار است . هئوسرَوَنکه 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀𐬀𐬵 . haosravaṅh که در فارسی خسروگویم یعنی نیکنام = هو 𐬵𐬀 : hu خوب + سرَوَنکه 𐬯𐬁𐬭𐬎𐬀𐬯𐬀𐬀𐬵 . sravaṅh .

۱۱ - جستن (𐬐𐬀𐬎𐬀𐬵𐬌𐬙 .) ازمصدر هز 𐬵𐬀𐬎 . haz درگزارش پهلوی پارهٔ٤ازیسنا٤۱ (هفتهات)واژهٔ 𐬐𐬀𐬎𐬌𐬙 . که ازهمین مصدراست ، گرفتن 𐬭𐬀𐬙𐬌𐬙 ترجمه شده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ ازهات۲۹وبه :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae, Sp. 1795

۱ - آیین ، فرمان ، دستور = اوروات urvâta ، دربند۱

یازدهمین بند ازهات۳۱ ودربند ۸ ازهات ۳٤ ودربند۱۵ ازهات ٤٤ نیز آمده. درگزارش پهلوی واوَریکانیه vâvarîkânîh هیئت های دیگر این واژهاوروَت urvata دربند ۳ از هات ۳۱ ، اورواتی urvâti دربند۵ ازهات ٤٦ ، اورواتها urvâthâ دربند۱٤ ازهات۱۵ نیز بمعنی پیمان وروش وفرمان ودستور و آموزش است .

۲ - بجای قرو فرستاد dâ آمده از مصدر دا دادن ، نهادن ، بخشیدن .

۳ - دریافتن (sac ازمصدرسچ) ، یاد داشتن ، آموختن ، درگزارش پهلوی نیز آموختن ، دربند۱ ازهات۵۳ نیز آمده است .

۴ - آسایش = خویتی xvîti : مرکب است ازهو hu خوب و ایتی iti ازمصدرئی (i) شدن ، رفتن ، آمدن . یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید ، بنا براین « خویتی » یعنی خوش روش ، همچنین واژهٔ دوژیتَ duzita که دربارهٔ ۲۰ از فروردین یشت ودربارهٔ۱۹ از رام یشت آمده از دوژ duz و ایتَ ita اسم مفعول ئی آمیزش یافته یعنی بدگذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند ، دربارهٔ هو و دوژ یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۵ - رنج اِنیتی ( ) ، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ همین هات نگاه کنید .

٦ - زیان = رَشَنکه rashanh ، همین واژه است که در فارسی ریش rêsh گوییم بمعنی زخم (دلریش) ، درپهلوی نیز ریش ازمصدر رَش rash ، درپهلوی rêsîtan یعنی زخم زدن یا آسیب زدن و زیان آوردن ، از همین بنیاد است راشَنکَه

râshayeñhê که در بند ۳ ازهات ٤۹ ودربند ۹ ازهات ٥۱ آمده ونیز بمعنی ریش وزیان وگزند است .

درگاتها ازاین واژه ، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین وبزهکاران رسد اراده شده است ، در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ زیان در اوستا زیانا 𐬵𐬌𐬌𐬀𐬌𐬀𐬌 zyânâ و زیانی 𐬵𐬌𐬌𐬀𐬌𐬀𐬌𐬌 zyâni از مصدر 𐬵𐬌𐬌 zyâ است ، درفرس هخامنشی دیا diya یعنی زیان رسانیدن .

۷ - دیر پایا = دَرِگَ 𐬌𐬀𐬭𐬌𐬎 daraga، در پخشهای دیگراوستا دَرِغَ 𐬌𐬀𐬭𐬌𐬎𐬐 darəgha ، درفرس هخامنشی دَرْگ darga یعنی دراز، بلند، درپهلوی dêr ودرفارسی دیر، واژهٔ درنگ درپهلوی‌وفارسی باواژهٔ اوستایی دَرِگَ = دَرِغَ یکی است وازهمین بنیاد است دراَجَنگه 𐬌𐬀𐬭𐬌𐬎𐬀𐬚𐬀𐬐𐬀𐬵𐬀 drâǰanh که‌درفارسی‌دراز گوییم.دربند٦ ازهات۲۸ بصفت دَرِگایو 𐬌𐬀𐬭𐬌𐬎𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 darəgâyu برخوردیم‌وبمعنی‌پایدار گرفتیم،درَج 𐬌𐬀𐬭𐬀𐬚 draǰ که‌بمعنی‌پاییدن است ریشه این واژه هاست ، واژه‌های دیگر که بااین‌صفت آمیزش‌یافته دراوستابسیار است ، از آنهاست‌دَرِگوُجیاتی 𐬌𐬀𐬭𐬌𐬎𐬌𐬵𐬀-𐬚𐬌𐬀𐬐𐬌 darəgô-ǰyâti که در بند ٥ ازهات ۳۳ ودربند۲ ازهات ٤۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا ، دَرِگوُ بازو 𐬌𐬀𐬭𐬌𐬎𐬌𐬵𐬀-𐬚𐬀𐬵𐬎 darəgô-bâzu که درپارهٔ ٥ از هات ۳۸(هفت‌هات) آمده‌یعنی‌درازبازو ، دَرِغوُاَنگوشتَ 𐬌𐬀𐬭𐬌𐬎𐬌𐬵𐬀-𐬀𐬐𐬎𐬵𐬌𐬐𐬀 darəghô-aŋgusta که در پـارهٔ ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت ، در مجمل‌التواریخ دراز انگل (ص ۳۰)

۸ - سود ، بخشایش = سَوَ 𐬵𐬀𐬎 sava ، همچنین در گاتها سَوا 𐬵𐬀𐬎𐬀 savâ آمده ، درپهلوی سوت 𐬱𐬥𐬙 ودرفارسی سودگوییم ، دربند۹ ازهات ۲۸ نیزبواژهٔ سَوَنکه 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬵𐬀 savaŋh برخوردیم که نیزبهمین معنی است‌ودریادداشت‌شمارهٔ۹ ازهمان بندگفتیم که مصدراین واژه سو 𐬵𐬀𐬎 su میباشد یعنی سود بخشیدن ، بسا دراوستا واژهٔ سَوَ sava بمعنی بخشایش است ، یـادداشت

شمارهٔ ٥ از بند ۱۲ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

۹ - پس آنگاه = اَئیپی تائیش 𐬀𐬌𐬨𐬌-𐬠𐬌𐬰𐬌𐬵 . aipî-taiš، دربند ۱۱ از هات ۳٤ تائیش آ 𐬵𐬀𐬌𐬰 . tâiš-â آمده و در بند ۷ ازهات ٤٤ تائیش 𐬵𐬀𐬌𐬰 . tâiš یعنی پس آنگاه ، اینچنین ، اینگونه ، همانا .

۱۰ - بکام یاخوش = اوشتا 𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀 . ušta، این واژه بسادر اوستا بمعنی بخواهش وبکام وبآرزو آمده وبساهم بمعنی خوشی ونیکویی ورستگاری . اوشتی 𐬀𐬎𐬌𐬵𐬌 . ušti که دربند٤ ازهات ٤٨ آمده بمعنی کام وخواهش نیزمانند اوشتا ازمصدروَس 𐬬𐬀𐬯 . vas در آمده که بمعنی خواستن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن است . بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید .

(اَهنَوَدگات : یسنا، هات ۳۱)

نخستین بند

۱ - بیاد آوردن = (𐬨𐬀𐬭 .) ، از مصدر مر 𐬨𐬀𐬭 . mar . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات۲۹ نگاه کنید .

از همین بنیاد است هومِرتی 𐬣𐬌𐬨𐬀𐬭𐬎𐬌 . hu-mərəti (خوب پیك) که در بند۱۰ همین هات آمده است .

۲ - فرمان ، دستور = اوروات 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀 . urvâta، دوبار دراین بند آمده . یادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - ضمیر «تان» برمیگردد باهورامزدا و امشاسپندانش .

۴ - آگاهانیدن ، آموزانیدن (𐬯𐬀𐬐𐬌𐬵𐬌𐬙𐬌𐬎𐬎𐬌𐬙𐬌𐬎 .) = سَنگه 𐬯𐬀𐬐𐬌𐬵 . sañh ، یادداشت شمارهٔ۱ ازبند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - ناشنیده = آگوشتَ 𐬀𐬜𐬎𐬙𐬀 . a-gušta صفت است ، از آ 𐬀 که ازادوات نفی است یعنی نه و ازگوشتَ 𐬜𐬎𐬙𐬀 . gušta اسم مفعول مصدر گوش 𐬜𐬎 . gush گوشدادن ، شنیدن . یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ ازهات ۲۹ نگاه کنید ، صفت ناشنیده بمعنی تلخ وناگوار وناخوش ودشوار است .

٦ - از دروغ = دروج 𐬟𐬭𐬎 . druǰ کیش دروغ یا دیو یسنا اراده شده دربرابر دین راستین = اَشَ 𐬀𐬰𐬀 . asha .

۷ - جهان ، گیتی = گَیَتها 𐬜𐬀𐬌𐬙𐬀 . gaêthâ، یادداشت شمارهٔ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - تباه کردن (𐬨𐬀𐬭𐬌𐬥𐬀𐬙𐬌𐬎𐬎𐬌𐬙𐬌𐬎 .) = مَرنج 𐬨𐬀𐬭𐬌𐬥 . marəna میرانیدن، نیست کردن ، نابودکردن ، کشتن ، تباه کردن.درگزارش پهلوی

(=زند)مورنجینیتن 𐬨𐬀𐬭𐬥𐬌𐬚𐬌𐬀𐬚𐬀𐬌𐬙 murnǰênîtan درتوضیح افزوده شده تباهنیتن 𐬙𐬀𐬨𐬀𐬵𐬌𐬀𐬚𐬀𐬌𐬙 tapâhênîtan تباه کردن چنانکه در بند ٦ ازهات ٥٣ ودربند١ از هات ٤٥ ودربند ١٠ ازهات ٥١ نیز بفعل مرنج برمیخوریم ، از همین بنیاد است مَرِدْ 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬙 marəd که در یادداشت‌شمارهٔ ٣ از بند ٩ ازهات٣٢ سخن داشتیم ، از برای واژه های دیگرازهمین بنیاد یادداشت شمارهٔ ٦ازبند١١ ازهات٤٦ نگاه کنید.

٩ - بجای « بسیار خوش » وَهیشتَ 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬵𐬌𐬐𐬙 . vahista = بهتر آمده ،یادداشت شمارهٔ ١ از بند ٨ ازهات ٢٨ نگاه کنید .

١٠ - دلداده : بجای این واژه زَرَزْدا 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌𐬙 . zaraz-dâ آمده ، درنسخه بدل 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵 . zraz صفت است ، برخی آنرا ازاسم زِرِدْ 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬙 aarəd (=زِرِزْ 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵 . zərəz) که بمعنی دل است ودربند ١٢ از همین‌هات آمده واز مصدردا 𐬙𐬌 . dâ (دادن) دانسته اند، بارتولومهBartholomae آنرا برابر واژهٔ سانسکریت śraddhâ دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬐𐬌 . zarazdâiti (𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬐𐬌 . zrazdâiti)که دربند١١ ازهات٤٣ آمده بمعنی ایمان‌واعتقاد است ، زَرَزْدیشتَ 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬵𐬌𐬐𐬙 . zarazdišta (𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬵𐬌𐬐𐬙 . zrazdišta)صفت تفضیلی است که دربند ٧ از هات ٥٣ آمده یعنی با ایمانتر وبا اعتقادتر ومخلصتر یا دلداده تر وبا وفاتر . زَرَزْدا و واژهٔ هایی که ازآن در آمده از هر بنیادی که باشد ، معنیهایی که بآن داده شده مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از زِرِدَ 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬙 . zərəda (دل) در آمده : زِرِدَیه 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬙𐬌𐬐𐬙 . zərədhaya بمعنی دل یا میان ومرکز درپارهٔ٣ ازنخستین فرگرد وندیداد ؛ زَرَدَ غنیائی 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬙𐬌𐬐𐬙 𐬘𐬀𐬙𐬌𐬐𐬙 . zaradha-ghnyâi یعنی شکستن یا بدل‌آسیب زدن درپارهٔ١٤ ازهمان فرگرد وجز آن آمده‌است. یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ١١ ازهات ٤٣ نگاه کنید .

دومین بند

١ - چون = یزی 𐬌𐬵𐬌 . yezî هشت بار در گاتها آمده : هات ٣١ بند ٢ ، هات٣٢بند ٦ ، هات٣٤ بند٦،هات٤٤بند

٦ وبند ۱۵،هات٤٨بند ۱ وبند۹ ، هات٥۳ بند۱، ازحروف ربطاست بمعنی چه ، که ، چون ،پس ، آیا ، آری ، هرچند ، اگرچه . درگزارش‌پهلوی : «آن»، «اگر» ،«که».

یزی yezi با یای کوتاه درپخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ودرهمه جا درگزارش پهلوی (هَت)= هکر hakar (= اگر) شده ، باین معنی‌درگاتها درست نمیآید ، درگزارش پهلوی درمیان هشت بند ازگاتها که برشمردیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده ، درشش بند دیگربجای‌آن در پهلوی « که » و « آن » آورده شده است .

۲ - راه = اَدْوَنْ advan ،درپخشهای‌دیگراوستا اَذْوَنْ adhwan ، در گزارش پهلوی همین بندازهات۳۱، راس یعنی‌راه در اوستا باین واژه‌بسیار برمیخوریم ، چنانکه درگاتها : هات۳٤ بند۳، هات ٤٤ بند ۳ .

۳ - بهتر = وَخْیَنکه vahiyanh ، یادداشت شمارهٔ ٥ از بند۳ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۴ - برگزیدن = وَرْ var ،یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

٥ - دیدار = اَئیبی دِرِشتَ aibî-dərəsta : از جزء اَئیبی . وازمصدر دَرِسْ darəs دیدن (یادداشت‌شمارهٔ ۱ از بند ٥ از هات ۲۸ نگاه‌کنید) ، این واژه در این بند اسم است اما دربند ٥ از هات ٥۰ چون صفت بکار رفته‌بمعنی پدیدار ، نمودار ، بدیده‌آمدنی ، دیدنی ، آنچه بچشم‌آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت درپخشهای دیگر اوستا اَئیوی دِرِشتَ aiwi-dərəsta آمده‌چنانکه‌درفروردین‌یشت. پارهٔ ۱٤٦ . دِرِشتَ dərəsta اسم مفعول است ازمصدر دَرِسْdarəs (دیدن) در تأنیث دِرِشتا dərəstâ

٦ - ازینرو = آئیش âis دربند۱۱ ازهات۲۸ بآن‌برخوردیم‌ودر بند ۱۱ از هات ٤٤ خواهیم برخورد : ازاینرو ، ازبرای اینکه ، چون .

۷ - آمـدن (𐬀𐬎𐬨𐬌𐬙𐬀𐬌) : از مصدر ئی 𐬌 آمدن ، رفتن ، شدن دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات۳۰ گذشت ، در فرس هخامنشی نیز ئی (i)، دراین بند چنانکه در بند ۲۰ از همین هات‌ودربند های ٥ ـ٦ از هات ٤٦ با جزء آ 𐬀 آمده و در بند ۳ ازهات ٥۱ با جزء آ و باجزء هام آمده 𐬀𐬨𐬌𐬙𐬀𐬌 𐬀. hąm. i â و با جزء پئیتی 𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌 paitî دربند ٦ از هات ۳٤ ودربند ۱۱ ازهات ٤۹ و در بند ۹ از هات ٥۰ آمده بمعنی پذیره شدن ، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۸ از هات ٤٦ نگاه کنید . مصدر ئی 𐬌 بسا با جزءهای دیگر که هـریك اندك تغییری بآن میدهد در اوستا بسیار آمده وبسا هم بی این جزء ها آمده ، در خودِ گاتها : بند ۱٤ همین هات و بند های ۱ و۱٦ از هات ٤٦ .

۸ - داور یا رد = رتو 𐬭𐬀𐬙𐬎𐬀 ratu ، یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

۹ - بجای گروه آنسَ 𐬀𐬯𐬀 asa دسته، فرقه، دوگروه یا دوفرقه و دو دستهٔ دینی مراد است : مزدیسنا و دیگر دیویسنا .

واژهٔ آنسَ asa با واژهٔ رانَ 𐬭𐬀𐬥𐬀 râna که دربند ۳همین هات‌آمده بیگمان یکی است ، چون ریشه و بُن این واژه پسین روشن است از دریافتن معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنسَ پی خواهیم برد .

۱۰ - شناختن (𐬫𐬌𐬙𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌) = وید 𐬫𐬌𐬙 vid، یادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ از هات ۲۸نگاه‌کنید .

۱۱ - زندگی کردن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌) = جی 𐬵𐬌 ǰi ،یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - سزا = خشنوتَ 𐬵𐬌𐬱𐬀𐬈𐬎𐬀 xshnûta ، در بند ۹ ازهات٥۱ نیز آمده از مصدر 𐬵𐬌𐬱𐬀𐬈𐬎𐬌 xshnu خوشنود کـردن (یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، در این بند چنانکـه در بند ۹ از هات ٥۱ از خشنوتَ ، سزا اراده شده،آنچه در خور است و

سومین بند

سزاوار است ، خواه پاداش کردار نیك وخواه پادافراه کردار بد زیرا در هردو بند سخن ازسزای دوگروه است ، چه مزد یسنان نیکوکار وچه دیو یسنان بزهکار .

۲ – خرد : بجای این واژه مَئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎𐬎 . mainyu آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – آذر = آثْر 𐬀𐬞𐬭 . âthr ؛ آتَر 𐬀𐬞𐬭 . âtar آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود دربند ۹ از همین هات و دربند ۷ از هات ۳۰ ودر بند ٤ از هات ۳٤ ودربند ٤ ازهات ٤۳ ودر بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ از هات ٥۱ نیز یاد شده است .

۴ – آموزانیدن (𐬫𐬀𐬵𐬎𐬎𐬀) = چیش 𐬫𐬀𐬴 . išh یا چیش 𐬫𐬀𐬴𐬌 . išh (= کَیْش 𐬐𐬀𐬉𐬴 . kaêsh)، دربسیاری ازبندهای گاتها از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یابشارت دادن و وعده کردن برمیآید چنانکه در هات ۳٤ بند ۱۳ ، هات ٤٤ بند ۱٦ ، هات ٤٥ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۱۸ ، هات ٤۷ بند ٥ ، هات ٥۰ بند ۳ ، هات ٥۱ بند ٥ . همچنین دربند ٦ از هات ٤٤ معنی باز شناختن وازآن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱٥ از هات ٥۱ با جزء پَرا آمده : 𐬨𐬁𐬭𐬀-𐬫𐬀𐬴 . parâ-išh بمعنی پیمان دادن وپیش بینی کردن وامیدواربودن. مصدر چیثه 𐬫𐬀𐬹 . išth (= کَیْثه 𐬐𐬀𐬉𐬹 . kaêth) که دربند۲ ازهات۳۳ ودر بند۹ ازهات٤٦ آمده بمعنی آموزانیدن است ومصدرچیت 𐬫𐬀𐬵 . išt (= کَیْتْ 𐬐𐬀𐬉𐬵 . kaêt) که در بند ۱۱ ازهات ۳۲ و در بند۱۱ از هات ٥۱ (دراین بند پسین با جزء اَ 𐬀 .) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهاندن است و با مصدر چیش 𐬫𐬀𐬴 . išh یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ٥ از هات ۳۲ با جزء فَرَ : 𐬨𐬁𐬭𐬀-𐬫𐬀𐬵 . fra-išt آمده است . واژه هایی که از این مصدرها درآمده دراوستا بسیار است ، از آنهاست درگاتها چیستی 𐬫𐬀𐬵𐬌𐬎𐬎𐬌 . بمعنی اندیشه و شناسایی در بند۹ ازهات۳۰، در بند ۲ ازهات٤۷ ، دربند۱۱ ازهات ٤۸ ، در بند ۲۱ ازهات ٥۱ . چیستی išti بمعنی آموزش و آگهش ودانش و آیین ودستوردینی وکیش دربند۱۰ از

هات ٤٤ ، دربند ٥ ازهات ٤٨ ، در بند های ٦ و ١٨ ازهات ٥١ . درفارسی از این بنیاد واژهٔ کیش بجا مانده که در خود اوستا تْکَـ ِیْشَ 𐬵𐬀𐬐𐬎𐬌𐬯𐬀 tkaêsha آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ٣ از هات ٤٩ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفتـه در برابر وَرِنَ 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀 varəna دین و آیین راستین (یادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٢ از هات ٣٠ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تْکَـ ِیْشَ tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ٢٠ پارهٔ ١ و جز آن . تکَیْش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه درگاتها : هات ٤٩ بند٢ ، دراینجا این واژه ازبرای آموزگاردین دروغین آورده شده اما درجاهای دیگر اوستا از برای همهٔ آموزگاران دینی بکاررفته چنانکه درواژهٔ پَئُوئیریُوتکَیْشَ 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬌𐬭𐬌𐬵𐬀-𐬵𐬀𐬐𐬎𐬌𐬯𐬀 paoiryô-tkaêsha یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه‌دراوستا همیشه ازبرای نیکان وپارسایان که‌مردم‌را براه راست خوانده و آیین نیك نهاده ، بکار رفته است. بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحـه ٥٩ نگاه کنید .

تکَیْشَ tkaêsha = کیش از مصدر چیش čish (= کَیْش kaêsh) درآمده است . بنام پوروچیستا 𐬨𐬎𐬭𐬎𐬌𐬵𐬌𐬀 pouručistâ دختر زرتشت یعنی « پردانا یا بسیاردان » در بند ٣ از هات ٥٣ بر میخـوریم . یادداشت شمارهٔ ١ از بند ٢ از هات ٤٩ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا درجلد دوم یشتها صفحه ١٥٧ – ١٥٨ .

٥ – هماورد : درمتن رانَ 𐬭𐬀𐬥𐬀 râna آمده ، دربند١٢ از هات ٤٣ و در بند ٦ ازهات ٤٧ ودر بند ٩ ازهات٥١ نیز بآن برمیخوریم ، دربند ١٩ از همین هات رانْنَ 𐬭𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀 rąna آمده ، این واژه ناگزیر با واژهٔ آنْسَ 𐬀𐬯𐬀𐬱𐬀 asą که دربند پیش درشمارهٔ٩گذشت درمعنی‌یکی است وازآن دو دستهٔ دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده‌شده یادو فرقه که در سر دین راستین وکیش دروغین

باهمدیگر در ستیزه ونبرداند . رِنَ 𐬭𐬎𐬥 rāna که در پارهٔ ۵۲ از فرگرد هفتم وندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره‌نیز به پتکار 𐬥𐬀𐬑𐬀𐬎 patkâr (پیکار) گردانیده شده‌است،همچنین واژهٔ رانْنَ در گاتها دربندهایی که برشمردیم ، در گزارش پهلوی پتکار تاران 𐬥𐬀𐬑𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀𐬁 patkârtârâm شده است .

هَمْ اَرِنَ 𐬵𐬀𐬥-𐬀𐬭𐬎𐬥 ham-arəna در پارهٔ ۳۱ فروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است ، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نپشتهٔ بیستون) هم‌اَرَنَ ham-arana بهمین معنی است ؛ هم‌اِرَتَه 𐬵𐬀𐬥-𐬀𐬭𐬐𐬀 ham-ərətha در پارهٔ ۱۲ ارت یشت و در پارهٔ ٤٨ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هماورد و دشمن است . در فرس هخامنشی نیز هَمْ اَرَ ham-ara بهمین معنی است ، در سانسکریت ràna یعنی جنك . مصدر اَرْ 𐬀𐬭 ar که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنبیدن وبگردش درآمدن و در رسیدن ودرآمدن است ریشهٔ این واژه هاست . با جزء آ 𐬀 دربند ۱۰ از هات ٤٣ بمعنی در رسیدن ودرآمدن است و با جزء فرا : 𐬐𐬭𐬀-𐬀𐬭 frâ-ar دربند۳ ازهات٤٦ یعنی فرازآمدن ، وبا جزء پَیتی : 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬵𐬌-𐬀𐬭 paitî-ar دربند۱۲ازهات ٤٤یعنی بستیزه درآمدن ویا پذیره شدن وپذیره آمدن . همین‌واژه است که در پتیرك 𐬥𐬀𐬎𐬌𐬭𐬀𐬴 patirak پهلوی وپذیره فارسی دیده میشود «کنارنگ پسررا پذیرهٔ اوفرستاد بنشابور» دیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری در بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم ص ٦٢ . یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ ازهات ٤٦ نیز نگاه کنید .

مصدر اَرْ 𐬀𐬭 ar با جزء اوس 𐬵𐬎 (= اوز 𐬵𐬎𐬴 uz) و آ 𐬀 â در بند ۱۲ ازهات۳۳یعنی خویشتن بکسی نمودن یابسوی کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است ، افزوده شده است . مصدر اَرْ ar با جزء های گوناگون که با هر یك اندك تغییری درمعنی داده شده ، در اوستا بسیار آمده است . همچنین واژهٔ اَرْ ar بمعنی بخشودن وبهره رسانیدن و برخوردارکردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۳ بند ۹ ، هات ۳٤ بند ۳ ، هات ۵۰ بند ۵ .

٦ - برگزیده : چَزْدَنْکهوَنت 𐬌𐬀𐬰𐬌𐬎𐬀𐬵𐬀𐬥𐬎𐬌𐬎𐬀𐬵 čazdaṅhvaṇt (𐬌𐬀𐬰𐬌𐬎𐬀𐬵𐬀𐬥𐬎𐬌𐬎𐬀𐬵 .) در بند ۵ از هات ٤٤ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه در گزارش پهلوی به ویچارتار 𐬌𐬀𐬰𐬌𐬀𐬵 vîčârtâr گردانیده شده است ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - آموزش، فرمان ، دستور = اوروَتَ 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵 urvata ، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - گفتن (𐬎𐬀𐬈 .) = وچ 𐬎𐬀𐬈 vaċ ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ - بدانیم : ویدوَنوئی 𐬎𐬌𐬙𐬎𐬀𐬥 . vîdvanôi ازمصدر وید 𐬎𐬌𐬙 vid دانستن ، دریافتن . یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - از برای واژه های زبان و دهان یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ - زنده یاجاندار = جْوَنْتْ 𐬵𐬎𐬀𐬯𐬎 . 𐬵𐬎𐬀𐬯𐬎 ǰvaṇt ، ازاین واژه مردم اراده شده ازمصدرجو 𐬵𐬎 . ǰu = 𐬵𐬎 . ǰi درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ ودریادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ گذشت . دربند ۱۵ ازهمین هات و دربندهای ۱۱-۱۲ ازهات ۳۲ جیُوتو 𐬵𐬌𐬎𐬎𐬀𐬵 . ǰyôtu بمعنی زندگی ازهمان بنیاد است ، همچنین است جیاتو 𐬵𐬌𐬀𐬎𐬀𐬵 . ǰyâtu که در بند های ۹ و ۱۵ از هات ۳۲ و دربند ٤ ازهات ٤٦ ودر بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی 𐬵𐬌𐬎𐬌𐬵 . ǰîti که در پارهٔ ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است .

۱۲ - گروانیدن (𐬎𐬀𐬭 .) = وَرْ 𐬎𐬀𐬭 . var ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - خوانده‌شده = 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬨𐬀 zəvîm . 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬨𐬌𐬌𐬀 ازصفت زَئُویَه zaoya

چهارمین بند

(اسم مفعول) درتأنیث زَئُویا 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬨𐬌𐬌𐬀 . zaoyâ ازمصدرزو 𐬵𐬀 . zu که بمعنی‌خواندن و یاری خواستن (استغاثه کردن)است

زو zu و زبا 𐬵𐬁𐬠𐬀 . zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۳۳بنده ، هات ۴۳ بند۱۰ ، هات ۴۶ بند۱۴ ، هات ۴۹ بند ۱۲ ، هات ۵۱ بند ۱۰. ازهمین بنیاد است زَوَنْ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬥 . zavan بمعنی خوانش (استغاثه)که دربند ۳ ازهات۲۸ودربند۳ ازهات۲۹ آمده است ، صفت دوش اَزُوبا 𐬛𐬎𐬀𐬵𐬀𐬠𐬀 - 𐬀𐬵𐬀𐬠𐬀 . dus-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ٤ از هات ٤٦ آمده است .

مصدر زبا zbâ = زو zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده ، زبایشن درپهلوی و پا زند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۷ نگاه کنید) ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۲ - نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۹ ازهات ۳۰ .

۳ - دربارهٔاشی 𐬀𐬱𐬌 . ashi (𐬀𐬱𐬌 .) ایزدِ پاداش، یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند٤ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید وازبرای آرمئیتی یادداشت شمارهٔ۳ از بند ۳ همان هات نگاه‌کنید .

۴ - آرزو داشتن(𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀 .)=ایش 𐬀𐬱𐬌 . ishدرخواستن ، خواستاربودن ، ایش ish نیز دروستا بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن و گسیل‌کردن است چنانکه در بند ٦ ازهات ٤۹ ، در فرس هخامنشی اَیشaish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نبشته داریوش بزرك در بهستان (= بیستون) ، یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

٥ - بجای شهریار خشَثْرَ 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬚𐬭𐬀 . xshathra آمده ، یادداشت شمارهٔ٤ از بند ۳ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

٦ - نیرومند : نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۷ - بالندگی یا بالش و فره و فزایش (ترقی ونمو) =وِرِدْ 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬙 vərəd ازمصدر وَرِدْ 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬙 varəd ، درپهلوی‌والیتن 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬙 درفارسی بالیدن گوییم ، در بند ۳ ازهات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۳ از هات ٤٦ ودربند ٤ از هات ٤۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیـز بآن خواهیم بر خورد ، بواژهٔ وَرِدِ مانْم 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬙𐬨𐬀𐬥𐬀𐬥 varədəmąm در بند ۱٦ از هات ٤٦ نیز نگاه کنید .

۸ - چیره شدن ، دست یافتن ، شکست دادن ، پیروزی یافتن ، برتری یافتن (𐬬𐬀𐬥𐬌) =وَنْ 𐬬𐬀𐬥 van در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ٤۸ بند ۱ و بند ۲ ، هات ٤۹ بند ٤ ، هـات ۵۳ بند ۵ . از همین بنیاد است وَنَنا 𐬬𐬀𐬥𐬀𐬥 vananâ که در بند ۱۵ از هات ٤٤ آمده بمعنی پیروزی (فتح) . وَنْ van در اوستا ، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهشداشتن ودوست داشتن است ، در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۸ ازهات ۲۸ گـذشت . در سنگ نبشتهٔ بیستون باجزء پَتی patiy وجزء آ â بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَنْ 𐬬𐬀𐬥 van بمعنی سود بردن وبدست آوردن است ، یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ٤۹ نگاه کنید .

پنجمین بند

۱ - آگاهانیدن یاگفتن (𐬬𐬀𐬴) = وَچْ 𐬬𐬀𐬴 . vaċ ، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ همین هات نگاه کنید .

۲ - بهتری =وَهْیَنکه 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬥𐬀𐬉𐬥 . vahyaṅh پاداش بهی مُراد است ، یادداشت‌شمارهٔ ۵ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - بازشناختن (𐬬𐬌𐬴) از مصدر وی چی 𐬬𐬌𐬴 . vî-ċi ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - دریـافتن (𐬬𐬌𐬙) ازمصدر وید 𐬬𐬌𐬙 vid ، یادداشت شمارهٔ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - یاد سپردن =مِنْدائیدیائی (Inf.) mąṇdâidyâi 𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌𐬭𐬌 . (از مصدرمَن 𐬨𐬀𐬌) man در بند۸ازهات ٤٤ نیز آمده : ازواژهٔ مِنْ 𐬨𐬀𐬌

اندیشیدن) و دائیدیائی 𐬛𐬀𐬌𐬙𐬌𐬀𐬌 dâidyâi (ازمصدر دا 𐬛𐬀 dâdادن)، دَئیدیائی 𐬙𐬌𐬙𐬌𐬀𐬌 daidyâi (Inf.) بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲۰ ازهات ۵۱ آمده ،همچنین در بنده ازهات ۵۳ واژهٔ مِنْ mąn با مصدر دا dâ بمعنی بمنش دادن یا بیاد سپردن بکار رفته است ، یادداشت شمارهٔ ۱ـ۲ از بند ٤ ازهات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۶ - رشك = اِرِشی 𐬀𐬭𐬀𐬱𐬌 arəshi ، درمعنی این واژه اختلاف کرده‌اند چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته ، باید بمعنی رشك باشد و اَرِشَیَنْت 𐬀𐬭𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀𐬯𐬌 arəšyaṇt که در یسنا ۵۲ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی رشکناك یا رشکن (حسود)، بنا براین اِرِشی arəshi هیئت دیگری است از اَرَسکَ 𐬀𐬭𐬀𐬱𐬀 araska که دریسنا ۹ پارهٔ ۵ آمده و در پارهٔ ۱۶ رام یشت تکرار شده است ، در فارسی رشك یا ارشك و در پهلوی اریشك 𐭠𐭫𐭩𐭱𐭪 arišk ، درکتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که ازمندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقرهٔ ٦ از دیو اَرِش 𐬀𐬭𐬌𐬱 arəš یعنی دیورشك یاد شده ، بجای واژهٔ اِرِشی arəshi که در بنده ازهات ۳۱ آمده . نگاه کنید یادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246 در فصل ۲۸ بند هش فقرهٔ ۱٤ دیوارشك « دشمن کینه ورِ بد چشم » تعریف شده است .

۱ - دانا = ویدْوَنگه 𐬬𐬌𐬙𐬌𐬯𐬀𐬦𐬎 vîdvaṅh از مصدر وید 𐬬𐬌𐬙 vid دانستن ، آگاه بودن ، یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

ششمین بند

۲ - آشکارا = هَئیتهَیه 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌𐬀 haithya ، یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - سخن = مانْتهرَ 𐬨𐬀𐬯𐬌𐬙𐬭𐬀 mąthra ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - واژه هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم : نخستین هَئوروَتات 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬌𐬙𐬭𐬀𐬛𐬀𐬌 haurvatâṭ ، همان است که در فارسی خرداد گوییم ؛ دومین اَمِرِتات 𐬀𐬨𐬌𐬭𐬌𐬛𐬀𐬌 amərətâṭ یا اَمِرتاتات 𐬀𐬨𐬌𐬭𐬌𐬛𐬀𐬌𐬛𐬀𐬌 .

amərətâtâtدرفارسی مرداد یا امرداد ، چنانکه میدانیم خرداد وامرداد از امشاسپندان یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر : اردیبهشت و بهمن و شهریور وسپندارمذ ، جداگانه‌از آنان‌سخن داشتیم. دراینجاچنانکه پیداست از خرداد وامرداد معنی آنها ارائه شده یعنی رسایی و بیمرگی = جاودانی . در اوستا ، در هرجا که هَئوروَتات haurvatât و اَمرتات amərətât نام امشاسپندان خرداد وامرداد آمده در گزارش پهلوی نیز هروَتات وامردات آورده شده ودرهرجاکه معنی آنهاارائه شده درگزارش پهلوی به هماك روبشن hamâk-robišn (همه روش) و امرك روبشنیه amark-robišnîh (بیمـرگ روش) گردانیده شده ، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هَئوروَتات یعنی رسایی (کمال) . هَئوروَ haurva . در تأنیث هَئوروا haurvâ که جداگانه دراوستا بسیار آمده ، چنانکه درپارهٔ ١٤ از یسنا ۱۹ ودرپاره های ٦ و ۸ از یسنا ٥٨وجز آن صفت است یعنی رسا ، همه، درست (تمام، کامل) . هَئوروَ درسانسکریت sàrva ودرفرس هخامنشی هروَ haruva همان است که درفارسی «هر» شده است.

فَرَهَروَم fraharavam در فرس هخامنشی ، چنانکه در سنك نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی رویهم .

اَمِرتات amərətât که حرف نفی اَ در سر آن جای‌گرفته، یعنی بیمرگی یا جاودانی . درگفتار امشاسپندان از خرداد و امرداد سخن داشتیم .

٥ - بر افراختن ( ) = وَخشْ vaxsh . رستن ، روییدن، برآمدن ، افزودن، در انگلیسی to wax درآلمانی wachsen، بهمین معنی در بند ۳ از هات ٤٤ و در بند ٦ از هـات ٤٨ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است ، گذشته ازاین ، معنی بر افراشتن یا افراختن وبلند کردن وبالیدن وسر برزدن از آن بر میآید چنانکه درهمین بند از هات ۳۱ ودر بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ ازهات ۳٤ و در بند ۱ از هات ٤٨. وخش vaxshدرگزارش پهلوی وخشیتن vaxšîtan آمده وتوضیح داده‌شده

اوزوتن 𐬀𐬵𐬎𐬹𐬙𐬀𐬯 avzûtan (افزودن) در بارهٔ وخش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی وخشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند، و رود وخشاب که یکی از بازوهای جیحون است وجشن وخشنگام، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحهٔ ۵۰-۵۱ نگاه کنید.

۱ - بجای آراستن در متن رُایثهونْ 𐬭𐬀𐬌𐬑𐬹𐬵𐬀𐬥 rôithwən آمده ودر

هفتمین بند

یسنا ۱۲ پارهٔ ۱ همین جمله از گاتها تکرار شده است، جز همین یکبار، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوریم اما واژهٔ رَئِتهوَ 𐬭𐬀𐬌𐬑𐬹𐬎𐬀 raêthwa که بنیاد آن است، در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است. رَئِتهوَ یعنی آمیختن، بچیزی در آمدن، آمیزش یافتن، پذیرفتن، چنانکه در تیریشت پارهٔ ۱۳ وفروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۰. باجزء اوپَ upa یعنی رخنه کردن، راه یافتن، چنانکه در فرگرد ۳ وندیداد پارهٔ ۱۴ وفرگرد ۱۰ پارهٔ ۱؛ با جزء پَئیتی 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌 paiti نفوذ کردن، سرایت کردن آلودن چنانکه درفرگرده وندیداد پارهٔ ۲۸ و پارهٔ ۳۳، باجزء هامْ 𐬵𐬀𐬥 ham بهم آمیختن، درهم وبرهم کردن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۷۲ وزامیادیشت پارهٔ ۵۸ و جز آن، در گزارش پهلوی 𐬜𐬌𐬥𐬀𐬵𐬙𐬀𐬯 (vimêxtan ویمیختن) gumêxtan گومیختن (آمیختن)، بواژهٔ رَئِتهویشکَرَ 𐬭𐬀𐬌𐬑𐬹𐬎𐬀𐬫𐬀𐬭𐬀 raêthwiškara. (آمیزشکر) که نام یکی از پیشوایان است، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند درجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۶۱ نگاه کنید وبواژهٔ رَئِتهویش بَجینَ 𐬭𐬀𐬌𐬑𐬹𐬎𐬀𐬫𐬌-𐬠𐬀𐬐𐬌𐬥𐬀 raêthwiš-bažina پیاله وجامی که از برای آمیختن فشردهٔ هوم بکارمیرود، چنانکه در پاره ۸ ازفرگرد ۱۴ وندیداد آمده است.

۲ - بجای فردوس خواتهرَ 𐬵𐬭𐬀𐬔𐬀 xᵛâthra آمده، درفارسی خوار گوییم، دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ ازهات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی آسانی وگشایش وفراخی و آسایش ورامش وخوشی است، دربسیاری ازبند های اوستابهمین معنی است چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹ وبسا هم بمعنی جایگاه خوش وخرم و

سرای پرورامش و آسایش یا بهشت وفردوس است ، چنانکه در هات ۳۱ بند۷ وهات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ وهات ۵۳ بند ٦ .

خواتهرَ xᵛâthra از واژهٔ هو hu (خوب) و آتهرَ âthra (دم ، نفس) آمیزش یافته . دوژآتهرَ duzâthra که در پارهٔ۸ ازیسنا۸ آمده یعنی دشخوار یابسختی دمزدن و برنج بودن (دربارهٔ هو و دوژْ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

چند تن ازدانشمندان مصدر خْوَنْ xᵛan را که بمعنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهرَ âthra ودوژآتهرَ duzâthra دانسته اند امـا واژهٔ آتهرَ نظر باین بنیاد ، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی‌افتد (نگاه کنید به : Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17_18)

خواتهرَ xᵛâthra بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان برآوردن و در گشایش و فراخی زیستن .

دوزخ شری زرنج بیهودهٔ ماست فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست (خیام)

۳ – روشنایی = رَئوچَنگه raocaṅh ، بیادداشت‌شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – اندیشیدن (= مَنْ man در بند ۱۹ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – خرد = خرَتْهوَ xrathwa (= خرَتو xratu) بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

٦ – آفریننده یـا دادار و کارساز = دانْمی dąmi ، دربند ۸ از همین هات ودربند ۱۰ ازهات ۳٤ ودر بند٤٤ از هات ٤٤ نیز آمده، دامی dâmi بمعنی آفرینش است چنانکه دربند ۵ از هات ٤۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ ، مصدر دا دادن ، بخشودن ، آفریدن ریشهٔ آنهاست ، از همین بنیاداست دامن dâman بمعنی آفریده که در بند ٦ از هات ٤٦ و در بند ۷ از

هات ٤٨ آمده است ، همهٔ این واژه ها در گزارش پهلوی (= زند) دام شده است .

دام درفارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی وجانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامست جهان برتوای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصرخسرو)

۷ - داشتن ، دارابودن ( ) =دَرْ . dar درفرس هخامنشی نیزدَرْ dar ، درپهلوی ( )و درفارسی داشتن ، درهات٤٣ بند ۱۳،هات٤٤بند٤ ، هات ٤٦ بند٥ و بند۷، هات٤٩بند۲ ، هات٥۱ بند ۸ نیز آمده بمعنی دارا بودن و نگاهداشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و بازداشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های اَوَ ava ، اوپَ upa ، نی nî ، وی vî در اوستا بسیار آمده است .

دَرْdar نیز بمعنی دریدن وشکافتن است، درپهلوی دریتن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۱۲٥ وجز آن .

۸ - بجای نیروی مینوی درمتن مَئینیو mainyu آمده، یادداشت شمارهٔ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰نگاه کنید .

۹ - برافراشتن ( ) =وخش vaxsh، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند پیش .

۱۰ - اینك = نورانْم nûrąm باواژهٔ نو nû که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ - همان = هامَ hâma ، دربند۱٦ ازهات ۳۲ هَمَ hama صفت است ، همین واژه است که درپهلوی ( ) ودرفارسی «هم» گوییم .

هشتمین بند

۱ - نخستین پَئُواورویم paourvîm (یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹) ؛ پسین = یَزو yazu صفت است درتأنیث یزیوی yezivî چنانکه

دربند۳ از هات ۵۳ ، یادداشت شمارهٔ ٤ آن بند نگاه‌کنید .

۲ - پدر = پَتَر patar ، بسا در اوستا پیتر pitar ، آمده ، همچنین درفرس هخامنشی پیتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پَتَر ptar ، پیتهر pithr ، فِذر fədhr دراوستا بسیار است. درخودگاتها : هات ٤٤ بند۷ ، هات ٤٥ بند ٤ وبند ۱۱ ، هات ٤۷بند۲ وبند۳ ، هات۵۳ بند٤ . دربند۳ ازهات ٤۷تا tâ بجای تَر tar (= پدر) است ، در پهلوی پیت pit و پیتر pitar ، در بند ۳ از هات ٤٤ و در بند ۲ از هات ٤۷ مزدا پدر راستی خوانده شده است،یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ٤٥ نیز نگاه کنید .

۳ - چشم = چشمَن cashman ، در پهلوی ( ) و درفارسی چشم ، دربند ۱۳ همین هات نیز آمده. یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱۳ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۴ - دریافتن ( ) = گرَب grab ، در فرس هخامنشی نیز گرب grab ، درپهلوی ( ) ودرفارسی گرفتن ، دراینجا با جزء هَن: hān-grab یعنی دریافتن یانگریستن ودیدن .

۵ - داور = آهورَ ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۳۰ ، دربند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

٦ - جهان، زندگی وهستی = آنگهو anhu نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱ - سپندارمذ ـ آرمَئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان

نهمین بند

است، دراین جهان نگهبانی زمین سپرده باوست ازاینرو دراینجا یادشده، زیرا ازاوست که جانداران، زمین خوش‌وخرم وچراگاهان خوب و جایگاه پرآسایش ورامش یابند . به بند ۳ از هات ٤۷ و به بند ۵ از هات ٤۸ نیز نگاه‌کنید .

۲ - بجای سازندهٔ جانداران در متن گئوش تَشَنْ 𐬜𐬀𐬎𐬭𐬀-𐬐𐬀𐬎𐬵𐬀𐬯𐬀𐬌 gəuš-tashan آمده لفظاً یعنی سازندهٔ گاو ، چنانکه میدانیم واژهٔ گئو 𐬜𐬀𐬎 gao دراوستا اسم جمع همهٔ چارپایان سودمند است ، ونیز نام جانور مخصوصی که درفارسی نیز گاو گوییم . تَشَن 𐬐𐬀𐬎𐬵𐬀𐬯𐬀𐬌 tashan یعنی سازنده ، آفریننده از مصدر تَشْ 𐬐𐬀𐬎𐬵 tash تراشیدن وبریدن وساختن وآفریدن وپدید آوردن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱ ازهات ۲۹). تشن همیشه باواژهٔ گئوش 𐬜𐬀𐬎𐬭𐬀 gəuš آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ٤٦ ، در گزارش پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀𐬌 شده یعنی آفرینندهٔ گوسپند (درپهلوی نیز گوسپند بمعنی سراسر چارپایان سودمنداست، نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گئوش تَشَن gəuš-tashan مانند گئوش اورون 𐬜𐬀𐬎𐬭𐬀-𐬎𐬭𐬎𐬀𐬵 gəuš-urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است ودر بند ۱ از هات ۲۸ و دربند ۱ از هات ۲۹ آمده ، نام فرشته ایست ، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند ، چنانکه در پارهٔ ۱ ازیسنا ۳۹ (هفت هات) گئوش اورون (= گوشورون) وتشن که بجای گئوش تشن آمده باهم ستوده شده اند ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از پارهٔ ۱٤ سیروزهٔ خُرد در جلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۹٤ و به :

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama Oriental Institute No. 15 p. 146.

۳ - ازخردمینوی یا مینوخرد که درمتن هم این دوواژه بکار رفته نیروی ایزدی که چارپایان سودمند پدید آورد ، اراده شده است، به بند ۳ ازهات ٤۷ نیز نگاه کنید .

۴ - ضمیر « او » برمیگردد ، به جاندار .

۵ - راه = پَتها 𐬥𐬀𐬙𐬀 pathâ ، در گزارش پهلوی راس 𐬭𐬀𐬎 (راه) ، درفرس هخامنشی پتهی pathi همچنین پَتْهه 𐬥𐬀𐬙𐬌 path دراوستا ودرخود گاتها بسیار آمده، درانگلیسی path ودر آلمانی pfad ؛ پَنتی 𐬥𐬀𐬙𐬌 panti که

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز ، بواژهٔ پَتهمَن pathman دریادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ٤ از هات ٤٦ نگاه کنید .

پد pad = پتهه path که بمعنی رفتن است بنیاد این واژه‌هاست

٦ - دادن (dâ) از مصدر دا dâ دادن دراینجا بمعنی نشان‌دادن یا نمودن است.

۷ - کشاورز = واستریَه vâstrya . vâstrya صفت است بمعنی برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد ، خواه کشت وورز (= کشت و برز) وخواه شبانی (= چوپانی)، در بند های ۱ و ٦ ازهات ۲۹ بآن برخوردیم ، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ٦ از هات ۳۳ و در بند ٥ از هات ٥۱ و در بند ٤ از هات ٥۳ نیز بآن خواهیم بر خورد ، در گزارش پهلوی (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ دربند های ٦ و ۱۵ که یاد کردیم به ورزیتار varzîtâr یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده‌است‌ودرگزارش پهلوی‌از بند ٤ ازهات٥۳به واستریوش vâstryôš برمیخوریم، از واستریوشان سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته‌که بگاه ساسانیان عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده ، بجای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه‌در گفتار پیشه‌وران سخن‌داشتیم .

واستریَه vâstrya از واژهٔ واستر vâstar درآمده که در یادداشت‌شمارهٔ ۱۱ از بند۱ از هات ۲۹ یاد کردیم وگفتیم بمعنی شبان است وبمعنی نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است .

واستر vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و بمعنی خورش گرفتیم، بمعنی چراگاه و کشت زار وبرزیگری نیز آمده ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

واستْرَوَنت vâstravant در تانیث واستْرَوَیتی vâstravaiti که در بند ۱۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۲ ازهات

۵ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و ازکشت و برز بهره ور .

۸ - گـراییدن ( ) از مصدر ئـی « i » رفتن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۱ .

۹ - دراینجا واستریَه vâstrya با واژهٔ نُوایت nôit که بمعنی « نه » میباشد آمده ، در بند ۱۰ همین هات با حرف اَ « a » که از ادوات نفی است آورده شده : اَواستریَه a-vâstrya یعنی نه کشاورز(غیر دهقان) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است .

دهمین بند

۱ - ضمیر « او » بر میگردد به جاندار یا فرشتهٔ جانداران گِئوش تَشَن gəuš-tashan .

۲ - از این دو : برزیگر و نه برزیگر (چادرنشین) مراد است .

۳ - گله پرور = فشویَنت fshuyaṇt یا شُبان اسم فاعل مصدرفشو . یعنی پروراندن ، چارپایان پرورش دادن وجانداران سودمند پرورانیدن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۴ - داور = آهورَ ahura ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .

۵ - برگزیدن ( ) = فرَوَرْ fra-var فرا برگزیدن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

۶ - پاسبان = فشِنگهیَه fshāṇghya ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۴۹ .

۷ - ناکشاورز . یادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش نگاه کنید .

۸ - کوشیدن یا خود رنجه کردن( ) = دَوْ dav ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۹ .

۹ - پیام نیك یاخوب پیك = هومِرتی hu-mərəti ، یادداشت

شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات نگاه‌کنید .

۱۰ - بهـره یافتن (𐬨𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬌) = بخش 𐬨𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵𐬌 . baxsh در بند ۵ از هات ٤۷ ودر بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده ودربند ۱۰ از هات ۳۳ باجزء آ : 𐬀𐬨𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵𐬌 . â-baxsh ، درپهلوی بخشیتن 𐬨𐬀𐬭𐬎𐬉𐬙𐬍 و درفارسی بخشیدن گوییم .

بخشbaxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ 𐬨𐬀𐬒 . bag که در پارهٔ ۸ از زامیاد یشت بکار رفته و در پهلـوی بختن 𐬨𐬀𐬒𐬍 ، اسم مفعـول این مصدر بختَ 𐬨𐬀𐬒𐬙𐬀𐬵𐬀 . baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است که در پهلوی (𐬨𐬀𐬒) و درفارسی بخت گوییم ، همچنین ازاین بنیاد است بَگَ 𐬨𐬀𐬒𐬀 . baga کـه در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ۵۰ بند ۱ و در یشهای دیگراوستابَغَ 𐬨𐬀𐬒𐬀 bagha بمعنی بهره‌وبرخ وبخش است ، بغا 𐬨𐬀𐬒𐬀 . baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱٤۵ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

یازدهمین بند

۱ - جهان = گَیَتها 𐬑𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 . gaêthâ کیهان ، گیتی ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۲ - دین = دَئِنا 𐬛𐬀𐬌𐬥𐬀 . daênâ ، در پهلوی نیزدین 𐬛𐬉𐬙 ، در دومین جلد یشتها در مقالهٔ دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی است و با هیچیك از واژه های بابلی و ارامی که واژهٔ دین عربی از آن درآمده ، پیوستگی ندارد. برخی ازدانشمندان ریشهٔ این‌واژهٔ را دراوستا ، مصدر دا 𐬛𐬀 . dâ پنداشته ، چنانکه درآن گفتار یادکردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .

(دربارهٔ مصدردانستن که در اوستا زَنْ 𐬵𐬀𐬐 . zan و در فرس هخامنشی دَن dan آمده بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه‌کنید) .

بیشتر از دانشمندان ریشهٔ واژهٔ دین‌را مصدر دی 𐬛𐬌 . dî دانسته اندکه

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژهٔ سانسکریت dhî پیوسته اند ، این واژه را هرتل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته :

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I Teil;Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا ، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست ، بسا بمعنی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هوّیت معنوی و وجدان ، درگاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است .

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس ازمرگ پیکر آسا نمودار گردد. بروان نیکوکار پس ازمرگ دینش بپیکردختر زیبا وخوش اندامی روی نموده ، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بپیکر زنی زشت وپتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند ، همچنین در آنجا یادکردیم که دین یکی ازنیروهای پنجگانهٔ مردمی است . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید وبگفتار دین درجلد دوم یشتها ص ۱۵۹-۱٦٦ وبه هادخت نسك درهمان جلد ص ۱٦۷ - ۱۷۳ که از پیکر یافتن دین ، پس از مرگ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray : The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15, Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گوییم گروهی از دانشمندان واژهٔ دین را در زبان تازی اصلا ایرانی دانسته اند کـه بمیانجی زبان ارامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیبرك Nyberg :

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

و نگاه کنید به : Nöldeke, Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII s. 534 note 2

۳ - آفریدن ، ساختن(𐬠𐬭𐬌𐬯𐬀) = تَش 𐬠𐬭𐬌𐬯 tash ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ همین هات .

۴ - جان=اوشتَن 𐬀𐬱𐬎𐬙𐬀𐬥 . ustana (= اوشتانَ 𐬀𐬱𐬎𐬙𐬀𐬥) در بند ۱۴ ازهات ۳۳ودربند ۱۴ ازهات ۳۴ ودربند۱۶ازهات ۴۳ نیز آمده،درگزارش پهلوی جان ۱۹۵

۵ - بجای واژهٔ تن اَستْوَنت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀𐬥 . astvaṇt آمده ، دربند ۲ از هات۲۸ نیزبآن برخوردیم ودرآنجا صفت ازبرای جهان آورده‌شده‌وگفتیم درگزارش پهلوی استومند 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀 شده است ، یادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه‌کنید ، در اینجا افزوده‌گوییم این صفت نیزدرگزارش پهلوی تنومند 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀 شده‌یعنی دارندهٔ تن وپیکر .

چنانکه ازجملهٔ «بجان تن دادی» پیداست ، جان بکالبد جای دادن یا بپیکر هستی زندگی بخشیدن ، مراد است .

۶ - کردار یا کنش=شیَئُوتهنَ 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 . shyaothana ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ - آموزش ، آگهش ، فرمان ، آیین، پیام ایزدی ، داوری (روز پسین) = سِنگهَ 𐬯𐬀𐬐𐬀 (=سِنگَ sāṇgha 𐬯𐬀𐬐𐬀) باین واژه درگاتها بسیار برمیخوریم چنانکه‌درهات ۳۲ بند ۶ و درهات ۴۳ بند ۱۴ و هات ۴۵ بند ۲ وجز آن ، درپخشهای دیگـر اوستا سَنگهَ 𐬯𐬀𐬐𐬀 saṅha آمده . بهمین معنی‌است سِنگهَنَ 𐬯𐬀𐬐𐬀𐬙𐬀𐬥 . sāṇghana که دربند۹ ازهات۳۲آمده وسِنگهو 𐬯𐬀𐬐𐬀𐬵 sāṇghu که در بند ۷ ازهات ۳۴ آمده و سَنگهوَنت saṅhvaṇt که درپارهٔ۱۲زامیاد یشت آمده (درتأنیث saṅhvaitî 𐬯𐬀𐬐𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر . همهٔ این واژه ها از مصدر سَنگهْ 𐬯𐬀𐬐𐬀 saṅh درآمده که‌دریادداشت شمارهٔ۱ازبند ۴ ازهات۲۹ گذشت و گفتیم بمعنی گفتن وآگاهانیدن وآموزانیدن است ، بمصدر سانگه 𐬯𐬀𐬐𐬀 sâṅh دریادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۵ همان هات‌نیز نگاه‌کنید.

۸ - بجای واژهٔ آزاد : وَسَنگهْ 𐬎𐬀𐬯𐬀𐬐𐬀 . vasaṅh یعنی خواهنده و

آرزو کننده ، این صفت در گزارش پهلوی کامك 𐬬𐬎𐬎 شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه واز روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد . وَسُو 𐬬𐬎𐬎𐬌 vasô که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده ؛ وَس 𐬬𐬎𐬎 · vasə که دربند ۱ ازهات ٤۳ ودربند ۹ از هات ۵۰ آمده ازقیود است ودرگزارش پهلوی به کامك شده یعنی بکام ، وَسْنَ 𐬬𐬎𐬎𐬀𐬙 vasna دربند ۱۵ ازهات ۳٤ و در بند ۱۹ از هات ٤٦ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده‌ومیل،همین واژه‌است که درفرس ، وَشنَ vashnaشده مکرراً درسنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است . وَسَس خشَتهرَ 𐬬𐬎𐬎𐬎 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬛𐬭𐬀 vasasə-xshathra که در بند ۸ از هات ٤۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام وپادشاه کامکار،درگزارش‌پهلوی به کامك‌خوَتاکیه 𐭯𐭠 𐭪𐭠𐭪𐭪 𐭯𐭠𐭪𐭪𐭠𐭪 pa kâmak xᵛatâkîh یعنی خدایی (پادشاهی) بکام . همهٔ این واژه ها از مصدر وَسْ 𐬬𐬎𐬎 vas درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهشداشتن است ، دربندهای ۲ و ٤ و۸و۹ ازهات۲۹ بآن برخوردیم ، اوشتَ 𐬀𐬵𐬌𐬙𐬀 ustа که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، یادداشت‌شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۹ – کیش = وَرِنَ 𐬬𐬭𐬌𐬙𐬀 varəna ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۱۰ – بجای پذیرد = 𐬎𐬌𐬙𐬎𐬌𐬙𐬎𐬌𐬙 · آمده ازمصدر 𐬎𐬌 · dâ دادن یعنی: آزاد وبکام وخواست خویش ، کیش و آیین بخود ارزانی دارد .

۱ – همانگاه = اَتْهرا 𐬀𐬙𐬭𐬀 athrâ در اینجا ازظروف زمان است

دوازدهمین بند دربند۱٦ ازهات ٤٦ ازظروف مکان است ، یعنی ازهمان آغاز،که در بند پیش سخن رفته :گوهر نیکی مردم‌را بدین راستین خواند و گوهر بدی بکیش دروغین ، آرمئیتی (سپندارمذ) کسانی‌را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند بیاری رسد .

۳ - برداشتن (𐬨𐬀𐬭) = بَر 𐬨𐬀𐬭 . bar ،درفرس هخامنشی نیز bar ،درپهلوی بُرتن 𐭥𐭫𐭬 و در فارسی بردن ، دربند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ ازهات۳۳نیز آمده ، در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده وبساهم با جزءهای گوناگون چون آ 𐬀 . (â) ، اَوَ 𐬀𐬫𐬀 . ava ، اَوی 𐬀𐬫𐬌 . avi ، اوس 𐬀𐬫𐬎 us (= اوز 𐬀𐬫𐬵 . uz)، پَیتی 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌 . paiti ، فرا 𐬯𐬭𐬀 . frâ ، وی 𐬫𐬌 vi ، نیز 𐬚𐬌𐬵 . niz ، هام 𐬵𐬀𐬥 . haṃ ، پَرا 𐬯𐬀𐬭𐬀 . parâ ، اَپَ 𐬀𐬯𐬀 . apa .

۳ - دروغ گفتار = میتَهْنگه وَچَنگه 𐬨𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬴𐬌𐬫𐬀𐬵𐬀𐬴𐬌 . mithaṅh-vacaṅh ،بواژهٔ وَچَنگه 𐬫𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬌 . vacaṅh که بمعنی گفتاراست دربند ۳ از هات ۳۰ برخوردیم و واژه ای که در آغاز همین بند به « آواز » گردانیدیم در متن وَچْ 𐬫𐬀𐬴 . vac آمده ، با وَچَنگه از یك بنیاد است (یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸) میتَهنگه 𐬨𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . mithaṅh یعنی دروغ ، نادرست . میتَهنگه وَچَنگه mithaṅh-vacaṅh درگزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده‌شده : کدبا 𐭪𐭲𐭱 (= دروغ 𐭣𐭥𐭩) 𐭬𐭩𐭮𐭥𐭣 ، میتَهیه 𐬨𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است بمعنی دروغ ، نادرست، واژگون .

۴ - ۵ داناونادان : دانا یا شناسا و آگاه = ویدْوَنگه 𐬫𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬴𐬌 . vîdvaṅh ودر پخشهای دیگر اوستا ویدْوَنگه 𐬫𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬴𐬌 . yîdhvaṅh ، در بند ٦ از هات۲۹ باین صفت برخوردیم و به‌هیئت دیگر آن،ویدوش 𐬫𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬱 . vîdus نیز دربند ٤ازهات۲۸ برخوردیم، ودرپخشهای دیگر اوستا ویذوش 𐬫𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬱 vîdhus آمده است. ویدوَنگه اسم‌فاعل‌است از مصدر وید 𐬫𐬌𐬙 vid یعنی دانستن، شناختن ، آگاه شدن .

همین واژه که با حرف نفی « اِ » ٤ . آمده : اِویدوَنگه 𐬀𐬫𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬴𐬌 . ə-vîd-vaṅh یعنی نادان، درگزارش پهلوی آکاس ، اَنْ آکاس(𐭠𐭪𐭮 âkâs ،

anâkâs)یعنی آگاه و ناآگاه . دراوستا اَ . « a »که ازادوات نفی است بیشتر آمده تا اِ « ə » به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بواژهٔ ما mâ در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۷ همین هات .

٦ - دل = زِرِدْ zərəd نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۱۰ازبند ۱ ازهات ۳۱ . از برای منش = مَنَنْگه manaŋh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند۲ از هات ۲۸ .

۷ - بجای « پی در پی » آنوش هَچْ ânuŝhaĉ . ( ) همین یکبار دراوستا آمده ، بارتولومه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend .

closely following ; instantly; Steudily : Kanga کانگا

unceasingly : Jackson جکسن

festhaltend : Justi یوستی

۸ - بجای روان مئینیو mainyu که درفارسی مینو گوییم ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۹ - سرگردانی = مئِتها maêthâ زیغ ، گمان (شك ، تردید) بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱۰ - آشکار = آویشیَه âvîshya، بهمین صفت دربند ٥ از هات ٥۰ نیز بر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش âviŝ یعنی آشکارا یا هویدا وبدیده آمدنی ، هردو درگزارش پهلوی آشکارك شده است .

سیزدهمین بند

۲ - نهانی = تَیَه taya صفت است ، در گزارش پهلوی نیهانیك nihânîk ، این واژه اصلا بمعنی دزدی است، چه تایَه tâya که دریسنا ۱۲ پارهٔ ۲ آمده بمعنی دزدی است ودرگزارش پهلوی نیزچنین گردانیده شده

است. تایو 𐬞𐬀𐬌𐬎𐬎𐬀 tâyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه دریسنا ۹ پارهٔ۲۱ ودر فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ۱ ، در پهلوی دوژد 𐭣𐭥𐭲 duždو جز آن .

۳ - باز خواست یا پرسش = فَرَس 𐬐𐬁𐬎𐬀𐬎𐬀 frasa از مصدر پَرس 𐬐𐬁𐬎 parəs که در همین بند ودر بند گذشته و بند های ۱۳-۱٦ نیز بکاررفته است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۴ - گناه = اَئِنَنگه 𐬀𐬌𐬈𐬀𐬙𐬀 aenanh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۵ - خُرد (کوچك) ،کم ، کاست = کسو 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀 kasu ،دربند٤ ازهات ٤۷ نیز آمده است ، درگزارش پهلوی کوتك 𐭪𐭮𐭲 (کودك) .کاستن درفارسی باکسو kasu اوستایی از یك بنیاد است ، در لهجهٔ زرتشتیان ایران که دری نامیده میشود کسوك یعنی کوچك نگاه کنید به :

Houtum Schindler، die Parsen in Persien، ihre sprache s. 72

٦ - رهایی = بُوج 𐬠𐬎𐬵 bûǰ از مصدر بوج 𐬠𐬎 buǰ رهانیدن ، رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پارهٔ ۳ ، بهرام یشت پارهٔ٤٦ ، هرمزد یشت پارهٔ۱۷ وجز آن . بَئُوختر 𐬠𐬀𐬎𐬵𐬙𐬀𐬎 baoxtar که درویسپرد کردهٔ۷ پاره ۳ آمده یعنی رهاننده،درگزارش پهلوی بوختار 𐭡𐭥𐭲𐭫𐭠𐭫 bôxtâr ، در پهلوی بوختن 𐭡𐭥𐭲𐭫𐭠𐭭 bôxtan یعنی رهانیدن وبوژیشن 𐭡𐭥𐭲𐭩𐭠𐭭 bôžišn چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی ورستکاری ، از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون سُبُخت (یعنی پندارنیك ، گفتارنیك وکردارنیك : هُومَت ، هوخت ، هُورشْت رستگار ساختند یا برهانیدند) ؛ چهارُبخت (نمیدانم از شمارهٔ چهار چـه اراده شده شاید آخشیج چارگانه چون اندروای (= هوا) و آتش وآب وزمین که نیز درمزدیسنا از فرشتگانند) ؛ پنج بُخت (یعنی گاتها : اهنود، اشتود، سپنتمد، وهوخشتر، وهیشتوایشت‌رهانیدند)، هفتان‌بخت (یعنی

هفت امشاسپندان : هرمزد ، بهمن ، اردیبهشت ، شهریور، سپندارمذ ، خرداد، امرداد رهانیدند) ، یزدان بخت ؛ مَهبُزد (یعنی ماه‌رهانید) وجز آن . به‌چهار مقالهٔ نظامی ، بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹ـ۲٤۰ نگاه کنید .

۷ - باز جستن (𐬬𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬚𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬐𐬀𐬌𐬚𐬀𐬌𐬐𐬀𐬌𐬐𐬀𐬌𐬐

پارهٔ ۵ویسنا۳۸ پارهٔ٤ ویسنا ۳۹ پارهٔ٤ فعل ایشوئیدیَه 𐬌𐬀𐬱𐬎𐬌𐬌𐬀 ishûidya بکـار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپا مینیتن 𐬀𐬱𐬀𐬨𐬀𐬨𐬌𐬚𐬀𐬙 âpâmênîtan (وامگزاردن) گردانیده شده‌است ، مراد از آن وامی است که بندگان درستایش ونیایش بآفریدگار پردازند . درفارسی نیز «آوام» آمده (النهایه ص ۱۲٤)

۳ - مُزد = داتهرَ 𐬛𐬀𐬙𐬭𐬀 dâthra ، درگزارش پهلوی داسر 𐬛𐬀𐬎𐬭 dâsr یعنی دهش و پاداش ، در بند ۱۳ از هات ۳٤ دَتهرَ 𐬛𐬀𐬙𐬭𐬀 dathra آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کُـنشها ثبت گردیده . در فـرهنگها واژهٔ داره که بمعنی وظیفه یاد شده و بیك شعر سوزنی گواه آورده شده با واژهٔ اوستایی داتهرَ یکـی است ، چون آن شعر سوزنی درفرهنگها درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

داتهرَ از مصدر دا 𐬛𐬀 dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن است ، در آمده است . از برای خود واژهٔ مزد که در اوستا میژدَ 𐬨𐬌𐬵𐬛𐬀 mizda آمده بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ ازهات ۳٤ نگاه کنید .

۴ - بجای پاك و ناپاك اَشوَنت 𐬀𐬱𐬀𐬯𐬀𐬯𐬌 ashavaṇt ودْرِ گوَنْتْ 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬯𐬌 drəgvaṇt آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده میشود واز دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - شمار پسین ، امارهٔ روز واپسین ، سرانجام کار = هِنْکِرتی hāṇ-kərəti 𐬵𐬀𐬦-𐬐𐬭𐬀𐬵𐬌 . یعنی شمار روز پسین ، آنچنان کـه در سر انجام از روی نامهٔ کردار ، نیکی وبدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند و گناهکاران پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱ هَنْکِرتی 𐬵𐬀𐬦-𐬐𐬭𐬀𐬵𐬌 . haṇ-kərəti یعنی پایان و سرانجام . در رام یشت پارهٔ ٥٤ از هِنْکِرتی 𐬵𐬀𐬦-𐬐𐬭𐬀𐬵𐬌 . haṇ- kərəti معنی مناسب بر نمیآید ، در پارهٔ ۱۸ از یسنا ۷۱ هَنْکِرتَه 𐬵𐬀𐬦-𐬐𐬭𐬀𐬵𐬀

han-kərətha صفت است یعنی بجای آورده شده ، پایان یافته ، ازسرتابن سراییده شده وبسر آورده شده و پایان پذیرفته ، دراین پاره همچنان پارهٔ ۱ ازهمان یسنا که یاد کردیم هَنْکِرتی وهَنْکِرتَه با گاتها پیوستگی دارد باین معنی که در آن دوپاره از پایان و انجام گاتها واز کاملا سرودن آنها سخن رفته است . این واژه ها از مصدر کَرْ که بمعنی کردن است در آمده و با جزء هَنْ : هَنْکَرْ 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬭 . han-kar یعنی بجا آوردن ، بسر آوردن کار وپایان دادن چنانکه در یسنا ۱ در هر یك از پارهٔ آن آمده است .

۱ - سزا = مَئِنی 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌 maêni (مئینی 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌 maini) در بند ۱۹ ازهات ٤٤ نیز آمده ، درگزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن پاتفراس 𐬯𐬌𐬥𐬀𐬯𐬀𐬑𐬭𐬀𐬯 vinâsišn-pâtfrâs

پانزدهمین بند

(پادافراه گناه) گردانیده شده و در بند ۱۹ از هات ٤٤ ویناسکاریه پاتفراس 𐬯𐬌𐬥𐬀𐬯𐬀𐬑𐬭𐬀𐬯 vinâskârîh-pâtfrâs (پادافراه گناهکاری)

۲ - دروغپرست = دْرِگْوَنت 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬌 drəgvaṇt، دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم که ازاین واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاك اراده میشود ،درپهلوی و پازند دروند 𐬛𐬭𐬎𐬎 darvand، دراینجا کسی از بزرگان دیویسنا مراد است ، به بند ٤ از هات ٤٦ نگاه کنید .

۳ - شهریاری = خشَثْرَ 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬙𐬭𐬀 xshathra .

۴ - فراهم کردن(𐬵𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬎𐬀𐬙𐬭𐬀) = هو 𐬣𐬎 hu آماده کردن،ساختن، انگیختن ، بکار آوردن . گذشته ازاین واژهٔ هو 𐬣𐬎 بچند معنی دیگرهم دراوستا آمده است : هو hu فشردن،هو hu پختن وجوشانیدن، هو hu زادن ، زاییدن یا راندن، باین معنی آنگاه بکاررود که ازبچه پس انداختن آفریدگان بدواهریمنی سخن باشد.

۵ - بدکنش = دوش شیُوتَهنَ 𐬛𐬎𐬱𐬌𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 dus-šyaothana . بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

٦ - زندگی = جیُوتو 𐬖𐬌𐬎𐬎𐬀𐬙𐬎 jyôtu، بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۳

از همین هات نگاه کنید .

۷ - یافتن، پیدا کردن (𐬬𐬀𐬌𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀) = وید 𐬬𐬀𐬌𐬎 vid، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - جُز یا بی (بدون) = هَنَر 𐬙𐬀𐬥𐬀𐬭𐬉 . hanarə از حروف اضافه است ، در بند ٥ از هات ٤۷ نیز آمده .

۹ - آزار ، ستم ، زور = اَئِنَنگه 𐬀𐬌𐬚𐬀𐬥𐬀𐬙𐬍 . haênanh، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۱۰ - چارپا یا گاو و گوسپند = پَسو 𐬯𐬀𐬱𐬎 . pasu نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٥ از هات ۲۹ .

۱۱ - واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم ، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید ، در متن ویرَ 𐬬𐬌𐬭𐬀 vîra ، در بند ۹ از هات ٤٥ نیز با واژهٔ پسو یکجا آمده ، در پهلوی ویر 𐭥𐭩𐭫 vir یعنی مرد برابر واژهٔ لاتین vir وصفتی که از آن درآمده : virilis در فرانسه viril شده است . ویرَ بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۱٤ وجز آن . درسانسکریت نیز vîrà بمعنی مرد است . ویرَ vîra نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون هویرَ 𐬯𐬎𐬌𐬭𐬀 hvîra (هو + ویرَ 𐬯𐬎 + 𐬬𐬌𐬭𐬀 . hu+vîra) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ٦۲ پارهٔ ٥ ، پرتهویرَ 𐬨𐬁𐬎𐬌𐬭𐬀 . pərəthvîra (پرتهو + ویرَ 𐬨𐬁𐬎𐬌 + 𐬬𐬌𐬭𐬀 . pərəthu+vîra) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پارهٔ ۱ .

درفارسی نیز ویر بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده :

زین بدکنش حذرکن وزین پس دروغ او مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر
(ناصرخسرو)

۱۲ - کشاورز یا دهکان = واستریَه 𐬬𐬀𐬱𐬎𐬌𐬭𐬌𐬀 . vâstrya، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ همین هات .

۱۳ - راستکردار = اَدروجَینت 𐬀𐬛𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬵𐬌 a-druǰyaṇt، این صفت باحرف‌نفی اَ 𐬀 واسم‌فاعل مصدر دروج 𐬛𐬭𐬎 druǰ(دروغ گفتن)ساخته شده‌یعنی‌نه دروغگو، نه‌فریبنده ، بنابراین پیرودین‌راستین‌مزدیسنایاپارساواستکردار.

۱ - نیك اندیش = هودانو 𐬵𐬎𐬛𐬀𐬥𐬎 hu-dânu، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

شانزدهمین بند

۲ - افزایش دادن = فَرَدَتهائی 𐬐𐬭𐬀𐬛𐬀𐬵𐬀𐬥 fra-dathâi (Inf.) ، در بند ۹ از هات ٤٥ نیز آمده یعنی افزودن ، بالانیدن . فَرَدَتَه 𐬐𐬭𐬀𐬛𐬀𐬵𐬀 tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا٥٥ پارهٔ ۳ ویسنا ٦٨ پارهٔ۲ یعنی فراوانی و افزونی وگشایش و فراخی ، هر دو واژه از مصدر دا 𐬛𐬀 dâ که بمعنی دادن و بخشیدن است درآمده است .

۳ - توانایی = خشَتهرَ 𐬵𐬌𐬰𐬀𐬵𐬭𐬀 xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۴ - خان و مان = دمانَ 𐬛𐬋𐬥𐬀𐬥𐬀 . dəmâna ، درجاهای دیگر اوستا نیز دِمانَ و نمانَ 𐬥𐬀𐬥𐬀 . nmâna آمده در پهلوی ۳۶ mân ودر فارسی مان گوییم ، بسا درگاتها با واژهٔ گَرُو 𐬜𐬀𐬭𐬎 . garô آمده چنانکه در هات ٤٥ بند ۸ و هات ٥٠ بند ٤ (𐬜𐬋𐬥𐬀𐬥𐬀.𐬜𐬀𐬭𐬎 .) و هات ٥١ بند ١٥ (𐬜𐬀𐬭𐬎.𐬜𐬋𐬥𐬀𐬥𐬀 .) درپخشهای دیگراوستاگرُونمانَ 𐬜𐬀𐬭𐬎.𐬥𐬀𐬥𐬀 . garô-nmâna ، درگزارش پهلوی گروتمان ۳۶۵ همان است که در فارسی گرزمان شده. اسدی درلغت فرس‌گوید : گرزمان پارسیان‌گویند عرش است وشعرا گویند آسمان است ، دقیقی گفت :

مه وخورشید با برجیس واسمان زحل با تیر و زهره بر گرزمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا داد است فرمان

گرودمان = گرونمان یاگرزمان یعنی خان ومانِ سرود وستایش ، وسرای‌نیایش . از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین‌اراده میشود، واژه‌گر 𐬜𐬀𐬭 . gar بمعنی

ستایش ونیایش وسرود است ، همین واژه نیزمصدراست بمعنی سراییدن وستاییدن ، در توراة نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است ، چنانکه درزبور داود مزمور بیست و دوم فقرهٔ٤، نگاه کنید به :

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98-99

بساهم واژهٔ دِمانَ (= نمانَ) باواژهٔ دروج آمده: دروجُو دِمانَ drûǰô-dəmâna وداتیک . ویسپرد ۱۱ . یعنی خان و مان دروغ ، از آن دوزخ اراده میشودچنانکه درهات ٤٦ بند ۱۱ و هات ٤٩بند۱۱ وهات ٥۱ بند ١٤ .

در بند ۱۳ از هـات ۳۲ دِمانَ با واژه های بدتـرمنش و در بند ۱٥ از همان هات با واژه های منش نیك آمده ، از خان و مان بدتر منش دوزخ واز خان ومان منش نیك بهشت اراده شده است .

٥ - روستا = شوئیتهرَ shôithra، دربند۱۸ازهمین‌هات و در بند ٤ از هات ٤٦ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن بـرمیخوریم چنانکه درهمهٔ پاره های نخستین فرگرد وندیداد و در تیریشت پارهٔ ۱ وبهرام یشت پارهٔ ٦۳ و یسنا ۲ پارهٔ ۱٦ و جز آن ، در گزارش پهلوی روستاك (روستا) ،روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده :

هر که روزی باشد اندر روستا تا بماهی عقل او ناید بجا (جلال‌الدین در مثنوی)

رُستاق ورُزداق مُعرّب آن است ، اما در روزگاران پیش روستاك (= روستا) نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی وکشت زار : « در ذکر عدد رستاقهای شهر قم . . . . برقی درکتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصدو شصت و پنج دیه است » .

(تاریخ قم چاپ طهران ص ٥٦ باهتمام جلال‌الدین طهرانی .)

واژه‌های ده وشهروکشور که بزودی یادخواهیم کرد مانند واژهٔ روستا اهمیت پارینهٔ خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده ، امروزه درفارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته ، خُرد تر ، چنین خوانده میشوند .

روستاك 𐬭𐬎𐬯𐬀𐬎 rôstâk و هیئت کهنتر این واژه در پهلوی روتستاك 𐬭𐬎𐬯𐬀𐬎 rôtastâk در گزارش پهلوی (= زند) از پارهٔ ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده : 𐬭𐬎𐬯𐬀𐬎 𐬀𐬭𐬎

در هر جای اوستاکه واژهٔ شوئیتهرَ آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم بر میآید نـه بویژه دِه . شوئیتهر در گـاتها بجای زنتو 𐬵𐬀𐬌𐬥𐬎𐬎 zaṇtu در یخشهای دیگر اوستا بکار رفته است . دربند ۱۸ همین هات آبادانیها و سرزمینهای ایران کهن نظر ببزرگـی آنهـا از روی ترتیب چنین آمده : دِمـانَ 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬥𐬀 dəmâna ، ویس 𐬯𐬌𐬰 vîs ، شوئیتهرَ 𐬱𐬌𐬹𐬀𐬚𐬭𐬀 shôithra ، دخیـو 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬿 dahyu یعنی خانوار ، ده ، روستا ، ایالت یاکشور . در جاهای دیگر بسا باین واژه ها با هم برمیخوریم و بهمین ترتیب ، جزاینکه چنانکه گفتیم بجای شوئیتهرَ واژهٔ زنتو بکار رفته‌که در پهلوی زند 𐬵𐬀𐬌𐬥𐬎𐬎 گوییم. ازواژهٔ دخیوکه در یادداشت آینده سخن خـواهیم داشت بخوبـی پیداست که شوئیتهرَ سرزمینی است خردتر از ایالت یاکشور و بزرگتر از ده بنا بـراین باید سرزمینی باشدکه امروزه بلوك خوانند .

۶ - واژه‌ای‌که بجای‌کشور آوردیم درمتن‌دخیو 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬿 dahyu آمده نگارنده دراینجاکشور راکه در اوستاکرشْور 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬯𐬭 karshvar آمده و برابر نامهٔ دینی ایرانیان ، دردیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری چنین یادشده : « هرکجـا آرام‌گاه مردمان بود بچهارسوی جهان ازکران تاکران این زمین ببخشیدند وبهفت بهرکردند و هر بهری را یکی‌کشور خواندند . . . » باین معنی نگرفته است، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ ازهات ۳۲ . گذشته ازهفت‌کشورکه در داستانها و فرهنگ (ادبیات) مامعروف است ، مملکت وبسا یك ایالت هم در فارسی‌کشور خوانده شده ،آنچنان که واژهٔ خشْتْهرَ 𐬵𐬌𐬰𐬀𐬚𐬭𐬀 xshathra که دراوستا وفرس هخامنشی بمعنی مملکت وپادشاهی است، درفارسی ازبزرگی آن کاسته، شهر گوییم . درپارینه سراسرمرز وبوم ایرانرا ایرانشهر گفتندی ، خودواژه دخیو اهمیّت دیرین خودرا باخته همان است‌که درفارسی دیه یا ده‌گوییم .

دخیو dahyu در جا های دیگـر اوستا نیـز دخیو ودئینگهو 𐬛𐬌𐬵𐬀𐬌𐬥𐬀 daiñhu و دنگهو 𐬛𐬀𐬥𐬀 dañhu آمده ، در فرس هخامنشی دهیو dahyu

در سنگ نپشته های شاهنشاهان هخامنشی بواژهٔ دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها (هستند) دهیوها (سرزمینها)که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ،آشور ، عربستان ، مصر... » ، داریوش پس‌ازبرشمردن همه مملکتهاکه در زیر فرمان وی بوده در انجام‌گوید : « رویهم بیست وسه دهیو (= مملکت) » .

درجای دیگر همان سنگ نپشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه‌که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند: پارس ، شوش (عیلام) ماد، آشور، مصر ، خراسان (پَرَتَهوَ Parthava)، مرو، تَهَتهه‌گو Thathagu ، سکستان (sakâ) » در هرجای از سنگ نپشته‌های هخامنشیان‌که ازدهیو نام برده شده همان است‌که یك خشترَ پاوَن xshathra Pâvan یاشهردار (= مملکت‌دار)که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته‌اند ، بر آن‌گماشته بوده است.

از دهیو در فرس هخامنشی باهمیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، درجلد وندیداد از نمانَ و ویس و زنتو و دهیو (= دنگهو) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها درصفحهٔ ٤٣٥ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژهٔ «داه» را در ردیف دیه ودِه آورده است پیداست‌کـه واژهٔ داه بمعنی دَه ازشمارو برابر واژهٔ دَسَ dasa اوستاست ، پیوستگی با دهیو ندارد . از بـرای دِمـانَ و زنتو و ویس و دخیو بیـادداشت پـارهٔ ٤١ از فـرگرد ۷ ونـدیداد نگاه‌کنید .

۷ - کوشیدن ( ) بـارتولومـه .Barthol آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر sparaz یادکرده‌است . سپَرزْ در اینجا با جزء آ آمده است ، در گزارش پهلوی آکوشیتار .

۸ مانند تو یا بتو مانند= تهواوَنت thwâvant ، درهات

۴۳ بند۳ وهات ٤٤ بند۱ وبند۹ وهات ٤۸ بند۳ نیز آمده، یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

هفدهمین بند

۱ - بزرگتر = مزَینگه 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎 . mazyaṅh، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ ازهات ۲۹

۲ - گرویدن(𐬬𐬀𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎) = وَرْ 𐬬𐬀𐬎 . var ، یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آگاهانیدن ، گفتن (𐬨𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎) = مرو 𐬨𐬀𐬵 . mrû، درگزارش پهلوی گپتن 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬎 ، دراوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات۳۲ بند۱۲ وبند۱٤ ، هات ۳٤بند۱۳ ، هات ٤۳ بندهای۱۱-۱۲ ، هات ٤٥ بند ۲ وبنده ، هات ٥۱بند ۸ و بند۱۹ ، هات۵۳ بنده . دریادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پیتی : 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎-𐬨𐬀𐬵 . paitî-mrû بمعنی پاسخ گفتن است ، چنانکه در بند ۳ ازهات ۲۹.و دربند ۲ از هات ۳۲ آمده . بواژهٔ مروایتِ 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎 . mrûitê دریادداشت شمارهٔ۲ ازبند٦ ازهات ٤۹ نیز نگاه کنید .

۴ - بجای « مباد» در متن « ما » 𐬨𐬀 . mâ آمده بمعنی نه ، ازبرای واژهٔ فریفتن آورده شده، «ما» دراوستاازحروف نفی‌است، درسرجمله یادرسرفعل افادهٔ نهی میکند ، همین واژه است که درفارسی مَه شده، بفتح اول وباخفای هاء ، حرف‌نفی‌است بمعنی نه ، درفارسی بسا درسرفعلها میآورند چون مپندار ، مگو، مرو . درآغاز بند ۱۸ همین‌هات بواژهٔ «ما» برمیخوریم .

۵ - از برای دانـا و نـادان بیاد داشت شمـارهٔ ٥ از بند ۱۲ همین هـات نگاه کنید .

٦ - فریفتن (𐬀𐬌𐬱𐬌𐬉𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎) = اَئیپی دِبو 𐬀𐬌𐬱𐬌𐬉 . 𐬛𐬁𐬯𐬀 aipî -dəbu ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ٤ ازبند٦ ازهات ۳۰

۷ - آموزگار = فرَدخشتَر 𐬐𐬭𐬀𐬛𐬵𐬌𐬵𐬀𐬉𐬎 . fra-daxstar ، دربند ۳ از هات ٥۱ نیز آمده از مصدر دَخش 𐬛𐬵𐬌𐬵 . daxsh (آمـوزانیدن و

نمودن)چنانکه‌در بنده ۱ازهات۴۳، دربند۱۳ازهات۳۳ باجزء فرَ: 𐬟𐬭𐬀𐬛𐬀𐬵𐬎 fra-daxsh

۸ - باش(𐬀𐬵𐬀𐬌) از مصدر اَه 𐬀𐬵 ah بودن .

هجدهمین بند

۱ - مباد = «ما » 𐬨𐬀 mâ ، در یـادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گذشت .

۲ - گفتار، سخن = مانتهرَ 𐬨𐬀𐬌𐬚𐬭𐬎 mąthra ، بجای آموزش ساسنا 𐬯𐬀𐬯𐬀𐬦𐬀 sâsnâ آمده بمعنی دستور و فرمان ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ ازهات ۲۸ ویادداشت شمارهٔ ٦ از بنده از هات ۲۹

۳ - گوشدادن ،گوشیدن، شنیدن ، نیوشیدن ، شنفتن(𐬵𐬀𐬎𐬀𐬯𐬀) = گوش 𐬜𐬎 gush ، درآغاز بندآینده نیز آمده ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ۳ ازبند۸ از هات ۲۹

۴ - ازبرای خان ومان و روستا وکشور = دِمانَ 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬥 dəmâna ، ویس vis، شوئیتهرَ 𐬱𐬌𐬵𐬌𐬚𐬭𐬎 shôithra ، دَخیو dahyu نگاه کنید یادداشتهای شمارهٔ ٤ ـ ٦ از بند۱٦ همین‌هات .

٥ - ویرانی = دوشیتی 𐬛𐬎𐬱𐬌𐬛𐬌 dushiti : از دوش 𐬛𐬎 dus بد و زشت و شیتی 𐬱𐬌𐬛𐬌 shiti جا و آرامگاه و نشستگاه ، از مصدر شی 𐬱𐬌 shi جای گزیدن ونشیمن ساختن . یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ ویادداشت شمارهٔ٥ ازبند۱٦ همین‌هات نگاه‌کنید. دوشیتی درگزارش پهلوی به‌دوش روشنیه 𐬛𐬎 𐬭𐬌𐬯𐬱𐬀 dus ravišnih بدبختی ، خواری ، زبونی گردانیده شده .

٦ - تباهی یامرگ = مَرَکَ 𐬨𐬭𐬀𐬐𐬀 maraka ، درجاهای دیگراوستا مَهرکَ 𐬨𐬀𐬵𐬭𐬐𐬀 mahrka یعنی مرگ ، درگزارش پهلوی نیز مـرگ 𐬨𐬀𐬵𐬭𐬐 نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ۸ ازبند ۱ همین‌هات .

۷ - بجای ساز جنگ درمتن سنَیتیهیش 𐬯𐬀𐬌𐬚𐬌𐬵𐬌𐬱 snaithish آمده درفارسی سازجنگ گویند یعنی ابزارجنگ یاجنگ ابزار :

میان دولشکر دوفرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ‌بود (فردوسی)

درداستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفرّ کیی نرم کرد آهنا چوخود وزره کردوچون‌جوشنا

بدین اندرون سال پنجاه رنج ببرد و از این ساز بنهاد گنج

سوزنی گوید :

زهیبت توعدو نقش شاهنامه بود کزو نه‌مردبکار آیدونه‌اسب‌ونه‌ساز

در تازی سِلاح خوانند وجمع آن اسلحه. زمخشری درمقدمةالادب ، سِلاح را درفارسی سازجنگ یادکرده است .

درپهلوی سنِه snêh ،درگزارش فارسی هرمزدیشت آمده : «بسیار سنه یعنی بسیار سِلاح » نگاه کنیدبه :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین دریك نسخهٔ خطی اوستاکه در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ، درپارهٔ ۲۹ ازسروش یشت (= یسنا۵۷) دربرابر واژهٔ اوستایی سنَیتیهیش snaithish و واژهٔ پهلوی آن سنِه snêh ، در فارسی افزوده شده سِنِه . نگارنده در ادبیات فارسی باین واژه بمعنی سِلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین‌که درفرهنگهای فارسی یاد شده وبمعنی آهن وپولاد گرفته شده باید با واژه سنِه بمعنی سلاح پیوستگی داشته باشد .

آب در حلق بدسگالانش عجب‌است ارنمیشود چوسنی (شمس‌فخری)

همچنین واژهٔ ستی باتاء‌که در فرهنگها بمعنی آهن وپولاد یادگردیده و بشعر ابوشکورگواه آورده شده :

زمین چون سَتی بینی و آب رود بگردد فراز و بیاید فرود

بگمان نگارنده باید سهوی ازنساخ باشد، تاء بجای نون نوشته شده‌است واین‌سهوی است‌که بآسانی روی میدهد .

در اوستا بواژهٔ سنَیتیهیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا

۵۷ (= سروش‌یشت) در پاره های ۱۰ و۱۶ و ۲۲ و۲۹ و ۳۱ و درفروردین‌یشت پارهٔ ۷۱ و جز آن سنَتَه 𐬯𐬀𐬙𐬀 snatha. یعنی زنش و آن زنش یـا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه درفرگرد چهارم وندیداد در پاره‌های۲۶ و۲۹ و۴۰ از مصدر سنَتَه 𐬯𐬀𐬙 snath کـه بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بـکار بردن است .

در انجام‌گوییم : سنی درفارسی برابر سنه snêh پهلوی وسنئیتهیش snaithish اوستاست، هرچندکه سنی درفارسی بمعنی آهن وپولادگرفته‌شده، اماباید بیاد داشت که بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که با آن ساخته میشده ، نامزدگردیده استچون نیزه ازنی وزوبین ازچوب (چوبین)، نگاه کنیدبه :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ - رانـدن ، از خود دورکـردن (𐬯𐬀𐬎𐬎) = 𐬯𐬀 sâ در بند ۷ ازهات ۴۸ نیز آمده و باجزء پئیتی آورده‌شده : 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬌𐬀 paitî-sâ درآن بند واژهٔ پئیتی دوبارآورده شده ، دومی در وزن شعر زیادتی است ، افزوده شده است . پئیتی‌سا یعنی پذیره شدن ، بستیزه درآمدن و با هماورد برابر شدن و بضد کسی رفتن . یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هـات بمصدر پئیتی اَرْ 𐬌𐬀𐬎 paitî-ar نگاه کنید .

نوزدهمین بند

۱ - انـدیشیدن (𐬨𐬀𐬌𐬥𐬀) = مَنْ 𐬨𐬀 man ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ ازهات ۲۹

۲ - پزشك زندگی = اَهوم‌بیش 𐬀𐬵𐬌𐬥𐬀𐬯𐬌𐬰 ahûm-biš دربند۲ ازهات ۴۴نیز آمده‌است، صفت است : ازدوواژه، نخست اَهوْ 𐬀𐬵𐬎 ahu یعنی زندگی ، جهان ، روزگار ، هستی ، در یادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۲ ازهات۲۸گذشت،دوم بیش 𐬯𐬌𐬰 bish کـه بمعنی دارو و درمان است ، بیشَز 𐬯𐬌𐬰𐬎 bishaz یعنی دارو ودرمان‌کردن وچاره بخشیدن چنانکه در پاره های ۴۰ ـ ۴۴ از فرگرد هفتم‌وندیدادبیشَزَ 𐬠𐬀𐬎𐬯𐬌𐬰𐬎𐬀 baêshaza یعنی درمان‌بخش، همین‌واژه است

که درفارسی پزشك و درتازی طبیب گویند :

هر آنگه که‌دل تیره گردد زرشك مر آن درد را دیو باشدپزشك (فردوسی)

دراینجا یادآور میشویم که دُرستَبد نیز در فارسی بمعنی پزشك است ، واژه های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است . یادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ۳۶ از هفتمین فرگرد وندیداد نگاه کنید و نگاه کنید بواژهٔ 𐬀𐬵𐬀𐬎𐬨𐬌𐬰𐬀𐬎𐬌𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀𐬙𐬎𐬀𐬥. ahûmbiš-ratûm دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۶ از هات٤٤

۳ - سخن = وچَنگه 𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬵𐬀𐬙𐬎𐬀. vacanh ، زبان = هیزو 𐬵𐬀𐬎𐬭𐬀. hizû ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۱ ازهات۲۸ ویادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٥ ازهات ۲۸

۴ - بجای «آنچنان که باید» وسُو 𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬌 vasô آمده ، ازقیود است یعنی بکام وبدلخواه و آزادانه ، درگزارش پهلوی به کامك 𐬵𐬀𐬎𐬭𐬀 و𐬵𐬀𐬎𐬭𐬀 ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ همین هات .

٥ - استوار کردن = اِرِژا وخذائی 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬌𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬀. ərəz-uxdhâi راست گفتن ، در اینجا نمودن راستی و نشان دادن درستی مراد است ، نگاه کنید یادداشت‌شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

٦ - توانستن (𐬵𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬌𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬀.) = خشی 𐬵𐬀𐬎𐬭𐬀. xshi، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ٤ ازبند۳ ازهات ۲۸

۷ - بجای آذروصفت افروزان ، آتهر 𐬀𐬵𐬀. âthr وسوخرَ 𐬵𐬀. suxra آمده ، یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲ ازهات ۳۰ ویادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

دربند۹ ازهات ٥۱ نیز از آزمایش آذرسرخ یا افروزان و آهن گداخته که در روز پسین بکار آید وازپاداش وپادافراه نیکان وبدان یادشده است .

۸ - پخش (تقسیم) = وی داتی 𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀. vîdâtî (= ویدانا 𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀.)، دربند ٦ ازهات ٤۷ (𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀.) نیز آمده ازمصدر دا

𐬛𐬀 dâ (دادن ، بخشودن) ، بـا جزء وی : 𐬯𐬌𐬛𐬀 vî-dâ پخش کـردن (تقسیم کردن)در بند۱۲ ازهات ۳٤ ودربند۱۲ ازهات ٤۳ بآن برمیخوریم .

۹ - واژه‌ای که‌به مزد گردانیدیم‌درمتن وَنگهو 𐬯𐬀𐬐𐬌𐬵𐬎 vaŋhu (= وُهو 𐬯𐬀𐬐𐬎 vohu) آمده ، درپهلوی وِه 𐬯𐬎 ودر فارسی به‌گوییم ، بسا درگاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی . دراین بند ، چنانکه در بند ٦ ازهات ٤۷ ، بمعنی مزد وپاداش وبخشایش است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۱۳ ازبند۱ ازهات ۲۹

۱۰ - گروه = رَانَ 𐬭𐬀𐬦𐬀𐬥 rąna دسته وفرقهٔ دینی که مزدیسنا ودیویسنا باشد، مراد است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٥ ازبند۳ ازهمین هات.

۱ - پـیرو راستی = اَشَوَنْ 𐬀𐬱𐬀𐬯𐬀𐬥𐬌 ashavan ، خـود پیغمبر زرتشت مراد است‌کـه آورنـدهٔ اَشَ 𐬀𐬱𐬀 asha یا دین راستین است .

بیستمین بند

۲ - آمدن (𐬐𐬀𐬐𐬎𐬌) = ای 𐬌 (i) ، دراینجا با جزء آ 𐬀 آمده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند۲ ازهمین‌هات.

۳ - دور مانده = دیوَمْنَ 𐬛𐬌𐬯𐬀𐬥𐬆 divamna ، صفت است از مصدر دو 𐬛𐬎 du یعنی دورکردن وبرکنارکردن ، ازهمین واژه‌است زدودن درفارسی، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٥ ازهات ۲۹ ودریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ ازهات ۳۱ گفتیم‌که واژهٔ دو du نیز بمعنی وادارکردن وبرآن داشتن وکوشیدن ویاخودرنجه کردن است ، همچنین دو du بمعنی گفتن است اما ازبرای گفتن اهریمنی در برابر مرو 𐬨𐬁𐬭𐬎 mrû که‌گفتن ایزدی است یعنی آنگاه‌که ازگفتن پاکان ونیکان‌سخنی باشد فعل مروبکاربرند وهرگاه سخن‌ازگفتن ناپاکان باشد فعل دو du آورده‌میشود.

۴ - آینده = اَپَرَ 𐬀𐬯𐬀𐬭𐬆 apara (درتأنیث اَپَرا 𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀) در فرس هخامنشی نیز اَپَرَ apara ، صفت است یعنی آنچه پس ازاین خواهد بود ، در پهلوی اپاریك 𐬀𐬯𐬀𐬭𐬌𐬵 apârîk بمعنی « دیگر » در بند ۱۱ از هـات ٤٥ نیز آمده .

۵ – بدبختی یا زبونی ، تباهی، بیچارگی ، پریشانی =خشیُو 𐬵𐬀𐬯𐬌𐬎𐬹 . xshyô ، در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، درگزارش پهلوی شیون 𐬵𐬀𐬯𐬌 šêvan ، بارتولومه Bartholomae دراین بند خشی 𐬵𐬀𐬯𐬌𐬎 . xshî و دربنده ازهات۳۲ خشیو 𐬵𐬀𐬯𐬌𐬎𐬹 . xšyô نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی ونیازگرفته ودومی را بمعنی تباه کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554)

۶ – تیرگی ، تاریکی = تِمَنکَهْ 𐬙𐬀𐬨𐬀𐬑𐬀 . təmaṅh ، در بنده ازهات ٤٤ نیز آمده ، در پهلوی توم 𐭬𐭥 tûm در فارسی تَـم بمعنی پرده‌ای که درچشم کشیده شود ، در تازی غشاوه گویند . ابن یمین گفته :

نرگس نشان‌سروری اندرجبین تو بیند اگرچه در بصرش آفت تم است

تِمَنکَهْ təmaṅh و تِمَنکَهَ 𐬙𐬀𐬨𐬀𐬑𐬀𐬵 . təmaṅha (تاریك) و تِـمَنکهوَنت 𐬙𐬀𐬨𐬀𐬑𐬀𐬵𐬯𐬀𐬯𐬌𐬙𐬹 . təmaṅhvaṇt (تاریك مند = تیره و تار) و تِـمَسْ چیتهَر 𐬙𐬀𐬨𐬀𐬎𐬎-𐬨𐬀𐬌𐬚𐬹 . təmas-čithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار آمده است .

۷ – بلند یا دراز = دَرِگَ 𐬛𐬀𐬭𐬀𐬜𐬵 . daraga ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱ ازهات ۳۰

۸ – دیرپایا = آیو 𐬀𐬿𐬎𐬹 . âyu (اَیو 𐬀𐬿𐬎𐬹 . ayu) بمعنی سِنّ درپارهٔ ۱٤ تیریشت نیز آمده .

۹ – خورش‌بد =دوش خوَرِتهَ 𐬛𐬹𐬯𐬌𐬵-𐬵𐬀𐬭𐬀𐬙𐬹 . duš. xvarəṯha ، در بند۱۱ازهات۴۹ ودربند٦ ازهات۵۳نیز ازخورش‌بدکه درروز پسین گناهکاران‌را پیش آورند ، نیزیادشده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات۳۰ ویادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۸ از هات ۳۲

۱۰ – بانگ دریغ : بجای دریغ اَوَتاتْ 𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀𐬑 . avaêtâṯ آمـده وباواژهٔ وَجْ 𐬯𐬀𐬎 . vaĕ که بمعنی سخن‌وگویش است به‌بانگ دریغ گردانیدیم، در بند ٦ از هـات۵۳ صفت وَیوبرتْ 𐬯𐬀𐬿𐬎𐬹-𐬚𐬀𐬭𐬀𐬑 . vayû-bərəṯ نیز گویـای

همین معنی است یعنی وای‌بر (= وای‌گو) ، واژهٔ « وای» در فارسی که از اصوات است باواژهٔ وَیُوئی 𐬬𐬀𐬌𐬎𐬌 vayôi که دربند ۷ ازهات ۵۳ آمده یکی‌است ودر آنجا مانند واژهٔ اَوَئتات با واژهٔ وَچْ آمده است . بواژهٔ اَوُئی 𐬀𐬎𐬌 avôi در یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۳ ازهات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۱۱ – روزگار ، زندگی = اَهو 𐬀𐬵𐬎 ahu ، در یادداشت‌شمارهٔ ۲ ازبند پیش گذشت .

۱۲ – دین = دَئنا 𐬛𐬀𐬌𐬥𐬀 daênâ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ – کشانیدن یا رهبردن ، رهنمودن (𐬥𐬀𐬌𐬙𐬀𐬥) = نی 𐬥𐬌 ni درفرس هخامنشی نی ni ، درپهلوی نیتن 𐭭𐭩𐭬𐭭 nitan، این لفظ درفارسی بجانمانده امادرپازند، چنانکه درنامهٔ مینوخرد بسیار آمده‌است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۱۳ ازهات ۴۴

۱ – خداوندی = خواپَیتهیَه 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬉𐬔𐬌𐬎𐬌 xvâ-paithya ، در گزارش پهلوی نفشمن پتیه 𐭧𐭯𐭱𐭲𐭩 𐭯𐭲𐭩𐭠 = خویش پتیه 𐬵𐬌𐬎𐬎-𐬯𐬀𐬌𐬔 xvêŝ-patîh ، جزء پسین از واژهٔ پَیتی 𐬯𐬀𐬌𐬔𐬌 paiti درآمده که درپهلوی پت 𐭯𐭲𐭩 و درفارسی بَد گویند چون سپهبد ، موبد ، دُرستبد . از واژهٔ خواپَیتهیه = خویشبدی که بمعنی خود سروری است، پادشاهی وخدیوی وخدایگانی وخداوندی اراده میشود .

بیست و یکمین بند

۲ – رسا (تمام ، کامل) = بوری 𐬨𐬌𐬎𐬌 bûri (= بوئیری 𐬨𐬌𐬎𐬌𐬉𐬌 bûiri) ، در گزارش پهلوی بَوَندك 𐭥𐭢𐭭𐭣𐭪 bavandak ، درنامهٔ پهلوی بُندهش بَوَندَکْ پاتیخشاهیه 𐭥𐭢𐭭𐭣𐭪 𐭯𐭲𐭠𐭲𐭩𐭧𐭱𐭠𐭲𐭩𐭭 bavandak -pâtixŝâhih یعنی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژهٔ اوستایی خواپَیتهیه xvâ-paithya وصفت‌بوری میباشد . واژهٔ بوری درپارهٔ۱ ازیسنا ۴۰ (هفت‌هات) با فعل کَرْ 𐬵𐬀𐬫 kar (کردن) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن ، و در

گشتاسپ یشت بارهٔ ٥ ٤ بمعنی فزون و فراوان است .

۳ - انبازی یاپیوستگی وپیوند = سر sar ، دربندهای۸-۹ ازهات ٤۹ ودربند۳ ازهات ٥۳ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی آمیزش ویگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن . بـواژه هـای از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم ، چنانکه درگاتها : هات ۳۲ بند۲ ، هات ٤۹ بند۳ و بنده ، هات٥۱ بند۳ ، نگاه کنید به : Baunack Studien II S. 354

۴ - پایدار = وَزْدْوَرْ vazdvar، در جا های دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه درپارهٔ ٤٤ ازفرگرد نهم وندیداد ودربهرام‌یشت پارهٔ ۲۹ و یسنا ٤۸ پارهٔ۱۱

وَزْدَنگه vazdanh که در بند ۱۰ از هات ٤۹ آمده یعنی پایدار،بادوام . بیادداشت شمارهٔ ۸ آن بند نگاه کنید ونگاه کنید به :

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندرآس و واکرناگل ، وَزْوَرْ را بمعنی رهبری گرفته اند ، نگـاه کـنید بـه : Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

٥ - بجای رسایی و جاودانی و راستی وتوانایی ونیك منشی درمتن : خرداد و امرداد و اردیبهشت (اَشَ) وشهریور و بهمن آمده، دراینجا معنی این امشاسپندان اراده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ همین هات نگاه کنید .

٦ - بجای اندیشه مَئینیو mainyu آمده ومیتوان بمعنی روان گرفت، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰

۷ - دوست = اوْرْوَتَهَ urvatha، درگزارش پهلوی نیز دوست ، دربند ۱۱ ازهات ٤٥ ودربند ۱٤ از هات٤٦ و دربند ٦ ازهات٥۰ و دربند ۱۱ ازهات ٥۱ نیز آمده است .

بیست و دومین بند

۱ - پیدا = چیتهرا 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀. 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀 (در تذکیر چیتهرَ 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀. 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀) صفت است یعنی هویدا ،آشکار ، پدیدار ، در گزارش پهلوی پیتاك 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀 همین است که در فارسی چهرگوییم بمعنی روی ، دربند۷ ازهات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ٤٤ نیز آمده است . چیتهرَ اَوَنگه 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀. 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀. 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀. که در بند٤ از هات ۳٤آمده یعنی آشکارا یاری‌دهنده یا پیدا رامش بخشنده . ازبرای واژهٔ اَوَنگه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀. avaṅh یاری ، یاوری بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند۹ از هات ۲۹ نگاه کنید . چیتهرَ 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀 نیز در اوستا بمعنی تخمه ونژاد است چنانکه دربند ۳ از هات ۳۲ آمده است ، در گزارش پهلوی توخمك 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀 ، در فرس هخامنشی نیزچیتهرَ بمعنی تخمه و نژاد است ، ازهمین واژه است نام منوچهرَ که دراوستا منوش چیتهرَ 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀. 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀. Manuš-čithra آمده یعنی ازپشت وتخمه ونژاد منوش ، درپارهٔ۱۳۱ فروردین‌یشت باین نام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها ، گزارش نگارنده، ص۵۰-۵۲) . هوچیتهرَ 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀. hu-čithra صفت است، درتأنیث هوچیتهرا 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀. hučithrâ یعنی خوب نژاد یا نیك بنیاد چنانکه دریسنا ۵۸ پارهٔ۱ آمده‌ودرگزارش پهلوی‌هوتوخمك 𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀 hutoxmak شده، هوچیتهرَ درپارهٔ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر وخوشروی یانیك نژاد و خوب پیوند، هوچیتهرا Hu-čithrâ نیز نام دختری است (کنیزك) در پارهٔ ۱٤۱ فروردین یشت در میان گروهی ازکنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیتهرَ در فارسی هُژیرشده نام یکی از دلاوران است، همچنین هُژیر بمعنی نیکو وخوب وپسندیده است :

یکی نامه بنوشت خوب و هُژیر سوی نامور خسرو دین پذیر

(دقیقی درشاهنامه)

ازبرای واژهٔ هو 𐬙𐬀. hu که بمعنی خوب ونیك‌ونغزوزیباست بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه‌کنید (هَژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).

۲ - نیك اندیش = هودا 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 . hu-da نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ - همچنان = یَتهنا 𐬌𐬞𐬀𐬦𐬀 yathanâ از قیود و از حروف ربط است، درگزارش پهلوی گاهی به‌چیگون 𐭩𐭲𐭭 وگاهی به‌ایدون 𐭠𐭩𐭲𐭭 گردانیده شده است ، دربند۱۰ ازهات ۴۳ نیز آمده است .

۴ - آگاه گردیدن ، شناختن ، دانستن (𐬫𐬀𐬎) = وید 𐬫𐬀𐬎 vid ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۵ - ضمیر «او» برمیگردد به « نیك اندیش» که از آن زرتشت اراده شده : اوست‌که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی و کشور مینوی جاودانی اهورا مزداست .

٦ - ازکشورنیك ،کشور آسمانی یاپادشاهی مینوی مزدا مراد است .

۷ - نگاهداری کردن یا برپا داشتن و برگرفتن (𐬵𐬀𐬐) = هَپْ 𐬵𐬀𐬐 hap ، درگزارش پهلوی همین بندبه‌گرفتن 𐭲𐭠𐭩𐭲𐭭 گردانیده شده ، در بند٤ ازهات ٤۳ نیز بآن برمیخوریم .

۸ - کارگزارتر = وازیشتَ 𐬬𐬀𐬰𐬌𐬯𐬎𐬀 vâzišta صفت‌تفضیلی‌است از مصدر وَزْ 𐬬𐬀𐬰 vaz ، دریسنا ۳٦(هفت هات) پارهٔ ۳ معنی کارسازتر ازآن برمیآید . وازیشتَ دربند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پارهٔ ٤ ازیسنا ۷۰ صفت استی 𐬀𐬯𐬌 asti (یاور) آورده‌شده‌است، بسیاری ازدانشمندان آن را بمعنی‌سودمند گرفته اند ، هرچندکه این معنی بسیارمناسب میافتد اما بانگاه بریشهٔ واژه‌که وَزْ vaz باشد، بهتردانسته بجای‌آن « کارگزار» آوریم .

وَزْ vaz در اوستا همان است‌که در پهلوی وزیتن 𐭥𐭩𐭲𐭭 و در فارسی وزیدن‌گوییم وازبرای باد بکاربریم ، اما دراوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن ودر آمدن وبرانگیختن وکشیدن‌وگردانیدن وتاختن بسیارآمده، درپارهٔ ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته ، درپارهٔ ۱۱ آبان‌یشت ازبرای‌گردونه بکاررفته یعنی گردونه

راندن ، درپارهٔ ۵۸ بهرام یشت ازبرای سپاه بکار رفته . پی کردن سپاه ، از پی لشکر راندن ، درپارهٔ ٤۷ مهریشت ازبرای اسب آمده : اسب برانگیختن ، درپاره‌های۲-۲۷ بهرام یشت ازبرای باد وگاو واسب وشتر وگراز وجوانمرد پانزده‌ساله ومرغ شاهین ومیش و بز و مرددلیر بکاررفته ، بمناسبت هریك از آنها باید در فارسی به وزیدن ، در آمدن ، روی نمودن ، خرامیدن ، تاختن ، پریدن برگردانیم . در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است .

وز vaz دراوستا ازبرای هر آن‌فعلی که افادهٔ جنبش کند بکاررفته است.

۹ - یاور ، یار ، پیرو = اَستی 𐬀𐬎𐬎𐬌 asti در هات ۳۳ بند۲، هات ٤٦ بند۱۱ ، هات٤۹ بند۱۱ نیز آمده ازمصدر اَهْ 𐬀𐬎 ah ، بودن ، هستن درآمده است. استی asti مانند واژهٔ «است» 𐬀𐬎𐬎𐬌 ast که دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۲۸ یادکردیم بمعنی «است» و استه و هسته واستخوان هم میباشد .

اَمنودگات - یسنا ، هات ۳۲

نخستین بند

۱ - خواستن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌) = یاس 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 yâs ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۱ از هات ۲۸

۲ - آزاده یا رزمی (= لشکری) و برزیگر و پیشوای دینی = خوَئتو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 xvaêtu ، وِرِزَنَ 𐬬𐬎𐬎𐬀𐬌 vərəzāna ، ائیریَمَن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 airyaman ، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (درجلدنخست) .

۳ - آموزش = مَنَ 𐬨𐬀𐬌 (𐬨𐬀𐬌𐬌) mana پیمایش و اندازه و با جزء فرَ : 𐬉𐬨𐬀𐬌 fra-mana درفارسی فرمان گوییم و درفرس هخامنشی فرمانَ fra-mâna از مصدر « ما » 𐬨𐬀 mâ درآمده که بمعنی اندازه گرفتن و پیمان کردن است و با جزء فرَ : فرَما 𐬉𐬨𐬀 fra-mâ فرمان دادن ، دستور دادن چنانکه دربند ٤ ازهمین هات آمده، مصدر«ما » در تصریف فعلهای فارسی چون فرماید ، پیماید ، آزماید ، نماید بخوبی پیداست.

۴ - شادمانی، رامش = اوروازمنْ 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌 urvâzəman ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱ ازهات ۳۰

۵ - گماشته ، فرستاده ، پیك = دُوتَ 𐬇𐬎𐬀 dûta ، همچنین دُوتَیه 𐬇𐬎𐬀𐬎𐬌 dûtya که دربند ۱۳ ازهمین هات آمده .

بجای دُوتَ دربند ۸ از هات ٤۹ ، فرَئشتَ 𐬉𐬭𐬀𐬵𐬌 fraêšta بکار رفته که بمعنی فرستاده و پیك است ؛ نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از آن بند .

٦ - دورداشتن = داریُو 𐬛𐬀𐬭𐬌 (Inf.) dâryô ازمصدر دَرْ 𐬛𐬀𐬭 dar داشتن ، نگاهداشتن ، بازداشتن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازهات ۳۱

۷ - بد خواستن ، دشمنی کردن ، ستیزیدن (𐬛𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀

هات ۳۳ آمده است ، یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ ازهات ٤٥ نگاه کنید .

واژهٔ ترمنشت بروزن سرنوشت که دربرهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده همین واژهٔ اوستایی است که در پازند ترمنش شده ، نگاه کنید بواژهٔ پیری متی pairimati در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند آینده ، همچنین به بند ٤ از هات ٤٥ نگاه کنید که در آنجا از آرمئیتی ، زمین اراده شده است .

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمئیتی را بمعنی پارسایی گرفته‌ایم ، بجای وُهومَنَنگه vohu manarh (بهمن) واَشَ asha (اردیبهشت) و خشَتهرَ xshathra (شهریور) منش نیك و راستی و توانایی آورده‌ایم .

٦ - پاك (مقدس) = سپنتَ spənta ، این واژه در جزء چندین‌واژهٔ فارسی بجای مانده‌چون‌اسفندیار واسفندانه وگوسفند وجز آن، درجای دیگراز آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسپندان به سپند مینو نگاه کنید .

۷ - برگزیدن ( ) = وَرْ var ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

سومین بند

۱ - نژاد یا تخمه = چیتهرَ ciθra ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ ازهات ۳۱ .

۲ - زشت ، بد ، تباه = اَکَ aka ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۳ ازهات ۳۰ .

۳ - هستید = ستا از مصدر اَهْ ah هستن ، بودن.

۴ - آنکس،گرهْمَ grəhma میباشدکه‌دربند۱۲-۱٤ ازهمین هات یاد شده است ، از پیشوایان دیو یسناست .

٥ - بسی = مَش mas از واژهٔ مَزْ maz که‌بمعنی مه وبزرك درپادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

مَشْ دراین بند ، چنانکه مز دربند ۱۱ ازهمین هات ازقیود است یعنی بس ،

بسی ، بسا ، بسیار ، درپهلوی وَسْ 𐬬𐬎 vas ، مش دربند۹ از هات٤٤ نیز آمده .

واژهٔ مَشت بفتح میم که درفرهنگها بمعنی انبوه و بسیار وپر یادگردیده ودر فرهنگ جهانگیری بشعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی باواژهٔ اوستایی مش داشته باشد .

٦ - خود ستایی = پَئیری مَتی 𐬯𐬀𐬌𐬭𐬌𐬨𐬌𐬙𐬌 pairi-mati از جزء پَئیری که در فرس هخامنشی پری pariy ودر فارسی پَر که درجزء چند واژه چون پروریدن و پراگندن و جز آن بجا مانده ، و از واژهٔ متی 𐬨𐬌𐬙𐬌 . که در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند۲ همین هات یاد کردیم . جز همین یکبار، دیگر در گاتها بواژهٔ پئیری‌متی بر نمیخوریم، در اردیبهشت یشت در پاره های ۸ و۱۱ و ۱٥ پئیری متی pairimati (در نسخه بدل مئیتی 𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌 maiti) با تَرُومتی 𐬙𐬭𐬎𐬨𐬌 . که در یادداشت شمارهٔ٥ از بند پیش گذشت یکجا آمده ونام دیوی است ، در گزارش پهلوی همین بند ۳ ازهات ۳۲ اَپَرْمینشن 𐬀𐬯𐬀𐬭𐬨𐬌𐬥𐬁 apar-mênišn(برمنش)آورده‌شده‌است .

۷ - پس‌اینچنین = اَئیپی 𐬀𐬌𐬯𐬌 aipi، درفرس‌هخامنشی اَپی apiy ، در گزارش پهلوی همین بند و در بند ٤ از هات ۲۹ ودربند ۱۷ از هات ۳۱ پس ، ازپس آمده ، در بند۸ از همین هات ودربند٥ ازهات ٤۸ نیز بواژهٔ اَئیپی برمیخوریم یعنی پس ازاین ، آنچه پس‌ازاین خواهد بود یا آینده .

۸ - دیرباز = دَئیبیتا 𐬛𐬀𐬌𐬠𐬌𐬀 daibitâ (= دئیبیتانا 𐬛𐬀𐬌𐬠𐬌𐬀𐬥𐬀 daibitânâ) ، دربند ۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۹ ازهات ٤۹ نیز آمده ، ازقیوداست .

۹ - کردار = شیَئُوَمَنْ 𐬱𐬌𐬬𐬀𐬨𐬀𐬥 syaoman یعنی کار و کردار و رفتار ، با واژهٔ شیَئُوتَهنَ 𐬱𐬌𐬬𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀 syaothana که در گاتها بسیار آمده و در بند ٥ ازهمین هات نیز بآن برمیخوریم ، یکی است . هر دو از مصدر شیو 𐬱𐬌𐬬 syu که بمعنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ - هفتم = هَپتَتهَ 𐬣𐬀𐬯𐬙𐬀𐬙𐬀 haptatha ، هَپتَ 𐬣𐬀𐬯𐬙𐬀

hapta هفت ، هپت دَس haptadasa هفدهم .

۱۱ - بوم = بومی bûmi ، درفرس‌هخامنشی‌نیز بومی‌درسانسکریت بهومی bhûmî ، درپهلوی ( ) ودرفارسی بوم یعنی‌خاك ، زمین ،کشور. این واژه درپارهٔ ۱ ازیسنا ۳۷ (هفت‌هات) نیز آمده ودرپارهٔ۱ ازیسناه تکرار شده‌است . درپارهٔ ۳ ازیسنا ۴۲ و درپارهٔ ۲۶ زامیادیشت نیز بآن برمیخوریم ، بگفتهٔ بارتولومه Bartholomae گذشته ازگاتها وهفت هات‌که آنهم درانشاء ازگاتها شمرده میشود ، درجاهای دیگر اوستا واژهٔ بومی (= بوم) رواج نداشته . پارهٔ۳ ازیسنا ۴۲ ، ازپارهٔ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت‌هات) برداشته شده وپارهٔ ۲۶ زامیادیشت ، یادآور بند۳ ازهات ۳۲ میباشد .

در گـاتها واژهٔ بـومی (= بـوم) بـا واژهٔ هفتم بجـای هپتو کَـرشوَر haptô-karəshvar که درتیریشت پارهٔ۹ آمده، بکار رفته است . کرشوَر karəshvar یا کَـرشوانْ karshvaṇ باواژهٔ هفت در نامهٔ مینوی بسیار آمده چنانکه درآبان یشت پارهٔ ۵ ، تیریشت پارهٔ ۳۳ وپارهٔ ۴۰ ، مهریشت پارهٔ ۶۴ ، زامیادیشت پارهٔ ۸۲ ، یسنا۶۱ پارهٔ۵ وجز آن، در اوستا ازاین هفت‌کشور بـاز نام برده شده ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۵ وپارهٔ ۱۳۳ ، رشن‌یشت پاره های ۹-۱۵ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ و در بسیاری از جاهای دیگر.

دربند ۳ ازهات ۳۲ واژهٔ بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده ، چنین مینماید که هفتمین کشورکـه در اوستا خوَنیرَتهَ x^{v}aniratha نامیده شده ، مراد باشد . خْوَنیرتهه که‌کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است ، چون در جاهای دیگرازهفت‌کشور سخن‌داشتیم دراینجا بیش از این نباید . درنامه سوشیانت بفهرست واژه هاگرد آوردهٔ نگارنده نگاه‌کنید و به بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم باهتمام‌اقبال چاپ طهران ص۳۰-۳۵

۱۲ - نامبردار = دارای‌آوازه و نام ، خَنیده (مشهور) ، از

مصدر سرو 𐬯𐬭𐬎 sru شنیدن و شنوانیدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸

چهارمین بند

۱ - فرمانگزاردن ، دستوردادن (𐬯𐬀𐬭𐬌𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎) =فرَما 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬨𐬀 fra-mâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از همین هات .

۲ - بدتر = اَچیشتَ 𐬀𐬐𐬌𐬎𐬀 aêista ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٤ ازهات ۳۰

۳ - دادن (𐬛𐬀𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎) = دا 𐬛𐬀 dâ دادن، بخشیدن .

۴ - دوست دیو = دَئِوُزوشتَ 𐬛𐬀𐬎𐬫𐬎𐬀-𐬵𐬎𐬀 daêvô-zusta ، زوشتَ اسم مفعول است ازمصدر زوش 𐬵𐬎 zush که بمعنی دوست داشتن‌است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۸ ازهات۲۸

۵ - خواندن (𐬬𐬀𐬎𐬫𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎) = وَچْ 𐬬𐬀𐬎 vaċ خواندن ، گفتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸

٦ - دور شدن (𐬛𐬌𐬎𐬌𐬙𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎) = سیژدَیه 𐬛𐬌𐬎𐬌𐬙𐬀𐬎 sizdya دور شدن ، باز ماندن ، واپس ماندن ، بازداشتن ، دورکردن ، راندن . در پـارهٔ ۸٤ زامیادیشت (𐬛𐬌𐬎𐬌𐬙𐬀𐬎𐬵𐬐) نیز آمده ، از همین بنیاد است واژهٔ سیَزدَ 𐬯𐬌𐬎𐬵𐬛𐬀 syazda بمعنی دور ماندن ، واپس افتادن کـه در بند ۹ از هات ۳٤ آمده است .

۷ - خرد = خرَتو 𐬵𐬭𐬀𐬙𐬎𐬫 xratu ، در اینجا بمعنی خواست مینوی ودانش ایزدی است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ ازهات ۲۸

۸ - راستی = اَشَ 𐬀𐬰𐬀 asha ، دراینجا بمناسبت خردکه دریادداشت پیش گذشت دین راستین مراد است .

۹ - برگشتن (𐬯𐬀𐬎𐬫𐬎𐬎𐬀𐬌𐬐𐬎) = نَس 𐬯𐬀𐬎 nas : این واژه بمعنی ازراه برگشتن ، نابود شدن ، آسیب یافتن ، ازدست‌رفتن ، دگرگون گردیدن،

تباه شدن ، بدر رفتن در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۵۱ بند ۱۳ ، هات ۵۳ بند۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزء آ 𐬀𐬨𐬁 وَپرا 𐬬𐬀𐬨𐬁 parâ بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی : 𐬬𐬀𐬨𐬁-𐬬𐬌 . vî-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژهٔ نَسو 𐬦𐬀𐬯𐬎 nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یادگردیده ونسا سالار یعنی مرده‌کش ، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون‌گردیده و آسیب یافته ، نسوکشَ 𐬦𐬀𐬯𐬎-𐬐𐬀𐬱𐬀 nasu-kasha در پارهٔ ۱۱ از فرگرد هشتم وندیداد یعنی مرده کش ، همچنین مرده‌کش در اوستا ایریستُوکشَ 𐬀𐬭𐬌𐬯𐬌𐬙𐬀-𐬐𐬀𐬱𐬀 iristô-kasha آمده چنانکه در پارهٔ ۱۵ از فرگرد سوم وندیداد . نَسومَنت 𐬦𐬀𐬯𐬎𐬨𐬀𐬙𐬌 nasumant (در تأنیث 𐬦𐬀𐬯𐬎𐬨𐬀𐬙𐬌𐬐𐬌 nasumaitî) که درپارهٔ ۷۹ از فرگرد هفتم وندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپَیه 𐬦𐬀𐬯𐬎-𐬱𐬀𐬬𐬌𐬐𐬌 nasu-spaya که در پارهٔ ۱۲ ازنخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی لاشه بخاك کردن ومرده بگور سپردن .

نسو nasu نیز دیولاشه و مرداراست و باین معنی دروج نسو (𐬟𐬀𐬯𐬎 . drŭj) دیو دروغ لاشه دراوستا بسیار آمده نگاه‌کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بچیزی رسیدن و بدست‌آوردن و پذیرفتن است چنانکه دربند۶ ازهمین هات ودربند۱۶ ازهات ۵۱

پنجمین بند

۱ - گمراه کردن یا فریفتن (𐬛𐬀𐬥𐬌𐬯𐬎 .) = دَپ 𐬛𐬀𐬥 dab نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۰

۲ - زندگی خوب = هوجیاتی 𐬣𐬎𐬚𐬌𐬀𐬑𐬌 . hu-ǰyâtî ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ - جاودانی یا بیمرگی = اَمِرتات 𐬀𐬨𐬭𐬀𐬑𐬀𐬑 . amərətât ، به یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۴ - واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎 . mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اَکَ 𐬀𐬐𐬀 . aka یعنی بد وزشت، در پارهٔ۱۵ ازیسنا۱۹ اَکَ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده ، در اینجا این صفت باواژهٔ مئینیو مانند انگرُو مئینیو 𐬀𐬀𐬭𐬌𐬨𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎 . aŋrô-mainyu که در فارسی اهریمن گـویم در بـرابـر سپنتُو مئینیو 𐬯𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎 . spəṇtô_mainyu میباشد ؛ بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - ضمیر « او » بر میگردد بـه گرْهمَ 𐬜𐬭𐬀𐬵𐬨𐬀 . Grəhma پیشوای کیش دیویسنا که دربندهای ۱۲-۱۴ یادشده است .

۶ - تباهی = خشَیُو 𐬵𐬀𐬱𐬌𐬌𐬎 . xshayô ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۳۱

۷ - آموزانیدن(𐬉𐬀𐬵𐬀𐬨𐬌𐬌𐬌 .) = فرَچیتْ 𐬉𐬀𐬵𐬀-𐬨𐬌𐬌 . fra.ɛit ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۴ از بند ۳ ازهات ۳۱

ششمین بند

۱ - بسیار، پُر، بیش = پئُواورو 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬌𐬌 . paouru، پَئورو 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬌 . pauru و پُئورو 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬌 pouru و پَرو 𐬨𐬀𐬎𐬌 . paru در اوستا بسیار آمـده ، در فرس هخامنشی نیز پَروparu ، درپهلوی 𐬨𐬀𐬎 . و درفارسی پر .

۲ - گناه = اَئِنَنگـه 𐬀𐬌𐬌𐬌𐬨𐬀𐬎𐬌𐬌 . aênanh ، نگـاه کنید بیـادداشت شمارهٔ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰

۳ - رسیدن (𐬀𐬌𐬵𐬌𐬌𐬌𐬨𐬀𐬵𐬀 .) = نَس 𐬨𐬀𐬵 . nas رسیدن ، یافتن ، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده ، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ۵۸ و گشتاسب یشت پارهٔ ۲۹ ، دریسنا ۲۳ پارهٔ۳ باجزء اَئیوی آمده : 𐬀𐬌𐬎𐬌𐬨𐬀𐬵 . aiwinas ، در یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۴ همین‌هات گفتیم که نس nas نیز بمعنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن وتباه گردیدن است .

۴ - دارای آوازه و نام ، نامور ، نامبردار ، خنیده (مشهور و معروف) = سراوَهیئیتی 𐬯𐬀𐬎𐬁𐬎𐬀𐬵𐬌𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀 sravahyeitî از مصدر سرو 𐬯𐬀𐬎 ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۳ همین هات .

۵ - هرچند این چنین = 𐬌𐬀𐬵𐬌𐬀𐬴𐬀𐬎𐬀𐬌𐬌𐬀 . 𐬌𐬀𐬵𐬌 یـزی تائیش آتهـا yezî-tâiṣ-athâ

٦ - بجای « بیاد داری » هـاتامرانی 𐬵𐬀𐬌𐬀𐬨𐬀𐬙𐬀𐬌 hâtâ-marâni آمده ، در جا هـای دیگر اوستا هات مَرنی 𐬵𐬀𐬌𐬀𐬨𐬀𐬙𐬀𐬌 hâta-marəni . چنانکه در هرمزدیشت پارهٔ ۸ یعنی کسی که بیاد دارد آنچه راکه درخور و شایستهٔ کسی است یابیادداردهٔ پاداش ومزد ، ازهاتَ 𐬵𐬀𐬌𐬀 hâta اسم مفعول مصدر هَنْ 𐬵𐬀𐬌 han یعنی بچیزی ارزانی شدن وبچیزی سزاوار گردیدن ، در اوستا بسیار آمده و بسا باواژهٔ مزد (= میژدَ 𐬨𐬌𐬵𐬀 mîẓda) آمده چنانکه در هات٤٤ بندهای ۱۸ـ ۱۹ وهات ٤٦ بند ۱۹، درگزارش پهلوی (=زند) به ارژانیك بودن 𐬵𐬀𐬌𐬀𐬴𐬀𐬥𐬀 ارزانی بودن گردانیده‌شده(بواژهٔ هوشِنَ 𐬵𐬀𐬌𐬀𐬴𐬀𐬥𐬀 hu-shāna دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ ودریادداشت شمارهٔ ۱٤ از بند ٥ از هات ٥۳ نگاه کنید) ، جزء دوم مرانی 𐬨𐬀𐬙𐬀𐬌 marâni از مصدر مَر 𐬨𐬀𐬙 mar در آمده که بمعنی بیادآوردن وبرشمردن است. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱ ازهات ۳۱

۷ - آگاه بودن (𐬎𐬀𐬵𐬌𐬀𐬴𐬀𐬥𐬀) = وید 𐬎𐬀𐬌𐬌 vid ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۸ - فرمان = سِنگهَ 𐬯𐬀𐬐𐬀 sāṇgha ، نگـاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۹ - دادن(𐬎𐬌𐬵𐬀𐬴𐬀) ازمصدردا 𐬎𐬌𐬵 dâ ، باجزء وی: 𐬎𐬌𐬨𐬌𐬵 vî-dâ صادر کردن ، دریادداشت شمارهٔ۷ ازبند۱۹ ازهات ۳۱ گفتیم که‌همین واژه بمعنی بخش کردن (تقسیم کردن) هم آمده است .

هفتمین بند ۱ - هیچیك = نئچی 𐬌𐬀𐬎𐬌 naêčі هیچکس ، در بندهای ٦ و۱۳ ازهات ٤۳ نیز آمده .

۲ - دست بردن یا ورزیدن = اُئوجوئی 𐬀𐬎𐬎𐬌 aojôi (Inf.) ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۸ ازهات ٤٦

۳ - کامیابی یا آرزوی رسیدن بآنچه خواهش است = هادرُویا 𐬵𐬀𐬛𐬭𐬎𐬌𐬀 hâdrôyâ .

۴ - سود یا بهره و پاداش = جُویا 𐬐𐬎𐬌𐬀 ǰôyâ ، این واژه و واژهٔ پیش همین یکبار در اوستا آمده است .

۵ - چنان ، چون ، چگونه = یائیش 𐬌𐬀𐬎𐬌𐬵 yâiš .

٦ - شنیده شده (𐬎𐬀𐬎𐬭𐬎𐬌𐬀) از مصدر سرو 𐬎𐬀𐬎𐬭 . sru ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۲ ازهات ۳۰

۷ - در این بند چنانکه دربند ۷ ازهات ۳۰ ودربند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= اَیَنگه 𐬀𐬌𐬀𐬯𐬀𐬐𐬀 . ayanh) یاد شده ، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوستَ 𐬵𐬀𐬯𐬎𐬀 xshusta آمده که بمعنی روان است ، دراین بند۷ از هات ۳۲ با صفت خوَئن 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬐 . xᵛaên آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۳ ازهات ۳۱ یاد کردیم ، در روزپسین ، درآزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاك از ناپاك شناخته خواهدشد . در بند ۹ ازهات ۵۱ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هردوباهم یادشده ، دربند ۳ و بند ۱۹ ازهات ۳۱ و دربند ٤ از هات٤۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت .

۸ - نوید دادن ، آگاهانیدن (𐬐𐬀𐬵𐬀𐬎𐬌𐬀𐬵𐬌𐬯𐬌𐬀𐬯𐬌𐬀𐬐𐬀) = سَنگه 𐬯𐬀𐬐𐬭𐬀 . sanh ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند٤ ازهات۲۹

۹ - سرانجام = ایریختَ 𐬀𐬭𐬌𐬵𐬌𐬐𐬀 . irixta ، دربند۲ ازهات٤٤ نیز آمده بمعنی انجام وفرجام وپایان است . در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ٤ ایریختَ ازبرای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر

سَذا 𐬯𐬀𐬛𐬀 sadhâ که ازبرای برآمدن وسرزدن و برخاستن ستارگان‌وماه و خورشید آورده شده است . ایریختَ ازمصدر ریچ 𐬫𐬀𐬌 . riĕ (=رَئچ 𐬫𐬀𐬌𐬎 . raêĕ) درآمده که درپهلوی (𐬫𐬀𐬌𐬎) و درفارسی ریختن گوییم وازهمین ریشه است واژهٔ رَئِخِنَنگهْ 𐬫𐬀𐬌𐬎𐬆𐬥𐬀𐬙𐬀𐬴𐬀 raêxənanh که دربند۱۱ ازهمین‌هات‌ودر بند ۷ از هات ۳٤ آمده ، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریخن 𐬫𐬀𐬌𐬎 آمده امادر توضیح افزوده‌شده خواستك 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬥𐬀 یعنی خواسته،همین واژه است که در فارسی ریگ شده در واژهٔ مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و درتازی میراث :

از خراج ار جمع آری زر چوریگ آخر آن از توبماند مرده ریگ
(جلال‌الدین در مثنوی)

۱۰ - آگاه‌تر=وَئِدیشتَ 𐬬𐬀𐬎𐬌𐬔𐬎 vaêdišta،صفت تفضیلی‌است ازویدْوَنگه 𐬬𐬌𐬎𐬎𐬭𐬀𐬙 vîdvañh آگاه، دانا . درجاهای‌دیگراوستا وَئذیشتَ 𐬬𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎 vaêdhišta ، چنانکه دررشن یشت پارهٔ ۷ ودر فرگرد هجدهم وندیداد پارهٔ ۷ . بمصدر وید 𐬬𐬌𐬎 vid آگاه بودن ، دانستن ، شناختن در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ - شناخته شده یا شنیده شده وبگوش همه‌کس رسیده و مشهور گشته = سراوی 𐬯𐬀𐬭𐬌 srâvî از مصدر سرو 𐬯𐬭𐬎 sru شنیدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ ازهات ۳۰ .

۲ - جم=یمَ 𐬬𐬌𐬨 yima درگاتها بیش‌ازهمین یکبار نیامده، امادر یخشهای‌دیگراوستا بسیاریاد شده‌وبساباصفت خشَیَتَ 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬔 xshaêta آمده‌که بمعنی درخشان ودرفشان وروشن است . خشَیَتَ درفارسی شید شده :

برزم اندرون شیر پاینده‌ای ببزم اندران شید تابنده‌ای (فردوسی)

همین صفت است‌که باجم آورده شده جمشید وباواژهٔ خور ، خورشیدگوییم برابرهوَرِ خشَیَتَ 𐬵𐬀𐬭𐬀-𐬵𐬀𐬎𐬌𐬔 hvarə-xshaêta که دراوستا آمده.

۳ - ویَونگهان = ویَونگهوش 𐬬𐬌𐬎𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬎 vîvaṅhusha صفت است یعنی از پُشت ویَونگهوَنت 𐬬𐬌𐬎𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬎𐬎𐬀𐬑𐬀𐬙𐬀𐬑𐬀𐬙 vîvaṅhvaṇt که نام پدرجمشید است ودرنامهٔ دینی هندوان ویَوَسونت vivasvant آمده چنانکه جم درود یَم میباشد ، درنخستین جلد یشتها صفحهٔ ۱۸۰-۱۸۸ ازاو سخن داشتیم ، دراین جلد باز ازاو یاد خواهیم کرد . دراینجا از برای روشن کردن معنی این بندگوییم : مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا درآیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مـایهٔ ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است ، بی زن و فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و ازتن پروری و تنبلی دچاربدبختی وبینوایی گردیدن وازنخوردن رنجوروناتوان شدن وسست اندیش گردیدن نکوهیده است ، درپاره های ۴۷-۴۸ ازچهارمین فرگرد وندیداد آمده : « بدرستی بتوگویم، مرد زن گرفته را برتری میدهم، ای سپیتمان زرتشت ، بآن کس که زن نگرفته زندگی کند ، آن خان و مان دارنده را [برتری دهم] بآن کس که خان و مان ندارد ، کسی را که فرزند دارد [برتری دهم] بآنکس که بی فرزنداست ، توانگر را [برتری دهم] بآن درویش ، و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشتخوار) ، منش پاك بهتر دریافته تا آنکس که نه اینچنین کرده (نگاه کنید بجلد وندیداد) .

از بند ۸ ازهات ۳۲ برمیآید که ازگوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته است چنانکه درداستان ما آمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده ، ابزار جنگ چون خود و زره وجوشن ساخت ، ازاوست که ازگِل وخشت سرای و کاخ و گرمابه ساختن آموختند ، اوست که سیم وزر ازخارا وگوهر ازدریا برآورد ،اوست که ازگیاه بویهای خوش بیرون آورد ورنگهای گوناگون هویدا ساخت ، اوست که ازبرای هر درد درمان جست ، اوست که کشتی بآب انداخته ازکشوری بکشوردیگر شتافت. درگفتار پیشه وران گفتیم که پخش کردن مردمان را بچهارگروه چون پیشوایان ولشکریان وکشاورزان ودستورزان نیز بجمشید پیوسته اند. در شاهنامه وطبری وجز آن، جایی ندیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید بمردم آموخته باشد . مانند بند۸

از هـات ۳۲ که گوشت خوردن از آیین جمشید یاد شده ، در توراة سفر پیدایش در باب نهم فقرهٔ ۳ ، از گوشت جانوران خورش ساختن بروزگار نوح پیوسته است . خداوند به نوح گوید : « هر آن جنبنده که دارای زندگی است خورش شما باشد ، آنچنان که همهٔ روییدنی سبز را بشما دادم » .

همچنین درداستان ما ودرنامهٔ دینی ایرانیان اوستا یادشده : درروزگارجمشید مردمان وجانوران را مرگ و آسیب نبود ، پیری و بیماری وسرما و گرما نبود ، پدر وپسر هر دو چون پانزده ساله مینمودند ، اینچنین بود تااینکـه جمشید دروغگویی آغاز کرد، یابگفتهٔ طبری بفریب اهریمن خودرا آفریدگارپنداشت ومردم‌را به‌پرستش خویش خواند . فردوسی گوید :

هنر در جهان از من آمـد پدید — چو من نامور تخت شاهی که دید
جهان را بخوبـی مـن آراستم — ز روی زمیـن رنج مـن کاستم
خور و خواب و آرامتان ازمنست — همان پوشش و کامتان از منست
گرایدون که دانید من کردم این — مـرا خـواند باید جهان آفـرین
چو این گفته شد فرّ یزدان ازاوی — گسست وجهان شد پرازگفتگوی

در این بند ۸ از هات ۳۲ پیغمبر ایـران شاعرانه یاد آور همین داستان شده فرماید : از همین گناهکاران است جمشید، امیدوارم که توای اهورامزدا چنان سازی که من از اینگونه بزهکران شناخته نشوم وازاین گروه مردمان جدا باشم .

۴ – خوشنود ساختن = خشنو xshnu ، در این بند و بند ۵ از هات ۴۳ ودربند ۹ از هات ٤٥ xixshnushô ودر بند ۱ از هات ٤٩ xixshnushâ آمده بهیئت فعلی که désidératif نامیده میشود . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۲۸ .

۵ – ما = ضمیر اضافه است .

٦ – پاره یا بهره‌وبخش = بَگَ baga ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ ازهات ۳۱ .

۷ - گوشت = گئو 𐬌𐬀𐬎 .gao ،همین واژه نیز دراوستا از برای سراسر چارپایان سودمند وبویژه گاو وهمچنین بمعنی شیر و گوشت آمده، بنخستین جلدیسنا صفحه ۱۳۱ نگاه کنید . در گزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا 𐬥𐬁𐬎𐬌𐬀 basryâ (= گوشت 𐬥𐬁𐬎𐬌𐬀) آمده است .

۸ - خوردن(𐬵𐬀𐬎𐬎𐬆𐬌.) = خوَر 𐬵𐬀𐬎 . xᵛar، خوَر نیز صفت است چنانکه در اَشْ خوَرِتَم 𐬀𐬰𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀 .aš-xᵛarətəma درپارهٔ ۲۰ ازفرگردسوم یعنی پرخوارترین ، ازواژهٔ اَشْ خوَر 𐬀𐬰𐬀𐬎 .aš-xᵛar درست برابر واژهٔ خوار در فارسی چون پرخوار و گوشتخوار و گیاهخوار ولاشخوار و جز آن. ازهمین بنیاد است خوَرِتَهِ 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀 .xᵛarətha که دربند۱۱ ازهات ۳۴ودربندهٔ از هات ٤۸ آمده یعنی خورش (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۲۰ ازهات۳۱)، این واژه با خوال فارسی که بمعنی خورش است ، یکی است ، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز) .

پر از درد خوالیگران را جگر پراز خون دودیده پر ازکینه سر (فردوسی)

۹ - آنان ، این ضمیر برمیگردد به گناهکاران .

۱۰ - پس ازاین = اَئیپی 𐬀𐬀𐬌𐬨𐬌 .aipi، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات .

۱۱ - باز شناختن(𐬬𐬌𐬎𐬌𐬵𐬀𐬎) = وی چیتَهِ 𐬬𐬌𐬎𐬌𐬙𐬀 .viθitha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ - آموزگار بد = دوش سَستی 𐬛𐬌𐬰-𐬵𐬌 .duš-sasti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۲ - گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرَوَنگه 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬯𐬀𐬐𐬀 .sravaŋh، دربند آینده نیز آمده ، بمعنی آموزش دینی وستایش هم میباشد چنانکه دربند ۱۵ ازهات۳٤ ، ازاینکه دراینجا بمعنی گفتار ایزدی وسخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده ، از توضیحی که دربرخی از جاها درگزارش پهلوی بآن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است ازواژهٔ اپستاك 𐬀𐬨𐬎𐬎𐬀 (اوستا) یـا اپستاك و زندکـه از بـرای روشن کـردن معنی پس از واژهٔ سروب 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬁 (گفتار ، سخن) افـزوده شده است . (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ از هات ۲۸)

واژهٔ سروا که در فرهنگهای فارسی بروزن پروا یاد شده و بمعنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده ، ناگزیر با واژهٔ اوستایی سَرَوَنگه یکی است . شمس فخری گفته :

علو پایهٔ قدرش از آن بلند تر است که فکرهمچو منی اندر آن کند سروا

یادداشت پارهٔ ٤٥ ازفرگرد چهارم وندیداد نیز نگاه کنید .

۳ - تباه کردن (𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙) = مَرْد 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵 marəd ، دربند های ۱۰-۱۲ ازهمین هات نیز آمده ، درمعنی باواژهٔ مَرنج 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬙 marənc که درشمارهٔ ۸ ازبند۱ ازهات ۳۱ سخن داشتیم یکی‌است و ازهمان بنیاد است و در گـزارش پهلوی مـانند واژهٔ مرنج به مورنجینیتن 𐬨𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬙𐬌𐬚𐬌𐬙 murnjênîtan گردانیده شده یعنی میرانیدن ، نابودکردن ، کشتن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦

۴ - خـرد = خرَتـو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬎 xratu مـانند بند ٤ و بند ١٤ از همین هات

۵ - زندگی = جیاتو 𐬚𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎 ǰyâtu ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند۳ ازهات ۳۱

٦ - آموزش = سِنگـهَنَ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀𐬎𐬀𐬯𐬀𐬎 sənghana ، نگـاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۱ ازهات ۳۱

۷ - بازداشتن = اَپَیَمْ 𐬀𐬯𐬀𐬌𐬀𐬙 apa-yam ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱

۸ - دارایی ، توانگری = ایشتی 𐬀𐬌𐬰𐬌𐬎𐬌 išti دراوستا بسیار آمده ، از

آن بخشایش ایزدی اراده میشود . درگاتها : هات ۳٤ بنده ، هات ٤٤ بند۱۰ ، هات ٤٦ بند ۲ و بند۱٦ و بند ۱۸ ، هات ٤۸ بند ۸ و جز آن ازمصدر ایس is 𐬀𐬌𐬯 (= آئِسْ aêš 𐬀𐬌𐬯𐬎) درآمده که بمعنی توانا بودن است ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۲۸)

این واژه درگزارش پهلوی نیز ایشتی 𐬀𐬌𐬯𐬙𐬌 išti یا ایشت 𐬀𐬌𐬯𐬙 išt شده یعنی همان واژهٔ اوستایی بکاررفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواستك xᵛâstak یعنی دارایی (دولت) وبساهم بمعنی خواهش گرفته شده وبجای آن « خواست یا خواهد» آورده شده است .

۹ – بلند=برخذ 𐬠𐬀𐬭𐬎𐬵𐬀 . bərəxdha ، درتأنیث برخذا bərəxdhâ ، صفت است (اسم مفعول ازمصدر بَرَجْ 𐬠𐬀𐬭𐬎 . barəǰ) درگزارش پهلوی آرژوك 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀 ârzôk (آرزو) و ارژانیك 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬯𐬀𐬀 arzânîk (ارزانی) آمده ودرتوضیح افزوده شده اپاییشنیك 𐬀𐬯𐬀𐬌𐬎𐬌𐬯𐬀 apâyišnîk یعنی بایستنی از مصدر اپاییتن 𐬀𐬯𐬀𐬌𐬎𐬌𐬯𐬀𐬌𐬙𐬀𐬀 apâyîtan که درفارسی بایستن گوییم . واژهٔ ارزانی و بایستن درگزارش پهلوی تا اندازه‌ای معنی واژهٔ اوستایی برخذ 𐬠𐬀𐬭𐬎𐬵𐬀 bərəxdha رامیرساند و از ریشهٔ این واژه که گفتیم مصدر بَرَج barəǰ میباشد ، معنی روشن تر میشود . فعل بَرَجْ دراوستا بسیار آمده و درگزارش پهلوی بورزیتن 𐬠𐬀𐬭𐬎𐬌𐬙𐬀𐬀 burzîtan شده. باین مصدر که بایستی در فارسی بُرزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده اما واژهٔ بُرز بمعنی شکوه وبزرگی وفرّ وبمعنی بلند ورسا وکشیده بالا درفرهنگ (ادبیات) مابسیار بکار رفته :

یکی اسب خواهم کجا گرز من کشد با چنین فره و بُرز من (فردوسی)

نگاه کنید بواژهٔ هَرابرزَئیتی 𐬵𐬀𐬭𐬀-𐬠𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . harâ -bərəzaitî یعنی البرز در جلد دوم یشتها ص ۳۲٤

بَرَجْ barəǰ بمعنی بلند داشتن ، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایهٔ کسی یاچیزی را شناختن وخوش آمدگفتن است چنانکه دربارهٔ ۹ مهریشت و بارهٔ ۱۱ ازیسنا

٦٥ وجز آن .

صفت برخذ bərəxdha درگاتها بسیار آمده چنانکه درگاتها : هات ٣٤ بند ٩ ، هات ٤٤ بند٧ ، هات ٤٨ بند ٦ ، هات ٥١ بند ١٧

۱۰ - سخن = اوخذ 𐬀𐬵𐬹𐬰𐬌 uxdha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ ازهات ۲۸

۱۱ - بجای روان مَئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌 mainyu (مینو) آمده ، در اینجا بمعنی روان یانهاد ودل است : یعنی باسخنانی که ازدلم برخاسته بنزدشما گله میبرم .

۱۲ - گِله گزاردن (𐬐𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀) گَرَزْ 𐬐𐬀𐬵𐬀𐬎 garəz ، نگاه . کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

۱ - کسی : درمتن مانا 𐬨𐬀𐬥𐬀 mânâ آمده اما باید دو واژه باشد واز همدیگرجدا گردد : « ما » « نا » 𐬨𐬀 mâ ، 𐬥𐬀 nâ .

دهمین بند

« ما » ازحروف تأکید است ، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از برای نیرو بخشیدن بجمله آورده میشود ، دربند۹ ودربند ۱۱ همین‌هات نیز آمده ودر بسیاری از بند های دیگر گاتها (مشتبه نشود باحرف نفی « ما » mâ که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ از هات ۳۱ گذشت) .

« نا » از واژهٔ نر 𐬥𐬀𐬙 nar میباشدکه درفارسی نیز نرگوییم یعنی مرد ، درجای دیگر گفتیم که بمعنی کس ، کسی ، هم بکاررفته است.

۲ - چارپا = 𐬐𐬀𐬎𐬎 . از واژهٔ گَئُو 𐬐𐬀𐬎𐬎 gao بمعنی سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ همین هات .

۳ - خورشید = هْوَرْ 𐬵𐬀𐬙𐬎 . hvar ، در سانسکریت سوَر svar ، در فارسی هور :

ز شبگیر تا سایه گسترد هور همی آن‌براین‌این برآن‌کرد زور (فردوسی)

همین واژه نیز بهیئت خوَن 𐬵𐬀𐬥 xᵛan آمده چنانکه دربند ۳ ازهات٤٤ ودربند

۲ و بند ۱۰ ازهات ۵۰ (𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀) ، ازهمین هیئت است خور درفارسی . واژهٔ هَور بسا دراوستا با صفت خشیَتَ آمده : هوَرِ خشیَتَ 𐬵𐬀𐬎𐬀-𐬵𐬀𐬐𐬀𐬎𐬀 . hvarə-xshaêta ، در فارسی خورشید گوییم . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ همین هات و یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱٦ ازهات ٤۳

۴ - زشت : درمتن اَچیشتَ 𐬀𐬌𐬎𐬀 aĉista آمده واین صفت تفضیلی است یعنی زشت‌تر و بدتر ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ از هات ۳۰

۵ - یاد کردن ، گفتن ، نـامیدن ، خوانـدن (𐬀𐬎𐬎) = اُنوج 𐬀𐬎𐬎 aoǰ ، دربند۸ ازهات ٤۳ ودربند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده ، باجزء پَیری 𐬌𐬀𐬎𐬎 . pairi بمعنی فرمودن است چنانکه دربند۱۲ از هات٤۳

٦ - دیده یا چشم = اَشْ 𐬀𐬰 . ash ، دربند ۸ ازهات۳۱ دیدیم که چشم در اوستا چشمَن 𐬰𐬌𐬵𐬀𐬐 . ĉashman میباشد ، همچنین دراوستا واژهٔ دُئیتهر 𐬇𐬎𐬌𐬚𐬭 . dôithra بمعنی چشم است اما این واژه درجایی بکار رفته که سخن از آفریدگان ایزدی است ، در جایی کـه سخن از آفریدگان ناپاك اهریمنی است ، واژهٔ اَشْ ash میآید ، خْشوَشْ اَشی 𐬵𐬌𐬰𐬎𐬰-𐬀𐬰𐬌 . xshvaŝ-ashî یعنی شش چشم ، درپارهٔ ۸ ازیسنا ۹ اژدهاك (ضحاك) چنین نامیده شده است . درنخستین جلدیسنا صفحهٔ ۲۳۳-۲۳۸ ازواژه‌های ایزدی واهریمنی سخن داشتیم ، دراینجاچون بواژه اَشْ برخوردیم چند واژهٔ دیگر را یادآور میشویم ، از آنهاست آه 𐬀𐬍 . âh (𐬀𐬍) که دربند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم بمعنی دهان است ، از برای دهان آفریدگان نـاپاك اهریمنی زَفَرْ 𐬰𐬀𐬐 . zafar آمده ، واژه ای که در فرهنگ ها نیز بجا مانده است ، فرخی گوید :

خدای خوانند آن سنگ را همی شمنان چه بیهده‌سخن‌است این که‌خاکشان بزفر

زَسْتَ 𐬰𐬀𐬵𐬀 . zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم یعنی دست ،ازبرای آفریدگان پاك‌میآید، دست‌ناپاکان اهریمنی گوْ 𐬜𐬀𐬎 . gav خوانده شده است و جز آن ، همچنین است در بسیاری ازفعلها : دْوَرْ 𐬇𐬎 . dvar که

در بند ٦ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکاربرده شده‌در برابر گم 𐬐𐬀𐬙𐬆. gam گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان پاك میآید و جز آن .

۷ - دیدن (𐬯𐬀𐬌𐬐𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀.) = وین 𐬯𐬀𐬌𐬎. vin ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

۸ - بخرد یا دانا = داتَه 𐬛𐬀𐬙𐬆. dâtha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۹ - کشتزار = واستْرَ 𐬯𐬀𐬌𐬐𐬀𐬭𐬆 vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۱۰ - بیابان کردن ، ویران کردن (𐬯𐬌𐬯𐬀𐬐𐬌𐬐𐬀𐬙𐬆.) = وَپْ، باجزء وی = 𐬯𐬌𐬯𐬀. vî-vap، درگزارش پهلوی به ویاپانینیتن ۱۱۳۵۲۳۵۱ vyâpânînîtan گردانیده شده ودرتوضیح‌افزوده شده تباه کردن . دریسنا ۱۲ پاره‌های۲ ـ ۳ وی واپَ 𐬌𐬯𐬀 vî-vâpa یعنی ویرانی ، درگزارش پهلوی ویاپانیه ۱۱۳۵۲۳۵۱. vyâpânîh شده‌است .

۱۱ - بجای تبر زین در متن وَدَرْ 𐬯𐬀𐬌𐬎𐬀. vadar آمده ، در پاره های ۳۰ـ۳۲ ازیسنا ۹نیزبآن برمیخوریم ، در سانسکریت ودهر vàdhar سلاح مخصوص ایندرَ Indra میباشد . این‌واژه‌رابرخی گرزدانسته وبرخی‌بمعنی‌مطلق‌سلاح گرفته‌اند ، وَدَرْ یکی از ابزارهای جنگ وباواژهٔ وَدَ 𐬯𐬀𐬌𐬎. vada که درپارهٔ ۷ ازفرگرد٤ وندیداد آمده، پیوستگی‌دارد. بگمان نگارنده وَدَرْ باید تبرزین باشد یاابزاری‌مانندهٔ آن، درجای دیگر ازهمهٔ ابزارهای جنگ که دراوستا یادشده سخن خواهیم‌داشت .

۱۲ - کشیدن ، آختن ، آهیختن (𐬌𐬚𐬌𐬎𐬌𐬯𐬎𐬀.) = وُئیژدَ vôizda 𐬌𐬚𐬌𐬎𐬌𐬯𐬎. ، درپارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ائیوی آمده : 𐬀𐬌𐬎𐬌𐬚𐬌𐬎𐬌𐬯𐬎𐬎𐬀. aiwi-vôizdaya که با واژهٔ کَمِرِدَ 𐬎𐬀𐬨𐬀𐬭𐬀𐬛𐬆 kamərədha (سر) بکار رفته یعنی سر برافراختن ، سربلندکردن .

یازدهمین بند

۱ - بسی = مَزْ maz ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ - اندیشیدن = چیت eit ، یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ٤ از بند۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - کدبانو و کدخدا : اَنگوهی aŋuhî = بانو . انگهو aŋhu (= اَهو ahû) = سرور، خدایگان در گزارش پهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده ، بگفته گلدنر Geldner دراین بند زن و مردی از یك خاندان بزرك مراد است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند٦ از هات ۲۹ .

۴ - بازداشتن یابرکنارکردن = اَپَیئیتی apayêitî از مصدر اَپَ یَمْ apa-yam ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

٥ - بجای رسیدن وَئِدَ vaêda آمده که بمعنی یابندگی و رسیدگی است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند۱۰ همان هات .

٦ - واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم درمتن رَئِخِنَنگه raêxənaŋh آمده ، همان است که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند۷ ازهمین هات از آن سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است . چنانکه از این بند ۱۱ ازهات۳۲ پیداست ، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

۷ - روگردان‌ساختن یاسرپیچیدن ونافرمانی کردن = ( ) از مصدر رَش rash . که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم ، در نیامده .

بارتولومه آنرا ازمصدر رَه.rah (= raŋh) دانسته وبمعنی‌ای

که یاد کردیم گرفته است . در بند ۱۲ از همین هات 𐬎𐬀𐬱𐬌𐬎𐬀𐬌. و در بند ٤ ازهات ٤۷ 𐬎𐬀𐬱𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌. آمده، رارِش 𐬎𐬀𐬱𐬌𐬎𐬀. rârəsha که در بند۲ ازهات ٤۹ آمده صفت است یعنی رو گردان ، سرپیچان .

در سروش‌یشت هادُخت پارهٔ ٦ واژهٔ rârəsyêiṇtî را نیز یـادآور میشویم

دوازدهمین بند

۱ - گفتاریا آموزش وآیین = سرَوَنگْـه 𐬯𐬀𐬱𐬌𐬯𐬀𐬌. sravaṅh، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۹ ازهمین‌هات .

۲ - بجای نفرین اَکَ 𐬀𐬐𐬀. aka آمـده یعنی بد و زشت و نکوهیده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۳ - خروش‌شادمانی یاآواز وفریاد شادی = اورواخش اوختی urvâxš-uxti 𐬎𐬀𐬱𐬌𐬎𐬀𐬌 - 𐬎𐬀𐬌. ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۴ - تباه‌کردن‌یامیرانیدن وکشتن = مَرِدْ 𐬐𐬀𐬱𐬌. marəd همان است که دربندهای ۹-۱۱ از همین هات بآن برخوردیم .

٥ - برتری دادن(𐬯𐬀𐬱𐬌𐬎𐬀.)= وَرْ 𐬯𐬀𐬱. var ، باین‌واژه بمعنی گرویدن وبرگزیدن ودین پذیرفتن بسیاربرخوردیم ، دراینجا بمعنی برتری دادن‌نیز همان معنی را میرساند . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

٦ - خواستار یا جویا = ایشَن 𐬀𐬌𐬱𐬀. îshan از مصدر ایش 𐬀𐬌𐬱. ish ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

سیزدهمین بند

۱ - کشور = خشَثْرَ 𐬵𐬌𐬱𐬀𐬎. xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۲ - خان‌ومان= دِمانَ 𐬛𐬀𐬌𐬐𐬀𐬎. dəmâna دراینجا باواژه های‌بدترمنش آمده ، واز آن دوزخ اراده شده ، دربند ۱٥ ازهمین‌هات باواژه‌های منش نیك آمده بهشت مراد است . در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی ومنش نیك» بمعنی فردوس آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦ از هات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٤ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۳ - فرودآمدن، رسیدن (𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌) ازمصدر هَنْتْ 𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥 . hanṭ ، دربند ۲ ازهات ۵۰ باجزء نی : 𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥 𐬈𐬀𐬌 ni-hanṭ آمده ، همچنین هَنت hanṭ درتأنیث هائیتی 𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥𐬎 . hâitî یعنی بونده ، ازمصدر اَهْ 𐬀𐬵 . ah هستن ، بودن .

۴ - تباه کننده = مَرَخْتَر 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬵𐬙𐬀𐬭 . maraxtar از مصدر مَرنچ 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬙 . marəṇc ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ .

۵ - جهان = اَنْگهو 𐬀𐬐𐬎𐬎𐬀 . aṅhu ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

٦ - ناله‌بر آوردن، گله کردن(𐬜𐬀𐬭𐬌𐬀𐬵𐬀) = گَرَزْ 𐬜𐬀𐬭𐬌 . garəz ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۹ازهمین‌هات .

۷ - آرزو یـا خواهش و کام = کامَ 𐬐𐬀𐬨𐬀 . kâma ، نگـاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۸ - پیك یا گماشته و فرستاده = دوتَیه 𐬇𐬎𐬌𐬀 . dûtya ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ همین هات .

۹ - پیغمبر = مانْتهَرَنْ 𐬨𐬀𐬌𐬙𐬀𐬭𐬙 . maṭhran ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۰ - نگریستن (𐬇𐬙𐬀𐬭𐬎) = دَرِسْ 𐬇𐬙𐬀𐬭𐬎 . darəs ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۵ ازهات۲۸ و یادداشت شمارهٔ۱۰ ازبند۱ ازهات ۳۰

۱۱ - راستی = اَشَ 𐬀𐬱𐬀 . asha ، از این‌واژه سرای راستی یعنی بهشت اراده شده در برابر دروُجودِمانَ 𐬇𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀 . drûǰô-dəmâna یعنی خان ومانِ دروغ یا دوزخ .

۱۲ - بازداشتن (𐬉𐬱𐬀) = 𐬉𐬱 . pâ ، دربند های ٤ و۸ از هات ٤٦ نیز بهمین معنی است ، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نگاهداشتن و پاییدن است .

۱ - ستم ،آزار = آ ـ هُوئیتهُوئی 𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬵𐬌𐬎 . â-hôithôi ، درنسخه بدل‌ها با املاء های‌مختلف نوشته‌شده ، بارتولومه Bartholomae مصدر ها hâ(y) را ریشهٔ این واژه دانسته ، در یادداشت شمارهٔ

چهاردهمین بند

۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا « هی » 𐬵𐬌 . hi که بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم ، بآن نگاه کنید .

۲ - ضمیر وی بر میگردد بـه مانْتهَرَنْ mathran = پیغمبر کـه در بند پیش گذشت .

۳ - کَـوی 𐬐𐬀𐬎 kavi ، در فارسی کی گوییم (کیانیان) : عنوانی است چون فرمانده وسردار وخدیو ، دراینجا از کَـویها سران وبزرگان آریاییهای دیویسنا اراده‌شده،جداگانه‌ازکوی‌وگرهْمَ 𐬎𐬀𐬭𐬵𐬨𐬀 grəhma . که‌ازپیشوایان‌دیویسنان هستند سخن رفت .

۴ - دیـر باز = فْرَایدیوا 𐬯𐬭𐬀𐬌𐬙𐬌𐬎 . fraidivâ از قیود است بـرابر pradivi , pradivah در سانسکریت :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵ - بجـای خرْد خرَتو 𐬵𐬭𐬀𐬙𐬎 . xratu و بجـای ورج وَرِچْنگهْ 𐬬𐬭𐬎𐬀𐬴𐬀𐬙𐬀 . varəcaŋh آمده که درفارسی ورج گوییم بمعنی‌پایه و رتبه ، مُعزّی گوید : ای بورج و کامرانی ثانی اسفندیار وی‌بعدل‌و نامداری نائب‌نوشیروان (فرهنك جهانگیری)

ورِچَنگهْوَنت 𐬬𐬭𐬎𐬀𐬴𐬀𐬙𐬀𐬯𐬀𐬙 . varəcaŋhvaṇt کـه در پارهٔ ۴۹ تیر یشت و در پارهٔ ۷۲ زامیاد یشت وجز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند پایه وبزرگوار .

۶ - فرو نهادن، پایین گذاردن ، زیر گذاشتن (𐬊𐬌𐬙𐬀 .) ازمصدر دا با جزء نی : 𐬊𐬌𐬙𐬀 . nî-dâ ، در بند ۸ از هات۴۵ ودر بند ۳ از هات ۴۹

نیز آمده .

۷ - برآن شدن (𐬬𐬀𐬎𐬎 = وِئِسْ vîs) = ویس 𐬬𐬀𐬎𐬎. vaês) درآمدن ، آماده بودن ، پذیرفتن ، در اوستا بسیار آمده ، بپارهٔ ۱ ازسومین کردهٔ ویسپرد نگاه کنید .

۸ - یاری کردن = اَوُ 𐬀𐬎𐬎. avô از مصدر اَوْ 𐬀𐬎. av ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۹ - کشتن = جَئیدیائی 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎. (Inf.) ǰaidyâi از مصدر جَنْ ǰan 𐬐𐬀𐬎 ، درفرس هخامنشی نیزجَنْ ǰan ، در پهلوی زتن 𐬐𐬀𐬎 ودرفارسی ردن . جَن بمعنی زدن وکشتن و برانداختن در اوستا بسیار آمده و واژه‌هایی که از آن درآمده نیز بسیار است .

۱۰ - واژه‌ای که به«مرگ‌زدای» درآوردیم درمتن دورُئوش 𐬛𐬎𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬵𐬎. dûraosha آمده ، صفت‌است وازدوجزء ساخته شده : نخست دورَ 𐬛𐬎𐬀. dûra درفرس هخامنشی نیز دورَ dûra همان است که در فارسی دورگوییم ، جداگانه در بند ۱ از هات ٤٥ و در بسیاری از جا های دیگر اوستا نیز آمده است؛ دوم اُئوشَ 𐬵𐬎. aosha که‌بمعنی‌تباهی‌ونیستی‌ومرگ‌است، اَئوشَنگه 𐬵𐬎𐬥𐬀. aoshaṅh که در بند ۱ از هات ٤٩ آمده بهمین معنی است . اَئوشَنگهوَنت 𐬵𐬎𐬥𐬀𐬯𐬀𐬙. aoshaṅhvaṇt (درتأنیث اَئوشنگهوَئیتی 𐬵𐬎𐬥𐬀𐬯𐬀𐬐𐬌𐬙. aoshaṅhvaitî) یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نیست شدنی ، آسیب‌یافتنی چنانکه در پارهٔ ٥٠ ازفرگرد چهارم وندیداد آمده . واژهٔ اَئوشَ با «اَ» که ازادوات نفی‌است : 𐬀𐬵𐬎. an-aosha یعنی تباه نشدنی، مرگ ناپذیرچنانکه درمهر یشت‌پارهٔ ۱۲٥ . درپهلوی اوش 𐬀𐬵 aôš یعنی‌مرگ ونیستی، صفت دورَئوشَ در جا های دیگر اوستا چندین بار از برای هوم‌آورده شده چنانکه درپاره ۲ ازیسنا ۹ درگزارش پهلوی همان پاره این صفت چنین تعریف شده :

𐬀𐬵𐬀𐬎 𐬀𐬵𐬎 𐬀𐬵𐬀𐬎 یعنی «کو اوش از رُوان مردمان

دور دارد » ، این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارندهٔ هوش گردانید . هوش با واو مجهول بمعنی مرگ ونیستی است ، فردوسی گوید :

نگه کن که هوش تو بردست کیست ز مـردم نژاد ار ز دیو و پری است

فخرالدین گرگانی در داستان ویس ورامین گوید :

چرا بـا من بتلخی همچو هوشی که با هرکس بشیرینی چو نوشی

همچنین این واژه باحرف نفی « اَ » : اَنَئوشَ an-aosha در فارسی بجامانده وآن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)

انوشیروان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپـذیر یا جاودانی . نوش در فارسی که بمعنی آشام بیمرگی یاآب زندگی است ، (نوشدارو ، درمان بیمرگی) با واژهٔ اَنَئوش = انوشه یکی است . دراینجا باید یادآور شویم که واژه هوش با واومعروف بمعنی بخردی وفرزانگی وزیرکی وگربزی بواژهٔاوستایی اوشْ 𐬀𐬎𐬹 ush پیوسته است . اَوشْ در اوستا که همیشه بهیئت تثنیه آمده : اوشی 𐬀𐬎𐬹𐬌 ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هرمزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ٥٦ وجز آن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یسنا ٦۲ پاره ٤ وویسپردکرده ۱٥ پارهٔ ۱ وجز آن .

گفتیم درپاره۲ ازیسنا ۹ صفت دورَئوشَ dûraosha صفت هوم است ،همچنین است در پاره های ٤ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا ودرپاره ۲۱از یسنا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این سه‌هات ازیسنای ۹-۱۱ در بارهٔ گیاه وفشردهٔ هوم است ، هوم نیز دریسنای نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران درگفتگو است ، در سراسر اوستا (بجز گاتها) ازمراسم هوم سخن رفته اما درگاتها که ازسرود های خود پیغمبراست از هَئوَمَ 𐬵𐬀𐬎𐬨𐬀 haoma (نزد برهمنان سوم soma) یاد نشده و نه درهفت هات یعنی یسنا ۳۵ - ٤۱ که پس ازگاتها کهنترین بخش نامهٔ مینوی است . چون صفت

دور دارندهٔ مرگ یامرگ زدای همیشه درسه هات از یسنا ۹ ـ ۱۱ از برای هوم آورده شده ، میتوان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱٤ از هات ۳۲ ازاین صفت هوم را اراده کرده ونکوهیده است از اینکه آریاییهای دیویسنا در مراسم سومَ (soma =هَومَ) بفرمان پیشوایانشان بیهوده خون چارپایان ریزند باین امید که پرورد گاری بیاری آنان خواهد آمد ، به بند ۱۰ از هات ٤۸ نیز نگاه کنید .

۱۱ - برانگیختن (𐬯𐬀𐬎𐬎) = سَئوچ . 𐬯𐬀𐬎𐬎 saoc ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

پانزدهمین بند

۱ - از اینرو = آنائیش آ 𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎 anâiš-â ، از قیود است . بیادداشت شمارهٔ ۱٥ از بند٦ از هات٥۳ نگاه کنید

۲ - آسیب یافتن (𐬬𐬌𐬎) = وی‌نَس 𐬬𐬌𐬎 vî-nas ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ همین هات .

۳ - رواداشتن : ازمصدردا 𐬛𐬀 dâ یعنی دادن، باجزء اَئیبی 𐬀𐬌𐬎 aibi یا ائیوی 𐬀𐬌𐬎 aiwi بمعنی پیوستن وباواژهٔ نفی « نه » نوئیت 𐬈𐬌𐬎 nôit معنی روا نداشتن ، نگذاشتن از آن برمیآید .

۴ - زندگی = جیاتو 𐬵𐬌𐬎 jyâtu ، دربند های ۹ و۱۱ و۱۲ از همین هات نیز بآن برخوردیم ، بیادداشت شماره ۱۱ ازبند ۳ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

٥ - آزادانه یا بکام ودلخواه = وسُو 𐬬𐬎 ، دربند ۱ از هات٤۳ و در بند ۹ از هات ٥۰ (𐬬𐬎) با فعل خشی 𐬰𐬌 آورده شده .

٦ - فرمان راندن (𐬰𐬌) = خشی xshi ، دربند آینده نیز آمده بمعنی فرمان راندن و دست یافتن و شهریاری کردن و پادشاهی کردن و توانستن و یا رستن است ، از همین مصدر است شایستن درفارسی ، در پهلوی نیز شایستن 𐬰𐬌 šâyistan و شاییتن 𐬰𐬌 šâyîtan مانند واژهٔ خشنا 𐬰𐬌 xshnâ که در فارسی شناختن و خشَپ 𐬰𐬌 xshap که در فارسی شب و خشتهرَ 𐬰𐬌 xshathra .

که درفارسی شهرشده ، افتادن خاء اوستایی درسر واژه‌های فارسی بسیاراست . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۷ - ازاین «دو» بنابسنت ، چنانکه درگزارش پهلوی ودر گزارش‌سانسکریت نریوسنگ Neryôsang (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) برمیآید ، امشاسپندان خرداد و امرداد اراده شده ، دربارهٔ این دوامشاسپند بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۸ - از خان و مان‌نیك ،گرزمان یابهشت اراده شده ، چنانکه از خان ومان بدتر منش‌که دربند۱۳ همین هات‌گذشت دوزخ مراد است .

۹ - بردن ( ) = بَر . bar ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۲ از هات ۳۱

شانزدهمین بند

۱ - آموزش= . ، درگزارش‌پهلوی‌آموختیشن amôxtišn بنا براین باید از مصدر سَچ . sač که بمعنی آموختن و دریافتن است در آمده باشد ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۱ ازهات ۳۰

۲ - بجای مرد پارسادرمتن دَهْمَ . dahma آمده ، این واژه‌در اوستا صفت است بمعنی آزموده یا ازدین آگاه وازآیین برخوردار همچنین اسم است یعنی مردنیك ، مردپارسا ، پرهیزگار وخداشناس . درگزارش پهلوی همین بند ازهات ۳۲ نیز دَهمَ آورده شده ودر توضیح آمده وه مرت (بهمرد) ، نگاه‌کنید بجلد خرده اوستا صفحهٔ ۲۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۷ ازهات ٤٦

۳ - از روی هوش = . ushuruyê ، در گزارش پهلوی فراخوهوشیه frâxô. hôših آمده یعنی فراخ هوشی و در توضیح افزوده شده داناك هوشیه . در بند ۷ از هات ۳٤ نیز آمده ، اوشورو . ushuru ناگزیرازدو واژه آمیزش یافته : نخست اوش . ush =هوش‌که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱٤ همین هات

گذشت، جزء دوم آن؛

۴ - آزار یـا رنج و تباهی و آسیب = آتهـی 𐬀𐬞𐬎. âthî (اَئیتهی 𐬀𐬞𐬌𐬎. aithî)، در فرس هخامنشی نیز آتهی âthî ازمصدر آتْهه 𐬀𐬞. âth آسیب رسانیدن، تباه ساختن، آزردن، چنانکه درپارهٔ ۱۲ زامیادیشت آمده ودرپارهٔ ۴۸ از همان‌یشت باجزء فرا 𐬯𐬀𐬭𐬀. frâ و پئیتی 𐬯𐬌𐬙𐬌. و اَپَ 𐬀𐬯. apa آمـده بمعنی یکسره تباه‌کردن و نابـود کردن. ازهمین بنیاد است آئیتیوَنت 𐬀𐬞𐬌𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀. âithivaṇt که در فرگرد دوم هادخت نسك پارهٔ ۱۷ آمده یعنی پرازآسیب ورنج یادردمند. بواژهٔ آتهری 𐬀𐬞𐬎𐬁. بمعنی درد ورنج وگـزند در یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۸ ازهات ٤٦ نگاه‌کنید.

۵ - بیم = دوَیتها 𐬛𐬀𐬌𐬵𐬀𐬞𐬀. dvaêthâ ، بهمین واژه با واژهٔ آتهی âthî در بند ۹ از هات۴۸ نیز برمیخوریم، درگزارش پهلوی ویمانیکیه 𐬌𐬨𐬀𐬙𐬀𐬌𐬑𐬌𐬵 vimânikîh یعنی بیم.

٦ - آزردن، زیان آوردن، ستم کـردن = اَئِنَـنْکَـهِ 𐬀𐬌𐬥𐬀𐬙𐬀𐬑𐬵𐬌. aênaṅhê ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰

۷ - دوست، یـار = ایشیَه 𐬌𐬱𐬌𐬎. išya (در تـأنیث ایشیـا išyâ) صفت است یعنی آرزو شده، آنچه دل خواسته، از مصدر ایش 𐬌𐬱. که بمعنی آرزو داشتن وخواستار بودن است. دربند ۸ ازهات ٤۸ ودربند ۱۷ از هات ۵۱نیز به ایشیه برمیخوریم، این صفت بویژه از برای اَئیریَمَن 𐬀𐬌𐬭𐬌𐬨𐬀𐬙. airyaman آورده شده، نگاه‌کنید به‌پارهٔ ۱ ازهات۵٤. دربارهٔ حرف « به » به دوستانم که در متن اِ اِ آنو ٤٤ 𐬀𐬋𐬀𐬥𐬀𐬵𐬀. əəânû آمده وازحروف اضافه است دریادداشت شمارهٔ۲ از بند۲ ازهات ٤۷ سخن خواهیم داشت.

۸ - بازداشتن (𐬯𐬀𐬵𐬀𐬙𐬌𐬨𐬀𐬙𐬀.) = آهی 𐬀𐬎𐬌. â-hi ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۲۹

اَهنَوَدگات : یسنا، هات ۳۳

نخستین بند

۱ - آیین : داتَ 𐬛𐬀𐬙𐬀 dâta ، در فرس هخامنشی نیز داتَ dâta ، درپهلوی دات 𐭣𐭠𐭲 ودرفارسی دادگوییم . این واژه بمعنی آیین وقانون‌است‌درفارسی‌عدل باین اعتباراست‌که قانون‌را ازروی‌عدالت وانصاف وضع‌کنند ، دادگر یاعادل‌کسی است‌که ازقانون برنگردد . واژه‌های دیگر که باهمین واژه آمیزش یافته درفارسی بسیار است چون دادار ، دادخواه ، دادگاه ، دادگستر ، دادبخش ، بیداد ، بیدادگر و جز آن . داتستان 𐭣𐭠𐭲𐭮𐭱𐭲𐭠𐭭 در پهلوی یعنی داوری ، حکم . داتَ dâta از مصدر دا 𐬛𐬀 dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است ، در آمده است ، در اوستا بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در گاتها : هات ٤٦ بند ۱۰ ، هات ٤٩ بند ۷ ، هات ۵۱ بند ۱٤

۲ - نخستین = پَئُواورویَه 𐬯𐬌𐬎𐬎𐬀𐬭𐬎𐬌𐬌𐬉𐬎 paouruya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹

۳ - زندگی = اَنگهو 𐬀𐬐𐬎𐬎𐬀 aŋhu جهان ، هستی ، بود ، زندگی . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸

۴ - داور = رَتو 𐬭𐬀𐬙𐬎𐬌 ratu در فرهنگ (ادبیات) مانیز بجامانده ردگوییم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۲۹

۵ - درست‌تر = رَزیشتَ 𐬭𐬀𐬵𐬌𐬰𐬙𐬀 razišta صفت تفضیلی است از واژهٔ اِرزو 𐬀𐬭𐬵𐬎𐬌 ərəzu ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

۶ - کردار = شیَئُوتَهَن 𐬰𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀𐬢𐬀𐬥 syaothana کنش ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸

۷ - رفتارکردن ، ورزیدن(𐬯𐬀𐬎𐬎𐬌𐬌𐬉𐬎𐬎𐬀𐬥𐬌𐬙) = وَرِزْ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬌𐬵

varəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٤ ازهات ۲۹

۸ - نادرست یا کژ = میتَهیَه 𐬨𐬀𐬙𐬌𐬵𐬌𐬌𐬀 mithahya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۲ ازهات ۳۱

۹ - درست = آرِزو 𐬀𐬭𐬎𐬰𐬎 ârəzu هیئت دیگری است از واژهٔ اِرِزو ərəzu که دریادداشت شمارهٔ ٥ گذشت و دربندهٔ همین‌هات نیز آمده .

۱۰ - بهم آمیخته (𐬵𐬌𐬹𐬌𐬎𐬀𐬌𐬌𐬀𐬌𐬌𐬀𐬙𐬌𐬵𐬌𐬌𐬀 .) از مصدر هام میَس ham-myas 𐬵𐬌𐬹𐬌𐬎 . 𐬀𐬌𐬌𐬀𐬌𐬌 . نگاه کنید بخود بند۱ ازهات ۳۳

۱ - دروغپرست = درِگوَنت 𐬛𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬌𐬀𐬙𐬌𐬵𐬌𐬌𐬀 . drəgvaṇt در برابر

دومین بند

اَشَوَنْتْ 𐬀𐬱𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀𐬙𐬌𐬵𐬌𐬌𐬀 . ashavaṇt یعنی راستی پرست یاپیرو دین راستین . باین دو واژه درگاتها بسیار برمیخوریم از آنها دیویسنان و مزدیسنان اراده میشود، بساهم درِگوَنت از برای پیشوای گمراه کننده و اَشوَنت ازبرای پیامبر راستین آمده است ، در این بند چنانکه در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ۱٤ از هات ۳۲ درِگوَنت اشاره یك پیشوا یا پیامبر دروغین است که مردم را براه کژ رهبری کند ، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .

۲ - بد = اَکَ 𐬀𐬐𐬀 . aka ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ - کردن یا ورزیدن (𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬌𐬀𐬙𐬌𐬵𐬌𐬌𐬀 .) = وَرِزْ 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀 . varəz ، دریادداشت شمارهٔ ۷ از نخستین بند همین‌هات گذشت .

۴ - پیرو = آستی 𐬀𐬎𐬎𐬌𐬌𐬀 asti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲۲ ازهات۳۱

٥ - آموزانیدن (𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬙𐬌𐬵𐬌𐬌𐬀) = چیتهْ 𐬚𐬌𐬎 . ciṯh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱، دراینجا از « نیکی آموزانیدن » یعنی از راه کژکیش دروغین دیویسنا براه راست‌دین مزدیسنا درآوردن.

۶ - کام = وارَ 𐬬𐬀𐬭𐬀 vâra در بند ۱۸ از هات ٤٦ و در بند ٦ از هات ٥١ نیز آمده ، از مصدر وَرْ 𐬬𐬀𐬭 var گرویدن ، برگزیدن درآمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ ازهات ۲۸

۷ - خواست (اراده) = زَئوشَ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 zaosha ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸

۸ - بجای آوردن (𐬭𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌) = راد 𐬭𐬀𐬎 râd ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۹ ازهات ۲۹ ، دربند ٦ ازهات ٥١ واژه های راد 𐬭𐬀𐬎 و وارَ 𐬬𐬀𐬭𐬀 vâra نیز یکجا آمده‌اند .

سومین بند

۱ - ازآزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یابرزیگر و از پیشوایان دینی که در متن خوَئتو 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎 xᵛaêtu و وِرِزَنَ 𐬬𐬌𐬭𐬌𐬵𐬀𐬥 vərəzəna و اَیریَمَن 𐬀𐬌𐬭𐬌𐬬𐬀𐬥 airyaman آمده ، جداگانه درگفتار پیشه‌وران در پخش نخست سخن داشتیم .

۲ - کوشش = تْهوَخشَنگه 𐬞𐬭𐬀𐬯𐬭𐬀𐬹𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌 thwaxshanh در فارسی تخشا شده ، دربند۲ ازهات ۲۹ نیزبآن برخوردیم و دربند۱۲ از هات ٤٦ هم خواهیم برخورد . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۲ ازهات ۲۹

۳ - نگاهداری کردن ، پرستاری کردن(𐬬𐬌𐬎𐬀) = وی‌دا 𐬬𐬌𐬎 vî-dâ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۲ از هات ۲۹

۴ - چمن = واسترَ 𐬬𐬀𐬯𐬎𐬭𐬀 vâstra ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ - (𐬬𐬀𐬵𐬌𐬯𐬎𐬀) : یز 𐬬𐬌𐬵 yaz بمعنی پرستیدن و ستاییدن در اوستا بسیار آمده ، در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ از هات ۳۰ بآن برخوردیم و دربسیاری از بندهای دیگر نیز .

در اینجا یَز yaz با جزء آپا = 𐬀𐬯𐬌𐬬𐬵 یعنی با ستایش چاره کردن وباپرستش درمان کردن یا زدودن ودورکردن و برکنار کردن آسیب و رنج

بانماز و درود .

۲ - نافرمانی یا نـا شنوایی = اَسروشتی 𐬀𐬯𐬎𐬹𐬎𐬎𐬀 a-srušti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸

۳ - خیره سری‌یابرتنی وسرکشی = تَرمَیتی 𐬠𐬀𐬭𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀 tarəmaiti . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۳۲

۴ - همسایه = نزدیشتَ 𐬥𐬀𐬵𐬙𐬀 nazdišta (در تأنیث نزدیشتا nazdištâ) درپهلوی نزدیست 𐬥𐬀𐬵𐬙𐬌 nazdist صفت تفضیلی‌است ازواژهٔ نزدیَنگه 𐬥𐬀𐬵𐬙𐬌𐬌𐬀 nazdyaŋh که در فارسی نزدیک گوییم . نزدیُو 𐬥𐬀𐬵𐬙𐬌𐬌𐬎 nazdyô که در پارهٔ ۲۱ از ارت یشت آمده ازقیود است درفارسی نزد گوییم .

دراینجا از واژهٔ نزدیشتَ سرزمین نزدیك وهمسایه یا مرز وبوم دیویسنان که از دشمنان مزدیسنانند اراده شده است، به بند۳ از هات٥٠ نیز نگاه کنید. از واژهٔ دروغ (𐬠𐬭𐬎 druǰ) پیروان کیش دروغین دیویسنا اراده شده .

۵ - نکوهندگان (𐬥𐬀𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬴) = نَدَنت 𐬥𐬀𐬌𐬎𐬀𐬙𐬎 nadaṇt اسم فاعل است از مصدر نَد 𐬥𐬀𐬌 nad که بمعنی نکوهیدن وپست شمردن است ، فعلی ازاین مصدر دراوستایی که امروزه دردست‌است بجا نمانده .

٦ - بجای نگهدار در متن مَنتو 𐬨𐬀𐬙𐬎𐬎 maṇtu آمده از مصدر مَنْ 𐬨𐬀𐬙 man که بمعنی پنداشتن واندیشیدن است ، منتودر گزارش‌پهلوی(= زند) ازهمین بند به پتمان 𐬞𐬀𐬙𐬨𐬀𐬙 یعنی پیمان کردانیده شده ودرتوضیح افزوده شده : 𐬵𐬀 𐬞𐬀𐬙𐬨𐬀𐬙 𐬠𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵𐬀 𐬌𐬎𐬀𐬵 𐬌𐬎𐬀𐬵 کوپهـریچ گوسپندان نه کُـنت = کـه پرهیز چارپایان نکند یعنی که ازگله ورمه پاس نگاه ندارد، چنانکه از این توضیح پیداست از مَنتو دهقان ودارندهٔ خاك وآبادانی یا مباشر ده اراده شده اما نظر بریشهٔ واژه، منتو کسی‌است که پنددهد (مشاور) بنابراین کسی‌است که ادارهٔ خاك‌وسرزمینی سپرده بدوست ، در بند ۷ از هات ٤٦ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگـوی از آن برمیآید .

۱ - سروش = سرَئوشَ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬌𐬎 sraosha ، دراین‌بند نیزمعنی واژه که‌فرمانبری باشد مناسب‌میافتد ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

پنجمین بند

۲ - از همه بزرگترین = ویسپ مَزیشتَ 𐬬𐬌𐬎𐬀𐬨𐬀𐬵𐬀 vispā. mazišta صفت است .

۳ - یاری = اَوَنگهانَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀𐬀𐬌 avaṅhâna از مصدر اَوْ 𐬀𐬎 av ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۴ - خواندن ، یاری خواستن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎) = زبا 𐬵𐬀𐬎 zbâ ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند٤ ازهات ۳۱

۵ - زندگی جاودانی ، زندگی بلند و دیرپایا = دَرِگوجیاتی darəgô-ǰyâti ، 𐬙𐬀𐬎𐬌𐬐𐬀𐬵𐬌-𐬐𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬌 . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ .

٦ - یافتن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬐𐬌) = اَپْ 𐬀𐬐 . ap ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۰ از هات ۲۸ .

۷ - از کشورِ (= خشَتهرَ 𐬵𐬌𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 xshathra) منش نیك (= وُهومَنَنْکه 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬌 . vohu . manaṅh) بهشت اراده شده ، به بند ۳ازهمین هات وبه‌بند ۱۳ ازهات ۳۲ نگاه‌کنیدکه از «چمن راستی و منش نیك» و از«خان و مان منش نیك» نیز بهشت اراده شده .

۸ - راه = پَتهْه 𐬐𐬀𐬎𐬎 path ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۹ - درُست = اِرِزو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬵 ərəzu ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ همین هات .

۱۰ - آرام داشتن یا جای‌گزیدن ونشستگاه ساختن (𐬰𐬌𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎) = شی 𐬰𐬌 shi ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ٦ ازبند۱۰ ازهات۲۹، جایگاه‌ایزدی یاگرزمان همانجایی است‌که درآنجا منش نیك وراستی فرمانرواست، یعنی بهشت .

ششمین بند

۱ - بجای پیشوادرمتن زَئُوتَر 𐬰𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀𐬭 . zaotar آمده،وخشور زرتشت خود را پنج بار در گاتها مانتهرَن 𐬨𐬀𐬔𐬁𐬭𐬀𐬥 . mathran نامیده یعنی‌پیغمبر ، چنانکه دربند ۷ ازهات ۲۸ ودربند۱۳ ازهات ۳۲ ودر بندهای ٥ و٦ از هات ٥٠ ودر بند ۸ از هات ٥١ (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ از هات۲۸) درگاتها همین یکبار پیغمبر خود را زَئُوتَر zaotar یعنی پیشوا خوانده امادرجاهای دیگرنامهٔ مینوی این واژه بسیارآمده ، در پهلوی زوت 𐬰𐬌𐬵 zot ودر پازند نیززوت ، در سانسکریت هُوتر hotar . در آیین مزدیسنا هفت موبد یزشنه (مراسم دینی) بجای میآوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر ودر سرآنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پارینه یزشنه میگزارند . نخست زوت و دوم راسپی (= رَئِتْهویشکَرَ 𐬭𐬀𐬎𐬌𐬚𐬌𐬰𐬀𐬑𐬀𐬭𐬀 . raêthwiskara) ، بجلد خرده اوستا ،گزارش نگارنده ص ۱٦۱ نگاه شود ، زَئُوتر zaotar ازواژهٔ زَئُوتهرَ 𐬰𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀𐬭 . zaothra (زَئُوتهرا zaothrâ)درآمده‌است. باین واژه در خودگاتها برنمیخوریم اما درجاهای دیگراوستا بسیار آمده وآن‌دهش وبخشش روان‌است، چیزی‌است آشامیدنی‌دربرابرمیَزْدَ (𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀 myazda) دهش خشك‌که چیزی است خوردنی چون نان‌وگوشت ومیوه و جز آن . درگاتها : هات ۳٤ بند ۳ بواژهٔ میَزد خواهیم برخورد، بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ همین هات نگاه‌کنید .

۲ - در متن واژهٔ « راه » نیامده اما در بند پیش راه دُرست (راستی = اَشَ 𐬀𐬵𐬀 asha)آمده ، دراینجا نیزهمان راه درست مُراد است‌که پیغمبر گوید از اَشَ = راستی‌بیاموختم .

۳ - بهتر منش : در متن مَنیو 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬎 . manyu آمده با صفت تفضیلی وهیشتَ 𐬯𐬀𐬵𐬎𐬀 vahista که بجای وُهومَنَنگهْ 𐬯𐬎𐬀𐬨𐬀𐬥𐬀𐬔𐬀 vohu-manañh وُهُ 𐬯𐬎𐬀 . بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳٤ ودر بند ٥ ازهات ٤٥ و در بند ۸ از هات ٤۸ واژهٔ مَنیو با وُهو 𐬯𐬎𐬀 . vohu بجای وهُومَنَنگه

(= منش نیك) آورده شده است ، از برای منیو بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - آموزش خواستن (𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌) = کا 𐬬𐬀 kâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۱۰ ازهات ۲۸ .

٥ - برزیگری=واستریَه 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬭𐬀𐬎𐬀 vâstrya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

٦ - منش = مَنَنگه 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬥𐬀 manaṅh .

۷ - بکار انداختن ،کردن ، ورزیدن = وِرِزْیَیدیائی 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙𐬀 vərəzyeidyâi (Inf.) از مصدر وَرِزْ 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬎 varəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۸ - بجای امید ، مَنتا 𐬨𐬀𐬌𐬙𐬀 maṇtâ آمده از مصدر مَنْ 𐬨𐬀𐬌 man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است ، درگزارش پهلوی (= زند) مَنتا مانند واژهٔ منتو 𐬨𐬀𐬌𐬙𐬎 maṇtu که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات گذشت به پتمان 𐬨𐬀𐬌𐬙𐬀𐬥 گردانیده شده ، نگارنده از برای نمودن مقصود بجای آن « امید » آورده است .

۹ - آرزو داشتن (𐬀𐬵𐬎𐬎𐬀) = ایز 𐬀𐬵 iz بمعنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است ، در بند ۳ ازهات ٤۹ نیز آمده . از همین بُنیاد است واژهٔ ایژا 𐬀𐬵𐬡𐬀 îžâ که بمعنی کوشش ودلگرمی وغیرت است ، دربند ۱۰ ازهات ٤۹ و دربند ۸ ازهات ٥۰ ودربند۱ ازهات ٥۱ بآن برمیخوریم ودربند ٥ ازهات٤۹ بمعنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است ، آژو 𐬀𐬵𐬎𐬌 âžu نیز بهمین معنی دربند ۷ ازهات ٥۳ بکاررفته است ، واژه های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، واژه‌ای که درفارسی ازهمین بُنیاد بجا مانده ، واژهٔ « آز » است که درتازی طمع گویند :

یکی چاه تاریك و ژرف است آز بُنش ناپدید و سرش پهن باز (اسدی)

در اوستا آزی 𐬀𐬵𐬎 âzi آمده ونیز نام دیو آز است . بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده ، صفحه ۲۰٤ نگاه کنید و از برای واژهٔ ایژا îžâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۲۹ .

۱۰ – درمتن « این‌دو » آمده، باید دو امشاسپند اَشَ 𐬀𐬰𐬀 asha (= اردیبهشت) و وُهومَننگْه 𐬯𐬌𐬯𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀 vohu-manaŋh (= بهمن) مُراد باشند چه دربند آینده ازهمین دو با مزدا نام برده‌شده ودیدارشان درخواست گردیده .

۱۱ – دیدن (𐬛𐬁𐬎𐬎 . = دَرِسْ 𐬛𐬁𐬎𐬌𐬯 . darəs دیدن ، نگریستن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند۱ ازهات ۳۰ .

۱۲ – پند پرسیدن (𐬐𐬁𐬎 . 𐬐𐬁𐬎𐬌𐬯 .) ازمصدر پَرس 𐬐𐬁𐬎 . parəs باجزء هامْ 𐬵𐬀𐬥 . ham بمعنی اندرز پرسیدن و گفت‌وشنود کردن ومشورت کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۳ از هات ۳۱) ، درپهلوی همپرسیتن 𐬵𐬀𐬥𐬐𐬁𐬎𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌𐬯 گویند و همپرسکیه 𐬵𐬀𐬥𐬐𐬁𐬎𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌𐬯𐬎 بمعنی پرسش وپاسخ و گفت وشنود ومشاوره است ، به بند۳ از هات ٤۷ وبه بند ۳ ازهات ۵۳ نیز نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ – آمدن (𐬀𐬎𐬎 .) ای 𐬀𐬌 . i ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ – خود = خوَئیتهیَه 𐬵𐬎𐬌𐬙𐬌𐬵𐬌𐬯𐬎 . xᵛaithya

۳ – پدیدار = دَرِشَنْ 𐬛𐬁𐬎𐬌𐬰𐬀𐬯 . darəshaṭ بدیده آمدنی، نمودار، از مصدر دَرِسْ darəs دیدن ، نگریستن ، بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند پیش نگاه کنید .

۴ – گذشته = پَر 𐬐𐬁𐬎 . parā ، در جاهای دیگر اوستا پَرُو parô 𐬐𐬁𐬎𐬅 . یعنی بیرون .

۵ – مُغان : بجای آن مَگَوَنْ 𐬨𐬀𐬜𐬀𐬯𐬀𐬯𐬎 . magavan آمده، بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

٦ – گوش دادن ، شنیدن (𐬯𐬁𐬎𐬎 .) = سرو 𐬯𐬁𐬎 . sru ، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٥ از هات ۲۸ .

۷ - اندر (میان) = اَنْتَر 𐬀𐬌𐬙𐬀 . aṇtarə ، در فرس هخامنشی انتر antar در پهلوی (𐭠𐭭𐭲𐭫) ودرفارسی اندر .

۸ - آشکار = آویش 𐬀𐬎𐬌 . âviš ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند۱۳ از هات ۳۱ .

۹ - پیدا = چیثرَ 𐬨𐬌𐬙𐬭𐬀 . čiθra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند۲۲ ازهات ۳۱ .

۱۰ - رادی = راتی 𐬭𐬀𐬙𐬌 . râti ، در اوستا ، چنانکه در فارسی بمعنی دهش و بخشش است ، در اینجا بمعنی ادای وظیفه است .

۱۱ - نمازگزار = نِمَخوَنْتْ 𐬥𐬌𐬨𐬀𐬵𐬀𐬥𐬌𐬯𐬀𐬙 . nəmaxᵛaṇt (در تأنیث نِمَخوَئیتی 𐬥𐬌𐬨𐬀𐬵𐬀𐬥𐬌𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌 . nəmaxᵛaitî) ، از نِمَنگْهْ 𐬥𐬌𐬨𐬀𐬥𐬀𐬑𐬴 . nəmaṅh یعنی نماز (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ ازهات ۲۸) و وَنت 𐬯𐬀𐬙 . vaṇt (مند) یعنی نماز گزار یاپرستنده وستاینده ، درگزارش پهلوی به نیایشمند 𐭩𐭭𐭩𐭥𐭲𐭭𐭪 گردانیده شده است .

۱ - واژه‌ای که بجای دادخواهی آوردیم درمتن اَرِتَهه 𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀 . arəθa آمده ، دربند ۱۳ ازهات ٤۳ ودربند ٥ از هات ٤٤ نیز آمده ، در

هشتمین بند

جاهای دیگر اوستاهم بآن برمیخوریم چنانکه‌درفرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۷۱ و جز آن ، در گزارش پهلوی داتستان 𐭩𐭭𐭩𐭫𐭲𐭭𐭪 ، این واژه درپهلوی از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است ، بکار رفته است چون دادگری و دادخوهی و داوری (مُحاکمه ، حُکم ، قضاء) بسا هم بمعنی مطلق کار و امراست ، همچنین از واژهٔ اَرِتَهه arəθa در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف برمیآید ، واژه های دیگراز این بُنیاد در اوستا بسیار است ، چون اَرَتْهیَه arəθya 𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬵𐬌𐬐𐬀 . (داوری)، درپارهٔ ٥ سروش‌یشت هادُخت، اَرِتَهمنْتْ 𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬥𐬀𐬙 arəθamaṇt (دادخواه) درپارهٔ ۷ رشن یشت وجز آن .

۲ - بجای آوردن(𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀

دینی (یزشنه) برسرخوان نهند چون نان و گوشت ومیوه ، نه‌چیزی‌روان و آشامیدنی که زَئوثْرَ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 zaothra (آبزور) نامند و در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت ، سور در فارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن است . ناصر خسرو گفته :

در سور جهان شدم ولیکن بس لاغر باز گشتم از سور
زین سور بسی زمن بتررفت اسکندر و اردشیر و شاپور
گر تو سوی سور میروی رو روزت‌خوش بادوسعی‌مشکور

میزد درفارسی بمعنی بزم و انجمن شادمانی و کامرانی است . سنائی گفته :

گه خروشان چو در نبرد تونای گاه نالان چو در میَزد توچنگ

فرخی گفته :

ای بمَیزد اندرون هزار فریدون وی بنبرد اندرون هزار تهمتن

در اینجا یاد آور میشویم که از همین واژه است میزبان که در پهلوی میزدپان 𐭬𐭩𐭦𐭲𐭯𐭠𐭭 آمده . در اوستا ، چنانکه از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست درَئُون بمعنی بخشایش بکار رفته ، همچنین است در جا های دیگر اوستا ، چنانکه در پارهٔ ۸ از زامیادیشت آمده : « آفریدگار کوهها را مایهٔ بهره و روزی (درَون) پیشوایان و رزمیان و برزیگران بخش کرد » پس از آن درَئون یا درَون نام نانهای خرد و گِردی شده که درجشنهای دینی درخوانچه نهند، این نشانه‌ایست از دهش و بخشش درراه نیك. واژهٔ درَون درفرهنگها نیز یاد شده ، در فرهنگ جهانگیری بمعنی پیمانهٔ غله نوشته شده ودربرهان‌قاطع بهمین‌معنی گرفته‌شده وبمعنی‌دعایی‌که مُغان در ستایش خدا و آذر خوانند وبرخوردنیها بدمند وبعد از آن بخورند . . . .

۸ - پایدار یااستوار = اوتَیوئیتی 𐬀𐬵𐬙𐬌𐬎𐬌𐬙𐬌 uta-yûitî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ ازهات ۳۰ وبیادداشت شماره ۲ از بند۱۲ ازهمین‌هات

نهمین بند

۱ - خرد : بجای مَئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬥𐬎 mainyu که در متن آمده .

۲ - رامش یا آسانی و گشایش وخوشی =خواثْرَ 𐬵𐬀𐬎𐬭𐬀 . xᵛâthra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۷ از هات ۳۱

۳ - یار = سَرئیدیَه 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬉𐬙𐬌 . saraidya ، در گـزارش پهلوی سرداری دهشن 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬉𐬙𐬌 ، درتوضیح پاتخشاهیه 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬉𐬙𐬌 پادشاهی آمده ، ازاین دویاران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است

۴ - راستی افزا = اَشَ اُخشَیَنت 𐬀𐬵𐬀 𐬀𐬵𐬭𐬌𐬯𐬌𐬯𐬀𐬙 . asha-oxshayant : از اَشَ 𐬀𐬵𐬀 (راستی) وازمصدر وَخش 𐬯𐬀𐬭𐬵 . vaxsh (برفزودن) ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ٦ ازهات ۳۱

۵ - رَوش دیگـر = مَیْتها 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 . maêthâ برگشتگی ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۹ ازهات ۳۰

٦ - ارزانی داشتن یابردن (𐬠𐬀𐬭𐬎) = بر 𐬠𐬀𐬭 . bar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۲ ازهات ۳۱

۷ - یاوری، همراهی = هاکورِنَ 𐬣𐬀𐬐𐬎𐬭𐬌𐬙 . hâkurəna ، دربند۱از هات٤٤ نیز آمده، درگزارش پهلوی همکرتاریه 𐬣𐬀𐬐𐬎𐬭𐬀𐬌𐬙 (همکرداری)شده

۸ - برخوردار شدن (𐬀𐬭𐬎) = اَر 𐬀𐬭 . ar ، در بند ۳ ازهات ۳٤ و در بند ۵ ازهات ۵۰ نیز آمده ، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که اَرْ ar بمعنی دررسیدن و درآمدن نیز درگاتها بسیار آمده‌است.

۹ - یگانه بودن(𐬵𐬀𐬐𐬀𐬎) =هچ 𐬵𐬀𐬐 haϑ ، بمعنی یاری کردن و همراهی کردن و آمیرش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و پیوندیدن وواداشتن وبرگماشتن دراوستا بسیار آمده، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید .

دهمین بند

۱ - درنسخه‌ها 𐬠𐬌𐬭𐬌𐬎 . نوشته شده ، بجای 𐬠𐬌𐬭𐬌𐬎 .

۲ - زندگی خوش ، زندگی خوب = هوجیتی 𐬣𐬎𐬎𐬌𐬙𐬌 . hu-jîtî ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ - بودنـد ، هستند : 𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌. از مصدر 𐬀𐬵 ah هستن ، بودن .

۴ - بودن (𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌)= بو 𐬚𐬌 bû بودن .

۵ - خواست (اراده) =زَئوشَ 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 zaosha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸ .

۶ - بخشیدن(𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀): بخش 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 . baxsh با جزء آ 𐬀 ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ از هات ۳۱ .

۷ - افزودن (𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀) = وَخش 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 . vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ ازهات ۳۱ .

۸ - اوشتا 𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 ustâ خـواهش ، کام ، رستگـاری ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۹ - تن =تنو 𐬵𐬀𐬎𐬀 . tanû ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۱۰ - تواناتر = سِویشتَ 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 səvišta ، صفت تفضیلی است ازسورَ 𐬵𐬀 sûra . تـوانـا ، نگـاه کنید بیـادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ .

یازدهمین بند

۲ - جهان افزا =فرادَتْ گَیَتها 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 frâdaṯ-gaêthâ صفت است از فراد 𐬵𐬀 frâd که بمعنی پیش بردن و به پایهٔ چیزی افزودن و بزرك کردن است ، خود جداگانه در بند ۶ از هات ۴۳ ودر بند ۱۰ از هات ۴۴ ودربند ۱۳ از هات ۴۶ آمده . این واژه از بنیاد مصدر فرا ـ دا 𐬵𐬀 frâ-dâ میباشد کـه بمعنی فرادادن است . فرا ـ دا frâ-dâ در گـزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ۴۶ فره داتن 𐬵𐬀 frêh-dâtan (فره دادن) شده یعنی فزونـی دادن ، در بنـد ۱۰ از هات ۴۴ در گـزارش پهلوی فـراچ داتـن 𐬵𐬀 (فراز دادن) شده (نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۴ از

هات ۳٤) وخود صفت فرادَت گیثتها درگزارش پهلوی از بند ۱۱ از هات ۳۳ به فراج داتارگهان 𐬞𐬀𐬭𐬀𐬚𐬀𐬢𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀 (فراز دهندهٔ جهان)گردانیده شده . جزء دوم ،گیثتها 𐬜𐬀𐬎𐬚𐬀 . gaêthâ همان است که در فارسی کیهان و جهان گوییم ، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آمرزش = مِرزدا 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬵𐬌𐬙𐬀 . mərəzdâ ، در بند ٤ از هات ٥۱ مِرزْدیکا 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬵𐬌𐬙𐬌𐬐𐬀 . mərəzdikâ آمده نیز بمعنی آمُرزش وبخشایش است . درگزارش پهلوی آمرزیشن 𐬀𐬨𐬵𐬌𐬵𐬌𐬯𐬌𐬯𐬀𐬯 شده .

۴ - پاداش = آدا 𐬀𐬙𐬀 . â-dâ ، دربند آینده نیز آمده از مصدر دا 𐬙𐬀 . dâ دادن ، بخشودن باجزء آ : â-dâ ، درگزارش پهلوی دهشن 𐬙𐬀𐬵𐬌𐬯𐬌𐬯 این واژه هم از برای پاداش بکار رفته وهم از برای پادافراه ، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - روی آوردن (𐬎𐬀𐬵𐬌𐬵𐬌𐬯𐬌𐬯𐬀𐬯𐬀𐬵) = اوز ـ اَرْ 𐬎𐬀𐬵𐬀 . uz-ar

دوازدهمین بند بسوی کسی رفتن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۳ از هات ۳۱ .

۲ - توش = تِویشی 𐬙𐬌𐬯𐬌𐬯𐬌𐬵𐬌𐬯𐬌 . təvishi ، درفارسی توش گوییم بمعنی توانایی (طاقت) ، درگزارش پهلوی توخشیشن 𐬙𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀𐬯𐬀𐬯𐬀𐬯 tuxšišn آمده و در توضیح بند ٦ ازهات ٤۸ افزوده شده : نیروك 𐬯𐬌𐬵𐬀 (نیرو)، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

تِویشی بسا درگاتها با واژهٔ اوتَیوتی 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬙𐬌𐬵𐬌𐬯𐬌 . uta-yûti که در بند ۸ از همین هات گذشت ، باهم آمده ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳٤ وبند۱ از هات ٤۳ وبند ۱۰ از هات ٤٥ وبند ٦ از هات ٤۸ و بند ۷ از هات ٥۱ و این دو واژه در گزارش پهلوی به توخشیشن و توبانیکیها 𐬙𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀𐬯𐬀𐬯𐬀𐬯 (توانایی) گردانیده شده . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ - بجای پاکتر روان سپنیشتَ مَینیو 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬵𐬌𐬯𐬌𐬯𐬀𐬯𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵 .

spāništa-mainyu آمده ، دربند ۵ ازهات۳۰ نیزبآن برخوردیم ، دربند۲ وبند۱۶ ازهات ۴۳ ودربند ۲ ازهات ۴۷ و دربند۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، هرچندکه این دو واژه در فارسی بجای مانده ، میتوان سپندترمینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاکتروان» گردانیده شود ، ازاین صفت وموصوف خرد مقدس‌ایزدی اراده میشود . سپنیشتَ در گـزارش پهلـوی اوزونیـك awzûnîk (افزونی) شده .

سپنیشتَ . صفت تفضیلی است از سپنتَ spəṇta (= سپند) یعنی پاك‌یا مقدس ، بساهم این صفت با واژهٔ مَئینیو mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاك‌وروان مقدس چنانکه دربند ۱ ازهات ۲۸ وبند ۱ ازهات ۴۷ ، جداگانه ازسپندمینو سخن رفت .

۴ – پـاداش = آدا â-dâ ، در یـادداشت شمـارهٔ ۴ از بند پیش گذشت .

۵ – زور = زَوَنْگـه zavaṅh . ، از همین بنیاداست زاوَر zâvar که در جا های دیگر اوستا بسیارآمده ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ و مهریشت پارهٔ ۱۱ و جزآن و درگزارش پهلوی زور شده و در فارسی نیززورگوییم .

۶ – زبردستی = هَزَنْگـه hazaṅh ، در بند ۱ ازهات۲۹ نیز بآن برخوردیم وبمعنی ستم‌گرفتیم . دراین بند ، چنانکه در بند ۴ از هات ۴۳ بمعنی زبردستی وتوانایی است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات۲۹

۷ – نیرومند = اِمَوَنَت āmavaṇt صفت‌است (درتأنیث اِمَوَئیتی āmavaitî)، دربند ۴ از هات ۳۴ و در بند۱۰ ازهات ۴۳ ودربند ۱۴ از هات ۴۴ نیز آمده ، درگـزارش پهلوی ، همین واژه بکار رفته : اماوند amâvand ، درپازند هماوند یعنی نیرومندوپیروزمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ ، در جا هـای دیگـراوستا اَمَوَنت .

amavant آمده ؛ اَمَوَستَر 𐬀𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀 . amavastara یعنی نیرومندتر، زورمند تـر تـوانـاتر ؛ اَمَوَستِمَ 𐬀𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬣𐬀 . amavastəma یعنی نیرومندترین ، زورمندترین ، تواناترین (نگاه کنید به‌یسنا۹ پارهٔ۲۰ و فروردین‌یشت پارهٔ ٤٤ و بهرام‌یشت پارهٔ۳ وجز آن)، این واژه‌ها از اَمَ 𐬀𐬨𐬀 : ama درآمده اندکه نیز بمعنی زورمند و نیرومنداست، همچنین اَمَ ama بمعنی زور ونیرو وتوانایی است و بساهم در اوستا نـام فرشتهٔ زور و نیرو است نگـاه کنید بجلد دوم یشتها صفحه ۱۱۹ وبه :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

۸ – بجای بخشایش فِسرَتو 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬌 . fəsəratû (در نسخه بـدل 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬌 . fsəratû)، در گزارش پهلوی سرداریه 𐬐𐬎𐬎𐬀𐬵𐬌 ، دربند٤ از هات۵۱ باجزء آ â آمده : 𐬀𐬐𐬎𐬎𐬀𐬵𐬌 . âfsəratû بمعنی مزد وپاداش است ، بجلد خرده اوستا ،گزارش نگارنده ، ص ۱۳۰ بیادداشت شمارهٔ ۳ نگاه کنید .

۱ – نگهـداری ، پناه ، یـاری = رَفِذرائی 𐬭𐬀𐬯𐬌𐬙𐬀𐬭𐬌𐬀𐬥 . rafədhrâi

سیزدهمین بند در گزارش پهلوی رامش ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ – دوربیننده = وُاوروچَشانی 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬎𐬀𐬯𐬀𐬥𐬌 . vouru-čashâni صفت است ، از وُاورو 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭 . vouru یعنی فراخ ، دور و از چَشانی ازمصدر چش 𐬚𐬀𐬯 . čash در پهلوی چاشتن 𐬚𐬀𐬱𐬙𐬌𐬙𐬀𐬥 یعنی آموختن ، چَشَن 𐬚𐬀𐬯𐬀𐬥 . čashan که در پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزگار . چَشْ هیئت دیگری است ازمصدر چس 𐬚𐬀𐬯 . čas که درپارهٔ ۲ از فرگرد ۲۲ وندیداد با جزء « آ » آمـده : آ ـ چَسْ 𐬀-𐬚𐬀𐬯 . â-čas (یعنی نگریستن ، دیدن. واژه‌چَشمَنْ 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬨𐬀𐬥 . čashman یعنی‌چشم که‌درپاداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۱ گذشت بهمین دومصدر چش و چس پیوسته است

۳ – بیمـانند = اَبیفرَ 𐬀𐬚𐬌𐬯𐬭𐬀 . a-bifra جز همین یکبار ، دیگر در

اوستا نیامده است .

۴ - پـاداش = اَشی 𐬀𐬵𐬌 ashi ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۲۸

۵ - ارزانی داشتن (𐬌𐬎𐬎𐬀𐬵𐬌) = دیس 𐬌𐬎𐬎 dis (= دَئِسْ 𐬌𐬎𐬀𐬎 daês) نمودن ، شناسانیدن ، نشان دادن، آموزانیدن ، آگاه کردن ، چیزی بکسی رواداشتن ، دیدن . در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ٤٤ بند ۷ وبند ۱۰، هات ۵۱ بند۲ وبند ۱۷، از همین بنیاد است دَئِسَ 𐬌𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 daêsa که بمعنی نشان است، چنانکه درفروردین‌یشت پارهٔ ۱۰٤ ، از همین واژه‌است دیس که در فارسی بمعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس وطاقدیس بجا مانده ، دقیقی گفته :

نگـارند تندیس او گر بگوه زسنگ وقـارش کُـه آید ستوه

(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند ، مانندهٔ پیکر یا مجسمه

۶ - . نهاد = دَئِنا 𐬌𐬎𐬀𐬌𐬀 daênâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه بمعنی‌دین نیست بسا بمعنی روان ونهادوجدان بکار رفته است .

۷ - آموختن (𐬀𐬭𐬎𐬀𐬌𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) = فْرَدَخْش fra-daxsh 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬌𐬎𐬌𐬎 ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۷از هات ۳۱

چهاردهمین بند

۱ - دهش = راتـا 𐬭𐬀𐬎𐬀 râtâ ، در فارسی رادی . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸

۲ - زرتشت = زَرَتهوشترَ 𐬵𐬭𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬭𐬀 Zarathustra ، پیغمبر ایران بسا درگاتها ازخود نام‌برده چنانکه درهات ۲۸ بند ٦ و در هات ۲۹ بند ۸ که گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هرکجای ازگاتهاکه این نـام آمده ، یادکردیم .

۳ - زندگی = اوشتَنَ 𐬀𐬎𐬱𐬙𐬀𐬥𐬀 ustana ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۴ - از بـرای واژهٔ « خویشتن » یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هـات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - بجای برگزیده پَئوروَتات 𐬯𐬌𐬎𐬱𐬎𐬀𐬙 paurvatât آمـده یعنی پیشین ونخستین ، از آن سر آمده وبرگزیده اراده شده، پیغمبر ازاندیشه‌وکردار وگفتارخود آنچه سر آمد وبرگزیده ودرپایه پیش ازهمه بشماراست ، بپیشگاه مزدا فرود میآورد ، یادداشت پارهٔ ٤ ازنهمین کردهٔ ویسپرد (در دومین جلد یسنا گزارش نگارنده) نگاه کنید .

٦ - فرمانبری = سرَئوشَ 𐬯𐬁𐬭𐬀𐬎𐬎 sraosha ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۵ ازهات ۲۸

۷ - توانایی = خْشَثْرَ 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 xshathra

اَهنوَدگات : یسنا ، هات۳٤

نخستین بند

۱ - بجـای کـردار و گفتار و پرستش ، شیُوتَهنَ 𐬱𐬌𐬎𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌𐬥 . syaothana ، وَچَنگـه 𐬬𐬀𐬌𐬥𐬀𐬴𐬀𐬙𐬀 . vaćaṅh ، یسنَ yasna 𐬬𐬀𐬌𐬯𐬀𐬥𐬀 . آمـده ، در یاد داشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هـات ۳۰ گفتیم که یسن بمعنی ستایش و پرستش ونماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳٤ باواژه‌های کردار و گفتار ، بمعنی اندیشه وپندار گرفته شده‌است ، معمولا در گاتها از برای‌اندیشه و گفتار و کردار (چه‌نیك و چه بد)که بنیاد دین مزدیسناست ، واژه هـای مَنَنگـه 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬀𐬙𐬀 . manaṅh ، وَچَنگـه vaćaṅh ، شیُوتَهنَ 𐬱𐬌𐬎𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀𐬥𐬀 . syaothana آورده‌شده ، چنانکـه درهات ۳۰بند۳ وهات۳۲ بند۵ وهات ٤۷ بند ۱ وهات ٤۸ بند ٤ . یادداشت شمارهٔ٦ ازبند آینده نگاه شود .

۲ - بجای ارزانی‌داشتن درمتن داونگها 𐬛𐬀𐬎𐬌𐬀𐬴𐬀 . dâoṅhâ آمده ، دربند ۱۸ ازهات ٤٤ نیزبآن برمیخوریم ، اسم است بمعنی بخشایش وپاداش‌روزپسین ازمصدر دا 𐬛𐬀 . dâ دادن ، بخشودن ، ارزانی داشتن .

۳ - بیش ازبیش = پَئُواوروتَم 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 . paourutəma ، صفت تفضیلی است از واژهٔ پَئُواورو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . paouru که درباد داشت شمارهٔ ۱از بند ٦ ازهات۳۲ گذشت‌ودرفارسی پُرگوییم . پَئُواوروتَم یعنی‌پرترین،درگزارش‌پهلوی بیشتر 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 = بیشتر .

۴ - بخشودن = دَستِ 𐬛𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 ، درپارهٔ ۱ ازپانزدهمین‌کردهٔ ویسپرد نیز آمده (𐬛𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 .)،ز مصدر دا 𐬛𐬀 . dâ دادن ، بخشودن .

دومین بند

۱ - منش نیك = مَئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬥𐬎 . mainyu با صفت وَنگهو 𐬬𐬀𐬥𐬀𐬴𐬀 . vanhu اندیشه نیك وکردار نیك مردمان نیك‌منش یاپیروان دین راستین مزدیسنا مراد است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند

٦ ازهات ۳۳.

۲ - مرد پارسا = نِر 𐎿𐎰𐏁 nər (نَر 𐎿𐎰𐏁 nar) یعنی نر و مرد ، باصفت سپنتَ 𐎱𐎢𐎽𐎫𐎠 spənta یعنی مردپاك و پارسا ، خود پیغمبرزرتشت مراد است .

۳ - پیوستن (𐎲𐎰𐏁𐎧 .) = هچْ 𐎲𐎰𐏁 hač ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و دربارهٔ روان بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه شود .

۴ - واژه‌ای که بجای پیشگاه آوردیم درمتن پَیْری گئیتها 𐎢𐎰𐎥𐎹𐎲𐎰𐎼𐎹𐎢𐎰𐎹𐎱𐎰𐏁 . pairigaêthâ آمده از واژهٔ پَیْری 𐎢𐎰𐎥𐎹 . pairi که بمعنی پیش ونزد است ، دربند۸ ازهمین هات جداگانه بکار رفته است ، همین واژه درفارسی پرشده و در سر یکدسته ازواژه‌ها چون پرامون (= پیرامون) وپراکندن وجز آن بجا مانده . جزء دوم از واژهٔ گئیتها 𐎲𐎰𐎼𐎹𐎢𐎰𐎹𐎱𐎰 . gaêthâ درآمده که دریادداشت‌شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات ۳۰ گفتیم بمعنی کهان وگیتی و هستی است .

۵ - نیایش = وَهْمَ 𐎭𐎰𐎷𐎶𐎰 . vahma ، درگزارش پهلوی نیز نیایشن 𐭩𐭲𐭬𐭭 درگاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ٦ و۸ از هات ٤۵ و در بند های ۱۰ و ۱۷ ازهات٤٦ و جز آن ، همچنین وَهْمَ vahma درگاتها صفت است‌بمعنی نیاینده ونیایشگر ونیایشگزار چنانکه دربند ۱ ازهات ٤۸ و دربند ۲ از هات ۵۱، درپخشهای دیگر اوستا چون صفت بکار نرفته است . هیئت دیگر این واژه : وَهمیَه 𐎭𐎰𐎷𐎹𐎶𐎰 vahmya (درتأنیث و همیا vahmyâ) نیز بمعنی نیایش‌کننده در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ، ایـن واژه از مصدر وَنْ 𐎭𐎰𐎽 . van بمعنی دوست داشتن و گرامی داشتن درآمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ از هات ۳۱ نگاه کنید .

٦ - سرود هـای ستایش = 𐎲𐎰𐎼𐎹𐎢𐎰𐎹𐎱𐎰 . ، ایـن واژه نـاگزیر بجای وَچَنگْـه 𐎭𐎰𐎧𐎰𐎲𐎰𐎽𐎲𐎰 . vacaŋh یعنی گفتار (نیك) بکار رفته ،

با مَنَنگه 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙 manaṅh یعنی اندیشه (نیك) و شیَئوتَهنَ 𐬯𐬌𐬎𐬀𐬱𐬀𐬥 syaothana یعنی کردار (نیك)که در آغاز آمده ، نگاه کنید بیاد داشت شمارهٔ ۱ از بند پیش . از برای سرود = گرَنگْه 𐬒𐬀𐬭𐬀𐬌𐬙 garaṅh و ستاینده = ستوْت 𐬯𐬎𐬌 stûṭ بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦ از هات ۳۱ نگاه کنید .

سومین بند

۱ - نماز = نَمَنْگْه 𐬦𐬀𐬨𐬀𐬌𐬙 namaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸

۲ - میَزد = میَزدَ 𐬨𐬌𐬵𐬟𐬀 myazda ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ ازهات ۳۳

۳ - پیش آوردن یادادن (𐬟𐬀𐬎𐬀𐬌) = دا 𐬟𐬀 dâ بخشیدن، تقدیم کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن .

۴ - جهانی = گَیَثنها 𐬒𐬀𐬌𐬎𐬀𐬥𐬀 gaêthâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰

۵ - رسا ساختن (𐬯𐬁𐬎𐬀𐬱𐬀𐬥) = تهرَئوش 𐬯𐬁𐬎𐬀𐬱𐬀 thraos بانجام رسانیدن، دربند۷ ازهات٤٦ نیز آمده، همچنین درپارهٔ ٤ از دوازدهمین کردهٔ ویسپرد درگزارش پهلوی پرورتن 𐬯𐬁𐬎𐬀𐬱𐬀𐬥 پروردن، پرورانیدن شده است .

تهرَئوش هیئت دیگری است از تْهرو 𐬯𐬁𐬎𐬁 thru که دریسنا ۱ پارهٔ ۱ آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است، ازهمین بنیاد است تْهرَئوشتی 𐬯𐬁𐬎𐬀𐬱𐬌𐬵𐬌 thraoṣti که درپارهٔ ٦۲ آبان یشت آمده بمعنی انجام وپایان ورسایی.

٦ - نیك اندیش = هودا 𐬣𐬵𐬟𐬀 hu-da ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰

۷ - برخوردار شدن ، بهره ورگردیدن (𐬀𐬭𐬎) = اَرْ 𐬀𐬭 ar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۹ ازهات ۳۳

۸ - سود = سَوَ 𐬯𐬀𐬵𐬀 sava ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۱

از هات ۳۰

۹ - مانند شما = خشماوَنت 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵 • 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵 xshmâvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۱۱ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ - زورمند = اَئوَجَنگهَوَنت 𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬑𐬀𐬵 • aojaṅhvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰

از هات ۲۹

۲ - نیرومند = اِمَوَنت 𐬀𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵. ēmavaṇt، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۲ از هات ۳۳

۳ - پیمان رفته یا آموخته و فرمان رفته = 𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀𐬵 . asištəm ، در نسخه‌بدل 𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀𐬵. از مصدرسانگْه 𐬯𐬀𐬎 sâṅh باجزءآ 𐬀 • â فرمودن ، آموزانیدن ، بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ٥ ازهات۲۹ نگاه کنید .

۴ - خواستار بودن(𐬵𐬀𐬎 •)=وَس 𐬵𐬀𐬎 vas خواستن ، خواهش کردن ، آرزو داشتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند۲ ازهات ۲۹

۵ - دوست ، یار = رَپَنْتْ 𐬭𐬀𐬯𐬀𐬙𐬵. rapaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

٦ - آشکارا رامش دهنده = چیثْرَ اَوَنگه 𐬨𐬀𐬔𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬀𐬙𐬐𐬀. cithra-avaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ از هات ۳۱

۷ - بجای واژهٔ ستُوئی 𐬯𐬀𐬌 stôi بُوَد آوردیم . ستوئی درگاتها ، ستِ 𐬯𐬀 ste در بخشهای دیگر اوستا بسیارآمده ، در بند ۸ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم ودربند ۱۰ ازهات ٤٥ و بند ١٦ ازهات ٤٦ و بند۲ از هات ٤٩ و بند ٦ از هات ٥٠ نیز بآن خواهیم برخورد ، بمعنی بودن است و با واژهٔ ستی 𐬯𐬌 sti از یك بنیاد و هردو از مصدر اَهْ 𐬀𐬵 ah (هستن ، بودن) در آمده‌اند ، ستی sti بمعنی بود و هستی وآفریده و باسم جمع آفرینش (موجودات، کائنات) چنانکه درهات ٤٣ بند۳ و بند ۱۳ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند

۱۹ از هات ٤٦ .

۸ ـ دشمن، بدخواه = دَئیبیشْوَنت 𐬛𐬀𐬌𐬨𐬌𐬱𐬎𐬵𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀𐬌. daibishvaṇt ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از هات ۲۸ .

۹ ـ واژه‌ای که بجای «بخواست دست» آورده‌ایم درمتن زستا ایشتَ zastâ-išta آمده : زَستَ 𐬵𐬀𐬎𐬀. zasta (دست) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ازهات ۲۸ گذشت، ایشتَ از مصدر ایش 𐬀𐬌𐬱. ish درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن است (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ٤ از بند ٤ از هات ۳۱)، ازاین واژه‌همان معنی که امروزه‌اشارهٔ دست گوییم ، بر میآید، دربنده‌از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم .

۱۰ ـ هویدا رنج دهنده یا آزار بدیده در آمدنی = دِرِشتَ اَئِنَنگه 𐬛𐬀𐬭𐬎𐬌𐬯𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀𐬈𐬀𐬌𐬀𐬙. dərəšta-aêanaṅh : ازدوواژه آمیزش یافته ، نخست دِرِشتَ ازمصدر دَرِس 𐬛𐬀𐬭𐬌𐬯. darəs دیدن ، نگریستن که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰گذشت ، دوم اَئِنَنگه 𐬀𐬈𐬀𐬌𐬀𐬙. aêanaṅh ستم وزور و رنج وگزندکه دریادداشت شمارهٔ۳ ازبند۸ از هات۳۰ یادکردیم .

پنجمین بند

۱ ـ شهریاری،توانایی=خشَثرَ 𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀. xshathra

۲ ـ توانگری ، دارایی وبخشایش = ایشتی 𐬀𐬌𐬱𐬕𐬌. îštî ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۳ ـ کردار = شیُوتَهنائی 𐬱𐬌𐬿𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌. šyaothanâi، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۴ ـ اینک که = یَتها 𐬌𐬎𐬀. yathâ ، در گزارش پهلوی ، درهرجاکه آمده ، به چگون وبسا به ایدون که ، چندکه گردانیده شده است .

۵ ـ پیوستن = هَج 𐬳𐬀𐬐. haĉ ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳، درمتن 𐬳𐬀𐬐𐬎. آمده درنسخه بدل 𐬳𐬀𐬐𐬀. واژهٔ دومین درست است از مصدر هج .

٦ ـ پناه‌بخشیدن=تهرایُوئیدیائی 𐬞𐬭𐬀𐬌𐬎𐬌𐬙𐬌𐬀𐬌. (Inf.)thrâyôidyâi

در بند ۷ از همین هات نیز آمده بمعنی پناه دادن و نگاهداری کردن ازمصدر تهرا 𐬞𐬀𐬭𐬀 thrâ درگزارش پهلوی‌سرایشن یهبونتن 𐬞𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌 (=داتن 𐬞𐬀𐬵𐬌 دادن) یعنی پناه‌دادن،تهراتَر 𐬞𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭 thrâtar که دربند۱ ازهات ۵۰ آمده یعنی پناه دهنده ، نگاهدار. واژه های دیگر از همین بنیاد در جاهای‌دیگر اوستابسیاراست چون تهرائیتی 𐬞𐬀𐬭𐬀𐬌𐬑𐬌 thrâiti یعنی پناه درپارهٔ٤ ازیسنا٦٢ آمده، تهراثرَ 𐬞𐬀𐬭𐬀𐬞𐬭𐬀 thrâthra بهمین معنی است درپارهٔ٦٩زامیاد یشت ، تهرایُو دریغو 𐬞𐬀𐬭𐬀𐬌𐬐𐬭𐬌𐬜𐬭𐬎𐬹 thrâyô-drighu یعنی پناه دهندهٔ درویشان ، نگهدار بینوایان چنانکه در دو سیروزهٔ خرد وبزرك در پارهٔ ٤ و جز آن .

۷ - درویش ، بینوا، بیچاره =دریگو 𐬛𐬭𐬌𐬜𐬎𐬹 drigu ، درپخشهای‌دیگر اوستا دریغو 𐬛𐬭𐬌𐬜𐬭𐬎𐬹 ، درتأنیث دریوی 𐬛𐬭𐬌𐬜𐬎𐬌 drîvî دربند ۹ از هات ۵۳ آمده، در پهلوی (𐬛𐬭𐬌𐬜𐬎𐬌) ودرفارسی درویش،درپارهٔ۱۳ ازیسنا ۲۷ دردعای معروف « یتها اهو وئیریو » که پاره ای از گاتها بشمار است ، واژهٔ دریگو drigu نیز آمده،درآنجا چنانکه دربند ۵ ازهات ۳٤ زرتشت از برای پناه دادن ونگهداری کردن درویشان و بینوایان برانگیخته شده است. درویش را درفارسی دریوش نیز گویند . ناصر خسرو گفته :

این خانهٔالفنج ازین معدن کوشش برگیر هلا زاد ومرو لاغرو دریوش

بنخستین جلد یسنا ، گزارش نگارنده ، صفحه ۲۰٦ نیز نگاه‌کنید .

۸ - جدا خواندن ، ترك گفتن (𐬉𐬀𐬵𐬀𐬭𐬌 ... 𐬉𐬀𐬵𐬌𐬞𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭) از مصدر وَچ (گفتن) با جزء پَرِ که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتیم بمعنی بیرون و برکنار است : پَرِ وَچ 𐬉𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 𐬉𐬀𐬵𐬌 parā-vaċ یعنی از خود دور و بیگانه خواندن .

درمتن دوبار واژهٔ پَرِ 𐬉𐬀𐬭𐬀 آمده ، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۹ - زیانکار = خرَفْسترَ 𐬵𐬀𐬭𐬐𐬀𐬎𐬹𐬭𐬀 xrafstra ، نگاه کنید

یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ از هات ۲۸ .

ششمین بند

۱ - چون = یَزی 𐬌𐬎𐬌 yazî، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ - براستی = هَئیتیَه 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 haithya، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٥ از هات ۳۰ .

۳ - چنین = اَتها 𐬀𐬙𐬀 athâ یعنی چون براستی شماتوانا تروبرترهستید که در آغاز بند پیش آمده .

۴ - نشان (علامت) = دَخشتَ 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬙𐬀 daxšta در بند ۹ از هات۳٥ نیز آمده ، درگزارش پهلوی دخشَك 𐬛𐬀𐬵𐬌 daxšak ، دخشك نیز علامت خونی است که زنان بینند ، چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده ودر گزارش پهلوی دشتان 𐬛𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬯 daštân شده ، دشتان درپهلوی وفارسی که بمعنی زن‌حایض است باواژهٔ اوستائی دَخشتَ یکی است .

بواژهٔ دَخشارَ 𐬛𐬀𐬵𐬎𐬀𐬭𐬀 daxshâra در بند ۷ ازهات ٤۳ نیز نگاه کنید .

٥ - برگشتن (تغییر وتبدیل) = مَئِتها 𐬨𐬀𐬎𐬀 maêthâ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ .

٦ - جهان، زندگی = اَنگهو 𐬀𐬐𐬀𐬴𐬎 anhu، نگاه کنید یادداشت شماره ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۷ - شادمانتر = اوروائیدینگه 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬌𐬛𐬌𐬐𐬀𐬴𐬌 urvâidyaŋh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۸ - پرستیدن و ستاییدن (𐬌𐬎𐬌𐬵𐬀𐬎𐬌𐬛 ... 𐬛𐬌𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎) = یَز 𐬌𐬎𐬌 yaz ؛ستو 𐬛𐬌𐬨𐬀 stu، یادداشت شماره ٥ـ٦ ازبند۱ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۹ - آمدن ، گراییدن (𐬀𐬎𐬎𐬛𐬌𐬐𐬌𐬭 - 𐬭𐬎𐬎𐬛𐬨𐬀) = 𐬛 با جزء پئیتی

، نگاه‌کنید یادداشت شماره۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

هفتمین بند

۱ ـ کدام ،کجا = کوتهرا kuthrâ .

۲ ـ راد مـرد = اَردرَ arədra صفت .

است، درتأنیث اَردرا arədrâ ،دربنـد ۳ از هات ۴۳ و در بند های ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بند های ٤ و۸ از هات ۵۰ نیز آمده ، درگزارش پهلوی رات = راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست،دانشمنـدان اوستا شناس در هر کجای اوستا که بآن برخورده اند بمناسبتی وفا شناس ، پارسا ، نیك اندیش ، نیکخواه ، ستایشگر و جزآن ترجمه‌کرده اند، معنی سنتی کـه از گزارش پهلوی (= زند) بما رسیده ، در سیاق عبارت درست می‌آید .

۳ ـ شناخته شده ( ) = وَئِد (vaêd) درانجام همین بندنیز آمده، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ۸ ازبند٤ ازهات ۲۸.

۴ ـ آموزش=سِنگهو sənhu ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ ـ آزردگی ( ) : سپا spâ یعنی‌خوشی و نیکبختی ، با حرف اَ که از ادوات نفی است : اَسپا a-spâ یعنی درد ، آزار ، بدبختی ، دربند ۹ ازهات ٤۵ سپا و اَسپا بمعنی خوشبختی و بدبختی یا بهروزی و سیه روزی هر دو باهم آمده .

سپا spä نیز درگاتها بمعنی برافزودن وپیش بردن است چنانکه درهات ۵۱ بند۲۱،سپا بمعنی افکـندن ودور انداختن درپخشهای دیگراوستا بسیارآمده است.

۶ ـ رنـج ( ) = سادرا sâdra ،در بند ۱۱ از هات ٤۳ ودربند ۷ از هات ٤۵ نیز آمده ، درگزارش پهلوی تنگ تنگیه (تنگی) ، همین واژه است‌که درفارسی سار شده و درفرهنگ هابمعنی‌رنج مانده . خسروانی گفته :

جانم بلب‌آمد ازغم‌و سار مردم زجفا وجور بسیار (فرهنگ جهانگیری)

ازهمین بنیاداست ساستَ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 sâsta که صفت است بمعنی آزاردهنده، سنگدل ، ستمکار چنانکه درارت یشت پارهٔ ۵۹ و جز آن ، ساست با واژهٔ ساستَر 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭 . یکی است ، این واژهٔ پسین که دراوستابسیار آمده بمعنی فرمانگزار وامیر است ، درگاتها بویژه از برای بزرگ و سرکرده و سالار دیویسنان و فرمانده بدخواه دین مزدیسنا بکار رفته ، چنانکه در بند ۱ از هات ٤٦، درپهلوی ساستار 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭 sâstâr بمعنی فرمانفرمای ستم پیشه وسالار بیدادگر و حاکم مستبد است،این واژه‌ها ازمصدرسانگه 𐬯𐬀𐬎𐬌 sâŋh (فرمودن) درآمده،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۵ ازهات ۲۹ .

۷ - بجای « ازروی هوش» درمتن اوشئورو 𐬀𐬱𐬌𐬎𐬎𐬎𐬭𐬎 ushəurû آمده، دربند ۱٦ ازهات ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم (𐬀𐬱𐬌𐬎𐬎𐬎𐬭𐬎𐬎𐬎 .) ودریادداشت شمارهٔ ۳ آن بند گفتیم که درگزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده ودر توضیح داناك هوشیه آمده همچنین است درگزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳٤ .

۸ - بهره= رَئِخنَنگه 𐬭𐬀𐬋𐬵𐬀𐬥𐬀𐬥𐬌𐬎 raêxənanh ،درپادداشت شمارهٔ ۹ازبند۷ ازهات ۳۲ گذشت .

۹ - ساختن (𐬵𐬀𐬭𐬎𐬎𐬎) = کَرْ 𐬴𐬀𐬭 . kar کردن ، سازیدن، ساختن .

۱۰ - دیگر (دیگـران) اَنیَه 𐬀𐬈𐬌𐬎𐬎 anya (= اَئینیَه 𐬀𐬌𐬈𐬌𐬎𐬎 ainya) در فرس هخامنشی انیَه aniya ، دربند ۱ ازهات ۲۹ نیزبآن بر خوردیم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده ازآنهاست بند ۳ از هات ٤٤ .

۱۱ - پناه دادن (𐬚𐬀𐬭𐬎𐬎) = تهرا 𐬚𐬀𐬭𐬎 thrâ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همین هات .

۱ - بیم دادن (𐬠𐬎𐬎) = بی 𐬠𐬌 bî ، در گزارش پهلوی نیز 𐬠𐬎 آمده ،فعل بیم دادن دراوستا گاهی لازم و گاهی متعدی بکار رفته : ترسیدن و ترسانیدن ، چنانکه درفروردین یشت پارهٔ

هشتمین بند

۱٤ و ارت یشت پارهٔ ۱۲ـ۱۳

۲ ـ گزند=ایتهیجَنگه 𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀𐬐𐬌𐬎𐬀𐬐𐬌𐬎𐬀𐬐𐬌𐬎

۱ ـ در بارهٔ امشاسپند سپندار مـذ (= سپنتَ آرمئیتی spəṇta-ârmaiti

نهمین بند

) کـه میشود در اینجا معنی واژه مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ ـ داننده یا دانا و آگاه ( ) ازمصدروید vid دانستن ، شناختن. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

۳ ـ ارجمند، گرامی، بزرگوار = برخذَ bəraxdha، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ ازهات ۳۲ .

۴ ـ بدکرداری =دوش‌شیُوتَهنَ dušš.yaothana . یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ ـ فروگذاردن ، هشتن، هلیدن ( ) = اَوَزا avazâ، زا zâ بمعنی فروگذاردن یا هشتن در اوستا بسیار آمده ، دراینجا باجزء اَوَ نیز بهمین معنی است،دربند۷ ازهات۵۳باجزء وی: وی‌زا . وی‌زا vî-zâ بمعنی رهاکردن ، جدا شدن‌است، اَوَزا دربند۹ از هات ۳٤ درگزارش پهلوی نیز هشتن شده است .

٦ ـ نیافتن یا نیابندگی، نا برخورداری = اِویستی -vistiā از مصدر وید vid (= وَید vaêd یافتن ، جستن ، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات۲۹ نگاه کنید .

اِ ۀ. ۀ ازادوات نفی‌است، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ٤ ازبند۱۸ازهات۵۱ .

۷ ـ بسی = مَش mas، نگاه کـنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۲ .

۸ ـ دورماندن‌یاواپس‌افتادن ( )=سیزْدَ syazda، نگاه کنید یادداشت شماره ٦ از بند ٤ از هات ۳۲ .

۹ ـ بجای جانور خرَفستَرَ xrafstra آمده ، در بند ۵ از همین هات نیز بآن

برخوردیم ، جانوران زیان کار ودان مراد است ، نگاه کنیدبیادداشت شماره ۸ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۱۰ - بیابانی = اَ اورونَ 𐬀𐬎𐬌𐬭𐬎𐬀 auruna ، در پارهٔ ۳٦ تیریشت ودر پاره ۲۳ بهرام یشت اَ اورونَ از برای جانوران و چارپایان دشتی بکار رفته در برابر چارپایان خانگی، درگزارش پهلوی اَرَمَك 𐬀𐬭𐬀𐬨 aramak (اَ درپهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه ازرمه، جانوری مراداست که از گله ورمهٔ چارپایان‌خانگی نیست ، مراد جانوری است آزاد وبیابانی ، دد (وحشی)

دهمین بند

۱ - دریافتن، گرفتن ، بدست آوردن(𐬑𐬀𐬎𐬀𐬵) = گَرَبْ 𐬑𐬀𐬭𐬀𐬚 grab، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند۸ از هات ۳۱ .

۲ - بجای اندرزدادن 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬭𐬎𐬌𐬚 . آمده‌ازمصدر وَچْ 𐬬𐬀𐬎 . vaĉ گفتن ، آگاهانیدن ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات۲۸ نگاه‌کنید .

۳ - بجای خردمند هوخرَتو 𐬱𐬎𐬭𐬀𐬙𐬎𐬌 hu-xratu خوب خرد ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ از هات ۳۰ .

۴ - کارساز= دانْمی 𐬛𐬀𐬥𐬌 . dąmi ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳۱ .

٥ - یار یا پیوند وهمدم = هیتَه 𐬣𐬌𐬚𐬀 hitha در تأنیت هیتها hitha از مصدر هی 𐬣𐬌 . hi پیوستن ، بستن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۱۰ از بند۱ از هات۲۹ ، ازهمین بنیاد است هیتهو 𐬣𐬌𐬚𐬎 . hithu که دربند ۷ از هات ٤۸ آمده .

٦ - امید=وُیَتهرا 𐬬𐬎𐬌𐬙𐬭𐬀 . vôyathrâ ،بنیاد واژه درست روشن نیست، نگاه‌کنید به : Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

یازدهمین بند

۱ - دوگانه= اوبَ 𐬀𐬎𐬱 . uba صفت است (درتأنیث اوبا ubâ) بسا صفت جهان (= آهو 𐬀𐬵𐬎 . ahu) آورده

شده : دوجهان، چنانکه دریسنا ۳۵(هفت‌هات) پارهٔ۳ و پارهٔ ۳۸ویسنا۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۳ ویسنا۴۱ (هفت هات)پارهٔ۲ وجز آن.

۲ ـ خورش = خوَرِتَهه 𐬵𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀 . xᵛarəθa ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۳۲ .

۳ ـ با = مَتْ 𐬨𐬀𐬙 . mat ،درگزارش پهلوی اپاك 𐬀𐬨𐬀𐬐 apâk بساهم در اوستا بمعنی همیشه آمده ودرگزارش پهلوی هم همیشك 𐬵𐬀𐬎𐬎 شده است

۴ ـ اُستواری، پایداری = اوتَ یوتی 𐬀𐬎𐬙𐬌𐬌𐬌𐬎𐬀 . uta-yûti،نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۵ ـ نیرو = تِویشی 𐬙𐬀𐬎𐬌𐬌𐬌𐬵𐬀 . təvîshî،نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ ازبند ۱ ازهات ۲۹ .

۶ ـ برافراشتن = وَخش 𐬌𐬀𐬵𐬵 . vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت‌شماره۹ از بند۱۱ ازهات ۳۰ .

۷ ـ اینچنین = تائیش آ 𐬙𐬀𐬌𐬌𐬵 . tâiš-â ،بیادداشت‌شماره۹ ازبند ۱۱از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ ـ پیروزساختن ، کامیاب کردن = تهوُئی 𐬞𐬀𐬎𐬀𐬌 . thwôi ، نگاه کنید به :
Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798.
Les infinitifs Avestiques par Benveniste p. 57

۹ ـ هماوردبدخواه =وی‌دوَاِشَنگْه 𐬌𐬌𐬨𐬵𐬀𐬌𐬵𐬀𐬙𐬀 . vî-dvaêshanh در گزارش پهلوی جوت بش 𐬎𐬨𐬀𐬵 ǰut-bêš : از واژه وی 𐬌𐬌 . vî که بمعنی‌ضد و مخالف است (نگاه کنید بمقاله وندیداد ، در جلد وندیداد) وازواژه دوَاِشَنگْه 𐬨𐬵𐬀𐬌𐬵𐬀𐬙𐬀 dvaêshanh ستیزه ، دشمنی که در یادداشت شماره۶ ازبند ۶ ازهات ۲۸ گذشت .

دوازدهمین بند

۱ ـ آیین ، دستور ، داد = رازَر 𐬭𐬀𐬵𐬎 . râzar ، در بند ۶ از هات ۵۰ رازن 𐬭𐬀𐬵𐬎 . râzan ، درهمین بند ۱۲ از هات۳۴ نیزراشن 𐬭𐬀𐬵𐬵 . râshn بمعنی پاداش‌است، پاداشی که

ازروی آیین‌ودستورایزدی‌است‌مراداست،نگاه‌کنیدبیادداشت‌شماره۸ ازبنده۵ ازهات۴۶

۲ ـ خواستن(𐬯𐬀𐬎𐬎𐬌𐬙𐬌𐬙𐬀𐬌) = وَس 𐬯𐬀𐬎𐬎 . vas ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱ .

۳ ـ ستایش = ستوت 𐬛𐬌𐬎𐬌𐬎 . stût ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره۵ ازبند ۱ از هات ۳۰ .

۴ ـ پرستش = یَسنَ 𐬌𐬎𐬎𐬀 . yasna ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شماره۶از بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ ـ شنودن = سروئیدیائی 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌𐬙𐬌𐬙𐬀𐬌 . srûidyâi (Inf.) در بند ۵ از هات ۴۵ نیـز آمده، دربنـد های ۱۳ـ۱۴ از هات ۴۶ با جـزء فرَ آمده 𐬐𐬭𐬀𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌𐬙𐬀𐬌 . fra-srûidyâi ازمصدرسرو 𐬯𐬭𐬀 . sru ،بیادداشت‌شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه‌کنید .

۶ ـ اشی 𐬀𐬰𐬌 . ashi ایزد پاداش است، نگاه‌کنید بیادداشت شماره۵ از بند ۴ ازهات ۲۸ وازبرای واژه پخش‌کردن=وی دا 𐬯𐬌𐬙𐬌𐬎 . vîdâ بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه‌کنید .

۷ ـ آموزانیدن(𐬯𐬌𐬙𐬌𐬌𐬎)=سانگه 𐬯𐬎𐬀𐬙 . sânh،نگاه‌کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۸ ـ راه=پَتهْ 𐬐𐬀𐬙 . path، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۹ ـ خوشگـذر : [راهی]که ازآن بخوبی وآسانی توان گـذشت=خْوَئِتَ 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀 . xvaêta ، از خْوَ 𐬵𐬀 . xva (خوب) واز اسم مفعول ایتَ 𐬀𐬌𐬙𐬀 . از مصدر 𐬀 . ای (رفتن)،نگاه‌کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ ازهات۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ ـ راه = اَدْوَنْ 𐬀𐬛𐬎𐬀𐬯𐬀𐬙 . advan ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ ازهات ۳۱ .

۲ ـ گفتن (𐬨𐬀𐬭𐬌𐬙𐬌𐬙𐬀) = مرو 𐬨𐬭𐬌 . mrû، در بنـد پیش بجای

همین واژه فعل وَچ بکار رفته باجزء فرا: 𐬉𐬎𐬎 frâ-vač فرا گفتن .

۳ - خوب ساخته شده، خوب‌کرده شده = هوکِرتَ 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬭𐬎𐬀𐬠𐬀 hû-kərəta .

۴ - دین = دَئنا 𐬛𐬀𐬌𐬥𐬀 daênâ ، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند ۱۱ازهات۳۱، درآنجا گفتیم که این لفظهمیشه دراوستا بمعنی دین‌وکیش نیامده بسا بمعنی وجدان است ، دراینجا یاد آور میشویم که دین در مزدیسنا روان وگوهری است که پس ازمرك پیکر آسا پدیدار گردد ، نیکوکاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون گردد ، این عقیده‌که یکی ازنغز ترین آیین مزدیسناست ،بخوبی ازهمین بند ۱۳ ازهات ۳٤ پیداست .نگاه‌کنید بجلد دوم یشتهاص ۱۵۹ - ۱٦٦ .

۵ - سوشیانت = سَئُوشیَنت 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬯𐬌𐬥𐬀𐬯𐬀𐬌𐬥𐬀 saošyaṇt ، در کتاب سوشیانت جداگانه‌ازآن‌سخن داشتیم، آنچه‌دراوستاونامه‌های پهلوی‌وپازنددربارهٔ آن آمده‌یادکردیم، دراینجایادآور میشویم که‌درآیین مزدیسنا بظهورسه موعودنویدداده شده که هرسه ازپشت خود پیغمبر زرتشت اند وهریك هزار سال جدا از همدیگر، پدید خواهندآمد وجهان ازآسیب اهریمنی خواهند رهانید . پسین موعودکه بویژه سوشیانت خوانده شده ، رستاخیز خواهد برانگیخت . درگاتها ، سرود های مینوی خود پیغمبر ، شش بار بواژهٔ سوشیانت برمیخوریم . سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند۹ ازهات۴۸ ودربند ۲ ازهات ۵۳ دراین سه بندپیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده ودر سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند ، چنانکه‌در بند ۱۳ از هات ۳٤ و در بند ۳ از هات ٤٦ ودربند۱۲ ازهات ٤۸ .نگارنده‌درگزارش این شش بندخود همان واژه را نگاشته، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت ، سوشیانت ازمصدر سو 𐬯𐬀 su درآمده‌که بمعنی سود بخشیدن است ،سوشیانت (اسم فاعل) یعنی‌سود بخشنده یاسوددهنده وسود رساننده، چنانکه درجای دیگر گفتیم سودبمعنی‌بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژهٔ سوا 𐬯𐬀 svâ که از همان بنیاد

است، دراوستا ازسودجاودانی بهره‌وبخشی که درروزپسین مایهٔ‌رستگاری‌است، اراده میشود(نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ٤٤).

بجای سئوشیانت درگزارش پهلوی، بسا سودمند آورده شده یعنی کسی که از او سود آید یا رهاننده و رستگار سازنده و یاوری کننده .

٦ ـ خرامیدن (𐬎𐬭𐬎𐬀𐬱𐬌𐬌𐬌𐬌) = اورواخش 𐬎𐬭𐬎𐬀𐬱𐬌𐬌𐬌𐬌 . urvâxš، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۷ ـ مزد = میژد . 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬌𐬌 . mižda ، در پهلوی مُزد 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬌 mozd ؛ میژدَونت 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬌𐬌𐬌𐬌𐬌 . mižḍavaṇt که دربنده ازهات۴۳آمده یعنی‌مزدمند، در گاتها واژه میژدَ بسیار آمده ، چنانکه در بند های ۱۸ـ۱۹ ازهات ٤٤ و جزآن .

۸ ـ نیك اندیش = هودا 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬌 . hu-dâ ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۹ ـ پیمان داده شده : 𐬨𐬌𐬵𐬌𐬌𐬌 . درنسخه‌بدل „ 𐬨𐬌𐬵𐬌𐬌𐬌 . از مصدرچیش 𐬨𐬌𐬵𐬌 . čish آموزانیدن، نوید دادن، پیمان کردن، پیش‌بینی کردن ، امید وار بودن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤از بند ۳ از هات ۳۱ .

۱۰ ـ بخشایش (وظیفه ومقرری = دَتهر 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬌 . dathra)،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱٤ از هات ۳۱ .

چهاردهمین بند

۱ ـ آری = زی 𐬵𐬌 . zî، دراین بند دوبار آمده بجای دومی « چه » آورده‌ایم .

۲ ـ آرزو شده = وَئیریَه 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬌𐬌 . vairya صفت است (درتأنیث وئیریا vairyâ)، در بند ۱۳ از هات ٤۳ نیز آمده از مصدر وَرْ 𐬬𐬀𐬭 . var برگزیدن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۳ ـ کنش = شیَئوتَهنَ 𐬱𐬌𐬵𐬌𐬌𐬌𐬌𐬌 . šyaothana، دربندآینده نیز آمده، بجای آن «کردار» آورده ایم .

۴ ـ بجای زندگی اوشتانَ 𐬎𐬀𐬱𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌𐬨𐬀𐬥𐬌 . uštâna ، (= اوشتَنَ ustana 𐬎𐬀𐬱𐬙𐬀𐬥𐬀 .) وبجای صفت جهانی یا خاکی ومادی اَستوَنت 𐬀𐬯𐬎𐬀𐬥𐬀𐬌𐬨𐬀𐬥𐬌 . astvant آمده، یادداشتهای شماره ٤ ـ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه شود .

۵ ـ همسایه = وِرِزَن 𐬯𐬌𐬨𐬌𐬵𐬀𐬥 . vərəzāna، درپایان‌همین‌بندنیز بآن بر میخوریم وبمعنی برزیگر گرفته‌ایم، بآغاز گفتار پیشه‌وران درجلدنخست گاتها نگاه کنید.

٦ ـ از برای صفت « بارور » = اَزی 𐬀𐬵𐬌 . azî که صفت گاو آورده شده‌نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥ از هات ۲۹ (ازواژه گاو بسا همه‌چارپایان سودمند خانگی اراده میشود .)

۷ ـ آیین‌نیك یا خوب‌آموزش = هوچیستی 𐬣𐬌𐬎𐬌𐬵𐬌 . hu-čistî، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ .

۸ ـ بخردی = خرَتو 𐬵𐬁𐬙𐬀𐬥𐬎 . xratu، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۹ ـ بجای « گشایش دهنده » فراد 𐬞𐬁𐬀𐬥𐬎 . frâd در بند ۱۲ از هات ٤٦ نیز آمده، فراد frâd نیزمصدراست(ازواژه دا 𐬛𐬀 dâ دادن،بخشودن،ارزانی داشتن باجزء فرا 𐬞𐬁𐬀 frâ) در بند٦ ازهات ٤۳ ودربند۱۰ ازهات٤٤ آمده همچنین دربسیاری ازجاهای‌دیگراوستا،درگزارش پهلوی فراخنیتن 𐬞𐬁𐬀𐬵𐬎𐬌𐬯𐬀𐬥𐬌𐬎𐬀𐬥 frâxᵛānîtan (فراخیدن) و فراچ داتن 𐬞𐬁𐬀𐬎-𐬛𐬀𐬎𐬀𐬥 frâč-dâtan(فرازدادن) و فره داتن 𐬞𐬁𐬌𐬎-𐬛𐬀𐬎𐬀𐬥 frêh-dâtan (فره = افزون ، بسیار) آورده شده ، یادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند ۲۱ ازهات ۳۳ وبواژهٔ فرائیدی 𐬞𐬁𐬀𐬌𐬛𐬌 . frâidi در یادداشت‌شمارهٔ٤ ازبند ٦ ازهات ٥۳ نگاه‌کنید .

پانزدهمین بند

۱ ـ گفتار یاآموزش دینی = سرَوَنگْه 𐬯𐬁𐬀𐬎𐬀𐬥𐬎𐬌 . sravaṅh ، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ ازهات ۳۲ نگاه‌کنید .

۲ ـ وام (قرض، فریضه) = ایشود 𐬀𐬌𐬱𐬎 . ishud، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱٤ از هات ۳۱ .

۳ ـ آشکار = هَئیثْیَه 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀 haithya، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .

۴ ـ زندگی، جهان = اَهو 𐬀𐬵𐬎𐬎 ahu ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۵ ـ خواست (اراده ، میل) = وَسْنَ 𐬎𐬀𐬯𐬌𐬌 vasna ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

٦ ـ خُرم یا تازه و نو = فِرَشَ 𐬐𐬁𐬭𐬀𐬱 farasha، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۳۰

اُشتوُدگات ـ یسنا ، هات ۴۳

نخستین بند

۱ ـ در این جملهٔ بجای واژه‌های « بکام‌دل »،« خواستارم »،« خواستاراست»، « کام فرما » 𐬯𐬀𐬯𐬀𐬱𐬀 ؛ uštâ ؛ 𐬎𐬌𐬯𐬀𐬎𐬀 . vasəmî ؛ uštâ ؛ 𐬎𐬌𐬯𐬀𐬎𐬀 . vasā آمده ، همه ازمصدر وَسْ 𐬯𐬀𐬯𐬀𐬎 .

vas کـه بمعنی خواستن و خـواهشداشتن و آرزو کـردن است (یادداشت شمارهٔ۱۲ ازبند۲ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید) ، نخستین اوشتا uštâ درآغازجمله از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدلخواه و بخـواهش و بآرزو (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰از بنـد ۱۱ ازهات ۳۰) همچنین واژهٔ وَس vasā از قیود است مانند واژهٔ اوشتا و بهمان معنی است (نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ازهات ۳۱) .

در اینجا با فعل 𐬵𐬀𐬵𐬌𐬎𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀 . از مصدر خشی 𐬵𐬀𐬵𐬌 . xshi که بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستن وفرمانراندن و پادشاهی کـردن است ، یعنی کام فرما یاکسی که درکام و آرزوی خود آزاد است وآن‌کس اهورا مـزداست‌که آنچه خواهد ، تواند کردن ودر برآوردن کام وآرزو تواناست .

۲ ـ نیرو = تِویشی 𐬙𐬀𐬎𐬌𐬯𐬌 . təvîshî ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ ـ پایدار = اوتَ‌یوتی 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀 . uta-yûti،نگاه‌کنیدیادداشت‌شمارهٔ ۳از بند۷ ازهات ۳۰ .

۴ ـ رسیدن : درمتن گَت توئی 𐬜𐬀𐬙𐬌 . gaṯ-tôi ، دربند ۱۰ از هات ۵۱ گَت ته 𐬜𐬀𐬙𐬌 . gaṯ-tê باید گَتُوئی 𐬜𐬀𐬙𐬌 . gatôi و گَتِه 𐬜𐬀𐬙𐬌 . gatê (Inf.)باشد ازمصدر گم 𐬜𐬀𐬐 . gam رسیدن، گامیدن،

گراییدن. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489
Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵ - داشتن=دِرِدیائی 𐬛𐬀𐬙𐬌𐬌𐬀𐬎𐬌 dərədyâi (= دِرِئیدیائی dərəidyâi 𐬛𐬀𐬙𐬌𐬌𐬀𐬎𐬌). Inf. از مصدر دَرْ 𐬛𐬀𐬙 dar داشتن ، یادداشت شمارهٔ۷ از بند۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۶ - شکوه=رَئه 𐬭𐬀𐬋𐬌 rae، واژه‌هایی ازهمین‌بنیاد دراوستایادشده‌چون رَئِو 𐬭𐬀𐬋𐬌𐬎𐬎 raêva یعنی‌شکوهنده درپارهٔ۴۲ ازیسنا۲۲؛ رَئِوَستِم raêvastəma 𐬭𐬀𐬋𐬌𐬎𐬎𐬀𐬯𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 . یعنی توانگرتر ، شکوهنده‌تر درپارهٔ ۱۳ از یسنا ۱۰ ودرپارهٔ ۷۹ از زامیاد یشت ؛ رئِوَس چیتهر 𐬭𐬀𐬋𐬌𐬎𐬎𐬀𐬯𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎 raêvascithra (در تأنیث رئِوَس چیتْهرا raêvascithrâ) یعنی آزاده نژاد در پارهٔ ۹ از دومین فرگرد ها دُخت نسك ؛ رئِونت 𐬭𐬀𐬋𐬌𐬎𐬎𐬀𐬯𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎 raêvant یعنی شکوهمند در پارهٔ ۲ از تیریشت درپهلوی رایومند

درپاره های۱-۷ اززامیاد یشت ازپنجاه وسه کوه ایران زمین نام برده شده، از آنهاست رَئِونت raêvant که در پارهٔ ٦ آن یاد گردیده است ، در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۱۸ آمده «کوه رَیوَند درخراسان‌است،برزبرآن آتش برزین جای گرفته،رَیوَند یعنی رایومند» آتشکدهٔمعروف آذر برزین در روزگارساسانیان که از پرستشگاهان بزرگ ایران بوده درهمین ریوند جای داشته است ،ریوند سرزمینی‌بوده در ابرشهر (نیشابور) بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده‌صفحه ۳۳۰ نگاه کنید .

۷ - پاداش = اشی 𐬀𐬱𐬌 ashi ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

۸ - زندگی = گَیَه 𐬜𐬀𐬌𐬀 gaya،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ .

دومین بند

۱ - آرزوی فردوس = خواتهرُویا 𐬵𐬀𐬚𐬀𐬹𐬭𐬎𐬌𐬀 xvâthrôyâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ ازهات ۳۱ .

۲ - پاکتر خرد = سپِنیشتَ مئینیو 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬥𐬌𐬯𐬀-𐬨𐬀𐬎𐬌𐬥𐬌𐬯𐬀𐬌𐬎𐬌𐬯𐬀𐬌𐬎𐬌𐬯𐬀𐬌𐬎

۳ از هات ۳۰

۲ ـ گرایدن،رسیدن(𐬀𐬌𐬨𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙.)= گم باجزءائیبی : ائیبی گم 𐬀𐬌𐬨𐬌-𐬙𐬀𐬌𐬙. aibî-gam ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۳ ـ راه= پَتْهه 𐬐𐬀𐬙𐬀𐬙. path ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۴ ـ راست= اِرِزو 𐬀𐬭𐬀𐬵𐬎𐬌. arəzu،نگاه کنیدیادداشت شمارهٔ۸ ازبند ۳ از هات ۳۰

٥ ـ سود=سَوْنگه 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬙. savaŋh ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

٦ ـ آموزانیدن(𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬙𐬀𐬙.)= سانگه 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙. sâŋh،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۷ ـ زندگی = اَنگهو 𐬀𐬌𐬙𐬀. aŋhu ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

۸ ـ جهانی (مادی)=اَستوَنت 𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬙. astvaṇt ،یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲ از هات ۲۸ ویادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۹ ـ مینوی(معنوی)=مَنَنْگه 𐬨𐬀𐬌𐬙𐬀𐬙. manaŋh،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱۰ ـ درست یا آشکار= هَئیثیَه 𐬣𐬀𐬊𐬵𐬌𐬐𐬌𐬙. haithya،نگاه کنیدیادداشت شماره ۹ از بند ٥ از هات ۳۰ .

۱۱ ـ آفریدگان = ستی 𐬯𐬌𐬵. sti ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۳٤ .

۱۲ ـ آرام گزیدن ، جای گرفتن (𐬯𐬀𐬵𐬌𐬙𐬀𐬙𐬀𐬙) = شی با جزء آ : 𐬀𐬯𐬌𐬵. â-shi ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۱۳ ـ راد مرد=اَردرَ 𐬀𐬭𐬎𐬭𐬙. arədra، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲

از بند ۷ از هات ۳٤ .

۱۴ ـ مانند تو، بتومانند= تْهواوَنت 𐬞𐬀𐬯𐬀𐬎𐬌 . thwâvant ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱٦ از هات ۳۱ .

۱۵ ـ خوب شناسا، نیك دانا=هوزِنتو 𐬣𐬎𐬵𐬌𐬙𐬀𐬌𐬎𐬎 . hu-zāṇtu از دو واژه آمیزش یافته ، نخست از هو 𐬣𐬎 hu (خوب) و از مصدر زن 𐬵𐬀𐬌 zan (دانستن)،درگزارش پهلوی خوپ شناسك 𐬵𐬀𐬌𐬎𐬎 درجاهای دیگر از گزارش پهلوی خوپ شناسکیه (خوب شناسایی)، دربند ٥ از هات ٤٦ ودر بند ٥ ازهات ٤۹ نیز بواژهٔ هوزِنتو برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند ۱۱ ازهات۲۹و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بواژهٔ هَئوزانتهو 𐬣𐬀𐬎𐬵𐬀𐬌𐬙𐬎 . haozaṇthwa دربیادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ٤٥ نگاه کنید .

۱٦ ـ پاك= سْپنتَ 𐬯𐬀𐬥𐬌𐬙𐬎 . spaṇta،نگاه کنید بیادداشت شماره۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۱ ـ بجای توانا تخم 𐬞𐬀𐬵𐬙𐬀 . taxma آمده، صفت است (در تأنیث تخما taxmâ) یعنی دلیر ، پهلوان، در فرس هخامنشی نیز تخم چنانکه در نام چیثْرَ تخم cithra-taxma که یکی از

چهارمین بند

سرکشان بوده ، در اَسگَرْتَ Asagarta (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه خواند ودرنام تَخم سپادَ taxma-spâda که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده ، از ماد ، داریوش او را از برای سرکوبی چیتهر تَخمَ فرستاد و درسنگ نپشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که بجنگ وی فرستاد یاد کرده است.چیثْرَ تَخْمَ یعنی دلیر نژاد و تخم سپاد یعنی دلیرسپاه‌یا دارندهٔ سپاه دلاور.تخمَ در پهلوی تك 𐭬𐭠𐭪 tak و در فارسی تهم گوییم،فردوسی گوید :

یکی آفرین کرد سام دلیر که تهما هُژبرا بزی سال دیر

در جای دیگر گوید :

تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز اژدهای دمان

در نام رستم که رستهم نیز گوییم واژهٔ تهم بجا مانده است،نام رستم در اوستا یاد نشده ، اگر میبود بایستی رَئود تخم 𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬐𐬹𐬐𐬀 . Raodataxma باشد نخستین جزء آن با واژهٔ اوستایی رَئود 𐬭𐬀𐬎𐬎 raod که بمعنی روییدن ورستن است ، یکی است و دومین جزء همان تخم taxma میباشد ، بنا بر این رستم = رستهم یعنی یل اندام یا پهلوان بالا ، همچنین گستهم بایستی در اوستا وبستخم 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬐𐬹𐬐𐬀 vistaxma باشد ازواژه ستر باجزء وی :وی ـستر 𐬯𐬀𐬎 ـ𐬎𐬀𐬵𐬀𐬐𐬹𐬐𐬀 . vî-star که درپهلوی‌ویسترتن 𐫤𐫡𐫢𐫬 vistartan و در فارسی گستردن گوییم بنابر این گستهم یعنی گسترید پهلوانی یاکسی که زور ودلیری وی کشیده و گسترید است.واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز بجا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان ، پهلوان اندام. وجه‌اشتقاقی که دربرهان قاطع از برای تهمتن نوشته شده : « بی همتا تن یعنی تنی که عدیل ونظیر نداشته باشد » درست نیست .

از همین بنیاد است تانشینگه 𐬠𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 . tashyanh (در تأنیث 𐬠𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬎𐬌 . tashyêhî) چنانکه در پارهٔ ٦٤ فروردین یشت ، یعنی دلیر تر ؛ تنچیشت 𐬠𐬀𐬚𐬌𐬱𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 . tančista چنانکه دریسنا ۹پارهٔ ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تخمو تانشینگه 𐬠𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬐𐬹𐬐𐬀 𐬠𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 . taxmô-tashyanh چنانکه در کردهفتم ویسپرد پارهٔ۳ ، یعنی ازدلیر دلیرتر .

۲ - شناختن یااندیشیدن(𐬵𐬀𐬚𐬌𐬚𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 .) = مَن 𐬨𐬀𐬥 . man،دربسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ از هات ۲۹ .

۳ - پاداش = اَشی 𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 . ashi نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

۴ - بر گرفتن (𐬵𐬀𐬯𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 .) = هَپ 𐬵𐬀𐬯 . hap ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۵ ـ پیرو دروغ یا دروغمند ودروغپرست = درگْوَنت 𐬛𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬌𐬯𐬀𐬙𐬀𐬥. drəgvaṇt؛ پیروراستی یاراستی‌پرست = اَشَوَنْ 𐬀𐬱𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀𐬥. ashavan، ازین دو واژه پیروکیش دروغین یادیویسنا و پیرو دین راستین یامزدیسنا اراده میشود. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

۶ ـ گرما = گَرَمَ 𐬜𐬀𐬭𐬋𐬥. garəma، درفرس هخامنشی نیز گَرَمَ garəma .

۷ ـ زور = اَئوُجَنگه 𐬀𐬎𐬵𐬐𐬀𐬜𐬀𐬵𐬐𐬀. aoǰanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳٤ .

۸ ـ نیرو = هَزَنگه 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬜𐬀𐬵𐬐𐬀. hazanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۹ ـ روی نمودن یا رسیدن وآمدن (𐬜𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀.) = گم gam ، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

پنجمین بند

۱ ـ نخست = پَئوُاوروییم 𐬨𐬀𐬎𐬵𐬀𐬭𐬎𐬌𐬥. paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۲۸ .

۲ ـ آفرینش = زانْتَهه 𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥. zatha، در بند۳ از هات ٤٤ و دربند ٥ و٦ از هات ٤٨ نیز آمده در یخشهای دیگراوستا نیزبسیار بآن برمیخوریم‌چنانکه دریسنا ۱۹ پارهٔ ۸ و فرگرد ۲۱ وندیداد پاره ٦ ، از مصدر زن 𐬵𐬀. که zan بمعنی زادن است درآمده.زانْتَهه درگزارش پهلوی گاهی به‌دهشن(آفرینش)و گاهی به زایشن گردانیده شده است .

۳ ـ زندگی = اَنگهو 𐬀𐬥𐬜𐬵𐬀. anhu ، نگاه کنید بیادداشت‌شماره٤ ازبند۲ از هات ۲۸ .

۴ ـ نگریستن (𐬛𐬀𐬭𐬎.) = دَرسْ 𐬛𐬀𐬭𐬎𐬌𐬥. daraṣ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ ازبند۱ ازهات۳۰

۵ ـ مزد = میژدَون 𐬨𐬌𐬵𐬐𐬀𐬛𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀𐬥. mîždavan صفت‌است یعنی مزدمند یا

مزد دارنده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳٤ .

۶ ـ هنر = هونَر 𐬵𐬀𐬥𐬀 hunara در پهلوی هنر 𐭲𐭭𐭫 معنی که امروزه بواژه هنر در فارسی میدهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونَر در اوستا دارد. هونَرتات 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬑 hunarətât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است . هونَروَنت 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬯𐬀𐬙 hunaravant صفت است (در تأنیث هونَروئیتی 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬯𐬀𐬆𐬑𐬌 hunaravaitî) چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، در پهلوی هنرومند 𐭲𐭭𐭫𐭥𐭭𐭣 (هنرهومند) .

۷ ـ پایان ، انجام = اَپَم 𐬀𐬐𐬀𐬨 apāma، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۸ ـ گردش = اوروَئِس 𐬀𐬎𐬭𐬎𐬀𐬆𐬱 urvaêsa، در بند آینده نیز آمده و در بند ٦ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم از مصدر اوروَئِس 𐬀𐬎𐬭𐬎𐬀𐬆𐬱 urvaês که بمعنی گردیدن و چرخیدن است در پهلوی 𐭠𐭫𐭥𐭩𐭮 ورتیتن. از اوروَئِس، پایان و سر انجام زندگی اراده میشود .

۹ ـ آفرینش = دامی 𐬛𐬀𐬨𐬌 dâmi، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٦ از هات ۵۱ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ ـ جهان = گَئِتها 𐬜𐬀𐬉𐬙𐬀 gaêthâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۲ ـ بر افزودن (𐬛𐬀𐬭𐬌𐬯𐬌𐬙𐬆𐬑) = فراد 𐬛𐬀𐬭𐬌𐬯 frâd (𐬛𐬀𐬭𐬌𐬯𐬌𐬱) بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱٤ از هات ۳٤ نگاه شود .

۳ ـ ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ ـ داوری = رَتو 𐬭𐬀𐬙𐬱 ratu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۵ ـ آگاهانیدن (𐬯𐬀𐬑𐬀𐬵𐬌𐬙𐬆𐬑) = سَنگْه 𐬯𐬀𐬦𐬎𐬱 sanh .

نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

٦ - خرد = خْرَتو xratu .

۷ - هیچکس = نَئچی naêčî ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۷ ازهات ۳۲ .

۴ - فریفتن (= دَبْ dab ، یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ از هات ۳۰ نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ - درآمدن یابسوی کسی گراییدن (= پَئیری‌جَس pairî-ǰas ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۲ - نشان = دَخشارَ daxshâra ازواژهٔ دَخشتَ daxšta (نشانه)،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۳٤ .

۳ - روز = اَیَر ayar ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲از همین هات .

۴ - پرسش = فِرَسا fərasâ ،در بند ۹ از همین هات نیز آمده ازمصدر پَرس paraēs (= fras) پرسیدن که در همین بند بکار رفته ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

٥ - زندگی = گَئِتها gaêthâ ،همین‌واژه است که دربند پیش،جهان آورده ایم.

٦ - خود یا خویشتن = تَنو tanû ،واژه‌ای که درفارسی تن گوییم دراینجا بمعنی خویشتن بکاررفته ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۹ ازبند۲ ازهات۳۰ .

۷ - شناسانیدن (= دیس dis (= دَئِس daêš)،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

هشتمین بند

۱ - گفتن (= اَئوج aǰ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۲ ـ نخست = پئُواورویم 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬌𐬯𐬌𐬨 paourvîm ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۳ ـ زرتشت = زَرَتهوشترَ 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬙𐬎𐬭𐬀 Zarathustra

۴ ـ توانستن ، یارستن (𐬌𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎) = ایس 𐬀𐬎 is در بند آینده نیز آمده ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵ ـ بدرستی دشمن یا دشمن آشکار = هَئیتهیَه دوَاِشَنگه haithya-dvaêshaṅh 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀𐬎𐬀𐬎 . این صفت از دو جزء ساخته شده ، از هر دو جزء در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ از هات ۲۸ سخن داشتیم

٦ ـ پناه = رَفِنْگه 𐬭𐬀𐬥𐬌𐬚𐬀 rafənaiṅh ،در بند ۱٤ از همین هات نیز آمده ،در بند ٦ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم ، در بخشهای دیگر اوستا رَفَنگه 𐬭𐬀𐬥𐬀𐬚𐬀 rafnaiṅh آمده چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۵ وجز آن ، در گزارش پهلوی رامشن 𐬭𐬀𐬐𐬎𐬀 ،ازهمین بنیاد است رَفذرَ 𐬭𐬀𐬐𐬐𐬭𐬀 rafədhra که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و بجای آن رامش آوردیم ، این واژه‌ها از مصدر رَپ 𐬭𐬀𐬯 rap که بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است در آمده‌اند ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ ـ نیرومند = اَئوجَنگهونت 𐬀𐬎𐬵𐬚𐬀𐬥𐬀𐬚𐬌𐬎𐬀𐬎𐬎 . در بند ٦ از هات ۲۸ نیز بارَفِنَنگه 𐬠𐬀𐬭𐬭𐬀𐬥𐬌𐬚𐬀 rafənaiṅh یکجا آمده ، یادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید .

۸ ـ در بارهٔ دروغ پرست و پیرو راستی یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ همین هات نگاه کنید .

۹ ـ بودن (𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬎) = اَه 𐬀𐬵 ah بودن ، هستن .

۱۰ ـ آینده = آبوشتی 𐬀𐬀𐬠𐬎𐬌 âbûštî ، در نسخه بدل 𐬀𐬀𐬠𐬎𐬌 . از مصدر بو 𐬠𐬎 bû بودن ، از همین بنیاد است بوژدیائی 𐬠𐬎𐬵𐬎𐬌𐬌𐬀𐬎 bûzdyâi که در بند ۱۷ از هات ٤٤ آمده است ، نگاه کنید یادداشت

شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱۱ ـ کشور دلخواه = وَسَس خشثَهر . vasasə-xshathra ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۲ ـ دارا گردیدن ( ) = دا . da دادن و بخشیدن و ارزانی داشتن وآفریدن و بمعنی دارا شدن و پذیرفتن ویافتن نیز آمده است .

۱۳ ـ تا هنگامی ، تا هرچند = یَوَتْ . yavaṭ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۱۴ ـ ستاییدن( ) = ستو . stu ستودن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۵ ـ سرایدن ، سرودن ( ) = وَفْ . vaf ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ ازهات ۲۸

نهمین بند

۱ ـ خواستن ( ) = وَسْ . vas، نگاه‌کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

۲ ـ بازشناختن، امتیازدادن = . vîvîduyê ،نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ ازهات ۲۹ .

۳ ـ دهش ، رادی ، بخشش = راتا . râtâ ،نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ ـ نماز = نِمَنکه . nəmanh ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸ .

دهمین بند

۱ ـ آیین راستین = اَشَ . asha ، در اینجا داد و دستور راستین ایزدی مراد است‌که شخصیت یافته ،یا امشاسپند اردیبهشت .

۲ ـ نگریستن ، دیدن ( ) = دیس . dis، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ ازهات ۳۳ .

۳ ـ بجای پارسایی ، آرمئیتی 𐬀𐬭𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌 ârmaiti آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ از هات ۳۲ .

۴ ـ بهم‌پیوسته یا یگانه و همراه(𐬵𐬀𐬎) = هَچْ 𐬵𐬀𐬎 hač ، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ .

٥ ـ خواندن(𐬵𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌) = زو 𐬵𐬎 zu بیاری خواستن،خواندن، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۳۱ .

٦ ـ درآمدن(𐬀𐬭𐬌) = اَرْ 𐬀𐬭 ar با جزء آ 𐬀 . درآمدن، رسیدن ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۱ .

۷ ـ پرسیدن (𐬨𐬀𐬭𐬎𐬌) = پَرس 𐬨𐬀𐬭𐬎 paraš . parəs (= فَرَس 𐬐𐬀𐬭𐬎 . fras) که درهمین بند نیز بکار رفته و در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند هفتم همین هات نیز گذشت .

پُرشتی 𐬨𐬀𐬭𐬎𐬌 parəšti یعنی پُرسش و پاسخ یا گفت وشنود و گفتگو چنانکه در فروردین یشت بند ۱٦ آمده .

۸ ـ نیرومند = اَمَوَنت 𐬀𐬨𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬌 . əmavaṇt ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۹ ـ توانایی داشتن ، توانستن ، یارستن(𐬵𐬎𐬌) = خشی xshi 𐬵𐬎 ،نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۱۰ ـ کامروا ، بختیار = اَئِشَ 𐬀𐬋𐬱𐬌 . aêsha، باین واژه در بند ۱۷ از هات ٤٤ و در بند ۷ از هات ٤٥ نیز برمیخوریم ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ۲۹ .

اَئِشَ aêsha در اوستا بمعنی گاو آهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پارهٔ ۱۰ از فرگرد چهاردهم وندیداد آمده ، همچنین اَئِشَ بمعنی جستجوی میباشد چنانکه در یسنا ٦۸ پارهٔ ۱۳ ازمصدر 𐬀𐬌𐬱 . ish (= آئِشْ 𐬀𐬋𐬱 . aêsh، نگاه

کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٤ از هات ۳۱ .

یازدهمین بند

۱ - سخن=اوخذَ 𐬎𐬀𐬵𐬙𐬀 uxdha ،همین‌واژه‌است که بجای آن‌در بند ٥ از همین هات ،گفتار آوردیم ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ از هات ۲۸ .

۲ - آموزش یافتن ،آموخته‌شدن(𐬌𐬀𐬎𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀)=دَنگه 𐬎𐬀𐬌𐬙 . daŋh آموزانیدن . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ٤٦ .

۳ - رنج= سادرا 𐬯𐬀𐬎𐬁 sâdrâ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳٤ .

۴ - به‌بار آوردن ، ساختن ،انجام‌دادن (𐬯𐬀𐬵𐬌𐬀 .)=سَنگه 𐬯𐬀𐬎𐬌 sanh ،نگاه‌کنید یادداشت‌شمارهٔ ۱٥ از بند ۱ از هات ۲۹ .

٥ - دلدادگی=زَرَزْدائیتی 𐬰𐬀𐬭𐬰𐬀𐬭𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . zarazdâiti :برخی‌این‌واژه را از زِرِزْ 𐬰𐬀𐬭𐬰 zərəz (دل) و دا 𐬎𐬀 dâ (دادن)دانسته‌اند،بنابراین دلدادگی‌دُرست معنی است‌که ازدو جزء‌آن برمیآید،درگزارش پهلوی رواك دَهِشنیه 𐬙𐬀𐬫𐬀𐬴𐬀𐬌𐬙𐬌 ravâk (rubâk) dahišnîh آورده شده ، چنانکه واژهٔ زَرَزْدا 𐬰𐬀𐬭𐬰𐬀𐬎𐬁 zarazdâ در بند ۱ از هات ۳۱درگزارش‌پهلوی رواك‌دهشن 𐬙𐬀𐬫𐬀𐬴𐬀𐬌𐬙 ravâk (rubâk) dahišn شده است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی بمعنی اطمینان نیزبکار رفته است ، نگاه‌کنید یادداشت‌شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۱ .

٦ - انجام دادن ، بجای‌آوردن ، ورزیدن (𐬬𐬀𐬰𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬎𐬁 .)= وَرِزْ 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬰 varəz،یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

دوازدهمین بند

۱ - آموختن ، فراشناختن، شناسایی،بهم‌رسانیدن (𐬐𐬀𐬭𐬎𐬵𐬀𐬙𐬌𐬙 .) = فراخشنا 𐬐𐬀𐬭𐬎𐬵𐬙𐬌 frâ-xshnâ ، یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۷ از هات ٤٤ نگاه‌کنید .

۲ - فرمان دادن(𐬯𐬀𐬭𐬌𐬵𐬀𐬎𐬁𐬰𐬀𐬙𐬀) ازمصدر اَئوج با جزء پَتیری

= 𐬉𐬀𐬌𐬭𐬌-𐬀𐬐𐬎 . pairi-aoǰ ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۳ - نافرمانی ، ناشنوایی = اَسروشنی 𐬀𐬯𐬭𐬎𐬌 . a-srušti ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۴ - برخاستن ، بلند شدن = اوزارِدیائی 𐬎𐬁𐬵𐬀𐬙𐬌𐬌𐬀𐬎 . uz-ərədyâi (inf.) (= اوزارِئیدیائی 𐬎𐬁𐬵𐬀𐬙𐬀𐬌𐬌𐬀𐬎 . uz-ərəidyâi)،در بند ۱٤ همین هات نیز آمده ازمصدر اَر 𐬀𐬵 . ar که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ همین هات گذشت،در اینجا با جزء اوز 𐬎𐬁 . uz آورده شده.

٥ - همراه (𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬐 .) از مصدر 𐬵𐬀𐬎 . hač که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۰ همین هات گذشت .

٦ - اَشی 𐬀𐬰𐬌 . ashi ، ایزد پاداش و فرشتهٔ بهره و بخش است ونیز بمعنی پاداش است ، چنانکه در همین بند باین معنی هم آمده،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٤ از هات ۲۸ .

۷ - بسیار توانگر یا بزرك شکوهنده = مانْزارَیه 𐬨𐬀𐬵𐬎𐬀𐬭𐬌𐬉𐬌 . mązâ raya از صفت مَز 𐬨𐬀𐬎 maz (مِه ، بزرك) که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت و از رَئه 𐬭𐬌 . rae (شکوه ، توانگری)که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ همین هات برخوردیم .

۸ - هماورد = ران 𐬭𐬀𐬥 . râna دوگروه دینی : مزدیسنان و دیویسنان مراد است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥از بند ۳ از هات ۳۱ .

۹ - پخش کردن(𐬬𐬌𐬎𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀𐬎 .)=وی‌دا 𐬬𐬌𐬎𐬵𐬌 . vîdâ ،یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۱ - شناختن = وُئیزدیائی 𐬬𐬌𐬐𐬎𐬌𐬌𐬀𐬎 . vôizdyâi (inf.) ازمصدر

سیزدهمین بند

ویـد 𐬬𐬌𐬙 vid شناختن ، دانستن . آگاه شدن . یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۳

از بند ۸ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۳ ـ دادخواهی = اَرِتَه 𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀 aratha، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۳۳ .

۳ ـ کام = کامَ 𐬐𐬀𐬨𐬀 kâma ، دربند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ بآن برخوردیم . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۴ ـ بجای « زندگی جاودان » دَرِگَ 𐬛𐬀𐬭𐬉𐬐𐬀 daraga یعنی دیرو درنك ؛ یو 𐬌𐬎 yu یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت ،از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است .

۵ ـ هیچکس = نَئچی 𐬚𐬀𐬌𐬵𐬌 naêčî ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

۶ ـ بجای « بر آن شدن » = ایتِ 𐬀𐬌𐬙𐬌 itê (Inf.) از مصدر 𐬀𐬌 ای یعنی شدن، رفتن ، آمدن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۷ ـ ناگزیر کردن،ناچار کردن، واداشتن (𐬛𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬥𐬀𐬙) = دَرْ 𐬛𐬀𐬭 dar، یادداشت شمارهٔ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ ـ هستی = ستی 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌 sti، یادداشت شمارهٔ۷ از بند٤ ازهات۳٤نگاه کنید

۹ ـ آرزو شده = وَئیریَه 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬎𐬀 vairya ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱٤ از هات ۳٤ .

۱۰ ـ گفته شده (𐬬𐬀𐬨𐬌) وَچ vač ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

چهاردهمین بند

۱ ـ پناه = رَفِنَنگهْ 𐬭𐬀𐬢𐬌𐬚𐬚𐬀𐬴 rafənanh، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ از همین هات .

۲ ـ مهربان :بجای آن فراخشمن 𐬭𐬀𐬵𐬵𐬌𐬥𐬨𐬀𐬚 frâxshman آمده، صفت است از مصدر خشنا 𐬵𐬨𐬚 xshnâ با جزء فرا 𐬭𐬀 frâ یعنی

فرا شناختن که در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ ازهات۲۹ گذشت. بارتولومه.Bartholo و مارکوارتMarkwart آنرا fürsorglich (غمخوار) ترجمه کرده‌اند، ازهمین‌بنیاد است واژهٔ فرَخشنی 𐬐𐬁𐬭𐬵𐬌𐬵𐬀. fraxshni (فرخشنین fraxshnin)که‌در مهریشت پارهٔ ۹ و پارهٔ ۲٤و در زامیاد یشت پارهٔ ٤۸ آمده یعنی اندیشناك .

۳ ـ مرد=نا 𐬀𐬥. nâ = نَر 𐬀𐬥𐬌. (نر)مـرد ،کس ، در بند آینده نیز آمده ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ ـ دانا=وَئِدَمْنَ 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀𐬥𐬀. vaêdamna از مصدر ویـد 𐬯𐬌𐬎 vid ،نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

٥ ـ توانا : بجای آن ایسَوَنْ 𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀𐬥. isvan در بند ٤ از هـات ٤۷ نیز آمده ،صفت‌است ازمصدر ایس 𐬀𐬵. is توانستن ، نیرو‌داشتن.ایسون‌درگزارش پهلوی به خواستار 𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀𐬥 گردانیده شده ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ .

٦ ـ دوست = فَرِیَه 𐬐𐬁𐬭𐬌𐬌. frya صفت است در تأنیث فـریا fryâ یعنی‌دوست ،ارجمند ،گرامی . درگزارش‌پهلوی‌نیزدوست‌آمده ،ازمصدر فری 𐬐𐬁𐬭. frî دوست داشتن ، خشنود کردن ، درآمده است. دربند ۱ از هات ٤٤ و در بندهای ۲ و ٦ از هات ٤٦ نیز بواژهٔ فریه برمیخوریم . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٥ از هات ۲۹ .

فْرِیَه frya نیز نام دوتن از پارسایان است ، چنانکه در پارهٔ ۱۱۰ و پارهٔ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده‌اند .

۷ ـ ارزانی داشتن(𐬛𐬀𐬥𐬙𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌.)= دا 𐬛𐬀. dâ دادن ، بخشیدن .

۸ ـ شهریاری=خَشْثْرَ 𐬯𐬉𐬱𐬀𐬭𐬀. xshathra .

۹ ـ میانجی، دستیاری= هچا 𐬵𐬀𐬰𐬀. haĉâ یعنی « از »، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

۱۰ ـ اَشَ 𐬀𐬱𐬀. asha دین راستین .

۱۱ - رسیدن (𐬎𐬀𐬯𐬌𐬙𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬥

یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۲ - آموختن ، آموزانیدن (𐬌𐬎𐬭𐬌𐬎𐬭𐬀𐬌𐬎𐬭𐬀𐬌𐬎𐬭𐬀

همین هات نگاه‌کنید .

۷ - برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = اَنگرَ angra ،نگاه کنید یادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند۳ ازهات۳۰ و یادداشت شمارهٔ۵ ازبند۱۲ ازهات ٤٤ .

۸ - کردن( ) از مصدر دا dâ دادن باجزء آ : â-dâ یعنی‌کردن ، ساختن ، برگماشتن .

شانزدهمین بند

۱ - برگزیدن( )=وَر var نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۲ - پاکتر روان = سْپِنیشتَ مَئِینیو spānista-mainyu یادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۲ ازهات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - پیکرآراسته = اَستوَنت astvant یعنی تنمند یا دارندهٔ تن و پیکر. نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ - زندگی = اوشتانَ ušta ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ - از نیرو برخوردار ، نیرومند = اَئوجَنگهوَنت aoǰônghvaṭ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

٦ - بجای « باد »که دو بار در این بند آمده ، خیات hyâṭ از مصدر اَه ah هستن ،بودن ،میباشد .

۷ - خورشیدسان = خْونَنگ دَرِس xᵛāng .darəsa این صفت ازخْونَنگ ، از واژهٔ خْوَن xᵛan درآمده و در گاتهابمعنی‌خور وکرهٔ خورشید وآفتاب است. هیئت دیگرهمین واژه راکه نیز در گاتها و در جاهای دیگر اوستا هوَر hvar آمده ، در فارسی هوَر (= خور)گوییم (نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) واز دَرِس darəsa بمعنی نگرش و بینش از مصدر دَرِس darəs .

نگریدن ، نگریستن ، دیدن ، (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۵ ازهات ۲۸)
همین صفت در جاهای دیگر اوستا هوَرِدَرِسا hvarə-darəsâ آمده ، چنانکه در پارهٔ ۱۳ ازفرگرد پنجم وندیداد ودر پارهٔ ۵۱ از فرگرد ششم وندیداد و در پارهٔ ٤٥ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن . درگزارش پهلوی به‌خورشیت نکیرشن خورشید نگرش گردانیده شده است ، یادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - پاداش = اَشی ashi یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

اُشتَوَدگات : یسنا، هات ٤٤

نخستین بند

۱ - درست = اِرِش 𐬀𐬭𐬎𐬌𐬰𐬀 ərəš، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۲ - نماز = نِمَنکه 𐬥𐬀𐬨𐬀𐬵𐬀 namaŋh ، دریادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماچ 𐭭𐭬𐭲 و در فارسی نماز شده ، درگزارش پهلوی (= زند) بجای آن نیایشن آورده شده است .

۳ - واژه هایی که در این بند به « مانند شما » و« مانند تو » و « مانند من » آورده‌ایم درمتن خشما وَنت 𐬵𐬌𐬱𐬀𐬨𐬀𐬙𐬵 xshmâvaṇt ،بساهم درگاتها یوشماوَنت 𐬌𐬨𐬀𐬱𐬀𐬨𐬀𐬙𐬵 yûshmâvaṇt آمده‌است صفت است یعنی مانند شما ، بشما مانند ، چون شما ، بسان شما (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ ازهات ۲۹) ،تهواَنت 𐬞𐬭𐬀𐬨𐬀𐬙𐬵 thwâvaṇt . یعنی‌مانندتو، بتومانند چون تو ، بسان تو(نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات ۳۱)

مَوَنت 𐬨𐬀𐬙𐬵 mavaṇt. دربند۷ ازهات ٤٦ نیز آمده مانند دو واژهٔ پیش صفت است یعنی مانند من ، بمن مانند ، چون من، بسان من ، دراینجا افزوده گوییم صفت هواَنت 𐬳𐬀𐬨𐬀𐬙𐬵 hvâvaṇt یعنی مانند خود، بخود مانند، چون خود ، بسان خود. درگاتها باین صفت برنمیخوریم اما درپخشهای دیگر، چنانك در فروردین یشت پارهٔ ۱٤٦ ، بآن برمیخوریم .

هَوَنت 𐬳𐬀𐬙𐬵 havaṇt که‌پسین‌جزء این‌صفتهاراساخته خودجداگانه در اوستا بسیار بکار رفته ، چنانکه در فرگرد هشتم وندیداد پاره‌های ۳۱ ـ ۳۲ و در فرگرد پانزدهم وندیداد پارهٔ ۱٤ و جز آن یعنی یکسان، همسان، مانند ، مانا،در پهلوی هاوند 𐭧𐭠𐭥𐭣 hâvand

۴ - آموزانیدن ، آگاهـانیدن (𐬎𐬀𐬵𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬎𐬌𐬌.) = سنگه 𐬎𐬀𐬵𐬌𐬎𐬌𐬌. sañh ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۵ - ارجمند = فریه 𐬞𐬁𐬌𐬌𐬀. frya، دو بار در این بند آمده : یکبار صفت اشا (اشَ 𐬀𐬰𐬌. asha) ودرجملهٔ پیش ازآن بمعنی دوست گرفتیم ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ١٤ از هات ٤٣ .

٦ - یاری، همراهی = هاکورِن 𐬵𐬀𐬑𐬌𐬌𐬀𐬞𐬁𐬌𐬌. hâkurəna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ ازبند ۹ ازهات ۳۳ .

۷ - دادن = دَزدیائی 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬛𐬌𐬌𐬀𐬌. (inf.) dazdyâi)از مصدر 𐬛𐬀. dâ دادن ، بخشیدن. در یسنا ۲۷ پارهٔ ۱ و در یسنا ۳۵ (هفتهات) پارهٔ ٤ نیز آمده .

۸ - بجای فرودآمدن(𐬵𐬌𐬌𐬀𐬎𐬌.)از مصدرگم 𐬜𐬀𐬑. gam گامیدن، آمدن ، رسیدن . دراینجا با جزء آ 𐬀. â آمده‌است .

دومین بند

۱ - چگونه = 𐬑𐬀𐬞𐬀𐬌𐬌. kathâ،همچنین دربسیاری از بند های همین هات آمده .

۲ - درآغاز یانخست = پَئُواورویم 𐬉𐬀𐬎𐬌𐬌𐬎𐬌𐬌𐬀𐬌𐬌. paourvîm ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۲۸ .

۳ - جهـان ، هستی = آنگهو 𐬀𐬐𐬌𐬌𐬑𐬌. anhu با صفت وهیشتَ vahišta 𐬎𐬀𐬵𐬌𐬑𐬌𐬌𐬎𐬌. بهتر ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ٤ ازبند۲ ازهات ۲۸ویادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ - پاداش یا تاوان : کاتَهه 𐬑𐬀𐬞𐬌𐬌𐬀. kâtha (𐬑𐬀𐬞𐬌𐬌.)ازمصدر چی 𐬌. či که بمعنی تلافی کردن وجبران کردن و دیه دادنو تاوان گزاردن است (بارتولومه Bartholomae در فرهنك خود kây نوشته) کاتها و چیتها čithâ 𐬌𐬞𐬀. که بمعنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیارآمده ، هردو از یك بنیاد هستند.چیتهادر گزارش پهلوی (= زند) توژشن ۱۴۵۹۱۳ شده چنانك چی či در گزارش پهلوی به توختن گـردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی بمعنی

خواستن و گزاردن و اداکردن و واپس دادن و گردآوردن و پرداختن است .

به‌ازبندگی‌توختن‌شصت‌سال پراکنده‌گنج و برآورده یال (فردوسی)

زنهار از آن دوچشم‌مستت فریادازآن‌دو چشم‌کین‌توز (فخرالدین‌عراقی)

بآغاز گفتار پادافراه ، در جلد وندیداد نگاه کنید .

۵ ـ سود دادن = سوئیدیائی 𐬯𐬎𐬌𐬌𐬌𐬀𐬌 sûidyâi (Inf.)از مصدر سو 𐬯𐬎𐬌 su، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ ـ دریافت کردن(𐬌𐬰𐬀𐬙𐬌𐬌𐬀𐬰𐬌)=ایش 𐬌𐬰𐬌 ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ . دراینجا با جزء پئیمی 𐬌𐬰𐬀𐬙 paiti آمده .

۷ ـ ضمیر او (𐬌𐬰𐬆) برمیگردد بزرتشت .

۸ ـ پاك سپنت 𐬯𐬀𐬌𐬌𐬀𐬙𐬀 spənta سپند،مقدس .

۹ ـ سراسر،همه = ویسپ 𐬫𐬀𐬯𐬌𐬀 vîspa .

۱۰ ـ انجام ، فرجام ، پایان = ایریخت 𐬀𐬭𐬌𐬭𐬌𐬐𐬀 irixta ،یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .

۱۱ ـ نگران،آگاه = هارَ 𐬵𐬀𐬭𐬀 hâra ، یادداشت ۸ بند۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤۹ .

۱۲ ـ دوست = اوروَتَهه 𐬀𐬮𐬭𐬎𐬙𐬀 urvatha ،یادداشت۷بند ۲۱ هات۳۱ .

۱۳ ـ درمان‌بخش زندگی یا پزشك زندگی = اَهوم‌بیش 𐬀𐬵𐬎𐬨𐬌𐬯𐬌𐬰 . ahûm.bis در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خودرا پزشك زندگی خوانده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ آن بند .

سومین بند

۱ ـ کیست = کَه 𐬐𐬀 ka ، درتأنیث کا 𐬐𐬀 kâ در پهلوی«که» و«چه» ؟ درفارسی کی، به‌بندهای ۱ ـ ۲ ازهات ۲۹ و بندهای ۵ و ۱۲ از هات ۳٤ نگاه‌کنید .

۲ ـ آفرینش = زانتَهه 𐬵𐬀𐬌𐬙𐬀 zaṇtha ،یادداشت ۲ بند ۵ هات ٤۳ .

۳ ـ پدر = پِتَر 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬭 patar در بند ۲ ازهات٤۷ نیزمزدا پدر راستی

خوانده شده ، چنانکه در بند ۸ از هات ۳۱ مزدا پدر منش‌نیك (وهومنَنگه)و در بند ۳ از هات ۴۷ مزدا پدر سپند مینواست،یادداشت۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود.

۴ - راستی = اَشَ 𐬀𐬰𐬌. asha؛میتوان گفت در اینجا بمعنی دین‌راستین زرتشتی و آیین مزدیسنا مراد است .

۵ - نخستین = پَئُواوریَه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬁𐬎𐬌. paouruya،یادداشت۹ بند ۱۰ هات ۲۹ .

۶ - خورشید = 𐬵𐬎𐬀𐬥. ازواژهٔخوَن 𐬵𐬎𐬀𐬥𐬀𐬌. xvan،خورشید،یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۴۳ .

۷ - ستاره = ستر 𐬛𐬀𐬭𐬀. star درپهلوی نیزستار 𐬛𐬀𐬭𐬎 دراینجا یاد آورمیشویم که ستر نیزدراوستا بمعنی گستردن‌است همچنین ستر star دراوستاوفرس هخامنشی بمعنی گناه‌کردن آمده ، چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۵ و جز آن ، درپهلوی‌آستاریتن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬎𐬀𐬭𐬎𐬀𐬌𐬎 âstârîtan و آستارینتن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬎𐬀𐬭𐬎𐬀𐬌𐬎𐬌𐬎 âstârênîtan،ستَر 𐬛𐬀𐬭𐬎𐬀. stara یعنی گناه،بزه، یادداشت۷ ازبند۴۴هات ۴۴ .

۸ - راه = اَدوَن 𐬀𐬛𐬎𐬌. advan ،یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱ .

۹ - دادن = (دات 𐬛𐬀𐬌𐬎. dâṭ)از مصدر 𐬛𐬀. dâ آفریدن .

۱۰ - ماه = ماوْنگه 𐬨𐬀𐬐𐬀𐬌. mânh ، در سانسکریت mâs ، در فرس هخامنشی و پهلوی وفارسی‌ماه،بجلدخرده اوستا،گزارش‌نگارنده، ص۲۰۵ - ۲۰۸ نگاه کنید .

۱۱ - میفزاید و میکاهد : 𐬵𐬀𐬐𐬌𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌. میفزاید از مصدر وَخش vaxsh 𐬯𐬀𐬐𐬌𐬎. افزودن ، اوخشیانستات 𐬀𐬵𐬐𐬌𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎. uxshyastâṭ که در پارهٔ ۲ ماه یشت آمده بمعنی فزایش (ماه) از واژهٔ اوخشینت 𐬀𐬵𐬐𐬌𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎. uxshyaṇt یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر وَخش 𐬯𐬀𐬐𐬌𐬎 vaxsh) (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ بند ۶ هات ۳۱) ؛ 𐬀𐬥𐬀𐬭𐬎𐬀𐬌𐬎. : میکاهدازمصدر نَرفس 𐬥𐬀𐬭𐬎. narəfs کاستن(بارتولومه Bartholomae نرپnarəp نوشته)

درگزارش پهلوی (=زند) نِرفسیتن nirfsîtan کاهیدن ، کاستن، نِرفسانستات nərəfsastât که در پارهٔ ۲ ماه‌یشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژهٔ نرفسنت nərəfsant. یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نَرفس narəfs) ، در پاره ۲ ماه یشت ، که در پارهٔ ٤ ماه نیایش تکرار شده ، آمده : «چگونه ماه میفزاید ؟ چگونه ماه میکاهد؟ ـ پانزده (روز) ماه میفزاید ، پانزده (روز) ماه‌میکاهد. مانندهنگام افزایشش،همچنین(است) هنگام کاهشش ، همچنین (است) هنگام کاهشش ، مانندهنگام افزایشش؛ «ازکیست که ماه میفزاید (و) دگر باره میکاهد ؟ » پسین‌جمله ازبند ۳ ازهات ٤٤ میباشد ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٦ از بند ۹ هات ٥۳ .

۱۲ ـ دگرباره=تهو thwa. از ظروف زمان،تهو نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو،که درآغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته ، همچنین تهو thwa از ضمایرملکیه (وصفیه) است ، در تأنیث تهوا Thwa. یعنی از تو ، از آن تو،چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۳ ـ دیگر = آنیَه anya.،یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳٤ .

۱۴ ـ دانستن ،دریافتن = ویدویه vîduyê.،یادداشت ٥ بند ۳ هات ۲۹ .

۱۵ ـ خواستار بودن ( ) =وَس vas.،یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹ .

چهارمین بند

۱ ـ نگهداشتن ( ) = دَرْ dar. داشتن، نگهداشن،بمعنی دریدن هم‌آمده است . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۲ ـ زمین=زانمَ zəm.،درپهلوی‌زمیك درفارسی‌زمی‌نیز گوییم: اساسی‌که در آسمان وزمی است باندازهٔ قدرت آدمی است (نظامی)
در بند ۱ از هات ٤٦ نیز آمده و بمعنی سرزمین‌ومرز و بوم‌گرفته شده ، دریسنا ۹ ،

پارهٔ ۱۵ زَمَرگوز 𐬵𐬀𐬨𐬭𐬀𐬑𐬎 zəmar-gûz در متن اوستای گلدنر Geldner زَمَرگورُو 𐬵𐬀𐬨𐬭𐬀𐬑𐬎𐬭𐬎 صفت است یعنی در زمین پنهان یا بزمین نهفته : از واژهٔزانم 𐬵𐬀𐬐𐬨 zam واز گوز 𐬑𐬎𐬨𐬀 guza اسم مفعول گوز 𐬑𐬎𐬨 guz (= 𐬑𐬎𐬨 gûz، بارتولومه Bartholomae نوشته gaoz) در فرس هخامنشی گود gaud یعنی نهفتن ، پوشیده داشتن، پنهان کردن، در بارهٔ زمین بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۶ نگاه کنید .

۳ ـ زیر = اَدِ 𐬀𐬛𐬀 adə ازظروف مکان است یعنی پایین ، زیر، درجاهای دیگر اوستا اَدَر 𐬀𐬛𐬀𐬭 adhara ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۸ همچنین اَدَر صفت بکاررفته بمعنی زیرین دربرابر اوپَر 𐬉𐬯𐬀𐬭𐬀 upara زبرین چنانکه در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۷ و جز آن، درسانسکریت àdhara هیئت دیگر همین واژه اَدَئیری 𐬀𐬛𐬀𐬌𐬭𐬌 . چنانکه درپاره‌های ۵۵ ـ ۵۶ ارت یشت وجز آن، اَدَئیری دَخیو 𐬀𐬛𐬀𐬌𐬭𐬌 . 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬎 adhairi-dahyu صفت است یعنی زیرین کشوری چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۱۴۴ ؛ اَدَئیری زَم 𐬀𐬛𐬀𐬌𐬭𐬌 . 𐬵𐬀𐬨𐬀 . adhairi-zəma یعنی زیر زمینی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۴۸، ازهمین واژه است در پهلوی اَدَر 𐬀𐬛𐬀𐬭 adar و هچ اَدَر 𐬤𐬀𐬛𐬀𐬭 hacadar و در پازند ازیر و در فارسی زیر گوییم، اَدِ 𐬀𐬛𐬀 adə دربرخی ازنسخه ها با واژه‌ای که پس از آن آمده سرهم نوشته شده و در معنی مایهٔ اشتباه گردیده است .

۴ ـ آسمان : بجای این واژه در متن نَبَنگه 𐬦𐬀𐬯𐬀𐬑𐬀 nabaṅh آمده بمعنی سپهر، جزهمین یکبار ، دیگر در اوستا بآن برنمیخوریم . برابر است با واژهٔ سانسکریت nabhas .

۵ ـ افتادن (𐬀𐬯𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀) از مصدر پَت با جزء اَوَ = 𐬀𐬯𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀 ava-paṭ، ازهمین واژه است افتادن درفارسی و اُپَستَن 𐬉𐬯𐬀𐬱𐬀𐬎 opastan درپهلوی و 𐬱𐬀𐬑 paṭ دراوستا که ازبرای رفتن و گردیدن آفریدگان اهریمنی بکار رفته چنانکه در یسنا ۹ در پاره های ۱۵ و ۱۸ و در زامیاد یشت پارهٔ

۵۸ و جز آن.

۶ - آب=اَپ 𐬀𐬯 . ap(=آپ 𐬀𐬯 . âp)درفرس‌هخامنشی آپی âpi درپهلوی‌آپ 𐭠𐭯 ،آفَنت 𐬀𐬯𐬆𐬥𐬀𐬙𐬀 . âfanţ که‌درپارهٔ۳۵تیریشت‌ودرپارهٔ۱۴ مهریشت و در پارهٔ ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند ، دارای‌آب.واژهٔ آوندکه در فرهنگهای فارسی بمعنی ظرف ، چون کاسه و کوزه یاد شده همان‌آفنت اوستاست .

۷ - گیاه = اوروَرا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀 . urvarâ بسا دراوستا بصیغهٔ جمع آمده ، مفرد آن نیز اسم جنس همه‌گیاه ورستنی و درخت است ، در پهلوی اوروَر 𐭠𐭥𐭥𐭫 در لاتینی arbor ودرفرانسه arbre، دربند ۶ ازهات ۴۸نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا باواژه های دیگر آمیزش یافته‌چون‌اوروَرُوچیتهر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀𐬵𐬌𐬙𐬭𐬀 . urvarô-čithra صفتی‌است‌که ازبرای ستارگان‌آورده‌شده یعنی در بردارندهٔ تخمهٔ گیاهها چنانک‌دررشن یشت پارهٔ ۱۳ وجزآن ؛ اوروَرُوبَئِشَزَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀𐬵𐬉𐬯𐬱𐬀𐬰𐬀 . urvarô-baêshaza نیزصفت است یعنی باگیاه‌درمان کننده‌چنانک‌درفرگردهفتم وندیداد پارهٔ۴۴ وجزآن؛ اوروَرُوستَرَیَه urvaro-straya 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀𐬵𐬱𐬀𐬙𐬁𐬌 . نام‌گناهی‌است‌که‌نسبت‌بگیاهها‌ازکسی سرزندچنانک در ویشتاسپ(گشتاسپ) یشت پارهٔ۷۳ وهادخت‌نسك فرگرددوم‌پارهٔ۱۳، جزء دوم ازواژهٔ ستَر 𐬱𐬀𐬎 . star (گناه کردن) درآمده‌است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۳ از همین هات‌و بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۵ .

۸ - باد = واتَ 𐬬𐬀𐬙 . vâta در پهلوی‌وات 𐭥𐭠𐭲 ، درگاتها همین یکبارآمده اما درپخشهای دیگراوستا بسیاربآن برمیخوریم همچنین بواژه‌هایی که‌با آن‌آمیزش یافته چون واتُوبرَت 𐬬𐬀𐬙𐬱𐬀𐬉𐬙 . vatô-bərəta یعنی بادبرده چنانکه‌درفرگرد پنجم وندیداد درپاره‌های۳ـ۴؛ واتُوشوتَ 𐬬𐬀𐬙𐬱𐬀𐬈𐬎𐬙 . vatô-shûta برباد شده چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ۳۲. در اینجایادآور میشویم که‌زانم 𐬵𐬀𐬐 . (زمین) و آپ 𐬀𐬯 . (آب) و اوروَرا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀 . (گیاه) وواتَ 𐬬𐬀𐬙 . (باد) در پخشهای دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب وگیاه و باد هم

هستند. چنانك میدانیم در آیین مزدیسنا هر آنچه نیك و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و مایهٔ خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش.

۹ - ابر = دوانمَن dvanman درگزارش پهلوی اَوْر awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دونمَن dunman آمده، چنانکه در تیریشت در پاره‌های ۳۲ - ۳۳ و در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۱۵ یعنی ابر، مه همچنین دراوستا اوْرَ awra که در فارسی ابر گوییم بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ٤۰ وجز آن، همچنین واژهٔ میغ: «میغ ابر بود فردوسی گفت

همانا که باران نبارد ز میغ فزون زانك بارید برسرش تیغ»

(فرهنگ اسدی)

در اوستا مَیْغَ maêgha در همان پارهٔ ٤۰ تیر یشت و بسادر جاهای دیگر آمده است.

۱۰ - تندی = آسو âsu، درسانسکریت نیز آسو âsu، همین واژه بمعنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۳۱ و فروردین یشت پارهٔ ٥۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیز (تیز)؛ آسیشتَ âsišta یعنی تندتر چنانکه در مهریشت پارهٔ ۹۸ و جز آن؛ آسیَنگه âsyanh که در یسنا ٥۷ پارهٔ ۲۸ و در ویسپرد کردهٔ هفتم پارهٔ ۳ نیز بمعنی تندتراست، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسواسپَ âsu-aspa صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است، چنانکه در پارهٔ ۱۲ ارت یشت؛ آسواسپُوتِمَ âsu-aspôtəma یعنی دارندهٔ تندترین اسب چنانکه درآبان یشت پارهٔ ۹۸؛ آسواسپیَه âsu-aspya یعنی دارای اسب تند رو یا تیز تك چنانکه درمهریشت پارهٔ ۳؛ آسوکئیریَه âsu-kairya تند کار چنانکه در پارهٔ ۱ دین یشت؛ آسویَسنَ âsu-yasna یعنی چست جشن گزار

یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پارهٔ ۸۹، واژهٔ آسو 𐬀𐬵 âsu در فارسی نیز بجای مانده و آن واژهٔ آهو میباشد یعنی غزال درپهلوی آهوك 𐭠𐭧𐭥𐭥 ahûk این جانور چون تیزتك وتند رو و چست دو است چنین نامیده شده‌است ،اماآهو بمعنی پلیدی وآلودگی وبزه یاعیب ونقص که در فرهنك (ادبیات) ما بسیار بکار رفته :

بینی آن جانورکه زاید مشك نامش آهوواوهمه‌هنراست (خاقانی)
مرحبا ای بنای آهـو پا آهوئی درتونا نهاده خدا (ابوالفرج رونی)
چنان‌درهجر برمن‌بگذرد روز کـه در صحرا بـر آهو بگذرد یوز ۰
اگرگویم بدین‌تیمارنیکواست گرستن بر چنین حالی نه‌آهو است
(فخرالدین گرگانی)

و جز آن ، این آهو با واو مجهول باید باشد . در یك رشته از واژه‌هـای فارسی بواسطهٔ نقصان الفبای عرب درکتابت ، رفته‌رفته در تلفظ امتیـاز از میان رفته ، واو مجهول از واو معـروف ، چنانکه یای مجهول از یای معروف ، از همدیگر شناخته نمیشود . آهو بمعنی پلیدی و آلودگی از واژهٔ اوستایی آهیت 𐬀𐬵𐬑𐬀 âhita که در پارهٔ ۱۶ از شـانزدهمین فرگرد وندیداد بآن برمیخوریم در آمده است، در پهلوی آهوك 𐭠𐭧𐭥𐭥 âhôk،آهیتَ صفت است یعنی پلید ، پلشت ، آلوده، ناپاك ، شوخگین . آهیتی 𐬀𐬵𐬑𐬀𐬌 âhiti که در پارهٔ ۲۷ از پنجمین فرگرد وندیداد و در پارهٔ ۳ از بیستمین فرگرد وندیداد و در یسنا ۱۰ پارهٔ ۷ ودرمهر یشت پارهٔ ۵۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی ، آلودگی ، ناپاکی است ، درگزارش پهلـوی آهوکینشن 𐭠𐭧𐭥𐭪𐭩𐭲𐭩𐭲𐭭 âhokînêšn شده، ناهیدکه‌نام‌ستارهٔ زهره است درفارسی ونیز نام‌فرشتهٔ آب است در مـزدیسنا، از همین صفت آهیتَ 𐬀𐬵𐬑𐬀𐬨𐬀 . با آن 𐬀 (= ا a)که از ادوات نفی است ، میباشد: 𐬀𐬥𐬀𐬵𐬑𐬀𐬨𐬀 anâhita یعنی پاك ، بی‌آلایش. بنخستین جلد یشتها ،گزارش‌نگارنده ،ص۱۶۴ ـ ۱۶۵ نگاه‌کنید .

۱۱ ـ پیـوستن (𐬬𐬵𐬎𐬀𐬵𐬙𐬀𐬥) = یوج 𐭩𐭥𐭪 . yuj) = یُوگ

yaog)، نگاه‌کنید یادداشت‌شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰ .

۱۲ - دادار ، آفریننده = دانمی dąmi ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

پنجمین بند

۱ - روشنائی = رَئوچنگه raočaŋh ، یادداشت۹ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - خوب‌کُنش = هواپَنگه hvâpaŋh صفت است ، در مهر یشت پارهٔ ۹۲ و آبان یشت پارهٔ ۸۷ ویسنا ۱۰پارهٔ ۱۰نیز آمده ازهو hu (خوب)که در یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۳ هات ۳۰گذشت و از آپَنگه âpaŋh . برابر سانسکریت àpas و لاتینی opus کار .

۳ - تاریکی = تَمَنگه təmaŋh،یادداشت٦ بند۲۰هات ۳۱ .

۴ - آفریدن (=) = دا dâ دادن ، آفریدن ،بخشودن .

۵ - خواب = خوَفنَ xᵛafna،یادداشت ٦ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ - بیداری = زَئمَن zaêman، درگزارش پهلوی زیناوندیه zênâvandîh زَئنَنگه zaênaŋh نیز بهمین معنی است ، صفتی‌که ازآن درآمده : زَئنَنگهوَنت zaênaŋhvaŋt یعنی بیدار،زنده‌دل ، هشیار در پهلوی زیناوند zênâvand چنانکه در مهر یشت پارهٔ ٦۱ ؛ زَئنَنگهَن zaênaŋhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ٤٦ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱٦ ؛ زَئنی zaêni که در پارهٔ ٤۰ ازفرگردسیزدهم وندیداد آمده نیزصفت‌است بمعنی بیدار، هشیار ، تخشا، زَئنی بوذَرَ zaêni-budhra که در پارهٔ ۳۹ از فرگرد سیزدهم وندیداد آمده یعنی دریابندهٔ هشیار.بوذَر budh = بوذ (= بُئود baod)بوی‌بردن،دریافتن،درآمده است (یادداشت۱۲ بند۲هات۳۰) وی‌زُایشتَ vî-zôišta که در پارهٔ ۱۰ از فرگرد هشتم وندیداد آمده یعنی بیدارتر، هشیارتر .

۷ - بامدادیاسپیده دم= اوشَنگه 𐬀𐬎𐬹𐬌𐬵 ushaṅh ،بجلد خرده‌اوستا ص ۹۸ - ۹۹ و از برای‌اوشَهینَ 𐬀𐬎𐬹𐬌𐬵𐬯𐬌𐬥 ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است : از نیمشب تا برآمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحهٔ ۱۴۹و۱۷۱ نگاه کنید .

۸ - نیمروز =اَرِم‌پیتهوا 𐬀𐬭𐬌𐬨𐬀𐬎 arəm-pithwâ ازاَرِم 𐬀𐬭𐬌 arəm ، 𐬀𐬭𐬌 . که‌جداگانه دربند۸ از همین‌هات‌آمده ودریادداشت شمارهٔ ۵از بند ۲ هات ۳۲گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجا یا « آنچنان‌که شایدوسزاوار است . » و از پیتهواکه با واژهٔ پیتو 𐬨𐬌𐬎𐬵 pitu که در پارهٔ ۱۱ از یسنا۹ آمده ودرگزارش پهلوی پیت 𐬨𐬌𐬎 pît شده بمعنی خورش ، ازیك بنیاد است.بنابراین اِرم‌پیتهوا هنگامی است شایستهٔ خورش و آن‌گاهی‌است ازشبانروزکه ناهار خورند یا نیمروز (ظهر) یاآنچنان‌که‌در بندهش‌فصل ۲۵ پارهٔ ۹آمده : رَپیتوین rapitvîn یعنی نیمروج گاس 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬵𐬌𐬯 nemrôŭ gâs (نیمروزگاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا رپیتهوا 𐬭𐬀𐬨𐬌𐬵𐬀𐬎 rapithwâ آمده یعنی‌نیمروز چنانکه‌درفرگرد دوم وندیدادپارهٔ ۱۰، رَپیتهوینَ 𐬭𐬀𐬨𐬌𐬵𐬀𐬎𐬌𐬥 rapithwina . صفت است یعنی نیمروزی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۲۸ و یسنا ۹ پارهٔ ۱۱،دربارهٔ رپیتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرده اوستا ص ۱۴۸ - ۱۵۱ و صفحه ۲۴۵ نگاه کنید .

۹ - شب = خشَپا 𐬵𐬌𐬯𐬀 xshapâ در مهریشت پارهٔ ۵۰ نیزخشپا درفرس هخامنشی‌خشَپxshap درجاهای‌دیگراوستاخشپ 𐬵𐬌𐬯 xshap . هم آمده چنانکه در پارهٔ ۵ سروش هادخت یشت وجز آن، درپهلوی شپ 𐬵𐬯 هیئتهای دیگر این واژه خشَپَن 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬥 xshapan و خشَفن 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬋 xshafn در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۴۵ و آبان یشت‌پارهٔ ۱۵ و جزآن ؛خشَفنیَه 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬋𐬌𐬉𐬀 xshafnya که در پارهٔ ۲۰ بهرام یشت‌آمده یعنی خورش شب یا شام ؛ خشافنیَه 𐬵𐬌𐬯𐬁𐬋𐬌𐬉𐬀 xshâfnya .

که دریسنا ٦٢ پارهٔ ٧ آمده با واژهٔ شام فارسی یکی است .

۱۰ - یادآور : در متن مَنَئوتهری manaothrî از مصدر مَن man اندیشیدن ، پنداشتن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

مَنَئوتهری manaothrî بمعنی گردن که در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۳۰ آمده ، ناگزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یادآور میشویم منُوتهری در اوستا کـه درگزارش پهلوی گرتن شده ، در جایی بکار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاك ایزدی باشد در برابر گریوا grîva که از برای گردن آفریدگان ناپاك اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۷ ازبرای گردنهٔ کوه اَرِزور Arəzûra کوهی که بر زبر آن دیوها انجمن کنند ، بکار رفته است (نگـاه کنید بیادداشت پارهٔ ۷ از فرگرد سوم وندیداد)

گریوا grîvâ در گـزارش پهلوی گریوك grîvak شده همین واژه است که درفارسی گریوه شده باید گردنهٔ کوه باشد درفرهنگها بمعنی کوه پست و پشتهٔ بلند گرفته شده ، اوحدی گفته :

دیده اند از پس گریوهٔ غیب رب خود را بدیدهٔ لا ریب

(فرهنك جهانگیری)

گریوپان grîv-pân درگزارش پهلوی پارهٔ ۹ از فرگرد چهاردهم وندیداد بجای کوئیریس Kuiris (وردلدد.) (بارتولومه Barthol. kuîrit نوشته) میباشد وچنین توضیح داده شده = آنِ هچ ترك اپاچ آن زره بست یعنی آن که ترك را (کلاه خودرا) بزره بندد. گریبان و گریواره بمعنی گردن بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژهٔ اوستایی گریوا grîvâ میباشد، درپهلوی گریو grîv

۱۱ - برگزیده،هوشمند،بخرد،فرزانه = چَزدَنگهوَنت cazdaṅhvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۲ - پیمان، وظیفه، فریضه، تکلیف = اَرِتَهه 𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀 . aratha ، یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ - بدرستی = هَئیتیَه 𐬵𐬀𐬌𐬙𐬌𐬎 . haithya ، یادداشت ۹ بند ٥ هات ۳۰ .

۲ - نوید دادن (𐬨𐬁𐬎 .) از واژهٔ وَچ 𐬯𐬀𐬨 که در نخستین جمله هریك از نوزده بند این هات آمده بمعنی گفتن است، در اینجا باجزء فرَ 𐬨𐬁 . fra یعنی فراگرفتن، نوید دادن .

۳ - یاوری کردن (𐬛𐬁𐬵𐬌𐬎 .) = دباز 𐬛𐬁𐬵𐬌 . dəbąz در جاهای دیکر اوستا باز 𐬵𐬌 . bąz چنانکه در پارهٔ ۹ فروردین یشت با جزء پئیتی آمده: 𐬯𐬌𐬎𐬌𐬵𐬌 . paiti-bąz بمعنی پناه‌دادن، نگاهداری کردن، دِبانَزنگه 𐬛𐬁𐬵𐬌𐬎𐬯𐬀𐬵𐬀 . dəbązanh که در بند ٦ از هات ٤٧ آمده یعنی یاوری، پناه ، نگاهداری ، پشتیبانی .

۴ - شناختن (𐬴𐬀𐬎 .) = چیش 𐬨𐬌𐬰 . čish (= کَئِش 𐬐𐬀𐬎𐬌𐬰 . kaêsh) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ - از برای واژهٔ جانور و صفت بارور نگاه کنید بیادداشت شماره ٥ بند ٥ هات ۲۹ .

٦ - خرّمی بخش : رانیُوسکِرتی 𐬭𐬀𐬯𐬌𐬇𐬎𐬀𐬵𐬌 . ranyô. skərəti در بند ۳ از هات ٤٧ و در بند ۲ از هات ٥٠ نیز آمده و مانند همین بند صفت گئُو 𐬜𐬁 . gao گاو یا جانور و چارپا آورده شده و میتوان آن را به رامش دهنده و شادمانی بخشنده وخوشکردار گردانید ، درگزارش پهلوی به راتیه کرتار 𐬭𐬀𐬔𐬌𐬥 𐬐𐬭𐬔𐬀𐬭 râtîh kartâr (رادی کردار) گردانیده شده، بارتولومه Bartholomae نخستین جزء این صفت را بواژهٔ سانسکریت raŋyati پیوسته و جزء دومی را کِرتی 𐬐𐬭𐬔𐬌 . kərəti ازمصدر کر 𐬐𐬭 . kar (کردن) دانسته .

۷ - آفریدن، ساختن، پدید آوردن 𐬠𐬀𐬰 . = تَش 𐬠𐬀𐬰 . tash

دربند آینده نیز آمده،یادداشت۲ بند ۹ هات ۳۱

هفتمین بند

۱ - ارجمند ، بزرگوار = برخذ 𐬨𐬀𐬭𐬎𐬹𐬙𐬀. bərəxdha نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۹ هات۳۲ .

۲ - فرزانگی = ویانا 𐬬𐬌𐬀𐬙𐬀. vyânâ ،یادداشت ۳بند۶ هات۲۹ .

۳ - پسر = پوتهر 𐬯𐬎𐬱𐬀. puthra،در فرس هخامنشی نیز putra پوتر درسانسکریت پوتر putra در پهلوی پوس 𐬯𐬎𐬎 pus ،پوسر 𐬯𐬎𐬎𐬀 در فارسی پس وپسروپورگوییم . درگاتها همین یکبار آمده اما درپخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم ، نگاه کنید بیادداشت ۷ بند ۱۱ هات٤٥ .

پوتهر دراوستا ازبرای فرزندان و زادگان نیکان و جانداران سودمند ایزدی میآید ودربرابر هونو 𐬵𐬎𐬥 hunu که ازبرای زادگان اهریمنی ناپاك بکاررفته چنانکه دربند۱۰ ازهات٥۱ همچنین است درپخشهای دیگر اوستا چنانکه در آبان یشت پاره ٤٥ ومهریشت پارهٔ ۱۱۳ وزامیادیشت پارهٔ ٤۱ وجز آن.در یسنا ۹ در پاره های ٤و۷ و۱۰ پوتهر puthra بمعنی پسراست دربرابر دختر، چه دراین پاره سخن ازپسر ویونگهونت 𐬬𐬌𐬥𐬀𐬵𐬀𐬑𐬹𐬙𐬀𐬥𐬀𐬙. vîvanhvant(ویونگهان)است که یم 𐬬𐬌𐬥. yimâ (جم) باشد ؛ وازپسر آتهویه 𐬀𐬙𐬀𐬬𐬌𐬀. Athwya (آتبین)که تهراتئون 𐬙𐬭𐬀𐬑𐬹𐬙𐬀𐬵𐬀𐬑𐬹. Thraêtaona (فریدون)باشد، و ازپسران تهریت 𐬙𐬭𐬌𐬀. Thrita (اترط) که کرساسپ 𐬐𐬭𐬀𐬵𐬀𐬱𐬀. Kərəsâspa (گرشاسب) وبرادرش اورواخشیه 𐬉𐬭𐬎𐬹𐬯𐬀𐬵𐬀. urvâxshaya باشند، همچنین است در پارهٔ ۱۸ آبان یشت که ازپسر پئوروشسپ 𐬯𐬀𐬎𐬭𐬎𐬹𐬯𐬀. Pourushaspa سخن رفته که زرتهوشتر 𐬰𐬀𐬭𐬙𐬎𐬹𐬯𐬀. Zarathuštra(زرتشت)باشد ودر پارهٔ ۱۰٥ازهمان یشت پسر اثورواسپ 𐬀𐬎𐬹𐬭𐬎𐬹𐬯. Aurvat-aspa (لهراسب) که ویشتاسپ 𐬬𐬌𐬵𐬀𐬱𐬀. Vîštâspa (گشتاسب) یاد شده است چنانکه پیداست از این چند پاره که از برای نمونه بر شمردیم پوتهر puthra در برابر دختر بکار رفته یعنی از برای فرزند نر ، اما واژهٔ پوتهردر

پارهٔ ۱۱ فروردین یشت ناگزیر بمعنی بچه وفرزند است خواه نرو خواه ماده ، چه درآنجا سخن ازبچگانی است که هنوززاییده نشده ودرشکم مادراند . همچنین واژهٔ پوتهر دراوستا ازبرای بچهٔ جانوران بکاررفته خواه نرینه وخواه مادینه چنانکه در پاره های ۷ ـ ۱۰ ازآفرینگان گهنبار که از میش و گاو و مادیان وشتریاد شده واز برای بچه های آنها واژهٔ پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی بره و گوساله و کره و بچه شتراست .

در پارهٔ ۱۶ ازفرگرد چهاردهم وندیداد از برای بچه سگ (توله) نیزواژهٔ پوتهر آورده‌شده‌است، اینگونه مثال دراوستابسیاراست.ازاین چندمثال که‌برشمردیم بخوبی دیده‌میشود که واژهٔ پوتهر که درفارسی پس و پسروپور شده دراوستا بهمین معنی و بمعنی بچهٔ نرینه ومادینه مردمان وچارپایان‌است.همچنین واژهٔ گئو 𐬜𐬀𐬎 gao در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی گاو گوییم و هم اسم جنس‌همهٔ جانوران سودمند .

۴ ـ . دوستار = اوزم 𐬀𐬎𐬵𐬌𐬨 uzəma صفت است ازمصدراوز 𐬀𐬎 uz(𐬀𐬎𐬵 aoz) درآمده که‌بمعنی گرامی داشتن یابزرگ و بلندداشتن‌وحرمت داشتن است چنانکه در بند ۹ از هات ٤٦ ، در گزارش پهلوی بلند اوزیتن 𐬉𐬎𐬵𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬉𐬙 buland-uzîtan یعنی بلندوبرشدن،ازهمین بنیاد است اوزیه 𐬀𐬎𐬵𐬌𐬉𐬀 uzya که‌نام‌یکی ازپارسایان است و در پارهٔ ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانر 𐬀𐬎𐬹𐬨𐬀𐬥𐬀𐬙 usmânara لفظاً یعنی ستوده وگرامی نران (مردان) یاکسی که مردان‌وی را بزرك وبرتر دارند و نام دو تن از پارسایان است که در پارهٔ ۹۷ و پارهٔ ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده‌اند .

۵ ـ پدر = پیتهر 𐬉𐬌𐬙𐬀 pithr، یادداشت۲ بند۸ هات ۳۱.

۶ ـ کردن (𐬵𐬀𐬎𐬙 .) = کَر 𐬵𐬀𐬎 kar ،یادداشت٤ بند۹ هات ۳۰

۷ ـ همانا = تائیش 𐬙𐬀𐬌𐬱 tâiš ،یادداشت ۹ بند ۱۱هات ۳۰ .

۸ ـ کوشیدن (𐬀𐬱𐬀𐬎𐬙 .) = اَوْ 𐬀𐬱 av،یادداشت ۱۳ بند ۹

هات ۲۹ .

۹ - خردپاك (روان مقدس) = سپنتا مئینیو 𐬯𐬀𐬎𐬹𐬙𐬀 𐬨𐬀𐬌𐬌𐬀𐬎𐬹𐬙𐬀 سپند مینو، یادداشت ٦ بند ۱ هات ۲۸.

۱۰ - دادار = داتر 𐬛𐬀𐬎𐬀𐬭 dâtar درپهلوی نیز داتار 𐬛𐬀𐬎𐬀𐬭 ، در بند های ٦ و ۱۱ از هات ٥٠ نیز آمده ازمصدر دا 𐬛𐬀 dâ دادن ،آفریدن ، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۸ .

۱۱ - فراشناختن = فرَخشنی 𐬐𐬭𐬀𐬵𐬀𐬉𐬥𐬀𐬌 (Inf.) fra-xshnî، یادداشت ٥ بند ۱۱ هات ۲۹ ،

هشتمین بند

۱ - آموزش = آدبشتی 𐬀𐬛𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙𐬀 âdishti ازمصدردیس 𐬛𐬌𐬯 dis نمودن ، شناسانیدن ، آموزانیدن ، آگاه کردن ، یادداشت ٥ بند ۱۳ هات ۳۳ .

۲ - بیاد سپردن = منداثیدیائی 𐬨𐬀𐬌𐬛𐬀𐬌𐬙𐬌𐬎𐬌𐬀𐬌 mənđâidyâi ، یادداشت ٥ بند ٥ هات ۳۱ .

۳ - دستور ، گفتار ، سخن ، دستور و گفتار ایزدی مراد است : اوخذَ 𐬀𐬵𐬵𐬙𐬀 uxdha دربند۱۰ ازهمین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۴ - زندگی = اَنگهو 𐬀𐬐𐬀𐬴𐬎𐬹𐬨𐬎𐬹 anhu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۵ - پرسیدن(𐬐𐬭𐬀𐬵𐬀𐬉𐬥𐬀𐬌) = فَرَس 𐬐𐬭𐬀𐬵 fras پرس 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬵 pərəs ، درآغاز هریك ازنوزده بند این هات آمده .

٦ - بدرستی = اَرِم 𐬀𐬭𐬌𐬨 arəm ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳۲ .

۷ - دریافتن ، دانستن ، آموختن = وَیدیائی 𐬬𐬀𐬌𐬛𐬌𐬀𐬌 vaêdyâi (Inf.) از مصدر وید 𐬬𐬀𐬛 vid ، یادداشت ۷ بند٤ هات ۲۸ .

۸ - روان = اوروَن 𐬎𐬭𐬎𐬀𐬯𐬀𐬐 urvan ، یادداشت۲ بند ٤ هات۲۸ .

بجای« چگونه » کا 𐬐𐬀 kâ ودربندآینده بجای آن کَتا 𐬐𐬀𐬙𐬀 .

kathâ آمده است .

۹ - بخشایش = وُهو 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀 . vohu صفت است، در فارسی به (خوب ، نیك) دراینجا چون اسم بکار رفته بمعنی بهی ، خوشی ، نیکی یا دهش وبخشایش .

۱۰ - شادی انگیز یا شاد کننده = اوروا خشنت 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵𐬭𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬙𐬀𐬙

بخاطر سپردن است، جداشده دو واژه میان آنها فاصله است: 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀. یا 𐬨𐬀𐬎𐬎. دو جزء فعل 𐬎𐬀𐬎𐬎 + 𐬎𐬀𐬵 = زرزدا 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 zraz-dâ که بمعنی اطمینان کردن و ایمان داشتن است و درباره ۲۶ درواسپ (گوش) یشت آمده ازهم جدا گردیده حرف چه 𐬆𐬀 a که ازحروف عطف است میان آنها فاصله است (چه 𐬆𐬀 a یا چا 𐬆𐬁 â چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است) از صفت زززدا 𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 zarazdâ = (zrazdâ) در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت.

یَئُوژدانگْه 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬀𐬀 yaozdânh که در بند ۵ از هات ۴۸ آمده و درپارهٔ ۲۱ از پنجمین فرگرد وندیداد باهمان جملهٔ گاتها تکرار گردیده، بمعنی رسایی و پاکی است. یَئُوژدا 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀 yaozdâ و واژه‌های دیگر ازهمین بنیاد در اوستا بسیار آمده بویژه در وندیداد و گزارش پهلوی، این واژه و واژه‌هایی که از آن در آمده به یوشداسرینیتن 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬀𐬀 yôsdâsrênîtan و یوشداسریه 𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬀 yôsdâsrîh وجز آن گردانیده شده است و ازبرای توضیح افزوده گردیده پاك کردن، از گناه پاك داشتن (نگاه کنید بگفتار پادافراه درجلد وندیداد)

ازواژهٔ دین = دَئِنا 𐬎𐬀𐬌𐬀 daênâ که دراین بند و دربندهای ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا بمعنی وجدان است.

۳ - نیك اندیش = هودانو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬀 hudânu، پیرو آیین مزدیسنا مراد است، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۴ - بجای خداوندگار در متن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬀 آمده از واژهٔ پئیتی 𐬀𐬎𐬎𐬀 paiti، دربند ٤ ازهات ۵۳ پئیتهی 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀 paithi و در بند ۱۱ از هات ٤۵ پَتی 𐬀𐬎 pati آمده در گزارش پهلوی پت 𐬀𐬎 pat شده و در توضیح بند ۱۱ از هات ٤۵ پس از پَت pat افزوده شده خوَتای 𐬀𐬎 (خدای)، همین واژه است که در فارسی بَذْ یا بدْ شده بمعنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا

صاحب و رئیس ودر جزء یك رشته‌از واژه‌ها چون موبد و هیربد و سپهبد ودرستبد (پزشك) واندرز بد وجز آن بجا مانده است .

در بند ٤ از هات ٥٣ واژهٔ پئیتهی paithi بمعنی شوهر بکاررفته همچنین دریسنا ۹ پارهٔ ۳۳ ودرارت یشت پارهٔ ٥٨ ، بسا در اوستا پئیتی paiti با واژه های دیگر آمیزش یافته : چون‌نمانُو پئیتی nmânô-paiti ؛ ویس‌پئیتی vis-paiti ؛زنتوپئیتی zaṇtu-paiti ؛ دَئینگهوپئیتی daiṇhu-paiti ، درپهلوی مان‌پَت ، ویس پت ؛ زندپت ؛ دهیوپت ،درفارسی‌میتوان خانخدا ودهخدا و مرزبان و شهریارگفت . نگاه‌کنید یادداشت پارهٔ ٤١ از فرگرد هفتم وندیداد در جلد وندیداد .

٥ - نوید یا پیمان = a-sîšti ،یادداشت٦بند ۱۰ هات ۳۰ واژه اَسیشتی درگزارش پهلوی به تیژ (تیز)گردانیده شده ناگزیر با واژهٔ آسیشتَ âsišta که صفت‌تفضیلی‌است ازآسو âsu (تند ، تیز) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ٤ همین هات گذشت ، مشتبه شده است .

٦ - راستین = ارِشوَ arəshva ،یادداشت٤ بند٦ هات ۲۸ .

۷ - آموزاند = ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ همین هات .

۸ - مانند تو = تْهواوَنت، یادداشت۳ از بند ۱ همین هات نگاه‌کنید .

۹ - واژه‌ای‌که « دریك سرای » آوردیم بجای هَدَمْ ha-dam ( ) در بند ۱٤ از هات ٤٦ نیز آمده یعنی همان خانه،نگاه‌کنید یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ٤٥ .

۱۰ - آرام‌داشتن، جای‌گرفتن،خانه‌ساختن، ( ) = شی shi ،نگاه‌کنیدیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۱۰ هات ۲۹.

دهمین بند

۱ - پیوسته یا یگانه وانباز (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀) از مصدر 𐬵𐬀𐬎 هَچ hac. یاری کردن ، همراهی کردن، پیوستن،انبازی کردن ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۲ - جهانی = گَیَتیا 𐬌𐬀𐬐𐬎𐬌𐬀𐬎. gaêthâ ،یادداشت۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ - فزونی دادن، پیش بردن ، گشایش بخشیدن (𐬐𐬁𐬎𐬭𐬀𐬙) = فراد 𐬐𐬁𐬎𐬭𐬀𐬙 frâd (𐬐𐬁𐬎𐬭𐬀𐬙𐬀𐬎.)،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱٤ هات ۳٤ .

۴ - پارسایی = آرمَئیتی 𐬀𐬭𐬐𐬀𐬌𐬑𐬌. ârmaiti،یادداشت۵ بند۲هات۳۲ .

۵ - نگریستن،نگاه کردن(𐬛𐬌𐬙) = دی 𐬛𐬌. di ،یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ - کیش ، آیین ، آموزش = چیستی 𐬆𐬌𐬎𐬌. čistî ،یادداشت٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ - بآرزو ، بخواهش = اوسَنْ 𐬀𐬱𐬀𐬑. usan از مصدر وَس 𐬱𐬀𐬑. vas که بمعنی خواستن وخواهشداشتن وآرزو کردن است (یادداشت ۱۲ بند۲هات ۲۹) دربند ۹ از هات ٤۵ نیز آمده . اوسَن Usan نیز نام کسی است،همین واژه است که در فارسی کاوس شده . از کاوس ، دومین پادشاه کیانی ، پسر کی اپیوه ، نوه کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده ، چنانکه در آبان یشت پارهٔ ٤۵ و بهرام‌یشت ۳۹ : کَوی اوسَنْ 𐬵𐬀𐬎𐬱𐬀𐬑 kavi Usan (کیکاوس) ، این نام بایستی در فارسی‌اوس باشد. کاوس نامی است که باعنوان کی که دراوستا کوی 𐬵𐬀𐬎 Kavi آمده ، آمیزش یافته امایکبار دیگر هم این عنوان بدو پیوسته کیکاوس‌شده بگفتار کیکاوس در جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۲۷ ـ ۲۳٦ نگاه کنید .

۸ - بخشایش = ایشتی 𐬀𐬌𐬰𐬌. îšti ،یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

یازدهمین بند

۱ - پارسایی مانند شمارهٔ ٤ از بند پیش و نیز میتوان بمعنی فرمانبری و فروتنی و نرمخویی گرفت در برابر

خیره‌سری و برتنی و درشتخویی .

۲ ـ گرایدن (𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌) ازمصدر گَم gam (گامیدن،رفتن)، باجزء وی = 𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌 vî-gam یعنی راه یافتن و گستریدن ونفوذ کردن .

۳ ـ گفتن (𐬎𐬀𐬴𐬙𐬀𐬌) از مصدر وَچ 𐬎𐬀𐬴𐬙 . vaĉ

۴ ـ برای این یا«ازینرو» = آئیش 𐬀𐬎𐬀𐬌𐬴 . âiš ،یادداشت۶بند۲هات۳۱ .

۵ ـ درآغازیانخست = پئُواورویه 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬫𐬀𐬨𐬌𐬎𐬀 . paouruyê،یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰ .

۶ ـ برگزیدن (𐬎𐬀𐬴𐬙𐬀𐬌) ازمصدروید 𐬎𐬀𐬴 vid جستن، پیداکردن، بدست آوردن، با جزء 𐬞𐬀 . fra یعنی فراجستن،برگزیدن.یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۹ .

۷ ـ دیگران = اَنیَه 𐬀𐬈𐬌𐬀 . anya ،یادداشت شمارهٔ۱۰ بند ۷ هات ۳٤ .

۸ ـ بجای « خرد » مَئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬈𐬌 . mainyu آمده که در فارسی مینو گوییم. این واژه را گاهی بمعنی خردگرفتیم وگاهی بمعنی روان. یادداشت۲ بند۳ هات ۳۰ .

۹ ـ بدخواهی = دوَاِشَنْکه 𐬛𐬀𐬎𐬀𐬈𐬌𐬯𐬀 . dvaêshanh ، یادداشت ٦بند ٦هات ۲۸ .

۱۰ ـ نگرستن(𐬯𐬀𐬎) = سپَس 𐬯𐬀𐬎 . spas ،دربند٦از هات۵۲ نیز آمده، درگزارش پهلوی پاسپانیتن 𐬯𐬀𐬎 پاسیدن ،پاسداشتن، پاسبانی کردن ،نگهبانی کردن. واژهٔ سپس spas در اوستا بمعنی پاسبان نیز آمده چنانکه در مهر یشت در پاره های ٤٥ ـ٤٦ و جز آن، بهمین معنی است سْپَشتَر 𐬯𐬀𐬎𐬌 spastar چنانکه درهرمزدیشت پارهٔ۱۳، سْپَسَنْ 𐬯𐬀𐬎 spasan صفت است یعنی پاسدارنده چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۲۸ آمده .این دوواژه پسین درگزارش پهلوی به پاسپان 𐬯𐬀𐬎 گردانیده شده است ؛ سپَشیتی 𐬯𐬀𐬎 spashiti که در زامیاد یشت پارهٔ٦ آمده یعنی

پاس ، نگاه .

دوازدهمین بند

۱ - سخن‌داشتن( ) = پَرس . پَرَسْ (parəs . fras) که در آغاز هر یك از نوزده بند این هات آمده ، دراینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است .

۲ - یا = وا . vâ برابروازهٔ لاتینی ve از حروف ربط است.درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ ، هات ۳۳ بند ۳ ، هات ٤٥ بند ۱۱ ، هات ٤٦ بند ٤ و جز آن .

۳ - پیروراستی=اَشَوَنْ . ashavan؛دروغپرست = دْرِگْوَنت . drəgvant ، ازاین دووازه‌پیرودین راستین یامزدیسناوپیروکیش دروغین یا دیویسنا اراده میشود. نگاه کنیدبیادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ وبند٤ از هات ٤٦ .

۴ - کدام یك = کتارَ . katâra .

۵ - دشمن ، بدخواه ، کینه‌ور=اَنگرَ . aŋgra درپهلوی گَناك ۲سو ، در بخشهای دیگر اوستا اَنگرَ . aŋgra با واژه مَئینیَو یامَئینیو : aŋrô mainyu . aŋrô mainyava؛ درپهلوی گَناك مینوك ۲سو ۲۶و gannâk mênûk ، درفارسی اهریمن گوییم یعنی گوهر تیره یاخردخیره وروان‌پلید (روح خبیث وشریر)، نگاه کنیدبیادداشت۲بند ۳ هات ۳۰ . دراین بند۱۲ ازهات ٤٤ ازانگرَ aŋgra اهریمن اراده نشده، بلکه دشمن و بدخواه مراد است چنانکه دربند ۱۵ از هات ٤۳ بهمین معنی بکار رفته اما دربند ۲ از هات ٤۵ اهریمن مراد است .

٦ - بخشایش = سَوا . savâ سود : سود جاودانی ایزدی مراد است‌یابهره وبرخی که درروزپسین مایهٔ رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی،بهمین معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ ازهات٤۳ وبند ۷ ازهات ٤۵ وبند ۱ از هات ٤۸ و بند ۱۵ از هات ۵۱ ، نگاه کنید بیادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۷ - ستیزه کـردن ، پرخاش کردن (ᵉ𐬞𐬀𐬎𐬀𐬵𐬌𐬀𐬎) = پئیتی‌اَرْ ᵉ𐬞𐬀𐬎𐬀𐬵𐬌-𐬀𐬎 . paitî-ar پیکار کردن ، پذیره آمدن ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ - بجای چیست درمتن ᵉ𐬌𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀𐬵 . eyanhat آمده : باید چی ᵉ𐬌𐬀𐬎 îẽ که ازقیوداست بمعنی چه ، ازانگهت که از مصدر اَه ᵉ𐬀𐬎 . ah (هستن، بودن) درآمده ، جدا شود . نگاه کنید به :

Mills , Sacred Books of the East, Vol . XXXI, P. 117 : A Dictionary of the Gathic Language, Vol. III, P. 198; Bartholomae, Altiranisches wörterbuch SP. 276 F. U. 584.

۹ - پنداشتن، اندیشیدن(ᵉ𐬨𐬀𐬙 .)= مَن ᵉ𐬨𐬀𐬙 . man، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ - دروغ = دروج ᵉ𐬛𐬁𐬎𐬎 . druˇ: ازین واژه پیروان کیش دروغین دیویسنا اراده‌شده، همچنان دربند٤ ازهات۳۳.

۲ - درمتن آمده : نیش،اَهْمَت،آ، نیش، ناشاما nîš-ahmaṭ-â-nîš-nâshâmâ ᵉ𐬚𐬌𐬰-𐬀𐬵𐬨𐬀𐬵-𐬀-𐬚𐬌𐬰-𐬀𐬯𐬀𐬨𐬀𐬨𐬀 . دراین جمله واژهٔ نیش ᵉ𐬚𐬌𐬰 nîsh دومی افزوده شده در وزن شعر زیادت است باید برداشته شود. ناشاما از مصدر ناش ᵉ𐬀𐬯 . nâsh (بردن) با جزء نیش، (= نیژ ᵉ𐬚𐬌𐬵 . niz) : نیش ناش ᵉ𐬚𐬌𐬰-𐬀𐬯 . nîš-nâsh یعنی دور کردن ، بیرون بردن ، دور راندن، برکنار ساختن .

در یسنا ٦١ پارهٔ ۵ نیز بهمین فعل بر میخوریم یعنی که همین جمله ازبند ۱۳ هات٤٤ درآنجا تکرار شده ، درگزارش پهلوی بجای آن نیتن ᵉ𐬀𐬌𐬙 = nîtan (در هزوارش ᵉ𐬛𐬁𐬵𐬀𐬯 dzluntan دزلونتن) یعنی کشانیدن و بدر بردن ، آورده شده . در یادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند ۲۰ هات ۳۱ دیدیم که نیتن در پهلوی با واژهٔ اوستایی نی ᵉ𐬚𐬌 . nî (کشانیدن) یکی است .

واژهٔ ناش با جزء فرا : فراناش 𐬐𐬁𐬭𐬀𐬱𐬀𐬰 . fâr-nâsh دوبار در پارهٔ ۵ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزارش پهلوی بورتن 𐬉𐬭𐬀𐬱𐬀𐬰 (بردن) شده است ، در پارهٔ ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش 𐬐𐬀𐬌𐬱 . nis و پئیتی 𐬐𐬀𐬌𐬙𐬌 . paiti آمده یعنی دگرباره راندن ، دوباره کشانیدن. آ ...ناش 𐬀𐬐𐬀𐬱𐬀𐬰 . nâshê...â که در بند ۱۴ ازهمین هات آمده (با جزء آ 𐬀) نیز بمعنی آوردن است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ آن بند .

۳ - پُر = پِرنَ 𐬐𐬀𐬭𐬌𐬥 . pərəna، درپهلوی پور pur ، پرنَ pərəna نیزدر اوستابمعنی پَر (پرمرغ) است چنانکه دربهرام یشت پارهٔ ۴۴، پِرن بمعنی پُرصفت است(اسم مفعول) ازمصدر پَرْ 𐬐𐬀𐬭 . par یعنی پُرکردن، انباردن که دربند ۱۰ از هات ۲۸ برخوردیم. پرباجزء هام: 𐬵𐬀𐬫-𐬐𐬀𐬭 . ham-par درپارهٔ ۴۸ ازچهارمین فرگرد وندیداد آمده،درپهلوی هنبارتن 𐬵𐬀𐬥-𐬚𐬀𐬭𐬑𐬀𐬯 han-bârtan ودرفارسی انباردن(انباشتن) گوییم . ازهمین بنیاد است انبار . پرpar نیز بمعنی گذشتن و گذرکردن است چنانکه دربند ۱۰ از هات ۴۶ با جزء فرا 𐬐𐬁𐬭𐬀 . frâ (فرُو 𐬐𐬁𐬭𐬀𐬎 .) آمده است، همچنین در پارهٔ ۶ از یسنا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است ، درپهلوی ویتارتن vitârtan گذشتن ، در پارهٔ ۲۷ از فرگرد سوم وندیداد با جزء آ 𐬀 بمعنی گذرکردن ، فرا رسیدن و درآمدن . در پارهٔ ۱ از خورشید یشت با جزء نی 𐬌 . ni آمده بمعنی فرو بردن . پایین آوردن و جز آن . همچنین پَرْ 𐬐𐬀𐬭 . par بمعنی بسزا رسانیدن است چنانکه در پارهٔ ۱۷ از فرگرد چهارم وندیداد وبمعنی برابرکردن ودرست کردن ودرگذرانیدن گناه وجبران کردن است چنانکه در پارهٔ ۲۷ از فرگرد۱۹ وندیداد وباجزء پئیتی 𐬐𐬀𐬌𐬙𐬌 . paiti درپارهٔ ۱۰۷ ازفرگرد ۸ وندیداد . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۴۸ .

۴ - نافرمانی = اَسروشتی 𐬀𐬯𐬭𐬎𐬌 . a-srušti ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - کوشیدن(𐬵𐬎)ازمصدردیو 𐬛𐬌 . div (بارتولومه

نوشته dyav 1 در ص . Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزء â .

۶ ـ پیوستن ( ) = هَچ hač ،یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ ـ پرسش = فِرَسا fərasâ، یادداشت٤ بند۷ هات ٤۳ .

۸ ـ آرزوداشتن( ) = کَن kan درپاره های ۱۱ ـ ۱۲ ازفرگرددوم هادخت‌نسك بمعنی دوست داشتن است، بمصدر کا kâ که از همین ریشه و بمعنی خواهشداشتن و آرزو کردن است دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ از هات۳۳ برخوردیم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کَن kan نیز دراوستابمعنی کندن‌است ، درپهلوی کنتن .

چهاردهمین بند

۱ ـ سپردن ( ) از مصدر دا dâ دادن، دربند ۸ ازهات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۲ ـ برافکندن = نی مِرانژدیائی ni-məraz-dyâi (Inf.)،درگزارش‌پهلوی(=زند)مرنجینیتن mrenǰênîtan (میرانیدن تباه کردن)،ناگزیرمِرانژدیائی ازمصدرمَرَج marəč (تباه کردن،میراندن کشتن) پنداشته شده(نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸بند۱هات۳۱) اما مِرانژدیائی از مصدر مَرَز marəz در آمده ، مصدری‌که در پهلوی مالیتن ودرفارسی مالیدن شده ، این واژه با جزء نی nî بمعنی فرو مالیدن و بزیر افکندن و پست کردن است.

۳ ـ دستور = مانتهر mathra ، یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۸ .

۴ ـ آیین = سِنگَه sənghə، یادداشت۷ بند۱۱هات ۳۱.

۵ ـ شکست یا گُسستگی = سینا sinâ،ازمصدر سیذ sid ، (بارتولومه Bartho. نوشته saêd) درپارهٔ ٥٤ تیر یشت با جزء parôit وجزء ava ( ) آمده،درفارسی گسستن

(گسلیدن).

۶ - ستر گ یا نیرومند وزورمند = اِمَ وَنت 𐬀𐬨𐬌𐬵𐬀𐬙𐬀𐬵 . 𐬀𐬨𐬌𐬵 āmavaṇt، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۷ - دادن = داوُئی 𐬛𐬀𐬎𐬎𐬎𐬌 . dâvôi (Inf.) یعنی دادن ، رسانیدن،از مصدر دا 𐬛𐬀 . dâ ،دربند ۲ ازهات ۲۸ نیز بواژهٔ داوُئی برخوردیم، دربند ۹از هات۵۱ باجزء اَئیبی 𐬀𐬄𐬌𐬨𐬌 . aibî بآن خواهیم برخورد، بمعنی گذاردن و نهادن.

۸ - رنج ، آزار ، تنگی ، تباهی (𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬯𐬌𐬵𐬌 .) = دوَفشَ 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬯𐬌𐬵𐬌 . dvafsha، دربند ۸ از هات ۵۳ (𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬯𐬌𐬵𐬌𐬚 .) دُوفشَنگهَ 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬯𐬌𐬵𐬌𐬚𐬀𐬴𐬀 . dvafshanh آمده،درگزارش پهلوی درهردو بنداین واژه ازمصدر دَبَ 𐬛𐬀𐬯 dab (فریفتن) دانسته شده، از اینرو برخی ازدانشمندان آنرا بمعنی فریب و برخی دیگر بمعنی فریفتار گرفته اند، بواژهٔ دَفشنیَه 𐬛𐬀𐬯𐬎𐬱𐬀 . dafshnya (از مصدر دَب 𐬛𐬀𐬯) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ هات۳۵ نگاه کنید و به Geldner : Beiträge zur kunde der indogermanischen sprachen B. 14 S. 27 ; Bartholomae : Arische Forschungen Heft 2 S. 177.

۹ - ستیزه = آنستَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 . asta ، یادداشت ۵ بند ۸ هات۴۳ .

۱۰ - آوردن : در متن 𐬀𐬵𐬀 . 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬯𐬌𐬵𐬌𐬚𐬀𐬴𐬀 . anâshê حرف آ 𐬀 . در سرواژه زیادتی است بایدازبرای وزن‌شعرازمیان برداشته شود.ناش باجزء آ = آ ... ناش 𐬀 ... 𐬀𐬴𐬌 . â...nâshê (Inf.) از مصدر ناش 𐬀𐬴𐬌 . nâsh درآمده که درشمارهٔ ۲ از بند پیش گذشت .

پانزدهمین بند

۱ - پس آیا = یَزی 𐬌𐬵𐬎𐬌 . yazî، دربند۶ همین هات نیز بآن برخوردیم ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱ .

۲ - توانابودن،توانستن (𐬵𐬌𐬴𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 .)=خشی 𐬵𐬌𐬴𐬌 . xshi، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ .

۳ - پناه دادن = پوئی 𐬉𐬌𐬌𐬀. pôi (Inf.) دربند آینده نیز آمده ودر گزارش پهلوی پانَك 𐬐𐬀𐬈𐬀𐬐, Pânak پناه (واژهٔ پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا 𐬐𐬀. pâ پناه دادن و بر کنار داشتن،یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۴ - سپاه = سپادَ 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬛𐬀. spâda ،درجاهای دیگر اوستا سپادَ spâdha 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬛𐬭𐬀. چنانکه درپارهٔ۶۸ آبان‌یشت و پارهٔ۳۶ مهریشت وپارهٔ۴۳ بهرام یشت وجز آن، درپهلوی(𐬯𐬀𐬙𐬀𐬛)ودرفارسی سپاه ، درفرس هخامنشی سپادَ چنانکه درنام تَخمَ سپادَ Taxmaspâda که یکی ازسرداران داریوش بود ودریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ٤۳ گذشت .

۵ - ناسازگار = اَن اَئوچَنگْه 𐬀𐬌𐬎𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬴𐬀. an-aočanh ، ترجمهٔ آن درگزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این‌صفت که اَنْ 𐬀𐬌. an باشدپیداست که ادات‌نفی‌است بمعنی «نه» وجزء دیگر را که اَئوچنگه 𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬴𐬀. aočanh باشد ، برابر واژهٔ سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی وآسایش و رامش و بهبودی بنا براین اَنْ اَئوچنگه یعنی ستیزه جو وکینور ، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار .

۶ - بهمرسیدن (𐬵𐬀𐬥𐬀𐬴𐬌𐬙𐬌𐬴𐬌𐬙𐬌𐬴𐬌𐬙𐬌

سوزن) برابر دَرزَ 𐬛𐬀𐬭𐬎𐬀 darəza یعنی بند،بست. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵ بند ۸ هات ۵۳ .

۹ - پیروزی = وَنَنا 𐬯𐬀𐬦𐬀𐬦𐬀 vananâ، یادداشت شمارهٔ ۸ بند ٤ هات ۳۱.

۱۰ - پیروزگر = وِرِتهرَجَنْ 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬞𐬭𐬀𐬔𐬀𐬦 vərəthrajan صفت است. در شانزدهمین بند گزارش پهلوی پیروزکریه 𐬯𐬀𐬭𐬉𐬵𐬀𐬭𐬀𐬬𐬌𐬀 pêrozkarîh ، در توضیح آمده زتارِ ویناسکاران 𐬵𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬱𐬌𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬱 zatâr-i-vinâskârân (زننده گناهکاران) وِرِتهرَ 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬞𐬭𐬀 vərəthra بمعنی پیروزی دراوستا بسیار آمده چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ۲٤ و یسنا ۷۱ پارهٔ ۸ وجز آن. وِرِتهرَ vərəthra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن بپوشاندو نگاهداری کند ازمصدر وَر 𐬯𐬀𐬭 var که بمعنی نهفتن و پوشانیدن است. وِرِتهرَغنَ 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬞𐬭𐬀𐬜𐬥𐬀 vərəthraghna نام فرشتهٔ پیروزی است و بهرام یشت در نیایش اوست،همین واژه است که در فارسی بهرام‌شده، بیستمین روز از ماه راکه باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند،درجاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم دراینجا بیش ازاین نباید ، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۱۲ - ۱۱۹ و بجلدخرده اوستا ص ۲۰۸ .

۲ - آیین = سِنگهَ 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬐𐬀 sāŋgha ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۳ - کسانی که هستند : در متن هنتی hənti صیغهٔ جمع حاضر است بمعنی هستند ازمصدر اَه 𐬀𐬵 ah هستن، بودن بمعنی آفریدگان و آنانی که هستند و پیکر هستی دارند یا موجودات ، بکاررفته است چنانکه در بند ٦ ازهات ٤۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ بهمین معنی است .

۴ - پناه بخشیدن = پُوئی 𐬯𐬎𐬌 pôi مانند یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند پیش .

۵ - آشکارا = چیتهرا 𐬨𐬌𐬞𐬭𐬀 cithrâ، یادداشت ۱ بند ۲۲ هات ۳۱ .

٦ - آگهی دادن (𐬨𐬌𐬞𐬭𐬀𐬯𐬀𐬴𐬀) = چیش 𐬨𐬌𐬵 cîsh ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ - برگماشتن = دانم 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬙 dam (Inf.?) از مصدر دا 𐬛𐬀 دادن.

۸ - از برای واژهٔ رد = رَتو 𐬭𐬀𐬑𐬎 ratu و صفت درمان بخش زندگی یاپزشك زندگی = اَهوم بیش 𐬀𐬵𐬌𐬨𐬀𐬯𐬌𐬯𐬌𐬵 ahûm-biš نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۵ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۹ هات ۳۱ .

۹ - فرمانبری= سِرَئوش 𐬯𐬌𐬭𐬀𐬎𐬎𐬌𐬵 saraosha، یادداشت ٤ بند ٥ هات ۲۸ .

۱۰ - روی کردن (𐬵𐬀𐬨𐬀𐬙𐬌𐬵)ازمصدرگَم 𐬜𐬀𐬨 gam آمدن ، گامیدن .

۱۱ - خواستن (𐬯𐬀𐬎𐬌𐬵) = وَس vas 𐬯𐬀𐬎 ،یادداشت۱۲ بند۲ هات ۳۰ .

هفدهمین بند

۱ - بجای کام‌دل‌درمتن‌زَر 𐬰𐬀𐬭𐬀 zara آمده جز همین یکبار دیگر دراوستا نیامده بمعنی کامه و مقصود است .

۲ - ساختن (۲𐬐𐬀𐬭𐬎𐬌𐬵) ازمصدرکَر 𐬐𐬀𐬭 kar کردن ، ساختن، یادداشت٤ بند ۹ هات ۳۰ .

۳ - پیوستن‌یاپیوستگی = آسکیتی 𐬀𐬐𐬎𐬌𐬑𐬌𐬵𐬌 â-skitî(𐬀𐬐𐬎𐬌𐬑𐬌𐬵𐬌) از مصدر هَچ 𐬵𐬀𐬍 hać ،یادداشت ۹بند ۹ هات ۳۳ .

۴ - گفتار(𐬯𐬀𐬎𐬍𐬀𐬵) = وَچ 𐬯𐬀𐬍 vać ،یادداشت۷بند۱۱هات۲۸

۵ - کارساز = اَئِش 𐬀𐬌𐬯𐬌𐬵 aêsha ،یادداشت ٤ بند ۹ هات۲۹ .

٦ - آن = اَوَ 𐬀𐬎𐬀 ava ، در تأنیث اَوا 𐬀𐬎𐬀 avâ ضمیر اشاره است، دربند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ٦ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم، دربند ۱۹ همین هات نیز آمده .

۷ - دستور = مانْتْرَ 𐬨𐬀𐬙𐬀𐬭 mathra ،یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۸ .

۸ - دربارهٔ رسایی وجاودانی یا خرداد وامردادکه دربند ۱۸ همین هات نیز

آمده یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۹ - درآمیختن ، یگانه شدن ، بهم پیوستن و آمیزش کردن درمتن سروئی بوژدیائی آمده: سروئی 𐬯𐬀𐬎𐬌 (Inf.) srôi ازمصدرسَر 𐬯𐬀𐬎 sar(پیوستن انجمن کردن) و از همین بنیاد است سَر 𐬯𐬀𐬎𐬎 sarə که در بند ۳ ازهات ٤۹ آمده (یادداشت۳بند۲۱ هات۳۱) ؛ بوژدیائی 𐬠𐬌𐬎𐬌𐬯𐬀𐬎 (Inf.) bûzdyâi از مصدر بو 𐬠𐬌 bû بودن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۸ هات ٤۳ .

۱۰ - بهره ور ، برخوردار = راتِهم 𐬭𐬀𐬚𐬀𐬵𐬀 râthəma.، درگزارش پهلوی بهار 𐬠𐬀𐬵𐬀 bahâr، در بند ٦ ازهات۵۳ نیز آمده بمعنی بسته و پیوسته (متعلق) و پیرو است ، صفتی است که از مصدر راتْهه 𐬭𐬀𐬚 râth درآمده یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه دربند ۹ ازهات ۵۳ آمده،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ ازآن بند .

هجدهمین بند

۱ - مزد = میژدَ 𐬨𐬌𐬵𐬟𐬀 mîzda دربند ۱۹ نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۳ هات ۳٤ .

۲ - ارزانی شدن،بچیزی سزاوار گردیدن (𐬯𐬀𐬙 .) = هَن 𐬯𐬀𐬙 han ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ بند ٦ هات ۳۲ .

۳ - مادیان : اسپَ 𐬀𐬱𐬀 aspa ، درپهلوی 𐬀𐬱𐬉 ودرفارسی اسپ، مادینهٔ آن اسپا 𐬀𐬱𐬀 aspâ ، اسب ماده، مادیان .

۴ - بجای «بانر» در متن ارشن وَئیتی 𐬀𐬭𐬐𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌𐬵𐬌 arshnavaitî آمده صفت است، درتذکیر اَرشنَ وَنت 𐬀𐬭𐬐𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌𐬵𐬀𐬙 arshnavânt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه‌مند وبا (جفت) نر،ازاین صفت اسپ مراداست،بنابراین مادیان با جفتش که اسپ باشد ، این صفت از واژهٔ اَرْشَن 𐬀𐬭𐬐𐬀𐬎 arshan ساخته شده کـه نخست بمعنی مرداست در برابر زن = هائیریشی 𐬵𐬀𐬌𐬭𐬌𐬱𐬌 hâirishî که در یسنا ٦۵ در پاره های ۲ و ۵ وارت یشت پارهٔ ۵۸ ، در برابرجهیکا 𐬚𐬀𐬵𐬌𐬐𐬀 jahikâ (زنِ بدکردار) آمده است ، دوم ارشن بمعنی اسپ نر

است چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۲۰ ، در پارهٔ ۱۲ بهرام یشت از بـرای شتر نر آمده‌است . سوم ارشن بمعنی مرد و دلیرویل آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ۸۶و زامیادیشت‌پارهٔ۵۲،اَرشَن 𐬀𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬥 . arshan بمعنی نر بسابانام‌های‌چارپایان آمده ، ازبرای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه درپارهٔ ۳۱ بهرام یشت وپارهٔ ۱۰ دین یشت با واژهٔ اسپ آمده ؛ درپارهٔ ۷ بهرام یشت وپارهٔ ۵۵ ارت یشت باواژهٔ گاو آمده ؛ درپارهٔ ۳۷ ازفرگرد نهم وندیداد ودرپارهٔ ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد باواژهٔ شتر آمده وجز آن ، درپهلوی گوشن ۳۵۲ یا وُشن ودرفارسی گُشن گوییم نظامی گوید : زدشت‌رملکه (؟) در هرقرانی بگُشن آید تکاورمادیانی

(خمسهٔ نظامی چاپ بمبئی جلد دوم صفحهٔ ۱۹)

گشن درفارسی چنانکه دراوستا بمعنی همهٔ چارپایان نراست چون گشن اشتر ومیش گشن و گشن بز که درمقدمةالادب زمخشری آمده (چاپ لیپسیك ص۷۱-۷۳) همین واژه است که درنام گشنسپ (= گشن‌اسپ) بجامانده : آتشکدهٔ آذرگشنسپ (= گشسپ) درآذربایجان وجُشنسف، شاهِ فدشوارگر(پتشخوارگر) درطبرستان که نامهٔ معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۲۳۹ . ارشن Arshan نام یکی ازشاهزادگان کیانی است ، نوهٔ کیقباد (کی آرش = کیارش) در فروردین‌یشت‌پارهٔ ۱۳۲ ودرزامیاد یشت‌پاره ۷۱ باپادشاهان کیانی‌یادشده، نگاه کنید بنام خشیارشن xšayârsan(خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ ازهات ۲۸، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵- ۲۲٦ و ص ۲۲۸نیز نگاه‌کنید . واژهٔ دَئنو 𐬛𐬀𐬋𐬥𐬌 daênû بمعنی ماده دربرابر ارشن 𐬀𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬥 arshan (نر)دراوستا بسیارآمده،درپارهٔ۴۲ازفرگرد هفتم وندیداد با نامهای چارپایانی چون خروگاو و اسب وشتر بکاررفته ، از برای بازشناختن این ستوران ازنرهای آنها درپهلوی دِنوتك 𐬛𐬀𐬋𐬥𐬎𐬀𐬠 denûtak = ماده آمده است ، یادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ٤۲ هفتمین فرگرد وندیداد نیز نگاه شود .

۵ - شتر = اوشترَ 𐬀𐬎𐬱𐬭𐬀 ustra .

۶ - پیمان داده شده = 𐬎𐬀𐬨𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌. از مصدر وَت 𐬎𐬀𐬨𐬌 vat با جزءائیپی 𐬀𐬌𐬨𐬌 aipi بمعنی دانستن و آگاه‌شدن و دریافتن درفرگردنهم و ندیداد. درپاره‌های ۲ و۴۷ و۵۲ ودریسنا ۹ پارهٔ ۲۵ ودرپاره‌های ۶-۷ازیسنا ۳۵ (هفت‌هات) با جزء فرا 𐬐𐬀𐬎𐬌 آمده است، دراین بند ۱۸ ازهات ۴۴ بمعنی پیمان (وعده) دادن است.

۷ - بخشایش = داونگها 𐬛𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬎𐬌. dâiṅhâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱ هات ۳۴

نوزدهمین بند

۱ - بجای‌درست‌پیمان‌اِرِژاوخذَن 𐬀𐬭𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌. 𐬀𐬭𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌 arez-uxdhan آمده، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ هات ۳۰ و بواژهٔ اِرِژاوخذائی 𐬀𐬭𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌 arez-uxdhâi دریادداشت شمارهٔ ۴ بند ۱۹هات ۳۱نگاه کنید.

۲ - سزا = مَئِنی 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌. maêni ،یادداشت۱بند۱ هات ۳۱.

۳ - نخست = پَئُواورویه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬭𐬌𐬎. paouruyê ،یادداشت۱بند۳ هات ۳۰.

۴ - پایان = اَپَم 𐬀𐬨𐬀𐬨𐬀. apāma، یادداشت۵بند۴هات۳۰.

۵ - آگاه بودن (𐬎𐬀𐬨𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀) = وید 𐬎𐬀𐬌𐬎 vid ، یادداشت ۷بند ۴ هات ۲۸.

بیستمین بند

۱ - بجای‌هرگز‌چیتهنا 𐬌𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎 (𐬌𐬎+𐬀𐬵) 𐬌𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎. cithanâ در گزارش پهلوی چیگون هکرچ ۱۲۵ 𐬌𐬎𐬀𐬵 چگونه هکرز = هرگز.

۲ - بجای خداوند خوب هوخشَتهَر 𐬥𐬀𐬎𐬭𐬀𐬵𐬭𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀. hu-xshathra آمده‌یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) ، درگزارش پهلوی خوتای 𐬭𐬀𐬵𐬀𐬌 xᵛatâi خدای(= انهوما 𐬀𐬥𐬀𐬵𐬀).

۳ - دیدن = 𐬚𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌. دربند ۲ از هات ۵۰ 𐬚𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀.

ازمصدرپانگه 𐬯𐬀𐬐𐬌𐬵 . pâṇh یعنی دیدن بامصدرپا 𐬯𐬀 .pâ بمعنی نگاهداشتن وپاییدن که دریادداشت شمارهٔ۳ ازبند۱۱هات ۲۸ گذشت، ازیك بنیاد است. بارتولومه Bartholo. وگلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری ازدانشمندان دیگر بهمین معنی گرفته‌اند وبرخی دیگر از مصدر پَرت 𐬯𐬀𐬭𐬎𐬵 parəṭ که بمعنی پیکار کردن و جنگیدن است ، گرفته اند از مصدری که واژه پَشِنا 𐬯𐬀𐬱𐬌𐬥𐬀 . pashənâ پیکار ، نبرد ، درآمده است .

۴ - چگونه = یائیش 𐬌𐬵𐬀𐬎 . yâiš ، یادداشت شمارهٔ۵ بند۷هات ۳۲.

۵ - اوسیج 𐬀𐬎𐬎 . usiǰ همین یکبار در گاتها آمده ، در جا های دیگر اوستا از او یاد نشده ، باید مانند کَرَپَن 𐬐𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬥 . karapan از پیشوایان دیویسنا باشد . ازاوسیج و کرپن چنانکه ازکوی 𐬐𐬀𐬎 kavi جداگانه سخن رفت ، به بند های۱۵ـ۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه شود .

۶ - خشم = اَئِشِمَ 𐬀𐬌𐬱𐬌𐬨𐬀 aêšhəma، یادداشت۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۷ - همیشه = آنمَنْ 𐬀𐬥𐬨𐬀𐬥 . anman ،یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۸ - نالانیدن (𐬭𐬌𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀𐬱𐬀𐬥 .) = رود 𐬭𐬎 rud ، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ - پروردن (𐬨𐬌𐬵𐬀𐬴 .) از مصدر میز 𐬨𐬌𐬵 miz (مَئِز 𐬨𐬀𐬴𐬌𐬵 . maêz)این معنی ومعنیهای دیگرچون پرستاری کردن ونگهداری کردن وجز آن از خود جمله بر میآید. miz (مَئِز maêz) نیز بمعنی میزیدن (شاشیدن)است‌چنانکه در پارهٔ ۶ از فرگرد سوم وندیداد و جز آن ، در پهلوی نیز میزیتن 𐬨𐬌𐬵𐬌𐬙𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌𐬥

۱۰ - گشایش بخشیدن = فرادَئینگهِ 𐬭𐬀𐬎𐬁𐬌𐬙𐬌𐬥𐬀𐬴𐬀 (Inf.)frâdaiṅhê از مصدر فراد 𐬭𐬀𐬎 frâd، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ .

۱۱ - کِشت وورز، کشاورزی، برزیگری = واستر 𐬎𐬀𐬱𐬌𐬥 vâstra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ بند ۲ هات ۲۹ .

اُشتُودگات: یسنا، هات ٤٥

نخستین بند

۱ - شش بند نخستین این هات باآت فرَوَخشیا at-fravaxshy 𐬀𐬑𐬀𐬙𐬭𐬀𐬯𐬀𐬵𐬎𐬌 آغاز یافته و پیوستگی آنها را بهمدیگر میرساند.

۲ - اکنون = نو 𐬦𐬎 nû، نون، کنون، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۳ - گوشدادن (𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎) = گوش 𐬐𐬀𐬎 gush (= گئوش 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎 gaosh) گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن. یادداشت ۳ بند ۸ هات ۲۹.

۴ - شنیدن (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎) = سرو 𐬯𐬀𐬎 sru، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰.

۵ - نزدیك = اَسْنَ 𐬀𐬯𐬀𐬎 asna، درگزارش پهلوی (= زند) نزدیك 𐬀𐬯𐬀𐬎

۶ - دور = دورَ 𐬎𐬎𐬀 dûra، در پهلوی نیز دور 𐬎𐬎. ، یادداشت ۱۰ بند ۱٤ هات ۳۲.

۷ - خواستن، جویا شدن، آرزو داشتن (𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎) = ایش 𐬐𐬀𐬎 ish (اَئِش 𐬀𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎 aêsh)، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸. واژهٔ «آموزش» که نگارنده ازبرای نمودن معنی افزوده، برابر است با آنچه در گزارش پهلوی همین بند افزوده شده: اثرپتستان کردن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬐𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎 ۱۳۳۹۱۱ ، دربارهٔ واژهٔ اثرپتستان برابر واژهٔ اوستایی اَئِتهرَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭 aethra (آموزش) که واژهٔ هیربد (= اموزگار) از آن درآمده، بجلد دوم یشتها ص ۲۷۹ نگاه کنید.

۸ - ضمیر های «آن» و «او» ازخود جمله بر نمیآید که ازبرای کیست زیرا چنین اسمی درپیش نگذشته، بارتولومه Bartholomae آنها را ازبرای مزدادانسته

اما گلدنر، Geldner ازبرای آموزگار یا پیشوای دروغین .

۹ - بیاد سپـردن ( ) = مـزدا maz-dâ ، یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱ هات ۳۰ .

۱۰ - چیتهر eithra هویدا ، پیدا، آشکار، پدیدار. یادداشت ۱ بند ۳۲ هات ۳۱ .

۱۱ - آموزگاربد =دوش سَستی dus-sasti ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۱۲ - دیگر باره، دیگر = دئیبیتیه daibitya ، در بخشهای دیگر اوستا بیتیه bitya ،درفرس‌هخامنشی دوویتیه duvitiya، درتأنیث دَئیبیتیا daibityâ ، در پهلوی دِتیکر ditikar یادتیکر تر ditikartar ازاعداد وصفی است از واژهٔ دُوَ dva (دو) درآمده است .

۱۳ - زندگی ، جهان ، هستی = اهو ahu، دربند های‌آینده نیز آمده (اَنگهو)،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۲ هات۲۸، درگزارش‌پهلوی،جهان دیگریا روزپسین دانسته شده :به که به ۳۶ به ۳۳ د به په‌آن دیگرترزمان به تن پسین (یعنی زمان دیگر ، در جهان پسین) .

۱۴ - تباه‌کردن ، نیست کردن، میرانیدن ( ) =مَرنج maraŋē ، یادداشت۸ بند۱هات۳۱.

۱۵ - بجای‌کیش، وَرَنَ varana آمده دربندآینده نیز آمده بمعنی باور (عقیده ، ایمان)، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰ .

۱۶ - بدِ‌زشت، نکوهیده = اَکَ aka ، یادداشت ۵ بند۳هات۳۰ .

۱۷ - بجای گـرواند ( ) = آوِرَتی âvərəti بمعنی گروش و اعتقاد وایمان است ، از بنیاد همان واژه ای‌که درشمارهٔ پیش گذشت،ازمصدر وَرْ var گروانیدن ،گرویدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بنده هات ۲۸ .

دومین بند

۱ - بجای گوهر مئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬎. mainyu آمده در فارسی مینو ، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰ .

۲ - سپَنیَنگه 𐬯𐬀𐬥𐬌𐬌𐬀𐬯𐬌𐬌𐬀𐬵𐬀. spanyanh ، بواژهٔ سپنتَ 𐬯𐬀𐬥𐬌𐬌𐬀. spəṇta (سپند) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود .

۳ - چنین (نیز)=اوئیتی 𐬀𐬎𐬌𐬀. ûitî ، درجاهای دیگر اوستا 𐬎𐬌𐬀. uiti چنانکه دریسنا ٤ پارهٔ ٤ و جز آن .

۴ - پلید، ناپاك= انگرَ 𐬀𐬐𐬭𐬀. aŋgra ،دراین جاازاین واژه‌اهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ بند ۱۲ هات ٤٤ .

٥ - « نه » و «ونه» : بجای نخستین نوئیت 𐬌𐬵𐬌𐬎𐬀. nôiṯ و بجای دومین نئدا 𐬈𐬌𐬵𐬌𐬎𐬀. naêdâ آمده، در بخشهای دیگر اوستا نئِذا 𐬈𐬌𐬵𐬌𐬎𐬀. naêdhâ چنانکه درمهریشت پارهٔ۱۹.دربند٦ ازهات۲۹ نیزبه نئدا naêdâبرخوردیم و در بند ۲ از هات ٤۹ نیز خواهیم برخورد .

٦ - واژه‌هایی که به منش وآموزش وخردوکیش (= باور ، اعتقاد) وگفتار وکردار ودین وروان گردانیدیم برابراست‌باواژه‌های اوستایی ازروی‌ترتیب : مَنَنگه 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬀𐬵𐬀. manaṅh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸) ؛ سِنگهَ 𐬯𐬀𐬥𐬌𐬌𐬀𐬵𐬀. sāṅgha (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱) ؛ خْرَتو 𐬵𐬭𐬀𐬙𐬀. xratu (یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸) ؛ وَرَنَ 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬌𐬀. varana (یادداشت ۷ بند۲ هات ۳۰) ؛ اوخذَ 𐬀𐬎𐬵𐬙𐬀. uxdha (یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸) ؛ شیَئُوتهنَ 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬱𐬀𐬵𐬀𐬌𐬀. syaothana (یادداشت ٥ بند ۱ هات ۲۸) ؛ دَئِنا 𐬛𐬀𐬌𐬌𐬀. daênâ (یادداشت۲ بند۱۱هات ۳۱) ؛ اوروَنْ 𐬀𐬎𐬭𐬎𐬀. urvan (یادداشت۲ بند ٤ هات ۲۸) .

۷ - سازش کردن (𐬵𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬎𐬀) = هَچ 𐬵𐬀𐬌. hač انبازی کردن ، پیوستن ، یادداشت ۹ بند۹ هات ۳۳ .

سومین بند

۱ - آیین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مانتهر mathra، یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۸ .

۲ - ورزیدن ( ) = وَرِز varəz، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹ .

۳ - اندیشیدن ( ) = مَن man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

۴ - پایان، انجام = اَپَم apāma، یادداشت ٥ بند ٤ هات ۳۰ .

٥ - وای، افسوس، دریغ، دردا = اَوئی avôi، از کلمات اصوات است، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژهٔ وَیوئی vayôi که در بند ۷ از هات ٥۳ آمده و واژهٔ آوَیه âvôya که در پارهٔ ۱٤ اردیبهشت یشت و بسا درجا های دیگر آمده . درگزارش پهلوی اناك anâk، اناکیه anâkîh که در پهلوی بمعنی درد و رنج و گزند است .

واژهٔ آوَه که درفرهنگهای فارسی بمعنی آه و وای و افسوس گرفته شده همان آوَیه اوستایی است . بواژهٔ اَوَئِتات avaêtât در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ - برزیگر = وَرِزَینْت varəzyant، صفت است، ورزنده ازمصدر وَرِز varəz ورزیدن، بآغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید .

۲ - دختر = دوگِدَر dugədar، دربند ۳ ازهات ٥۳ نیز آمده در بخشهای دیگر اوستا دوغذر dughdhar، درپهلوی دوخت ، ودرفارسی دخت ودختر. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ همین هات .

۳ - نیك کنش، خوب کردار = هوشیَوتَهَن hušyaothana: ازهو hu (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) وشیوتهن که در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند پیش گذشت .

۴ - فریفتن = دیوژئی دیائی 𐬛𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . diwžaidyâi (Inf.) از مصدردیوژ 𐬛𐬀𐬌𐬎 ، نگاه کنید به وندیداد فرگرد ۱۸ پاره های ۱ـ۵ و یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۰ .

۵ - بهمه نگران ، همه را بیننده = ویسپاهیشَس 𐬬𐬌𐬯𐬀𐬵𐬀𐬑𐬌𐬱𐬎 . vîspâhishas صفت است، درپارهٔ ۸ از هرمزدیشت یکی ازنامهای اهورا مزداست ، در گـزارش پهلوی هرویسپ نِکیریتار 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬌𐬯-𐬦𐬀𐬑𐬌𐬭𐬌𐬑𐬀𐬭 harvisp-nikîrîtâr همه را نگران .

پنجمین بند

۱ - شنیدن = سروئیدیائی 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌𐬎𐬀𐬌 . srûidyâi ، یادداشت۵ بند ۱۲ هات ۳٤ .

۲ - مردم = مَرتَ 𐬨𐬀𐬭𐬙𐬀 . marəta، یادداشت ۸ بند ۷ هات۲۹ .

۳ - ضمیر او = یُوئی 𐬐𐬌 yôi برمیگردد بپیغمبر زرتشت .

۴ - فرمانبری = سِرَئُوشَ 𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎𐬱𐬀 . səraosha، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - رسایی = هَئوروَتات 𐬣𐬀𐬎𐬌𐬭𐬎𐬀𐬑 . haurvatât (خرداد) ؛ جاودانی = اَمِرتات 𐬀𐬨𐬀𐬭𐬙𐬀𐬑 . amərətât (امرداد)، یادداشت٤ بند٦ هات ۳۱ .

٦ - رسیدن (𐬠𐬀𐬱𐬀𐬙𐬀𐬑) از مصدر گم 𐬜𐬀𐬨 . gam ، اوپا 𐬎𐬱𐬀 upâ + گم 𐬜𐬀𐬨 . gam، یادداشت شمارهٔ۵ بند ٦ هات ۳۰ .

۷ - دراینجامنش نیك: منیو 𐬨𐬀𐬌𐬎𐬱𐬎 . manyu(مینو)آمده باصفت وَنگهو 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬱𐬎 . vanhu (وه،به)، همچنین است دربند۸ ازهمین‌هات ودربند۸ ازهات٤۸. دربند٦ ازهات ۳۳ منیو 𐬨𐬀𐬌𐬎𐬱𐬎 . manyu باصفت وهیشت 𐬯𐬀𐬯𐬱𐬎𐬵𐬀 . vahišta (بهترین) آمده ، درهر سه جا همان وُهومَنَنگه 𐬱𐬀𐬣𐬱𐬎𐬨𐬀𐬚𐬀𐬑𐬀 . vohu-manaŋh مراداست، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ - بزرگتر،مهتر = مزیشتَ 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀 . mazišta مزدا اهورا مراد است، یادداشت ٦ بند ۱۱ هات ۲۹ .

۴ - ستاینده(𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀)ازمصدرستو 𐬯𐬀𐬎𐬎 stu ستودن،یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ - نیکخـواه ، نیك اندیش = هودا 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 hudâ ،یادداشت۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ - آفریدگان = (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀) 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬌 صیغهٔ جمع حاضر از مصدر 𐬵𐬀𐬎 ah هستن، بودن . هستی یافتگان و آنانی که هستند(موجودات) مراداست. یادداشت ۳ بند ۱۶ هات ٤٤ .

۵ - بجای‌روان‌پاك ، درمتن مَئینیو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬎 mainyu آمده باصفت‌سپِنْتَ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬌 spənta که دربند ۲ ازهمین هات یادکردیم .

۶ - شنودن، شنیدن (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀)=سرو 𐬯𐬀𐬎 sru درنخستین بند همین هات نیز آمده .

۷ - نیایش=وَهْمَ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 vahma ،دربند ۸ همین‌هات نیز آمده ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤ .

۸ - پرسیدن(𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀) = فَرْس 𐬯𐬀𐬎𐬎 fras بمعنی آموختن ومشورت کردن هم آمده .

۹ - آگاهانیدن ، آموزانیدن، الهام کـردن (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀) =فراسانگْه 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 frâ-sânh ،یادداشت ٦ بنده هات ۲۹.

هفتمین بند

۱ - سود = سَوا 𐬯𐬀𐬎𐬎 savâ چنانکـه در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ هات ٤٤ گفتیم ، از این واژه سود جاودانی یا پاداش نیك روز پسین اراده میشود یابخشایش ایزدی .

۲ - بجای « دردست اوست » رادَنْگْه 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 râdanh آمده،صفت است‌یعنی آماده دارنده یاباختیار خویش دارنده (نگاه‌کنیدبیادداشت‌شمارهٔ ۵ ازبند ۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی‌که نگارنده بآن داده اراده شده‌چه‌در بند ٤ از هات ٤۳ که از پاداش‌وپاد افراه روزپسین سخن رفته چنین آمده : « آنگاه

که آن پاداش بدست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد » .

۳ ـ یافتن (. 𐬌𐬎𐬱𐬀𐬎𐬭𐬀𐬌𐬎) = ایش 𐬌𐬎 . ish ،یادداشت۱۲بند ٤ هات ۲۸ .

۴ ـ زنده = جوَ 𐬐𐬎𐬎 . jva، یادداشت ۸ بنده هات ۲۹ .

۵ ـ بـودن (𐬀𐬱𐬌𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎+۲𐬎) = آهْ 𐬀𐬎 . ah هستن ، بودن (𐬐𐬎𐬎𐬎𐬱𐬀𐬎𐬭𐬀 . + ۲𐬎) = بو 𐬠 . bû بودن .

٦ ـ جاودانی = اَمرتات 𐬀𐬨𐬀𐬭𐬌𐬀𐬎𐬀𐬱𐬀𐬎 . amərətâṭ ،دریادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥ گذشت .

۷ ـ همیشه = اوتَ یوتی 𐬀𐬎𐬀𐬐𐬎𐬐𐬀𐬭 . uta-yûti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۸ ـ کامروا = آیِشَ (𐬀𐬌𐬎𐬌𐬎𐬱𐬎) ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۹ هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ ـ رنج = سادرا 𐬱𐬀𐬎𐬠𐬀𐬎 . sâdrâ،یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳٤ .

۱۰ ـ آفریدن (𐬠𐬭𐬀𐬐𐬎 .) = دا 𐬠𐬎 . dâ دادن ، آفریدن .

هشتمین بند

۱ ـ از « تو » یك تن اراده نشده ،بلکه هریك از شما مقصود است،همچنان است در بند های ۹ و ۱۰ .

۲ ـ ستایش = ستَئُوتَ 𐬱𐬀𐬎𐬀𐬠𐬀𐬎 staota ،یادداشت ٥بند۱ هات ۳۰ .

۳ ـ نماز = نِمَنْکـه 𐬈𐬨𐬀𐬌𐬎𐬐𐬭 . nəmanh ، یادداشت۲ بند۱ هات ۲۸.

۴ ـ بجای دریافتن (𐬎 . 𐬐𐬀𐬭«𐬱𐬀𐬌𐬎𐬌𐬎𐬭 .) = 𐬐𐬀𐬱𐬀𐬠 . varəz ورزیدن. دراینجابا جزء آ 𐬀 . دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ همین هات گذشت .

۵ ـ «آری اکنـون آن » = نوزیت 𐬈𐬭𐬀𐬠 . با نسخه بدلهای گوناگون باید چنین باشد . 𐬈𐬭 . nû (اکنون ، نون) که دریادداشت شمارهٔ ۲ همین هات گذشت ؛ زی 𐬭 . (آری) ؛ ایت 𐬃𐬭 . îṭ (آن) ضمیر اشاره است که بر میگردد به خشْتْهَر 𐬰𐬌𐬎𐬱𐬀𐬎𐬰𐬀 . xshathra (کشور ایزدی) که در بند

پیش یادشده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۶ از بند ۸ هات ۲۸ .

۶ - چشم = چَشمَن ۲س‌ی‌ش‌م‌س‌ن· cashman، یادداشت۳بند ۸ هات ۳۱ .

۷ - نگریستن ، دیدن (یا‌د‌س‌و‌س‌ن‌د‌) = دَرِسْ با جزء وی: یا‌ب‌و‌س‌ن‌د . vî-daraṣ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰ .

۸ - اندیش نیك : دراینجا مَنیو م‌س‌ن‌و . manyu باوَ نگهو وا‌ن‌د‌ی‌ه‌و· vanhu آمده که در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۵ همین هات گذشت .

۹ - بارگاه ستایش یا خان و مان درود و نیایش = دِمانِ گَرُو د‌ه‌ی‌س‌ن‌ی‌م‌ن‌ی‌س‌ن‌ی . dəmânê-garô،همین واژه است که در فارسی گرزمان شده بمعنی عرش و بهشت ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ٣١ .

۱۰ - فرو نهادن، پایین گذاردن(ن‌ی‌د‌و‌س‌م‌س‌)=داباجزء نی: ن‌ی‌د‌و‌س· nî-dâ ،در بند ٤ از هات ٣٢ و در بند ٣ از هات ٤٩ نیز آمده .

نهمین بند

۱ - خوشنود ساختن (خ‌ش‌ن‌و‌ذ‌) = خشنو خ‌ش‌ن‌و· xshnu ، یادداشت شمارهٔ ٣ بند ٨ هات٣٢.

۲ - بخواست خود = اوسَن ا‌و‌س‌ن· usan، یادداشت ۷بند ۱۰ هات٤٤.

۳ - بهروزی ، خوشبختی = سپا ا‌س‌پ‌ا spâ ؛ تیره روزی،بدبختی = اسپا ا‌س‌پ‌ا‌ا‌س‌پ· a-spâ ، یادداشت ۵ بند ۷ هات٣٤ .

۴ - دهد (د‌ه‌ی‌ت‌ی·) ازمصدر کر ک‌ر . kar که بمعنی کردن‌است ، دراینجا دادن درست تر میافتد .

۵ - توانایی=خَشْثرَ خ‌ش‌ث‌ر‌ه xshathra، یادداشت٤ بند۳هات۲۸ .

۶ - بجای کِشت و کار وَرِزی و‌ا‌ر‌ز‌ی varəzî از مصدر وَرِز و‌ا‌ر‌ز‌ (ورزیدن) ازاین واژه برزیگری و کار کشت و ورز اراده میشود ، نگاه کنید به بند٤ همین هات .

۷ - چارپا = پَسو پ‌ا‌س‌و· pasu؛ کَس=ویرَ و‌ی‌ر‌ه vîra، در بند۱۵ ازهات ۳۱ نیزاین دوواژه باهم آمده نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۱۱ آن بند و

بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۵ هات۲۹.

۸ - گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فرَدَتهائی 𐬐𐬁𐬙𐬀𐬛𐬀𐬎𐬀𐬌 fradathâi (Inf.) ، یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۱ .

۹ - شناسایی خوب = هَئُوزانْتهو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬁𐬰𐬀𐬌𐬙𐬀 haozathwa، دریسنا۵۷ پارهٔ ۲۳ نیز آمده ، باواژهٔ هوزِنتو 𐬵𐬎𐬁𐬰𐬀𐬌 hu-zāṇtu یکی است یعنی هیئت دیگری است از آن واژه . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۱۵ از بند ۳ ازهات ۴۳ .

دهمین بند

۱ - درود،ستایش = یَسنَ 𐬌𐬎𐬀 yasna، یادداشت ۶ بند۱ هات ۳۰ .

۲ - پارسایی = آرمتی 𐬀𐬭𐬨𐬀𐬙𐬌 ârmati ، یادداشت ۵ بند۲هات ۳۲ .

۳ - بزرك داشتن : در متن 𐬨𐬀𐬭𐬎𐬀𐬌 بارتولومه Bartholomae آن را از مصدر mang دانسته و بواژهٔ سانسکریت mahaya پیوسته است Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135 ، بسیاری ازدانشمندان دیگرازمصدر مَزْ 𐬨𐬁 maz گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی‌ای که گروهی از آنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

۴ - همیشه = آنْمَنْ 𐬀𐬥𐬀𐬙 anman ،یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۵ - خواندن (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬌) = سرو 𐬯𐬁𐬭 sru ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰ .

۶ - نوید دادن ، آموزانیدن (𐬵𐬌𐬰𐬌) = چیش 𐬵𐬌𐬰 eish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ - رسایی و جاودانی = خرداد، امرداد، دریادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ همین هات گذشت .

۸ - بودن = ستُوئی 𐬯𐬎𐬌 stôi (Inf.)،یادداشت۷ بند٤ هات ۳٤ .

۹ - بارگاه ، خان و مان و سرای = دانْم 𐬛𐬀𐬙 dam. در بند ۷ از هات ٤۸ و در بند های٤ و ۱۰ از هات ٤۹ و دربند۲ از هات ۵۰ نیز آمده.بواژهٔ دِمانَ

dəmâna 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬥𐬀 که از همین بنیاد و بهمین معنی است یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٦ازهات ٣١نگاه کنید، همچنین بواژهٔ هَدَمْ 𐬵𐬀𐬛𐬀𐬥 . ha-dam دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ٤٤ .

۱۰ - نیرو = تویشی 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬱𐬌 . təvîshi، یادداشت ۹ بند۱هات۲۹.

۱۱ - پایداری = اوتَ یوتی 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬌 . uta-yûtî ، یادداشت ۳ از بند ۷هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ - آینده= اَپَرَ 𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀 apara، یادداشت٤ بند ۲۰ هات ۳۱ .

۲ - خوار داشتن · پست کردن ، زشت پنداشتن دراین بند دوبار آمده : 𐬨𐬁𐬎𐬀𐬭 (𐬨𐬁𐬎𐬀𐬭𐬌) 𐬨𐬁𐬎𐬀𐬭𐬀𐬥 ... 𐬨𐬁𐬎𐬀𐬭 . 𐬨𐬁𐬎𐬀𐬭𐬀𐬥𐬀𐬥 . از مصدر مَنْ 𐬨𐬁𐬎 . man(اندیشیدن، پنداشتن)باجزءتر 𐬨𐬁𐬎𐬌 . tarā(ترُو 𐬨𐬁𐬎𐬎𐬌 . tarô)، همچنین «نیك‌اندیشیدن» که‌درهمین‌بند آمده. 𐬨𐬁𐬎 . (𐬨𐬁𐬎𐬌) 𐬨𐬁𐬎𐬀𐬥 . نیز از همین مصدر است باجزء اَرِمْ 𐬨𐬁𐬎 . arām یعنی‌نیك اندیشیدن ، درست پنداشتن یاکسی را بزرك‌داشتن . یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ - ضمیر « او » به « رهاننده » که پس ازآن آمده بر میگردد .

۴ - بجای‌نیك‌اندیشیدن‌یااخلاص ورزیدن (𐬨𐬁𐬎 . 𐬨𐬁𐬎𐬀𐬥 .) : از واژهٔ اَرِم 𐬨𐬁𐬎 . arām (درست و نیك) و من 𐬨𐬁𐬎 . man (اندیشیدن) ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ هات ۳۲ نگاه کنید .

٥ - رهاننده : بجای‌آن سُئوشَینت 𐬯𐬁𐬎𐬀𐬱𐬀𐬥𐬀 . saoŝyant آمده که بمعنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگار کننده‌است،خود پیغمبرزرتشت مراداست. نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۱۳ هات۳٤ .

٦ - کدخدا : 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬥 . 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬥𐬀 . ازواژهٔ دانمْ 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬥 . dam که‌در یادداشت شمارهٔ ۹ از بندپیش گذشت و گفتیم باواژهٔ دِمانَ 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬥𐬀 . dəmâna

= نمانَ ، nmâna (خان و مان)یکی‌استوازواژهٔ پتی pati . میباشد که‌دریادداشت شمارهٔ٤ ازبند۹ازهات٤٤گذشت و گفتیم که‌درپهلوی پت pat و خوتای (خدای)گویند ودر فارسی بَد گویندچنانکه‌درواژهٔموبَد و هیربَد و سپهبَد ودُرستبدَ (پزشك) واندرزبَد وجز آن .

پتی = پت = بَد یا بَذ بمعنی بزرك و سرور و مهتر و خداوندگار است، کدخدا دُرست‌معنی واژه های اوستایی « دَمْ » و« پتی » میباشد ، چه کده (دراوستا کَتَ kata و در پهلوی‌کَتك) بمعنی خانه و سرای میباشد چون آتشکده و بتکده و میکده و جزآن ، اما کدخدا دربند ۱۱ از هات ٤٥ بمعنی بزرك خانه یا بزرك ده‌گرفته‌شده بلکه بمعنی سرور ومهترو فرمانگزار و شهریار است :

کیومرث‌شد برجهان‌کدخدای نخستین بکوه‌اندرون ساخت‌جای (فردوسی)

۷ - دوست = اوروَتَه urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۸ - برادر= براتر brâtar ،درفرس‌هخامنشی‌نیز براتردرپهلوی هم‌براتر ،واژهٔ خوَنگهر xvanhar یعنی‌خواهر درگاتها نیامده اما در یشتهای دیگر اوستا چندین بار بآن بر میخوریم چنانکه در ارت یشت پارهٔ ۱٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ٥ و جز آن . واژهٔ پدر = پتر patar در بند ۸ از هات ۳۱ گذشت ؛ ماتر mâtar یعنی مادر درگاتها نیامده ، در جا های دیگر چندین بار آمده چنانکه در یسنا۳۸(هفت هات) پارهٔ ٥ و ارت یشت پارهٔ ۱٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ۱ ؛ از واژهٔ پوثهَر puthra یعنی پسر واز واژهٔ دوگِدَر dugədar یعنی دختر که هر دو درگاتها آمده در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۷ هات ٤٤ و در یادداشت شمارهٔ۲ ازبند٤ همین‌هات سخن داشتیم. بهمهٔ این واژه‌ها درپارهٔ ۱ و پارهٔ ٥ از دوازدهمین فرگرد وندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد وندیداد

خویشان دیگر چنین نامیده شده اند : نیاك 𐬀𐬌𐬎𐬀 nyâka= نیا ، پدر بزرك ، پدرکلان ؛ نیاکا 𐬀𐬌𐬎𐬀𐬐𐬀 nyâkâ= مادر بزرك ، مادرکلان (پارهٔ ۹ و ۱۱) ؛ نَپَتْ 𐬀𐬯𐬙𐬌 napaṭ = نوه ، نواده ؛ اگر دختر باشد نپتی 𐬀𐬯𐬙𐬌 naptî (پارهٔ ۱۰ و ۱۱) بواژهٔ نَپَت napaṭ در بند ۱۲ از هات ٤٦ خواهیم برخورد ؛ توئیریَه 𐬙𐬌𐬎𐬌𐬭𐬀 tûirya برادر پدر (عمّ) درفرهنگهای فارسی اَوْدَرْ (یا افدر) برادر پدر (عم) یاد شده است ؛ توئیریا 𐬙𐬌𐬎𐬌𐬭𐬌𐬀 tûiryâ خواهر پدر(عمه) (پارهٔ۱۵) ؛ براتروَیه 𐬠𐬁𐬙𐬭𐬎𐬌𐬭𐬀 brâtruya= برادر زاده،اگردختر باشد براترویا 𐬠𐬁𐬙𐬭𐬎𐬌𐬭𐬌𐬀 brâtruyâ =دختر برادر (پارهٔ ١٤) ؛ توئیریو پوتْهر 𐬙𐬌𐬎𐬌𐬭𐬌𐬬𐬀𐬵𐬀𐬭 tûiryô-Puthra = پسر برادر پدر (پسرعم) ؛ توئیریَه‌دوغذر 𐬙𐬌𐬎𐬌𐬭𐬀-𐬛𐬭𐬌𐬐𐬐𐬭 tûirya-dughdhar = دختر خواهر پدر (دختر عمه)) پارهٔ ۱۷) ، ازبـرای خویشان واژهٔ تَئُوخْمن 𐬙𐬀𐬬𐬀𐬵𐬨𐬁 taoxman آمده (پارهٔ ۲۱)، همین واژه است کـه درفارسی تخم شده وبهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکـه درفـرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۲۵ و جز آن .

اُشتُودگات: یسنا، هات ٤٦

۱ ـ زمیـن = زام 𐬵𐬀𐬨 zam در اوستا، چنانکـه در فارسی، بمعنـی خاك و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ٤ هات ٤٤)، در هادخت نسك فرگرد سوم پارهٔ ۲۰ آمده: روان گناهکار درجهان دیکر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند: کام نِمُوئی زام 𐬐𐬀𐬨-𐬚𐬌𐬨𐬎𐬌-𐬵𐬀𐬨 kâm-nəmôi-zam = بکـدام زمین روی آورم. نگاه کنید بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده ص ۱۷۲.

۲ ـ روی آوردن = نُموئی 𐬚𐬌𐬨𐬎𐬌 nəmôi در دومین جمله همین‌بند نیز آمده از مصدر نَم 𐬚𐬀𐬨 nam، درجا های دیگر اوستا بسیار بکار رفته:در پارهٔ۳۵ زامیاد یشت باجزءآپَ: 𐬀𐬯𐬀-𐬚𐬀𐬨 apa-nam (بدررفتن، برگشتن، گـریختن)؛ در پارهٔ ۹٦ از همان یشت باجـزء فرا: 𐬐𐬁-𐬚𐬀𐬨 frâ-nam (گریختن)همچنین‌است درپارهٔ ۱۸ ازیسنا ۵۷ ودرپارهٔ٤ درواسپ (= گوش) یشت و درفقرهٔ ۵٦ از بهرام یشت بمعنی خمانیدن است؛ در پارهٔ ۳۹ فروردین یشت و پارهٔ۱۰ ازدومین فرگرد وندیداد با جزء وی: 𐬯𐬌-𐬚𐬀𐬨 vî-nam (گشودن، از هم جدا کردن، تمایل دادن)،واژهٔ نم nam درفرهنگهای فارسی بجا مانده و آن واژهٔ نمیدن است که بمعنی میل کردن وتوجه کردن یادگردیده است و در فرهنك جهانگیری باین شعر مولوی گواه آورده شده:

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

این شعررا درمثنوی جلال‌الدین نیافتم.

۳ ـ کجا = کوثْهرا 𐬐𐬎𐬌𐬹𐬎𐬀 kuthrâ، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳٤.

۴ ـ رفتن (𐬚𐬀𐬨𐬎𐬌𐬯𐬌𐬙) از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۵ ـ آزاده، رزمی، سپاهی، لشکری = خْوَئِتو 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬙𐬎𐬌 xvaêtu؛

پیشوا = اَئیریَمَنْ 𐬀𐬌𐬉𐬌𐬭𐬌𐬨𐬀𐬥 airyaman ؛ برزیگر ، کشاورز = وِرِزنا 𐬎𐬌𐬭𐬌𐬵𐬀𐬈𐬀 vərəzānâ (در اینجا بهیئت تأنیث آمده) بگفتار پیشه وران نگاه کنید درپخش نخست.

۶ - دورداشتن(𐬉𐬀𐬭𐬌𐬐𐬌𐬎𐬀 . . . 𐬉𐬀𐬭𐬌𐬐𐬌𐬎𐬀𐬥)ازمصدر دا باجزء پَئیری: 𐬉𐬀𐬭𐬌𐬐𐬌-𐬎𐬀 pairî–dâ دورداشتن ، جداکردن .

۷ - خوشنودکننده = خشنو 𐬵𐬀𐬡𐬌𐬥 xshnu صفت است، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - . . . . نظربوزن شعرباید یك واژه افتاده باشد امازیانی بمعنی نرسیده .

۹ - فرمانروا = ساشْتَر 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀𐬭 sâstar سردار، سرکرده (امیر) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ هات ۳٤

۱۰ - کشور = دَخیو 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬎𐬎𐬥 dahyu ، یادداشت ٦ بند۱٦ هات۳۱.

دومین بند

۱ - ناتوان = اَن‌اَئِشَ 𐬀𐬥𐬀𐬌𐬵𐬌𐬵𐬀 an-aêsha ، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۲۹ .

۲ - کم خواسته‌وکم کس یاکم کارگر: این‌دوواژه هردو درمتن صفت آمده ، همچنان‌واژه‌ای‌که به «بخشای» گردانیدیم نیزصفت‌است‌یعنی‌بخشنده،بخشاینده . بسا صفتهایی‌که دراوستا بکار رفته ، نه در فارسی و نه درهیچیك اززبانهای‌دیگر، ترجمهٔ صفت بصفت درست درنمیآید ناگزیر باید بهیئت دیگر درآورد تا همان مفهوم را برساند . کم خواسته = کمنَ فْشوَ 𐬐𐬀𐬥𐬨𐬌𐬵𐬎𐬀𐬥 kamna-fshva : ازدو جزء آمیزش یافته نخست کمنَ 𐬐𐬀𐬥𐬨𐬀 kamna در فُرس هخامنشی نیز کمنَ kamna، درپهلوی 𐭪𐭬 ودرفارسی کم گوییم . دوم از واژهٔفشو 𐭯𐭱𐭥 fshu (= پسو 𐬨𐬵𐬎𐬎𐬥 pasu)که دریادداشت‌شمارهٔ۹ ازبند ٥ ازهات۲۹ گفتیم‌بمعنی چارپای‌خانگی‌است ،کمنَ فشوَ یعنی‌کم رمه واندك گله یاکسی که‌اندك گله و رمه‌دارد و چارپاکم دارد بعبارت دیگر کم خواسته (اندك مال) درگزارش پهلوی (= زند) نیزکم رمك 𐭪𐭬𐭥𐭫 (کم رمه) شده ودرتوضیح آمده خواستك‌کم 𐬨𐬵𐬎𐬎𐬥𐬫𐬀𐬥 . 𐭪𐭬.

(کم خواسته = کم مال) . دومین صفت کـه کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمنانَر 𐬐𐬀𐬨𐬌𐬥𐬀𐬙𐬀 kamnâ-nar آمده باواژهٔ نر 𐬙𐬀𐬨 nar ساخته‌شده و در یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نر و مرد و کس میباشد درگزارش پهلوی کم مرد شده است .

۳ ـ گله کردن(𐬌𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵𐬀𐬙) = گِرِز 𐬌𐬀𐬭𐬎 garəz ،یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹ .

۴ ـ نگریستن ، دیدن (𐬯𐬀𐬌𐬯𐬀𐬥) = وین 𐬯𐬌𐬥 vin (وئن 𐬯𐬀𐬌𐬥 vaên) با جزء آ 𐬀 در متن آمده . 𐬀𐬯𐬌𐬥 ، 𐬀 درسرواژه 𐬀𐬯𐬌𐬥 دروزن زیادتی‌است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۳ از بند ۲ هات ۳۰ .

۵ ـ یاری ، رامش = رَفْذَر 𐬭𐬀𐬞𐬎𐬭 rafəδhra ، یادداشت ٤بند ۱ هات ۲۸ .

٦ ـ بجای « بخشای » درمتن‌چَگْوَنْگه 𐬌𐬀𐬜𐬯𐬀𐬐𐬀 čagvanh آمده ، دریادداشت شمارهٔ ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده ، دربند ۲۰ ازهات ۵۱ چَگِد 𐬌𐬀𐬜𐬎 čagəd نیزصفت‌است بمعنی بخشاینده ، دهنده ، ارزانی‌دارنده، کام برآورنده ، آرزو برآورنده . دربارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات) واژهٔ‌چَگِمَنْ 𐬌𐬀𐬜𐬀𐬨𐬀𐬙 čagəman بمعنی بخشش وارمغان‌است ، برخی‌این واژه‌هارا ازمصدر چگ 𐬌𐬀𐬜 čag دانسته‌بمعنی‌بخشیدن و آرزوکردن ودرخواستن گرفته‌اند .

۷ ـ دوست = فریَه 𐬭𐬌𐬌𐬀 frya ، یادداشت٦ بند١٤ هات٤٣

۸ ـ آگاهانیدن ، آموزانیدن (𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬙) = آخسا 𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀 â-xsâ ، یادداشت۱۱ بند ٤هات ۲۸ .

۹ ـ دارایی = ایشتی 𐬀𐬌𐬱𐬌𐬙𐬌 îštî ، یادداشت۸ بند ۹ هات ۳۲ .

سومین بند

۱ ـ بامدادِ روز: اوخشانوآسنام 𐬀𐬎𐬱𐬀𐬥𐬎𐬀𐬵𐬀𐬥 . 𐬀𐬎𐬱𐬀𐬥 . دربند۱۰ازهات۵۰نیزآمده: آسنام‌اوخشا 𐬀𐬎𐬱𐬀𐬥 𐬀𐬎𐬱𐬀

(در نسخه بدل اوشا) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ٤٦ آمده : وخشنیتار روچان (روزهای برافزاینده) در گزارش پهلوی بند۱۰ ازهات۵۰ آمده به روشنیه خورشیت‌اندر روچ‌هوش آن اَروس (به روشنی خورشید درروز در سپیده دم بامداد) چنانکه از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده دم یا بامداد اراده شده است . اوخشَن uxshan جداگانه در اوستا بمعنی گاو نر است یا ورزاو = ورزگاو، درآلمانی ochs ، درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ و جز آن به اوخشَن uxshan برمیخوریم ، درگزارش پهلوی گوشن (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۸ هات ٤٤) ؛ اَسْن asn = اَزَن azan بمعنی روز دراوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۱ ودر اُزیرنگاه پارهٔ ۷ وجز آن .

۲ ـ فراز آمدن ، فرارسیدن ( )ازمصدر اَرْ ar با جزء فرا ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ ـ جهان ، هستی ، مردمان = اَنگهو anhu ، دربندهای ۱۰و ۱۱و۱۳ازهمین هات نیز آمده . یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۴ ـ فراگرفتن = دَرِ تهرائی (Inf.) darəthrâi از مصدر دَر dar (داشتن ، دارابودن ، نگاهداشتن) ، یادداشت ۷بند ۷ هات۳۱

۵ ـ آموزش، آگهش، فرمان، آیین = سِنگهَ sāŋgha یادداشت ۷ بند ۱۱هات ۳۱ .

٦ ـ فزایش بخش ، برافزاینده = : برخی این واژه را از وَرِزدا varəzdâ دانسته اند از مصدر وَرز varəz (ورزیدن ،کردن ، بجای آوردن) ، یادداشت شمارهٔ٤ ازبند٤ هات۲۹ نگاه کنید وبرخی دیگر ازمصدروَرِدْ varəd (بالیدن ، فزایش دادن) نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ هات ۳۱ .

۷ - رهاننده = سئوشینت 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬌𐬌𐬀𐬌𐬌. saoṣyant ، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳٤ .

۸ - یاری = اوتهائی 𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀𐬌. ûthâi ازمصدر اَوْ 𐬀𐬎. یاری کردن، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ - آگاه ساختن ، آموزانیدن = سانْسترائی 𐬯𐬀𐬌𐬯𐬀𐬌𐬌𐬀𐬌. sąstrâi از مصدر سَنْگه 𐬯𐬀𐬌𐬌 saṅh ،بارتولومه .Bartholo ازمصدر سَند 𐬯𐬀𐬌𐬌 sąd (ساختن ،انجام دادن) گرفته است . نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ۲۹ .

۱۰ - برگزیدن (𐬯𐬀𐬎) = وَرْ 𐬯𐬀𐬎. var ، یادداشت ۷ بند ۵ هات ۲۸ .

چهارمین بند

۱ - بازداشتن (𐬯𐬀𐬌𐬌) = پا 𐬯𐬀. pâ ، دربند ۸ همین هات نیز آمده . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ - بجای راهبر : وَزْدرَ 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀. vazdra صفت است از مصدر وَز 𐬯𐬀𐬎 vaz که درپهلوی وزیتن 𐭥𐭦𐭩𐭬 ودرفارسی وزیدن گوییم .

در فارسی وزیدن از برای باد بکار میرود اما در اوستا بمعنی رفتن وشدن و گراییدن ودرآمدن وتاختن ودویدن وشتافتن وراندن و کشیدن وپریدن وروان شدن ووزیدن (باد) آمده است . یعنی ازبرای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش از آن برآید . در پارهٔ ۳۳ تیریشت و درپارهٔ ۲ بهرام یشت فعلِ واژهٔ باد بکاررفته یعنی وزیدن ؛ درپاره های ۷ و۹ و۱۱ و۱۵ فعل واژه های گاو (ورزاو) واسب وشتر و گراز آمده یعنی تاختن ؛ درپارهٔ ۱۷ همان یشت ، فعلِ مرد جوان است یعنی درآمدن ؛ درفقرهٔ ۱۹ ازهمان یشت ، فعل مُرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پارهٔ ۵۸ از همان یشت ، فعل واژهٔ سپاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ؛ درپارهٔ ٦۹ زامیاد یشت ، فعل واژه های گرسنگی و تشنگی بکاررفته یعنی روی نمودن ؛ درپارهٔ ۲۰ مهریشت یکبار فعل اسپ ویکبار فعل واژهٔ نیزه آمده یعنی تاختن وپرتاب شدن ، در

گاتها نیزباین فعل برمیخوریم و آن‌دربند ۵ ازهات ۵۳ میباشد که فعل‌دختران‌آمده بمعنی بشوهررفتن . وَزَئیذیائی 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬎𐬀𐬌 (Inf.) vazaidhyâi در پارهٔ ۲۴ ازدومین‌فرگرد وندیداد ازمصدر وزvaz میباشدبمعنی‌روان شدن(آب) ، واژهٔپرواز درفارسی ازپئیری 𐬉𐬀𐬭𐬌 . pairi یا پَرَ 𐬉𐬀𐬭𐬀 . para (فرا ، پیش) و از وازَ 𐬬𐬀𐬵𐬀 . vâza رونده (ازمصدر وَزْ 𐬬𐬀𐬵) آمیزش یافته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ازبند ۱۲ازهات ۵۱ .

۳ - بجای « دین‌راستین » اَشَ 𐬀𐬰𐬀 . asha آمده ، دربندپیش نیزهمین واژه آمده و ازآن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است .

۴ - ازبرای روستا = شُوئیتهرَ 𐬰𐬎𐬌𐬙𐬭𐬀 . shôithra وکشور = دَخیو 𐬛𐬀𐬵𐬎𐬌𐬰 . dahyu بیادداشتهای شمارهٔ ۵ ـ ۶ از بند ۱۶ هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ - پرورانیدن ، پیش‌بردن (ترقی‌دادن) = فرُورِتُوئیش 𐬐𐬭𐬎𐬭𐬌𐬙𐬎𐬌𐬰 . frôrətôiš ازمصدر اَرْ 𐬀𐬭 . ar باجزء فرا 𐬐𐬭𐬀 . frâ که دریادداشت شمارهٔ ۲ازبند پیش گذشت، ازهمین‌بنیاداست فرِرتی 𐬐𐬭𐬌𐬭𐬙𐬌 . frārəti که درهادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ۹ آمده ، بواژهٔ فرِرتی در پارهٔ۲ از یسنا ۸ نیز نگاه کنید ، در نخستین جلد یسنا .

۶ - بدنام یا بدخوانده‌وزشت‌شناخته گردیده = دوش‌اَزوبا 𐬛𐬎𐬰𐬀𐬵𐬎𐬀𐬯𐬀 . duš-azôbâ ، یادداشت ۱ بند ۴هات ۳۱ .

۷ - رفتار = شیَئُوتَهنَ 𐬰𐬌𐬌𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀 . syaothana باین واژه بسیار برخوردیم بسا آنرا به «کردار» برگردانیدیم .

۸ - تباهکار = اَهِموستَ 𐬀𐬵𐬀𐬥𐬎𐬀 . a-hāmusta صفت‌است،درگزارش پهلوی فروت مورت یَهونت 𐬀𐬵𐬀𐬥𐬎𐬀 فَرو مرده بُوَد.

از همین بنیاد است مئُوذَنَ در صفت مئُوذَنُوکَرَ 𐬨𐬀𐬎𐬛𐬀𐬥𐬎𐬀 . maodhanô-kara که درپارهٔ ۳۲ ازیسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی موتك کرتار 𐬨𐬀𐬎𐬛𐬀𐬥𐬎𐬀 mûtak-kartâr شده یعنی تباهکار . این واژه در اینجا بمعنی

شهوتران است که در فارسی ورنج گویند چه مئوذن 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬥 maodhana بمعنی حرص وشهوت است(ورون 𐬨𐬀𐬎 درپهلوی نیز بمعنی شهوت و فساد است) صفت اَهموستَ a-hāmusta که از اَ 𐬀 (ازادوات نفی = نه) واز هام 𐬵𐬀𐬨 ham (هم) و ازموست 𐬨𐬎𐬌𐬵𐬀 musta ساخته شده یعنی کسی که از او شاد نتوان شدن یانفرت انگیز(نگاه کنید به : Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280) در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ مُده بضم اول و فتح ثانی که دربرهان قاطع بمعنی بیمار و ناخوش گرفته شده همان واژهٔ پهلوی موتك 𐭬𐭥𐭲𐭪 mûtak است که یاد کردیم ، برابر واژهٔ اوستایی مرورَ 𐬨𐬭𐬌𐬭𐬀 mrûra یعنی تباه کننده ، زیان رساننده چنانکه دردومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۲۲ آمده و درگزارش پهلوی نیز موتك شده است .

۹ - شهریاری = خشَتهرَ 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬚𐬭𐬀 xshathra

۱۰ - بی بهره کردن ، ربودن (𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬙) = میثَه 𐬨𐬌𐬚 mith (= مَئِتَه 𐬨𐬀𐬌𐬚𐬀 maêtha) دربند ۹ ازهات ۵۳ با جزء هام : 𐬵𐬨𐬀𐬨 - 𐬨𐬌𐬚. هام میته ham mith بهمین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزء های هام و آئیبی : 𐬵𐬨𐬀𐬨 . 𐬀𐬏𐬌𐬚 . 𐬨𐬌𐬚. hąm-aibî-mith بمعنی پذیرفتن وراه دادن است ، میثَه mith برابراست با واژهٔ لاتین mitto

۱۱ - زندگی = جیاتو 𐬚𐬌𐬀𐬙𐬎 jyâtu ، یادداشت ۱۱ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۲ - بجای پیشرو : فرُوگا 𐬞𐬭𐬀𐬐𐬀 (𐬞𐬭𐬀𐬐 - 𐬜𐬀) frô-gâ صفت است یعنی گام فرانهنده ، پیش رونده ازمصدر گا 𐬜𐬀 gâ با جزء فرو = فرا: فراگا 𐬞𐬭𐬀𐬜𐬀 frâ-gâ ، یادداشت ۵ بند ٦ ازهمین هات .

۱۳ - راه = پَتهَمَن 𐬨𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬯 pathman . یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱

۱۴ - آیین نیك، خوب دانش = هوچیستی 𐬵𐬎𐬭𐬎𐬌𐬵𐬌 hu-čistî ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .

۱۵ - آراستن (𐬀𐬭𐬀𐬵𐬙𐬀) ازمصدر کَرْ 𐬐𐬀𐬭 kar کردن ، ساختن،

فراهم کردن ، آماده کردن . یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰ .

پنجمین بند

۱ - دانا ، خوب شناسا ، نیك دانا = هوزِ نتو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . hu-zāntu ، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ٤۳ .

۲ - توانستن 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 = خشی 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 . xshi ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ - نگاهداری کردن(𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌)= دَر 𐬵𐬀𐬎 . dar داشتن،یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۴ - برآن داشتن ، وادار کردن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌) ، از مصدر دا 𐬵𐬀𐬎 . dâ (دادن ، بخشیدن با جزء آ 𐬵𐬀𐬎)

۵ - روش ، رویه = اوروانی 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌 . urvâti ، یادداشت۱ بند ۱۱ هات ۳۰ .

٦ - پیمان ، پیوند وپیوستگی (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌) = میتهر 𐬵𐬀𐬎𐬎 mithra در فرس هخامنشی نیز میتهر ، در فارسی مهر گوییم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است . درگاتها همین یکبار آمده و بمعنی پیمان و پیوند (عهد و قرار) است . در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی کـه در گاتها آمده در جا های دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۱ ـ ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر . گذشته از این ، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی ازدلکش‌ترین یشتهاست درستایش ایزد مهر است . مهر فرشتهٔ فروغ و راستی و پیمان است . صفت میتهْرودروج 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 - 𐬵𐬀𐬎 . mithrô-druǰ که در پارهٔ ۱۹مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ و دربسیاری از جا های دیگر آمده‌یعنی دروغگوینده به مهر یا پیمانشکن . همچنین صفت میتهروزیا 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 - 𐬵𐬀𐬎𐬎 . mithrô-zyâ کـه در پارهٔ ۸۲ مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ آمده یعنی به مهر زیان رساننده یـا پیمـانشکن ؛ میتهروآئوجَنکهْ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 - 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌 .

mithrô-aoǰanh یعنی به مهر زورگوینده یا پیمانشکن که در پارهٔ ۱۰٤ مهریشت آمده و جز آن .

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نپشته (کتیبه) های خود مهر را یاد کرده انـد . همچنین در کنده‌گری (حجّاری) طاق بُستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود . چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید .

نگاه‌کنید بصفحهٔ ۳۹۲ ـ ٤۲۰ آن نامه وبگفتارانگلیسی نگارنده :

Mithra-Cult : The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933 , Part III, p. 255-280.

۷ ـ برگشتن (𐬨𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀) از مصدر ای 𐬀𐬎 آمدن ، شدن با جزء آ 𐬀 ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند۲ هات۳۱ .

۸ ـ دستور، آیین، فرمان = رَشْن 𐬭𐬀𐬰𐬌 rashn ، در بند۱۲ ازهات ۳٤ بواژه های رازِ 𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬎 râzarə و راشْن 𐬭𐬀𐬰𐬌 râshn برخوردیم، هـر دو از یك بنیـاد است ، نخستین را بمعنی آیین گـرفتیم و دومین را بمعنی پاداش . در بند ٦ از هات ٥۰ بواژهٔ رازن 𐬭𐬀𐬵𐬀𐬌 râzan بمعنی آیین خواهیم برخورد و ازهمین بنیاد است واژهٔ رَسمَنْ 𐬭𐬎𐬀𐬵𐬀𐬰𐬌 rasman که درآبان یشت پارهٔ ٦۸ و در بهرام یشت پـارهٔ ٤۳ بمعنی رده (صف جنگ) میباشد برابر واژهٔ لاتین regimen که در فرانسه régime شده است ، از همین واژه است واژهٔ رزم درفارسی ، این‌واژه بمعنی پیکار و نبرد وجنگ بمناسبت رده های (صفهای) آراستهٔ جنگاوران وهماوردان است . همهٔ این واژه ها از مصدر رز 𐬭𐬵 raz درآمده که بمعنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پارهٔ۱٤ و بهرام یشت پاره های ٤۳ و ٤۷ بکار رفته است . از این مصدر با جزء ائیوی : 𐬀𐬄𐬌𐬎𐬀𐬵 aiwi-raz واژهٔ افراختن (افرازم ، افرازد) فارسی‌درآمده است . درنخستین جلد یشتهاص ٥٦۲ سطرسوم لغزشی بنگارنده روی داده‌واژهٔ«آراستن» را با مصدر رز raz اوستا یکی‌دانسته‌است . آراستن ، چنانکه در یادداشت شمارهٔ

۵ از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم ، از مصدر راد 𐬫𐬀𐬛 râd اوستایی است .

واژه هایی که از مصدر رَزْ 𐬫𐬀𐬵 raz در آمده در اوستا بسیار است از آنهاست ارِزَ 𐬀𐬭𐬎𐬵𐬀 araza که در مهریشت پارهٔ ۳۶ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۲ آمده ؛ اَرِزَنْگه 𐬀𐬭𐬎𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥 arəzaŋh که در پارهٔ ۸ مهریشت و پارهٔ ۴۲ زامیاد یشت آمده بمعنی رزم ، آورد ، جنگ ، کارزار، پیکار ، نبرد و بهمین معنی است اَرِزْیا 𐬀𐬭𐬎𐬵𐬌𐬀 arəzyâ در پارهٔ ۱۰۷ فروردین یشت ؛ اَرِزَینت 𐬀𐬭𐬎𐬵𐬌𐬀𐬯𐬀𐬙 arəzayaŋt که درپارهٔ ۳۳ فروردین یشت آمده ، صفت است یعنی جنگ کننده ، رزم آزما و جز آن . در فارسی ،گذشته ازواژه های افراختن و رزم ، واژهٔ رده یعنی رسته (صف) ازهمین بنیاد است :

رده بر کشیدند ایرانیان ببستند خون ریختن را میان (فردوسی)

رَشْنو 𐬭𐬱𐬀𐬐𐬎𐬎 rashnu که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ raz میباشد . رشنو در پهلوی 𐭫𐭱𐭭 و در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزد یسناست . رشن یشت از آنِ این فرشته است ، نگهبانی هجدهمین روز ازماه سپرده باین فرشته است . در نخستین جلد یشتها ص ۵۶۱ ـ ۵۶۳ از او سخن داشتیم .

۹ ـ زندگی کردن (𐬵𐬀𐬎 ... 𐬵𐬀𐬎𐬎) = جی 𐬵𐬀𐬎𐬎 . (ǰi = گی 𐬵𐬀𐬎 gi) ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹ .

۱۰ ـ بخرد ، خردمند ، دانا ، هوشیار = ویچیر 𐬬𐬀𐬌𐬕𐬌𐬭 . vîčira ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۱۱ ـ آزاده = خوَئتو 𐬵𐬎𐬀𐬎𐬎 . xᵛaêtu ،یادداشت شمارهٔ۵ازبند۱همین هات نگاه کنید .

۱۲ ـ آگاهانیدن ، گفتن (𐬵𐬀𐬎 ... 𐬵𐬀𐬎𐬎) از مصدر مرو 𐬨𐬀𐬭𐬎 . mrû با جزء فرُو 𐬯𐬀𐬭𐬎 . (= فرا 𐬯𐬀 . frâ) فراگفتن .

۱۳ ـ گزند ، خونریزی ، ستم = خْرونیَه 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬎 . xrûnya ،در

گـزارش پهلـوی ویخرونیـه 𐬯𐬭𐬀𐬌𐬥𐬌𐬦𐬌𐬀 vixrûnîh در توضیـح افزوده شده دروندیه 𐬛𐬭𐬌𐬯𐬌𐬦𐬌𐬀 drvandîh (ناپاکی) دربند ۸ ازهات۵۳ خرونرا xrunərâ آمـده در گـزارش پهلـوی ویخرونیه vixrûnîh شده و در توضیح افـزوده شده ریش 𐬛𐬌𐬯 rêš (زخم) ، در بند۱۱ ازهات ٤٨ خرور 𐬯𐬭𐬀𐬥𐬭𐬀 . xrûra صفت‌است یعنی خونخوار ، سنگدل ، بیدادگر ، ستنبه ، سهمگین . درگزارش‌پهلوی دروندان خروکیه 𐬛𐬭𐬀𐬥𐬭𐬀𐬵𐬀𐬌𐬵𐬀 در توضیح افـزوده شـده ریش rêš . بهمین معنی است خروم 𐬯𐬭𐬀𐬥𐬭𐬀𐬨𐬀 xrûma در پارهٔ ۳۸ مهریشت و پارهٔ ۳۸ فـروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خـروت 𐬯𐬭𐬀𐬥𐬭𐬀𐬵𐬀 xrûta در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۷ . خرومین 𐬯𐬭𐬀𐬥𐬭𐬀𐬨𐬌𐬥 xrûmîn در مهریشت پارهٔ ۳۸ از قیود است یعنی‌ستمگرانه ؛ خرو 𐬯𐬭𐬀𐬥 xrû در پارهٔ ۳۳ بهرام یشت یعنی گوشت خونین ، پاره‌گوشت خام . خرو xrû نیزنام دیوی‌است ، درپاره های ۹ و۱۲ از یازدهمین فرگرد و ندیداد با گروهی از دیو های دیگر یـاد شده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازپارهٔ ۳۰ ازچهارمین فرگرد وندیداد .

۱۴ - پناه دادن ، یاری کردن ، نگهداری کردن ، رهانیدن = اوزاویتیهیوئی 𐬀𐬎𐬹𐬀𐬌𐬙𐬌𐬵𐬌𐬀𐬎𐬹𐬌 uz-üithyôi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه Bartholo. آن‌را ازمصدراَو 𐬀𐬎𐬹 av یاری‌کردن با جزء اوز 𐬀𐬎𐬹 uz ، دانسته .

ششمین بند

۱ - درخواستن (𐬀𐬵𐬌𐬎𐬹𐬀𐬌𐬙𐬌) = ایش 𐬀𐬌𐬰 ish دربند ۹ همین هات نیز آمده . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند٤ هات ۲۸ .

۲ - آمدن (𐬀𐬵𐬵𐬀𐬵𐬰) = ای 𐬀𐬌 باجزءآ 𐬀 ، در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند پیش گذشت .

۳ - بدرستی = هَئیتهیه 𐬰𐬀𐬌𐬵𐬌𐬛𐬌𐬀𐬵𐬀 haithya در بند۱۹ همین هـات نیز آمده . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بنده هات۳۰ . بارتولومه Bartholo. آن را در این بند haêthahaya نوشته وبمعنی Genossenschaft gehörig گرفته :

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هئیتهیَه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار ، راست ، درست ، هویدا .

۴ - آفریده = دامَن 𐬛𐬁𐬨𐬀𐬌 dâman ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

۵ - بجای پیوستن در متن 𐬌𐬎 از مصدر گا 𐬌 gâ میباشد یعنی رفتن ،گام فرانهادن . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ همین هات .

٦ - واژه ای‌که به نیکخواه گردانیدیم در متن وهیشتَ 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬱𐬀 vahišta آمده . در یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی‌است بمعنی بهتر و همین واژه است‌که در فارسی بهشت‌شده‌است . در اینجا بمعنی بهتری خواستار یا نیکخواه بکار رفته ؛ چنانکه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی آمده است .

۷ - دوست = فریَه 𐬞𐬁𐬙𐬌 . frya ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ همین هات .

۸ - نخستین = پَئُواوریَه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬁𐬙𐬌 . paouruya در بند های۹و۱۵ ازهمین هات نیز آمده . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفتمین بند

۱ - پُشتیبان ، پناه دهنده = پایو 𐬨𐬀𐬌𐬎 . pâyu از مصدر پا 𐬨𐬀 pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ - مانند من ، چون‌من = مَونَتْ 𐬨𐬁𐬎𐬀𐬙𐬀𐬵 . mavaṇt ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤٤ .

۳ - دروغپرست = درِگونَت 𐬛𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵 . drəgvaṇt ،کسی ازسران و فرمانگزاران و شهریاران دیویسنا مراد است . نگاه‌کنید به بند ٤ همین هات .

۴ - آزردن ، آسیب زدن = آئِنَنگه 𐬀𐬌𐬈𐬀𐬈𐬀𐬍𐬵 . aêṇaṇhê در بند ۸ نیز آمده ، نگاه‌کنید یادداشت۳ بند ۸ هات ۳۰

۵ - آماده شدن (𐬛𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬱𐬀 .) بارتولومه آنرا ازمصدر دَرْ 𐬛𐬭 dar گرفته(Altir. wört. sp. 690)بمعنی خودآماده‌کردن . ازبرای‌مصدر

dar (داشتن) بیادداشت شمـارهٔ ۷ از بند ۷ از هـات ۳۱ نگاه کنید . گلدنر Geldner آن را ازمصدر dar̥ (دَرِش 𐬌𐬀𐬭𐬎 . darəsh) یعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است .

۶ - جُز = انیَه 𐬀𐬥𐬌𐬌𐬀 . anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴ .

۷ - منش = مَنَنگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬥𐬌𐬯 . manaṅh ، دراینجا بی‌واژهٔ وُهو vôhu 𐬯𐬌𐬯𐬎 . آمده ناگزیر همان‌امشاسپند بهمن(منش نیك) مُراد است که‌نمایندهٔ‌منش نیك اهورامزد است . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - بجای‌دین‌راستین اَشَ 𐬀𐬵𐬀 . asha دین‌زرتشتی مزدیسنا مُراد است

۹ - رسا ساختن (𐬚𐬀𐬵𐬌𐬚𐬀𐬥𐬀 .)تهرُئوش 𐬚𐬀𐬵𐬎 . thraoš ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۴ .

۱۰ - بجای واژهٔ دستور دانْستوا 𐬛𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 . dəstvâ آمده از مصدر دَنْگه 𐬛𐬀𐬥𐬌 . daṅh(آموزانیدن) که‌در بند۱۱ ازهات۴۳ برخوردیم : 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬯𐬀 . ازهمین بنیاداست صفت دَنگرَ 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬭𐬀 . daṅra درتأنیث‌دَنگرا 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬭𐬀 . (در نسخه بدل 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬭𐬀 .) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا آزموده ،آگاه ،کارآگه . در فروردین یشت پارهٔ۱۳۴و رام یشت پارهٔ۴۰نیز آمده .

همچنین از این بنیاد است دَنگهَنگهْ 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬭𐬀𐬥𐬌𐬭𐬀 . daṅhaṅh یعنی آزمودگی ، استادی ، چابکی (مهارت) و واژهٔ دَهمَ 𐬛𐬀𐬭𐬀 . dahma که در بند۱۶از هات۳۲آمده یعنی پارسا وآزموده و از دین‌آگاه و از آیین برخوردار (یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۲)

صفت دانهیشتَ 𐬛𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀 . dahišta کـه در پارهٔ ۵ از کرده سوم ویسپرد ودر پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳آمده از واژهٔ دَهمَ میباشد یعنی داناتر و از فرزانگی برخوردارتر .

واژهٔ دستور در فارسی از همین واژهٔاوستایی دانستوا dəstvâ میباشد نه از واژهٔ دست (= ید در تازی) که‌در برخی از فرهنگها پنداشته شده است وداراب

دستور پشوتن سنجانا در ترجمهٔ کارنامك ارتخشیر پاپکان (کارنامهٔ اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹۶ میلادی ص۱۷ آن را برابر واژهٔ اوستایی زَستَ 𐬰𐬀𐬯𐬙𐬀 zasta دانسته ، (از برای واژهٔ دست = زستَ zasta نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ هات ۲۸) . در فرهنگ رشیدی که واژهٔ دستور بمعنی قاعده و قانون گرفته شده ، درست است . دست در فارسی بمعنی داوری و حکم و قضاء است . بهمین معنی است 𐭣𐭮𐭮𐭬 در پهلوی چنانکه در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۰ آمده : 𐭣𐭮𐭮𐭬𐭥𐭲𐭬 دست کرد ، رشید یاسمی در ترجمهٔ ارداویرافنامهٔ خود ، چاپ طهران ص۱۳ سطر ۱۴ بمعنی برنخورده است .

واژهٔ دست که در فرهنگها بمعنی مسند و صدر وبسا بمعنی طرز و روش یاد گردیده ، بشعر انوری گواه آورده شده :

زهی دست وزارت از تو دستور چنان کز پای موسی پایهٔ طور

همان واژهٔ اوستایی دانستوا میباشد که درنخستین جزء واژهٔ دستور هم دیده میشود .

دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» بمعنی‌ای که یاد کردیم و از «ور» ، درپهلوی دستوَر (دستوبر) 𐭣𐭮𐭮𐭯𐭥 dastovar (dasto-bar) شده جزء دوم کـه وَرْ باشد در اوستا و فرس هخامنشی بَرَ 𐬨𐬁𐬭𐬀 . bara یعنی برنده از مصدر بَر 𐬨𐬁𐬭 . barبردن است چنانکه دراوستا زَئوثْهرُ بَرَ 𐬰𐬀𐬎𐬹𐬌𐬭𐬀-𐬨𐬁𐬭𐬀 . zaothrô-bara یعنی (آب) زورْبرنده ، درپارهٔ ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی تَکَ بَر taka-bara که در سنگ نبشته (کتیبهٔ) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده بمعنی سپربرنده یاتاج برنده (= تاجور) وباشد هم که بمعنی تکاور باشد ؛ وَر vara و بَر bara یکی است ، باء وواو بهمدیگر تبدیل میابد چنانکه در خود اوستا ، مانند واژهٔ گَـذَوَر 𐬜𐬀𐬙𐬀𐬯𐬁𐬭𐬀 gadha-vara (در یسنا۹ پارهٔ ۱۰) یعنی گرز برنده یـا گرزور ؛ گئوشـاوَر 𐬜𐬀𐬱𐬀𐬵𐬁𐬭𐬀 gaoshâ-vara (در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده ، گاهی در انجام یکدسته ازواژه ها بر و گاهی ور شده چون پیغمبر در پهلوی پتامبر

pêtâmbar ؛ رهبر ؛ زنبر (= زنبیل) ؛ داور، در پهلوی داتوبَر dâtobar ؛ کینور، در پهلوی کینوور ؛ کدیور (کدخدای) چنانکه میدانیم دراین واژه‌ها واو مفتوح و راء ساکن‌است ، بسا هم‌واو و راء زده‌وحرف‌پیش‌ازواومضموم‌است . چون‌وخشور درپهلوی‌وخشوْر یعنی پیغمبر (نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ هات ۲۸) ؛ رنجور ؛ آزور یعنی آزمند و خود واژهٔ دستور . دستور درنوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ یا بزرگ‌فرمدار(نخست وزیر) و بسا ازبرای بزرگ پیشوایان دینی یاموبدبزرگ آمده چنانکه در کارنامك ارتخشیر پاپکان در فصل سوم در فقره های ۱۵و۱۹ و۲۰ امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند .

همچنین دستوور درپهلوی لفظ مرادف داتوبر یعنی داور است وبمعنی داوری هم آمده‌است چنانك درماتیکان هزارداتستان . نگاه‌کنیدبه :

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae Heidelberg 1922, S. 52-53,

دستور نیز در فارسی بمعنی اندرزدهنده و وزیر است :

سیامك خجسته یکی پور داشت که نزد نیا جای دستور داشت

دستوری کاری است که از یك دستور برآید :

نه موبد مر او را نه فرمانروای جهان پر ز دستوری سوفرای

همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است .

کنون من بدستوری شهریار به‌پیچم بدین کینه‌و کارزار (فردوسی)

دستوَریه dastovarîh (= دستوری) در پهلوی بمعنی فتوی واجازه است چنانکه درشایست نه شایست فصل ۸ فقره‌های ٥ و۱۰ و۱۱دستور مانندواژهٔوزیر که گفتیم دراوستاویچیرَ vičira آمده بمعنی صاحب رأی وفتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم‌گزار است (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۲۹) . دستورکسی است آزموده و از آیین برخوردار و

دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره ور ، امروزه در فارسی واژهٔ دستور بمعنی روش و آیین و قاعده هم بکارمیرود ، نگارنده واژهٔ دستور را در بند ۷ از هات ٤٦ بجای‌دانستوا dastvâ که ریشهٔ واژهٔ فارسی ماست، بمعنی‌اصلی خودگرفته است .

۱۱ - نهاد بجای دَئِنا 𐬛𐬀𐬌𐬥𐬀 . daênâ ، یادداشت۲ بند۱۱ هات ۳۱ .

هشتمین بند

۱ - در سرداشتن ، در دل داشتن (𐬛𐬀𐬌𐬥𐬌) از مصدر دا 𐬛𐬀 . dâ (دادن) ، بهمین معنی است در بند ۱۸ همین هات .

۲ - هستی = گئِتها 𐬜𐬀𐬌𐬙𐬀 . gaêthâ در بند های ۱۲- ۱۳ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ - آسیب آوردن ، آزردن مانند شمارهٔ ٤ بند پیش .

۴ - رنج ، درد ، گزند = آثهری 𐬀𐬞𐬭𐬌 . âthri ازمصدرآثه 𐬀𐬞 . âth آزردن ، تباه‌کردن ، نابود ساختن ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۲ .

۵ - رسیدن (𐬀𐬐𐬀𐬙𐬀) از مصدر آنس 𐬀𐬐 . aṇs با جزء 𐬀𐬐𐬌 (𐬀𐬥𐬀 فرا) ، یادداشت ۱۱ بند ١٤ هات ٤۳ .

٦ - واژه‌ای‌که به برگشته‌گردانیدیم ازبرای رساندن‌معنی‌است‌چه پَئیتیَئوگَت 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌𐬎𐬀𐬜𐬀𐬵 . paityaogaṭ از قیود است : از پئیتی 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌 . paitî (درفرس هخامنشی پتی patiy) یعنی‌پذیره درفارسی پاد وپاذ شده ، درسریکدسته از واژه ها بجا مانده چون پاداش که در پهلوی پات دهشن 𐬯𐬀𐬑𐬌𐬛𐬀𐬵𐬎𐬀𐬵 pâtdahiṣn گویند ؛ پازهر یا پادزهر وجزآن . خود واژهٔ پذیره : پئیتی + اَرْ 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌-𐬀𐬭 . paiti-ar یعنی‌پذیره شدن ، بضدکسی‌رفتن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۱ . جزء دوم از اَئوجوئی 𐬀𐬎𐬎𐬌 aoǰôi درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۷ ازهات ۳۲ گذشت وبمعنی شدن ورفتن وجنبیدن و بگردش در آمدن است . واژهٔ پئیتیَئوگت paityaogaṭ در گزارش پهلوی به 𐬯𐬀 𐬯𐬌𐬙𐬌𐬭𐬀𐬴-𐬭𐬀𐬯𐬀𐬱𐬀𐬵𐬌𐬀 pa patirak-ravašnîha پەتَرَکْ‌رَوَشنیه

گردانیده شده یعنی « به پذیره‌روش » پئیتیئوگت تبئِشَهیه paityaogəṭ tbaêshahya 𐬉𐬀𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬐𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀 که در پارهٔ ۵۱ تیریشت و در پارهٔ ۸ یسنا شانزدهم آمده یعنی برگشت دشمنی ، بازگشت ستیزه (بخود همان کسیکه بدي و دشمنی از وی سرزده) .

۷ - رسیدن ، درآمدن ، گامزدن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬐𐬌𐬎𐬀) = جَس 𐬵𐬀𐬎𐬎 jaṛ ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۲۸ .

۸ - آزار ، دشمنی ، بدخواهی ،کینه ، ستیزه = دْوَاِشَنگه dvaêshaṅh 𐬛𐬭𐬀𐬉𐬱𐬀𐬙 ، یادداشت ٦ بند ٦ هات ۲۸ .

۹ - خود = تَنو 𐬞𐬀𐬥𐬌 tanû (خویشتن) ، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۳۰ .

۱۰ - بی بهره ماندن ، دورماندن و بازداشته شدن (𐬉𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬐𐬌) = پا 𐬉𐬀 pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۱۱ - زندگی‌خوب(خوب زیوشن) = هوجیاتی 𐬣𐬭𐬌𐬵𐬀𐬞𐬌𐬎𐬀 hu-ǰyâtî ؛ زندگی‌بد (دژزیوشن) = دوژجیاتی 𐬛𐬨𐬌𐬵𐬀𐬞𐬌𐬎𐬀 duz-ǰyâtî ، نگاه کنید یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ - راد = اَرِدَ 𐬀𐬭𐬌𐬨𐬀 arəda در بند ۱٦ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳٤ .

۲ - آموزانیدن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬐𐬌𐬎𐬀) = چیش 𐬧𐬌𐬯 čish ، یادداشت٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ - بجای« کارسازتر »زِویشتَیه 𐬵𐬌𐬎𐬌𐬯𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 zəvîštya آمده ، میتوان نیزبجای‌آن تند تر یا تواناتر آورد ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۸ بند ۹ هات ۲۸ .

۴ - بزرگ داشتن ، بلند داشتن (𐬫𐬀𐬎𐬎𐬀𐬐𐬌𐬎𐬀) = اوزْ 𐬫 uz ، یادداشت ٤ بند ۷ هات ٤٤ .

۵ - پاك = سپنتَ 𐬯𐬀𐬥𐬎 spəṇta (سپند) و بجای درستکردار اَشَوَنْ 𐬀𐬱𐬀𐬯𐬀𐬥 ashavan (اشو) آمده است .

۶ - در بارهٔ « آفرینندهٔ جاندار » = گئوش‌تَشَن 𐬒𐬀𐬎𐬱𐬙𐬁 gāuš-tashan یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۷ - خواستار شنیدن (𐬀𐬰𐬌 = ایش 𐬀𐬰𐬌 . ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ .

دهمین بند ۱ - مرد و زن : در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم واژهٔ نر 𐬀𐬥𐬁 nar که در فارسی نیز نرگوییم بمعنی یل و دلیر وبمعنی مرد ، در برابر زن ، در اوستا بسیار آمده . بسا این واژه در اوستا نا 𐬀𐬥𐬀 nâ آمده ، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ٤٦ .

زن = گِنا 𐬒𐬀𐬦𐬀 gənâ دریسنا۳۸ (هفت‌هات)پارهٔ۱ نیز آمده، درپخشهای دیگر نامه مینوی غِنا 𐬒𐬀𐬦𐬀 ghənâ و غنا 𐬒𐬀𐬦𐬀 ghnâ چنانکه در یسنا ۱ پارهٔ ٦ و یسنا ۲ پارهٔ ٦ و ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ٥ و جز آن . همچنین در گاتها جِنی 𐬵𐬀𐬦𐬌 jəni آمده چنانکه در هات ٥۳ بند ٦ و در جا های دیگر جَنی 𐬵𐬀𐬦𐬌 jani چنانکه در یسنا ۱۰ پاره های ۱٥ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰ وندیداد پارهٔ ۱۰ در پهلوی زن 𐬵𐬀𐬦𐬌 و در فارسی زن . در اینجا یادآور میشویم که زن نیکِ شوهر برگزیده دراوستا نائیری 𐬀𐬥𐬌𐬭𐬌 nâirî خوانده شده ، در هفت هات : یسنا ۳٥ پارهٔ ٦ ؛ یسنا ۳۷ پارهٔ ۳ ؛ یسنا ۳۹ پارهٔ ۲ ؛ یسنا ٤۱ پارهٔ ۲ و بسا در جاهای دیگربآن برمیخوریم . همچنین بواژهٔ نائیریکا 𐬀𐬥𐬌𐬭𐬌𐬑𐬀 nâirikâ بهمین معنی در اوستا بسیار بر میخوریم . زن بدکردار و هرزه جَهی 𐬵𐬀𐬲𐬌 jahî و جهیکا 𐬵𐬀𐬲𐬌𐬑𐬀 jahikâ خوانده شده چنانك در اردیبهشت یشت پارهٔ۹وتیریشت پارهٔ ٥۹ و جزآن . درپهلوی جِه 𐭩𐭲 jêh ودر برهان‌قاطع نیز یاد شده ، از لغات زند وپازند ، بمعنی زن‌فاحشه وبدکارگرفته شده است ، همچنین درهمان فرهنك‌واژهٔ جهمرز یادشده و این هم درست‌است . جهمرزیا «زن‌باره» کسی است که بزن جه یاروسپی و بدکار درآمیزد . نگاه کنیدبگفتارغلامبارگی در جلد وندیداد .

۲ ـ بجای آوردن (𐬉𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀) =دا 𐬉𐬎 . dâ دادن ، بخشودن ، آفریدن .

۳ ـ جهان = انگهو 𐬀𐬌𐬵𐬎𐬀 . aŋhu در بند۳ ازهمین هات بآن برخوردیم ودر بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده .

۴ ـ دانستن (𐬫𐬀𐬌𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀) =وید 𐬫𐬀𐬎 : vid ، یادداشت ۷ بند٤ هات ۲۸ .

۵ ـ پاداش = آشی 𐬀𐬱𐬌 . ashi ، یادداشت ٥ بند ٤ هات ۲۸ .

٦ ـ بجای درستکردار اَشَ 𐬀𐬱𐬀 . asha آمده است .

۷ ـ بجای بهشت خشَتْهر 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬚𐬀 xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر گاتها .

۸ ـ نیایش = وَهْمَ 𐬯𐬀𐬵𐬀 . vahma ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳٤ .

۹ ـ برگماشتن (𐬵𐬀𐬚𐬌𐬎𐬀) = هَچ 𐬵𐬀𐬚 . hač ، یادداشت۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۱۰ ـ ازبرای پل‌چینوت بگفتار آن دربخش نخست نگاه کنید .

۱۱ ـ گذشتن(𐬐𐬀𐬉... 𐬐𐬀𐬎𐬀) پَرْ 𐬐𐬀𐬎 . par با جزء 𐬐𐬀 . فرا(𐬐𐬀𐬉 . فرو) فراگذشتن ، گذرکردن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۳ از بند ۱۳ هات ٤٤ .

یازدهمین بند

۱ ـ توانایی = خشَتْهر 𐬵𐬌𐬯𐬀𐬚𐬀 . xshathra

۲ ـ کَرَپَنْ 𐬐𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬎 . Karapan ؛ کَوی 𐬐𐬀𐬎 kavi از آنان جداگانه سخن رفت .

۳ ـ وادارکردن (𐬌𐬎𐬀𐬐𐬀𐬎) = یوج 𐬌𐬎𐬀 . yuj (= 𐬌𐬎𐬀𐬐 . yaog) ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .

۴ ـ مردم = مَشیه 𐬨𐬀𐬱𐬌𐬎𐬀 . maŝya دربند٤از هات۲۹ و در بند۱۱

از هات ۳۰ و در بند های ٤ و ٥ و ٨ از هات ۳۲ و در بند ٥ از هات ۳٤ و در بند ۱۱ از هات ٤۳ و در بند ۱۱ از هات ٤٥ بآن برخوردیم ، در بند های ۱ و ٥ ازهات ٤٨ نیز آمده است . بواژهٔ مَرت 𐬨𐬀𐬭𐬙𐬀 marəta که از همین بنیاد وبهمین معنی است در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ٥ از هات ٤٥ نیز برخوردیم ، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و دز بند ۱۱ از هات ۲۹ واژهٔ مَش 𐬨𐬀𐬱𐬀 masha بهمین معنی واز همین بنیاد است ؛ در بند٦ از هات ۳۰ و در بند۱۲ ازهات ۳۲ واژهٔ مَرتَنْ 𐬨𐬀𐬭𐬙𐬀𐬯𐬀𐬙 marətan صفت است یعنی مردنی ، درگذشتنی (نگاه کنیدبنام کیومرث در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ هات ۲۹) .

واژه های دیگر ازهمین بنیاد چون مرتهیو 𐬨𐬀𐬭𐬙𐬌𐬎𐬹 marəthyu که‌در بند۸ از هات ٥۳ آمده یعنی مرگ ، از واژه های اَمِش 𐬀𐬨𐬀𐬱 a-məsha (امشا + سپند) و اَمِرتات 𐬀𐬨𐬀𐬭𐬙𐬀𐬑 a-mərətaṭ (امرداد) که هر دو با حرف نفی اَ 𐬀 آمده یعنی بیمرگ و جاودانی ، جداگانه درگفتار امشاسپندان سخن‌رفت . همه این‌واژه ها ازمصدرمَر 𐬨𐬀𐬭 mar درآمده که بمعنی مردن است ، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه‌است یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نگاه‌کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٤ هات ۲۹ .

٥ ـ بد = اَکَ 𐬀𐬴𐬀 aka ، یادداشت ٥ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ ـ تباه کردن = مِرنگِیدیائی 𐬨𐬀𐬭𐬙𐬀𐬑𐬌𐬐𐬌𐬎𐬌𐬀𐬌 marəṇgəidyâi (Inf.) ازمصدر مَرنج 𐬨𐬀𐬭𐬙𐬀𐬑 marəṇc که بمعنی میرانیدن ونیست‌کردن و تباه کردن وکشتن است ، در بند ۱ از هات ۳۱ ودر بند ۱ از هات ٤٥ و در بند۱۰ از هات ٥۱ و در بند ٦ از هات ٥۳ به مرنج برمیخوریم ، از همین‌بنیاد وبهمین معنی است . مِرنجیائی 𐬨𐬀𐬭𐬙𐬀𐬑𐬌𐬐𐬌𐬎𐬌𐬀𐬌 marəṇcyâi (Inf.) که در بند ۱٤ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی‌گزند‌رسانیدن ، تباه ساختن ونیز از همین بنیاد است واژهٔ مَرَکَ 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬴𐬀 maraka که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و درپخشهای دیگراوستا مَهرکَ 𐬨𐬀𐬥𐬭𐬀𐬴𐬀 mahrka و در فارسی مرگ شده است همچنین

واژهٔ مَرَختَرْ 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬵𐬙𐬁 maraxtar که دربند۱۳ ازهات۳۲ آمده، بمعنی تباه کننده ، از همین بنیاد است مَرِدْ 𐬨𐬀𐬭𐬌 marəd که هیئت دیگری است از مرنچ maraṇc و در بند های ۹ و۱۰ و۱۱ و۱۲ از هات ۳۲ بکاررفته است ، برابر واژهٔ لاتین mordere که در فرانسه mordre شده‌است . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ هات ۳۱ .

۷ - زندگی = آهو 𐬀𐬵𐬎 ahu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۸ - دین = دَئِنا 𐬛𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀 daêna بمعنی نهاد و منش و وجدان است . چنانکه در بند ۷ از همین هات .

۹ - هراسیدن ، بیم‌داشتن (𐬵𐬀𐬴𐬀𐬹𐬙𐬌𐬥) = خرود 𐬵𐬀𐬴𐬎 xrud (خرَئود 𐬵𐬀𐬴𐬀𐬹𐬎 xraod) در بند ۱۳ از هات ٥۱ نیز آمده ، در گزارش پهلوی خروسیشن یهبونتن 𐬵𐬀𐬴𐬎𐬌𐬎𐬌𐬥𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌𐬥 (= داتن 𐬛𐬀𐬙𐬌𐬥) یعنی خروش‌دادن ، درگزارش پهلوی واژهٔ خرو 𐬵𐬀𐬴𐬀 xru یا خرود 𐬵𐬀𐬴𐬎 xrud مشتبه شده با واژهٔ خروس 𐬵𐬀𐬴𐬌𐬎 xrus (= خرَئوس 𐬵𐬀𐬴𐬀𐬹𐬎𐬎 xraos) که بمعنی خروشیدن است و در پهلوی نیزبه خروشیدن گردانیده شده است . دربند ۸ از هات ٥۳ بواژهٔ خروس (خروشیدن) برمیخوریم (نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٦ آن بند) ، خرود 𐬵𐬀𐬴𐬎 xrud بمعنی‌هراسیدن وبیم داشتن است ؛ خروَنت 𐬵𐬀𐬴𐬯𐬀𐬥𐬚 xrvaṇt صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خرود در نامهٔ پازند آئوگِمَدئِچا Aogəmadaēcâ در پارهٔ ۲۸ بکاررفته و درپازندبجای آن‌سهمگین آورده شده است (در بارهٔ این نامه نگاه‌کنید بجلد خرده اوستا ،گزارش نگارنده ص ۱۷٤- ۱۷۸) خرَئودَتْ‌اوروَنْ 𐬵𐬀𐬴𐬀𐬹𐬎𐬀𐬚𐬌𐬉𐬨𐬎 xraodaṭ-urvan که در پارهٔ ٤ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده ، صفت است یعنی هراسیدن روان .

۱۰ - دربارهٔ پل چینوت (پل صراط) نگاه‌کنیدبگفتارآن دربخش‌نخست .

۱۱ - رسیدن ، گراییدن (𐬀𐬄𐬌𐬎 𐬙𐬀𐬥𐬌) = آئیبی‌گم 𐬀𐬄𐬌𐬎 - 𐬙𐬀𐬥 aibî-gam ، یادداشت ۲ بند ۳ هات ٤۳ .

۱۲ - بجای « همیشه » ویسپَ 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬯𐬎 (همه) ؛ «پاینده» یو 𐬌𐬎 yu (جاودان) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ۴۹ نیز این دوواژه با هم آمده یعنی هماره جاودان .

۱۳ - یار = اَستی 𐬀𐬎𐬌𐬎 asti ، یادداشت ۹ بند۲۲ هات ۳۱ .

۱۴ - خـان و مـان دروغ = دروجـو دِمـانَ 𐬟𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌𐬎 drûǰô-dəmâna دوزخ مراد است ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ٣١ .

دوازدهمین بند

۱ - نواده = نَپَتْ 𐬥𐬀𐬯𐬀𐬙 napat ، یادداشت ۸ بند۱۱ هات ٤٥ .

۳ - خویش‌درمتن 𐬥𐬀𐬯𐬀𐬙𐬌𐬎 + ۳ 𐬎. آمده از واژه نپتیَه 𐬥𐬀𐬯𐬀𐬙𐬌𐬎 naptya آمده و از آن کسانی که از یك پشت و دودمان اند ، اراده شده است . نپتیه Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۲ یاد شده است .

۳ - بجای نامور یا نامبردار آئوجیَه 𐬀𐬎𐬌𐬎 aoǰya صفت است (اسم مفعول) ازمصدر آئوج 𐬀𐬎 aoǰ نامیدن ، خواندن ، یادکردن ، یادداشت۵ بند ۱۰ هات ۳۲ .

۴ - روی کردن (𐬌𐬎𐬀𐬥) از مصدر گم 𐬜𐬌 gam با جزء اوس 𐬎 us (= اوز 𐬎 uz) در رسیدن ، درآمدن، اوز در سرفعل جن 𐬐𐬀𐬥 jən در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۵ - کوشش = تهوَخشْنگه 𐬞𐬯𐬀𐬎𐬯𐬀𐬎𐬱𐬀𐬜𐬀 thwaxshanh ،یادداشت ۹ بند ۲ هات ۲۹ .

٦ - گشایش‌بخش = فراد 𐬐𐬁𐬀𐬎 frâd ، یادداشت ۹ بند ١٤ هات ٣٤ ؛ هستی = گئِتها 𐬜𐬀𐬌𐬞𐬀 gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰

۷ - پذیرفتن ، راه دادن (𐬵𐬀𐬥 𐬀𐬎𐬌) = هام اَئیبی‌میثه 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬀𐬎𐬌 hąm-aibî-mith ،یادداشت۱۰ بند٤ ازهمین هات‌نگاه کنید .

۸ - رامش بخشیدن = رَفِذْرائی 𐬭𐬀𐬯𐬌𐬛𐬭𐬀𐬌 . rafədhrâi (Inf.) ، یادداشت٤ بند ۱ هات۲۸ .

۹ - سرانجام، پایان ، فرجام = سَسْتَ 𐬯𐬀𐬯𐬎 . sasta ، یادداشت ٥ بند۸ هات ۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ - آمادگی = رادَنگه 𐬭𐬀𐬛𐬀𐬐𐬀𐬵 . râdaṅh بخدمت آماده بودن و درراه دین جانفشانی کردن وفداکاری کردن ، مراداست . دربند۱۷همین‌هات‌نیز آمده، نگاه‌کنیدبیادداشت‌شمارهٔ٥ ازبند۹هات ۲۹ .

۲ - برازنده ودرخور = اِرِتهوَ 𐬀𐬭𐬎𐬹𐬎𐬀 . ərəthwa ، یادداشت۲بند ۱۰ هات۲۸ .

۳ - شنوده‌شدن = فرَسرُوئیدیائی 𐬐𐬭𐬀𐬯𐬭𐬎𐬌𐬛𐬌𐬀𐬌 . (Inf.)fra-srûidyâi در بند ۱٤ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی سزاواراست که نام‌و آوازه اش بگوش همه‌کس برسد ، نگاه‌کنید بیادداشت ٥ ازبند ۱۲ هات ۳٤ .

۴ - زندگی = اهو 𐬀𐬣𐬎 . ahu ، دریادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات گذشت .

٥ - هستی یا دارایی = گئِتها gaêthâ دربند های ۸و۱۲نیز بآن برخوردیم .

٦ - برافزودن = فراد 𐬐𐬭𐬀𐬛 . frâd ، یادداشت ۲ بند ۱۱هات ۳۳.

۷ - خوب دوست یـا دوست خوب = هوش هَخـی 𐬣𐬎𐬹𐬯-𐬣𐬀𐬵𐬌 . huš-haxi ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

شناختن (𐬨𐬀𐬌𐬥𐬀𐬛𐬌𐬵) از مصدر مَن 𐬨𐬀𐬌 . man شناختن ، اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

چهاردهمین بند

۱ - پاکدین = اَشَوَنْ 𐬀𐬱𐬀𐬎𐬯𐬀𐬌 . ashavan دربند ٥ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین

(اَشَ asha)

۲ ـ دوست = اورْوَتَه urvatha ، یادداشت۷بند ۲۱هات۳۱.

۳ ـ در بارهٔ آیین‌مغ = مَگَ maga وصفت مه = مَزْ maz (بزرگ) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ و شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹ .

۴ ـ خواستن، آرزو کردن ( ) = وَسْ vas دربند ۱٦ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ ـ پایان کار، سرانجام = یآوُنگه yâŋh (یاه yâh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ ـ یك‌سرای = هَدَمْ ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ٤٤ .

۷ ـ درآمیختن یا گِردهم در آمدن ( ) = میَس myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳ .

۸ ـ گفتار = اوخذَ uxdha ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۹ ـ خواندن( ) = زبا zbâ ، یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱ .

پانزدهمین بند

۱ ـ آگاهانیدن ،گفتن ( ) = وَچ vač ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ ـ دانا ، هوشیار = داتَه dâtha ؛ نادان ، بیهوش = اداتَه a-dâtha (با حرف نفی اَ) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه برمیخوریم ، یادداشت۱ بند۱۰ هات ۲۸ .

۳ ـ بازشناختن( ) = وی‌چی vi-či در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۴ ـ بجای راستی، اَشَ asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درستکرداری که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت .

۵ - ارزانی داشتن (𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌) از مصدر دا 𐬌𐬎 dâ بخشودن ، دادن ، آفریدن .

۶ - نخستین = پَئواورویَه 𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎 paouruya ،یادداشت۸بند۱۱ هات ۲۸ .

۷ - آیین ، داد = داتَ 𐬌𐬎𐬌𐬎 dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

شانزدهمین بند

۱ - راد = اَرِدَ 𐬌𐬎𐬌𐬎 arəda، دریادداشت‌شمارهٔ ۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی‌ای که نگارنده باین واژه داده سنّتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمیآید .

۲ - آنجا = آتهرا 𐬌𐬎𐬌𐬎 athrâ (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای یَتهرا 𐬌𐬎𐬌𐬎 yathrâ میباشد که ازظروف مکان است ، درآغاز بند آینده نیز همین واژه بکار رفته است . (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)

۳ - رفتن (𐬌𐬎) = ای 𐬌 ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ - خواستن(𐬌𐬎) = وَسْ 𐬌𐬎 vas در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٤ همین هات گذشت .

۵ - خوش = اوشتا 𐬌𐬎 ušta ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - بودن = ستُوئی 𐬌𐬎 (Inf.) stôi ،یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤ .

۷ - پیوستن (𐬌𐬎) = هَچْ 𐬌𐬎 hač ، یادداشت ۹بند ۹ هات۳۳ .

۸ - بکام یا دارائی = ایشتی 𐬌𐬎 îštî ،یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۹ - افزایش = وَرِدِمام 𐬌𐬎 varədəmąm ازمصدر وَرَدَ 𐬌𐬎 varəd افزودن، بالیدن ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳۱ .

۱۰ - آرام گزیدن ، جای گرفتن(𐬌𐬎) = شی 𐬌 shi، یادداشت ٦ بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفدهمین بند ۱ - بجای سنجیده در متن اَفْشَمَن 𐬀𐬉𐬎𐬱𐬀𐬨𐬀𐬙 afshman و بجای نا سنجیده اَنْاَفْشَمَنْ 𐬀𐬙𐬀𐬉𐬎𐬱𐬀𐬨𐬀𐬙 an-afshman (با حرف نفی اَن 𐬀𐬙 an) آمده و در گزارش پهلوی به پَتمان 𐬨𐬀𐬑𐬙𐬀𐬙 patmân و لاپتمانیکیه 𐬤𐬀 𐬨𐬀𐬑𐬙𐬀𐬙𐬌𐬐𐬀𐬐𐬀 lâ patmânîkîh گردانیده شده یعنی پیمان و نه پیمان یا موزون و ناموزون چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته در گزارش پهلوی افْشَمَن با افسمن 𐬀𐬉𐬎𐬱𐬀𐬨𐬀𐬙 afsman مشتبه شده است . افْسمن که در پارهٔ ۱۶ از یسنا ۱۹ و در پارهٔ ٤ از یسنا ۷۱ و پارهٔ ۳ از کردهٔ سیزدهم ویسپرد آمده بمعنی یك فرد شعر یا بیت است . این واژه نیز در گزارش پهلوی به پتمان گردانیده شده ودر اینجا پتمان (= پیمان) بمعنی وزن و مقیاس شعر ، درست است اما در بند ۱۷ از هات٤٦ از شیوهٔ سخن پیغمبر، در گاتها ، دور مینماید که واژهٔ افشمن را بمعنی گفتار موزون بکار برده باشد و خواسته باشد بگوید که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد . بارتولومه افشمن را بمعنی زیان گرفته (Nachteil) و اَن افشمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید : ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زیان یا بیچارگی تو سخن خواهم داشت آنچنان که مزدا بتو آمرزش آورد و ترا ببخشاید .

بارتولومه اَفش 𐬀𐬉𐬎 afsha را که در پارهٔ ۱۰ از سیزدهمین فرگرد وندیداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زیان دانسته است (damnum) verlust, schaden ، دانشمندان دیگر بمعنی دیگر گرفته‌اند :اشپیگل Spiegel ترجمه کرده : unangemessenes, angemessenes ؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند اشپیگل معنی کرده وپس از آن : nicht in gemeiner Rede , (Lobes) Hymnen

هوگ Haug : not curses, blessings

جکسن Jackson : not ordinances , ordinances

دهارله De Harlez: conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles

یوستی Yusti: Unmetriches , Ungemessenes ,metrisch

میلز Mills : not metrical , metrical

دارمستتر : Darmesteter rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois

کانگا : Kanga unmeasured verse ,measured verse

پونگر : Punegar unmetrically ' in metre

چاترجی : Chatterji ingnoble ,noble

۲ - سخن داشتن (𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌) = سَنگه 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 sanh یادداشت ۱ بند ٤ هات ۲۹ .

۳ - همچنین = هدا 𐬵𐬀𐬙𐬌𐬥 hadā' ، یادداشت ۷ بند۲ هات۲۹ .

۴ - فرمانبری،شنوایی=سِرَئوش 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙𐬌𐬥 səraosha، یادداشت ٤ بنده هات۲۸ .

۵ - شما : درمتن وِستا 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 vəstâ (درنسخه‌بدل‌ویستا vîstâ

𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 ازضمیر وَ 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 va (شما) بارتولومه:

Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311

٦ - نیایش=وَهْمَ 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 vahma دریادداشت‌شمارهٔ۸ ازبند۱۰همین هات گذشت .

۷ - آمادگی= رادَنگه 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 râdaṅh ، دریادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۱۳ همین هات گذشت .

۸ - اندرزگر (مشاور) = مَنْتو 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 maṇtu ، یادداشت ٦ بند ٤ هات ۳۳ .

۹ - کارآگاه=دنگرَ 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 daṅra ، دریادداشت ۱۰ بند ۷ همین هات گذشت .

۱۰ - بواژه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش وبازشناختن دربنده۱۵همین هات نیزبرخوردیم .

هجدهمین بند

۱ - پایدار(𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥) ازصفت‌یو 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬥 yu که بمعنی پایدار و استوار است .

۲ ـ بجای«من خود»اَس‌چیت 𐬀𐬎𐬌𐬵 as-čit ،یادداشت۲بند۶هات۲۹

۳ ـ دارایی = ایشتی 𐬌𐬰𐬌𐬵 ishtî ، دریادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت .

۴ ـ نوید دادن (𐬵𐬀𐬭𐬌𐬯𐬀𐬎) = چیش 𐬵𐬌𐬰 čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ ـ ستیزه = آنستَ 𐬀𐬯𐬙𐬀 asta ؛ ستیزه‌کردن = آنستائی astâi 𐬀𐬯𐬙𐬀𐬌 (Inf.) ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳٤ .

٦ ـ درسرداشتن ، دردل‌داشتن (𐬎𐬭𐬎𐬀𐬵𐬌) ازمصدردا 𐬎𐬭 در یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ گذشت .

۷ ـ خواست ، کام (اراده) = وارَ 𐬬𐬀𐬭𐬀 vâra ، یادداشت٦بند۲هات۳۳

۸ ـ خوشنود ساختن (𐬵𐬌𐬰𐬥𐬀𐬵) = خشنو 𐬵𐬌𐬰𐬥𐬌 xshnu ، یادداشت۱۰بند ۱ هات ۲۸ .

۹ ـ دستور یا حکم وفتوی = وی‌چیتَه 𐬬𐬌𐬵𐬌𐬙𐬌 vîčitha ، یادداشت٦ بند۲هات ۳۰ .

۱۰ ـ از برای واژه های خرد = خرتو . 𐬵𐬭𐬀𐬐𐬌 xratu ومنش = منگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬐𐬌 mananh ، نگاه‌کنید بیادداشتهای۸ـ۹ از بند۱هات ۲۸ .

نوزدهمین بند

۱ ـ بجای دین، اَش 𐬀𐬰𐬌 asha آمده، از آن دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات٤۷

۲ ـ دُرست = هئیتهَیَه 𐬵𐬀𐬐𐬌𐬬𐬌 haithya ، یادداشت ۳ از بند ٦ همین هات نگاه‌کنید .

۳ ـ بجای‌آوردن یا ورزیدن (𐬬𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬯𐬀𐬐𐬌) = وَرِزْ 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬵 varəz ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹ .

۴ ـ کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده‌ومیل) = وَسنَ 𐬬𐬀𐬯𐬀 vasna ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - سازگارتر = فَرَشوتَم 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀 صفت farashôtama . است یعنی بکام و آرزو برابرتر ، باخواهش کارسازتر. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز این واژه با 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀 و 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀 یکجا آمده است . hyat-vasnâ

۶ - مُزد = میژد 𐬨𐬀𐬵𐬙𐬀 mizda ، یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳۴ .

۷ - جهان آینده، دیگر جهان = پَراهو 𐬐𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 parâhu (بارتولومه نوشته parâhva) از پَر 𐬐𐬀𐬭𐬀 para ، یعنی آن یکی ، دیگر ، واز اَهو ahu زندگی، جهان ، هستی ، پراهو صفت است مانند پرو آسن 𐬐𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 . 𐬀𐬯𐬀𐬦𐬀 parô-asna که در یسنا ۵ پارهٔ ۲ و در فرگرد نهم وندیداد پارهٔ ۴۴ آمده و بهمان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آن دیگر جهان است . پَرُواَستی 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬌𐬎𐬀𐬵𐬌 parô-asti که در هرمزدیشت پارهٔ ۲۵ و در هادُخت نسك در نخستین فرگرد پارهٔ ۵ آمده بهمین معنی است . استی با واژهٔ ستی 𐬯𐬌 sti بمعنی بود و هستی از یك بنیاد است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۳٤ .

۸ - بچیزی ارزانی شدن یا در خور بودن (𐬨𐬀𐬥 = هَن 𐬨𐬀𐬥 han، یادداشت ٦ بند ٦ هات ۳۲ .

۹ - دربارهٔ جانور بارور = 𐬨𐬀𐬥𐬎𐬀 . 𐬀𐬵𐬭 بیادداشت شمارهٔ ۵ از بنده‌های ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ - آرزومند : مَن ویستَ 𐬨𐬀𐬥𐬯𐬌𐬎𐬀 . 𐬨𐬀𐬥𐬯𐬌𐬎𐬀 manô-vista این صفت از مَن 𐬨𐬀𐬥 (از واژهٔ منتگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀 manaŋh منش) واز ویستَ 𐬯𐬌𐬎𐬀 vista (اسم مفعول وید 𐬯𐬌𐬎 vid یافتن ، پیدا کردن) ساخته شده است. من ویست یعنی آنچه در یاد بود یا آنچه دل خواهد، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ .

۱۱ - ساختن ، انجام دادن (𐬯𐬀𐬵 = سَند 𐬯𐬀𐬵𐬌 sand ، یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۱۲ - چاره‌سازتر: وَئِدیشتَ 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬯𐬎𐬀 vaêdista صفت تفضیلی است

از وئدَ 𐬬𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 vaêda پدید آرنده (از مصدر وئد 𐬬𐬀𐬎 vaêd = وید 𐬬𐬌𐬎 vid پیدا کردن ، یافتن)نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند۱۰ هات۲۹،و وئدیشتَ vaêdišta نیز بمعنی آگاه تر است ، چنانکه دربند ۷ از هات ۳۲ و باین معنی از مصدر وَئد vaêd = وید vid دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ، درآمده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .

سپنتمذگات: یسنا، هات۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد .

دومین بند

۱ - پاکتر روان یـا سپند تر مینو = سپنیشت مئینیو
spāništa–mainyu ،سپنیشت . 𐬯𐬀𐬉𐬙𐬀–𐬨𐬀𐬌𐬌𐬎𐬀𐬙 𐬯𐬀𐬉𐬙𐬀–𐬨𐬀𐬌𐬌𐬎𐬀𐬙

صفت تفضیلی است ازسپنت 𐬯𐬀𐬉𐬙𐬀 spənta (سپند) که دربند پیش گذشت. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ .

۲ - بجای « از روی » در متن اِاِآنو 𐬀𐬋𐬀𐬈𐬀𐬥𐬀𐬌𐬀 āəânû آمده از حروف اضافه است در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز بهمین واژه برخوردیم و بجای آن « به » آوردیم . همین واژه‌است که درپخشهای دیگراوستا آنو 𐬀𐬥𐬀𐬌𐬀 anu . آمده‌چنانکه درآبان‌یشت پارهٔ ۹۳ ودر فرگرد دوم وندیداد پارهٔ۱۱ ، در فرس هخامنشی‌نیز آنوو anuv بمعنی زی و سوی میباشد . چنانك در سنگنبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون).

بـا هم اِاِآنو āəânû یا آنو anu جزئی (préfixe) است که در سر برخی از فعلها در آمده از برای برگردانیدن معنی اصلی مصدر ها ، چنانکه در همین بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آن‌را بفعل وِرِزیات 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬌𐬀𐬙 (= بجای آورند ، ورزند) پیوسته است . نگارنده آن را مانند لومل Lommel به منش‌نیك (وهومننگه) پیوسته است درگزارش پهلوی (زند) بند ۱۶ از هات۳۲ و بند۲ از هات ۴۷ کلمهٔاِاِآنو āəanû به 𐬀𐬋𐬀𐬈𐬀𐬥𐬀𐬌𐬀 (𐬀𐬋𐬀𐬈𐬀𐬥𐬀𐬌𐬀) دهان گردانیده شده ، یعنی که درگزارش پهلوی اِاِآنو āəânû که حرف اضافه‌است‌بااسم اِاِآونگه 𐬀𐬋𐬀𐬈𐬀𐬥𐬀𐬌𐬀 āəânh که دراوستا بمعنی دهان است ، مشتبه شده و مایهٔ اشتباه برخی از دانشمندان اروپایی وپارسی گردیده واآنو āəânû را در بند ۲ ازهات ۴۷ بمعنی دهان گرفته اند . از برای āəânh دهان بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ - پارسایی مانند بند پیش بجای آرمئیتی 𐬀𐬭𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌 armaiti آورده شده.

۴ - شناسایی = چیستی 𐬚𐬌𐬯𐬙𐬌 čistî ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ - در بند۳ ازهات٤٤ نیز مزداپدر راستی خوانده شده نگاه کنید بآن بند .

سومین بند

۱ - پدر :تا 𐬙𐬀 tâ بجای تر 𐬙𐬀𐬭 = tar پتر 𐬨𐬙𐬀𐬭 ptar ، یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - خُرّمی بخش = رانیوسکرتی 𐬭𐬀𐬥𐬌𐬬𐬎𐬭𐬌 rânyô-skərəti در بند ٦ از هات ٤٤ نیز این صفت از برای گئو 𐬜𐬀𐬎 gao (جاندار، چارپا) آورده شده . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ آن بند .

۳ - آفریدن = هم تَش 𐬵𐬀𐬥𐬎 hām-tash ، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱ .

۴ - کشتزار = واستر 𐬯𐬀𐬎𐬭𐬀 vâstra ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱

۵ - رامش دهنده = رامادانگه 𐬭𐬀𐬥𐬀𐬛𐬀𐬐𐬀𐬵 rāmâ-dâŋh صفت است:ازرامن 𐬭𐬀𐬥𐬀𐬦 râman (رامش)وازمصدردا 𐬛𐬀 dâ(دادن) مانندصفت رامو داتی 𐬭𐬀𐬥𐬀𐬛𐬀𐬈𐬌 râmô-dâti که در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ۱ آمده ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

٦ - پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرَس hąm.fras 𐬵𐬀𐬥𐬐𐬭𐬎 . (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٦ هات ۳۳)

در متن آمده : 𐬵𐬀𐬥𐬎 . 𐬵𐬀𐬥𐬐𐬭𐬎 . 𐬵𐬀𐬥𐬎 . دومین 𐬵𐬀𐬥𐬎 . hāmə افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است بایدبرداشته شود.

چهارمین بند

۱ - سرپیچیدن،نافرمانی کردن(𐬭𐬀𐬐𐬀𐬵 = رَنگه 𐬭𐬀𐬐𐬵 raŋh، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .

۲ - توانا = ایسوَن 𐬀𐬌𐬯𐬎 isvan ، یادداشت ٤ بند ۱٤ هات ٤۳ .

۳ - کم = کَسو 𐬐𐬀𐬯𐬎𐬎𐬀 kasu ؛ بیش = پَرو 𐬐𐬀𐬭𐬎 paru نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٥ از بند ۱۳ هات ۳۱ وشمارهٔ ۱ از بند ٦ هات ۳۲ .

۴ - مهربان = کاث 𐬐𐬀𐬞𐬎 kâthê در نسخه بدل 𐬐𐬀𐬞𐬎𐬌. kâthə بارتولومه Bartholomae آن را (inf.) دانسته ازمصدر کن 𐬐𐬀𐬈 kan که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۳ از هات ٤٤ بمعنی آرزو کردن ودوست داشتن یادکردیم اما نظر به اَکَ 𐬀𐬐𐬀 aka که پس از آن آمده باید اسم باشد . نگاه کنید به

Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47–51 Von Lommel s. 122 .
Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.

٥ - بد خواه = اَکَ 𐬀𐬐𐬀 aka ، یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

پنجمین بند

۱ - پیمان دادن ، نویددادن = چیش 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬰 ciš . یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - بی = هَنرِ 𐬣𐬀𐬦𐬭𐬌 hanrə ، یادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱٥ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - خواست (اراده) = زئوش 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬵𐬰 zaosha ، یادداشت شمارهٔ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - بهره ورشدن یا بخش یافتن = بخش 𐬠𐬀𐬎𐬎𐬵𐬰 baxsh ، یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید .

٥ - منش زشت = اَکَ مَننکه 𐬀𐬐𐬀 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬴 aka.manaŋh در پهلوی آکو مَن 𐬀𐬐𐬀𐬨𐬀𐬙𐬀𐬴 âkôman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکومن دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشته‌های پهلوی بسیار یاد گردیده ، از او در گفتار « امشاسپندان » سخن داشتیم .

٦ - بسربردن، جای گزیدن ، نشیم کردن، منزل ساختن = آشی 𐬀𐬵𐬰𐬌 â-shi ؛ یادداشت شمارهٔ٦ از بند ۱۰ از هات۲۹ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ - پخش = وی‌داتی 𐬬𐬌𐬎𐬀𐬙𐬌 vîdâtî ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۹از هات ۳۱نگاه کنید .

۲ - مُزد = وَنگهو 𐬬𐬀𐬯𐬌𐬵 vaŋhu ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۹ ازهات۳۱نگاه کنید .

۳ - گروه = رانَ 𐬭𐬀𐬦 râna ، از این‌واژه دوگروه دینی مزدیسنان و دیویسنان اراده شده یا هماوردان ، بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۳ ازهات۳۱نگاه کنید .

۴ - بجای‌آوردن (𐬛𐬀)دا 𐬛𐬀 dâ دادن ، بخشودن .

٥ - یاوری = دِبانزَنگه 𐬛𐬌𐬠𐬀𐬦𐬵𐬀𐬰𐬀 dəbązaŋh ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ از هات ٤٤ نگاه کنید .

٦ - چه = زی 𐬵𐬌 î ، باین واژه دراوستا بسیار برمیخوریم‌وگاهی‌آن را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانك در بند ١٤ از هات ۳٤ و در بند ۲ از هات ٤٨ .

۷ - بساکسان = پُئورو 𐬯𐬎𐬎𐬌𐬭𐬎 pouru = پَرو 𐬯𐬀𐬭𐬎 paru بیش ، پُر، بسیار . دریادداشت شماره ۳ از بند ٤ از همین هات نیز به‌آن‌برخوردیم .

۸ - خواستار شنیدن (𐬀𐬐𐬌𐬰 = اَئِش 𐬀𐬉𐬐 aêsh (ایش 𐬌𐬰 ish) ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ - گرویدن (𐬬𐬀𐬯𐬌) در نسخه بدل 𐬬𐬀𐬯𐬌 = وَر 𐬬𐬀𐬯 var ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سپنتمذگات: یسنا، هات۴۸

نخستین بند

۱ - چون = یزی 𐬌𐬎𐬌 . yezî ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .

۲ - سزا = آدا 𐬀𐬛𐬀 . âdâ پاداش ، دهش . یادداشت۴بند ۷ هات۳۰

۳ - شکست‌دادن، چیرشدن، پیروزی‌یافتن(𐬬𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌 .) = وَن 𐬬𐬀𐬥 . van ، دربند آینده‌نیز آمده (𐬬𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌) یادداشت۸بند۴هات۳۱

۴ - مردم = مشیَه 𐬨𐬌𐬱𐬌𐬵𐬀 . masya ، یادداشت ۴ بند۱۱هات۴۶.

۵ - جاودانی، بیمرگی، پایداری، همیشگی = اَمِرتاتات 𐬀𐬨𐬭𐬀𐬙𐬀𐬙𐬀𐬔 . amərətâtât ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .

۶ - رسیدن (𐬀𐬵𐬀𐬌𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌 .) = آنس 𐬀𐬵 . as ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳ .

۷ - دیرباز = دَئیبیتانا 𐬛𐬀𐬌𐬠𐬌𐬙𐬀𐬨𐬀 . daibitânâ ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲ .

۸ - آگهی دادن (𐬨𐬁𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌 .) = فراوَچ 𐬨𐬁𐬵𐬀𐬫 . frâ-vaŋ فراگفتن ، ازپیش‌آگهی‌دادن ، نوید دادن چنانکه دربند۱۲ ازهات۳۴ ودر بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وَچ 𐬬𐬀𐬫 vaŋ گفتن ، آگاهانیدن . در آغاز بند آینده‌نیز بکاررفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ هات ۲۸.

۹ - بخشایش = سَوا 𐬯𐬀𐬵𐬀 . savâ سودایزدی ومینوی، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴

۱۰ - برافراشتن ، بلندکردن (𐬬𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬌 .) = وخش 𐬬𐬀𐬵𐬴 . vaxsh ، یادداشت ۵ بند۶ هات ۳۱ .

۱۱ - نیایش‌کننده، نیایشگر = وَهمَ 𐬬𐬀𐬵𐬙𐬀 . vahma، یادداشت۵ بند ۲ هات۳٤ .

دومین بند

۱ - دانا ، شناسا ،آگاه = ویدوَنگه 𐬬𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀𐬯𐬀𐬐 . vîdvaṅh ، یادداشت ٤ بند ٦هات۲۹ .

۲ - پیش = پَرا 𐬥𐬀𐬭𐬀 . parâ ، در بند ۲ ازهات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ٤۳ نیز بآن برخوردیم .

۳ - سزا = پِرتَهه 𐬥𐬭𐬎𐬀 . pərətha از مصدر پَر 𐬥𐬭 . par در آمده که بمعنی سزادادن و برابر کردن ودرست کردن ودرگذرانیدن گناه است (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ٤٤) .

پِرتهه در گزارش پهلوی همین بند به ویترك 𐬎𐬌𐬑𐬭𐬀𐬐 vitark یعنی گذر گردانیده شده ، از مصدر ویترتن 𐬎𐬌𐬑𐬭𐬀𐬙𐬙𐬌𐬯𐬀𐬭𐬑𐬙𐬀𐬯 یا ویتارتن vitârtan گذشتن . در گزارش پهلوی پِرتهه pərətha مشتبه شده باکلمهٔ دیگراوستایی پرتو pərətu که بمعنی گذروپل است وازمصدر پَر 𐬥𐬭 . par بمعنی گذشتن و گذر کردن در آمده‌است. بکلمهٔ پرتو pərətu (= پل) نیز در گاتها برمیخوریم چنانکه در هات ٤٦ بند های ۱۰ - ۱۱ و در هات ۵۱ بند های ۱۲-۱۳ و بسادرجا های دیگر اوستا ، در گزارش پهلوی نیز ویترك vitark (گذر) شده است .

درگفتار چینود (صِراط) از آن سخن داشتیم (نگاه‌کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۵۱) . کلمه های دیگر از بنیان پرتهه pərətha نیز در اوستا بسیار است ، از آنهاست آپرتی 𐬀𐬥𐬭𐬎𐬌 . âpərəti که در پارهٔ ۳۸ از سومین فرگرد وندیداد آمده بمعنی سزا ، حد ، تنبیه ؛ اَن آپرتهه an. âpərətha در پارهٔ ۱۱ از نخستین فرگرد وندیداد یعنی کفاره ناپذیر ، جبران نشدنی‌واین صفت از برای گناهی میآیدکه با سزا وحد جبران نشود . نگاه‌کنیدبیادداشت‌شمارهٔ۸ ازبند۹ هات ۵۳ وبگفتار پادافراه درجلد

وندیداد .

۴ - اندیشیدن(𐬨𐬀𐬙𐬌) = مَن 𐬨𐬀𐬙𐬌. man ، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

۵ - رسیدن(𐬜𐬀𐬎𐬎𐬌) = گم 𐬜𐬀𐬙. gam، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۲۸ .

۶ - آری = زی 𐬵𐬌. zî ، یادداشت ٦ بند ٦ هات ٤٧ .

۷ - پیدا = ویست 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬌. vista ، اسم مفعول وید 𐬬𐬀𐬎. vid (دانستن ، شناختن) یعنی دانسته شده ، شناخته گردیده ، در گزارش پهلوی 𐬯𐬀𐬑𐬀𐬐 paitâk (پیدا) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ هات ۲۹ .

۸ - جهان = آنگهو 𐬀𐬐𐬎𐬎. anhu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۹ - بجای پیام آکِرتی 𐬀𐬵𐬎𐬀𐬭𐬙𐬌. â-kərəti ، در گزارش پهلوی کرتاریه 𐬐𐬀𐬭𐬙𐬀𐬭𐬌𐬥 kartârîh کرداری بارتولومه بمعنی kunde،Botschaft (آگاهی، پیام) گرفته و لومل Lommel آن را با کلمهٔ سانسکریت â-krti برابر دانسته بمعنی Gestaltung (شکل، ترکیب) گرفته ، دانشمندان دیگر هریك بقرینهٔ سخن معنی مناسبی بآن داده اند .

سومین بند

۱ - نیکخواه ، نیك اندیش = هودا 𐬣𐬎𐬎. hu-dâ، یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۲ - آموزش = ساسنا 𐬯𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎. sâsnâ ، آموزانیدن = سانگه sâñh 𐬯𐬎𐬎. ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ هات ۲۹ .

۳ - مانند تو = تهواونت 𐬞𐬋𐬎𐬎𐬀𐬥𐬀𐬙𐬌. thwâvant، یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤٤

۴ - آیین = سنگهَ 𐬯𐬀𐬐𐬀. sãngha ، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - نهانی = گوزرَ 𐬜𐬌𐬵𐬭𐬎. gûzrâ ، در گزارش پهلوی نیز نیها نیها 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 (۱۳۵۱ نیهان: 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬥 نیها نیك) از مصدر گوز

apa-gaud گود آپَ : آپَ guz نهفتن ، پنهان کردن. درفرس هخامنشی باجزءآپَ چنانکه درسنگ پشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون)در اوستا باجزءآ : آگوز a–guz و با جزء فرَ : fra-guz ، درپاره های ۵۵ ـ۵۶ ارت یشت آمده است .

چهارمین بند

۱ ـ اندیشه (= پندار) و کردار و گفتار، نگاه کنید بیادداشت شماره ٤ از بند ۳ هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۳٤ .

۲ ـ بهتر = وَهیَنکه vahyanh ؛ بتر = اَشینکه asyanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۰ .

۳ ـ بجای « کند » درمتن دات = دهد از مصدر دا dâ دادن .

۴ ـ دین = دَئنا daênâ، یادداشت۲بند۱۱هات۳۱ .

۵ ـ کام = زَئوش zaosha ؛ خواهش = اوشتی ušti ؛ کیش یا باور (اعتقاد) = وَرن varəna، بیادداشتهای شمارهٔ ۲ از بند ۸ هات ۲۸ و شمارهٔ ۷ از بند۲ و شمارهٔ۱۰ از بند ۱۱ هات ۳۰ نگاه کنید.

٦ ـ پیروی کردن ( ) = هَچ hač ، دربند ۱۲ ازهمین هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ هات ۳۳ .

۷ ـ پایان ، انجام = اَپَم apəma ، یادداشت۵ بند ٤ هات۳۰

۸ ـ بجای « خواست » = خرَتو . همان است که در بندپیش نیز آمده وبجای آن خردآوردیم، در این بند بمعنی خواست ایزدی بکار رفته است .

۹ ـ جدا = نَنا nanâ ازظروف مکان است ، جایگاه جدا ، جایگاهی است بر کنار، چنانکه بارتولومه یاد کرده است، برابر است باکلمهٔ سانسکریت narâ (Altira.wörterb . sp.1041) در گزارش پهلوی گبرا نیسامن gabra nisâman = مرت وژن(مردوزن) باین مینماید که

در گزارش پهلوی ننا nanâ با نرم نرم 𐬚𐬀𐬚𐬀. 𐬚𐬀𐬚𐬀. که در بند ۲ از هات ۳۰ آمده از یك بنیان پنداشته شده باشد ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ آن بند .

پنجمین بند

۱ - شهریارخوب یاخوب‌شاه = هوخشتهر hu-xshathra 𐬵𐬀𐬎𐬹𐬯𐬀𐬙𐬭𐬀 ؛ شهریاربد یابد شاه = دوش خشتهر 𐬛𐬎𐬹𐬯𐬀𐬙𐬭𐬀 dušə.xshathra؛ شهریاری کردن، پادشاهی کردن = خشی 𐬵𐬌 xshi، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .

۲ - آیین ، دستور = چیستی 𐬌𐬎𐬌𐬎𐬀 čisti ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱

۳ - زندگی = زاتهه 𐬵𐬀𐬙𐬀 zaṯha ، ازمصدرزن zan (زادن) درآمده بمعنی زایش است چنانکه دریادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٥ هات ٤۳ گفتیم درگزارش پهلوی دهشن (آفرینش) شده‌است، دراینجا باصفت آینده (جهان آینده) جهان دیگر وزندگی جاودانی آینده مراداست، دربند آینده نیز آمده وبمعنی آفرینش گرفتیم .

۴ - آینده = ائیپی 𐬀𐬍𐬌𐬯𐬌 aipî ، یادداشت ۷ بند ۳ هات ۳۲ .

٥ - پاکی ، پارسایی = یئوژدانگه 𐬌𐬉𐬎𐬹𐬵𐬎𐬀𐬦𐬀𐬴𐬀 yaoz.dâṅh ، بیادداشت شمارهٔ ۱-۲ از بند ۹ هات ٤٤ نگاه کنید .

٦ - کشت وورز = ورزیات 𐬬𐬀𐬭𐬵𐬌𐬀𐬔 vərəzyâta از مصدر ورز 𐬬𐬀𐬭𐬵 varəz ورزیدن ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹، درگزارش پهلوی ورزیتار، واستریوش آمده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱ .

۷ - خورش = خوارتهه 𐬵𐬭𐬀𐬞𐬀 xᵛarəθa ، یادداشت ۷ بند ۸ هات ۳۲ .

۸ - پروراندن = فشویو 𐬐𐬌𐬹𐬯𐬎𐬌 fshuyô صیغهٔ امر است از مصدر فشو 𐬐𐬌𐬹𐬯 fshu پروراندن ، پرورش دادن چارپایان، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹ .

ششمین بند ۱ - او:ضمیرها 𐬵𐬀 . hâ (درتذکیر 𐬵𐬁 . ha) برمیگردد به آرمئیتی (سپندارمذ)که دربند پیش گذشت .

۲ - ما : ضمیرِنه 𐬦𐬀 . nā (𐬦𐬁 . na) دوبار آمده،نخستین افزوده شده در وزن شعرزیادتی است باید برداشته شود .

۳ - خان‌ومان‌خوب‌یا خوب نشیمنگاه = هوشُوئیتِهمن 𐬵𐬎𐬌𐬯𐬀𐬙𐬌𐬙𐬀𐬨𐬁𐬥𐬀𐬌. hu-shôithəman در بند۱۱ ازهمین‌هات هوشیتی 𐬵𐬎𐬌𐬯𐬀𐬙𐬌𐬙𐬁 . hu-shiti آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

۴ - پایداری = اوَتَیوتی 𐬀𐬎𐬌𐬙𐬌𐬨𐬌𐬙𐬁 . uta-yûti ، یادداشت۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۵ - نیرو = تِویشی 𐬙𐬀𐬯𐬌𐬰𐬌 . təvîshi توش، تاب، زور. یادداشت ۹ بند ۱ هات۲۹ .

٦ - ارجمند = ِبرخذَ 𐬚𐬀𐬭𐬵𐬐𐬀 bərəxdha (در تأنیث برخذا 𐬚𐬀𐬭𐬵𐬐𐬁 . بلند داشته شده، بزرگ‌وگرامی، یادداشت ۹ بند ۹هات۳۲

۷ - ضمیراو 𐬵𐬌𐬰𐬁 . برمیگرددبه 𐬵𐬁 . (چارپا)که دربندپیش گذشت .

۸ - گیاه = اوروَرا 𐬀𐬭𐬎𐬁 . urvarā، یادداشت ۷ بند ٤ هات ٤٤ .

۹ - رویانیدن ، رستن (𐬯𐬀𐬹𐬌 .) = وَخش 𐬯𐬀𐬹𐬌 . vaxsh ، یادداشت ٥ ازبند٦ هات ۳۱ .

۱۰ - آفرینش=زانتهه 𐬵𐬁 . zaṭha،دریادداشت۳ ازبندپیش گذشت

۱۱ - جهان ، هستی = آنگهو 𐬀𐬈𐬀 . aṅhu ، دریادداشت۸بند۲ همین هات گذشت .

هفتمین بند ۱ - خشم=اَئِشمَ 𐬀𐬰𐬌𐬹𐬁 aêshma ، دربند ۱۲ از همین هات نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ هات ۲۹ .

۲ - برانداختن یا برافکندن و دچار کردن = دیا 𐬛𐬌𐬀 ،فقط dyâ با جزء نی 𐬛𐬌 nî آمده . در متن چنین است : 𐬛𐬌 𐬛𐬌𐬀𐬌𐬎𐬌𐬀𐬌𐬎𐬌𐬀𐬌𐬎

۱۰ - سرای یا خان ومان = دانم ، یادداشت ۸ بند ۱۰هات ٤٥ .

هشتمین بند

۱ - کدام = کا 𐬐𐬀 kâ ، دربند ۸ از هات ٤٤ نیز بآن برخوردیم و بجای آن « چگونه » آوردیم ، در گزارش پهلوی نیز در آنجا «چگون» و در اینجا «کدام» آمده‌است .

۲ - بخشایش = ایشتی 𐬀𐬌𐬯𐬙𐬌 îštî دارایی ، خواسته ، از آن بخشایش ایزدی اراده میشود . یادداشت۸ بند ۹ هات ۳۲ .

۳ - کشور = خشتهر 𐬵𐬀𐬭𐬯𐬀 xshathra با صفت نیك = وُهو 𐬯𐬋𐬯𐬎 vôhu (به) بهشت مراد است .

۴ - پاداش = اَشی 𐬀𐬱𐬌 ، در بند آینده نیز آمده یعنی بهره وبخش ، یادداشت ٥ بند ٤ هات ۲۸ .

٥ - دو بار واژهٔ توآمده : نخست توئی 𐬚𐬌 tôi دوم تهوَ 𐬞𐬋𐬯𐬀 thwa (𐬞𐬋𐬯𐬀𐬱𐬌𐬚𐬌𐬥)درتأنیث تهوا 𐬞𐬋𐬯𐬁 thwâ ازضمایر اضافه است یعنی از تو ، از آنِ تو . درگاتهابسیاربآن بر میخوریم چنانکه در بند ٤ و در بند ۱۲ همین هات .

٦ - بجای آشکارا آکا 𐬀𐬐𐬁 âkâ آمده ، در گزارش پهلوی نیز آشکارك 𐬀𐬱𐬐𐬀𐬭𐬀𐬉 âškârak ، هر چند که بُنیاد این واژه روشن نیست‌اما چون دربند ٤ از هات ٥٠ ودربند۱۳ از هات ٥۱ همچنین درپارهٔ۱۱ ازیسنا ٦۰نیز بآن برمیخوریم ودر همه جا در جمله ای بکار رفته‌که از روز پسین و پل چینوت (صراط) و راه فردوس سخن رفته ، بقرینه باید از این واژهٔ آشکاری کردار اراده شده باشد یا دیوان و داوری روز پسین چنانکه لومل Lommel حدس زده است . گلدنر Geldner نوشته از این واژهٔ دیوان روز پسین اراده میشود که شخصیت یابد و پیکرآسا نمودارگردد Das personifizierte gericht ، بارتولومه آن را در معنی استعاره چنین تعریف کرده :هر آنچه در جهان از مردمان سرزند ، در جهان دیگرهویدا خواهدگردید ، همانگاه‌که درروز پسین بسرپل‌چینوت رسند

بآنان نموده شود که از یاران راستی‌اند یا بدروغ پیوسته اند . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ هات ۵۰ .

۷ ـ آرزو شده = ایشیَه 𐬀𐬌𐬱𐬌𐬉𐬎𐬀 išya از مصدر ایش 𐬀𐬌𐬱 ish ، یادداشت۱۲ از بند٤ هات ۲۸ .

۸ ـ پارسا ، راد = آرِدْرَ 𐬀𐬭𐬌𐬙𐬭𐬀 arədra ، یادداشت ۲ بند ۷ هـات ۳٤ .

۹ ـ بجای منش نیك وُهومئینیو 𐬯𐬌𐬯𐬀𐬨𐬀 𐬨𐬌𐬥𐬀𐬌𐬥𐬌𐬉𐬌𐬨𐬀 vohu mainyu آمده ، باید از آن وهومنه = منش نیك اراده شده باشد ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۳۳ .

۱۰ ـ بجای سنجیدن درمتن جَوَرَ 𐬖𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀 javara آمده ، بنیاد این واژه روشن نیست . بارتولومه آن را عبارت دانسته از سنجیدن کردار های مردمان‌در روز داوری پسین .

۱۱ ـ کردار = شیَئوتَهنَ 𐬱𐬌𐬉𐬀𐬵𐬀𐬚𐬀𐬥𐬀 syaothana .

نهمین بند ۱ ـ کی = کدا 𐬴𐬀𐬎𐬀 kadâ ، در دو بند آینده نیز آمده .

۲ ـ دانستن(𐬎𐬀𐬥𐬌𐬙𐬀) درانجام این بند نیز آمده 𐬎𐬀𐬌𐬙 . از مصدر وید 𐬎𐬀𐬌𐬙 vid ، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۹ .

۳ ـ هرکسی : در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱ گفتیم : یزی 𐬌𐬵𐬌 yezî از حروف ربط است بمعنی اگر ، چون ، چه . در اینجا با واژه 𐬴𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀𐬴𐬀 (= کَه 𐬴𐬀 ka که ،کدام) بمعنی « هرکسی » .

۴ ـ توانا بودن (𐬵𐬌𐬚𐬌𐬭𐬎𐬀𐬴𐬀) = خشی 𐬵𐬌𐬚𐬌 . xshi ، دریادداشت شمارهٔ۱ ازبند ٥ همین‌هات گذشت .

٥ ـ آسیب ،آزار ، رنج = اَیتهی 𐬀𐬌𐬙𐬌 aithî ؛ بیم = دوَئِتها 𐬛𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 dvaêthâ ، نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤ ـ ٥ از بند ۱٦ هات ۳۲ .

۶ - در متن آمده : 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀 . 𐬀𐬭𐬌𐬎𐬀 . 𐬀𐬭𐬌𐬎 . ارِشْ = ərəz . ارِز ərəš . môi· ərəzûčam اِرِشْ موئی اِرِژوچام . ərəš درسر کلمهٔ اِرِژوچام افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است ، باید برداشته شود . اوچام ûčam « باید گفته شود » ازمصدر وَچ vač گفتن آمده ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ .

نگاه کنید به : vorgeschichte der iranischen sprachen von Bartholomae § 116. 4 in grundriss der Iran. Philol. I Band I Abt.S.64

در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ بواژهٔ اِرِشْ ərəš «درُست» نگاه کنید .

۷ - دستور ، داوری = وَفو vafu ، یادداشت ۱ بند ٦ هات ۲۹ .

۸ - رهاننده = سئوُشَینت saošyant (سوشیانت) کسی که ازاوسود ایزدی آید ، خود پیغمبر زرتشت مُراد است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۱۳ هات ۳٤ .

۹ - پاداش = اشی ashî ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گذشت .

۱۰ - چسان = یتها yathâ

دهمین بند

۱ - بجای مرد در متن nar نر آمده که در فارسی نیزنر گوییم ، ازاین‌واژه باید سرکردگان و رزمیان و سپاهیان اراده شده باشد . شهریاران که نیز ازهمین گروه بشمارند و در انجام‌این‌بند یاد شده، همین گروه‌ازمردم‌است ، نگاه‌کنید بگفتارپیشه وران .

۲ - بجای‌پیام مانَری mąnari آمده. بارتولومه آنرا ازمصدر مَرْ mar (یادآوردن) دانسته است (نگاه‌کنید یادداشت‌شمارهٔ۱ از بند ۱ هات ۳۱) چون معنی مانری درست روشن نیست ، بقرینه سخن بجای آن پیام آوردیم . میتوان بمعنی گفتار وآیین و دستور و فرمان گرفت .

۳ - شناختن (vid) از مصدر وید

که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ گذشت .

۴ - پلیدی = موتهر 𐬨𐬌𐬎𐬀 . mûthra ، در فرگرد ششم وندیداد درپاره های ۷ و۸ و ۲۹ نیز آمده و باواژه‌های است 𐬀𐬎𐬌 . ast (استخوان) ، وَرِس 𐬬𐬀𐬭𐬎𐬀 (مو) varəsa ؛سپام 𐬯𐬀𐬨𐬀 . spâma (ریمن) ونگهوتات 𐬬𐬀𐬐𐬆𐬵𐬀𐬑 . vaŋhutât (خون) یکجایاد گردیده . در این پاره ها از این سخن رفته که کشاورزان باید زمینی را که از برای کشت و وِرز بکار آید ، از این آلایشها وپلیدیها پاك کنند . برابر واژهٔ اوستایی موتهر mûthra در سانسکریت موتر mûtra بمعنی شاش است . در بند ۱۰ از هات ٤٨ ناگزیر این واژه بمعنی پلیدی و پلشتی و ناپاکی است یا خبث ونجاست .

۵ - بجای « می » مَد 𐬨𐬀𐬛𐬀 . mada ، در بخشهای دیگراوستا مَذَ 𐬨𐬀𐬙𐬀 . madha چنانکه در یسنا ۹پارهٔ ۱۷ ویسنا ۱۰پارهٔ۸ویسنا ۱۱ پارهٔ ۱۰ و ارت یشت پارهٔ ۵ ، در پهلوی 𐬨𐬌𐬙 همین کلمه است که در فارسی « می » گوییم یعنی‌نبید ؛ ازهمین بنیاد است مذو 𐬨𐬀𐬙𐬎 . madhu که‌درفرگرد پنجم وندیداد درپاره های ۵۲ - ٥٤ و در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده است . درپارهٔ ۵۲ ازفرگرد پنجم«مذو»باصفت‌آن‌آپ 𐬀𐬯𐬭𐬀𐬐𐬀 . an-âpa آمده ، درست برابر فارسی می ناب . این واژه‌ها ازمصدر مد 𐬨𐬀𐬛 mad درآمده‌که بمعنی مست شدن وسرخوش‌گردیدن است ، چنانکه درنخستین پاره از هشتمین کردهٔ ویسپرد ، نگاه کنید بیادداشت پاره ۱۷ از چهاردهمین فرگرد وندیداد . مَدْ mad نیز بمعنی پیمودن و پخش کردن است . چنانکه در یسنا ٥٤ پارهٔ ۱

۶ - برانداختن ، برافکندن ، زدن (𐬐𐬀𐬵𐬀𐬑) = جَنْ 𐬐𐬀𐬵 . jan با جزء اَ 𐬀 ، یادداشت شمارهٔ ۹ بند ١٤ هات ۳۲ .

۷ - کرپان = کَرَپَن 𐬑𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬈 . karâpan پیشوای دیو یسنان ، از او جداگانه‌سخن داشتیم .

۸ - ازروی کین = 𐬀𐬀𐬎𐬭𐬌𐬐𐬀 . aŋrayâ ، نگاه کنیدبواژهٔ انگرَ

angra در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۵ هات ۴۳ .

۹ - در متن نیز خرد = خرَتو xratu آمده بمعنی آهنك (نیت ، قصد) .

۱۰ - فریفتن ( ) = اوروپَیه urûpaya ، این معنی ایست که ازقرینهٔ سخن برمیآید ، کانگا kanga آن را ازمصدرروپ rup وبرابر فارسی « ربودن » دانسته است ؟

۱۱ - شهریار بد = دوش خشتهر . در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ همین هات گذشت .

۱۲ - کشور یا سرزمین و مرز و بوم = دَخیو dahyu ، در بند ۱۲ نیز آمده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱٦ هات ۳۱ .

یازدهمین بند

۱ - کِشتمند یا از کِشت و ورز برخوردار = واستر وَئیتی vâstravaitî ، یادداشت ۷ بند ۹ هات ۳۱ .

۲ - خوب خان و مان = هوشیتی hu.shiti ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ همین هات نگاه کنید .

۳ - روی نمودن ( ) = کم gam گامیدن ، گامزدن ، آمدن ، رسیدن ، درانجام همین بند « راه یافتن » نیزاز همین مصدر است که با جزء آ آمده : .

۴ - خونخوار = خرورَ xrûra ، یادداشت ۱۳ بند ۵ هات٤٦

۵ - رامش = رامَن râman ، یادداشت۷ بند ۱۰ هات ۲۹ .

٦ - شناسایی = چیستی čistî ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱.

دوازدهمین بند

۱ - خوشنودی = خشنو xshnu ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۲ - آیین = سِنگه sənghа ، یادداشت ٤ از بند ۳

همین هات .

۳ - بیرون کردن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬌𐬀𐬌𐬌𐬀𐬌𐬌

سپنتمدگات ، یسنا ، هات ٤٩

نخستین بند ۱ - دیرگاه = یو 𐬬𐬵 yu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۱۱ هات ٤٦ .

۲ - ستیزه جوی: پَفر 𐬯𐬀𐬨𐬭𐬎 pafrê ،این معنی و بسامعنیهای دیگر چون مخالف و ضد و جز آن از قرینهٔ سخن بر می‌آید . پیداست ، این واژه دز جمله ای که سخن از بزرگترین دشمن پیغمبر است ، نباید معنی خوبی داشته باشد و بهمین جهت هریك از دانشمندان بمناسبت جمله بمفهومی از این گونه حدس زده‌اند .برخی آن را از بنیاد پر 𐬯𐬀𐬭 par مصدری که بمعنی ضدیت کردن و مخالفت کردن است ، گرفته اند ، بارتولومه از مصدر پر par بمعنی باز داشتن و مانع آمدن دانسته است . چون در هیچ جای اوستا سراغ نداریم که پَر باین معنی هم آمده باشد ، باید بگوییم که این نیز حدسی است که از قرینهٔ سخن برخواسته است . در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ٤٨ گفتیم که پرpar بچندین معنی در اوستا بکار رفته : نخست پُرکردن و انباردن وانباشتن ، دوم گذشتن و گذرکردن ، سوم سزادادن وتنبیه کردن و محکوم ساختن ، چهارم برابرکردن و درست کردن و جبران کردن و در گذرانیدن گناه ، لومل Lommel سومین مصدر را ریشهٔ واژهٔ پفرِ 𐬯𐬀𐬨𐬭𐬌 pafrê برگزیده ، بمعنی محکوم گرفته است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳هات ٤٤) .

پفرِ در گزارش پهلوی به پانکیه 𐬯𐬀𐬈𐬐𐬌 pânakîh (پناه) گردانیده شده است ؟

۳ - گمراه = دوش اِرِتهری 𐬛𐬎𐬹𐬎𐬀𐬭𐬎𐬀𐬙𐬭𐬌 duš. ərəthrî این صفت از دو جزء آمیزش یافته : دوش (بد و زشت) ؛ اِرِتهری از مصدر هَر 𐬀𐬙𐬭 .

har که بمعنی نگهداری کردن و پاسداشتن است ، بنا بر این دوش ارتهری یعنی بد نگهداری شده یا زشت پاسبانی گردیده یا گمراه و از راه راست بدر رفته و بی نگهبان و پاسبان مانده .

هَرhar با جزءنی nî بمعنی پاسبانی و نگهبانی کردن وخودنگاهداشتن در یسنا ۱۹ پارهٔ ۱۰ و یسنا۵۷ پارهٔ ۱۶ ویسنا ۵۸ پارهٔ ٤ آمده است . درخودگاتها ، در هات ۳۱ بند ۱۳ و در هات ٤٤ بند ۲ بواژهٔ هارَ . hâra بمعنی پاسدار و نگران و آگاه برخوردیم و دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ هات۳۱ گفتیم که واژهٔ زینهار در فارسی از « زین » و « هار » ساخته شده یعنی پاسدار از این ، هشدارزین .

واژه‌های دیگرازهمین بنیاد دراوستا بسیاراست . ازآنهاست هَرِتَرharətar که درپاره های ٤ ـ ۵ از دومین فرگرد وندیداد و در پاره ۱۰۳ مهریشت وجزآن آمده یعنی پاسدار و نگاهبان . درنامهٔ پهلوی بند هشن ودر مروج‌الذهب‌مسعودی‌هردارپسرسپیتمان، نهمین‌نیای‌پیغمبرزرتشت‌یادگردیده‌است.این هردارباهَرترharətar اوستایکی است ؛ هَرتهرَ harəthra . یعنی‌پاس،نگهداری؛آذائیتیوانگهَرتهرَ a·dhâityô, anharəthra صفت‌است یعنی درست نگهداری نگردیده وآنچنان که باید (از روی داد و قانون) پاسداری نشده ، باین دو واژه درچهاردهمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ و در پانزدهمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۶ و جز آن برمیخوریم .

هَرتهروَنت harəthravaṇt در تأنیث هرتهروَئیتی harəthravaitî در پارهٔ ۲ از یسنا ۵۵ یعنی‌پاسمند یا نگاهدار . هیشارَ hishâra در پارهٔ ۱۷ از یسنا ۵۷ نیز صفت است یعنی پاسبان ، نگهبان . هَرتهرائی harəthrâi در پارهٔ ۳ از یسنا ۵۵ یعنی پاسبانی ، نگهبانی ، هَنگهئوروَنگه hanhaurvanh که در پارهٔ ۱۰٤ فروردین یشت‌یاد

شده نـام یکی از پارسایان است یعنـی پاسدار . واژه هـایی که ازبنیاد مصدر هَر 𐬵𐬀𐬭 har برشمردیم ، در گزارش پهلوی (= زند) سردار 𐬵𐬀𐬭𐬌𐬙 و سرداریه 𐬵𐬀𐬭𐬌𐬙𐬌𐬎 (سرداری) شده ، اما واژهٔ دوش اِرِتهری 𐬛𐬁𐬱.𐬀𐬭𐬎𐬀𐬹𐬭𐬌 duš. ərəthrî در بند۱ ازهات۴۹ درگزارش پهلوی‌به دوش‌نکیریه 𐬛𐬁𐬱𐬑𐬌𐬑𐬀𐬭𐬌𐬍𐬀𐬌𐬭𐬌𐬵 dušnikîrih گردانیده شده یعنی دشنگری یا بدنگهبانی و بد پاسبانی .

۴ - خـوشنود ساختن = چیخشنوشا 𐬌𐬙𐬀𐬵𐬀𐬱𐬀 cixshnushâ ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۳۲ .

۵ - پاداش = آدا 𐬀𐬛𐬀 âdâ و باشدهم که از آن در اینجا فرشتهٔ پاداش‌اراده شده باشد . نگاه‌کنید یادداشت‌شمارهٔ ٤ از بند ۷ هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ هات ۳۳ .

٦ - آمدن (𐬜𐬀𐬨𐬌𐬙𐬌𐬎) از مصدرگم 𐬜𐬀𐬨 gam گامیدن، گامزدن ، گراییدن . یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۲ هات ۲۸ .

۷ - پناه بخشیدن یا رامش دادن (𐬭𐬀𐬯𐬌𐬙𐬀𐬨) = رَپ 𐬭𐬀𐬯 rap با جزء اَ 𐬀 ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ هات ۲۸ .

۸ - مرگ،نیستی، تباهی = اَئوشَنگه 𐬀𐬎𐬱𐬌𐬚𐬀𐬵𐬀 aoshanh،یادداشت ۱۰ بند ۱٤ هات ۳۲ .

۹ - دریافتن ، جستن ، پیدا کردن(𐬫𐬌𐬛𐬌𐬙𐬌𐬎)= وید 𐬫𐬌𐬛 vid ، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۹ .

دومین بند ۱ - آموزگار : بجای آن تکئِش 𐬞𐬀𐬴𐬌𐬱𐬀 tkaêsha آمده ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ هات ۳۱ گفتیم که این واژه در فارسی کیش شده بمعنی دین بکار میرود ، در بند آینده‌نیز بهمین معنی بکار رفته است . نظر بریشهٔ این واژه ، بمعنی آموزش وآگهش ودانش‌است بویژه آموزش دینی .

تکئش در این بند بمعنی آموزگار دینی است واز آن آموزگاردین‌دروغین

دیویسنا اراده شده‌است . در یسنا ۹ پارهٔ ۱۰ تکئش بمعنی‌دستور و داور و آموزگار است . در آنجا ، مانند بند ۲ از هات ٤۹ ، در گزارش پهلوی به دستور dastovar گردانیده شده‌است یعنی دستور. در بارهٔ دستور بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ٤٦ نگاه کنید .

۲ - دیرباز = دَئیبیتا daibitâ، یادداشت۸ بند ۳ هات ۳۲

۳ - کلمه ای که به در سرراه ماندن آوردیم بجای از مصدر مَنْ man (ماندن) میباشد . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

۴ - سرپیچیدن یا سرکش وروگردان و نافرمان = رارِشَ rârəsha ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .

۵ - بجای در اندیشه‌داشتن . ازمصدر . dar داشتن ، نگاهداشتن ، یادداشت ۷بند۷ هات ۳۱

٦ - بجای«شود» یا «بود» = ستُوئی stôi،یادداشت۷بند٤ هات ۳٤

۷ - ونی، و نه = نَئدا naêdâ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ٤٥

۸ - پرسش و پاسخ کردن ( ) = پرس (فرَس) ، یادداشت ۳بند۲ هات۲۹.

سومین بند

۱ - بجای‌آیین وَرِنَ varəna،در بند ۲ از هات ۳۰ (آوَرِنَ) و دربند۱۱ از هات ۳۱ ودربندهای ۱ـ۲ از هات ٤٥ ودربند ٤ از هات ٤۸ نیز بآن برخوردیم و بجای آن‌کیش آوردیم (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۲هات۳۰) اما چون در همین بندخود واژهٔ کیش(= تکئِش tkaêsha آمده وچنانکه در یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند پیش گفتیم ، این‌واژه درگاتها از برای کیش دروغین بکار رفته ، ازبرای‌بازشناختن ، واژه ورن را دراین بند به «آیین» گردانیدیم.

۲ - نهادن ، فرونهادن = نی‌دا nî.dâ

یادداشت۱۰ بند ۸ هات ٤٥

۳ - سود بخشیدن= سوئیدیائی 𐬯𐬎𐬌𐬌𐬎𐬌𐬎. sûidyâi ،یادداشت٥ بند ۲هات ٤٤

۴ - زیان‌رسانیدن=راشَینکهِ 𐬭𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬴𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌. râshayenhê یادداشت٦ بند ۱۱ هات۳۰

٥ - آرزو داشتن(𐬀𐬵𐬌𐬌𐬎.)=آز 𐬀𐬵𐬌. âz، یادداشت۹بند٦ ها ۳۳

٦ - پیوستن = 𐬯𐬎𐬌𐬌𐬎. sarə ، یادداشت۳ بند ۲۱ ها ۳۱

۷ - آمیزش = هَخمَن 𐬵𐬀𐬴𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬌. haxman = (هَخمَنْ haxəman) دریسنا ٤۰ (هفت‌هات) درپاره های ۲-۳ نیز آمده همچنین دریسنا ٦۰پارهٔ ۷ ، چنانکه در گفتار پیشه وران گفتیم هَخمَنْ درپارهٔ٤ ازیسنا ٤۰ از برای گروه لشکریان آورده شده در برابر گروه‌پیشوایان و گروه‌برزیگران .

۸ - باز داشتن (𐬯𐬎𐬌𐬌𐬎𐬌𐬎.... 𐬀𐬵𐬌𐬌𐬎.) از مصدر مرو 𐬀𐬵𐬌. mrû (گفتن) با جزء انتر 𐬯𐬎𐬌𐬌𐬎. antarə (اندر) . انترمرو 𐬯𐬎𐬌𐬌𐬎. 𐬀𐬵𐬌. antarə· mrû درست برابراست‌باواژه‌لاتین inter-dicere که درفرانسه interdire شده یعنی نهی کردن ، بازداشتن. واژه انتر دو بار در متن آمده : 𐬯𐬎𐬌𐬌𐬎. 𐬀𐬌𐬌𐬎. 𐬯𐬎𐬌𐬌𐬎... 𐬯𐬎𐬌𐬌𐬎. 𐬀𐬵𐬌𐬌𐬎. انتر دوم افزوده شده در وزن شعر زیادتی‌است، باید برداشته شود.

چهارمین بند

۱-بدخرد = دوش‌خرَتو 𐬛𐬎𐬱𐬌𐬌𐬎. duš-xratu، یادداشت ۹بند۳ هات ۳۰

۲ - خشم = اَئِشمَ 𐬀𐬌𐬌𐬎. aêshəma، یادداشت٥ بند۱هات۲۹

۳ - ستم، سنگدلی = رِمَ 𐬭𐬀𐬵. rəma ،یادداشت ۷بند۱ هات۲۹

۴ - بالانیدن ، فزودن (𐬌𐬀𐬵𐬌.) = وَرِد 𐬌𐬀𐬵𐬌. varəd

یادداشت۷ بند ٤ هات ۳۱

٥ - شبان یا گله پرور (چوپان) و نه شبان یاکسی‌که گله ورمه نپرورد واز

چارپایان سودمند نگهداری نکند = فشویَسو 𐬐𐬎𐬹𐬌𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎

۴ - خوب شناسا، نیك دانا=هوزَنتو 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬌𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . huzəntu، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات۴۳

ششمین بند

۱ - درمتن آمده: 𐬉𐬎𐬀𐬌 . 𐬌𐬎𐬀𐬌 . 𐬉𐬎𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 . 𐬌𐬎𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 . در واژهٔ فرَاشیا 𐬉𐬎𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 .

جزء فرَ 𐬉𐬎𐬀 . fra در وزن‌شعر زیادتی است باید برداشته شود و چنین باشد : 𐬉𐬎𐬀𐬌 . 𐬌𐬎𐬀 . 𐬌𐬌𐬎𐬀 . 𐬌𐬎𐬀𐬌 . ایشیا 𐬌𐬌𐬎𐬀 . šyâ ازمصدر ایش 𐬌𐬌𐬎 . ishیعنی برانگیزانیدن‌و گسیل‌داشتن و با جزء فرو 𐬉𐬎𐬀𐬌 . (= فرا 𐬉𐬎𐬀 . frâ)یعنی‌فرابرانگیختن. برخی آن را ازمصدر ایش 𐬌𐬌𐬎 . ish بمعنی در خواستن دانسته‌اند . یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ٤ از بند ٤هات۳۱ نگاه کنید.

۲ - گفتن = مروایتِ 𐬨𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 . mrûitê (Inf.) در بخشهای دیگراوستامروتِ 𐬨𐬀𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 . mrûtê و مروایت 𐬨𐬀𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 . mrûiteباجزء فرا 𐬉𐬎𐬀 . frâ چنانکه در یسنا ۳ پارهٔ ۲۵ ویسنا ۸ پارهٔ ٤ یعنی فرا گفتن و فراخواندن ازمصدرمرو 𐬨𐬀𐬌 . mrû (گفتن)،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۳ ازبند ۱۷ هات ۳۱.

۳ - اندیشه = آمَنَنگها 𐬀𐬨𐬀𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 . å.mananhâ /اندیشه پندار ، منش ، نهاد .

۴ - خرد=خرَتو 𐬵𐬀𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 . xratu

۵ - بازشناختن = وی چیدیائی 𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 . vî. čidyâi ، با واژه اِرِش 𐬀𐬌𐬎 . ərəš ، درست بازشناختن ، درست برگزیدن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند۳ هات۳۰

٦ - شنوانیدن (𐬉𐬎𐬀𐬌𐬌𐬌𐬎𐬀𐬌 .) = سرو 𐬉𐬎𐬀 . sru شنیدن ، شنوانیدن ، خواندن ، در بند های۷ و ۹نیز آمده، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸

۷ - مانند شما = خشماوَنت 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀𐬌𐬯𐬀𐬙𐬌 . xshmâvaṇt، یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤٤

در همین بند واژه شما(خردشما)خشماکَ 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀 xshmâka که بسا هم یوشماك 𐬎𐬌𐬵𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀 yûshmâka آمده صفت است یعنی از شما ، در تأنیث خشماکا 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀𐬉 xshmâkâ و یوشماکا 𐬎𐬌𐬵𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀𐬉 yûshmâkâ در هات ۳٤بنده وهات ٤٤بند۱۷ وهات ٤٦ بند۱٤ وجز آن باین واژه برخوردیم.

هفتمین بند

۱ - شنودن (𐬯𐬌𐬎𐬎𐬀𐬙𐬌𐬯𐬌𐬙 .) = سرو 𐬯𐬌𐬎𐬎 . sru، دریادداشت شمارهٔ ٦ از بند پیش گذشت. بجای گوش فرادادن (𐬎𐬌𐬵𐬌𐬯𐬀𐬙𐬌𐬯𐬀𐬙𐬀𐬌) = گوش 𐬎𐬌𐬵𐬌 . gush آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات۲۹

۲ - پیشوا = ائیریَمَن 𐬀𐬎𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀𐬨𐬀𐬙 . airyaman؛ آزاده = خوَتو 𐬵𐬀𐬌𐬙𐬌 . xᵛaêtu؛ کشاورز = وِرِزَن 𐬬𐬌𐬭𐬌𐬵𐬀 . vərəzəna، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید

۳ - داد آور = داتَ 𐬛𐬀𐬙𐬀 . (داد وآیین) در گزارش پهلوی نیز داتار 𐬛𐬀𐬙𐬀𐬭 شده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱هات ۳۳

۴ - آوازه،نام(شهرت) = فَرَستی 𐬐𐬀𐬭𐬎𐬀𐬎𐬌 . fra.sasti در یسنا۳۸ (هفت‌هات) پارهٔ ۲ وگوش یشت پارهٔ ۲٦ و مهریشت پارهٔ ٦۰ نیز آمده ودر همه جا با صفت وَنگهو 𐬯𐬀𐬐𐬎𐬆 . vaŋhu (وه ، به ، نیك) آورده شده است .

فرستی frasasti نیز بمعنی آموزش ودستور وآیین است چنانکه درچهارمین فرگرد وندیداد پارهٔ ٤۳ . در پارهٔ ۳ دین‌یشت فرستَ 𐬐𐬀𐬭𐬎𐬀𐬎𐬌𐬙 . fra. sasta از همین بنیاد و بهمین معنی است ، این واژه‌ها از مصدر 𐬯𐬎𐬀𐬐 . saŋh درآمده که بمعنی گفتن وآگاهانیدن و آموزانیدن است و باجزء فرا 𐬐𐬀 . frâ بمعنی ستودن است ؛ فرستَتا 𐬐𐬀𐬭𐬎𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 . fra. sastatâ در پارهٔ ۵۰ تیریشت یعنی برازندگی بنام وآوازه یا درخور ستودگی . فرستی در

گزارش پهلوی به فراچ (فراز) آفرینکانیه 𐬵𐬀𐬭𐬌 𐬌𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎 گردانیده شده است.

هشتمین بند

۱ - آمیزش، پیوستگی، یگانگی = سر 𐬯𐬀𐬭. sar ، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۲ - رامش دهنده‌تر، شادمانی بخشنده‌تر = اوروازیشت 𐬀𐬭𐬎𐬌𐬵𐬌𐬐𐬀. urvâzišta ، یادداشت۷ بند ۱ هات ۳۰

۳ - بجای«برای‌این» = تَت 𐬞𐬀𐬑. tat: این واژه در گزارش پهلوی گاهی ایدون و گاهی هچ آن (از آن) شده است.

۴ - خواهشداشتن(𐬌𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎) = یاس 𐬌𐬎𐬀𐬎. yâs ،یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸

۵ - نیك ، به ، خوب = وَنگهو 𐬯𐬀𐬐𐬀𐬵𐬀. vanhu ، بارتولومه این واژه را دراینجا مانند بند ۱۹ ازهات ۳۱ و بند ٦ ازهات ٤٧ اسم دانسته نه صفت ، بمعنی بهی‌و نیکی یا مزد وپاداش، نگاه‌کنید بیادداشت شماره۸ از بند ۱۹هات۳۱

٦ - هماره = ویسپ 𐬯𐬀𐬭𐬀𐬌𐬎𐬀. vîspa؛ جاودان = یو 𐬌𐬎. yu ، یادداشت۱۲بند ۱۱هات ٤٦

۷ - فرستاده = فرِئشَت 𐬐𐬭𐬀𐬎𐬌𐬵𐬀. fraêšta: از جزء فر 𐬐𐬭𐬀. fra و ایشت 𐬌𐬎𐬌𐬵𐬀. išta ، اسم مفعول ایش 𐬌𐬎. išگسیل داشتن ، برانگیختن‌که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت.

فرستاده یا فرسته که با واژه اوستایی فرئشت fraêšta یکی است‌بمعنی پیك و سفیر است :

فرستاده‌گفت ای‌گرانمایه شاه مبیناد بیتوکسی پیشگاه (فردوسی)

همین واژه است‌که درفارسی‌فرشته شده ودربُن بمعنی‌فرستاده است.

فرئشت‌fraêšta نیز دراوستا بمعنی‌فزونتر وبیشترمیباشد چنانکه در پاره‌های ٤ ـ ۲۳ از فرگرد سوم وندیداد آمده از واژه فراینگه 𐬐𐬀𐬭𐬀𐬌𐬐𐬀. فرستاده

frâyanh یعنی افزون ، بسیار، که در فارسی فره شده :

نیرنگ چشم‌اوفره برسیمش ازعنبر گره زلفش همه بندو گره جعدش همه چین وشکن

(معزی)

در بند ۱از هات ۳۲ دیدیم که واژه دوت dûta بمعنی گماشته و فرستاده و پیك است.

نهمین بند

۱ ـ شنودن ( ) = سرو . sru ، در بندهای ٦ـ٧ گذشت.

۲ ـ فرمان ، دستور، آموزش = ساسنا . sâsnâ ، یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۹

۳ ـ پاسبان: بجای این‌واژه فِشنگهیَه . fshānghya آمده در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیز بآن برخوردیم . آندرآس و واگرناگل آن را از بنیاد spasyaiti دانسته‌اندبمعنی پاسداشتن (نگاه‌کنید بمصدر سپس . spas پاسیدن،پاسبانی کردن، پاسداشتن دریادداشت‌شمارهٔ ۱۰ ازبند۱۱هات٤٤)نگاه‌کنیدبه

yosno 31 von Andreas und wackernagel in NKGWG 1911 Heft 1 S. 30 ; Die Arische Feuerlehre von Hertel I Teil Leipzig 1925 S.107

۴ ـ سود دادن = سویه . suyê (Inf.) از مصدر سو

یادداشت ۸ بند ۱۱هات ۳۰

۵ ـ آفریدن،ساختن( )=تَش . tash،یادداشت٤ بند ۱هات ۲۹

٦ ـ راست گفتار=اِرِش وَچَنگه . araš. vačanh صفت است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات۳۰ و یادداشت شمارهٔ ٤ بند۱۲ هات ۳۱

۷ ـ آمیزش=سَر . sar در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند پیش گذشت.

۸ ـ نگریستن، دیدن ، نگاه کردن : در متن . در نسخه بدل

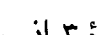 از مصدر دی dî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۳۰

۹ - پیوسته = یوختَ yûxta، واژه‌ای که بجای «بهره‌ور کند» آوردیم: نیز از بنیان یوختَ میباشد ، میتوان «پیوندد» بجای آن آورد از مصدر یوج 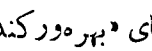 yuj بستن، بهم پیوستن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰

۱۰- دین = دئنا daênâ ، در بند های ٤ و ٥ و ٦ همین هات نیز بآن برخوردیم، چنانکه پیداست از آن روان ووجدان وتشخص معنوی باطنی اراده شده است.

۱۱- سرانجام ، پایان = یاوْنکه 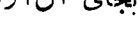 yâṅh ، یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰.

۱۲- مزد = میژدَ mîzda ، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳٤

دهمین بند

۱ - بارگاه ، پیشگاه ، سرای و خان و مان = دانم dąm ، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ همین هات گذشت .

۲ - نگاهداری کردن ، پاییدن ( ) = نی‌پا 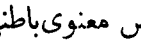 ni·pâ ،یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸.

۳ - روان = اوروَن urvan، در بند ۱۱ نیز آمده. یادداشت ۲ بند ٤ هات ۲۸.

۴ - نماز = نمنکه 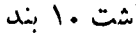 nəmaṅh ،یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸

۵ - پارسایی یا فروتنی = آرمئیتی ârmaiti ،یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳۲

٦ - کوشش : ایژا 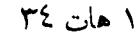 îžâ در بنده همین هات نیز بآن برخوردیم و بجای آن کامیابی (گشایش، افزونی) آوردیم، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ هات

۳۳ گفتیم که از این واژه معنی کوشش وغیرت ایمان نیز برمیآید چنانکه بارتولومه در همین بند باین معنی گرفته است .

برخی دیگر آن را بمعنی خورش مینوی دانسته اند، چنانکه در بندآینده از خورش دوزخی که گناهکاران را درروز پسین پیش آرند، سخن رفته است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۷ هات ۲۹

۷ - توانای بزرك ، مه شهریار = مانزاخشتهر 𐬨𐬀𐬰𐬌𐬵 . 𐬨𐬀𐬰𐬌𐬵𐬭𐬌𐬯𐬀𐬭 .

mązâ. xshathra

۸ - پایدار = وَزدنگه 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬵𐬌𐬯𐬌𐬙 . vazdaṅh

اَشَوَزدنگه 𐬀𐬱𐬀𐬯𐬀𐬵𐬌𐬯𐬌𐬙 . Ashavazdaṅh که نام دو تن از پارسایان و نیکان است و در پارهٔ ۷۲ آبان‌یشت ودر پاره های۱۱۲-۱۱۳ فروردین یشت‌یاد شده‌اند ، یعنی‌از راستی پایدار. آندرآس Andreas، چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲۱ هات ۳۱ گفتیم بمعنی رهبر راستی ، دانسته است . اَشَوَزْد در روزگار هخامنشیان از نامهای رایج بوده ونویسندگان یونانArtavasdes نوشته‌اند نگاه کنید به : Iranisches Namen buch von yusti S.38

در پارهٔ اشوزد در نوشته های پهلوی بنخستین جلـدیشتها ص ۲٦۳ و بکتاب سوشیانت نگاه کنید.

۹ - بجای « نیرو .... پاسبانی کنی » در متن آمده : اِومیرا 𐬀𐬎𐬹𐬨𐬌𐬭𐬀 . avəmîrâ ، در متن اوستای گلدنر Geldner شش نسخه بدل آن یاد شده است چون بنیاد آن روشن نیست ، هر یك از دانشمندان را بحدسی واداشته است : بارتولومه آن را دو واژهٔ ازهمدیگرجدا دانسته، نخست آوم 𐬀𐬎𐬹𐬨 . avəm ازمصدر اَو 𐬀𐬎 . av یاری کردن، پاسبانی کردن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ازبند۹هات ۲۹) دوم ایر 𐬌𐬭𐬀 . îra که بمعنی‌نیرو و زور وتوانایی درپارهٔ ۱٤مهریشت و پارهٔ ۲٦فروردین یشت بکار رفته، از مصدر اَر 𐬀𐬭 . ar جنبیدن، بگردش آمدن ، روی آوردن ، در رسیدن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند

۳ هات۳۱)، نگاه‌کنید یادداشت لومل Lommel در yasna 47-51 S.145

یازدهمین بند

۱- شهریاربد= دوش خشتهر 𐬯𐬎𐬱𐬀-𐬯𐬌𐬱𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙

دوازدهمین بند

۱ - یاوری=اَوَنگه 𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀𐬌𐬐𐬀 . avanh،یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹.

۲ - خواندن، بیاری خواندن ، یاوری خواستن (𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌 .) =زبا 𐬵𐬀𐬎𐬀 . zbâ ،یادداشت۱ بند ٤ هات ۳۱.

۳ - ستایش = ستَئوَت 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀 staota،یادداشت ٥ بند۱ هات ۳۰

۴ - آفرین خواندن ، خوشنود کردن (𐬐𐬁𐬎𐬀 .)=فری 𐬐𐬁𐬎𐬀 . frî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ٥ هات ۲۹

۵ - خواهشمند ، خواهش کننده (𐬌𐬀𐬵𐬀𐬐 .) از مصدر یاس 𐬌𐬀𐬵 yâs که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۸ همین هات گذشت.

٦ - بجای « بخشایش » : ایشتی 𐬀𐬌𐬎𐬀𐬐𐬌 . îštî بمعنی توانگری و دارایی وخواسته است ، برخی از دانشمندان آن را بمعنی کام وخواست وآرزو گرفته‌اند ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ هات ۳۲

سپنتمدگات : یسنا ، هات ۵۰

نخستین بند

۱ - یاوری = اَونگه 𐬀𐬎𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀𐬐𐬌𐬵 . avaŋh ، در یادداشت ۱ از بند ۱۲ هات ٤۹ گذشت ، در بند های ۵ و ۷ همین‌هات نیز آمده است .

۲ - برخوردار بودن، توانستن، نیروداشتن(𐬀𐬎𐬀𐬵𐬌𐬵 .) = ایس 𐬀𐬎𐬀𐬵. is ، یادداشت ۹بند ٤ هات ۲۸.

۳ - چارپا = پَسو 𐬐𐬀𐬯𐬎𐬀𐬵 . pasu ، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹.

۴ - نگاهدار،پناه دهنده = تهراتَر 𐬞𐬀𐬭𐬀𐬵𐬎𐬀𐬵. thrâtar ،یادداشت ٦بنده هات ۳٤ .

۵ - بدرستی = اَزدا 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬎𐬀. azdâ از قیود است بمعنی ناگـزیر یا بدرستی . بنیاد آن درست روشن نیست، برخی از مصدر آز 𐬀𐬵 az (راندن) گرفته‌اند . این واژه از این بنیاد در بند ۱ از هات ۵۰ که همین یکبار در اوستا دیده میشود، درست درنمیآید.برابر آن در سانسکریت addhâ بمعنی یقین و البته است، درفرس هخامنشی ازدا azdâ بمعنی شناسایی و آگهی است ، در سنك نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) آمده : «آنگاه که کمبوجیه بردیا را کشت مردم را از آن آگهی (= ازدا) نبود »

٦ - شناخته شده = ویستَ 𐬯𐬌𐬰𐬀𐬵𐬀. vista اسم مفعول وید 𐬯𐬌𐬎 vid دانستن، شناختن. نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٤بند٦هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ هات ٤۸ ، برخی‌آن را اسم مفعول وید 𐬯𐬌𐬎 vid بمعنی یافتن ، گرفته اند.

۷ - بیاری خواندن ، خواندن : زوتی 𐬵𐬎𐬌. zûti از مصدر زو 𐬵𐬎.

zu ، زوتی در گزارش پهلوی(= زند) خوانشن شده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ۳۱.

۸ - جُز = اَنیَه anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳٤.

۹ - بهترمنش : منگه vahista با صفت وهیشتَ . vahista دربند ٤ نیز آمده بجای و هومنه (منش نیك)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۲۸ .

دومین بند

۱ - در بارهٔ چارپا یا گاو gao و صفت خرمی بخش یا رامش دهنده = رانیو سکِرتی rânyô skərəti بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ هات ٤٤ نگاه کنید.

۲ - خواستن (= ایش ish ،یادداشت۱۲ بند ٦ هات ۲۸.

۳ - آرزو داشتن(= وَس vas ، یادداشت۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

۴ - کشتزار = واستروَئیتی vâstravaitî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۵ - شود یا بُوَد = ستُوئی stôi ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤.

٦ - درست زندگی کننده = اِرِزِجی ərəzəǰî ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۷ - بسیار ، پُر = پُئورو pouru ، یادداشت ۱ بند٦هات۳۲

۸ - خورشید ، هور = هوَر hvar ، یادداشت ۳ بند۱۰ هات ۳۲.

۹ - نگریستن ، دیدن (= پانگه pâñh ، یادداشت ۳ بند ۲۰ هات ٤٤.

۱۰- بجای « روزشمار » یا « امارهٔ پسین» = : ازآکا

𐬀𐬐𐬀 و 𐬀𐬐𐬀. âkâ که در بند ٤ از همین هات نیز آمده و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ هات ٤۸ گفتیم که بمعنی آشکار است و در هر جای اوستا که بکار رفته از آن آشکاری کردار روز پسین برمیآید ، دوم از ستا 𐬯𐬀𐬎𐬀 stâ که صفت است بمعنی ایستنده ، بنا بر این آکاستا 𐬀𐬐𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 âkâ-stâ یعنی آشکار ایستنده ، از این واژه روز شمار یا امارهٔ پسین اراده شده، روزی که مردم در دادستان ایزدی ایستند ، آنچنان که کرفه و بزه مردم آشکار گردد ، نیکی و گناه هر یك نمودار شود . پاداش و پادافراه نیکی و بدی پس از هویدا شدن کردار های جهانی خواهد بود.

صفت ستا stâ از مصدر ستا stâ میباشد که در فرس هخامنشی نیز ستا و در پهلوی ایستاتن 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 و در فارسی ستادن و استادن و ایستادن گوییم ، دربند ٤ ازهات ۵۰ بآن برمیخوریم و دربند٤ از هات ۵۱ باجزء ا : 𐬀-𐬯𐬀𐬎𐬀 a-stâ (𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥) ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ همین هات.

۱۱- بجای سرای یا خان و مان 𐬛𐬀𐬥𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀. آمده ، بارتولومه آن را ازدانم . 𐬛𐬀𐬥 dąm (خانه و سرای) گرفته، نگاه کنید یادداشت ۹ بند ۱۰ هات٤۵

۱۲- هوشیار = داتَهه 𐬛𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀. dâtha، یادداشت ۱ بند۱۰ هات ۲۸.

۱۳- جای دادن (𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀.) = نی‌هَنت 𐬈𐬀𐬥𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 ni· hant ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ۳۲.

سومین بند

۱- پیمان دادن(𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥) = چیش 𐬯𐬀𐬎𐬀. čish ، یادداشت ٤ بند۳ هات ۳۱

۲ - نیرو = اَئوجنکه 𐬀𐬱𐬀𐬐𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀. aoǰanh ، یادداشت ۳ بند۱۰هات ۲۹

۳ - بالانیدن ، ترقی دادن (𐬯𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥) = وَرِد 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬐𐬀𐬥 varəd ، یادداشت٦ بند ۳ هات ۲۸

۴ - هستی ، دارایی ، زندگی ، جهان = گیتها 𐬜𐬀𐬎𐬀𐬙𐬀. gaêthâ،

یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰.

۵ ـ همسایه = نزدیشتَ 𐬦𐬀𐬟𐬌𐬵𐬀 nazdišta ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۳۳.

٦ ـ بهره ور بودن ، بخش و برخ داشتن (𐬦𐬀𐬎𐬎) = بخش 𐬦𐬀𐬎𐬎 . baxsh ، یادداشت ۱۰ بند ۱۰هات۳۱

چهارمین بند

۱ ـ ستاییدن (𐬯𐬌) = ستو 𐬯𐬌 ، stu ؛ پرستیدن(𐬬𐬀𐬵) = یَز 𐬬𐬀𐬵 ، yaz نگاه کنید یادداشت های ۵ ـ ٦ از بند۱هات ۳۰.

۲ ـ همچنان = هَدا 𐬵𐬀𐬛 . hadâ ،یادداشت ۷ بند ۲هات ۲۹.

۳ ـ بجای « نماینده » آکا 𐬀𐬐𐬀 . ākâ آمده ، آشکاری (کردار) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ همین هات گذشت.

۴ ـ آرزو شده (𐬌𐬰) = ایش 𐬌𐬰 صفت است،در گزارش پهلوی خواهشن آمده ، از مصدر 𐬌𐬰 ish ،نگاه کنید یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ و یادداشت ۷ بند ۸ هات ٤۸.

۵ ـ راد مرد = اَردرَ 𐬀𐬭𐬙𐬭 . arədra ،یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳٤

٦ ـ فرمانبردار ، پیرو = سِرَئوشَن 𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎 . səraoshan ، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸.

۷ ـ راه = پَتهه 𐬥𐬀𐬔 path ، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱.

۸ ـ گرزمان ، فردوس ، بهشت = دِمانِ گَرُو 𐬛𐬀𐬫𐬀𐬥𐬀𐬯𐬀𐬎 . dəmânê-garô ، یادداشت ٤ بند ۱٦هات ۳۱.

۹ ـ ایستادن (𐬯𐬌) = ستا 𐬯𐬌 . stâ،دریادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند۲ همین هات گذشت ، در اینجا بمعنی منتظر ماندن ، انتظار کشیدن است.

پنجمین بند

۱ - برخوردار شدن (𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀) = آر 𐬀𐬭 ar ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۳.

۲ - پیغمبر = ماثهرَن 𐬨𐬀𐬙𐬭𐬀𐬥 mąthran ، در بند آینده نیز آمده ، یادداشت ۱ بند ۵ هات ۲۸.

۳ - بجـای مهربـان = 𐬎𐬭𐬎𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵 از مصدر اورواز 𐬎𐬭𐬎𐬀𐬵 urvâz با رامش و سازش و شادی بودن، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰.

۴ - یاری = اَوَنگه 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬵𐬀 avaṅh در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات گذشت.

۵ - پدیـدار ، نمودار = آئیبی دِرِشتا 𐬀𐬎𐬌𐬌𐬎𐬭𐬌𐬰𐬀 . aibî·dərəštâ

۶ - آشکارا، پیدا ، هویدا = آویشیَه 𐬀𐬎𐬌𐬰𐬌𐬵𐬌𐬥 âviśya ، یادداشت ۱ بند ۱۳ هات ۳۱.

۷ - بجای جنبش دست : زستا ایشتَ 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬌𐬰𐬌𐬵𐬀 . zastâ-išta یعنی بخواست دست، مراد اشارهٔ دست است یا بیك اشاره، در بند ٤ از هات ۳٤ نیز بآن برخوردیم در آنجا گفته شده که مزدا اهورا تواناست که بخواست دست یعنی بیك اشاره بداندیش را دچار رنج سازد . بیادداشت شمارهٔ ۹ آن بند نگاه کنید.

۸ - فردوس = خواثهرَ 𐬵𐬭𐬀𐬨𐬭𐬀 xvâthra ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۱

۹ - ارزانی داشتن (𐬛𐬀𐬎𐬎𐬀) = دا 𐬛𐬀 dâ دادن ، بخشودن .

ششمین بند

۱ - نماز گزار = نِمنگهَن 𐬥𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥 nəmaṅhan در بند ۵ از هات ۵۱ نیز آمده، صفت است از واژهٔ نِمنگه 𐬥𐬀𐬙𐬀𐬵 nəmaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ هات ۲۸ .

۲ - بجای آواز = وچ 𐬬𐬌𐬙 ؛ برداشتن = بر 𐬚𐬀𐬭 . bar مانند

بند ۱۲ از هات ۳۱.

۳ - دوست = اوروَتَهه 𐬀𐬉𐬎𐬭𐬀𐬙𐬀 urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۴ - دادار، آفریدگار = دا تر 𐬛𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭 dâtar ، در بند ۱۱ همین هات نیز آمده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ٤٤ .

۵ - آیین ، دستور = رازَن 𐬭𐬀𐬵𐬀𐬥 râzan (یادداشت ۸ بند ۵ هات ٤٦)؛ آموزانیدن(𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬌𐬌𐬀) = سانکه 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭 sâiih ، یادداشت ٦ بند ۵ هات ۲۹.

٦ - راه = رئیتهَه 𐬭𐬀𐬌𐬔𐬌𐬙𐬀 raithya همین یکبار در اوستا آمده ، در گزارش پهلوی راس 𐬭𐬀𐬌𐬔 = راه شده بگفتهٔ بارتولومه.Bartholo ازواژهٔ رَتَهه 𐬭𐬀𐬔𐬙𐬀 ratha در آمده است . رتَهه بمعنی گردونه در اوستا بسیار آمده چنانکه درتیریشت پارهٔ ٥٦ و مهریشت پاره ۳۸ و جز آن.

۷ - بوَد = ستُوئی 𐬯𐬎𐬀𐬎𐬌 stôi ، دریادداشت۵ از بند۲همین‌هات گذشت.

هفتمین بند

۱ - انگیزش = 𐬚𐬀𐬎𐬎𐬀 jaya از مصدر جی 𐬚𐬌 ǰi که بمعنی پرورانیدن وجان بخشیدن وزندگی دادن است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ هات ۲۹.

۲ - نیایش = وهمَ 𐬯𐬀𐬵𐬙𐬀 vahma در بند ۱۰ نیز آمده ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤.

۳ - چست تر ، تیزتر ، تندتر ، زودتر = زِویشتَیه 𐬰𐬌𐬯𐬌𐬵𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 zəvîštya ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۲۸.

۴ - تکاور: اثوروَنت 𐬀𐬎𐬭𐬎𐬀𐬯𐬱 aurvaṇt ،این واژه دراوستا بمعنی تند و تیز و چالاك و دلیر و پهلوان است چنانکه دریسنا ۹ پارهٔ ۲۲ وآبان یشت پاره های ۱۳۱-۱۳۲و جز آن، همچنین بمعنی تکاور یا اسب است چنانکه درهمین بند ۷ از هات ۵۰ و در یسنا ۱۱ پارهٔ ۲ و جز آن ، در پهلوی اروَند 𐬀𐬎𐬭𐬎𐬀𐬯𐬱

همین واژه است که در فارسی الوند (کوه) گوییم و همهٔ جغرافیا نویسان اروند نوشته‌اند، همچنین اروند نام رود دجله است :

اگر پهلوانی ندانـی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان

(فردوسی)

ائوروَت اسپ aurvat.aspa نیز صفت است یعنی تیزاسب،همچنین ائوروت اسپ Aurvat.aspa نام کسی است که در فارسی‌لهراسب گوییم. بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲٦٦ و ص ۳۲۷ نگاه کنید.

در فارسی واژهٔ تکاور درست مانند ائوروت در اوستا هم بمعنی تند و تیز است و هم بمعنی اسب .

۵ ـ بجای پهنانورد = پرتو pərətu در تـأنیث پرتهوی pərəthwî آمده ، صفت‌است یعنی‌پهن وفراخ چنانکه دریسنا ۱۰پارهٔ ٤ و فروردین یشت پارهٔ ۹ و جز آن، چون این صفت باین معنی در بند ۷ از هات ۵۰ درست نمیافتد ، بجای آن پهنانورد آوردیم بمعنی دشت پیما ، میدان نورد .

٦ ـ چیر = اوگرَ ugra در جـا های دیگـر اوستا اوغرَ ughra . بسیار آمده چنانکه دریسنا ۱پارهٔ ۱۵ و جز آن، در پهلوی چیر یل یعنی دلاور ، گستاخ . اوغرَ بازو ughra.bâzu در پارهٔ ۷۵ مهریشت یعنی چیر بازو . اوغرَ زَئوشَ ughra-zaosha درپارهٔ۳۱ فروردین یشت یعنی‌توانا خواست یا قوی اراده، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸.

۷ ـ برانگیختن (= یوج yuj ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰.

۸ ـ فراز آمدن ، گراییدن (= آزا a-zâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ بند ۱٤ هات ٤۳ .

هشتمین بند

۱ - سرود ، شعر = پَدَ 𐬨𐬀𐬛 . pada ، پَذَ 𐬨𐬀𐬛𐬯𐬀 . padha که در فارسی پی گوییم اندازه ایست چنانکه در فرهنك پهلوی نامزد به اوئیم ، آمده ، به پهنای چهارده انگشت است ، نگاه کنید به: Sacred Books of the East vol. V by west p.99

همچنین واژه پد 𐬨𐬀𐬛 = pâd پاد 𐬨𐬁𐬛 . pâd که در فارسی پای گوییم در اوستابمعنی شعر نیز آمده چنانکه درکردهٔ چهاردهم ویسپرد پارهٔ ۱.

۲ - شناخته‌شده، دانسته‌شده وشنیده‌شده = فرَسروتا 𐬯𐬁𐬭𐬎𐬀𐬵𐬀 . fra-sru ، از مصدر سرو 𐬎𐬀𐬵 . sru (شنیدن) با جزء فرَ : 𐬯𐬁𐬭 . یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰

۳ - کوشش = ایژا 𐬀𐬐𐬀 . îzâ ، یادداشت ۹ بند ٦ هات ۳۳.

۴ - روی نمودن ، گـرایبدن ، گامیدن (𐬨𐬀𐬵𐬌 - 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬵 .) = پئیرَی‌گم 𐬨𐬀𐬵𐬌 - 𐬨𐬀𐬐 . pairî.gam ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۲۸.

۵ - دستهـا بلنـد شده ، دستهـای فـراز برداشته = اوستانَ زَستَ 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬦𐬀.𐬵𐬀𐬎𐬀 . ustâna.zasta ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۲۸.

٦ - پارسا ، راد = اَردرَ 𐬀𐬭𐬎𐬭 . arədra ، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٤ گذشت .

۷ - هنر = هونَرتات 𐬣𐬎𐬌𐬵𐬀𐬑 . hunarətâṯ ، یادداشت ٦ بند ٥ هات ٤۳.

نهمین بند

۱ - پـرستش = یسنَ 𐬌𐬎𐬹 . yasna ؛ ستاییدن (𐬎𐬌𐬎𐬹 .) = ستو 𐬎𐬌𐬵 . stu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ همین هات و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ هات ۳۰.

۲ - آمدن (𐬨𐬀𐬌𐬵 .) = ای 𐬨𐬌 . با جزء پئیتی 𐬨𐬀𐬌𐬵𐬌 . paiti در آمدن ، پذیره شدن ، روی کردن ، یادداشت ۷ بند ۲

هات ۳۱.

۳ - آنگاه = یَدا 𐬌𐬎𐬀 yadâ ، یادداشت ۱ بند ۸ هات ۳۰.

۴ - بدلخواه ، بکام ، بآرزو = وَسِ 𐬎𐬎 vasē ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱.

۵ - پاداش = اشی 𐬀𐬵𐬌 ashi، نگاه کنید به بند ۳ همین هات.

۶ - دست یافتن ، توانایی داشتن (𐬵𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬭𐬌) = خشی 𐬵𐬀𐬭𐬌 xshi ، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ هات ۲۸.

۷ - بجای کوشا ایشَینت(𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬙 . درنسخه‌بدل 𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬙) 𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬙 ishayaṇt صفت است یعنی کوشا ، جویا مانند ایشَن 𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬦 îshan که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ هات ۳۲ گذشت.

۸ - نیك اندیش = هودانو 𐬴𐬎𐬎𐬀𐬦 hu·dânu ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۹ - بجای برگرفتن در متن گرزدا 𐬜𐬀𐬭𐬵𐬎𐬀 gərəzdâ ، در بند۱۷ از هات ۵۱ گرزدی 𐬜𐬀𐬭𐬵𐬎𐬌 gərəzdî یعنی دارایی . ریشهٔ این واژه که مصدر گَرَذ 𐬜𐬀𐬭𐬎 garədh باشد در پارهٔ ۱۱ از یسنا ٦۲ و در پارهٔ ۱ از کرده هفدهم ویسپرد با جزء آئیوی 𐬀𐬌𐬅𐬌 aiwi بکار رفته و در پارهٔ۱ازکردهٔ بیست ویکم ویسپرد با جزء آوی 𐬀𐬅𐬌 avi آمده این مصدر برابر است با واژهٔ لاتین gradiar بمعنی پرداختن ، رفتار کردن ، اقدام کردن . در گزارش پهلوی بجای گرزدا gərəzdâ گرفتار 𐬜𐬀𐬭𐬵𐬎𐬀 آورده شده و بجای گرزدی gərəzdî (در بند ۱۷ از هات ۵۱) گیراد (𐬜𐬀𐬭𐬵𐬎𐬌) وخدونات : وخدونتن 𐬜𐬀𐬭𐬵𐬎𐬌 = 𐬜𐬀𐬭𐬵𐬎 گرفتن) همچنین گرذ garədh در پاره هایی که یاد کردیم ، در گزارش پهلوی به فعل گرفتن ترجمه شده است.

دهمین بند

۱ - ورزیدن ، بجای آوردن (𐬎𐬀𐬭𐬵𐬀𐬙) = وَرز 𐬎𐬀𐬭𐬵 varəz ورزیدن ، یادداشت ٤ بند

٤ هات ۲۹.

۲ - پیش = پَئیری‌آئیش 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬭𐬌𐬀𐬵𐬌𐬰. 𐬯𐬌𐬭𐬌𐬉𐬀𐬵𐬌𐬰. Pairî.âiš از قیود است: پیش از این.

۳ - چشم = چَشمَن 𐬨𐬀𐬰𐬨𐬀𐬥𐬀𐬯. čashman ، یادداشت ۳ بند ۸هات ۳۱.

۴ - ارزش داشتن، ارزیدن (𐬀𐬭𐬇𐬀𐬵𐬌.) = اَرِج 𐬀𐬭𐬇𐬀𐬵. arəǰ، در پهلوی ارژیتن 𐬀𐬭𐬇𐬀𐬵𐬌𐬙𐬀𐬯𐬌𐬙𐬀𐬯. .اَرَج 𐬀𐬭𐬇𐬀𐬵𐬀. arəǰa درپارهٔ۱۷یسنا۹صفت است‌یعنی‌ارجمند؛ اِرجَنگه 𐬀𐬭𐬇𐬀𐬵𐬀𐬐𐬀𐬯𐬀𐬵𐬌. arəǰaŋh یعنی ارج، ارز، ارزش، در پهلوی ارژ 𐬀𐬭𐬇 چنانکه در فرگرد هفتم وندیداد در پاره های ٤۱-٤۳ وجز آن اِرجَت اسپ 𐬀𐬭𐬇𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀. Arəǰat.aspa نام پادشاه توران که در فارسی ارجاسب گوییم از همین واژه آمیزش یافته یعنی دارای اسب با ارج، نگاه کنید بنخستین جلد یسنا ص ٦۲.

۵ - روشنایی = رَئوچَنگه 𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬐𐬀. raočaŋh ، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰.

٦ - خورشید (𐬵𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀.) = خوَن 𐬵𐬀𐬥. xᵛan ، یادداشت ۳ بند۱۰ هات ۳۲.

۷ - بجای سپیده : اَئوُرو 𐬀𐬋𐬎𐬭𐬎. aêuru صفت است یعنی سفید، در پهلوی اروس 𐬀𐬭𐬎𐬎 arûs (سفید) ؛ اَئوروشَ 𐬀𐬋𐬎𐬭𐬎𐬵𐬀. aurusha نیز صفت است یعنی سفید در اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در تیریشت پاره های ۱۸ و ۲۰ وجز آن؛ اَئوروشَ بازو 𐬀𐬋𐬎𐬭𐬎𐬵𐬀 𐬠𐬀𐬵𐬎. 𐬀𐬋𐬎𐬭𐬎𐬵𐬀-𐬠𐬀𐬵𐬎. aurusha-bâzu که در هادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ ۹آمده یعنی‌سفید بازو، اَئوروشاسپَ 𐬀𐬋𐬎𐬭𐬎𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀. aurushâspa که در پارهٔ ۱۰۲ مهریشت آمده یعنی سفید اسب.

۸ - بامداد روز = اسنام اوخشا 𐬀𐬯𐬎𐬀𐬥.𐬀𐬵𐬈𐬀. asnąm.uxshâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ هات ٤٦.

یازدهمین بند

۱ - ستایشگر = ستَوتَر staotar. (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ هات ۳۰)

۲ - خوانده شده ( ) از مصدر اُوج aoj. یادکردن، گفتن، خواندن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ هات ۳۲.

۳ - تا چند = یَوَت yavat ؛ توش و تاب داشتن ( ) = تو tu ؛ توانستن ، یارستن (+) = ایس is ، نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۸ - ۱۰ از بند ٤ هات ۲۸ .

۴ - جهان ، جهانیان ، مردمان ، زندگی، هستی = اَنگهو anhu، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸.

۵ - بجای « سازاد » در متن از مصدر ارد arəd بمعنی پیش بردن ، ترقی دادن ، رسا ساختن است ، اِردت فِذری ərədat fədhrî نام مادر استوَت اِرَت Astvat. ərəta (سوشیانت = موعود مزدیسنان) که در پارهٔ ۱٤۲ فروردین یشت آمده ، از همین واژه آمیزش یافته یعنی برومند پدر یا کسی که پدرش پیشرفته و رساست ، نگاه کنید بکتاب سوشیانت

٦ - درست بجای آوردن : هئیتیا وِرِشتَ haithyâvarəsta، این واژه اسم است بمعنی درست ورزش ، درست کارگزاری . در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ هات ۳۰ گفتیم که وِرِشتَ از مصدر وِرز varəz (ورزیدن ، بجای آوردن) در آمده است، بآن یادداشت نگاه شود و بیادداشت های ۲ - ۳ از بند ۱۹ هات ٤٦.

۷ - خواست (خواهش، کام) = وَسنَ vasna ؛ سازگارتر = فِرَشوتَم fərashôtəma ، نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤ - ۵ از بند ۱۹ هات ٤٦ .

وُهوخشتَر گات ـ یسنا، هات ۵۱

نخستین بند

۱ ـ برگـزیده = وئیریَه 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬌𐬀 vairya صفت است ، اسم مفعول وَرْ 𐬬𐬀𐬭 var برگزیدن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ هـات ۲۸) همین صفت بسادر اوستا از برای خشتهر 𐬵𐬌𐬯𐬭𐬀 xshathra آورده شده چنانکه در یسنا ۱ پارهٔ ۱ و هرمزدیشت پارهٔ ۲۵ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۱۱ و جز آن ، در فارسی شهریور شده است .

۲ ـ بهره ، برخ = بگ 𐬠𐬀𐬐𐬀 baga ، نگاه کنید بیـادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ هات ۳۱.

۳ ـ شایان‌تر :ائیبی‌بئیریشتَ 𐬀𐬍𐬌𐬠𐬌.𐬠𐬀𐬭𐬌𐬵𐬀 aibî.bairišta صفت تفضیلی است ازمصدر بَرْ 𐬠𐬀𐬭 bar(بردن)با جزء ائیبی 𐬀𐬍𐬌𐬠𐬌. ، ازاین صفت معنی شایان تر برمیآید یا مانند این ، چون:شایسته‌تر، برازنده تر، سازگارتر. در گـزارش پهـلوی ۵۶ (= ۵۲) 𐬀𐬯𐬀𐬭.𐬠𐬀𐬭𐬌𐬵𐬌𐬦 apar.barišnîh

۴ ـ فراهم شدن (𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬫𐬀𐬌𐬠𐬌.) از مصدر کر 𐬵𐬀𐬭 kar (کردن) با جزء انتر 𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀 antarə (اندر) ساختن، فراهم کردن ، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰.

۵ ـ کوشش=ایژا 𐬀𐬎𐬵𐬀 îžâ ، یادداشت ۹ بند۶ هات ۳۳.

۶ ـ بجای آوردن (𐬬𐬀𐬌𐬥𐬌.𐬛𐬀) از مصدر وی دا 𐬬𐬌.𐬛𐬀 vî.dâ پخش کردن ، بجای‌آوردن ، یادداشت ۷ بند ۱۹ هات۳۱

۷ ـ ضمیر« این » = 𐬙𐬀 ta (𐬙𐬀.𐬵𐬀) برمیگردد به بهره.

۸ ـ اکنون = نو 𐬥𐬌 nû ، یادداشت۸ بند ۹ هات۳۲.

۹ - ساختن (𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙.) = وَرِز 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬌𐬐 varəz ورزیدن ، کردن ، ساختن ، بجای آوردن. یادداشت ٤ بند ٤ هات۲۹.

دومین بند

۱ - پس اینچنین = تا 𐬠𐬀 tâ از قیود است ، اینچنین ، از اینرو. در بند ۱۱از هات ٤٥ و در بند ۳ از هات ٤۹ بآن برخوردیم و در بند های ۱۰ و ۱۲ و ۱۳همین هات نیز آمده.

۲ - نخست = پئوُاورویم 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬎𐬭𐬎𐬌𐬙. paourvîm از قیود است(نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ هات ۲۸)، پئوُاورویَه 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬎𐬭𐬎𐬌𐬉𐬌𐬙𐬀. paouruya که در بند های ۳ و ۱٥ از همین هات آمده صفت است یعنی نخستین، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۳ - نمودن (𐬛𐬌𐬎𐬌𐬙𐬀) = دیس 𐬛𐬌𐬎𐬌𐬙. dis نمودن ، نشان دادن ، شناسانیدن ، دربند ۱۷ همین هـات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۱۳ هات ۳۳.

۴ - دارایی = ایشتی 𐬀𐬌𐬯𐬌𐬙𐬌. išti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

٥ - سود = سَونَکه 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬯𐬀𐬌𐬙𐬀 savaŋh ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات۳۰

٦ - نیایشگر = وَهمَ 𐬬𐬀𐬎𐬎𐬀𐬹𐬀𐬙𐬀. vahma ، یادداشت ٥ بند ۲هات ۳٤.

سومین بند

۱ - گـوش = گِئوشَ 𐬜𐬀𐬎𐬎𐬀𐬐𐬌𐬙𐬀. gāusha ، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۰.

۲ - شدن ، رفتن (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎

hizu.drâǰaṅh صفت است یعنی زبان درازکرده، زبان برکشیده، چنانکه درفرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ٤٨ و جز آن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٥ هات ۲۸.

۴ - گفتار، سخن = اوخذَ uxdha ، در بند های ۲۰-۲۱ نیز آمده، یادداشت شمارهٔ ۳ بند ٦هات۲۸.

۵ - پیوستن ( ) = سر sar ، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

٦ - آموزگار = فرَدَخشتَر fra.daxštar ، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۷ هات ۳۱.

چهارمین بند

۱ - کجا = کوتهرا kuthrâ پنج بار در این بند آمده ویکبار کو ku.

۲ - رنج، درد، آزار = آری âri. ( ) دربند ۱٤ از همین هات نیز آمده است.

۳ - مزد = آفسَرتو âfsəratû پاداش، بخشایش، یادداشت ۸ بند ۱۲ هات ۳۳.

۴ - برپا ایستادن ( ) = ستا stâ ، یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ٥٠.

۵ - آمرزش = مِرژدیکا mərəzdikâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۳۳.

٦ - برخوردار، بهره‌ور = یَس yas ، صفت است از مصدر یَم yam (بازجستن، گرفتن) که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ هات ۳۱ گذشت، بواژهٔ یس همین یکبار در اوستا برمیخوریم.

پنجمین بند

۱ - برخوردار شدن، بدست آوردن، یافتن، پیدا کردن( )= وید vid ،یادداشت

٤ بند ٦ هات ۲۹.

۲ - برزیگر ، کشاورز = واستریه 𐬬𐬀𐬯𐬎𐬎𐬀𐬭𐬌𐬌𐬎 . vâstrya ، یادداشت ۷ بند ۹ هات ۳۱ .

۳ - درستکردار: بجای شیئوتهن 𐬯𐬌𐬎𐬎𐬌𐬉𐬙𐬀𐬥𐬌𐬥 . syaothana (کردار) و اِرِشو 𐬀𐬭𐬌𐬰𐬎𐬌 . (درست ، راست)، یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - خوب خرد = هوخرَتو 𐬣𐬎𐬭𐬀𐬙𐬎𐬀 . hu·xratu ؛ یادداشت ۹ بند۳ هات ۳۰.

۵ - بجای « نماز بَرَد » : نِمَنگهَن 𐬥𐬀𐬨𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥 . nəmaŋhan صفت است یعنی نمازگزار ، نماز برنده، از واژهٔ نمنگه 𐬥𐬀𐬨𐬀𐬥𐬀𐬙 . nəmaŋh (نماز) که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ هات ۵۰ گذشت

٦ - دانا ، هوشیار ، بینا = داتَهه 𐬛𐬀𐬙𐬀 . dâtha ، یادداشت ۱ بند۱۰ هات ۲۸.

۷ - داورِ درستکردار یا رَدِ درست (درست رَد) = اِرِش رَتو 𐬀𐬭𐬌𐬰-𐬭𐬀𐬙𐬎 . ərəš-ratu ، نگاه کنید یادداشتهای شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۲۹ و شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰.

۸ - پیمان دادن ، نوید دادن ، آموزانیدن ، آگهش دادن (𐬯𐬌𐬰 .) = چیش 𐬯𐬌𐬰 . čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱.

۹ - پاداش (پاداش نیکی وپادافراه بدی) = اَش 𐬀𐬰𐬀 . asha، یادداشت ۵ بند ٤ هات ۲۸.

۱۰- توانا ، یارا (𐬯𐬌𐬰𐬌𐬉𐬎 .) از مصدر خشی 𐬯𐬌𐬰𐬌 . xshi ، توانستن ، یارستن . یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸.

ششمین بند

۱ - از برای واژه های به = وَنگهو 𐬬𐬀𐬯𐬀𐬥𐬎𐬀 . vaŋhu ، بهتر = وَهینگه 𐬬𐬀𐬯𐬌𐬚𐬀𐬥 . vahyaŋh،

بد= اَکَ 𐬀𐬐𐬀. aka ، بتر= اَشَینگه 𐬀𐬱𐬌𐬯𐬀𐬐𐬀. aśyanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۰.

۲ ـ دادن (𐬛𐬀𐬐𐬎𐬀.) = دا 𐬛𐬀. dâ

۳ ـ خواست یا کام و خواهش کسی بجا آوردن ، کام‌روا کردن (𐬯𐬀𐬭𐬀𐬐𐬀. 𐬯𐬀𐬭𐬀𐬐𐬀.) : وارَ 𐬯𐬀𐬭𐬀. vâra (خواست ، کام) ؛ راد 𐬭𐬀𐬐. râd (بجای آوردن) در بند ۲ از هات ۳۳ نیز این دو واژه با هم آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ و ۸ از آن بند.

۴ ـ واژه ای که بمعنی «خوشنود ساختن» گرفته شده درمتن 𐬯𐬌𐬛𐬀𐬐𐬀. آمده ، باید از مصدر وید 𐬯𐬌𐬛. vid باشد . در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ هات ۲۸ و در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۲۹ گفتیم که این مصدر بدو معنی آمده : نخست شناختن و دانستن و آگاه شدن، دوم جُستن و یافتن و پیدا کردن. در این بند۶ از هات۵۱ همچنان در بند۴ از هات۵۳ معنی خدمت کردن و خوشنود ساختن از آن برمیآید.

۵ ـ بجای پایان : اَیِمَ 𐬀𐬌𐬨𐬀. apāma و بجای گردش گیتی : اورَ وَئِس، انگهو 𐬀𐬭𐬬𐬀𐬯𐬌𐬯𐬀. urvaêsa ، 𐬀𐬶𐬀. aṅhu آمده. در انجام بند ۵ از هات ۴۳ نیز باین واژه‌ها برخوردیم جز اینکه در آنجا دامی 𐬛𐬀𐬨𐬌. dâmi (آفرینش) آورده شده بجای انگهو 𐬀𐬶𐬀. aṅhu (گیتی، هستی)، بیادداشتهای شماره ۷ـ۹ آن بند نگاه کنید.

هفتمین بند

۱ ـ آفریدن ، ساختن (𐬵𐬀𐬱𐬌𐬯𐬎.) = تَش 𐬵𐬀𐬱. tash ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۹ هات ۳۱.

۲ ـ پاکترخرد یا پاکتر روان=سپنیشتَ مئینیو 𐬯𐬀𐬐𐬭𐬀𐬫𐬀𐬐𐬀 𐬯𐬀𐬐𐬭𐬀𐬫𐬀𐬐𐬀. spāništa. mainyu (سپندتر مینو) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳.

۳ - جاودانی = اَمِرتات 𐬀𐬨𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬑 . amərətâṭ (مرداد) ؛ رسایی = هَئوروَتات 𐬵𐬀𐬎𐬭𐬎𐬀𐬑 . haurvatâṭ (خرداد) ، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۱.

۴ - توش ، توان = تِویشی 𐬙𐬎𐬌𐬯𐬌 . təvîshî ، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۵ - پایداری ، استواری = اوَت یوتی 𐬀𐬎𐬀𐬑𐬌𐬨𐬌 . uta·yûti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

٦ - داوری = سِنگَه 𐬯𐬀𐬦𐬀 . sāṇgha ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

هشتمین بند

۱ - بجای سخن داشتن (𐬎𐬀𐬙𐬌 𐬙𐬀𐬎𐬀 .) = وَچ 𐬎𐬀𐬙 vaċ و بجای گفتن که دوبار در این بند آمده (𐬨𐬀𐬭𐬎𐬀 . . . 𐬨𐬀𐬭𐬎𐬀 .) = مرو 𐬨𐬀𐬭𐬎 . mrû ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ هات ۳۱ .

۲ - دانا = ویدوش 𐬎𐬌𐬛𐬎𐬁 . vîduš ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸.

۳ - بدی = اَکُویا 𐬀𐬴𐬎𐬌𐬀 . akôyâ ، از واژه اَکَ 𐬀𐬴𐬀 . aka (بد ، زشت)، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ گذشت.

۴ - خوشی یا رستگاری = اوشتا 𐬀𐬎𐬱𐬀 . uštâ ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰.

۵ - فراگرفتن ، داشتن ، نگاهداشتن (𐬛𐬀𐬭𐬎 .) = دَر 𐬛𐬀𐬭 . dar ، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱.

٦ - آری : بجای آن زی 𐬵𐬌 . zi آمده ، این واژه سه بار در این بند آمده : در نخستین بار بجای آن «پس» و در دومین بار «چه» آوردیم، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ هات ۳۰.

۷ - پیغمبر = مانتهرَن 𐬨𐬀𐬙𐬹𐬭𐬀𐬯 . mąthran ، یادداشت ٦ بند ۵ هات ۲۸

۸ - شاد بودن (𐬱𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎

اوستا انگهوا 𐬀𐬐𐬀𐬵𐬎𐬎𐬀 aŋhvâ چنانکه در یسنا ۱۱ پارهٔ ۱۸ و یسنا ۶۲ پارهٔ ۱۰ و تیریشت پارهٔ ۵۴ ومهریشت پارهٔ ۱۰۵ و وندیداد فرگرد پنجم پارهٔ ۲۱، فرگرد هجدهم پارهٔ ۱۹ و جزآن. در گزارش پهلوی (= زند) آخو ۱۳۳ axv یا اخوان ۱۳۳ axvân یعنی نیروی زندگی ، مایهٔ هستی یا جان و روان .

۷ - گذاردن ، نهادن = 𐬛𐬀𐬙𐬀𐬵𐬙𐬀𐬌 . 𐬯𐬀𐬵𐬎𐬀𐬌 ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ هات ۲۸ و در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۴ هات ۴۴ بواژهٔ داوئی 𐬯𐬀𐬵𐬎𐬀𐬌 dâvôi بمعنی ارزانی داشتن ودادن برخوردیم، در اینجا با جزء آئیبی: آئیبی داوئی aibî.dâvôi بمعنی گذاردن و نهادن است.

۸ - زبان = راشینکه 𐬭𐬀𐬰𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙𐬌𐬵𐬀 râshayeñhê، یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۳۰.

دهمین بند

۱ - جُز = انیاتها 𐬀𐬥𐬌𐬀𐬵𐬀 anyâthâ . از قیود است بمعنی جز از این، گذشته از این.

۲ - تباه ساختن (𐬨𐬀𐬵𐬀𐬭𐬌𐬙𐬌𐬵𐬀𐬛𐬀𐬌) = مرنج 𐬨𐬀𐬵𐬀𐬭𐬌𐬙𐬌 maraŋhê ، یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱.

۳ - زاده یا پسر و فرزند = هونو 𐬵𐬀𐬥𐬀 hunu : در هر جا که سخن از فرزند و پسر آفریدگان بد اهریمنی باشد ، هونو میآید و از برای فرزند و پسر کسان پاك وپارسا و پاکان ایزدی پوتهر 𐬯𐬎𐬀 puthra ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ هات ۴۴) هونو hunu از مصدر هو 𐬵𐬀 hu (زادن) که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۵ هات ۳۱ گذشت ، در آمده است.

۴ - آفرینش = دامی 𐬛𐬀𐬥𐬌 . dâmi ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱.

۵ - بد خواه = دوژدا 𐬛𐬎𐬵𐬛𐬀 . duždâ ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۶ - بجای مردمان 𐬵𐬀𐬙𐬌𐬌 hanti آمده یعنی آفریدگان یا «کسانی که هستند» موجودات، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۶ هات ۴۴.

۷ - خواندن ، بیاری خواستن (𐬵𐬀𐬎𐬀) = زبا 𐬵𐬀 zbâ ،

یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱.

۸ ـ در رسیدن = گت تِه 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬵𐬌𐬀𐬌𐬀 . gaṯ.tê ، یادداشت ٤ بند ۱ هات ٤۳.

یازدهمین بند

۱ ـ دوست = اوروَتَهه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬌𐬀 . urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۲ ـ اندرزپرسیدن(𐬌𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬌𐬀𐬌𐬀)=پَرِس 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬵𐬌 . paraṣ (فرَس 𐬉𐬀𐬙𐬀𐬵𐬌 . fraṣ) با جزء آ 𐬌 . بمعنی گفتن و شنودن واندرز پرسیدن یا مشورت کردن بکار رفته است.

۳ ـ درستکردار = اِرِشوَ 𐬀𐬙𐬀𐬵𐬌𐬀𐬌 . ərəshva، در یادداشت ۳ از بند ٥ همین هات گذشت.

۴ ـ آیین مغ = مگَ 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌 . maga ، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۱ هات ۲۹.

٥ ـ اندیشیدن (𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀𐬌𐬀𐬌) = چیتْهه 𐬌𐬀𐬙𐬀 . cith با جزء آ 𐬌 . ،یادداشت شمارهٔ٤ بند ۳ هات ۳۱.

دوازدهمین بند

۱ ـ خوشنودسازنده = خشناوش 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 . xshnâuṣ از مصدر خشنو 𐬌𐬀𐬙𐬀 . xshnu (خوشنود کردن) صفت است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ هات ۲۸.

۲ ـ بجای « چاکـر فرومایه » : وَئیپیه 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 . vaêpya صفت است(از مصدرویپ 𐬌𐬀 . vip) یعنی غلامباره؛ ویپتَ 𐬌𐬀 . vîpta کسی است که بغلا مبارگی تن در دهد چنانکه در فرگرد هشتم وندیدادپارهٔ ۳۲ آمده : 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 . 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 . 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 .

در گزارش پهلوی (= زند) ۱۳۵۲ و ۱۳۵۲ ۱ ۱۳۵۲ و ۱۳۵۲ گوشن ویپتك وگوشن ویپتِنیتك gušn i viptak u gušn viptênîtak

در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ۱۱ نرُو وَئیپَه 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 . 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 .

narô-vaêpya یعنی غلامبارگی ، در گزارش پهلوی 𐭭𐭫𐭲 (= 𐭭𐭫𐭲𐭥) 𐭠𐭥𐭯𐭥𐭩 مرت وپیك mart-vêpîk درتوضیح افزوده شده 𐭫𐭩 𐭭𐭫𐭲𐭥𐭩 کون مرزیه-kun marzîh . در جلد وندیداد ، درگفتار « غلامبارگی » از این گناه که در اوستا کفاره ناپذیر خوانده شده و سزای آن مرك دانسته شده، سخن داشتیم، در اینجا افزوده گوییم که مصدر ویپ 𐭠𐭥𐭯 vip گذشته از معنی ای که یاد کردیم ، در پارهٔ ۵۵ از فرگرد هفتم وندیداد بمعنی برگردانیدن و بیرون انداختن یا استفراغ وقی کردن آمده و در گزارش پهلوی وامیتن (𐭥𐭲𐭥𐭥𐭲𐭩𐭭 ~ 𐭥𐭲𐭥𐭥𐭲𐭩𐭭 vâmîtaṇ (قی کردن) شده برابر واژه لاتین vomere که در فرانسه vomir شده است . در پارهٔ ۱۲ از یسنا ۱۰ با جزء پَرَ : 𐭯𐭫𐭲𐭫 . 𐭠𐭥𐭯 para.vip یعنی برگردانیدن و باجزء نی : 𐭭𐭩 𐭠𐭥𐭯 . nî.vip یعنی زیر انداختن ، فرود افکندن .

۳ - گذر زمستان = پرتوزمو 𐭯𐭫𐭲𐭥𐭦𐭦𐭥𐭦 . pərətô·zəmô : از پرتو 𐭯𐭫𐭲𐭥𐭦 . pərətu که بمعنی پول یا پل و گذر است و از مصدر پر 𐭯𐭫 par (گذشتن ،گذرکردن) بسا با واژهٔ چینوت 𐭪𐭩𐭭𐭥𐭠𐭲 činvaṭ . آمده یعنی صراط ، پلی که در روز پسین باید از آن بگذرند ، چنانکه در بند ۱۳ از همین هات و در بند های ۱۰-۱۱ از هات ٤٦ و در بسیاری از جاهای دیگر اوستا (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ٤٨) ، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژه پشو 𐭯𐭩𐭰𐭥 . pəshu که در گزارش پهلوی پو هل 𐭯𐭫𐭤𐭤 (پل) شده چنانکه در آبان یشت پاره های ۷۷-۷۸ و در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۱٦ . همچنین پشو مانند واژه پرتو pərətu با چینوت činvaṭ آمده بمعنی پل صراط چنانکه در گشتاسپ یشت پارهٔ ٤۲ .

زِمو 𐭦𐭥𐭦𐭥 . = زیانم 𐭦𐭩𐭠𐭥𐭥 zyąm یعنی زمستان، در اوستا بسیار آمده چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۲ و پارهٔ ۱۹ . هیئتهای دیگر آن نیز دراوستا بسیار است. چون زَئِن 𐭦𐭩𐭠𐭩𐭭 . zaên در پارهٔ ۱۲ از شانزدهمین فرگرد وندیداد ؛ زَیَن 𐭦𐭩𐭠𐭩𐭭 . zayan که در فارسی دی (= زمستان) شده.

برگشتن زاء اوستایی به دال در فارسی همانند بسیاردارد چون زَستَ 𐬰𐬀𐬯𐬙𐬀 zasta در فارسی دست؛ زرَینکه 𐬰𐬀𐬭𐬌𐬌𐬀 zrayañh در فارسی دریا (در فرس هخامنشی دریه) وجز آن؛ زِم 𐬰𐬌𐬨 zəma یا زیم 𐬰𐬌𐬨 zima که در فارسی زم شده بمعنی زمستان یا سرمای سخت؛ زَیَنَ 𐬰𐬀𐬌𐬌𐬀𐬥 zayana صفت است یعنی زمستانی؛ زِمَکَ 𐬰𐬌𐬨𐬀𐬴 zəmaka در پارهٔ ۴۹ از چهارمین فرگرد وندیداد یعنی دَمه زمستان. نگاه کنید بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۲۱۳.

بنا باین دو جزء پرتوزِمو pərətô·zəmô یعنی گذر زمستان و این معنی است که از آن دو لفظ برمیآید چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۲ از هات ۵۱ ویترکِ زمستان 𐬬𐬌𐬙𐬁𐬭𐬀𐬴·𐬰𐬀𐬨𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀𐬯 vitarak·zamastân (= گذر زمستان) شده است اما چنانکه پیداست پرتوزمو نام جا و سر زمینی است.

۴ - فرود آمدن، پناه گرفتن=اشتُو 𐬀𐬯𐬙𐬎 (Inf) astô، صفت وُروزو اَشتَ vouru.asta که در پارهٔ ۴۴ مهر یشت آمده یعنی پُر یا بسیار پناه بخش، از مصدر آنس 𐬀𐬯 as (بدست آوردن، برخوردار شدن، رسیدن) در آمده است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۴ هات ۴۳.

۵ - بازداشتن (𐬭𐬎𐬙𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀𐬯) = رود 𐬭𐬎𐬙 rud، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹.

۶ - چارپا، تکاور، اسب = واز 𐬯𐬀𐬵 vâza یعنی رونده از مصدر وَز 𐬯𐬀𐬵 vaz در آمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ هات ۴۶ گفتیم در اوستا بمعنی وزیدن و شدن و تاختن و دویدن و جز آن، آمده است. از همین بنیاد است واژهٔ وَشتَر 𐬯𐬀𐬯𐬎𐬙𐬀𐬭 vaštar که در پارهٔ ۱۳ آبان یشت با واژهٔ چَتهوَر 𐬉𐬀𐬞𐬯𐬀𐬭 cathwar آمده: چتهوارُو وشتارَ 𐬉𐬀𐬞𐬯𐬀𐬭𐬀·𐬯𐬀𐬎𐬙𐬀𐬭𐬀 cathwârô.vaštâra چهارتوسن.

۷ - رفتن (𐬉𐬀𐬭 + 𐬀𐬭 .) = چَر 𐬉𐬀𐬭 car در گزارش

پهلوی رفتن . فعل چر با جزء های آ 𐬀𐬙𐬀𐬎𐬀 ، پَر 𐬐𐬀𐬙𐬀𐬎𐬀 ، فرا 𐬐𐬭𐬀𐬙𐬀𐬎𐬀.
وی 𐬬𐬀𐬎 در اوستا بمعنی گراییدن ، رفتن ،گذشتن ،گشتن ،گردیدن ، پیمودن ، رهسپردن ، خرامیدن بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۸ ، یسنا ٦۲ پارهٔ ۸ ، فروردین یشت پارهٔ ۳٤،آبان یشت پارهٔ ۸۹ وجز آن همین واژه است که در فارسی چریدن گوییم و از همین بنیاد است واژهٔ چـراغ که بمعنی چرا هم آمده و در فـرهنك جهانگیری بشعر اسدی گواه آورده شده :

بپرسید آن پهلوان سترگ بگفتش که گاویست آبی بزرگ
همی زو فتد گوهر شب چراغ بدان روشنایی کند شب چراغ

و از همین بنیاد است چرتا 𐬌𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀𐬎𐬀 caratâ که درپارهٔ ۵۰ آبان یشت و در پارهٔ ۷۷ زامیاد یشت آمده بمعنی میدان تاخت و تاز ، پهنهٔ کارزار ، اسپریس .

۸ - سرمـا (𐬯𐬀𐬭𐬙𐬀 + 𐬀𐬎𐬌𐬀𐬙𐬀 .) = ائودَر 𐬀𐬎𐬌𐬀𐬙𐬀 .
aodar ، از همین بنیاد است ائوت 𐬀𐬎𐬌𐬀𐬙𐬀 . aota که در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۵۰ و فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۵ وگوش یشت پارهٔ ۱۰ واین صفت است یعنی سرد، همچنین دریسنا ۹ پارهٔ ۵ و زامیاد یشت پارهٔ ٦۹همین واژه چون اسم بکار رفته یعنی سردی ، سرما و در همهٔ این پاره ها با واژه گرَم 𐬜𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀 . garəma آمده که هم صفت است بمعنی گرم و هم اسم است بمعنی گرما وگرمی . ائودَر aodar وائوت aota درگزارش پهلوی گاهی سرت 𐬀𐬎𐬌𐬀𐬙𐬀 (سرد) وگاهی سرمك 𐬀𐬎𐬌𐬀𐬙𐬀 (سرما) شده است.

۹ - لرزان=زُوئیشنو 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬀𐬱𐬀 . zôishənu (در تأنیث zôishənû 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬀𐬱𐬀) درپخشهای دیگر اوستا زوئیشنو 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬀𐬱𐬀 . zôishnu چنانکه در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۷۰، در معنی و ریشهٔ این واژه گفتگو بسیار کرده‌اند، نگارنده گلدنر Geldner و بارتولومه Bartholomae ولومل Lommel را پیروی کرده بمعنی لرزان گرفته است. برخی گمان کرده‌اند که واژهٔ زوش با زوئیشنو

zôishnu پیوستگی داشته باشد؛ زوش بمعنی خشمگین درفرهنگها یاد شده است و از شعراسدی : چنین گفت داناکه با خشم وجوش زبانم یکی بسته شیر است زوش، همین معنی برمیآید.

سیزدهمین بند

۱ - تباه کردن (𐬨𐬀𐬭𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙𐬀) = مَرد 𐬨𐬀𐬭𐬌𐬎 marəd ، یادداشت ۳ بند ۹ هات ۳۲.

۲ - آشکار= هئیتهیَه 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬚𐬌𐬯𐬀 haithya ، یادداشت۹بند ۵ هات۳۰.

۳ - درست = اِرزو 𐬀𐬭𐬌𐬵𐬎𐬾 ərəzu ، درگزارش پهلوی اَپچك 𐬀𐬯𐬙𐬀𐬐 apêak واژه ای که در فارسی اویژه ، ویژه ، ویژ شده بمعنی پاك و پاکیزه و بویژه یعنی بخصوصه. این واژه درگاتها بسیار آمده چنانکه در بند ۵ از هات ۳۳ و دربند۳ از هات ۴۳ و در بند ۲ از هات ۵۳ و در هر سه جا صفت پتهه 𐬥𐬀𐬚𐬎 path (راه) آورده شده است.

در این بند همچنان در بند ٦ از هات ۳۳، واژهٔ پتهه path (راه) که موصوف اِرزو ərəzu باشد ، نیامده ، نگارنده از برای نمودن معنی افزوده است ، اما در انجام این بند واژهٔ پتهه path = راه آمده است نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۳۱.

۴ - آشکاری کردار یا هویدا شدن رفتار جهانی مردمان = آکا 𐬀𐬐𐬀 âkâ ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ هات ٤۸.

۵ - بهراس افتادن (𐬵𐬀𐬎𐬌𐬚𐬌𐬯𐬀𐬌𐬙𐬀) = خرو 𐬵𐬀𐬭𐬎 xru = خرود 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬌 xrud ، یادداشت۹ بند ۱۱ هات ٤٦.

٦ - زبان = هیزو 𐬵𐬌𐬰𐬎𐬾 hizu ، مانند بند ۳ از همین هات بمعنی گفتار بکار رفته است.

۷ - برگشتن (𐬨𐬀𐬭𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙𐬀) = نَس 𐬥𐬀𐬎 nas ، یادداشت ۹ بند ٤ هات۳۲.

چهاردهمین بند

۱ - دستور ، آموزش ، فرمان = اورواتهَ urvâtha

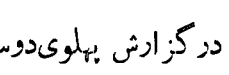

، در گزارش پهلوی دوستیه

(دوستی) ناگزیر مشتبه شده با واژه اوروَتهَ

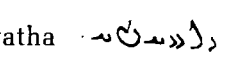

urvatha که بمعنی دوست است و در بند ۱۱ همین هات گذشت و در گزارش پهلوی نیز بجای آن دوست

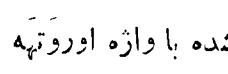

آورده شده است.

۲ - داد ، آیین ، قانون = داتَ

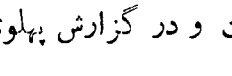

dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

۳ - برزیگری = واسترَ

vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۴ - فرمانبردار = اَرِم

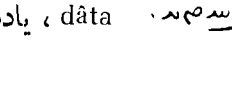

arəm دراینجا چون صفت بکار رفته، یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ هات ۳۲.

٥ - آزار، رنج ، درد = آری

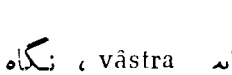

âri ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ همین هات گذشت .

٦ - گفتار = سِنگهَ

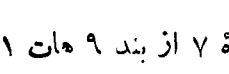

saŋgha بمعنی آموزش و آگهش بسیار بآن برخوردیم ، در اینجا چون در ردیف شیئوتهن

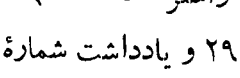

. syaothana (کردار) آمده بمعنی گفتار گرفتیم . بجای همین واژه که در انجام این بند نیز آمده « داوری » آوردیم .

۷ - بجای آوردن (

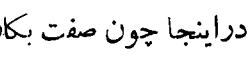

) = سَند

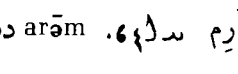

sand ساختن ، انجام دادن ، بجای آوردن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱٥ از بند ۱ هات ۲۹.

۸ - بیادداشت شمارهٔ ٦ نگاه کنید.

۹ - پایان، انجام = اَپَم

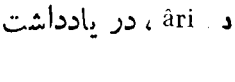

apəma ، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند٦ همین هات گذشت.

۱۰- خان‌ومان دروغ = دروجودِمانَ 𐬛𐬀𐬵𐬎𐬌𐬎𐬀𐬥𐬀𐬌𐬙𐬀𐬵𐬌 . drûjô·dəmâna یعنی دوزخ ، در آنجایی که دروغپرستان و پیروان کیش دروغین در آیند ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٦ هات ٣١.

پانزدهمین بند

۱ - مُزد = مِیژدَ 𐬨𐬌𐬵𐬎𐬀 . mîzda ، یادداشت۷ بند ۱۳ هات ۳٤.

۲ - مغ = مَگَوَن 𐬨𐬀𐬜𐬀𐬯𐬀𐬥 . magavan ، در بند ۷ از هات ۳۳ بآن برخوردیم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۳ - نـوید دادن (𐬙𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬥𐬀) در پایـان همین بند نیز آمده : (𐬙𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬥𐬀) = چیش 𐬙𐬀𐬌𐬰 . čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱.

۴ - گرزمان = گرودِمانَ 𐬜𐬭𐬎𐬀𐬵𐬌 . garô-dəmâna یعنی خان و مان سرود و ستایش : بارگاه فرّ مزدا و بهشت برین مراد است ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۱.

۵ - نخستین = پَئُواورو یَه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬫𐬭𐬎𐬀 . paouruya ، در یـادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ همین هات گذشت.

٦ - در آمدن (𐬜𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬵𐬌) = گم 𐬜𐬀𐬨 . gam ، یادداشت ۱ بند ۲هات ۲۸.

۷ - بجای رستگاری : سَوا 𐬯𐬀𐬎 سود ، یعنی سود جـاودانی ایزدی و بهره وبخشی که مایهٔ رستگاری است ، یادداشت ٦ بند۱۲ هات ٤٤. savâ

شانزدهمین بند

۱ - شهریاری = خشتهرَ 𐬵𐬌𐬵𐬀𐬭 . xshathra یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸.

۲ - آیین ،آموزش = چیستی 𐬙𐬌𐬎𐬎𐬌𐬎𐬀 ، دربند ۱۸ نیز آمده. یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ - مُغی یا دین مغی وآیین زرتشتی = مگَ 𐬨𐬀𐬜 . maga ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۹.

۴ ـ پذیرفتن (𐬨𐬀𐬱𐬀𐬙𐬀𐬌) = نَس 𐬨𐬀𐬱 . nas ، دریادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ همین‌هات دیدیم که این واژه بمعنی برگشتن هم آمده است، یادداشت ۹ بند ٤ هات ۳۲.

۵ ـ راه (𐬭𐬀𐬎𐬌) : برخی این واژه را از پَدَ 𐬨𐬀𐬎 . pada که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ هات ۵۰ گفتیم بمعنی سرود و شعر است ، گرفته سخن و گفتار بجای آن آورده اند و برخی دیگر از پتهه 𐬨𐬀𐬚 . path (راه) که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ همین هات گذشت.

٦ ـ اندیشیدن (𐬨𐬀𐬥𐬌) = مَن 𐬨𐬀 . man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

۷ ـ بکام، بخواهش، بآرزو = اوشتا 𐬀𐬱𐬎𐬀 . uštâ ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ ـ انجام گرفتن ، پایان پذیرفتن = سَزدیائی 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬛𐬌𐬀𐬌 . (inf.) sazdyâi ، یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۳۰.

هفدهمین بند

۱ ـ پیکر ، تن ، اندام ، کالبد = کِهرپ 𐬴𐬀𐬵𐬀 . kəhrp ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۷ هات ۳۰.

۲ ـ بزرگوار ، ارجمند = برخذَ 𐬚𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀 . bərəxdha ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۲.

۳ ـ نمودن ، نشان دادن (𐬯𐬌𐬵𐬌) = دیس 𐬛𐬌 . dis ، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳.

۴ ـ توانا (𐬵𐬌𐬡𐬌) از مصدرخشی 𐬵𐬌𐬡 . xshi توانستن، پارستن که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۵ همین هات گذشت .

۵ ـ آرزو شده = ایشیَه 𐬀𐬌𐬱𐬌𐬀 . išya ، یادداشت ۷ بند ۱٦ هات۳۲.

٦ ـ بخشودن (𐬛𐬀) = دا 𐬛𐬀 . dâ دادن ، بخشیدن ، ارزانی داشتن .

۷ - دارایی = گِرزدی 𐬒𐬀𐬭𐬎𐬌 . gərəzdi ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۵۰ .

۸ - برخوردار گردیدن ، بهره ور شدن ، بدست آوردن = آژدیائی 𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬀𐬌 âzdyâi (inf) از مصدر آنس 𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬀 . aṣ با جزء آ 𐬀 ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.

هجدهمین بند

۱ - دارایی = ایشتی 𐬀𐬌𐬯𐬀 . (𐬀𐬌𐬯𐬀) išti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۲ - فر = خورِننگه 𐬨𐬭𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬦𐬀𐬴 . xᵛarənanh در فرس هخامنشی فرنه چنانکه در نام ویندَ فرنه vindafarnah یکی از یاران داریوش بزرك بوده ویند فرنه در زبان اوستایی ویذت خورِننگه 𐬨𐬭𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬦𐬀𐬴 . vidhaṭ xᵛarənanh نام یکی از پارسایان است که در پارهٔ ۱۲۸ فروردین یشت یاد شده ، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۹۹-۱۰۰. در گاتها همین یکبار واژه فرّ آمده، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم . در زامیاد یشت از فر سخن رفته است. فر وفره و فرهی و فرمند و فرهمند و فرخنده و فرخندگی همچنان خره یا خوره چون اردشیر خره و جز آن در فرهنك(ادبیات) و تاریخ ما معروف است. در جلد دوم یشتها در ص ۳۰۹ - ۳۱۵ از فر سخن داشتیم.

در اینجا گوییم فریا خره فروغ ایزدی است ، بدل هر که تابد بلند پایه و ارجمند شود ، از پرتو فر است که پادشاهی برازندهٔ تاج و تخت گردد ، دادگستر و نیك آیین شود و از پرتو فر است که مردی پارسا برهبری مردمان برانگیخته گردد و هنروری از همکنان برتری و سرافرازی یابد :

منم گفت با فرهٔ ایزدی همم شهریاری و هم موبدی (فردوسی)

در بیان الادیان (چاپ طهران باهتمام عباس اقبال ص ۵) گوید : « و هر که در عجم ملك روزگار شده است و او را کار های بزرك برآمده در او چیزی دیده‌اند که آنرا فر ایزدی خوانده اند و یزد فره خوانده‌اند» دربارهٔ فر ایرانی و فرکیانی

به‌زامیادیشت ، گزارش نگارنده ، درجلد دوم یشتها نگاه کنید .

۳ ـ برگزیدن (𐬬𐬀𐬭𐬀𐬌 .) = وَر 𐬬𐬀𐬭. var ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰

۴ ـ جویا = وید 𐬬𐬀𐬎𐬌 vîd صفت است از مصدر وید 𐬬𐬀𐬎 vid جستن ، یافتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ هات ۲۹ و بواژهٔ اویستی 𐬀𐬱𐬌𐬯𐬌𐬰𐬀 ā-visti (نیابندگی، نابرخورداری) که دربند۹ ازهات ۳٤ نیز بامنش نیك (= وهومنه) یکجا آمده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از آن بند .

۵ ـ پناه بخشیدن ، رامش دادن ، یاری کردن (𐬭𐬀𐬧) = رَپ 𐬭𐬀𐬧. rap ، یادداشت ٤ بند۱ هات ۲۸

نوزدهمین بند

۱ ـ مرد = نا 𐬥𐬀. nâ = نر 𐬥𐬀𐬭. nâr در آغاز بند ۲۱ نیز آمده ، یادداشت ۵بند۸ هات ۲۸

۲ ـ دادن (𐬛𐬀𐬎𐬌) از مصدر دا 𐬛𐬀. dâ

۳ ـ بجای دل دَئنا 𐬛𐬀𐬌𐬥𐬀 daênâ ، چنانکه پیداست در اینجا بمعنی دین‌نیامده ، بمعنی دل ونهاد و روان بکار رفته است .

۴ ـ شناختن (𐬬𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀𐬴 .) = وید 𐬬𐬀𐬎 vid ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸

۵ ـ جهان = اَهو 𐬀𐬵𐬎. ahu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸

٦ ـ کوشیدن (𐬐𐬌𐬰𐬙𐬀𐬭𐬎 .) = ایش 𐬐𐬌𐬰. ish خواستن ، خواهش داشتن ، آرزو کردن، در اینجا با جزء ائیبی 𐬀𐬏𐬌𐬐. aibî

۷ ـ آگاهانیدن ،گفتن(𐬨𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀𐬴.)=مرو 𐬨𐬀𐬭. mrû ، دربند ۸ نیز بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ هات ۳۱

۸ ـ بجای آیین = دات 𐬛𐬀𐬙𐬀. dâta که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱٤ همین هات گذشت.

۹ ـ زندگی = گَیه 𐬜𐬀𐬌𐬵𐬀. gaya ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹

۱۰ ـ بهتر = وَهیَنکه 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬐𐬌𐬐𐬀 vahyanh ، دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت .

بیستمین بند

۱ ـ بخشایش : بجای آن سَونکه 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬐𐬌𐬐𐬀 savanh آمده که بمعنی سود است و از آن سود و بخشایش ایزدی اراده شده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۳۰

۲ ـ ارزانی داشتن ، بخشودن ، دادن = دائیدیائی 𐬛𐬀𐬎𐬌𐬛𐬌𐬀𐬌 dâidyâi . یادداشت ٥ بند ٥ هات ۳۱

۳ ـ همکام ، همخواست = هزَئوش 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 ha-zaosha ، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸

۴ ـ نماز = نمَنکه 𐬥𐬀𐬨𐬌𐬌𐬀𐬐𐬌𐬐𐬀 namanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸

٥ ـ ستودن ، ستاییدن (𐬵𐬀𐬎𐬀) = یز yaz ، یادداشت ٦ بند ۱ هات ۳۰

٦ ـ دستور ، گفتار ، سخن = اوخذَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 uxdha ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ همین هات گذشت .

۷ ـ یاری ، رامش و پناه = رَفِذرَ 𐬭𐬀𐬛𐬀 rafədhra ، یادداشت ٤ بند ۱ هات ۲۸

۸ ـ بجای بخشد در متن چَگِد 𐬌𐬎𐬀𐬎 čagəd آمده ، صفت است یعنی بخشاینده ، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ هات ٤٦ نگاه کنید

بیست و یکمین بند

۱ ـ پارسایی = آرَمَیتی 𐬀𐬭𐬀𐬨𐬌𐬎 ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳۲

۲ ـ پاك = سپنتَ 𐬯𐬀𐬐𐬌𐬐𐬀 (سپند) ، یادداشت ۳ بند ۱۲ هات ۳۳

۳ ـ بجای پندار ، چیستی 𐬌𐬎𐬌𐬐𐬌 cistî آمده در ردیف اوخذَ uxdha 𐬀𐬎𐬎𐬀 = گفتار ؛ شیَئوتهن 𐬱𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬐𐬀𐬥 syaothana = کردار نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ هات ۳۱

۴ ـ برافزودن(𐬯𐬀𐬎) = سپا 𐬯𐬀𐬎𐬱 spâ ، در هادخت نسك ، نخستین فرگرد پارهٔ ٤ نیز بکاررفته، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۷ هات ۳٤

۵ ـ پاداش = اشی 𐬀𐬱𐬌 ashi ، یادداشت ٥ بند ٤ هات ۲۸

٦ ـ آرزومند بودن ، خواهشداشتن (𐬌𐬀𐬱𐬀𐬎) = یاس yâs 𐬌𐬀𐬱 ، یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید .

بیست و دومین بند

۱ ـ ستایش = یِسنیَه 𐬌𐬎𐬀𐬨𐬌𐬀 yesnya ضمیر متصل «ش» بجای پئیتی 𐬯𐬀𐬎𐬌 paitî آورده شده است ؛ فعل «میستایم» = 𐬌𐬎𐬱𐬀𐬫 . از مصدر یز 𐬌𐬎 yaz ، نگاه کنید یادداشت ٦ بند ۱ هات ۳۰

۲ ـ شناختن (𐬫𐬀𐬎) = وید 𐬫𐬀𐬎 vid ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۹ همین هات گذشت .

۳ ـ نام = نامَن 𐬀𐬨𐬀𐬰 nâman ، درفرس هخامنشی نیز نامَن، درجاهای دیگر اوستا نانمَن 𐬀𐬨𐬀𐬰 nąman آمده است، درپهلوی وفارسی نام. درگاتها همین یکبار آمده ، در بخشهای دیگر نامهٔ مینوی بسیار بآن برمیخوریم .

۴ ـ درود ، نیایش = وَنت 𐬫𐬀𐬈𐬌 vaṇta از مصدر وَن 𐬫𐬀𐬈 van خواستار بودن، خواهش کردن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۲۸

۵ ـ نزدیك شدن ، روی کردن (𐬯𐬌𐬙𐬀𐬫) = گم با جزء پئیری : 𐬯𐬌𐬙𐬀𐬫 - 𐬌𐬭𐬌 pairi-gam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ بند ۲ هات ۲۸

وهیشتو ایشت گات ـ هات ۵۳

نخستین بند

۱ ـ دارایی = ایشتی 𐬀𐬌𐬰𐬙𐬌 îštî ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۲ ـ شناختن (سراوی 𐬯𐬁𐬭𐬎𐬌 srâvî شناخته شده) از مصدر سرو 𐬯𐬁𐬭𐬎 sru شنیدن ، شناختن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۱ از بند۲ هات ۳۰ ، سراوی مانند کلمهٔ مرئوئی 𐬨𐬁𐬭𐬀𐬎𐬌 mraoî (گفته شده) که دربند۱۴ از هات ۳۲ آمده از مصدر مرو 𐬨𐬁𐬭𐬎 mrû (گفتن) و واچی 𐬬𐬁𐬎𐬌 vâčî (گفته شده) که دربند۱۳ از هات ۴۳ آمده ازمصدر وچ 𐬬𐬎 vač (گفتن)

۳ ـ آری = یزی 𐬌𐬵𐬎𐬌 yezî ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱

۴ ـ خرمی ، آبادی ، نیکبختی = آیپتَ 𐬀𐬌𐬎𐬀𐬔𐬀 âyapta ، یادداشت ۳ بند ۲هات ۲۸

۵ ـ زندگی خوش(𐬵𐬀𐬥𐬀𐬎𐬌) = هونگهئویه hvaŋhaoya 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬎 : از هو 𐬵𐬀 hu (خوب) ؛ انگهو 𐬀𐬥𐬎𐬀 anhu (زندگی ، هستی) ، نگاه کنید یادداشت شماره ٤ ازبند ۲ هات ۲۸

٦ ـ جاودان یاهماره جاودان، همیشه پاینده = 𐬌𐬨𐬀 . یا 𐬌𐬨𐬀 . 𐬌𐬨 : از یو 𐬌𐬨 yu (جاودان) ، ویسپَ 𐬬𐬌𐬯𐬀 vîspa (همه) با جزء آ 𐬀 â ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۱۱ هات ٤٦

۷ ـ کلمه‌ای که «بکاربرند» آوردیم بجای دَبن 𐬛𐬀𐬯𐬀𐬌𐬥 . dabən میباشد در نسخه بدل 𐬛𐬀𐬌𐬥 ، 𐬛𐬀𐬌𐬥 ، 𐬛𐬀𐬌𐬥 . و جز آن . مصدر این کلمه باید دب 𐬛𐬀𐬯 dab باشد که بمعنی فریفتن هم آمده است و در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ هات ۳۰ از آن سخن داشتیم . در گزارش پهلوی

همین بند ۱ از هات ۵۳ دَبِن بـه فریفتار 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬥𐬀𐬉 گردانیده شده ، ناگزیر از مصدر دَب dab بمعنی فریفتن گرفتـه شده که در گزارش پهلوی نیز فریفتن 𐬛𐬀𐬥𐬌𐬥𐬀𐬉 شده است . بسیاری از دانشمندان هم از روی همین گزارش پهلوی دَبِن را بمعنی فریفتن گرفته اند اما این معنی در این بند درست نمیآید بویژه با کلمهٔ پس از آن که خواهیم دید بمعنی آموزانیدن است . از قرینه گفتار باید این واژه بمعنی بکار بردن باشد یا چیزی نزدیك باین . هرتل Hertel نوشته که این کلمه در اینجا درست یاد نشده باید tapən باشد ، ناگزیر این دانشمند آنرا از مصدر تپ 𐬙𐬀𐬯 tap که بمعنی تابیدن است گرفته که geglüht ترجمه کرده است . نگاه کنید به :

Arische feuerlehre von Hertel, Leipzig 1925 I teil S. 110

۸ - آموزانیدن(𐬯𐬀𐬵𐬀𐬉𐬀𐬙𐬌𐬥𐬀𐬉𐬙 = (saškəṇčâ) = سَچ 𐬯𐬀𐬵 sač ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۳۰

۹ - سخن ، گفتار = اوخذَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 uxdha ؛ کردار = شیئوتهن 𐬱𐬌𐬬𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀 syaothana در بند ۲ نیز آمده .

دومین بند

۱ - پیوندیدن ، پیوستن (سچَنتو 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥 = (sčaṇtû هَچ 𐬵𐬀𐬙 hač (یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳) سچنتو در گزارش پهلوی (= زند) همین بند ۲ از هات ۵۳ به آموختیشن 𐬯𐬀𐬵𐬀𐬉𐬀𐬙𐬌𐬥𐬀𐬉 (آموزش) گردانیده شده ، گذشته از اینکه سچنتو فعل است نه اسم ، در گزارش پهلوی ازمصدر سچ 𐬯𐬀𐬵 sač که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بندپیش گذشت و بمعنی آموختن است دانسته شده . سچ در گزارش پهلوی درهمه جا آموختن 𐬯𐬀𐬵𐬀𐬉𐬀𐬙𐬌𐬥𐬀𐬉 شده است . بنا بقاعده ای که هاء درسر کلمه، اگر پس از آن یکی از حرفهای کناك در آید، به سین برمیگردد، هچ hač درتصریف فعل، سچنتو sčaṇtû شده است اما در جاهای دیگر که درتصریف این مصدر ، پس از هـاء یکی از حرفهای صوت (چون ا 𐬀) درآمده ، همان هاء اصلی بجا مانده است چنانکه در هچینتِ

haxmi ۰ هخمی haciṇtê در بند۹ ازهات۳۳ ؛ hacinô در بند۱۲ ازهات۴۳؛ هچمنا hacəmnâ ۰ در بند ۱۰ از هات ٤٤ ؛ هچیتی ۰ hačaitî در بند ٤ از هات ٤٨ ، همچنین است در بسیاری از بندهای دیگر.

۲ - شادمانه = فرئورت fraorəṭ ۰ یادداشت۸ بنده هات۳۰

۳ - بجای « پسر زرتشت » در متن زرتهوشتری ۰ zarathuštri آمده ، صفت است یعنی زرتشتریان یا کسی که بزرتشت پیوسته و از پشت زرتشت‌است . ناگزیر ازآن یکی از پسران پیغمبر زرتشت اراده شده است . شاید ایست واستر ۰ Isaṭ . vâstra باشد که بزرگترین پسر پیغمبر است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۸ با دو برادر دیگرش اروتدنر (Urvataṭ.nara) و خورشید چهر ۰ Hvarə · čithra یکجایاد شده اند .

در پارهٔ ۲ از یسنا ۲۳ و در پارهٔ ٥ از یسنا ۲٦ از ایست واستر با خود زرتشت سپیتمان و کی گشتاسب نام برده شده : ۰ Isaṭ.vâstrahe.zarathuštrôis و این یاد آور بند ۲ از هات ٥۳ میباشدکه پیغمبر از یاوران بزرك دین خود یاد میکند . در این بند پس از زرتهوشتری‌نام خاندان پیغمبر که سپیتمان باشد نیز آمده، چنانکه در بندآینده پیغمبر دخترخود را هم چنین نامیده است .

۴ - کلمه‌ای که «بیارایند» شده بجای ۰ میباشد، صفت‌است از دا ۰ dâ دهنده ، بخشنده ، ازمصدر dâ دادن، بخشیدن . ازهمین مصدراست ددات ۰ dadâṭ که درپایان این بند بجای آن «فرو فرستاده» آوردیم.

٥ - از برای راه = پتهه ۰ path و صفت راست = ارزو ۰ ərəzu یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ هات ۳۱ و یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۹ همان هات نگاه کنید .

۶ - نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤

سومین بند

۱ - تِمچاتو 𐬙𐬀𐬨𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . tāmčâ·tû : ازضمیر 𐬙𐬀 ta درتأنیث تا 𐬙𐬀𐬎𐬀 . tâ یعنی«این»؛ چا 𐬎𐬀 . 𐬎𐬁 â بجای واو عطف« و » ؛ 𐬎𐬁 . tû جزئی‌است که ازپی‌نخستین کلمه یا نخستین جمله‌درآید : نخست‌از برای افادهٔ معنی‌خواهش وامر، چنانکه دربند۱۰ ازهات ٤۳ وجزآن ، دوم از برای نمودن‌اهمیت تَه ta(این) وبسوی‌آن توجه کشیدن ،چنانکه در همین بند۳ از هات ۵۳ . همچنین تو tû ضمیر است بمعنی تو . نگاه کنید به :

Altiran· wörterb. von Bartholomae sp. 654

۲ - از پشت هچتسپ یا هچتاسپی و هچتاسپیان = هئِچت اسپانHaêčat.aspân 𐬣𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬯𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . 𐬣𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬯𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . 𐬣𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬯𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . (در تأنیث هئچت اسپانا . . . Haêčat.aspânâ) صفت است از هئچت اسپ 𐬣𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬯𐬀 . Haêčat.aspa نام چهارمین نیای پیغمبر زرتشت است ، نگاه کنید به بند ۱۵ از هات ٤٦

۳ - از خاندان سپیتمان = سپیتامَ 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . spitâma درتأنیث سپیتامی 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 . spitâmî نام خاندان پیغمبر است ، نگاه‌کنید به بند ۱۵ از هات ٤٦

۴ - جوانتر: بجای‌آن یزیوی 𐬌𐬵𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 . yezivî آمده، این‌صفت است ، بهیئت تأنیث ازکلمهٔ یَزو 𐬌𐬵𐬎𐬀 . yazu که دربند ۸ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم، درآنجا با کلمهٔ پئواورویم 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬨𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . Paourvîm (= نخستین) بمعنی پسین گرفتیم . در گشتاسب یشت پارهٔ ۲٦ یَزومْ پوثرمْ 𐬌𐬵𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . yazûm· puthrəm باید بمعنی جوانتر پسر باشد . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸هات ۳۱

۵ - دختر = دوگِدَرْ 𐬙𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . dugədar، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ۲از بند ٤ هات ٤۵

٦ - بجای آزموده پَئیتیاستی 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌 . paityâsti آمده، در

یسنا۳۵ (هفت هات) پارهٔ ۹ پئیتیاستَر 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌𐬀𐬱𐬎𐬀𐬭 paitiâstar .
ودرپارهٔ۲ ازپانزدهمین کردهٔ ویسپرد پئیتیاستیئه 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌𐬀𐬱𐬎𐬀𐬭𐬌𐬀𐬉 .
paitiâstayaê . بنیادکلمه باید مصدر 𐬛𐬀 dâ (دادن)باشد با جزء پئیتی و آ
𐬀 â ، نگاه کنید به : Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 841
و به : Baunack, studien I s. 356

درگزارش پهلوی ویسپرد ویسنا ۳۵درهردوپاره که یاد کردیم پتیریشن 𐬯𐬀𐬙𐬌𐬭𐬌𐬰𐬀𐬯
patiriśn (پذیرش) شده و چند تن از دانشمندان نیز پئیتیاستی را در بند ۳ از
هات۵۳ بمعنی پذیرنده گرفته اند . برخی از آنان بنیاد کلمه را مصدر آه 𐬀𐬵
ah (بودن ، هستن) با جزء پئیتی 𐬯𐬀𐬌𐬙𐬌 . paiti دانسته اند .
بارتولومه و در پیروی از او چند تن از دانشمندان این کلمه ها را بمعنی تکرار و
مهارتی که از تکرار بآن رسند ، گرفته اند. باین معنی پئیتیاستر paitiâstar
در پارهٔ ۹ از یسنا ۳۵ کسی است آزموده و آموزش دینی از برکرده و نیك بیاد
سپرده و در آن زبردست و استادگردیده ؛ پئیتیاستی paitiâsti در بند ۳ از هات
۵۳ اسمی است که چون صفت بکار رفته است .

۷ - پیوند ، پیوستگی، انبازی= 𐬵𐬀𐬭 sar (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ
۳ ازبند ۲۱ هات ۳۱) در گزارش پهلویِ همین‌بند از هات۵۳ سرداریه 𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌𐬀
(سرداری) شده . ناگزیر سر sar مشتبه شده باکلمهٔ سارَ 𐬵𐬀𐬭𐬀 sâra .
و سرنگه(سره) 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬦𐬀𐬯 saraŋh که درفارسی سر و نیزسار گوییم چون
سبکسار ، باد سار ، نگونسار ، گاو سار (گرزگاو سر) ، کوهسار ، شاخسار و
جز آن .

۸ - خرد =خرتهوَ 𐬭𐬀𐬚𐬭𐬎𐬌𐬀 xrathwa (= خرتو 𐬭𐬀𐬚𐬭𐬎𐬌
xratu) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۷ هات ۳۱

۹ - پندپرسیدن،اندرزخواستن،مشورت کردن 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬎 . 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬎 .
=هام فرس 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬎 . 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬎 . ham·fras ، یادداشت ۱۲ بند ٦ هات ۳۳

۱۰- پاکتر = سپنیشتَ 𐬯𐬀𐬥𐬌𐬱𐬀 . spāništa ، یادداشت ۳ بند ۱۲ هات ۳۳

۱۱- پارسایی = آرمئیتی 𐬀𐬭𐬨𐬌𐬙𐬌 . ârmaiti ، یادداشت ۵ بند۲هات ۳۲

۱۲- در متن آمده 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬱𐬀 . درست این است که دو کلمه باشد ازهم جدا : هودانو 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬱𐬀 . hu.dânû صفت است بهیئت تأنیث، در تذکیر هودانو 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬱𐬎 . hu·dânu یعنی نیك اندیش ؛ وَرِشوا 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬵𐬌 varəshvâ وارزیدن، 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬵 . صیغهٔ امر است از مصدر وَرِز 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬵 . varəz ساختن ، بجای آوردن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٤ هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ هات ۳۰ .

چهارمین بند

۱ - 𐬯𐬀𐬎𐬀 . 𐬨𐬎 . 𐬎𐬀 . : از کلمهٔ وِ 𐬎𐬀 . vā (از ضمیر و 𐬎𐬀 . va) در اینجا معنی « شما » برنمیآید ،آنچنانکه در بند آینده بهمین معنی است. این ضمیردراین بند ٤ ازهات۵۳ باین هیئت چنانکه در یسنا ۵۸ پارهٔ ٤ و در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۷۱ بهیئت وُ 𐬬𐬎 . vô ، چون جزئی بکار رفته که معنی بردار نیست . نگاه کنید به :

Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 1418

۲ - دلگرمی = سپرد 𐬯𐬀𐬉𐬙𐬀𐬴 . spərəd غیرت، شوق ، نگاه کنیدبه:

Altiran. wörterb. von Bartholomae S.1623

۳ - در متن آمده : 𐬯𐬀𐬉𐬙𐬀𐬴𐬨𐬌 . 𐬎𐬀𐬭𐬀𐬨𐬌 . با چندین نسخه بدل ، باید چنین باشد 𐬯𐬀𐬉𐬙𐬀𐬴𐬨𐬌 . 𐬌 𐬭𐬀𐬨𐬌 . از واژهٔ سپرد spərəd که در شمارهٔ پیش گذشت و از مصدر وَر 𐬬𐬀𐬭 . var (گروانیدن، بدین درآوردن) با جزء نی 𐬌 . nî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ هات ۳۰

۴ - پدر = فِدر 𐬨𐬀𐬙𐬭 . fədhr ، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ .

۵ - خوشنود کردن (𐬎𐬌𐬨𐬨𐬌 .) از مصدر وید 𐬎𐬌𐬙 . vid ،نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ هات ٥١ .

٦ - شوهر = پئیتی 𐬐𐬀𐬌𐬚𐬌 . paithi ، یادداشت ٤ بند ۹ هات ٤٤.

۷ - درباره برزیگر = واستریه 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬌𐬭𐬌𐬀 . vâstrya ؛ آزاده = خوئتو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬌𐬭𐬌𐬀 . xᵛaêtu بگمتار پیشه وران نگاه کنید .

۸ - پاکدین یا پیرو دین راستین (اش 𐬀𐬰𐬀) زرتشتی = اَشَوَن 𐬀𐬰𐬀𐬯𐬀𐬥 . ashavan (اشاَون 𐬀𐬰𐬀𐬯𐬀𐬥) در تأنیث اشا اونی 𐬀𐬰𐬀𐬯𐬁𐬥𐬌 . ashâunî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٤ هات ۳۰

۹ - بجای بهره هَنگهوش 𐬣𐬀𐬦𐬀𐬵𐬎 . hanhuš آمده ، در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۳۸ نیز بآن برمیخوریم . درگزارش پهلوی سیریه 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬌𐬭𐬌𐬀 sirîh (سیری)، چنانکه ازخود جمله بر میآید این کلمه بمعنی سود و بخشایش و بهرهٔ مینوی بکاررفته است .

۱۰- باشکوه یا درخشان = خونوَنت 𐬵𐬀𐬥𐬎𐬀𐬙𐬀 . xᵛânvaṇt ، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۲.

۱۱- . . . بجای نقطه ها 𐬀𐬵𐬀 . 𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀𐬥 . ، با نسخه بدلهای فراوان ، آنچنان بدست نسخه نویسان خراب شده که چاره پذیر نیست .

۱۲- هماره جاودان = 𐬀𐬫𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀 . 𐬀𐬯𐬀𐬥𐬀𐬎𐬀 . 𐬀𐬫 . درشمارهٔ ٦ از بند ۱ همین هات گذشت .

پنجمین بند

۱ - سخن = ساخوَن 𐬯𐬀𐬵𐬯𐬀𐬥 . sâxᵛan ، یادداشت ۱ بند ٤ هات ۲۹ .

۲ - کنیزك = کئینیا 𐬴𐬀𐬎𐬌𐬀 . kainyâ ، همین یکبار درگاتها آمده ، در بخشهای دیگر اوستا باین کلمه و کلمهٔ کئینی 𐬴𐬀𐬎𐬌𐬀 . kainî وکئینین 𐬴𐬀𐬎𐬌𐬁𐬥 . kainîn بسیار بر میخوریم چنانکه در پاره های ۹ - ۱۵ از فرگرد پانزدهم وندیداد و در بسیاری از جاهای دیگر ، در پهلوی کنیك 𐬐𐬀𐬥 و کنیچك 𐬐𐬀𐬥𐬎 و در فارسی کنیز و کنیزك گوییم . در اوستا کنیزك دختری

است که هنوز شوهر نگرفته ، همچنین است در فارسی . کنیز بمعنی خدمتکار، نو است ، درست مانند کلمهٔ mädchen در زبان آلمانی. در اوستا کئینیکا kainikâ نیز آمده چنانکه در یسنا ۲۳ پارهٔ ۳ و یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۲ ، صفت آن او پئیتَ an. upaêta که در پارهٔ ۳۹ رام یشت و در پارهٔ ۵۵ ارت یشت از برای کئینین Kainîn آورده شده ، یعنی بشوهر نرسیده، هنوز دست مرد بدو نرسیده ، هنوز از برای شوهر گزیدن نا رسا یا دوشیزه، بهمین معنی است صفت آن ا و پیتَ an· upayata (در تأنیث آن او پیتا an.upayatâ) که در پارهٔ ۱۵ از چهاردهمین فرگرد وندیداد آمده ؛ صفت وَذریَه vadhrya در پارهٔ ۸۷ آبان یشت یعنی هنوز نارس از برای شوهر برگزیدن و جفت گرفتن .

۳ - بشوی رفتن، شوهر گرفتن، جفت برگزیدن( ) = وَز vaz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ٤ هات ٤٦ .

۴ - شما ( ) از خشم xshma در اینجا تثنیه آورده شده از آن پوروچیست وجاماسب اراده شده .

۵ - پند دهنده ، اندرزگوی = وَدمنَ vadəmna .

۶ - آن = ای î همچنین در بندآینده ؛ ایش îš در بند ۸ و بند ۹ همین هات ضمیر اشاره است . نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ۸ هات ۲۸ .

۷ - بیاد سپردن : در متن آمده mązdazdûm. î. mąnčâ ، ماز mąz افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود ؛ ای î همان ضمیر اشاره است که در یادداشت پیش گذشت ؛ مِن mān از مصدر مَن man (اندیشیدن ، پنداشتن) در آمده است ؛ دَزدوم dazdûm از مصدر دا dâ (دادن) . مصدری که از این دو کلمه ساخته شده :

مند 𐬨𐬀𐬌𐬥 mand (= من + دا 𐬨𐬀𐬌𐬥+𐬛𐬀 man + dâ)
یعنی بیاد دادن ، بیاد سپردن ، بمنش نشاندن ، بخاطر سپردن . در بند ٤ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ آن بند . مزدا 𐬨𐬀𐬰𐬌𐬛𐬀 mazdâ که در بند ۱ از هات ٤٥ آمده و در یسنا ۹ پارهٔ ۳۱ مازدا 𐬨𐬀𐬰𐬌𐬛𐬀 mązdâ آورده شده ، درست مانند مصدر مند mand آمیزش یافته و لفظ مرادف آن است بمعنی بیاد سپردن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ٤٥ و بکلمهٔ مندائیدیائی 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬛𐬌𐬌𐬀𐬌 mąṇdâidyâi در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥ هات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۹ هات ٤٤ نیز نگاه کنید .

۸ - دریافتن (𐬬𐬀𐬌𐬛 vid) = وید 𐬬𐬀𐬌𐬛 دریافتن شناختن ، دانستن ، آموختن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۲۸ .

۹ - نهاد (𐬛𐬀𐬌𐬓𐬀𐬙𐬀) = دَئنا 𐬛𐬀𐬌𐬓𐬀𐬙𐬀 daênâ دراینجا جمع آمده ، ناگزیر بمعنی دین نیست ، بلکه بمعنی نهاد و منش و روان و دل و ضمیر و وجدان است.

۱۰- کوشش (𐬀𐬫𐬌𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀) = آبی یَستی 𐬀𐬫𐬌𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀 abi-yas-ti از مصدر یَت 𐬌𐬎𐬀 yaṭ با جزء آئیبی 𐬀𐬫𐬌 aibi ، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۲۸ .

۱۱- زندگی = آهو 𐬀𐬵𐬎 ahu (یادداشت ٤ بند۲ هات۲۸) ، درانجام بند ۱ از هات ٤۳ نیز به « زندگی منش نیك » بر خوردیم جز اینکه درآنجا بجای آهو واژهٔ گیَه 𐬜𐬀𐬌𐬭 gaya آمده که نیز بمعنی زندگی است . در اینجا همچنان در آن بند زندگی در خور نیك منشان یا زندگی جاودانی دیگر سرای ، مراد است .

۱۲- بجای « یکی بر دیگری » 𐬀𐬥𐬌𐬌𐬀 𐬀𐬥𐬌𐬌𐬀𐬈 : بکلمهٔ آنیَه 𐬀𐬥𐬌𐬌𐬀 anya یعنی دیگر ، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳٤ نگاه کنید .

۱۳- برتری جستن (𐬬𐬀𐬙𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌) = وَن 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌. van ، یادداشت ۸ بند ٤ هات ۳۱ .

۱۴- بجای مزد خوب هوشنَ 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌. hu-shāna: آمده از هو 𐬬𐬀𐬙𐬀. hu (خوب) و از شِن 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌. shāna ، از مصدر هَن 𐬬𐬀𐬙𐬀. han که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ هات ۳۲ گفتیم بمعنی بچیزی ارزانی شدن ، بچیزی سزاوار گردیدن است و بسا باکلمهٔ مزد یکجا آمده است چنانکه در بندهای ۱۸-۱۹ از هات ٤٤ ، هوشنَ یعنی (مزد) بخوبی ارزانی شده یا سود نیك و شایسته .

ششمین بند

۱- بدرستی = هَئیتیَه 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌. haithya ، یادداشت ۹ بند ٥ هات ۳۰ .

۲ - چنین = ایتها 𐬬𐬀𐬙𐬀. ithâ از قیود است . اینچنین ، آنچنان، اینگونه، همچنین، در بند ۱ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ٤٥ نیز بآن برخوردیم .

۳ - مرد = نر 𐬬𐬀. nar ؛ زن = جِنی 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌. jāni ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ٤٦ .

۴ - گشایش = فرائیدی 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀. frâidî از مصدر فراد 𐬬𐬀𐬙𐬀. frâd ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ هات ٤٤ نگاه کنید .

۵ - بجای پیرو = راتِهم 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌. râthəma ، یادداشت ۱۰ بند ۱۷ هات ٤٤ .

٦ - نگریستن ، پاسداشتن (𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌.) = سپَس 𐬬𐬀𐬙𐬀. spas ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ٤٤ .

۷ - بجای « خودِ او » در متن تَنو 𐬬𐬀𐬙𐬀. tanû (= تن) آمده ، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ گفتیم که این کلمه گذشته از معنی تن و پیکر، در گاتها بمعنی خویشتن هم بکار رفته است یا شخص .

۸ - بجای نقطه ها در متن آمده : 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬌. .

𐬀𐬌𐬎𐬵 . 𐬞𐬀𐬎𐬵 . دروجو . آیسه . هوئیش . پیتها . کلمهٔ آیسه âyesê را در شمارهٔ آینده یاد خواهیم کرد ؛ دروجو 𐬛𐬀𐬭𐬎𐬵 . drûǰô (= دروغ) که در دومین شعر این بند نیز آمده ، تکرار آن در شعرسومی دروزن شعر زیادتی است ، نا گزیر افزوده شده است . همچنین دو کلمهٔ دیگر : هوئیش . پیتها hôiš.pithâ 𐬞𐬀𐬎𐬵 . 𐬞𐬀𐬎𐬵 نیز افزوده شده ، هر دو در وزن شعر زیادتی است ، باید برداشته شود . گذشته از این هردو کلمه خراب‌شده ومعنی‌ای از آنها برنمیآید :

۹ ـ برگرفتن ، برداشتن ، دورکردن (آیسه 𐬀𐬌𐬎𐬵 . âyesê) از مصدر یاس 𐬌𐬀𐬯 yâs (خواستن ، آرزوکردن ، خواهش کردن) در اینجا با جزء آ â و پَرا 𐬨𐬀𐬭𐬀 parâ بمعنی بدر کردن ، دور کردن ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸ .

۱۰ـ افسوس برنده ، وای‌گو ، ناله برآورنده ، دریغ گوینده = ویوبِرت 𐬬𐬀𐬵𐬎𐬨𐬀𐬭𐬉𐬙 . vayû.bərəṭ ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۲۰ هات ۳۱

۱۱ـ خورش بد = دوش خوَرِتَه 𐬛𐬎𐬵𐬫𐬀𐬭𐬌𐬙𐬀 . duš.xᵛarəṭha یادداشت ۹ بند ۲۰ هات ۳۱ .

۱۲ـ رامش = خواتهرَ 𐬫𐬀𐬭𐬀 . xᵛâthra ، ازاین کلمه بخشایش ورامش فردوس یا خود بهشت اراده شده . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ هات ۳۱

۱۳ـ برگشتن (𐬨𐬀𐬯) = نَس 𐬨𐬀𐬯 . nas بمعنی برگشتن واز دست رفتن وآسیب یافتن و بدر رفتن ودگرگون شدن است . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ هات ۳۲ .

۱۴ـ آیین آزار ، خوارکنندهٔ آیین راستین = دِجیت اَرِتَ 𐬛𐬎𐬵.𐬀𐬭𐬙𐬀 dōǰîṭ.arəta 𐬛𐬎𐬵 . در بند ۹ از همین هات نیز آمده و در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ٤ جیت اَشَ 𐬵𐬎𐬵.𐬀𐬱 ǰiṭ.asha همین کلمه است که بمعنی آیین آزار یا براندازندهٔ دستور ونهاد وداد است .

۱۵- اینگونه ، اینچنین ، از اینرو = اَنائیش آ 𐬀𐬌𐬥𐬀𐬵𐬌𐬰𐬀 anâiš·â از قیود است ، در آغاز بند ۸ همین هات نیز آمده و در سربند ۱۵ از هات ۳۲ هم بآن برخوردیم .

۱۶- مینوی = مَنَهیَه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬵𐬉𐬌 manahya صفت است از کلمهٔ منتگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬙 manaŋh (منش) ، بیاد داشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید . منهیَه در پارهٔ ۲ از یسنا ۴۰ (هفت هات) و در پارهٔ ۳ از یسنا ۷۱ نیز آمده بمعنی مینوی یا معنوی و روحانی است در برابر جهانی یا مادی و جسمانی .

۱۷- تباه کردن (𐬨𐬁𐬭𐬀𐬙𐬀𐬵𐬌𐬰𐬀) = مَرنج 𐬨𐬁𐬭𐬀𐬙𐬀 marəŋc ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ هات ۴۶ .

هفتمین بند

۱ - مُزد = میزدَ 𐬨𐬌𐬵𐬎𐬀 mîžda ، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳۴.

۲ - آیین مُغ = مَگَ 𐬨𐬀𐬒𐬀 maga ، بیادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - تا چند = یَوَت 𐬬𐬀𐬯𐬀𐬵 yavaṯ ، در بند ۴ از هات ۲۸ و در بند ۹ ازهات ۳۴ و در بند ۹ ازهات ۴۳ و در بند ۱۱ ازهات ۵۰ نیز بآن برخوردیم .

۴ - کوشش یا غیرت و همت = آزو 𐬀𐬵𐬎𐬱 âžu ، یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳ .

۵ - بجای « دلداده تر » زَرَزد یشتَ 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬎𐬌𐬰𐬀 zarazdišta (𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬎𐬌𐬰𐬀 zrazdišta) معتقدتر. نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ هات ۳۱ وبیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ هات ۴۳ .

۶ - بُن = بونَ 𐬚𐬱𐬙 būna ، در پارهٔ ۵۱ زامیاد یشت دوبار آمده و در پارههای ۴۲ و ۴۷ از نوزدهمین فرگرد وندیداد نیزبآن برمیخوریم ، در پهلوی بون 𐭡𐭥 ، و در فارسی بُن .

۷ ـ کلمه‌ای که بجای « ریشه » آوردیم : 𐬵𐬀𐬎𐬌 . در فرگرد هشتم وندیداد در پاره های ۵۸ ـ ۵۹ هختی 𐬵𐬀𐬎𐬌 haxti آمده و در گزارش پهلوی (= زند) همین کلمه و بخط اوستایی هختی haxti تکرار شده است همچنین در فرگرد نهم وندیداد در پارهٔ ۲۱ باین کلمه بر میخوریم و در گزارش پهلوی هخت 𐬵𐬀𐬎 haxt شده است . دریك نسخهٔ خطی از برای توضیح کلمهٔ پهلوی آن ، بفارسی افزوده شده « شرمگاه » ، هختی باید پارهٔ زیرین ران باشد یاکمرگاه . در بند ۷ از هات ۵۳ ، چنانکه از خود جمله پیداست ، از هختی و بون bûna بُن و ریشه یا بُن و پشت اراده شده است ، باشد هم که رگ و خون، خون وگوشت ، رگ وپی ، مغز وخون وجز آن مراد باشد . دانشمندان مغربی‌هم در گزارش این بند مفهوم همین واژه ها را در زبانهای خود از برای این دو کلمه برگزیده اند .

۸ ـ آنجا ،کجا = یتهرا 𐬌𐬔𐬀𐬙𐬁 yathrâ ، یادداشت ۱۰ بند۹ هات۳۰

۹ ـ روان : بجای آن‌مئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬯𐬎 mainyu آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ هات ۳۰ .

۱۰ـ برکنار = پَرا 𐬥𐬀𐬙𐬁 parâ از قیود است یعنی دور ، در سر یکدسته از واژه‌های فارسی بجا مانده چون پراکندن وجز آن .

۱۱ـ نگون ، پایین ، زیر، فرود = اُورا 𐬀𐬎𐬀𐬙𐬁 aorâ ، در بخشهای دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در آبان یشت پارهٔ ٦۲ و فروردین یشت پارهٔ ۱۴۷

۱۲ـ دو تا گشته یا خم شده (𐬨𐬀𐬎𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬯𐬎 .) = مرَئوچَنت 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬯𐬎𐬌𐬚𐬀𐬯𐬌 mraoćaṇt همین یکبار در اوستا آمده است.

۱۳ـ نابود شدن(𐬨𐬌𐬯𐬎𐬌𐬚𐬀𐬯𐬌 . 𐬥𐬀𐬙𐬁𐬔 .) : ازمصدر نَس 𐬨𐬌𐬔 nas که در یادداشت شمارهٔ ۱۳ بند پیش گذشت ، در اینجا با جزء اَ 𐬀 a و پرا 𐬥𐬀𐬙𐬁 parâ

۱۴ـ هلیدن ، هشتن ، رها کردن (𐬨𐬌𐬵𐬀𐬎𐬌𐬚𐬀𐬯𐬌𐬥𐬀𐬙𐬁 .) = وی زا

vî.zâ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۳٤ .

۱۵- بانگ دریغ ، وای = ویوئی vyôi. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ و بشمارهٔ ۱۰ از بند ٦ همین هات .

۱٦- انجام ، پایان ، فرجام = آپم apām ، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ٤ هات ۳۰ .

۱۷- گفتار ، سخن = وَچ vaĉ . یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

هشتمین بند

۱ - آنائیش آ anâiš·â ، در یادداشت شمارهٔ ۱۵ بند ٦ گذشت .

۲ - بدکردار=دوژ وَرِشنَنکه duž.varəshnanh از مصدر وَرِز varəz (ورزیدن) که در یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۳ همین هات گذشت و دوژ = دُش (بد و زشت)، نگاه کنید یادداشت۹ بند۳ هات ۳۰ .

۳ - فریفته = دَفشنیَه dafshnya ، یادداشت٤ بند٦ هات۳۰

۴ - بآسیب رها شده = زَخیَه zahya صفت است یعنی رها شده و ترك گردیده از مصدر زَه zah که با جزء فرا در پاره ۷ از یسنا ٦۰ نیز آمده .

۵ - همه = ویسپ vîspa

٦ - خروش بر آوردن، خروشیدن (= خرَئوس xraos (= خروس xrus) در اینجا با جزء اُوپ upa آمده ، در پهلوی خروسنیتن xrôsênîtan ، در فرگرد ۲۱ وندیداد پارهٔ ۱۷ با جزء پا pâ : پَخروشت paxrusta اسم مفعول است یعنی بخروش رانده شده ؛ در آفرینگان گهنبار پارهٔ ۱۳ با جزء فرا frâ آمده یعنی فرا خروشیدن . همین واژهٔ اوستایی خرَئوس xraos میباشد که در فارسی خروس شده ، مرغی که از برای

خروشیدن و بانگ زدن چنین نامیده شده است .

برگشتن سین اوستا بشین در فارسی مثال بسیاردارد چون سرَسکَ sraska در فارسی سرشك ؛ اَرَسکَ araska در فارسی رشك ؛ سکند skaṇd در فارسی شکستن وجز آن.

خروس که در سپیده‌دم بانك زند ومردم را از برای ستایش کردگارو کارهمی خواند در مزدیسنا مقدس است . هنوززرتشتیان خوردن گوشت خروسی را که بانك زند ، روا نمیدارند ، در اوستا این مرغ پرو دَرش parô.darš نامیده شده ، چنانکه در پارهٔ ۱۵ از هجدهمین فرگرد وندیداد آمده، مردمان بد زبان پرو درش را کهرکتاس kahrkatâs خوانند ، در لهجهٔ گیلکی بانگ ماکیان را کرکتاس گویند . در نخستین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ، از خروس سخن داشتیم ، نگاه کنید بصفحهٔ ۵۲۰-۵۲۱ آن نامه وبگفتار «خروس» در بخش نخست فرهنك ایران باستان ص ۳۱۵-۳۲۸.

۷ - خوب شهریار ، پادشاه نیك = هوخشثرَ hu.xshathra ، یادداشت ۹ بند۳ هات ۳۰ .

۸ - شکست = جِنِرا ǰanarâ از مصدر جَن ǰan زدن ، برانداختن ، شکستن ، کشتن . یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱۴ هات ۳۲

۹ - گزند = خرونِرا xrûnarâ زخم ، ریش ، یادداشت شمارهٔ ۱۳ بند ۵ هات ۴۶ .

۱۰- رامش = رامَن râman ، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۰ هات۲۹

۱۱- دِه = ویس vîs ، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۱۶ هات ۳۱.

۱۲- شاد = شیا šyâ . یادداشت شمارهٔ ۸ بند ۸ هات ۵۱

۱۳- زود = مُشو moshu . زود ، تند ، تیز، چست ، چابك. در آبان یشت پاره های ۶۳ و ۶۵ و ۹۸ و درفروردین یشت پارهٔ ۱۴۶ وجز آن نیز باین واژه بر میخوریم ، درگزارش پهلوی tex = تیز

۱۴- بزرگتر = مزیشتَ 𐬨𐬀𐬵𐬌𐬰𐬀 mazišta مِهست ، مهتر (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ هات ۲۹) از « آن کسی که بزرگتراست » مزدا اهورا اراده شده است .

۱۵- بند = دِرزا 𐬛𐬁𐬵𐬎 dərəzâ ؛ دِرزَون 𐬛𐬁𐬵𐬎𐬎 dərəzvan که در پارهٔ ۲ سروش یشت هادخت آمده ، صفت است یعنی بسته ، بند شده یا زنجیر شده ، در یسنا ۱۰ پارهٔ ۱۷ نیز بواژهٔ دِرزا dərəzâ بر میخوریم از مصدر دَرز 𐬛𐬁𐬵𐬐 darəz که بمعنی بستن است ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۵ هات ٤٤ نگاه کنید .

۱٦- مرگ = مِرتهیو 𐬨𐬁𐬵𐬙𐬌𐬎 mərəthyu ، یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۱ هات ٤٦ .

۱۷- رنج = دَوَفشنگه 𐬛𐬀𐬎𐬀𐬯𐬀𐬑𐬀𐬐𐬀 dvafshanh ، درگزارش پهلوی این واژه با واژهٔ دَفشنیَه 𐬛𐬀𐬯𐬀𐬑𐬀𐬐𐬌𐬀 dafshnya که در نخستین شعراین بند آمده (یادداشت شمارهٔ ۳) هر دو از یك بنیاد پنداشته شده ، به فریفتن گردانیده شده است . همچنان در چندین واژهٔ دیگر همین بند اینگونه اشتباه در گزارش پهلوی روی داده و مایهٔ اشتباه چند تن از دانشمندان شده است . نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱٤ هات ٤٤ .

۱۸- کشیدن (𐬀𐬵𐬌𐬰𐬀𐬎) = آر 𐬀𐬵 ar ، یادداشت شمارهٔ ٥ بند ۳ هات ۳۱ .

نهمین بند

۱- بدکیش یا زشت باور = دوژوَرِنَ 𐬛𐬎𐬹𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀𐬥𐬀 dus.varəna از مصدر وَر 𐬎𐬀𐬵 var باور کردن ، گرویدن . یادداشتهای شمارهٔ ۷ از بند ۲ و شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ نگاه کنید .

۲- تباهی یا کندیدگی وفساد = وَیشنگه 𐬎𐬀𐬨𐬌𐬯𐬀𐬑𐬀𐬐𐬀 vaêshanh درگزارش پهلوی ویشیشن 𐬎𐬌𐬨𐬌𐬯𐬌𐬯𐬌𐬯𐬌𐬑 vêšišn ؛ شده ، درفرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۳۵ نیز آمده درگزارش پهلوی آن پاره بیشومند 𐬠𐬌𐬰𐬌𐬯𐬌𐬨𐬀𐬐 beshômand

شده و در توضیح افزوده گردیده اَخوی در تُمند axᵛi dartômand ناگزیر در گزارش پهلویِ این پاره کلمهٔ وَئِشنکه با کلمهٔ دوَئِشنکه dvaêshaŋh (ستیزه ، دشمنی) که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ هات ۲۸ سخن داشتیم ، مشتبه شده است اما توضیحی که بآن داده شده : اَخویِ (= اخوان axᵛân) درتمند یعنی « جایگاه و سرای و جهان پردرد » مقصود را میرساند .

ازکلمهٔ وَئِشنکه vaêshaŋh دربند۹ از هات ٥۳ جایگاه دوزخی گندیده و تباه اراده شده است .

۳ - بجای «سزد» ( ) = راتْهه râth یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۷ هات ٤٤.

۴ - آرزومند = اَئِشَ aêshasa صفت است یعنی جوینده ، خواستار، ازمصدر ایش ish ، یادداشت شمارهٔ۱۲ بند ٤ هات ۲۸

٥ - ارجمند : در متن ، با نسخه بدلهای بسیار ، از آنهاست . و این درست است : اَرِجی arəǰi صفت است از مصدر اَرِج arəǰ ارزیدن ، ارزش داشتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۰ هات ٥۰ .

٦ - بجای « خوارکردن » نَرِپیش narəpîš آمده بمعنی کاست و کاهش است ، اسمی است که چون فعل بکار رفته بمعنی خوار کردن و از پایه کاستن ، از مصدر نَرِفس narəfs کاستن ، کاهیدن . یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ هات ٤٤ نگاه کنید .

۷ - پست شمرندهٔ آیین یا آیین آزار = دِجیت اَرِتَ dəǰîṯ arəta در یادداشت شمارهٔ ۱٤ از بند ٦ همین هات گذشت .

۸ - بکیفر ارزانی = پشوتَنوُ pəshô.tanû صفت است ، درگاتها همین یکبار آمده اما در جاهای دیگر اوستا بسیار بآن بر میخوریم

چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۹۷ و در چهارمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۲۰ وجز آن، پشو از مصدر پر 𐬥𐬀𐬭 par که بمعنی بسزا رسانیدن و کیفردادن و پادافراه دادن ومحکوم کردن است ، درآمده است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۳ هات٤٤) . تنو 𐬞𐬀𐬦𐬎 tanû همان است که درفارسی تن گوییم . پشو تنو یعنی تن بسزا ارزانی یا تن محکوم. درگزارش پهلوی ، این کلمه تناپوهر 𐬞𐬀𐬦𐬀𐬯𐬎𐬭 tanâpuhr شده و در توضیح افزوده گردیده : مرگ ارزان 𐬞𐬀𐬦𐬀𐬯𐬎𐬭 یعنی بمرگ ارزانی ، درخورِ مرگ . واژهٔ تنافور (= تناپوهر) در فرهنگهای فارسی نیز یاد شده و بمعنی « مقداری از گناهان » گرفته شده است . در اوستا بواژهٔ پشوساَر 𐬨𐬋𐬱𐬀𐬭𐬀 pashô.sâra نیزبرمیخوریم چنانکه دریسنا ۱۱ پارهٔ ۳ و بهرام یشت پارهٔ ٤٦ یعنی سر بسزاارزانی . از برای کلمه های دیگر از همین بنیاد و بهمین معنی چون پرتو تنو 𐬥𐬀𐬭𐬌𐬞𐬀𐬦𐬎 parətô.tanû؛ تنو پرتهه 𐬞𐬀𐬦𐬎𐬥𐬭𐬌𐬞𐬀 tanu.pərətha نیز درگزارش پهلوی تناپوهر آمده است. پشوتنو pashô.tanû نیز در اوستا نام کسی است . درگشتاسب یشت پارهٔ ٤ از زبان پیغمبرزرتشت به کی گشتاسب ، درود و آفرین خوانده شده : « بی ناخوشی و بی مرگ باش چون پشوتن » . این پشوتنو پسر کی گشتاسب و برادر اسفندیار است و در فارسی پشوتن گوییم . معنی لفظی این نام همان است که یادکردیم . در فرهنك انجمن آرای ناصری وجه اشتقاق شگفت آمیزی یاد شده : « پشوتن برادر اسفندیار ، پسر گشتاسب ، معنی ترکیبی آن معلوم است یعنی تن خود را بشوی » !

۹ ـ داور = اَهورَ 𐬀𐬵𐬌𐬭𐬀 ahura و درستکردار = اَشَوَن 𐬀𐬰𐬀𐬯𐬀𐬥 ashavan آمده، دربند ۱۰ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ٤٦ نیزاین دوکلمه باهم آورده شده ، مراد داوری است که از روی اَش 𐬀𐬰 asha دین راستین و نهاد درست داوری کند . نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۸ از بند ٤ و شمارهٔ ٥ از بند ۹ هات ۳۰ .

۱۰ ـ زندگی = جیاتو 𐬵𐬌𐬀𐬞𐬎 jyâtu ، یادداشت ۱۱ بند ٤ هات ٤٦ .

۱۱ـ آزادی = وَسِ‌ایتی 𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . 𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . vasā.iti: از وَسِ 𐬎𐬀𐬯𐬌 .
یعنی بکام و بدلخواه (یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۳۱ نگاه کنید) و از مصدر
یا 𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀 . yâ که بمعنی رفتن است . یا yâ در پارهٔ ۵۷ بهرام‌یشت باجزء آپ
𐬀𐬥 . apa آمده (𐬀𐬥𐬌𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 .) بمعنی بدررفتن ؛ در پارهٔ ۳۳ تیر
یشت باجزء اوپ 𐬎𐬀𐬥 . upa آمده (𐬎𐬀𐬥𐬌𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 + 𐬎𐬀𐬥𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 .)
بمعنی بگردش در آمدن ، جنبیدن . از همین بنیاد و بهمین معنی است وَسِ
یائیتی 𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . 𐬎𐬀𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . vasā.yâiti که در یسنا ۱۲ پارهٔ ۳ آمده
است . بنا بر این وَسِ ایتی vasā.iti یعنی بدلخواه رفتن وشدن ، بخواهش‌خویش
رفتار کردن، بکام و آرزوی خود گردیدن یا آزاد.

۱۲ـ ربودن (𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 .) = 𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 - 𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . ham.mith ،
نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ٤ هات ٤٦ .

۱۳ـ توانایی = خشتهر 𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . xshathra شهریاری .

۱۴ـ درویش ، بینوا = دریگو 𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . drigu ، یادداشت شمارهٔ ۷ بند
۵ هات ۳٤ .

۱۵ـ راست زندگی‌کننده = اِرِزِجی 𐬀𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . ərəzəǰî ، یادداشت
شمارهٔ ۸ بند ۵ هات ۲۹ .

۱۶ـ بهتر = وَهیَنگه 𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 . vahyaṅh ، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۳
هات ۳۰ .

۱۷ـ بخشودن (𐬯𐬌𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 .) = دا 𐬯𐬌 . dâ دادن ، بخشیدن .
یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ هات ۲۸ نگاه کنید .

پایان یادداشتهای پنج گاتها

برلین ۳ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی
برابر با ۱۲ آبان ماه ۱۳۱۶ خورشیدی

گفتار

در بارهٔ برخی از نامها که در گاتها آمده است

اوسیج

اوسیج 𐬀𐬎𐬌𐬎 . Usiǰ ، نامی است که به پیشوایان کیش دیو یسنا داده شده است . در گاتها (اُشتُود) یسنا ٤٤ بند ۲۰ از او یاد شده و جز همین یکبار در هیچ جای دیگر اوستا از او نامی نیست ، و در گزارش پهلوی (زند) همان واژه بکار رفته است .

اوسیج در یسنا ٤٤ بند ۲۰ با کرپن 𐬐𐬀𐬭𐬀𐬨𐬀𐬯 . karapan که آنهم نام گروهی از پیشوایان دیو یسناست و با کوی 𐬐𐬀𐬎𐬎 kavi که نام دسته ای از فرمانگزاران و شهریاران دیو یسناست ، یکجا یاد گردیده، اینچنین : آیا دیو ها (پروردگاران آریایی) را باید ازخداوندگاران نیك شمرد ، آنانی که روامیدارند، کرپنها و اوسیجها همچنانکه کویها ، جانداران را قربانی کنند ؟ بجای اینکه آنها را از برای کشت و ورز بپرورانند .[۱]

پیداست که زرتشت در اینجا مخالف آیینی است که کشتن جانداران را چون گاو و گوسفند از برای خشنودی خدایان روا میدارد و پیشوایان چنین آیینی را نکوهیده است .

از اینکه گروهی از پیشوایان کیش ایران پیش از برانگیخته شدن زرتشت ، اوسیج خوانده میشدند ، شبهه ای نیست زیرا در دین هندوان ، برادران آریایی ایرانیان ، گروهی از پیشوایان چنین خوانده شده اند . در ریگ وِدا ، کهنترین بخش وِدا Veda چندین بار باو بر میخوریم که در هنگام بر گزارکردن مراسم دینی یادگردیده است .[۲]

۱ـ نگاه کنید بگاتها بخش نخست ص ۸۸

۲ـ Der Rig-Veda Von K. F. Geldner , Harvard University Press 1951 Vol. I p. 77 Anmerkung 2 ab.

چنانکه میدانیم دردین یکتا پرستی زرتشت گروهی ازخدایان که نزدایرانیان پرستیده میشدند، از دیوان نابکار بشمار رفته اند، ناگزیر پیشوایان دینی آن پروردگاران، نزد پیغمبر ایران از دشمنان و بدخواهان آیین نو بشمار آمده‌اند، از آنانند اوسیجها. در چیتکیهای زاد سپرم در فصل ۱۵ در پاره‌های ۱ ـ ۲ گفته شده کرپنها و اوسیجها از دشمنان زرتشت و ویران کنندگان ایران بودند.

واژهٔ اوسیج از مصدر 𐬬𐬀𐬯 vas درآمده که بمعنی خواستن و آرزو داشتن وخواهشداشتن است، اوسیج لفظاً یعنی خواستار [1]

کَرپَن

کرپن 𐬐𐬀𐬭𐬀𐬨𐬀𐬯 karapan درگاتها نامی است که بگروه پیشوایان دیو یسنا و دشمنان مزدیسنا داده شده است، گفتیم اوسیج یکبار در گاتها یاد شده، اما کرپن چندین بار در سرود های گاتها آمده است: در یسنا ۳۲ (اهونودگات) بند ۱۲ با گرهمَ 𐬜𐬭𐬀𐬵𐬀 Grāhma (Gərāhma) یکجا آمده و در بند ۱۵ از همان هات یسنا با کوی ها (𐬐𐬀𐬫𐬌 kavi) با هم یاد شده‌اند؛ در یسنا ٤٤ (اُشتودگات) بند ۲ کرپن و اوسیج و کوی باهم آمده اند؛ در یسنا ٤٦ (اشتودگات) بند ۱۱ کرپنها با کویها یاد گردیده اند؛ در یسنا ٤٨ (سپنتمد گات) بند ۱۰ کرپنها تنها یاد گردیده اند؛ در یسنا ٥۱ (و هوخشترگات) بند ۱٤ باز کرپنها تنها آمده اند. در سرود های گاتها، پیغمبر ایران ازین پیشوایان دیو یسنا که مردم‌را بستایش گروه دیوان یاپروردگاران

---

۱ ـ نگاه کنید بیادداشتهای گاتها (بخش دوم) ص ۳٤ شمارهٔ ۱۲.
در بارهٔ اوسیج بکتابهای زیر نگاه کنید:

Haug Essays P. 289 ; A Dictionary of the Gâthic Language vol. III by Lawrence N. Mills . Leipsic 1902 p. 95 ; Bartholomae, Altiran. Wörterbuch Sp. 406 ; The Divine songs of Zarathushtra by. I. J. S. Taraporewala, Bombay 1951 p. 531 .

آریایی رهنمون اند دلتنگ است و اینان را دشمن آیین یکتا پرستی خود داند واز اهورامزدا خواستار است که پیروان دین راستین را از آسیب این گمراه کنندگان بر کنار داراد .

از سرودهای گاتها که بگذریم ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بواژه کرپن بر میخوریم چنانك در یسنا ، هات ۹ پارهٔ ۱۸ ، هرمزدیشت پارهٔ ۱۹ ، خردادیشت پارهٔ ۷ ، آبان یشت پارهٔ ۱۳ ، مهر یشت پارهٔ ۳٤ ، فروردین یشت پارهٔ ۱۳۵ و جز اینها. در همه اینها ، کرپنها با دیوان و جادوان و پریان و راهزنان و گمراه کنندگان و درندگان (گرگها) و ستمکاران و آسیب آورندگان ودشمنان و کویها یاد شده ، آنان ، بدخواهان مردم و ستیزندگان بدین و آیین مزدیسنا خوانده شده‌اند .

در گزارش پهلوی اوستا ، کرپن به کرپ karap گردانیده شده و درجمع کرپان ولرم۱۳ و در توضیح افزوده شده «کر» ولا kar یعنی کسی که از آیین مزدیسنا چیزی نمی‌شنود و گوش شنوا ندارد چنانکه واژهٔ کوی kavi که بسا در اوستا با کرپن یاد گردیده ، در پهلوی به کیك ولو kik (kayak) گردانیده شده و در توضیح آمده کور (ولا) یعنی کسی که از برای آیین زرتشتی دیدگان بینا ندارد . در نوشته های دینی پهلوی از کرپنها و کویها بمفهوم دشمنان دین راستین زرتشتی و گروهی از کران و کوران که یارای شنیدن و دیدن راستی ندارندو چیزی از مزدیسنا در نمی‌یابند ، اراده شده است ، زیرا پس از گذشتن چندی از پیدایش مزدیسنا و رواج آیین نو ، دیگر کسی بریشهٔ این واژه نیندیشید که اینان در پارینه ازپیشوایان و شهریاران کیش پیش از زرتشت بودند واز سران مینوی و جهانی (روحانی و مادی) دیویسنا بشمار میرفتند [۱]

کرپن که گفتیم پیشوای دینی پیش از روزگار زرتشت است لفظاً باید بمعنی

۱ــ نگاه کنید به دینکرد پخش ۷ فصل ۱۱ پارهٔ ۹ ؛ پخش ۸ فصل ۳۵ پارهٔ ۱۳ ؛ زند بهمن یشت فصل ۲ پارهٔ ۳ :

Sacred Books of The East , edited by Müller. Vol· V p. 195-6 ; Vol· XXXVII p. 111–112 ; Vol· XLVII p. 19–20 and zâd–sparam p. 143·

«کسی که مراسم دینی را بجای آورد» باشد، شبهه نیست که واژهٔ سانسکریت کلپ kalpa که بمعنی مراسم و آداب دینی یا تشریفات مذهبی است (Ritus) با کرپن اوستایی از یك ریشه و بن است [۱]

گرهم

گرهم 𐬒𐬭𐬀𐬣𐬨𐬙𐬀 (𐬒𐬭𐬀𐬣𐬨𐬙𐬀𐬴) Grāhma سه بار در گاتها : یسنا ۳۲ (اهونود گات) بند ۱۲ و بند ۱۳ و بند ۱٤ یاد گردیده است . در بند ۱۲ با کرپن 𐬐𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬉𐬙 karapan و در بند ۱٤ با کویها 𐬐𐬀𐬎𐬌 kavi آمده است . درین سه بند وخشور زرتشت کشتار گاو و گوسفند را که پیروان دیویسنا از برای خشنودی خدایان خود بجای میآورند ، سخت نکوهیده است . پیغمبر فرماید : گرهم و کرپن و پیروان آنان که با خروش شادمانی چارپایان را قربانی کنند ، از دروغپرستان هستند. گرهم درروز پسین بسزای کردار جهانی خویشتن رسد و بسرای منش بد (دوزخ) در آید ، آنگاه پشیمانی سودی ندهد . گرهم و کویها از نابکارانی هستند که دیویسنان را بقربانی کردن چارپایان گمارند و بمستی برانگیزند.

جز همین سه بند از گاتها ، دیگر در هیچ جای اوستایی که امروزه دردست داریم بواژهٔ گرهم بر نمی‌خوریم . از همین سه بند گاتها بخوبی پیداست که گرهم در ردیف کرپنها و کویها از دشمنان دین زرتشتی ، و از بزرگان کیش دیویسناست ، خواه از گروه پیشوایان دینی و خواه از فرمانگزاران دیویسنان .

در گزارش پهلوی همان واژهٔ گرهم به گرهمَك grahmak گردانیده شده چنانك در بند ۱۲ از هات ۳۲ : اینان پاره ستانی را بدرستی برتری

---

۱ ـ نگاه کنید به :

Essays by Haug , London 1878 P. 289-90 ; Bartholomae, Altiran . Worterbuch sp. 454; The Divine Songs of Zarathushtra by.I. Taraporewala p. 290-1

نهند و کرپانها بدروغ ازبرای خودخداوندگاری خواهند. دربندهای۱۳ و ۱٤ واژهٔ گرهمك درتوضیح، پارك 𐬞𐬀𐬭𐬀𐬐 pârak (پاره=رشوه) دانسته شده است. ریشه واژه گرهم شناخته نشده، درنوشته های پهلوی درجایی یاد نکردیده است.[۱]

بندوَ

بندوَ 𐬠𐬀𐬯𐬙𐬀 . bāṇdva دو بار در گاتها، یسنا ٤۹ (سپنتمد گات) بند ۱ و بند ۲ از او نام برده شده و جز همین دو بند، دیگر در هیچ جای اوستا از او نام و نشانی نیست و در هیچیك از نوشته های دینی پهلوی نیز بآن برنمیخوریم. درین دو بند پیغمبر گوید: «دیر گاهی است که بندوَ Bāndva از بزرگترین دشمنان من است. اوست که مرا بازمیدارد، برهنمون شدن مردم بدین راستین» ازین گفتار برمیآید که بندوَ باید نام کسی باشد، کسی از بزرگان وسران دیویسنان که با زرتشت در ستیزه است و از دشمنان مزدیسنان بشمار آید، بایداز همان کسانی باشد که بسا زرتشت در سرودهای خود از آنان گله مند است، از همان پیروان آیین دروغین که پیغمبردر یسنا ٤٦ (اشتودگات) بند ۱، آنان را ازبزرگان و سرداران یا فرمانگزاران (ساستر 𐬯𐬎𐬎𐬀𐬎𐬭 . sâstar) خواند.

برخی از دانشمندان بندو را نامیکی از همین رهبران دیو یسنا دانسته‌چنانك بارتولومه Bartholomae و میلز Mills و مولتون Moulton ودیگران، وبرخی‌دیگر این واژه را بمعنی ناخوش ـ تباهکار ـ نابود شدنی ـ بیماری و جز اینها گرفته اند

۱ـ نگاه کنید به:

Commentar über Das Avesta von Spiegel Band II, Wien 1868 s. 266-7; Altira. Wörterb. Von Bartholomae sp. 530; Divine songs. by Taraporewala p. 290

نگاه کنید به متن پهلوی یسنا و ویسپرد:

Pahlavi yasna And Visperad Edited by Dhabhar, Bombay 1949; A Dictionary of the Gâthic Language Vol. III by Mills p. 181

چنانك یوستی Justi و اشپیگل Spiegel و دارمستتر Darmesteter و تاراپوروالا Taraporewala و دیگران .

ناگزیراین دستهٔ اخیر از اوستا دانها را ، خود گزارش پهلوی اوستا (= زند) باین معنی راهنمایی کرده‌است زیرا در گزارش بند ۱ از یسنا ٤٩ آمده 𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀 𐬠𐬀𐬙𐬀𐬥 bêtûm zamân بتوم ژمان (پایان زمان) و در گزارش بند ۲ بجای بندو آمده ویماریه 𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬭𐬌𐬐 vîmârîh .

باید گفته شود خود واژهٔ بندو ، گزارندگان اوستا را در روزگار ساسانیان بچنین ترجمه کشانیده است : بَن 𐬠𐬀𐬙 ban یعنی ناخوش کردن ، تیره و تباه ساختن ، در یسنا ۳۰ بند ٦ بکار رفته و در گزارش پهلوی گردانیده شده به ویمارینیتن 𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬭𐬌𐬚𐬀𐬥 vîmârenîtan ، همچنین مصدر بند 𐬠𐬀𐬐 band در اوستا بهمین معنی‌است . بنتَ 𐬠𐬀𐬚𐬐 baṇta (صفت) اسم مفعول بن baṇ و بزد 𐬠𐬀𐬎 (صفت) اسم مفعول بند baṇd میباشد. این هردو صفت در گزارش پهلوی به ویمار 𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀 vîmâr (= بیمار = ناخوش) گردانیده شده است [1]

کَوی = کی

پیغمبر ایران چندین بار در سرود های خود واژهٔ کوی 𐬑𐬀𐬎𐬌 kavi را بکار برده ، گاهی از آن شهریاری ، دشمن دین مزدیسنا اراده شده و گاهی عنوانی

۱ــ نگاه کنید به :

Altiran. Wörterb. Von Bartholomae sp. 956; The Treasure of The Magi by J. H. Moulton , Oxford 1917 p. 16 ; Gâthâs by K. E. Punegar (The Journal of The K. R. Cama Oriental Institute No. 12) Bombay 1928 p. 276. ; Sacred Books of the East Vol. XXXI p. 160–161 ; The Divine Songs of Zarath. by Taraporewala p. 694 .

است که از برای گشتاسپ ، دوست و پشتیبان دین مزدیسنا بکاربرده است.

دراهونودگات ، یسنا هات۳۲ بند ۱٤ با گرهمَ Crāhma ودربند ۱۵ ازهمان هات باکرَپن karapan آمده . دراشتودگات ، یسنا هات ٤٤ بند۲۰با اوسیج Usiǰ و کرپن یکجا یادگردیده است ؛ باز دراشتودگات هات٤٦ بند ۱۱ باکرپن آمده . در وهوخشترگات، هات۵۱ بند۱۲ تنها یادگردیده است. چنانکه دیده میشود دراینجاها با دشمنان پیغمبرو پیروان کیش دیویسنا آورده شده و گفته شده این کویها (شهریاران) با نابکاران دیگرچون گرهمَ و کرپنها و اوسیج از یاوران دروغ و طرفدار کشتن چارپایان در قربانی و بکاربردن آشام « هوم » در مراسم دینی هستند. روانهای اینان در روز پسین در سر پل چینوت بهراس افتند و در خان و مان دروغ (= دوزخ) درآیند . در بند ۱۲ از هات ۵۱ که کوی تنها آمده ، باز درآنجا سخن از کسی است که پیغمبر از او گله مند است و او را چاکر پست و فرومایهٔ یك کوی میخواند .

در سخن از کرپن گفتیم که کرپن در گزارش پهلوی اوستا کر ، و کوی (کیك ودو kayak ، kik) کور خوانده شده اند . ناگزیر در روزگاران خود زرتشت این شهریاران یا کویها ، به پیروی آیین دیرین آریایی ، بد خواه زرتشت و دین نوبودند وازهمان کسانی هستند که پیغمبرآنانرا ازشهریاران بد (دوش خشتهر ودیوسن) میدانند . duša.xshathra در یسنا ، سپنتمدگات ، هات ٤۸ بند ۵ و بند ۱۰) یادمیکند . پس از سپری شدن آن روزگاران مفهوم دیرین کوی و کرپن از میان رفت ، آنان را بمعنی خیره سر و بد خواه و گمراه گرفتند و بهمین مفهوم در بخشهای دیگراوستا بکاررفته چنانك در یسنا ۹ پارهٔ۱۸؛ فروردین یشت پارهٔ ۱۳۵ ؛ زامیاد یشت پارهٔ ۲۸ و جز اینها . کوی kavi در سانسکریت بمعنی داناست واز برای خدایان و سرودگویان بکار رفته است . همین واژه بمفهوم شهریاریا شاه چندین باردرگاتها آمده است . زرتشت دوست و پشتیبان

خود ویشتاسپ vîštâspa. را سه بار با عنوان کوی kavi یاد میکند[1] : یسنا ٤٦ (اُشتوَدگات) بند ١٤ ؛ یسنا ٥١ و (وهوخشترگات) بند١٦؛ یسنا٥٣ (وهیشتوایشت گات) بند٢ ، چنانکه میدانیم یك خاندان داستانی‌را کیانی خوانده‌اند و در جلد ٢ . یشتها (ص ٢٠٧ ـ ٢٨٨) آنان را یادکرده‌ایم .

در ادبیات فارسی هم واژهٔ کی که با واژهٔ اوستایی کوی یکی است ، بمعنی پادشاه گرفته شده است . فردوسی در شاهنامه در سخن از پادشاهان پیشدادی داستانی‌وضحاك و پادشاهان ساسانی همین عنوان را بکار برده، درسخن ازضحاك گوید:

کی اژدها فش بیامد چوباد بایران زمین تاج بر سر نهاد

در بارهٔ فریدون که از پیشدادیان بشمار است ، در سخن از دیدن وی درفش چرمین کاوه را که بر نیزه افراشته بود ، گوید :

چو آن پوست بر نیزه بردید کی بنیکی یکی اختر افکند پی

همچنین چندین بار همین عنوان را بپادشاهان خاندان ساسانی داده ، در سخن از قباد پیروز آورده :

دو اسبه ، فرستاده آمد بری چو باد خزانی بفرمان کی

اسدی طوسی نیز در گرشاسپ نامهٔ خود واژهٔ کی را در همه جا بمعنی پادشاه بکار برده است . در جایی ضحاك بگرشاسپ گوید که با سپاه کم نشاید بجنگ هند رفتن :

کی نامور گفت کای جنگجوی بدین لشکر آنجا شدن نیست روی

در سخن از دختر زیبای شاه روم که همهٔ شاهزادگان خواستارش بودند ، گوید :

بسی خواستندش کیان زادگان ز هر کشور آمد فرستادگان

پادشاه روم دربارهٔ داماد خودگرشاسپ که هنوز نمیدانست از کدام نژاد و تخمه است گوید :

---

۱ ـ یکبار دریسنا (اهونود) هات ۲۸ بند۷ بی‌عنوان « کوی » یادگردیده است.

بدل گفت شاید که هست این جوان ز پشت کیان یا ز تخم گوان

دربارهٔ فریدون آورده :

ز فرخ فریدون شه کامکار گزین کیان بندهٔ کردگار

باز در سخن از فریدون گوید :

خدیو زمانه کی فرّمند گشاینده گیتی و ضحاك بند [۱]

در لغت فرس اسدی یاد شده : « کی ، بزرگترین ملکان را کی خوانند و این از کیوان گرفتند سوی بلندی ، دقیقی گفت :

کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین می گردان که جهان یاوه و گردانستا »

از اینکه اسدی واژهٔ کی را بمعنی پادشاه یاد کرده ، درست است اما آن را از کیوان (زحل) گرفته درست نیست زیرا کیوان واژهٔ ایرانی نیست ، از بابل زمین بایران آمده است . همچنین در پهلوی کی بمعنی پادشاه است ، عنوان فصل ۳۱ بندهش این است : « اَورتوخم و پَتوند کیان » در اینجا همه پادشاهانی که در داستانهای پیشدادیان و کیانیان خوانده شده ، یادگردیده اند، کوی از نامهای رایج نیز بوده، سه تن از پارسایان در پاره‌های ۱۱۴ و ۱۱۹ و ۱۲۳ بهمین نام یادگردیده‌اند. از کی گشتاسپ، شهریار سیستان که زرتشت بدو پناه برد ، درنامه ای که در کار فراهم‌شدن است (سوشیانت) سخن خواهیم داشت و باز از واژه «کی» گفتگو خواهیم کرد .

۱ــ نگاه کنید بشاهنامهٔ فردوسی چاپ بروخیم جلد ۱ ص ۲۳ شعر ۱۹۷ ؛ ص ۴۸ شعر ۲۶۲ ؛ جلد ۸ ص ۲۲۹۱ شعر ۵۴ ــ گرشاسب نامهٔ اسدی طوسی بـاهتمام یغمائی، تهران ۱۳۱۷ ص ۷۰ و ۲۱۰ و ۲۳۰ و ۳۲۹ و ۴۱۷ .

ونگاه کنید به :

Essays by M. Haug p. 290-1 ; Handbuch Der Awestasprache Von W. Geiger, Erlangen 1879 p. 219; Altiran. Wörterb. Von Bartholomae sp. 442-3 ; Zum Altiranischen Wörterbuch , Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Bartholomae Strassburg 1906 S. 156-7 ; Die Yäst's Des Awesta Von Herman Lommel , Göttingen 1927 S. 171-2

فریانَ

فریانَ 𐬞𐬁𐬌𐬀𐬌𐬀𐬥 Fryâna از ناموران تورانی است که خاندانش بزرتشت گرویدند . پیغمبر یکبار از او در یسنا (اُشتودگات) هات ٤٦ بند ۱۲ یاد میکند و امیدوار است این خاندان از بخشایش ایزدی برخوردار گردند .

در بخشهای دیگر اوستا و در نوشته های دینی پهلوی نیز بنام این خاندان تورانی برمیخوریم . در آبان یشت پارهٔ ۸۱ آمده که یوایشتَ 𐬌𐬎𐬀𐬌𐬵𐬀 Yôišta از خاندان فریان از برای اناهیتا قربانی کرد واز او درخواست که وی را به اَختیَه 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌𐬀 Axtya خیره سر، چیرسازد و درپاسخ گفتن به نود و نه پاسخ آن نابکار ، کشور را ازگزند وی دور بدارد[1] . در فروردین یشت پارهٔ ۱۲۰ بفرورد همین یوایشتَ از خاندان فریان درود فرستاده شده است . در کتاب پهلوی دینکرد پخش نهم فصل ۳۰ پارهٔ ۲۰ ازخاندان فریان نام برده شده ودر دادستان دینیك فصل ۹۰ پاره‌های ۳ـ ۱ یوشت فریان یکی از هفت بزرگان (شهریاران) جاودانی خونیرَس شمرده شده است[2] ، همچنین درزند بهمن یشت فصل ۲ پارهٔ ۱ ازجاودانی بودن یوشتِ فریان سخن رفته است .

---

۱ ـ داستان یوشت فریان و اَخت موضوع یك کتاب کوچك پهلوی است : اخت جادوگر بالشکر بزرگی بشهری درآمد وگفت شهر را ویران کنم اگر کسی نتواند ۳۳ معمای مرا بگشاید ، یکی از پارسایان که یوشت فریان باشد همه پرسشهای او را پاسخ گفت و اخت از پاسخ گفتن به پرسش یوشت فریان فرو ماند وکشته گردید . نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۲۶۹ ـ ۲۷۱ و به ترجمه های یوشت فریان :
Arda-viraf by Hoshang and Haug .Yosht i Fryâno and Hadokht Nask by Haug and west, Bombay, London 1872.
Une Légende Iranienne, traduite du Pahlavi par Adrien Barthélemy , Paris 1888

۲ ـ در باره خونیرس در اوستا 𐬵𐬀𐬥𐬌𐬀𐬌𐬥𐬀𐬞𐬀 Xvaniratha که کشور مرکزی است نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ٤۳۱ـ٤۳۳

چون فریان تورانی است، برخی ازدانشمندان‌خواسته اند اورا باپیران، سپهبد افراسیاب تورانی یکی بدانند واین درست نیست زیرا واژهٔ فریان بهیچروی ،پیران نمیشود [۱] اما با نام فلیانوس Phlianos یونانی شده که در نوشته های یونانیان یاد گردیده ، یکی است [۲] .

فریان باید از ریشه مصدر فـری 𐬐𐬭𐬌 fri ستودن ، خشنود کردن ، دوست داشتن باشد و همریشه با واژه فریَه 𐬐𐬭𐬌𐬌𐬀 . frya بمعنی دوست [۳]

فریان در پهلوی 𐭯𐭫𐭩𐭭 Fryân شده و یوشت در پهلوی 𐭩𐭥𐭱𐭲 Yosht ، بغلط گوشت Gosht خوانده شده است .

تور

تورَ 𐬙𐬭𐬀 . Tûra نام قبیله‌ایست.توئیریَه 𐬙𐬭𐬀𐬌𐬀 . Tûirya نیز صفت است یعنی تورانی . درسرودهای گاتها یکبار باین واژه برمیخوریم و آن در اُشتودگات ، یسنا ٤٦ بند ۱۲ میباشد ، در آنجایی که فریان یادشده و از تورانیان خوانده شده است .

درپخشهای دیگراوستا چندین بارتورانیان یادگردیده‌اند، ازآنهاست درآبان یشت پارهٔ ۷۳ ، دراینجا دانو 𐬛𐬀𐬯𐬎 . Dânu یاد شده‌که دسته وگروهی است از قبیلهٔ تور، درفروردین یشت پارهٔ ۳۸ از همین گروه دانو نام برده شده که بایك گروه دیگر ازقبیله های ایرانی بنام خشتاوی 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬱𐬀𐬯𐬌 . xšâvi درستیزه و جنك است.

---

۱ ـ دربارهٔ پیران نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص۲۳۲ ـ ۲۳٤

۲ ـ نگـاه کنید به : Iranisches Namenbuch Von Ferdinand Justi
Marburg 1895 S. 100 und S. 149 - 150

۳ـ نگاه کنید به پخش دوم گاتها بشماره٤۰ از بند ٥ ازهات ۲۹ ص ۳۹ و بشمارهٔ ٦ از بند ۱٤ ص ۲۲۲

درپاره‌های۵۵ـ۵۶ ارت یشت ازستیزهٔ تورانیان و نوذریان (naotar) درسر اشی ashî توانگری ، سخن رفته است[۱] . در زامیاد یشت در پاره‌های ۵۷ و۵۸ و۹۳ از افراسیاب تورانی نام برده شده است.

در پاره های ۱۴۳ ـ ۱۴۴ بفرورد های همه مردان و زنان پاك و پارسای کشور ایران (airyanəm) و توران (tûiryanəm) و سرم = سلم (sairimanəm) و سائینی (saênîm) درود فرستاده شده است . همچنین تور Tûra نام کسانی است ، در پارهٔ ۱۱۳ فروردین یشت یکی از پارسایان بنام آرَجنکهوَت Arəjanhvat پسر تور و در پارهٔ ۱۲۳ از همان یشت پارسای دیگری بنام فرارازی Frârâzi پسر تور یاد گردیده‌اند . در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ نیز واژه تور بکار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی آن به توران گردانیده شده و در توضیح آورده شده ویناسکار vinâskâr (گناهکار) .

درجلد۱یسنا بتفصیل از توران سخن داشتیم (صفحه ۵۸ ـ۷۴) و گفتیم تورانیان گروهی از اقوام ایرانی بودند و هیچ پیوستگی باترکها ونه باهیچیك از اقوام‌مغول نژاد ندارند . اینکه این‌گروه از ایرانیان درنوشته‌های ما بنیکی یاد نشده چنانکه درگزارش پهلوی اوستا ازگناهکاران بشمار رفته‌اند ، برای این است‌که اینان مانند ایرانیان دیگر پابند کشاورزی نبودند وبیابان نوردی و چادرنشینی برگزیدند، بسا بغارت ایرانیان دیگر پرداختند ، ازاین روآنان را بد خواه و زشتکردار خواندند. درلهجه‌های کنونی ایرانی چنانکه درکردی و گیلکی و لاری و جز اینها تور بمعنی دیوانه و گیج و سرگشته وخیره‌سر بکار میرود[۲] ، در اصل واژه تور چنین مفهوم

---

۱ ـ دربارهٔ اشی = ارت و نوذر(naotar) و نوذری نگاه‌کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۷۹ـ ۱۸۵ وص ۲۷۲ـ۲۷۳

۲ ـ نگاه‌کنید به فرهنگ گیلکی گردآوردهٔ ستوده (نشریه انجمن ایرانشناسی) تهران ۱۳۳۲ ؛ فرهنگ لارستانی تألیف احمد اقتداری ، تهران ۱۳۳۴

زشتی نداشته ودرنوشته‌های دسته دیگری از آریاییها که هندوان باشند بمعنی چست و چابك و چالاك و تند و تیز و دلاور بکار رفته و بسا در ودا Vedâ صفت برخی از خداوندگاران آورده شده است.

زرتشت و خاندان وی

زَرَتهوشترَ (زرتوشترَ) Zarathustra در فارسی زرتشت ، زردشت ، زرادشت ، زراتشت ، زرتهشت وجز اینها گوییم. درزبانهای کنونی اروپا Zoroaster ازلاتین گرفته شده ولاتین از یونانی Zoroastres گرفته است.

این نام لفظاً باید بمعنی دارندهٔ « شتر زرد = زرین » باشد ، چنانکه میدانیم بسیاری از نامهای ایرانیان با شتر و اسب و گاو ساخته شده است.

زمان زرتشت باید پیش از پیدایش پادشاهی بزرگی درایران باشد . درپایان سدهٔ هشتم پیش ازمیلاد مسیح ، شهریاران بزرك وتوانایی در « ماد » درمغرب ایران پایهٔ پادشاهی بزرگی راگذاشتند ورفته رفته سراسرایران زمین را بچنك آوردند وبه سرزمینهای همسایه نیزدست یافتند. این همان پادشاهی است که سومین شهریار آن خاندان او وَخشَترَ Uvaxšatra (Kyaxares) درسال ۶۱۲ پیش از میلاد نینوا پایتخت آشوررا بگرفت و باخاك یکسان کرد ودست گردنکشان سامی نژادرا یکسره ازسرزمینهای ایران کوتاه ساخت . درسرودهای گاتها بهیچروی سخن از چنین پادشاهی بزرگی نیست ، پیغمبر ایران هماره خواستار است که اهورا مزدا پادشاه توانایی برانگیزد و مردم را از غارت و ستم گروهی یله و رها برکنار دارد .

پیش از اینکه درمغرب ایران پادشاهی بزرگی بسر کار آید ، درگوشه وکنار سرزمینهای فراخ ایران پادشاهان کم و بیش توانا برخاستند ودرهرجا که گروهی از ایرانیان گردهم آمده ، توانستند گزند و آسیب دیگران را از خود برانند و سرزمینی را آبادان کنند وبکشاورزی و گله‌پروری بپردازند ، همانجامرزوبوم پادشاهی

گردید ، از آنهاست سیستان که زرتشت بپادشاه آنجا کی گشتاسپ پناه برد و از آنجا آیین وی کشورهای دیگر را فراگرفت .

درسنت، پیغمبرایران ازمغرب دانسته شده ، اما زبان اوستا بلهجه های شرقی ایران نزدیکتر است .

از زمان زرتشت بتفصیل سخن داشتیم [۱] و از همزمان وی کی گشتاسپ ، پادشاه سیستان درکتاب « سوشیانت » یاد خواهیم کرد .

از زرتشت ومعجزه های وی دربخش هفتم نامه‌دینکرد پهلوی سخن‌رفته است آنچه نگارنده دراینجا ازخاندان زرتشت یادمیکند همان خویشان وبستگانی است که خود پیغمبر از آنان در سرودهای خود نام میبرد و هیچ جای شبهه نیست که اینان از خاندان خود پیغمبر میباشند . زرتشت شانزده بار از خود در پنج سرود گاتها نام میبرد ، بسا هم از خود سومین شخص غایب نام میبرد . در این میان ، هفت بار با نام خاندان خود، سپیتام دد ۵ دم سد ۶ بد . Spitâma خوانده شده : اهونو دگات ، یسنا ، هات۲۸ بند ٦ ؛ هات ۲۹ بند ۸ ؛ هات۳۳بند۱٤، اشتودگات، یسنا ، هات ٤۳ بند ۸ وبند ۱٦ ؛ هات ٤٦ بند۱۳ وبند ۱٤ و بند ۱۹ ؛ سپنتمدگات ، یسنا ، هات ٤۹ بند ۱۲ ؛ هات ٥۰ بند ٦ ؛ وهوخشترگات ، یسنا ، هات ٥۱بند ۱۱ و بند ۱۲ و بند ۱٥ ؛ وهیشتوایشت گات ، یسنا ، هات ٥۳ بند ۱ وبند ۲و بند ۳ .

سپیتمان گفتیم هفت بار درسرود های گاتها ، زرتشت با نام خاندانش سپیتام یاد شده : زرتشت سپیتمان یا سپیتمان زرتشت چنانك درهات۲۹ بند۸ ،هات ٤٦ بند ۱۳، هات ٥۱ بند ۱۱وبند۱۲، هات٥۳ بند ۱وبند ۲ و بند ۳ ، دراین بند اخیردر جایی که پیغمبرازدخترخود پوروچیست که از اوسخن خواهیم داشت نام میبرد ، اورا از خاندان سپیتمان (سپیتامی دد ۵ دم سد ۶ بد . Spitâmi بهیئت تأنیث) میخواند، دوبار دیگر هم سپیتمان درسرودهای گاتها بی‌نام زرتشت یادگردیده : اشتودگات

---

۱ ـ نگاه کنید بجلد۱ یسنا ص ۷٥ـ ۱۱۰

یسنا ، هات ٤٦ بند ١٥، دراینجا که پیغمبر بگروهی از خاندان خود پند و اندرز میدهد آنان را بهیئت جمع« ای هچتسپیان ، ای سپیتمانیان » میخواند ؛ در وهوخشتر گات ، یسنا ، هات ٥١ بند ١٩ ، دراینجا پیغمبر از پسر عم خود مدیو ماه سپیتمان که از او سخن خواهیم داشت، یاد میکند و اورا از یاران دین خود میشمرد.

درپخشهای دیگر اوستا بنام زرتشت و سپیتمان بسیاربر میخوریم و بسا هم از نام سپیتمان ، تنها ، همان زرتشت اراده شده چنانك در آبان یشت پارهٔ ۸۹ و پارهٔ ۹۱، در مهر یشت پاره های ۲ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱٤۰ و ۱٤۳ ، در زامیادیشت پارهٔ ۷ ، در یسنا ، هات ۱۹ پارهٔ ۱٤ و درهات ٦۲ پارهٔ ۷ وجز اینها .

درفروردین یشت بهفرورد یکی از پارسایان بنام ثری‌میثو نت Thrimithvant

[illegible] درود فرستاده شده و نام خاندان او سپیتمان خوانده شده است . در نوشته های پهلوی فزون و فراوان ، زرتشتِ سپیتامان [illegible] یادگردیده است .

درنامهٔ پهلوی بند هش (دین آگاسی) درفصل ۳۲ خاندان زرتشت یاسلسلهٔ نسب وی یادگردیده وخاندان وی بمنوچهر پیوسته است، دراین سلسله که از پدر زرتشت تاخود منوشچهر چهارده تن بر شمرده شده ، سپیتمان نهمین نیای زرتشت بشمار رفته است همچنین در نوشته های دیگر چون دینکرد و وَچرکرت دینیك و چیتکیهای زاد سپرم و روایات و طبری در تاریخ الامم والملوك و مسعودی در مروج الذهب که خاندان زرتشت را یاد کرده‌اند سپیتمان یاسپیتام و اسپیمان وسپیمان واسفنتمان را نهمین نیای پیغمبر برشمرده‌اند .

معنی لفظی سپیتام Spitāma روشن نیست ، هرچند که جزء نخست آن سپیت [illegible] Spita (سپید = سفید) از واژه های رایج ایرانی است .

یوستی سپیتام Spitâma را ، مختصر شده از نام Spitamenes دانسته که در نوشته‌های یونانیان ، درسخن از ایران ، نام یکی از سرداران یادگردیده و باید لفظاً

بمعنی سپیدمان باشد[1] یا بعبارت دیگر از منش روشن وپاك برخوردار[2]

هچتسپ هَئِچت اسپَ 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀𐬯𐬎𐬌𐬙𐬀𐬯𐬎𐬌𐬙𐬀𐬯

پوروشسپ پُئوروش اسپَ 𐬐𐬎𐬭𐬎𐬭𐬱𐬯𐬀 Pourushaspa نام پدر زرتشت است ، از او در سرود های گـاتها یاد نشده چنانك از دغدو ، مادر زرتشت نیز در گاتها یاد نگردیده است . درپخشهای دیگر اوستا چندین بار باین نام بر میخوریم : در یسنا ۹ پارهٔ ۱۳ آمده « چهارمین کسی که در میان ناموران مانند ویو نگهان و آتبین و سام ،گیاه هوم را بفشرد ، پوروشسپ بود ، اهورا مزدا در پاداش کار نیك وی فرزندی چون زرتشت بدو داد ، آنچنانك درپاداش همین کردار ستوده ، فرزندی چون جم به ویونگهان داد و فرزندی چون فریدون به آتبین وفرزندی چون گرشاسب به اترت بخشید [1] .

در آبان یشت پارهٔ ۱۸ آمده : اهورا مزدا ایزد آب اناهیتا (ناهید) را بستود و خواستار شد که زرتشت پسر پوروشسپ را برآن داردکـه هماره نیك

۱ـ ازویونگهان پدر جمشید ، درگفتار«جم» سخن خواهیم داشت، دربارهٔ وی بصفحه ۱۵۳-۱۵۵ بیادداشتهای شماره ۲-۳ و بجلد ۱ یشتها ص ۱۸۰-۱۸۸ نیز نگاه کنید .

فریدون یاآفریدون درپهلوی فریتون 𐬐𐬭𐬌𐬎𐬱 Frêtôn درا وستا ثرئتئون 𐬎𐬭𐬌𐬎𐬱𐬀𐬐𐬀 Thraêtaona پسرآثویه 𐬀𐬞𐬭𐬌 Athwya ، درپهلوی آسپیگان 𐬀𐬯𐬌𐬜𐬀𐬯 Aspîgân (برخی آسپیان Aspîyân خوانده اند) . در فارسی باید آتبین Atbîn باشد نه آبتین Abtin ، درسانسکریت آپتیه Aptiya ، بجلد ۱ یشتها ص ۱۹۱-۱۹۵ نیز نگاه کنید .

گـرشاسپ در اوستا کـرساسپ 𐬐𐬀𐬭𐬯𐬀𐬵𐬀𐬯 Kərəsâspa ، در پهلوی کرشاسپ 𐬀𐬵𐬀𐬯 Karšâsp پسر ثریت 𐬎𐬭𐬌𐬐𐬀 Thrita ، در سانسکریت تریت Trita در پهلوی سریت 𐬯𐬀𐬭𐬌𐬐 Sarit درفارسی اترت، (اترط) یادکرده اند.

گرشاسپ از خاندان سام 𐬯𐬀𐬫 Sâma درپهلوی سامان 𐬯𐬀𐬨𐬀𐬥 Sâmân میباشد که در فارسی سام گوییم . پسر دیگر ثریت ، در اوستا اورواخشیه 𐬀𐬭𐬎𐬯𐬀𐬵𐬌𐬹 Urvâxshaya خوانده شده و در پهلوی اورواخش Urvâxš 𐬀𐬭𐬎𐬯𐬀𐬵𐬱 شده است . دربارهٔ گرشاسپ نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص۱۹۵-۲۰۷

ازگرشاسپ که یکی از جاویدانیهاست و ازیاران سوشیانت‌خواهد بود ، درنامه « سوشیانت» باز سخن خواهیم داشت .

انـدیش و نیك‌گفتار و نیك کردار باشد . در فرگـرد نوزدهـم وندیداد از زایش زرتشت سخن‌رفته ودرپاره‌های ٤ و ٦ و٤٦ازپوروشسپ نام‌برده شده‌و گفته شده‌که اهریمن‌از زایش زرتشت بهراس افتادچه دانست‌که او آیین راستی بگسترد ، ازینرو دیودروغ رابرانگیخت تا نوزاد را در خانه پوروشسپ بکشد .

در فروردین یشت ، در فهرست بلندی که‌نامهای گروهی‌ازپارسایان ، چه مرد و چه‌زن و ناموران و یلان و شهریاران پیشدادی و کیانی ، یادگردیده و بفرورد هریك درود فرستاده شده ، نامی از پوروشسپ و دغدو نیست ، اما در همان‌یشت زنان‌و فرزندانی‌که در سنت بزرتشت باز خوانده شده اند ، یادگردیده اند.

پوروشسپ‌درپهلوی 𐭯𐭥𐭫𐭱𐭮𐭯 Pôrušasp درمروج‌الذهب مسعودی بورشسف‌شده است . این‌نام لفظاً یعنی‌دارندهٔاسب پیر. پئوروش 𐭯𐭥𐭫𐭥𐭫𐭥𐭱 . بمعنی پیرجداگانه در اوستا بکار رفته چنانکه در فرگردهفتم وندیداد پارهٔ ٥٧

در زاد سپرم فصل ١٥ پارهٔ ٥ ، پنج پسر به پوروشسپ باز خوانده شده ، اینچنین : « ازچهار برادر زرتشت دوبرادرکه پیش ازاو بودند ، رَتوشتَر Ratuštar و رَنگوشتر Rangustar نام داشتند ودو برادرکه پس از اوبودند ، یکی نوتَریگَ Nôtariga و دیگری نیوتِیش Nivêtiš خوانده میشدند » از چهار برادر زرتشت در هیچ نوشته دیگر پهلوی یا پـازند ، سخنی نیست.

دُغدو دوغذووا 𐭤𐭥𐭲𐭩𐭤𐭥𐭲𐭩 Dughdhôvâ زن پوروشسپ ومادر زرتشت‌است. دربندهش‌فصل٣٢پارهٔ١٠ فرَهیمروا Frahimravâ نام پدرِ دغدو و در زادسپرم‌فصل ١٣ پارهٔ ١فرنُو Frênô نام مادردغدو یادگردیده است[1] دراوستایی که امروزه دردست داریم ، نام دغدو بجای نمانده ، اما دریك پارهٔ

١ـ در زادسپرم فصل ٢٣ پاره ١١ دو دختر زرتشت فرن Frên و سریت Srit یادگردیده اند و از دختر سوم که پوروچیست باشد نام برده نشده است.

وست West (SBE. 47 P. 166) مینویسد:

She may not have survived her father

اوستایی در کتاب صد در بندهش ، درچهلم باین نام برمیخوریم و این پارهٔ اوستایی ازهادخت نسك[1] که نسك بیستم بشمار میرفته دانسته شده‌است، دراینجا نام‌زرتشت بانامهای پدر ومادرش چنین یادگردیده:

mâ âzârayôiš Zarathuštra mâ Pourušaspəm mâ Dughdhôvąm mâ aêthrapaitiš.

میازار ، ای زرتشت، نه‌پوروشسپ ، نه دغدو ، نه هیربدان را .

دراینجا پوروشسپ ، پدر زرتشت، بمفهوم‌مطلق پدر گرفته شده‌چنانکه ازدغدو، مادر زرتشت ، مطلق مادر اراده گردیده است[2] واژهٔ ائِثر پئیتی 𐬀𐬎𐬹𐬭𐬀𐬥𐬌𐬙𐬌 aêthrapaiti که در پهلوی êhrpat و در فارسی هیربدگوییم نیز بمعنی اصلی‌خود، آموزگار ،گرفته شده است ، چه‌ائِثر 𐬀𐬎𐬹𐬭 aethra بمعنی آموزش‌است چون در روزگاران پیش ، پیشوایان دین ، استاد و آموزگار بودند وکار آموزش و پرورش مردم با آنان بود ، اینست که آثُربانان (= پیشوایان) ، هیربدان هم خـوانده شدند[3] . بنا بر این، این پاره اوستایی یعنی : « ای زرتشت، پدر و مادر و آموزگاران را میازار »

---

۱ ـ دربارهٔ هادخت، بیستمین نسك از دست رفته اوستا ، نگاه کنید بجلد۲ یشتها ص ۱۶۵

۲ـ نگاه کنیدبه: Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III p.151 Fr. 4 ; Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 748.

صد در نثر و صد در بندهش بکوشش هیربد بهمن جی نوشیروان جی دهابر Dhabhar بمبئی ۱۹۰۹

۳ ـ واژهٔ اوستایی ائثریه 𐬀𐬎𐬹𐬭𐬌𐬎𐬌 aêthrya درپهلوی به هاویشت 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬯𐬌𐬯𐬀 hâvišta گردانیده شده‌است. هاویشت 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬯𐬌𐬯 hâvišt در اوستا بمعنی شاگرد یا پیرو بکاررفته است . در فرهنگهای فارسی هاوشت ، جزء لغات زند وپازند ، بمعنی امت یادگردیده است ، بجلد۲ یشتهاص ۲۷۹ نیزنگاه کنید.

دُغذو یا دغدو ودغدویه دربسیاری ازنوشته‌های فارسی وتازی نام مادربیغمبر ایران یاد گردیده است . زرادشت بهرام پژدو گفته :

روایت کند موبد روزگار چو بگرفت دغدو بزرتشت بار

شهرستانی (ابوالفتح محمد بن عبدالکریم) گویا در سال ۴۷۹ زاییده شد و در سال ۵۴۹ درگذشت. درکتاب الملل و النحل آورده : « زرادشت بن بورشسب الذی ظهر فی زمان کشتاسف بن لهراسب الملك و ابوه کان من اذر بیجان وامه من الری واسمها دغدو »[۱]

درترجمه فارسی افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی آمده: « زرادشت بن یورست که در زمان کشتاسب بن لهراسب ملك عجم ظاهر شد و پدر او از آذربیجان بود و مادر ازری و نامش دغد بود »[۲]

در نوشته های پهلوی بسیار بنام دغدو برمیخوریم ، از آنهاست : دینکرد ، در پخش هفتم ، فصل۲ در پاره های ۳۵ و ۴۱ و۴۲ و ۴۶ و ۴۷ .

در شایست نه شایست فصل ۱۰ پارهٔ ٤ آمده : « آنگاه که زن آبستن باشد، شاید در آن خانه آتش افروخته دارند ، چه در سپند [نسك] پیداست که دوغدو مادر زرتشت که بزرتشت آبستن بود ، سه شب، درهر شب یك دیو باصد وپنجاه دیو دیگر ، برای آسیب رسانیدن بزرتشت آمدند ، چون آتش درآن خان و مان بود، چاره کردن ندانستند »[۳]

درزاد سپرم فصل ۱٤ پارهٔ۱ نیزاز صدوپنجاه دیو که برای کشتن زرتشت گماشته بودند، سخن رفته است .

۱ـ کتاب الملل والنحل شهرستانی چاپ بمبئی ۱۳۱٤ ص ۱۱٤

۲ـ الملل والنحل ترجمه افضل‌الدین صدرترکه اصفهانی باهتمام جلال نائینی چاپ تهران ۱۳۲۱ ص ۲۵۱ ، در نسخه بدل یورشت آمده است ـ پیداست که باید بورشسب = پوروشسپ باشد.

۳ ـ نگاه کنید به : âyast-nê-âyast by J. Tavadia, Hamburg 1930

در ترجمهٔ شایست نه‌شایست West به‌فصل ۱۲ پارهٔ ۱۱ SBE Vol. V. p. 343

دوغذَ 𐬛𐬀𐬎𐬎𐬀 dughdha اسم مفعول (صفت) است ازمصدری که در فارسی دوختن بمعنی دوشیدن از آن بجای مانده است، معادل دوه duh درسانسکریت که بمعنی دوشیدن است.

هوُوی دیگر از کسانی که ازخاندان زرتشت در خور یادآوری است ، هوُوی 𐬨𐬎𐬎𐬌 Hvôvî میباشد. هووی دخترفرشوشتر وزن زرتشت است. از فرشوشتر و برادرش جاماسپ که هردو ازوزیران کی گشتاسپ و از خاندان هوُگوَ 𐬨𐬎𐬎𐬀 Hvôgva بودند سخن خواهیم داشت .

زرتشت در و هوخشترگات ، یسنا هات ۵۱ بند ۱۷ گوید :« فرشوشتر هوُگوَ پیکر ارجمندی بمن بنمود » درگزارش پهلوی همین بند ، فرشوشتر ، پدر زن زرتشت دانسته شده و واژه کهرپ 𐬐𐬀𐬵𐬭𐬀 Kəhrp که بمعنی پیکر یا تن و اندام است به بِنتمن 𐬠𐬀𐬯𐬀 bentman (= 𐬠𐬀𐬯𐬀 دخت) گردانیده شده است آنچنانکه شبهه نمیماند که فرشوشتر دخت خود رابزنی بزرتشت داد، از این گذشته درسنت هم هوُوی زن زرتشت است و در بخشهای دیگر اوستا نیز چنین یادگردیده است .

هوُوی همان هیئت تأنیث هوگوَ Hvôgva میباشد که لفظاً یعنی « دارندهٔ گاوهای زیبا » یا « دارندهٔ گله ورمهٔ خوب »

در دین یشت پارهٔ ۱۵ آمده : هوُوی پاك و داناکه خواستار زرتشت پاك بود، چیستا (𐬘𐬀𐬎𐬎𐬀 ایزد دانش) را بستود که از خوشی بهره‌مند شود و آنچنانکه باید بدین بیندیشد و از روی دین سخن گوید وازروی دین رفتار کند .

در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۹ هووی با سه دختر پیغمبر : فرنی ، ثریتی ، پوروچیست ، یکجا یادگردیده و بفروهرهایشان درود فرستاده شده است .

در اینجا یادآور میشویم درفروردین یشت ، آنچنانکه در گفتار « پوروشسپ» گفتیم ، در فهرست بلندی نام گروهی از مردان و زنان نامور و پارسا برشمرده شده و فروهای آنان ستوده گردیده است ، در پارهٔ ۱۳۹ نام هووی در سر نامهای زنان

خامورو پارساجای داده‌شده و پس از او هوتئوسا 𐬵𐬀𐬨𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬀 Hutaosâ زن کی گشتاسپ و پس از او هومایا 𐬵𐬀𐬨𐬀𐬎𐬀 𐬨𐬀𐬎𐬀 Humâyâ (همای) دختر کی گشتاسپ یاد گردیده‌اند، چنانکه مدیوماه پسرعم زرتشت، نخستین کسی که به پیغمبر گروید واز او سخن خواهیم داشت، درپارهٔ ۹۵ همان یشت در سر نامهای گروهی از مردان بزرگ آمده است.

در سنت سه پسر و سه دختر به پیغمبر باز خوانده شده، هیچیك از آنان از هوُوی نیستند. گفته‌شده که سه پسر آینده زرتشت: هوشیدر و هوشیدرماه وسوشیانت که سه‌هزار سال مانده بزندگی جهانی، هر یك بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر، روی بجهان خواهند آورد و پس از سپری شدن هزارهٔ سوشیانت، رستاخیز بر انگیخته خواهد شد: این سه تن از پشت زرتشت و هووی میباشند و نطفهٔ آنان در دریاچهٔ هامون، در سیستان، بنگهبانی هزاران فرور نیکان و پاکان سپرده شده و سه دوشیزه در آن آب از آن نطفه آبستن گردند و هر یك در هزارهٔ خود مادرهای هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت گردند.

درکتابی جداگانه که اینك درکار فراهم شدن است از این سه ظهورکه از مسائل بسیار دلکش مزدیسناست، بتفصیل سخن خواهیم داشت.

ایسدواستر پیغمبر ایران یکی از پسران خود را در گاتها یاد میکند. در وهیشتوایشت گاتِ، یسنا، هات ۵۳ بند ۲، در جایی که از یاران خود نام میبرد، فرماید: «کی گشتاسپ و پسر زرتشت سپیتمان وفرشوشتر راه راست دین را بیارایند ودر جهان دیگر از کسانی باشند که پاداش جاودانی ایزدی برخوردار گردند» در اینجا از این پسر نام برده نشده، اما او باید ایست و استر 𐬀𐬎𐬞𐬭 واسدد𐬀𐬎𐬞𐬭. Isat. vâstra (در پهلوی ایست‌واستر Isat·vâstr 𐬀𐬎𐬞·𐬯𐬀𐬎𐬞𐬭) باشد که بزرگترین پسرزرتشت است.

درپخشهای دیگر اوستا چندین بار ازاو نام برده‌شده است، در یسنا ، هات ۲۳ پارهٔ ۲ آمده : خواستار ستایبدنم ، فروردکیومرث ، زرتشت سپیتمان ،کی گشتاسپ ، ایسد واسترپسرزرتشت وهمه نخستین آموزگاران کیش را ، همچنین درهات ۲۶ پارهٔ ۵ فروردهای کیومرث وزرتشت سپیتمان و کی گشتاسپ وایسد واستر پسر زرتشت ، کسانی که راه راستی بگشودند، یکجا یادگردیده‌اند. درگزارش پهلوی همین‌دوپاره آمده: 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀 𐬎𐬀𐬭𐬀𐬙𐬎𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀 ایست‌واستر زرتشتان، دردومی آمده: 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀 𐬎𐬀𐬭𐬀𐬙𐬎𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀 ایست‌واستر زرتشت .

درفروردین‌یشت پاره ۹۸ ایسدواستربادوبرادرش‌اوروتَدنروخورشیدچهرباهم یادگردیده و بفروردهایشان درود فرستاده شده است . این برادران هر سه با صفت زرتوشتری 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬞𐬎𐬎𐬀 Zarathustri یادگردیده اند یعنی زرتشتریان یاکسی‌که بزرتشت پیوسته و ازپشت اوست[1]

دوبرادردیگرایسدواستردراوستا اوروتت نَر 𐬀𐬭𐬎𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀 Urvatat· nara و هوَرِ چیثرَ 𐬵𐬀𐬭𐬀 Hvarə .cithra خوانده شده‌اند. اوروتدنر لفظاً یعنی فرمانگزار نران، سردار مردان و یلان[2]. معنی لفظی هوَرچیثرَ پیداست که همان خورشید چهر یا هورروی میباشد و ایست واستر یعنی خواستارکشتزار[3].

درسنت این‌سه برادر ازیك‌مادر دانسته نشده اند : ایسد واستروسه خواهرش که فرنی وثریتی وپوروچیست باشند وآنان‌رایادخواهیم کردازیك‌مادراند، اوروتدنر وخورشیدچهر ازیك زن دیگرهستند .

دروجرکرت دینیك آمده : ازاورویج Urviž که‌پادشاه زن بود چهار فرزند زاد ، یکی ایست‌واستر ، پُس (پسر) بود و سه دخت چون‌فرن (فرنی) و سریتك

۱ــ نگاه کنید بصفحه ۳۶۶ بیادداشت شمارهٔ ۳

۲ــ Altiran. Wörterb. Von Bartholomae Sp. 1536

۳ــ ibid. Sp . 372

(ثریتی) و پوروچیست، و از ارنیج بیردا (Arniǰ .Beyrdâ) که چکر زن بود دو پسرزاد یکی اوروتدنر ودیگری خورشید چهر .

درفرگرد دوم وندیداد پاره ۴۳ گفته‌شده که اورو تدنروخود زرتشت در ور (ویدلاند .) جمشید ، بزرگ و سروراند[1]. در بندهش فصل ۳۲ که گفتیم از خاندان زرتشت سخن رفته، آمده: ایست واستر ردِ موبدان بود، صدسال پس ازدین (تأسیس‌دین) درگذشت ، اوروتدنر ردِ واستریوشان (کشاورزان) بود ، او در ورجمکرت (وَرِ ساخته‌جمشید) بسربرد ، خورشید چهرردِ ارتشتاران (سپاهیان) است ، درگنگ دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر کی گشتاسپ است ، اوروتدنر و خورشید چهراز چکرزن بودند. ایست واستر و سه دختر زرتشت ، فرنی و ثریتی و پوروچیست از پادشاه زن بودند[2]

در پایان گفتار « هوُوی » گفتیم : هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت که پس از این ظهور خواهندکرد از پشت زرتشت و هوُوی دانسته شده اند. در دینکرد در پخش هفتم گوید سه دوشیزه که هریك درهزاره خودمادرهای هوشیدر وهوشیدرماه و سوشیانت خواهند بود، نسب هرسه به وُهو رئوچنگه فرانیه پیوندد و ازخاندان ایست و استر باشند[3]

۱ــ دربارهٔ بزرگ یا رد و سرورنگاه کنید به واژه های اَهو ahû . ورتو (رد) دریادداشت شمارهٔ۵ ص ۳۱

ازجمشید وباغ وی (Vara) درجلد ۱ یشتها ص۱۸۰-۱۸۸ یادکردیم ودرجلد وندیداددر گزارش فرگرد دوم، بازازآن‌یادخواهیم کرد .

۲ــ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۸۳

۳ــ وهو رئوچنگه‌فرانیه . Vôhu-raočanh پسر فرانیه Frânya و ازخاندان وی در پارهٔ۹۷ فروردین یشت یادشده است، نگاه کنید بجلد ۲ یشتهاص۸۲ یادداشت٤ و نگاه کنید به‌دینکردپخش هفتم فصل ۸ پارهٔ ۵۵ ، فصل۹ پارهٔ ۱۸ ، فصل ۱۰ پارهٔ۱۵: SBE vol. XLVII

دربارهٔ گروه سه‌گانه ایران باستان :آتورنان (موبدان ، هیربدان) وارتشتاران و واستر یوشان نگاه کنید بگاتها بخش ۱ بگفتار« پیشه وران»

پوروچیست

گفتیم در سنت سه دختر و سه پسر بپیغمبر ایران بازخوانده شده اند . پوروچیست که در اوستا پُئوروچیستا pôuručistâ (در پهلوی پوروچیست pôročist) آمده از دخترانی است که درگاتها از او نام برده شده است .

در وهیشتوایشت گات ، یسنا ، هات ۵۳ بند ۳ در باره زناشویی همین دختر با جاماسپ ، وزیر کی گشتاسپ ، وخشور زرتشت بدوگوید : «ای پوروچیست ، از پشت هچتسپ ، ازخاندان سپیتمان (سپیتامی) ، ای جوانترین دختر زرتشت ، آن [مرد] آزموده را بـامنش نیك و راستی از برای پیوند تو برگزیدم ، تو خود باخرد خویش ، پند و اندرز پرس» . از واژهٔ جوانتر یا پسین ( )[1] بخوبی بر میآیدکه زرتشت یك دختر مهتر و یك دختر میانکی‌داشته که پوروچیست راکهترین آنان خوانده است .

ازدختر مهتر ودختر میانکی نامی در خود سرود های پیغمبر بجای نمانده اما در بخشهای دیگر اوستا ، چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۹ این سه خواهر با هم یادگردیده‌اند .

بزرگترین فرنی Frənî . ومیانکی ثریتی Thritî خوانده شده انـد و در پهلوی فرن Frên و سریتك sritak گردیده است . واژه فرنی Frənî بمعنی فزونی ، فراوانی ، پُری ، بسیاری است و جداگانه در اوستا بکار رفته چنانك در آبان یشت پارهٔ ۱۲۹ و مهریشت پارهٔ ۲۰ و جز اینها .

نام خاص فرنی ناگزیر جزئی است ازیك نام مرکب .

ثریتی Thritîهیئت مؤنث نام ثریت Thrita میباشد .

۱ـ نگاه کنید بیادداشت شماره ٤ درص ۳٦۷ در همین کتاب

درگفتار پوروشسپ گفتیم که ثریت (اثرت)[1] پدر گرشاسب و اورواخش است. از این گذشته در آبان یشت پارهٔ ۷۲ و در فروردین یشت پارهٔ ۱۱۳ از یك ثریتَ دیگر بابرادرش اَشوَزَدنکه Ashavazdanh . سایوزدری Sâyuzdri یادگردیده‌است، معنی لفظی ثریتی و ثریت دانسته نشد، یوستی Justi از واژه ثری thri (سه) گرفته بمعنی « سومی »[2] ؟

نام کهترین دختر ، پوروچیست ، بمعنی پُر دانـایی یا دارنده دانش بسیار و از دانش‌بسیار بر خوردار ، روشن است.

این نامها درایران باستان بسیارروا‌ج داشت، درفروردین یشت که نام گروهی از زنان و دوشیزگان پارسا یاد شده در پارهٔ ۱۴۰ آن ، نام چهار زن فرنـی ، با نامهای شوهرهایشان یادگردیده اند .

مدیو ماه

دیگر ازخاندان پیغمبر، کسی که درگاتها هم از او نام بـرده شـده باشد ، مدیو ماه است که در اوستا مَئیدیوئی ماونگه Maidyôi- mâṇha یا مئیذیوئـی مـاونگـه Maidhyôi - mâṇha آمده و در پهلوی متیوك‌ماه Mêtyôkmâh شده است ، لفظاً یعنی در میان ماه [زاییده شده] یا در نیمهٔ ماه زایش یافته .

در پازند مدیو ماه خوانده شده است . مدیو ماه پسر عم زرتشت است . یك بـار دروهوخشترگات ، یسنا ، هات ۵۱ بند ۱۹ یاد شده‌است، پیغمبر پس از یادکردن

۱ـ درپهلوی اترت Atratدرتاریخ سیستان (ص۲) اثرت ، درگرشاسپ نامه و مجمل‌التواریخ (ص ۲۵) اثرط آمده. درکتاب سوشیانت بتفصیل از گرشاسپ‌وخاندانش سخن‌خواهیم داشت .

۲ـ Iranisches Namenbuch S. 332

یاران بزرگ و نامور خود چون کی گشتاسپ و فرشوشتر و جاماسپ گوید : «مدیوماه ازدودمان سپیتمان پس از آنکه آیین مزدا را در یافت ، دیگران را راهنما گردد و بدین راستین آشناسازد »

در فروردین یشت پارهٔ ۹۵ آمده :

«اینك بخشایش و فرورد مدیوماه پسر آراستی پاك را میستاییم نخستین کسی که بگفتار و آیین زرتشت گوش فراداد »[1] در بندهش فصل ۳۲ پارهٔ ۳ آمده ، آنگاه که زرتشت در ایران ویج دین آورد ، مدیوماه آنرا بپذیرفت[2]

در زاد سپرم فصل یازده گفته شده : « زرتشت درنخستین ده سال پیغامبری خود ، یك پیرو داشت و بس واو مدیوماه بود ، دوسال پس از آن گشتاسپ دین وی پذیرفت »[3]

درفصل ۲٤ ازبخش نهم دینکرد درپارهٔ۱۹ نخستین یاران دینی زرتشت چنین یادگردیده اند : مدیوماه، پرشت گئو 𐬥𐬁𐬭𐬰𐬵𐬌𐬌𐬎 parshaṭ gao ، سئن 𐬯𐬁𐬌𐬥 Saêna.[4] ، کی گشتاسپ ، فرشوشتر، جاماسپ .

آنچنانکه پیداست مدیوماه یکی از نخستین گروندگان بآیین زرتشتی است.

۱ـ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص۸۰.

۲ـ در بارهٔ ایران ویج و رود آن وخشو (Oxus) = آمویه = جیحون که در کرانهٔ آن زرتشت بالهام ایزدی رسید ، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۵۰

۳ـ نگاه کنیدبه: SBE Vol. V p. 187

٤ـ در فروردین یشت پارهٔ ۹٦ پرشت گئو Parshaṭ gao پسر پرات 𐬥𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀 Parâta که در بندهش فصل ۲۹ از جاودانیها بشمار رفته ، با پنج تن دیگر از نخستین پیروان آیین مزدیسنا یادگردیده‌اند . پرشت گئو لفظاً یعنی دارندهٔ گاوهای دورنك (ابلق) . سئن saêna درپاره‌های ۹۷ و۱۲٦فروردین‌یشت یاد گردیده و همین واژه چندین باردراوستا بمعنی شاهین بکار رفته ودر سانسکریت هم بهمین معنی آمده است. بنگارنده شبهه نیست که نام «ابن سینا» ازهمین واژه است . نگاه کنید بجلد ۱ فرهنك ایران باستان ص ۳۰۲ ـ ۳۰۵ بگفتارشاهین .

درفصل ۳۲ بندهش درباره های ۲ و ۳ آمده : پتیرسپ را دوپسربود ، یکی پوروشسپ و دیگری آراستی ، از پوروشسپ ، زرتشت زاد واز آراستی، مدیوماه.

ازین آراستی 𐬀𐬭𐬱𐬙𐬌 Arâsti درفروردین‌یشت‌پارهٔ۹۵یادگردیده وگفتیم‌که مدیوماه پسر وی خوانده شده است و در پارهٔ ۱۰۶ از فروردین یشت نام اَشستو 𐬀𐬱𐬱𐬙𐬌 Ashastu ، پسرمدیوماه یادگردیده است.[۱]

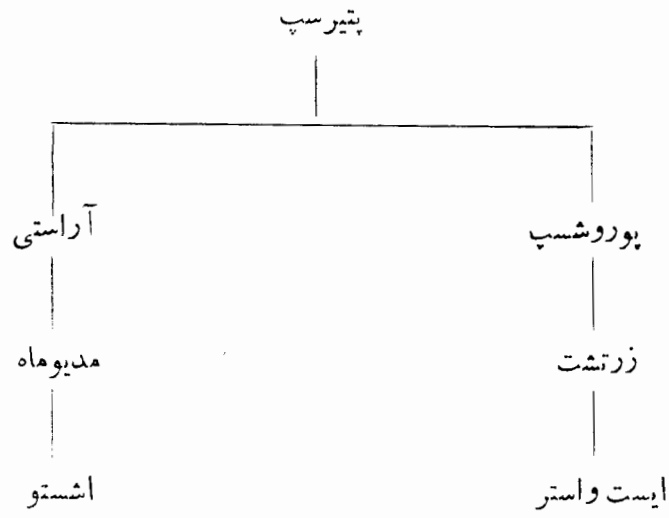

---

۱ ــ دراوستایی که امروزه‌دردست داریم، بنام پتیرسپ Paitirasp برنمیخوریم ودرنوشته‌های پهلوی وپازند وفارسی ودرهرجاکه یاد شده باملاء مختلف نوشته شده است . نگاه کنید به : Iranisches Namenbuch Von Justi S.252

نام‌آراستی Arâsti پسرپتیرسپ در اوستا یادشده وگفتیم درفروردین یشت‌پارهٔ ۹۵ مدیوماه پسرآراستی‌خوانده شده است، این نام ازمصدر راد 𐬭𐬀𐬛 râd با پرفیکس « 𐬀 » بمعنی‌آراستن (آراید) درآمده است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازیسنا ۲۹ ص ۵۰ ــ ۵۱.

همچنین نام اشستو Ashastu درفروردین یشت پارهٔ ۱۰۶ یاد شده وگفته شده: فرورد پاکدین اشستو پسر مدیوماه را میستاییم . این نام لفظاً یعنی ستایندهٔ پاکی و درستی وراستی یا دین راستین مزدا .

وچرکرت دینیك که‌چندین بار از آن نامه نام بردیم ، به مدیوماه پسر آراسپ بـاز خوانده شده چنانکه چند نوشتهٔ دیگر پهلوی و پـازند بچندتن از بزرگان روزگاران پیش بازخوانده شده‌است ، از آنهاست‌اندرز اوشنردانا وجاماسپ نامه‌که به اوشنر 𐬀𐬱𐬎𐬥𐬭𐬌 Aoshnara ، اندرز بد یا وزیر پادشاه داستانی کاوس [1] و جاماسپ وزیر کی‌گشتاسپ باز خوانده شده اند . پیداست‌که از برای ارزش دادن باین نوشته‌ها ، باینان پیوسته اند .

مدیوماه ازنامهای بسیارایج ایران زمین بوده ،آنچنانکه درفصل۳۳ بندهش آمده ، درمیان خاندان نامورموبدان ، چندتن مدیوماه خوانده شده اند.

درگزارش اوستا (زند) نام چندتن ازگزارندگان (مفسرین) بجای مانده، مدیوماه یکی از آنان است ،گویا در پایان روزگار ساسانیان میزیست . نه باربنام او در وندیداد برمیخوریم ، و نه بارهم درنامهٔ پهلوی شایست نه شایست.

درفروردین یشت پارهٔ ۱۲۷ ازیك مدیوماه یاد شده و بفروردش درودفرستاده شده است ، ازبرای اینکه این مدیوماه از مدیوماه پسر آراستی باز شناخته شود با صفت آپرزاتَ 𐬀𐬨𐬭𐬵𐬀𐬙𐬀 aparazâta آورده شده یعنی پس ازآن زاییده شده یا متأخر ودوم ودرهمان پارهٔ ۱۲۷ از فروردین‌یشت ازیك جاماسپ‌دوم (آپرزات) و از یك اوروتدنر دوم یادگردیده است .

گفتیم در نوشته های پهلوی چون بندهش و زادسپرم و دینکرد و وچرکرت دینیك چهارده‌تن ازنیاگان زرتشت یادگردیده وخاندان اورابه منوچهر(منوش‌چیتهر 𐬨𐬀𐬯𐬎𐬭𐬀-𐬕𐬌𐬚𐬭𐬀 Manuš-čithra) پیوسته‌اند (نگاه‌کنید بجلد۲ یشتها ص۵۰) همچنین طبری ومسعودی همین نامها را یادکرده‌اند . درهمهٔ این نوشته ها این نامها دگرگون شده ، بهیئتهای باستانی و اصلی بما نرسیده است .

۱ـ دربارهٔ اوشنر، اندرز بدکیکاوس که درفروردین‌یشت پارهٔ ۱۳۱ یادگردیده، نگاه‌کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۰۳.

اینك سلسلهٔ نسب زرتشت آنچنانکه در بندهش و زادسپرم و مروج الذهب مسعودی آمده است :

مروج الذهب مسعودی	بندهش و زادسپرم و دینکرد
منوشهر	Mânûshĕihr
دورشرین	Dûrâsrôb
اِرج	Airic-Raǰan
هایزم	Nayâzem—Ayazem
واندست	Vaêdisht
اسپیمان	Spitâm– Spitámân
هردار	Hardhâr
ارحدس	Areǰadharshn
باتیر	Paitirasp—Paêtrasp
حخیش	Čaxshnush
هجدسف	Haêčatasp
اریکدسف	Urugadhasp
فذرسف	Paitirasp–Patiritarâsp
بورشسف	Pôrushasp
زرادشت	Zaratûsht

برخی از این نامها که درسرودهای گاتها ویا در بخشهای دیگر اوستا آمده ، درست بجای مانده اما برخی دیگر که در نوشته های پهلوی آمده ، بواسطهٔ کم و کاستی که در الفبای پهلوی است ، بهیئتهای کم و بیش درست بما رسیده است . در بند هش نام یازده تن از نیاگان زرتشت بخط اوستایی (پازند) نوشته شده و در دینکرد نام پنج تن از آنان و در زاد سپرم نام سه تن از آنان بخط اوستایی

نگاشته شده ، این نامها چه با این خط خوانا و چه بخط پیچیدهٔ پهلوی ، آنچنان که باید یاد نگردیده ودر هر نوشته‌ای که آمده با نوشته‌های دیگر یکسان یاد نگردیده است . با این ، برخی از آنها را بدستیاری همین اوستایی که امروزه در دست‌داریم ، میتوان دانست که در پارینه چگونه بوده است. از آنهاست نام دوراسروب .

دوراسروب دوراسروب پسر منوچهردر دینکرد بخط پهلوی 𐭤𐭥𐭫𐭠𐭮𐭲𐭥𐭥 Dûrâsrôb و دربندهش (چاپ پوستی) بخط اوستایی (پازند) 𐬛𐬎𐬭𐬀𐬱𐬭𐬎𐬥𐬀𐬴 . Durâsrun نوشته شده و در مروج الذهب مسعودی دورشرین شده است ، شبهه نیست که این نام باید بهیئت باستانی اوستایی دور ِسر َونگه 𐬛𐬎𐬭𐬀𐬱𐬭𐬎𐬥𐬀𐬴𐬌𐬭𐬀𐬯𐬀𐬦𐬹 . dûraêsravaṅh باشدو بمعنی «کسی که نام و آوازه‌اش دور رفته » یا « درهمه جانیکنام » است ، جزء نخست این نام ازواژهٔ دور 𐬛𐬎𐬭𐬀 . dûra (درپارسی باستان نیز dûra) که در فارسی دور گوییم و جزء دوم سر َونگه 𐬱𐬭𐬎𐬥𐬀𐬴 . sravaṅh بمعنی سخن و گفتار (از مصدر 𐬱𐬭𐬎 . sru شنیدن) در پهلوی سروب 𐭮𐭲𐭥𐭥 srôb شده است[1] ، همچنین هئو سر َونگه 𐬯𐬀𐬱𐬭𐬎𐬥𐬀𐬴 . Haosravaṅh که در فارسی خسرو شده‌لفظاً یعنی نیکنام یا کسی که نامش بخوبی شنیده شده‌و دارای نام و آوازه خوب‌است[2] همین‌نام درپهلوی خسروب 𐭧𐭮𐭲𐭥𐭥 xusrôb شده است، بنا براین اگرنام دوراسروب در اوستا بجای مانده‌بود بایستی دور ِسرونگه Dûraêsravaṅh باشد ، به همانند این نام در فروردین یشت پارهٔ ۱۱۹ بر میخوریم ، اینچنین : « فروردهای اوخشن پسرویذی سرونگه [و] دور َسروت پسربرزونت را میستاییم. اوخشن 𐬀𐬵𐬐𐬹𐬱𐬀𐬴 . uxshan یعنی نر ، مرد ، دلیر ، همان است که در فارسی گشن شده . ویذی سرونگه 𐬬𐬀𐬣𐬌𐬱𐬭𐬎𐬥𐬀𐬴 . vîdhisravaṅh جزء نخست این نام از مصدر وید

۱ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۲٤ بیادداشت شمارهٔ ۸ و ص ۱٤۷ یادداشت شمارهٔ ۱۲ و ص ۱۵٦ یادداشت شمارهٔ ۲ .

۲ـ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۲۵۵ .

وادوس [1] دانستن ، شناختن درآمده، لفظاً یعنی کسی که از نام و آوازه دانایان برخوردار است : دور سروت Dûraê srûta یعنی کسی که دورادور شنیده‌شده یا کسی که‌نام و آوازه‌اش درجاهای دور بگوش رسیده . برزونت Bərəzavaṇt یعنی برز ، بلند ، باز بهمین نام در پارهٔ ۱۲٤ فروردین یشت برمیخوریم .

رَجن رجن پسر دوراسروب در بندهش بخط اوستایی (پازند) رَجن Rañan نوشته شده ودر دینکرد ، درپهلوی ایریچ Airič خوانده میشود و مسعودی ارج (طبری ، رج) یاد کرده ، همان است که درفارسی **ایرج** گوییم .

رَجن ، این واژه با تغییریافتن حرف « ز » به « ج » یاد آور واژهٔ اوستایی رَزَن razan میباشد ، بمعنی دستور ، آیین ، فرمان . واژه هایی که ازآن درآمده ، درهمین نامه یادکردیم [2]

نیازم نیازم ، ایزم یازدهمین نیای زرتشت بشمار رفته است . در بندهش (چاپ یوستی) بپازند آیزمن Ayazəmn نوشته شده و در بندهش ترجمهٔ وست west ایزم ayazem ، در زادسپرم نیزچنین خوانده شده‌است.

دردینکرد (چاپ‌سنجانا) بپازند نیازم Nayâzəm نوشته شده است . درروایات درجایی بپازند ائیزم Aizəm و در جای دیگر نیز ایزم آمده است . در تاریخ طبری « ادرا » و در مروج الذهب مسعودی هایزم یادگردیده است .

هیئت باستانی این نام را نیافتم ومعنی لغوی آن را ندانستم .

وَدیشت وَدیشت یا ویدشت ، پسر نیازم و پدر سپیتمان است . در دینکرد بپازند وئدیشت Vaêdišt و در بندهش بپازند

۱ـ نگاه کنید بصفحه ۱۱ بیادداشت شمارهٔ ۷ .

۲ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۱۸۰ بیادداشت شمارهٔ ۸ .

ویدشت 𐬬𐬀𐬛𐬌𐬎𐬀𐬯𐬎 Vidast آمده ، در زادسپرم بخط پهلوی وئدیشت Vaêdist خوانده شده است . در روایات بیازند وپارسی ویدشت 𐬬𐬀𐬛𐬌𐬎𐬀𐬯𐬎 . آمده است .

در مروج الذهب واندست ودر تاریخ طبری ویدس نوشته شده است .

تردیدنیست که هیئت باستانی اوستایی این واژه وئدیشت 𐬬𐬀𐬎𐬌𐬛𐬌𐬎𐬀 . Vaêdista میباشد . هرچند در اوستایی که امروزه دردست داریم ،کسی باین نام یاد نکردیده ودر نوشته‌های دیگرچون پهلوی وپازند وپارسی چنین نامی سراغ نداریم، اما این واژه درست بما رسیده وصفت تفضیلی است بمعنی آگاه تروداناتر، ازمصدر وئد 𐬬𐬀𐬎 vaêd (= وید 𐬬𐬌𐬛 vid) بمعنی دانستن، آگاه بودن، ازواژه‌های رایج اوستایی است وآن را یادکردیم [1]

هردار درمیان نامهای نیاکان زرتشت ، هردار درهمه جا درست یادشده‌است: در بندهش بپازند هردار 𐬵𐬀𐬭𐬌𐬛𐬀𐬭 . Hardâr و در دینکرد هردر 𐬵𐬀𐬭𐬌𐬛𐬭 . Hardhar ودر زادسپرم با تبدیل یافتن «ها» به «خا» خردر 𐬵𐬭𐬌𐬛𐬭 . Xaredhar شده است . طبری ومسعودی نیزهرداریادکرده‌اند ، همچنین است در روایات . هرچند در اوستا هرتر 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬀 . Harətar نام کسی نیست اما بمعنی نگهبان وپاسدار بسیار بکاررفته چنانك درمهریشت پارهٔ۱۰۳ و یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۵ و فرگرد دوم وندیداد پاره های ٤ و ٥ وجزاینها . این واژه از مصدر هر 𐬵𐬀𐬭 har بمعنی پاسبانی ونگهبانی کردن است و هار 𐬵𐬀𐬭𐬀 . hâra صفت است بمعنی آگاه و پاسدار و نگران ، درفارسی «زینهار» ازهمین بنیاد است یعنی آگاه باش ازین، هشدارزین :

ای زینهار خوار بدین روزگار از یار خویشتن که خورد زینهار
(فرخی)

واژه‌هایی که ازین بنیاداست یادکردیم [2]

۱ــ نگاه کنید بصفحهٔ ۱۵۳ بیادداشت شمارهٔ ۱۰ .
۲ــ نگاه کنید بصفحهٔ ۱۲۲ بیادداشت شمارهٔ ۸ وبصفحهٔ ۳۱۹ بیادداشت شمارهٔ ۳

اَرِجَدَرشن ارجذرشن یا هردرشن ، در سلسله نسب پیغمبر ایران ، هفتمین پشت منوچهر وهفتمین نیای زرتشت بشمار آمده است. این نام در دینکرد، بپازند ارجذرشن 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬎. Arəǰadharšn ودربندهش نیز بپازند هرشن 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬎. Haršn = هردرشن Hardaršn و در زادسپرم بپازند ارگدرسی Aregadarsi آمده ، همچنین درروایات بپازند و پارسی هردرشن 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬎. Hardaršn یاد شده ، در مروج الذهب ارحدس نوشته شده است. چنین نامی در اوستا بجای نمانده ومعنی لفظی آن بدرستی دانسته نشده است .

پتیرسپ پتیرسپ،درروایات بپازند وپارسی پتیرسپ 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬎. Paitirasp ، در دینکرد بپازند پئترسپ 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬎. Paêtrasp ، در بندهش بپازند پتیرسپ 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬎 Paitarasp ، در زادسپرم به پهلوی پتیرسپ Paitirasp خوانده‌شده است. همین نام در سلسلهٔ نسب زرتشت دوبار دیده میشود : یك بار نام پدربزرك زرتشت (پدر پوروشسپ) و بار دیگر نام ششمین نیای زرتشت است . در زادسپرم، در پهلوی نام پدر بزرك زرتشت Purtarâsp خوانده شده و همین کس دردینکرد (بخط پهلوی) 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬎 Patîrîtarâsp خوانده شده است . وست West این نام را Patiragtarâsp خوانده است [1] . در بندهش در دو مورد پدر بزرك زرتشت وششمین نیای او هر دو در پهلوی پیترسپ 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬭𐬱𐬀𐬯𐬀𐬎 خوانده شده است . از هیچیك از هیئتهای این نام چیزی ندانستم. جزء اخیراین نام ، چنانکه پیداست ، همان واژهٔ اسپ (𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀. aspa) است که در نامهای چهارتن از نیاگان زرتشت دیده میشود .

چَخشنوش چخشنوش Čaxshnush را، چیخشنوش، چشنوش هم نوشته‌اند ودر تاریخ طبری جخشنش آمده و آن نام پنجمین نیای زرتشت است. این نام باید چاخشنی 𐬌𐬀𐬵𐬱𐬀𐬯𐬀. Čâxshni باشد. درمیان نامهایی که درفروردین یشت یاد شده ، بکسی باین نام در پارهٔ ۱۱۴ آن بر میخوریم و فرورد وی در شمار

۱- Grundriss der Iranischen Philologie II Band S. 95 ; SBE. Vol. XLVII p. 20 No. 1

گروهی از پارسایان دیگرستوده شده است. معنی لفظی این نام دانسته نشده‌است .

اوروگَذسپ اوروگذسپ، دردینکرد بپازند نوشته شده 𐬀𐬉𐬭𐬎𐬌𐬎𐬱𐬀𐬯 Urugadhasp و در بندهش نیز بپازند نوشته شده اوروَدسپ 𐬀𐬉𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬯 ؛ درمروج الذهب اریکدسف ودر تاریخ طبری که نگارنده زیردست دارد ارنجدآمده است ؛ درزادسپرم اهوروَداسپ Ahurvadâsp خوانده شده است ؛ در روایات بپازند و پارسی اثوروَذسپ 𐬀𐬉𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬯 . Aorvadhsp نوشته شده[1] ، شاید در اینجا پس از حرف 𐬉 (ذال) حرف 𐬀 . (اَ) افتاده‌باشد. این‌نام‌بایدهمان واژۀاوستایی‌اثوروَت‌اسپ 𐬀𐬉𐬭𐬎𐬌𐬎𐬀𐬯 . aurvaṭ-aspa باشد بمعنی‌تیزاسب وازهمین‌واژه‌است‌نام اثوروت اسپ Aurvaṭ-aspa که درفارسی لهراسپ شده است.[2]

❁❁❁

در این نامه ها خاندان زرتشت یاد شده است :

۱ـ بندهش (دین آکاسی = دین آگاهی) فصل ۳۳ در ترجمۀ یوستی :

Bundehesh von F. Justi Leipzig 1868. S. 455.

۱ـ کتاب روایات که دراین گفتار ازآن مطالبی یادکردیم، مجموعه ایست دردو جلد بزرك . گردآورندۀ آنها داراب هرمزد یاراست و سال انتشار آنها ۱۹۲۲ میلادی است در بمبئی . این روایات بزبان فارسی است در بارۀ مسائل دینی . دراین مجموعه‌پرسشهاوپاسخهایی که درهنگام نزدیك به‌سیصدسال‌میان پارسیان هند وزرتشتیان ایران ، دوام داشت ، گردآوری شده است . آغازآن سال ۸۴۷ یزدگردی = ۱۴۷۸ میلادی وانجام‌آن سال۱۱۴۲ یزدگردی = ۱۷۷۳ میلادی است ، بنابراین از روزگار سلطان حسین‌میرزا ازسلاطین گورکانی‌تیموری تاروزگار کریمخان‌زنداست. مجموعه‌ای هم که روایات پهلوی خوانده میشود دردست داریم، درجای دیگرازاین دوروایات‌سخن خواهیم داشت . نگاه کنید به :

Pahlavi text Series No. 2 , The Pahlavi Rivâyat Edited by Frvad B. N. Dhabhar Bombay 1913 P. 1-3

۲ـ نگاه کنید بجلد۲ یشتها صفحۀ ۲۶۶ .

۱ـ فصل۳۲ بندهش درترجمهٔ وست :

Sacred books of the East . Edited by M. Müller Vol. V . pahlavi texts by E. W. West . oxford 1897 p. 140.

۲ـ دینکرد در ترجمه وست پخش هفتم (زرتشت نامه) فصل دوم پارهٔ ۷ :

S. B. E. vol XLVII oxford 1897. p. 34.

دینکرد : ترجمهٔ سنجانا فصل یکم :

The Dinkard by Darab Dastur p. Sanjana Vol. XIII , Bombay. p. 43 (text) and p. 37 (translation).

۳ـ چیتکیهای زادسپرم فصل۱۳ پارهٔ ٦ :

S. B. E. Vol. XLVII Selections of Zad Sparam. by West. oxford 1897. P. 139–140.

٤ـ وچرکرت دینیك، نگاه کنید بخرده اوستا گزارش نگارنده ص ۷۸ـ۸۱

٥ ـ روایات داراب هرمزدیار جلد ۱ چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی ص ۳٥٦ و جلد ۲ ص ٤۳ ، دراین کتاب « پیوند زرتشت » بیازند نگاشته شده است.

٦ـ طبری ـ تاریخ الامم والملوك جلد ۱ چاپ قاهره ۱۳٥۷ص ٤۰۳ .

۷ـ مسعودی مروج الذهب جلد ۱ چاپ مصر ص ۱٤۲ :

Les prairies d'or Vol. II tr. par Barbier de Meynard. p. 123.

۸ـ Erânisches Alterthumskunde Band I Leipzig 1871 S. 687. Von Spiegel.

۹ـ Avesta traduit par De Harlez, Paris 1881. Introduction p. CCXXVIII

۱۰ـ Iranisches Namenbuch . von . F . Justi Marburg 1895. S. 393.

۱۱ـ Zoroaster the prophet of Ancient Iran . by Jakson . New york 1901. p. 19.

۱۲ـ مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات فارسی تألیف دکتر معین تهران۱۳۲٦ص٦۹.

۱۳ـ The Divin Songs of Zaratushtra by Irach. J. S.Taraporewala (the family of Zaratushtra) Bombay 1951 p. 908-914.

تارا پوروالا در۱٥ ژانویه۱۹٥٦ = ۲٤دی۱۳۳٤خورشیدی در بمبئی درگذشت.

خاندان هوُگوَ

فرشوشتر و برادرش جاماسپ درسرودهای گاتها ، بخاندان هوگوَ باز خوانده شده اند . این نام درگاتها هوگوَ 𐬵𐬎𐬎𐬀 . Hvôgva ودرپخشهای دیگر هوُوَ 𐬵𐬎𐬀 ، Hvôva آمده و در گزارش پهلوی اوستا هوب 𐬵𐬎𐬁 Hvôb شده است . این نام لفظاً یعنی دارندهٔ گاو های خوب یا از گله و رمهٔ خوب برخوردار .

درآبان یشت پارهٔ ۹۸ آمده : از پی ستایش انا هیتا، مزدیسنان برسم بدست گرفته درآیند . او را هوُ یان بستودند و نوذریان ستایش کردند . هوُ یان ازاو دارایی (𐬌𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀) خواستند و نوذریان اسبهای تند رو . دیری نپـایید که هوُ یان توانگرشدند و نوذریان نیز کامیاب گردیدند . گشتاسپ در این کشورها از اسبهای تیزتك برخوردار گردید [1]

در سراسراوستا، فرشوشتر و جاماسپ ازهمین خاندان آزاده وتوانگردانسته شده انـد . فرشوشتر که در اوستـا فرشَ اُشترَ 𐬯𐬭𐬀𐬱𐬎𐬭𐬀 . Frashaoshtra خواندهشدهدرگاتها 𐬯𐬭𐬀𐬱𐬎𐬭𐬀 . Farashaostra و در پهلوی فرشوشتر 𐬯𐬭𐬀𐬱𐬎𐬭 Frašôštar گردیده برادر جاماسپ ، پدر زن زرتشت ، وزیر کی گشتاسپ است . در اهنودگات ، یسنا ، هات ۲۸ بند ۸ پیغمبرایران او را با صفت مرد یا دلیر (𐬀𐬥𐬌 nar) یاد میکند وامیدوار است از بخشایش منش نیك ایزدی ، بهره مند شود ؛ در اشتودگات ، هات ٤٦ در بندهای ۱٦ و ۱۷ فرشوشتر هوُگوَ و جاماسپ هوُگوَ یادشده ، پیغمبر بآنان نوید

---

۱ ـ در بارهٔ گشتاسپ بجلد ۲ یشتها ص ۲٦۷ـ۲۸٤ و دربارهٔ نوذریان بجلد ۲ یشتهاص۲۷۲ـ۲۷۳ نگاه کنید.

رستگاری در جهان دیگر میدهد و امیدوار است که آنان ببخشایش بهشت برین رسند ؛ در سپنتمدگات ، هات ۴۹ بند ۸ باز بنام فرشوشتر برمیخوریم ، در اینجا وخشور زرتشت ازمزدا اهورا خواستار است که بدو درکشور مینوی خویش، آمیزش با اردیبهشت ارزانی دارد ؛ در وهوخشترگات ، هات ۵۱ بند ۱۷ فرشوشتر هوُگوَ بمناسبت دخترش ، هوُوی 𐬣𐬀𐬎𐬎𐬌 Hvôvî ، زن زرتشت که از او سخن داشتیم ، یادگردیده است ؛ در وهیشتوایشت‌گات ، هات ۵۳ بند ۲ کی‌گشتاسپ و پسرزرتشت (ایسد واستر) و فرشوشتر با هم یادگردیده و ازآرایندگان راه دین راستین ، خوانده شده اند .

درپخشهای دیگراوستا بسا بنام فرشوشترازخاندان هوُوَ Hvôva برمیخوریم ، ازآنهاست در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۳ در اینجا فرشوشتر هوُوَ و جاماسپ هوُوَ وچندتن‌ازنامورانِ‌دیگرچون‌سپنتودات 𐬯𐬀𐬌𐬥𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬎𐬎 spəṇtôdâta (اسفندیار) و بستوری 𐬥𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬎𐬎 Bastavari [1] (بستوربغلط نستور) وکوارَسمن 𐬴𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀𐬎𐬎 Kavârasman (کرزم یاگرزم) و جز اینان با هم یادگردیده و بفرورهایشان درود فرستاده شده است . دریسنا ۱۲ پارهٔ ۷ از ایمان (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀) زرتشت وکی‌گشتاسپ وفرشوشتر و جاماسپ و سوشیانتها یادگردیده است ؛ دریسنا ۷۱ پارهٔ ۱ از پرسش وپاسخی‌که میان فرشوشتروزرتشت رفته یاد شده است ؛ درگشتاسپ یشت پارهٔ ۱۱ ازین سخن رفته‌که چگونه زرتشت بجاماسپ و فرشوشتر اندرز داد و در پاره های ۵۴ و ۵۵ آن ، فرشوشتر تنها یاد شده است.

در فروردین یشت‌پارهٔ ۱۰۴ هوشیَئوثنَ 𐬣𐬀𐬎𐬎𐬌𐬯𐬀𐬌𐬥𐬀 Huŋyaothna (لفظاً خوب‌کردار) از خاندان فرشوشترخوانده شده و فروردش ستوده شده‌است. همچنین‌درهمان‌پاره‌ازفروردین‌یشت‌پارسایی،بنام‌خوادَثنَ 𐬣𐬀𐬎𐬎𐬀𐬌𐬥𐬀 .

۱ــ دربارهٔ اسفندیار وبستور وگرزم و فرشوشتر و جاماسپ نگاه‌کنید بجلد ۲ یشتها ص ۸۷ــ۸۸.

Xᵛâdaêna از خاندان فرشوشترخوانده شده است [۱]

جاماسپ ازخاندان هوُگو برادر فرشوشتر، وزیر کی گشتاسپ، داماد زرتشت است ، سه باردرگاتها یادگردیده وهرسه بار دِجاماسپ 𐬐𐬀𐬙𐬀𐬯𐬀𐬱𐬀 . Dā. Jâmâspa آمده است. جزء دِ Dā شاید ازمصدر دی 𐬛𐬌 dî بمعنی دیدن باشد؟ این جزء راگزارندگان پهلوی اوستا درروزگارساسانیان بمعنی دستور گرفته‌اند. وبجای دِجاماسپ اوستایی، در پهلوی دستوبرجاماسپ 𐭤𐭮𐭬𐭲𐭥𐭫𐭠𐭮𐭯 آورده اند چنانکه واژهٔ دِجیت آرت 𐬛𐬌𐬚𐬌𐬵 𐬀𐬭𐬙𐬀 dā. jît. arəta که در وهیشتوایشت گات ، هات ۵۳ در بند های ٦ و ۹ بکاررفته ، درگزارش پهلوی گردانیده شده بـه دستوبر زتار 𐭤𐭮𐭬𐭲𐭥𐭫𐭠𐭮𐭯 dastôbar zatâr یعنی آیین آزار یا زننده و براندازنده دستور و داد [۲]

جاماسپ از نامهای بسیار رایج ایران بوده ، بسا از ناموران ایران که نامشان در تاریخ بجای مانده چنین‌خوانده میشدند. در فروردین یشت پارهٔ ۱۲۷ ازجاماسپ دوم (𐭤𐭮𐭬𐭲𐭥𐭫𐭠𐭮𐭯) یادگردیده است ودرنوشته‌های یونانی زاماسپس Zâmaspes نوشته شده است. جاماسپ ناموری که از او در اینجا سخن میداریم ، گفتیم سه بار پیغمبرایران ازاو درسرودهای خود نام برده‌است: یکباردراشتودگات ، هات ٤٦ بند ۱۷ جاماسپ هوُگوَ آمده و آنرا یادکردیم و باردیگردرسپنتمدگات، هات ٤۹ بند ۹ ، دراینجاگفته شده که جاماسپ از راستی یا دین راستین برخوردار و از دروغ یا دین دروغین روگردان است ، در جهان دیگر ، بهترین پاداش ایزدی ازآنِ اوخواهد بود وبارسوم دروهوخشترگات ، هات ۵۱ بند ۱۸، دراینجا جاماسپ هوُگوَ کسی است که بدارایی فرایزدی رسیده وبآیین راستین دست یافته ، کشور مینوی مزدا آرامگاه او خواهد شد .

در بخشهای دیگر اوستا چندین بار از جاماسپ یـاد شده ، از آنهاست در

۱ـ واژهٔ خوادئنا 𐬴𐬀𐬎𐬎𐬀𐬛𐬌𐬈𐬀 Xᵛâdaênâ درمهریشت پارهٔ۲ بکار رفته و درگزارش پهلوی گردانیده شده به 𐭧𐭥𐭯-𐭧𐭥𐭱𐭮 xᵛêš-dên خویش دین .

۲ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۳۷٤. بیادداشت شمارهٔ ۱٤ و بصفحهٔ ۳۸۰ بیادداشت شمارهٔ۷

آبان یشت درپاره‌های ۶۸ـ۶۹ اینچنین :

آنگاه که جاماسپ از دور دید ، ردهٔ سپاه دیویسنان دروغپرست ، پیش‌میآید، از برای اناهیتا صد اسب وهزار گاو وده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست که اورا مانند ایرانیان دیگرازپیروزی بهره مند گرداند »

چنانکه پیداست دراینجا سخن از جنگی است که در میان ارجاسپ تورانی دیویسنا و کی گشتاسپ مزدیسنا در سردین زرتشت درگرفت . جاماسپ وزیر کی گشتاسپ و زریر برادر کی گشتاسپ و اسفندیار پسر کی گشتاسپ ازناموران این نبرد دینی‌میباشند. درشاهنامه وبویژه نامهٔ پهلوی « یادگار زریران » از آن سخن رفته است.

درگشتاسپ یشت که از زبان زرتشت بکی گشتاسپ آفرین ودرود گفته شده درپارهٔ ۳ آمده :

« بکندکه ازتو ده پسرزاید : سه چون اتورنان (𐬠𐬵𐬌𐬵𐬠𐬵𐬀𐬌𐬵𐬀) سه چون ارتشتاران، سه چون واستریوشان و یك پسر مانند جاماسپ ، آباد کنندهٔ کشور »

درآفرین پیغمبرزرتشت پارهٔ۲ اززبان زرتشت بگشتاسپ گفته شده : نیرومند باش مانند جاماسپ [۱]

درفروردین‌یشت پارهٔ۱۰۴ یکی‌ازپارسایان بنام‌هنگهئورونگه Hanhaurvanh 𐬵𐬀𐬌𐬵𐬀𐬌𐬵𐬀𐬌𐬵𐬀 . (لفظاً یعنی‌نگهدار، پاسدار) یاد شده واز خاندان جاماسپ خوانده شده است وپس از او بفرورد پاکدین ورشن 𐬯𐬀𐬵𐬱𐬀 Varshna پسرهنگهئورونگه درود فرستاده شده است .

از خاندان هوگو کسانی که در اوستا ازآنان نامی بجای مانده اینانند :

۱ـ نگاه کنید به:

Zendavesta or The Religious Books of The Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard Vol.I The Zend Texts, Copenhagen 1852–54 p. 300and 302.

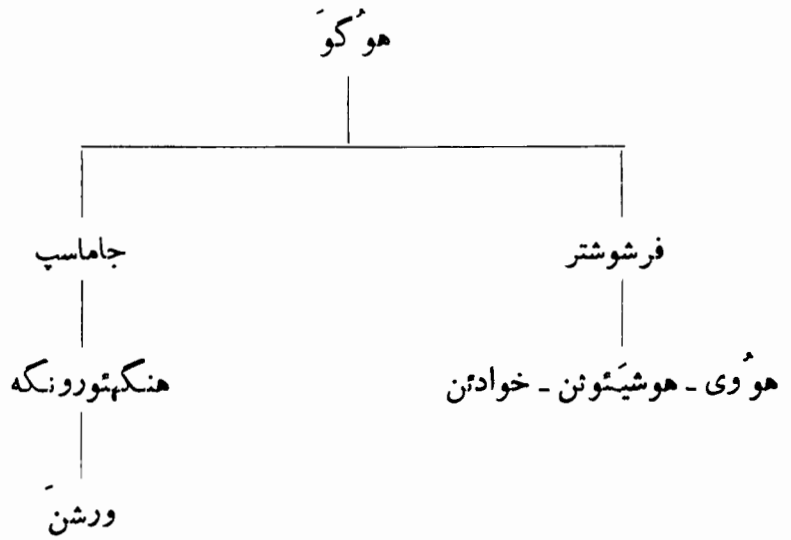

جاماسپ در نوشته های پارسی و پهلوی وپازند دانا یا فرزانه وحکیم‌خوانده شده است.

فرشوشترلفظاً یعنی‌دارندهٔ شتر بکارآمد، راهوار، فراروندہ : 𐬐𐬁𐬱𐬎𐬱𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌𐬱𐬀𐬌

جم

درگاتها یکبار بنام یِیم 𐬬𐬌𐬨𐬀 Yima برمیخوریم و درپخشهای دیگر اوستا چندین بار وبسا با صفت خشئت 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 Xshaêta که بمعنی روشنی و فروغ ودرخشندگی است آمده واین همان واژه‌ای است که درفارسی شید گوییم :

فلك ثالث آنِ ناهید است زُهره کز نوراوجهان شید است[1] (سنائی)

جم یاجمشید درگاتها وسراسر اوستا ونوشته های پهلوی وپازند وفارسی، پسر ویونگهان است ، در اوستا ویونگهونت 𐬬𐬌𐬯𐬀𐬐𐬀𐬐 Vîvaŋhvant درپهلوی ویونگهان 𐭩𐭲𐭥𐭭𐭪𐭢𐭭 Vîvanghân است مُعرب آن ویونجهان در بسیاری از کتابهای فارسی و تازی چون تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و تاریخ حمزه اصفهانی و اخبار الطوال دینوری و المسالك و الممالك ابن خرداد به (چاپ لیدن ص ۲۳٤) و تاریخ ابن الاثیر و مجمل التواریخ و فارسنامه ابن البلخی و تاریخ سیستان و جز اینها یاد گردیده و بسا هم بدست نویسندگان دگرگون نوشته شده است ، در شاهنامه بنام ویونگهان بر نمیخوریم ، جمشید پسر طهمورث دانسته شده است. داریوش در سنگنبشتهٔ بیستون چندین بار مرزبان(خشترپاون) هَرَوُوتی Harauvati را بنام ویوانَ Vivâna یاد میکند ، نامی که یادآورنام اوستایی ویونگهونت است، درسانسکریت ویوسونت Vivasvant همان نام ویونگهونت اوستاست . در نامه دینی برهمنان ویوسونت پدر یَم Yama

---

۱ـ درمجمل التواریخ (ص۲۵) آمده: جمشید نام اوجم بود، اما آن نیکوئی وروشنائی که ازوی تافتی جمشید گفتندش وشید روشنی باشد چنانك آفتاب را خورگویند وخورشید یعنی آفتاب روشن. درائوکمدئچا، پارهٔ ۹٤ آمده: اورا جمشیدخواندند برای اینکه شید روشن بود، هورمه خواندند برای اینکه رمه مردم درست داشت .

میباشد، آنچنانکه جای شبهه نیست، جم پادشاه‌داستانی‌ایرانیان با یَم، نخستین کسی که مرد ودرجهان زبرین بپایه خداوندی رسید، یکی‌است. در ودا Veda چندین‌بار از یَم وخواهرش یمیYami سخن رفته، بویژه درپخش دهم ریك ودالRig-Veda فصل ۱۰ گفتگویی که درمیان این برادر وخواهرهمشکم (همزاد = توامان = دوقلو) رفته شایان توجه است. دراین فصل ازریك ودا که دارای چهارده پاره است، یمی از برادر خود یَم خواستاراست که اورا همسرخودبرگزیند وبا وی درآمیزد و گوید: خشنودی خدایان در این زناشویی است ، پیش‌ازاینکه دراین جهان چشم بگشاییم ، درشکم مادرنیز با همدیگر در آمیخته بودیم. یَم بدو گوید : چون ما برادر وخواهریم ، نشایدکه همبستر یکدیگر شویم و چنین آیین بدبگزاریم، آن به‌که دوست‌دیگری بگزینی‌ومانندگیاه پیچك‌که بدرختی پیچد، با وی در آمیزی. چون یَم نزد هندوان نخستین کسی است از مردمان که مُرد ، اینست که او را پادشاه دیار مرك دانند بویژه درسرودهایی که درسوگواری کسی خوانند ، آمرزش درگذشته را درپناه یَم خواستار شوند[۱]

داستان زناشویی جم با خواهرش نزد ایرانیان هم رواج داشت، درنامهٔ پهلوی بندهش در فصل ۳۱ آمده : جم و تهمورث (طهمورث) و سپیتور و نرسی همه با همدیگر برادر بودند. از جم 𐬚𐬌𐬥 و جمك 𐬚𐬌𐬥𐬀𐬴 Jamak که خواهرش بود یك جفت مرد وزن زاییده شدند و آنان شوهر وزن همدیگر شدند . . .

باز در بند هش فصل ۲۳ از جم و خواهرش جمك چنین یاد شده : آنگاه‌که فره [ایزدی] از جم روی بر تافت، او از بیم دیوان (شیدا) ماده دیوی (دروج) بزنی گرفت و خواهر خود جمك را بزنی بدیوی داد ، ازاینان کپیك (𐬐𐬀𐬐𐬎 Kapik کپی بوزینه) و خرس و زیانکاران دیگر بر خاستند ، در روایات از جم و خواهرش‌جمه نیز یاد شده وگفته شده داستان اورا در یك نوشته پهلوی (هزوارش)

۱ــ دربارهٔ سرودهایی که درریگ ودابنام یم Yamaخوانده شده نگاه کنید به:
Der Rig-Veda by K.F. Geldner. Dritter Teil (The Harward Oriental Series Vol. 35) 1951 p. 132–155.

چنین دیدم : ازپیوند آن برادروخواهر با دیوان میمون وخرس وجانوران زیانکاری چون وزغ و بزمجه وسنگپشت وگربه بوجود آمدند[۱]، همچنین درایاتکارجاماسپیك (یادگارجاماسپ) ازجم وخواهرش جمك و برادرانش و روزگار کامروایی وی در هنگام هفتصد وهفده سال وهفت‌ماه وسرانجام وی وکشته شدنش بفرمان بیوراسپ، بدست سپیتور ، سخن رفته است[۲]

ویونگهان پدر جم در یسنا ، هات ۹ در پاره های ۳ ـ ۵ یاد گردیده و از زبان زرتشت ازهوم پرسیده شده : ای هوم پاك ، درمیان مردمان خاکی جهان که ترا نخستین بار بفشرد کدام پاداش بدو داده شد و چه نیکبختی بدو رسید . آنگاه هوم پاك دوردارندهٔ مرك در پاسخ گفت ، مرا نخستین بار در میان مردمان خاکی جهان ، ویونگهان بفشرد ، این نیکبختی بدو رسید که ازاو پسری آمد چون جمشید دارندهٔ رمه خوب، آن فرهمند وخورسان نگران، کسی که درهنگام شهریاری خویش ، جانور ومردم را نمردنی، آب و گیاه را نخشکیدنی ، خورش را نکاستنی ساخت ـ در هنگام شهریاری جم دلیر نه سرما بود و نه گرما ، نه پیری بود ونه مرك ونه رشك دیو آفریده . در آن روزگارانی که جم پسرویونگهان شهریاری داشت ، پدر وپسر هردو چون جوانان پانزده ساله مینمودند.

در ایران باستان در بارهٔ جم که یکی از ناموران داستانی آریایی است ، داستانهای گوناگون در سر زبانها بوده. دراوستایی که امروزه دردست داریم چندین بار از او نام برده شده گاهی بنیکی وگاهی بزشتی . درسرود های پیغمبر زرتشت یکی ازآن داستانها بجای مانده وآن در اهونودگات ، یسنا ، هات۳۲ بند ۸ میباشد اینچنین : «ازین گناهکاران است-جم ویونگهان ، کسی که ازبرای خشنود ساختن مردمان ، بآنان گوشت خوردن آموخت [امید است] نزد توای مزدا ، ازچنین کسانی باز شناخته شوم »

۱ـ نگاه کنید به روایات جلد ۱ ص ۲۶۰ وجلد ۲ ص ۲۰۸، درجلد ۱ گفته شده که دوال پا وسپرگوش هم از آنان است .

۲ـ Ayâtkâr i Žamâspîk par Messina Roma 1939 p. 40-42

از اینکه زرتشت جم را از گناهکاران یا بزهگران و بدکنشان (آئینکه مدوح (مدوس ۰)[1] شمرده نباید مایهٔ شگفت باشد، زیرا جم‌ازپروردگاران آریایی مانند گروهی از خدایان پیش از زرتشت از گمراه کنندگان بشماررفته است. در بخشهای دیگر اوستا هم، پایان شهریاری جمشید بنیکی یاد نگردیده است. ازین گذشته، گفتیم در یسنا هات نهم آمده که ویونگهان پدر جم نخستین کسی است که بنا بسنت دیرین آریایی، گیاه هوم را بفشرد. چون زرتشت (آنچنانکه در بند ۱۴ یسنا ۳۲ اهونودگات آمده) آشام هوم را نکوهیده و پیروان خودراازبکاربردن آن بازداشته[2]، ناگزیربایستی ویونگهان پدرجمشید وخاندان اورا از بدکنشان بداند. اما اینکه گفته شده جم بمردم گوشت خوردن آموخت، مقصود این نیست که نزد ایرانیان گوشت خوردن روا نبود چنانك درباددداشتها گفتیم (ص۱۵۳ـ۱۵۶) دراینجا یکی ازاختراعهای جم یادگردیده و آن از گوشت چاربایان خورش ساختن است، در ردیف بسیاری ازاختراعهای دیگر که درسنت دیرین بدوپیوسته اند. شبهه نیست که دراینجا مقصود همان گوشت خوردن است که از آیین جمشید دانسته‌شده است. در روزگارساسانیان هم گزارندگان (مفسرین) اوستا ازین بند گاتها همین مفهوم را دریافته‌اند، این است که واژهٔ گئو ح سط ۰ gao راکه درمتن اوستاآمده به‌پهلوی به بسریا basryā گردانیده اند واین واژه ارامی (هزوارش) رابجای گوشت ۲۲۲۲ آورده اند، امـا پارسیان هند، پیروان کنونی دین زرتشت، این واژه را بمعنی دیگر گرفته اند، درترجمه گاتهای هشت تن از دانشمندان پارسی که نگارنده زیردست دارد واژهٔ اوستایی گئوgao به univers یا World (جهان، گیتی) و جز اینها گردانیده شده، چنانك گئوش اورون ح ۲ ۲ ۰ ۲ ۰ ۲ ۰

ازدوجزء آن پیداست بمعنی « روان چارپایان» سودمند است، بسا از آن ایزدی اراده میشود که بنگهبانی جانداران سودمند اهورایی، گماشته شده است. واژهٔ گئو که امروزه گاو گوییم درزبان اوستایی هم نام همین جانوراست ونام ورزاو (گاونر) و هم نام همه جانوران نیك سودمند. بسا هم در اوستا همین واژه بمعنی جانداران نیك اهورایی درردیف آفریدگان دیگر نیك مزدا چون آسمان وزمین و آتش و آب و گیاه آمده چنانك در فروردین یشت پارهٔ ۲۸؛ یسنا ۱۹ پاره ۲ ؛ یسنا ۲۳ پارهٔ ۱؛ ویسپرد کردهٔ ۷ پارهٔ ٤ وجزاینها. گزارنده پهلوی اوستا در روزگار ساسانیان همین واژه مرکب را به گوش اوروَن gôsûrvan گردانیده یا به گوسپندان روبان gôspandân rubân (روان جانوران سودمند) چنانکه درگزارش پارهٔ ۲ ازیسنا ۱ وپارهٔ ۱ ازیسنا ۳۹ و پارهٔ ۲ ازیسنا ۷۰ وپارهٔ ٥ ازکرده ۹ ویسپرد همچنین گئو gao دراوستا بمعنی گوشت و بمعنی شیر، بسیار بکاررفته است.

دیگر از جاهایی که در اوستا جم یاد گردیده در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۰ میباشد. دراینجا فرورد جم ویونگهان پاكِ توانا وازگله ورمهٔ بسیاربرخوردارستوده شده، ازبرای پایداری کردن دربرابر بینوایی دیو آفریده وخشکسالی و آسیب مرشئونَ (Marshaona دیوفراموشی). درگوش یشت درپاره‌های ۸-۱۱ آمده : از برای درواسپا (Drvâspâ . ایزدنگهبان جانوران سودمند) جمشید دارنده گله ورمه خوب از بالای هوکئیریه (Hukairya)[1] صداسب، هزار گاو، ده‌هزار گوسفند قربانی کرد و آب زَور پیش آورد، ازاودرخواست که من بفراهم آوردن گلهٔ پرواری ازبرای آفریدگان مزدا کامیاب گردم وازآفریدگان مزدا گزند دوربدارم ـ وازآفریدگان مزدا گرسنگی وتشنگی دور سازم ودرهنگام هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) آفریدگان مزدا را از باد گرم و سرد

۱ـ هوکئیریه درپهلوی هکر Hukar نام یکی از بلندترین سرهای کوه البرزاست، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱٤۸ یادداشت ۱

بر کنار دارم ـ او را کامیاب ساخت در واسپا . در آبان یشت در پاره های ۲۵ـ۲۷ آمده : از برای اناهیتا (ایزد نگهبان آب) جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب از بالای هوکئیریه صد اسب ، هزار گاو ، ده هزار گوسفند قربانی کرد ـ از او درخواست که من برهمهٔ کشورها بزرگترین شهریار شوم ، بهمهٔ دلیران و مردمان و بهمهٔ جادوان و پریان و بهمهٔ کویها و کرپنهای ستمکار (دست یابم) ، که من دیوها را از توانگری وسود ، از گشایش و گله ، از خشنودی و سرافرازی بی بهره سازم .

در ارت یشت در پاره های ۲۸ـ۳۱ مانند پاره های ۸ـ۱۱ گوش (درواسپ) یشت از جمشید یاد شده است . در زامیاد یشت (= کیان یشت) که در آن از فرهٔ کیانی یا فرهٔ شاهی سخن رفته ، در پاره های ۳۱ ـ ۳۸ از جمشید چنین یاد شده : فرهٔ (ایزدی) دیرگاهی از آنِ جمشید بود واز پرتو آن بهفت کشور پادشاهی داشت، دیوان و مردمان و پریان و کویها و کرپنهای ستمکار همه در فرمـان وی بودند ـ اوست که دیوها را از خواسته و سود و گشایش و گله و رمه و خشنودی و سربلندی بی بهره داشت . در هنگام پادشاهی وی خوردنی و نوشیدنی تباه نمیشد ، جانوران و مردمان بی گزند میزیستند ، آبها و گیاهها خشك نمیگردید ـ در هنگام پادشاهی وی نه سرما بود و نه گرما ، نه پیری بود و نه مرگ و نه رشك دیو آفریده . اینچنین بود تا اینکه او لب بدروغ گشود ـ همینکه او دروغگوئی آغاز کرد، فرهٔ ایزدی از او بپیکرمرغ وارغن (وارغن Vâraghan شاهین) جداگردید . از آن پس جمشید بیچاره شد و در برابردشمن پایداری نتوانست کردن ـ نخستین بار که فرّاز جم پسر ویونگهان بگسست ، بایزد مهر رسید ـ دومین بار که فرهٔ ایزدی از او روی برتافت به فریدون پسر آتبین گرایید و او در میان مردمان پیروزمندترین گردید ـ فریـدون از پرتو آن فره باژدهاك چیره شده و جهـان را از گزند وی برهانید ـ سومین بار که فرهٔ ایزدی بپیکر مرغ وارغن از جمشید پسر ویونگهان بیرون شتافت ، گرشاسپ دلیر آن را دریافت ودرمیان مردمان زورمندترین گردید...[۱]

۱ـ نگاه کنید بفرهنك ایران باستان، بخش نخست ص ۳۰۵ ـ ۳۰۶ .

در پارهٔ ٤٦ از زامیاد یشت گفته شده کـه سپیتور از گماشتگان ازدهـاك (ضحاك) جم را (با اره) دو نیم کرد .[۱]

آنچه تاکنون از اوستا در بارهٔ جمشید یادکردیم ، همان است که درشاهنامه ونامه های دیگردربارهٔ جمشید یاد شده ، جزاینکه در شاهنامه آمده که فرهٔ ایزدی آنگاه از جمشید روی برتافت که خود را جهان آفرین خواند :

چو این گفته شد فریزدان ازاوی گسست وجهان شد پراز گفتگوی[۲]

در وندیداد ، فرگرد دوم نیز از جمشید سخن رفته است . در سراسر این فرگرد که دارای چهل و سه پاره است ، سخن ازین شهریار داستانی است . دو سنت دیرین ایرانیان در بارهٔ وی در آن بجای مانده ، یکی از آنها از پارهٔ ۱ تا خود پارهٔ ۱۹ میباشد و دومی از پارهٔ ۲۰ تا خود پارهٔ ٤۳ را فراگرفته است . درجلد وندیداد بگزارش این فرگرد خواهیم برخورد . دراینجا کوتاه گرفته گوییم ، درپخش نخست (پارهٔ ۱ـ ۱۹) سخن از این است :

اهورامزدا خواست که جمشید پسر ویونگهان پیامبر دین اهورایی باشد ،

۱ـ در متن آمده ییموکرنت 𐬬𐬌𐬨𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀 . yimô.kərəṇta یعنی جم دو نیم کننده یا کسی که جم را با اره بدو نیم کند و این صفت آورده شده از برای سپیتور که دراوستا سپیتیور 𐬯𐬀𐬑𐬌𐬎𐬭𐬀 . Spityura خوانده شده و لفظاً یعنی « دارندهٔ برهٔ سفید » او برادرجمشید است . گفتیم که در فصل۳۱ بندهش آمده جم وتهمورث وسپیتورو نرسی همه با همدیگر برادر بودند. ازتهمورث که دراوستا تخموراوروپ 𐬙𐬀𐬵𐬨𐬀𐬎𐬀𐬉𐬭𐬎𐬀 . Taxmô.Urupa آمده درجلد۲ یشتها ص۱۳۸ ـ۱٤٤ سخن داشتیم نگاه کنید بآنجا، و برادردیگراورا که درپهلوی نرس و نرسی(؟) خوانده شده جزدر بندهش درجای دیگر ندیدم که برادر جمشید یادگردیده باشد .

۲ـ درتاریخ بلعمی (چاپ هند ص ۳۹ـ٤۰) آمده : ابلیس (اهریمن) جمشید را بفریفت وبدو گفت من فرشته ام وازآسمان آمده ام تا بتو بگویم که تو خدایی، بمردم بگوی تا ترا بپرستند ، هر که فرمان کند ، اورا پاداش نیکوی کن وهر که فرمان نکند، اورا بسوز . . .

چون او خود را درخور پایهٔ پیغمبری ندید ، اهورا مزدا بدو شهریاری روی زمین داد و از برای پیشرفت کار جهانبانی دو ابزار بدو بخشید ، یکی نگین و دیگری دشنه . هنگام شهریاری وی باد سرد و گرم نبود و نه بیماری و مرگ .

آنگاه که سیصد سال از شهریاری جم سپری شد ، روی زمین از برای آفریدگان پاك مزدا تنگ گردید زیرا مردمان و جانوران خرد و سترگ وسگان و مرغان و آتشها فزونی یافته زمین را پر کردند، آنگاه جم بخورشید روی آورد وزمین را بانگین خویش پسود و با دشنهٔ خود شکافت ، اینچنین زمین یك سوم فراختر از آنچه بود، گردید . پس ازسر آمدن این سیصد سال، دیگرباره زمین تنگ گردید، باز جم آنرا یك سوم بزرگتر ساخت .

درپایان نهصدمین سال شهریاری جم، برای سومین بار زمین یك سوم فراختراز آنچه بود گردید .

سنت دوم که گفتیم در همین دومین فرگرد وندیداد درفقره‌های ۲۰ـ۴۳ مانده چنین است :

اهورا مزدا، جم پسرویونگهان را از یك زمستان سخت و نابود کننده آگاه ساخت و بدو گفت ، پناهگاهی (وَرَ) بساز واز همهٔ آفریدگان نیك ازهر کدام نمونه‌ای درآنجا نگاهدار تا پس از سپری شدن آن آسیب سهمناك وفرو نشستن آب ، بتوانی زمین را دگرباره آبادان کنی .

در سخن از اوروَتدنر Urvatat Nara گفتیم که درپایان همین فرگرد دوم وندیداد گفته شده : در وَرَ Vara ، اوروتدنر و خود زرتشت ، بزرك و سرور اند [1]

در پهلوی این دژ و رِجمکـرت Var i jamkart خوانده شده یعنی ور ساختهٔ جم .

۱ـ درجلد ۱ یشتها ص ۱۸۰ـ۱۸۸ ازجمشید وباغ ویا دژ وشهری که او بنام ور Vara بدستور اهورا مزدا ساخت سخن داشتیم ، نگاه کنید بآنجا.

در آثارالباقیه درسخن ازماهها وجشنها ، مانند اوستا از فراخترشدن زمین یاد گردیده : هیچ جانداری درهنگام پادشاهی‌جمشید نمرد آنچنانکه زمین تنگ گردید، پس آنگاه خداوند سه برابرزمین را فراختر ساخت.

در پایان این گفتار باید بیفزاییم که در اوستا پادشاهی جم هنگام هزار سال دانسته شده . درگوش‌یشت پارهٔ ۱۰ که یادکردیم هزارسال هنگام پادشاهی‌اودانسته شده است واین بخوبی ازپاره‌های ۸ و ۱۲ و ۱۶ ازفرگرد دوم و ندیداد هم برمیآید وگفتیم که درهرسیصدسال‌یاسیصدزمستان (زیم کردند. zima) جمشید زمین‌را فراخترکرد و سه بار چنین‌کرد و صد سال هم پس ازآنکه فرهٔ ایزدی از وی روی برتافت ، بگفتهٔ فردوسی پنهان بود :

چو صد سالش اندر جهان کس ندید ز چشم همه مردمان نا پدید

عوفی درجوامع الحکایات‌آورده جمشید هزار سال برسریر پادشاهی‌نشست . ابن البلخی در فارسنامه (ص ۳٤) گوید : ششصد و شانزده سال جمشید پادشاهی کرد . . . پس از دعوی خدایی‌صد سال دیگرپادشاهی‌کرد اما کارش افتان و خیزان بود . . . تا بیوراسف درکنار دریای چین بدو دست یافت واو را باره یا باستخوان ماهی بدو نیم کرد .

طبری هنگام پادشاهی‌اورا هفتصد وشانزده سال و چهار ماه و بیست روز یاد کرده همچنین ابن الاثیر ، بلعمی هفتصد سال آورده (ص ٤۰) یعقوبی (جزء اول ص ۱۲۸) نیزهفتصد سال نوشته‌است. درشاهنامه نیزهفتصدسال‌آمده؛ حمزهٔ اصفهانی (ص۱۲) هفتصدسال وشانزده‌ماه ؛ مسعودی درمروج الذهب ششصد وبروایتی‌هفتصد سال وشش ماه ، مجمل التواریخ (ص ۳۹) هفتصد وشانزده سال ؛ ثعالبی (ترجمهٔ فارسی ص ۸) مدت پادشاهی‌جمشید را پانصد وبیست سال نوشته وگفته « مدت کمتر و بیشترهم یادکرده‌اند . »

درداستان ما جمشید سومین‌پادشاه بشماررفته امادرشاهنامهٔ فردوسی‌چهارمین پادشاه پیشدادی یادگردیده و کیومرث که درسنت ایرانیان نخستین‌بشراست، نخستین

پادشاه این خاندان دانسته شده است وپس ازاوهوشنك و پس از او تهمورث و پس از اوجمشیدکه برادرتهمورث است . در میان اینان ، از جمشید بیشتردر اوستا یاد شده‌است ودرنوشته‌های پهلوی وپازند وپارسی وتازی نیز بیشتر بداستان اوبرمیخوریم درهرجاکه ازاو سخنی بمیان‌آمده ، پایان پادشاهی او بزشتی یـاد شده است . این پادشاه‌که ازپرتو فرهٔ ایزدی کارهای بزرك ونیکو از او برآمد و جهان‌آبادان‌کرد ، سرانجام بفریب اهریمن خود را آفریدگار گیتی پنداشت و مردم را بپرستش خویش خواند ازاینرو آن فره ایزدی از او روی برتافت واژدهاك بدو دست یافته بخواری بکشت .

درسنت دیرین ایران جمشید ، خودستا وگمراه وگناهکارشناخته شده ، این است‌که درسرودهای پیغمبرایران (گاتها ، هات ۳۲ بند ۸) همین سنت کهنسال‌بجای مانده و او ازگناهکاران خوانده شده است . این سنت دیرین در بارهٔ جمشید پسر ویونگهان ، درنوشته‌های دینی بهتر وروشنتر بجای مانده است .

درنوشته‌های معروف بروایات درجایی‌آمده: سروش بجمشید فرودآمدوفرمان خداوند بدو رسانیدکه سدره پوشد وکستی‌ببندد ، جمشید فرمان برد وچنین‌کرد، بداد ودهش پرداخت وجهان چون بهشت ساخت.

پس‌آنگاه امشاسپند بهمن اورا ببارگاه هرمزدبسوی‌گرزمان رهنمون‌گشت . خداوندبدو گفت، دین‌من‌درجهان رواج ده ، جمشیدگفت خواستارم که بمن‌شهریاری بخشی، خداوند بدوپادشاهی‌دادآنگاه که‌جمشیداز آسمان‌بالبرزکوه فرودآمد، مردم درشگفت ماندند که چگونه دوخورشید سرزد ، یکی‌ازآسمان ودیگراززبرگیتی... جمشیدنخست‌هنرجامه‌دوختن‌بمردم آموخت،ازپنبه‌وابریشم‌جامه‌بافتن‌وشستن‌آموخت اینچنین پنجاه سال بگذشت پس ازآن ابزارهای جنك ساخت وآهن نرم‌کرد. پنجاه سال هم اینچنین سرآمد. ازآن پس‌مردم را چهارگروه‌کرد : آثورنان ـ ارتشتاران‌ـ واستریوشان ـ هتخشان دراین کارهم پنجاه سال سپری شد .

پس ازآن خشت ساخت ، ازسنك وگچ و چوب خانه برپا داشت ، کشتی در

آب انداخت ، مروارید ازدریا بیرون آورد ، ازگیاهان بوی خوش بیرون کشید . . . پنجاه سال هم دراینکارسر آمد .

پس ازساختن اینگونه کارها، بفرمان پروردگار، بسوی چینود پُل روی آورد وبدر دوزخ کلید برنهاد وآن دررا بروی مردم بست . کسی در هنگام شهریاری وی نمرد . این درُخرداد روز (ششم) ازفروردین‌ماه بود که اوراه دوزخ را بست . پس‌از بندکردن اهریمن ودیوان ، بخوشی وشادمانی از آن جایگاه برگشت و تاج شهی بسرنهاد ، موبدان وسران بدرُ درود گفتند وآن روز را نوروزخواندند .

درروزگارجمشید مرك وپیری ورنج وزیان وکینه نبود ، پسرازپدربازشناخته نمیشد، هردویکسان‌جوان‌مینمودند. ابروباد فرمانبرداراو بودند،جهان‌چون‌بهشت‌برین بود ، نه‌آزبود ونه نیاز، درخت خشك نمیشد وبرك ازآن نمیریخت . اگرمیوه ای از درختی میچیدند هماندم میوهٔ دیگر بجایش سرمیزد . از رود و چاه و چشمه‌آب‌کم نمیشد. ستودان بفرمان اوساخته شد ، ورجمکرد را او پی افکند .

چون هفتصدسال‌بجمشید گذشت، روزی اهریمن‌خودرابدونمود وخرد ازسرش بربود .

جمشید سران و مهان ودستوران و موبدان بنزد خود فرا خواند وگفت منم خدای جهان. سالخورده مهان ازگفتاراوخیره ماندند و سرها بپیش افکندند . چون این بگفت فرهٔ ایزدی ازاوبشد ،آشفته وشوربخت گردید، اژدهاك (ضحاك) ماردوش ایران‌بگرفت ، تاج وتخت ازاوبربود . جمشید بیچاره وسرگشته بکوه وبه‌بیابان پناه برد[1]

در جای دیگر روایات بنظم آمده :

درآن روزگاران‌که جمشید ازبیم اژدهاك گریزان بود ، خواهرش جمه نیز همراه اوبود، روزان وشبان با اندوه فراوان بسربردند وهفت سال اینچنین سرآوردند

۱ــ نگاه کنید به: Die Traditionelle Literatur Der Parsen Von Spiegel
Wien 1860 S. 323–332.

آنگاه اهریمن دستان کرد ، دودیو برای فریفتن نزد آنان فرستاد . جمشید از آنان پرسید، شما کیستید واز کجا آیید، گفتند ما نیز از اژدهاك گریزانیم اینك باشما همراه گشتیم ، باشد با همدیگر شادمان شویم . آن به که من خواهرخود را بتو دهم و تو هم خواهرخودرا بمن دهی، اینچنین خوش بگذرانیم وازشاه نهراسیم . جمشید چون ازین دستان و نیرنك آگاه نبود ، پذیرفت که خواهرخود بدودهد وخواهروی ستاند، آنگاه که آنان بهم درآمدند، ازجم و آن دروج (ماده دیو) بوزینه (میمون) وخرس زاییده شدند و آفریدگان شگفت انگیزی چون دوال پا وسپر گوش از آنان برخاستند وازجمه و آن دیوچندین گونه خراستر(= خرفستر، جانور زیان رسان) چون بزغ و بزمجه وسنگپشت و گربه آمدند. سالها براینان گذشت تااینکه جمه بدرگاه خداوند بنالید و آزاد گردید. جمشید با سوزو گداز هنگام صد سال در بیشهٔ چین پنهان بود ، تا اورا بکشتند [1]

باز درجای دیگر ازکتاب روایات، همان منظومه تکرارشده و سرایندهٔ آن دستور نوشیروان مرزبان گوید داستان جمشید و جمه را در یك نوشتهٔ هزوارش (پهلوی) دیدم و در پایان آن منظومه آورده :

. . . جمشید شبانروز در سوزو گداز، هنگام صد سال دربیشهٔ چین پنهان بود، بیوراسپ (ضحاك) اورا درآنجا بدید جمشید ازخدا یاری خواست. درآنجا درختی بود که بخواست خدا دهن باز کرد وجمشید را دربر گرفت . اهریمن به بیوراسپ آن درخت را بنمود و اره برآن نهادند چون دندانه‌های اره بسرجمشید رسید، تیرگی شب فرارسید ، ناگزیر دست از کار بداشتند . دیگرروز اهریمن واژدهاك ازدیدن آن درخت درشگفت ماندند زیراشکافها بهم پیوسته بود. بازباره کردن درخت پرداختند چون بسرجمشید رسید بازشب درآمد بآن درخت آتش افکندند، سوم روزدرخت را

۱ــ نگاه کنید به روایات داراب هرمزدیار باهتمام اون والا، جلد۱ ص ۲۵۹
Dârâb Hormazdyâr's Rivâyat by Unvâlâ, Bombay 1922

بریدند ، جمشید در هماندم جان بداد و خداوند او را در دوزخ فرستاد . در آنجا هنگام دوهزارسال دررنج وشکنج بود تا اینکه بمیانجی زرتشت خداوند اورا بیامرزید وبه همستکان (برزخ ، اعراف)[1] فرستاد ، هزارسال نیزدرآنجاگرفتارسرما وگرما بود . پس از سرآمدن هزار سال او را خداوند بگرزمان فرستاد و تاکنون درآنجا شادمان است .[2]

در صددر بندهش آمده : آنگاه که زرتشت به بخشایش گفت وشنود باخداوند پیوست، ازهرمزد درخواست که روان مرد خودخواه وخویش پسندی را بدوبنماید. خداوند دردوزخ روان جمشید را بدو نمود . جمشید مانند کسی که بدرد پا دچار باشد ، بزانوی همیرفت و جامهٔ کهنـه و دریده در برداشت و از دیدن امشاسپندان اندوهگین و شرمزده بود . زرتشت پرسید این روان کیست که چنین اندوهناك و شرمساراست. هرمزد گفت این روان جمشید پسرویونگهان است کسی است که من نخست بدودین بنمودم واو برتنی و خودستایی کرد و دین نپذیرفت ، بگفتار دیوان فریفته گردید وگفت من آفرینندهٔ زمین وآسمانم. چون این بگفت ورج و خرهٔ کیان ازاوبشد وبدست ازدهاك کشته گردید، این است که روان اوچنین درآزاراست ، بترین گناهی که درگیتی ازاوسرزد این بود که نخواست دین بگسترد . آنگاه که جمشیداین سخنان بشنید بزرتشت گفت : دل بگفتاردیوان مبند ، خویشتن ازبدکردن نگاهدار. دین بپذیرودرروا کردن آن بکوش. خدای این دین بمن سپرد ومن ازنادانی نپذیرفتم وگفتم جهان وآنچه درآنست من آفریدم تا اینکه خرهٔ پادشاهی ازمن بشد ، تباه و درمانده بدست دیوان افتادم. ای زرتشت ترا اندرزدهم ، درهیچگاه دین ازدست مده نه در تنگی و نه درگشایش زندگی . . . آنگاه که جمشید این سخنان بگفت واز گناهانی که ازاوسرزده بود پتت (توبه) کرد وپشیمان شد، خداوند اورا بیامرزید و

۱ـ دربارهٔ همستکان Hamestakân اعراف نگاه کنید بخرده اوستا ص ۱۸۱ـ۱۸٤.

۲ـ نگاه کنید بجلد۲ روایات داراب هرمزدیار ص ۲۰۸ـ۲۱۰

از آن رنج ودرد برهانید وپادشاهی همستکان بدوداد.[۱]

ازاینها گذشته ، درسنت ، بسیاری از مراسم دینی‌را بجمشید پیوسته اند . از آنهاست شش جشن گهنبارسال . گویند اوست نخستین کسی که بنیاد گهنبار نهاد[۲] و دیگررسم کستی‌بستن. در سنت جمشید نخستین کسی است که کستی بمیان بست[۳]

باید بیاد داشت که درنامه‌هایی که ازپادشاهان‌داستانی‌ما سخن رفته ، خواه از پیشدادیان وخواه از کیانیان، ازجنبه دینی آنان، کمترمطالب بجای مانده، بیشتر بجنبهٔ شهریاری و توانایی آنـان پرداخته شده است . در میان آنان جمشیـد از شهریاران داستانی است که درنوشته هایی مانند اوستا ونامه های پهلوی وپازند وپارسی دینی زرتشتی، مطالبی ازجنبهٔ دینی وی بجای مانده که درکتابهایی چون شاهنامه و تاریخ طبری وجزاینها ، اثری‌از آنها دیده نمیشود .

☆☆☆

نامه‌هایی که درآنها کم وبیش ازجمشید سخن رفته‌است :

شاهنامهٔ فردوسی

تاریخ الامم والملوك تألیف طبری جزء الاول قاهره۱۳۵۷ص۱۱۹ـ۱۲۲

۱ـ نگاه کنید به صددر بندهش در ۳۱

Saddar Nasr And Saddar Bundehesh. Edited by Ervad B. N. Dhabhar. Bombay 1909 p. ۹۸-۱۰۰

آنچنانکه درپایان گفتار« زرتشت‌وخاندان وی » گفتیم، روایات مجموعه ایست که رنج سفر کشیده‌ازایران بهندرفت، در آنجادوراز سرزمین‌فارسی‌زبانان، ناگزیرد گرگون شده‌است وازاین گذشته درخودایران‌روایات‌درروزگارانی بقلم آورده‌شده که نویسندگان آنان‌دچار تعصب سهمگینی بودند، این‌است که‌عبارات‌این‌مجموعهٔ بسیارسودمند که سنتهای کهنسال دینی‌در آن گردآوری شده ، رنك وروی دیگری گرفته ، هم گویای شوربختی ایران‌است وهم نموداررنج سفرهندوستان ، اینست که نگارنده‌مطالب روایات را درهر کجاکه یادکنم ، مختصر کرده تغییری درعبارت میدهم.

۲ـ نگاه کنید بجلد۱روایات‌داراب‌هرمزدیارص ۴۲۸ و بجلدخرده‌اوستاص۲۱۵ـ۲۲۳

۳ـ نگاه کنید بجلد۱ روایات داراب هرمزدیارص۲۴ و بجلد خرده‌اوستاص۵۸ـ۷۴

تاریخ بلعمی چاپ هند ص ۳۹_۴۰
ترجمهٔ فرانسه آن
Chronique D'Abou Djafar Mohanmed Tabari Traduite par Louis Dubeaux. Tome premier paris 1836 p. 94-96
تاریخ الکامل تألیف ابن‌الاثیر، جزء الاول قاهره ۱۳۰۱ ص۲۸_۲۹
آثارالباقیه تألیف ابوریحان بیرونی، باهتمام زاخو Sachau ؛ ص ۲۱۸_۲۱۶
ترجمهٔ فارسی آن ازاکبردانا سرشت ، صیرفی. تهران ۱۳۲۱ص۲۴۰_۲۴۶
مروج الذهب تألیف مسعودی جزء الاول قاهره ۱۳۴۶ ص۱۳۸_۱۳۹
تاریخ سنی‌ملوك الارض والانبیاء تألیف حمزه اصفهانی چاپ برلین ص ۲۴
غرر اخبارملوك‌الفرس وسیرهم تألیف ثعالبی باهتمام زوتنبرگ Zotenberg پاریس ۱۹۰۰ ص ۱۰_۱۷
ترجمهٔ فارسی آن : شاهنامهٔ ثعالبی ترجمهٔ محمود هدایت تهران ۱۳۲۸ص۵_۸
فارس‌نامه تألیف ابن‌البلخی باهتمام‌لیسترانج ونیکلسون، کمبریج ۱۹۲۱ص ۲۹_۳۴
مجمل‌التواریخ باهتمام بهار، طهران ۱۳۱۸ ص ۳۹_۴۰

در کتابهایی چون جوامع الحکایات عوفی (چاپ تهران ۱۳۲۴ ص ۴_۷) و روضة‌الصفامیرخواند (چاپ هند ص۱۷۲_۱۷۶) وحبیب‌السیرخواندمیر (چاپ تهران ۱۳۳۳ص۱۷۸_۱۸۰) و جزاینها ازجم سخن رفته و مطالب آنها ازفردوسی‌وطبری و نویسندگان دیگری است که یادکردیم .

Zoroastre Par J. Duchesne-Guillemin Paris 1948 p. 30-43
La Vie Future D'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblome,Paris 1901 p. 160-190
Erânisches Alterthumskunde Von F. Spiegel I Band ,Leipzig 1871 S. 522-30.
Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft XLV Band, Leipzig 1891 S. 187

Arische Studien Von F. Spiegel, Leipzig 1874 S. 110 Flg. und S.157 Flg.
Arische Periode Von F. Spiegel, Leipzig 1887 S. 243 Flg.
Zend-Avesta Par Darmesteter Vol. II p. 16-20;
Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume. (Jamshed in the Avesta and the Vedas by Hodivala), Bombay 1914 p. 50-57
Die Yäšt's Des Awesta Von H Lommel, Göttingen 1927 S. 196-203
Pavry Memorial Volume (König Yima and Saturn Von Hermann Collitz) London 1933 p. 86—108
Iranisches Namenbuch Von F. Justi, Marburg 1895 S. 144–5 und S.390 (Stammbäume).

پایان یادداشتهای پنج گاتها

فهرست واژه‌های اوستایی

که در این نامه آمده است

ـ ۴۳
ـ ۲۶۰ـ۴۰۲
ـ ۸۷
ـ ۵۲
ـ ۳۴۲
ـ ۴۰۲
ـ ۴۰۲
ـ ۸۷ـ۱۲۱ـ۱۲۵ـ۴۲۸
ـ ۱۷۰ـ۲۸۳
ـ ۵۰ـ۱۵۸
ـ ۱۲ـ۶۲ـ۲۱۸ـ۲۶۰ـ۳۰۵
ـ ۲۱۸ـ۲۵۵ـ۲۶۶
ـ ۳۸۰
۱۲
ـ ۲۸ـ۸۴ـ۲۵۹ـ۳۲۳
ـ ۲۸ـ۳۱۱
ـ ۱۶ـ۵۲
ـ ۵۲
ـ ۱۶۰
ـ ۲۵۳
ـ ۱۶۰ـ۲۱۵ـ۲۹۳ـ۳۴۳
ـ ۱۶ـ۵۲ـ۱۹۸ـ۲۱۳
ـ ۱۶
ـ ۱۶ـ۵۲ـ۱۹۲
۲۱۶
ـ ۳۴۳
ـ ۱۵۲ـ۲۸۸
ـ ۵۲
ـ ۲۲۵
ـ ۳۶
ـ ۳۶
ـ ۲۱۵
ـ ۲۹۳
ـ ۳۵۵
ـ ۳۵۵
ـ ۳۷۶
ـ ۴۱۸
۲۴۱
ـ ۱۶۶
ـ ۱۶۶ـ۳۲۱
ـ ۱۶۶
ـ ۱۶۶
ـ ۴۱۲
ـ ۱۷۰ـ۳۱۴
ـ ۳۷
ـ ۳۸ـ۸۴ـ۱۴۶ـ۱۵۶ـ۳۱۰
ـ ۹۵
ـ ۱۳۱
ـ ۱۳۱

۳۷۲
۶۵-۲۵۲
۲۱۰-۲۹۲
۲۹۲
۲۱۰
۳۵۱
۹۸-۳۳۷
۳۴۴
۳۴۱
۹۸
۱۵۰
۱۶۱
۶۴
۲۸۰
۶۴
۱۹۷
۳۹۵
۱۴۳-۱۷۳-۲۷۳-۳۲۶
۴۱۵
۲۰۰
۳۴۲
۳۴۲
۳۴۲
۲۴۰-۳۳۹-۴۱۸
۳۳۸
۷۱-۷۲-۸۰-۱۴۵-۱۶۳-۲۶۱
۷۲
۳۰۴
۳۴۹
۳۰۹
۹۶
۳۹۳
۳۳۵-۳۴۶
۸
۸
۳۵۲
۱۹-۸۰-۱۴۸-۱۶۰
۳۱۶
۷۹
۳۱-۸۶
۲۹۵
۲۳۲
۲۷۹
۳۵
۹۸-۲۰۲-۲۳۰
۱۲۶
۴۲۳
۳۰-۱۹۵
۱۱۸-۲۹۶
۳۱

۲۳۲
۲۳۲
۲۳۲
۲۳۲
۸۶
۳۲۰
۹۸
۹۱-۳۹
۲۶۰
۳۵
۲۳۳-۱۷۵-۲۰
۳۸۲-۱۱۹-۱
۷۰۶
۲۷۲-۱
۱۶۲-۱۵۷-۱۲۲
۳۸۲
۱۶۲
۲۶۹-۱۳۶
۴۲۲-۴۱۲
۱۳۶
۵۰
۱۷۵
۱۷۳
۸۰
۳۷۷
۳۰۹-۲۶۳-۲۵۸-۲۱۴-۸۰
۳۵۷-۳۴۸
۲۵۸
۱۸۶
۳۷۲-۲۲
۳۷۲
۲۹۷
۲۹۷
۳۲۴
۲۹۷
۲۳۴
۱۶۲
۲۴۸
۲۴۸-۷۰
۲۴۸-۱۵۰-۷۰
۵۱-۳۹
۱۷۰-۳۰
۷۹-۶
۳۵۱
۲۳۵
۲۷۳-۵۰
۲۵۳
۱۶۶
۲۹۷

۱۶۸-۳۷۵-۳۷۷
۳۱۶
۳۰۷
۲۵۲
۲۳۵
۳۷۶
۳۰۲
۳۷۱
۳۷۱
۳۷۱
۱۹۷-۲۳۱-۲۴۷-۲۸۴-۳۳۴
۳۷۲
۳۵۱
۳۷۲
۲۲۵-۲۴۸-۲۶۲
۳۱۶
۸۸-۱۷۹-۳۴۴
۳۲۳
۳۴۴
۳۲۳
۳۲۳
۱۸۶
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۶
۲۹۱
۱۰۶-۱۴۹-۲۶۴
۲۶۶-۳۴۹
۱۰۶-۳۰۶
۲۹۱
۵
۸۶-۳۵۰
۲۸۰
۱۲۲
۲۰۹
۴۱۵
۲۷۲
۱۹۵
۲۰۹
۱۳۷
۵۲-۶۱-۱۶۶-۲۴۱-۲۷۶
۱۱۰-۱۱۹-۲۵۱-۲۵۵
۶۵
۱۳۷-۲۶۳
۶۵
۲۷۴
۳۵
۱۱
۲۳۲

۲۳۲
۱۴۰-۵۱-۳۳۲
۱۷۵
۶۱-۵۲
۵۰
۱۹۹
۲۵۵
۲۴۱
۱۱۴
۳۳۰
۳۳۰
۱۶۶-۸۹-۵۱-۲۶
۲۶۳-۱۳۸
۹۱
۳۴۱-۱۱۹
۶۵
۲۷۵-۱۸۲-۱۰۲-۱۰
۱۷۹
۳۲۱
۳۷۸-۱۰۶
۳۸۰-۳۴۲
۳۴۲
۴۱۷
۳۴۲
۳۴۲
۳۹۵
۳۸۰
۳۸۰
۳۴۳
۲۹۶-۲۸۸
۳۴۳
۳۳۶-۳۱۴-۲۱۰-۱۹۶
۳۴۰
۲۳۹-۲۲۱-۱۷۹
۱۷۹
۱۴۴
۲۳۷
۳۵۷-۲۶۹-۲۴۲-۲۳۷-۱۴۴
۲۶۹
۲۸۱
۲۸۱
۲۸۱
۲۳۸
۲۸۱
۱۰۶
۱۰۶
۱۸۲
۴۲

۷۳
۷۳
۱۸-۲۵۶
۲۵۶
۲۵۶
۱۲۸
۸۲
۱۹۲
۹۱
۱۹۲
۲۴۵
۲۴
۵۱
۴۳-۲۹۹
۱۴۲-۳۱۶
۶
۳۳۵
۱۴۱-۱۴۲-۱۷۲-۲۹۳-۳۳۱
۶
۳۴۳
۱۱۷-۲۰۵-۲۱۰-۲۲۵
۲۵۶-۴۱۷
۱۹۶-۲۵۶-۲۶۷
۱۳۰
۱۹۶
۵۴
۲۷۵
۲۶۰
۲۷۴-۳۴۲
۸۲
۷۲
۱۳-۱۷۴-۲۲۰-۲۵۰
۱۴۷
۷۲
۳۳۳
۲۷۵
۳۳۹
۳۳۹
۲۲۳
۴۰-۲۰۵
۴۰
۳۳۳
۱۵۶
۱۵۶
۳۵۴
۱۶۰
۳-۱۹-۲۴
۱۸۲
۸۲
۷۲

۳۴-۸۱-۱۳۶-۲۱۳
۲۸۸-۳۸۱
۳۴-۸۱-۱۲۳-۱۷۲
۳۳۰-۴۰۹
۴۱۱
۳۵۰
۳۷۰
۴۵
۳۴-۸۱-۳۷۰
۱۰-۱۰۴-۲۲۰
۲۱۲
۷۱-۳۰۹-۳۴۸
۲۲۳
۶-۶۱-۸۳
۲۷۷
۶
۳۲-۸۸-۱۱۱-۳۸۱
۸۸
۸۸
۴۵-۱۶۲
۸۸
۱۳۴-۲۵۵-۲۹۹
۱۳۵
۱۵۵
۵۵
۳۹-۳۵۰
۳۱۱

â

۵
۱۱۴
۱۲۲
۱۷۸
۱۷۰
۹۸-۲۴۷
۲۷۴
۱۸۶
۳۱۳-۳۳۵-۳۳۶-۳۵۶
۳۳۵
۳۳۴
۳۰۸
۲۴۳
۲۴۳
۲۴۳
۱۱
۲۷۴
۲۷۴
۱۸۶
۳۱۷
۱۰۰
۲۵۳
۲۲۵

سوسه، ۸۶-۱۸۴-۱۸۵-۲۲۵-۳۰۶
۳۲۱
سوسه‌ا. ۸۶
سوسه‌ای. ۸۴
سوری‌ها. ۲۴۲
سوی «دشمنی» ۲۵۰
سوی. ۳۶
سی. ۱۷۰-۲۸۷
سیر. ۱۷۰
سیرگاه. ۲۴۱-۴۰۰
سیل. ۱۰۰-۱۳۵-۳۵۰
سیلی. ۱۰۹
سیلی. ۱۷۰-۲۸۷
سیم. ۲۳۳
سیمرغ. ۲۳۶
سیمین. ۲۳
سیمین‌ها. ۳۰۷
سینه‌ریز. ۱۱۵
سینه‌ریز «سر». ۱۸۳
شاهنامه. ۲۱۶
شب. ۲۳۳
شبانگاه. ۳۵۲
شادی «بخش». ۴۰
شاد. ۴۰
شادمان. ۴۰
شادی. ۴۰
شاهنامه. ۱۸۶-۳۴۶
شب. ۲۵۰-۲۵۲
شبانه‌روز. ۱۲۰
شبانه‌روز. ۱۲۰
شبدیز. ۳۲۵
شبستان. ۱۳۶
شبگیر. ۱۷-۵-۳۶۴
شبنم. ۲۸۲
شبه. ۳۷۴
شتاب. ۹۹
شتر. ۱۳۷
شخص. ۲۶۶
شدن. ۶۷-۳۲۲
شرم. ۲۶۱
شرمگین. ۲۶۱
شریف. ۲۶۳
شستن. ۱۷۹
شکار. ۱۲۰-۳۳۷
شکم. ۱۹-۵۴
شکوه. ۱۸
شکوهمند. ۴۱۱
شگفت. ۲۱۸
شگرف. ۱۷۲
شمار. ۱۹۱-۳۳۷

۳۴۶
۳۴۶-۳۵۷
۷-۱۱۱-۱۴۴-۲۱۸
۲۴۶-۳۰۳-۳۲۹
۸-۱۴۴-۳۲۴
۲۳۴-۲۴۵
۲۳۴-۲۴۵
۲۳۴
۲۳۴
۲۳۴
۲۳۴
۲۳۴
۲۵۵
۲۵۵
۲۳۴
۳۲۳
۲۱
۱۷۸
۴۶
۴۶
۴۶-۳۲۴
۲۱۰
۵۳-۲۱۰-۳۰۴
۱۷۷-۳۷۵
۳۶۰
۲۵-۱۶۰
۳۴۵
۱۶۵
۹۹
۳۰-۱۷۰
۲۳۵
۲۳۵
۳۰

ə

۴۰ ۱۱۹
۱۱۹
۳۴۳
۲۳-۲۹۴
۷۳-۱۷۱-۱۷۵-۲۱۰-۳۵۶
۱۶-۴۱-۷۲-۲۲۷-۳۲۵
۷۳-۳۲۸
۷۳-۳۴۷
۱۰۶
۱۶-۷۳-۲۴۵-۳۵۲
۷۳
۷۳
۴۱
۴۱-۷۳-۳۳۴-۳۸۲

ā

ahmāi raēbyō 73
ahmāi raēbyō 73–258
ahmāi raēbyō 73–135–258

ə̄

aēnanhē 43–199
aēsmō 25–160–302
aēšąm 170–302
aēšō 25
aēšəmō 150
aēuuō 93
aēuuōi 87–93
aēuuōi 185
aēuuōi 185–192–218–252
aēuuōi 43
aēuuōi 361
aēuuōi 61

ā

āsmō 25
āsnāi + 2 266
āsnāi 183

a

aŋhē 85–259–268
aŋhō 223–287–306–354–360
aŋhō 99–101
aŋhō mainiiū 306
aŋhō 198
aŋhō 299–252
aŋhō 198–299

i

i 93
imā 93–202
imā 221
imā 93
imā 296
imā 373
imā zaraθuštrō 198
imā zaraθuštrō 198
imā zaraθuštrō ahmāi raēbyō 198
imā zaraθuštrō aēšəmō 198
ištī 87
ištīm 87
ištōiš 376

۱۵۲_۲۲۹
۱۴۹
۱۱_۵۰_۱۵۸_۲۱۶_۲۲۲_۳۳۳
۳۶۶
۴۰۵
۳۶۶
۱۱_۳۴۳
۳۳۳
۲۸۲
۲۱۶
۲۲۲_۳۰۳
۱۷۷
۱۷۷_۳۲۳
۳۲۷
۳۶۰
۱۲_۱۰۴_۱۷۰_۲۱۸_۲۲۹_۲۶۰
۳۲۵_۳۸۰
۲۶۰
۳۴۱
۳۴۱
۱۰۴
۳۳۴
۳۶۱
۲۶۶

۶۲_۳۰۵
۲۸۹
۱۲۲_۲۰۵
۱۲۳
۱۷۰_۳۱۴_۳۵۹
۳۲۵
۳۴۱

ī

۲۰_۳۷۱
۲۰_۳۸_۲۶۶
۲۰
۳۳۰
۳۷۹
۳۷۱
۱۵۸
۱۵۷_۱۵۸_۱۹۳_۲۴۶_۲۷۴
۲۹۶_۲۹۹_۳۱۳_۳۳۲_۳۴۵
۲۰
۱۶۳_۳۴۱
۵۱
۵۱
۳۳۶
۴۶_۱۷۷_۳۲۴_۳۲۹_۳۴۰
۳۴۴

u

دهمد ۲۶۲

دلیل ۳۶_۳۳۹

دلیل ۱۶_۲۶_۱۵۹_۲۱۹_۲۴۲

۲۶۲

دلیل ۲۷۵_۴۱۴

دلیل ۲۷۴

دلیل ۲۳۰

دلیل ۱۸۳

دلیل ۲۳۰

دلیل ۱۱۰

دلیل ۲۳۰

دلیل ۳۶_۳۳۹

دلیل ۳۳۹

دلیل ۳۳۹

دلیل ۸۵_۱۸۱

دلیل ۸۵_۱۸۴_۲۰۱_۲۰۷

۲۶۶_۳۱۱_۳۴۹

دلیل ۲۶۹

دلیل ۹۱_۱۱۰_۳۸۲

دلیل ۳۵

دلیل ۲۳۲

دلیل ۵

دلیل ۸۴

دلیل ۸۴

دلیل ۸۴

دلیل ۲۶۴

دلیل ۲۰۰

دلیل ۲۱۷

دلیل ۷

دلیل ۴۱۸

دلیل ۲۵۹

دلیل ۳۱۷

دلیل ۳۱۷

دلیل ۳۵۴

دلیل ۲۱۴

دلیل ۲۱۴_۳۴۸

دلیل ۹۳_۱۰۳

دلیل ۳۶۶

۴۰۶_۴۳۲

دلیل ۴۱۸

دلیل ۱۳۹_۲۷۰_۲۹۵_۲۹۹

۳۳۸

دلیل ۹_۲۴۲

دلیل ۲۳۳_۳۱۱

دلیل ۲۳۳

۲۳۳
۲۳۳
۶۳-۱۹۵
۶۳-۲۰۴
۲۴۳
۶۴-۱۶۳
۶۴-۲۰۴
۶۴-۲۴۳
۲۴۰-۴۰۰
۹۳-۹۶-۱۹۸-۲۵۳
۹۳-۲۷۹
۶۳
۶۳-۲۰۹
۳۵۷
۹۳
۹۸
۲۴۳
۶۳
۶۳-۳۳۷
۶۳
۶۳-۱۴۳
۶۳-۳۲۷
۲۴۳
۵-۱۰۲-۱۱۹
۲۴۶-۲۶۷
۱۹۲
۲۵۹-۳۸۴
۲
۲
۲-۳۴۰
۲۴۱
۳۳۴
۳۵
۲۹۶
۱۰۲-۱۱۹-۲۲۸-۲۴۱
۱۸۴
۱۸۴
۲۴۱
۲۸۸
۲۲۰-۲۷۳
۲۲۰
۲۸۲
۲۹۳
۲۴۱
۳۵
۲۷۵
۱۱۸
۱۱۷-۱۸۸-۲۰۵-۲۲۵
۳۴-۹۵-۱۸۳-۲۰۷-۲۹۶
۳۴۹-۳۵۹

۱۱۷–۲۰۵
۹۵–۳۰۹
۲۲۳
۲۵۷
۵٤
۱٦۷–۱٦۹
۲۳۷
۲۳۷
۱٦۹–۱۹۷
۱٦۷
۱٦۹
۱٦۹–۱۹۷

fû

۲٦۲
۳۱۵
۲۷٦

K

۲۲۹–۳۱٤
۸۷
۸٦
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰–۲۳۹
۳۷۱
۳۷۰
۳۷۰
۳۷۰
۲۷۰
۳۱–۲٤۸
۵۱–۳۱٤
۳۱–۲۲۸–۲٤۲
۵۱
۲۳–۲۵۱–۳۰٤
۱٦۱

۲۷۳
۲۷۳
۲۷٤
۱۷۷
٤۲۱
۱٦۵–۲٤٦–۲۵۹–۳۸٤–۳۸۹
۲٤٦
٤۹–۸۸–۱۳۸–۱۹۷–۲۳۹–۲٤۱
۲٦۷
۲۵۹–۳۱٦–۳۸٤–۳۸۵
۳۸۷
۱٤۷
۱۲۹

g

ی سپنتمان ۲۱۳-۳۵۵
ی سپنتمان کی ۲۷-۱۵۹-۱۶۴-۲۷۴
ی سپنتمان گئی ۱۲۶
ی سپنتمان گئی وئیسپ ۳۵۸
ی سپنتمان گئی وئیسپ ۴۲۶
ی سپنتمان گئی ۱۲۶
ی سپنتمان یسنه ۱۹۰
ی سپیتامه ۲۸۳
ی سپیتامه ۱۲
ی سپیتامه ۲۸۳
ی سپیتامه ۵
ی سپیتامه ۲۸۹
ی سپیتامه ۲۰۰
ی سپیتامه کی ۱۵۹
ی سپیتامه گئی ۲۷۴
ی سپیتامه کروسه ۳۴۱
ی سپیتامه کروی ۳۴۱-۳۶۰
ی سپیتامه ۲۷
ی سپیتامه ۳۸۷
ی سپیتامه ۴۷-۱۱۲
ی سپیتامه ۴۷-۱۱۲
ی سپیتامه ۱۱۲-۲۸۹
ی سپیتامه ۴۰
ی سپیتامه ۶۵-۳۴۵

ی سپیتامه گئی ۱۵۹
ی سپیتامه ۷۹-۲۸۱
ی سپیتامه کی ۲۳۲-۳۰۹
ی سپیتامه یسنه ۹۶
ی سپیتامه ۴۸-۶۵-۹۶-۱۳۲-۲۶۰-۳۲۶
ی سپیتامه کی ۲۳۲
ی سپیتامه کی ۲۳۲
ی سپیتامه کی یسنه ۳۰۸
ی سپیتامه یسنه ۱۳۲
ی سپیتامه یسنه ۴۸
ی سپیتامه یسنه ۲۲۶
ی سپیتامه گئی ۲۶۰
ی سپیتامه ۱۱۱-۲۷۰
ی سپیتامه ۱۴۵-۱۵۰-۱۶۵-۳۸۵
۳۸۷
ی سپیتامه ۲۳۸

x

ی سپیتامه ۴۱۶
ی سپیتامه ۲۹۲
ی سپیتامه ۳۵۶
ی سپیتامه ۲۹۲
ی سپیتامه ۲۹۲
ی سپیتامه ۲۹۲-۳۷۷

۱۴۵-۱۲۴-۸۷-۵۵-۴۳-۸
۲۶۷-۲۶۶-۱۸۸-۱۶۸
۲۳۷-۱۶۸-۴۳-۰
۲۳۷-۰
۲۳۷
۲۳۷-۰
۲۳۷-۰
۱۷
۳۱۴-۰
۱۶۸
۱۳۵-۰
۳۴۱-۰
۲۵۲-۰
۱۵۰-۰
۳۴۷-۲۷۹-۲۱۸-۲۰۷
۳۵۹
۲۳۷-۰
۵۰-۰
۳۴۱-۳۳-۸-۰
۱۳۷-۰
۳۵۰-۱۵۲-۰
۸۳-۰
۲۹۹-۰
۲۲۱-۱۶۸-۵۵-۰
۳۵۲-۰

۳۷۷-۰
۸۲-۰
۱۶۵-۱۵۷-۱۴۸-۱۰۹-۴-۰
۳۱۷-۳۰۹-۲۹۹
۴-۰
۳۶۸-۱۰۹-۴-۰
۱۹۴-۱۵-۰
۳۵۶-۲۹۲-۰
۳۵۶-۲۹۲-۰
۳۷۷-۲۹۲-۰
۲۸۲-۰
۲۸۲-۰
۳۷۸
۲۸۱-۰
۲۸۲-۰
۲۸۲-۰
۳۱۷-۲۸۲-۰
۸۲-۰
۸۲-۰
۸۲-۰
۲۹۲-۰
۱۱
۱۱-۰
۳۹۴-۰
۴۲۵-۱۵۳-۰

۲۷۴ ۰ ۲۲۴-۱۵۵-۹۹-۸۳-۴ ۰
۳۵۰-۴ ۰
۹۹ ۰
۳۷۱-۵۲-۲۴ ۰
۳۷۱ ۰
۵۲ ۰
۳۲۶ ۰
۱۹۲-۱۸۰-۶۱-۵۲ ۰
۲۲۷
۱۳۷ ۰
۱۶۰ ۰
۴۶
۴۶ ۰
۱۳۷ ۰

gh

۲۸۹ ۰
۲۸۹ ۰

č

۲۴۴ ۰
۲۷۴ ۰
۳۶۲-۲۷۴ ۰
۲۷۴ ۰
۲۷۴ ۰
۱۹۷ ۰
۳۵۴ ۰
۳۵۴
۳۵۴ ۰
۳۵۴ ۰
۲۷۸ ۰
۲۵۵ ۰
۴۹ ۰
۳۵۵ ۰
۱۸۶ ۰
۲۳۸-۱۰۳ ۰
۱۰۳ ۰
۱۸۶ ۰
۱۸۶ ۰
۱۸۶-۱۶۰-۱۲۲-۱۱۱ ۰
۳۴۲-۲۶۷
۳۱۴ ۰
۳۶۷-۲۴۴ ۰
۲۵۱ ۰
۴۱۷ ۰
۲۰۴ ۰
۲۹۹ ۰

۲۸۸
۱۷۲
۱۰۰
۲۶۸-۳۳۵
۲۴۱-۲۶۷
۳۹-۲۲۸
۱۵۵-۳۲۱
۱۵۵-۲۲۴-۲۶۷
۸۹-۱۰۰-۱۷۲-۳۵۲
۲۲۸
۲۵۸
۷۷-۱۴۰-۱۴۵-۱۷۹-۲۶۱
۱۴۰-۱۹۲
۱۴۰-۲۵۴
۱۰۰-۱۶۲-۲۰۹
۲۳۹
۳۵۳
۲۰۴
۳۵۸
۸۹-۳۴۷-۴۰۴
۱۰۰-۳۱۰
۸۹-۲۴۶-۳۰۳-۳۱۷-۳۵۸
۳۶۲
۱۰۰
۱۰۰-۲۳۹-۲۶۸-۳۰۴-۳۴۷
۲۴۹
۲۰۹
۳۸
۱۰۰-۲۰۴-۲۵۴
۲۵۴
۲۴۹

ǰ

۱۶۶
۱۶۶-۳۱۶-۳۷۸
۲۸۹
۲۵۵
۳۳۸
۳۱۴
۵-۷۹-۸۴-۱۲۲-۲۸۸
۳۵۸
۳۶۳
۲۸۸
۲۵۶-۲۸۹
۲۸۹
۴۲۴
۲۹۳
۳۷۸
۲۸۹-۳۷۳

۱۲۲ ۰۳۲+۰۳۱۰۳۰۳۰۳

ابرو ۲۷۱
ابروئیدن ۲۷۱
ابروئیدنی ۲۷۱

d

دادن ۳۵۹
دادن ۹-۱۱۵-۱۳۸-۱۸۷-۲۰۳
دادن ۳۷۲
دادن ۲۵۷
دادن ۱۸۷-۲۱۵
دادن ۱۸۷
دادن ۳۸-۸۴
دادن ۱۴۸
دادن ۲۹۹
دادن ۲۲۲
دادن ۲۴۶
دادن ۱۰۶
دادن ۱۴۶-۳۲۲
دادن ۱۴۶-۳۰۶
دادن ۲۶۱
دادن ۱۷-۱۴۴
دادن ۱۴۴
دادن ۱۷-۱۹۳
دادن ۱۲۹

ابر ۲۴۱-۹۵
ابر ۲۰۱-۹۵
ابر ۱۲۰
ابر ۱۲۱
ابر ۲۳۶-۱۳۷
ابر ۱۳۷
ابر ۱۳۷
ابر ۱۳۷
ابر ۲۹
ابر ۱۸۴-۸۵
ابر ۳۱۱-۲۶۹-۲۹
ابر ۱۱
ابر ۳۶۷
ابر ۳۶۹
ابر ۳۱۳
ابر ۲۱۲
ابر ۲۱۲
ابر ۳۴۳-۲۹-۱۱
ابر ۲۲۴
ابر ۲۲۴
ابر ۲۲۴
ابر ۲۲۴
ابر ۳۶۷
ابر ۳۹۴
ابر ۳۹۵-۳۹۴-۲۷۱

وندیداد ۲۴۵
وندیداد ۱۹۵-۲۱۵-۳۵۰
وندیداد ۱۳۱-۲۲۴
وندیداد ۲۲۴
وندیداد ۱۹۵-۲۱۵
وندیداد ۹۳-۳۶۶
وندیداد ۹
وندیداد ۲۴۳
وندیداد ۱۱۳
وندیداد ۳۲۹
وندیداد ۲۹۶
وندیداد ۱۲۳-۲۰۴
وندیداد ۸۴-۱۴۹-۲۱۵-۲۵۲-۳۶۴
وندیداد ۳۶۴
وندیداد ۳۶۴
وندیداد ۸۴-۲۵۲-۳۷۷-۳۷۹
وندیداد ۲۸۴
وندیداد ۲۸۴-۲۹۸
وندیداد ۲۱۹-۲۸۴
وندیداد ۲۸۴
وندیداد ۱۲۹
وندیداد ۲۸۴
وندیداد ۱۴۸
وندیداد ۸۴-۱۱۴
وندیداد ۱۱۴
وندیداد ۱۱۰-۱۴۳-۲۰۸-۲۲۱-۲۳۱
۲۷۵-۲۷۹-۲۸۳-۳۲۲-۳۴۹
وندیداد ۹۴-۱۳۷-۲۲۱
وندیداد ۱۶-۹۴
وندیداد ۹۴-۱۷۵
۲۰۹
وندیداد ۹۴
وندیداد ۹۴
وندیداد ۹۴
وندیداد ۲۷۵
وندیداد ۱۲-۶۴-۱۶۴-۲۲۵
وندیداد ۲۲۵
وندیداد ۶۴
وندیداد ۶۴-۱۶۴
وندیداد ۱۲
وندیداد ۲۱۳
وندیداد ۲۵۳-۳۷۹
وندیداد ۲۵۴
وندیداد ۲۸-۲۸۴
وندیداد ۱۷۸
وندیداد ۲۹
وندیداد ۱۷۸
وندیداد ۲۹
وندیداد ۲۹
وندیداد ۲۹

وسپ ۲۹
وسپ-وا ۲۹
وسپ ۲۹
وسه ۱۳۰
وسه ۲۲
وسه ۱۸۹
وسه ۱۸۹
وسه ۲۲
وسو ۸۰-۲۸۷-۳۴۸-۳۶۱
وسو ۲۷۱
وسو ۲۲۸
وسه ۱۶۹-۲۸۴
وسه ۱۲۹-۲۷۳-۲۷۷-۳۱۷
وسه ۵-۹-۱۶-۴۸
وسه ۱۰۶-۳۶۲
وسه ۲۱۷
وسه ۱۷۱-۲۹۶-۳۲۶-۳۵۷-۳۶۱
وسه ۲۴۲-۳۳۸
وسه ۳۱۸
وسه ۳۳
وسه ۳۵۹
وسو ۳۴۹
وسه ۲۳-۱۶۱-۲۹۵-۳۳۵-۳۴۷
وسه ۱۲۳
وسه ۲۳۰-۲۳۶-۳۰۹
وسه ۲۱۵
وسه ۳۹۴
وسه ۱۹۱
وسه ۱۰۹-۲۸۳-۳۱۲
وسه ۱۰۹-۲۱۴-۳۴۸-۳۵۱
وسه ۳۳
وسه ۲۹۰-۳۳۷
وسه ۱۱۸
وسه ۵-۲۵۲-۳۵۱
وسه ۱۱۰
وسه ۲۲۱
وسه ۱۴۳
وسه ۱۶
وسه ۳۸۲
وسه ۳۳۵
وه ۳۶۴
وه ۱۴۹
وه ۲۳۹
وه ۲۳۹
وه ۲۳۹-۳۰۵
وه ۸۴
وه ۱۲۶-۱۲۹-۱۶۳-۲۶۹
وه ۱۲۶-۲۶۷-۳۳۶
وه ۲۰۸

وهیشتوایشتی ۲۳۱
وهیشتوایشتی ۲۰۸
وهیشتوایشتی ۳۷۹
وهیشتوایشتی ۳۷۹
وهیشتی ۲۸
وهیشتیمنگهه ۱۹۳
وهیشتیمنگهه ۹۸
وهیشتیمنگهه ۴۲۲
وهیشتیمنگهه ۳۷۴-۳۸۰
۴۲۲
وهیشتیمنگهه ۲۶۹
وهیشتیمنگهه ۱۶۰
وهیشتیمنگهه ۳۴۵
وهیشتیمنگهه ۱۸۷
وهیشتیمنگهه ۳۲۲
وهیشتیمنگهه ۳۰۵
وهیشتیمنگهه ۱۸۹-۲۵۸
وهیشتیمنگهه ۳۶۶
وهیشتیمنگهه ۳۲۴
وهیشتیمنگهه ۲۵۵-۲۶۸-۲۶۹-۳۱۳-۳۲۴-۳۲۹
۳۳۵
وهیشتیمنگهه ۱۰۹-۲۰۰-۲۳۶
وهیشتیمنگهه ۲۶۶
وهیشتیمنگهه ۲۸۴
وهیشتیمنگهه ۲۸۴
وهیشتیمنگهه ۲۶۴
وهیشتیمنگهه ۲۶۴
وهیشتیمنگهه ۲۵۰
وهیشتیمنگهه ۱۳۶
وهیشتیمنگهه ۱۸۷-۲۱۵-۲۱۷-۲۴۲-۳۴۵-۳۵۹
وهیشتیمنگهه ۲۳-۶۵-۷۵-۱۱۵-۲۴۶
وهیشتیمنگهه ۲۱۹
وهیشتیمنگهه ۲۸۴
وهیشتیمنگهه ۲۸۳
وهیشتیمنگهه ۲۵۳
وهیشتیمنگهه ۳۱۲
وهیشتیمنگهه ۲۱۵
وهیشتیمنگهه ۴۱-۱۳۶
وهیشتیمنگهه ۲۶۳-۲۷۰-۳۶۷
وهیشتیمنگهه ۴۰۴
وهیشتیمنگهه ۲۶۳
وهیشتیمنگهه ۴۰۱
وهیشتیمنگهه ۳۲۸
وهیشتیمنگهه ۲۳۴
وهیشتیمنگهه ۴۱۴
وهیشتیمنگهه ۷۷-۷۸-۱۳۲
وهیشتیمنگهه ۷۸-۱۰۴-۲۷۷
وهیشتیمنگهه ۷۷-۳۱۰-۳۹۰
وهیشتیمنگهه ۷۸-۳۱۹
وهیشتیمنگهه ۷۷-۳۲۳

وَرِنَ- ۷۹
وَرِنَ-ءَ{نْ. ۷۷-۳۳۱
وَرِنَ-نُ-دَ. ۷۷-۱۵۶-۲۶۱
وَرِنَ-سَ-ءَ{نْ. ۷۷-۱۲۴-۱۹۹
۳۳۱
وَرِنَ-ءَ{نْ. ۷۸-۱۳۷-۳۷۴
وَرِتِ. ۷۷-۱۳۲
وَرِلَ. ۷۷-۷۸-۹۳
وَرِلَ-ءَ{نْ. ۷۹
وَرِلَ-نْ. ۱۰۹
وَرِلَ-مَ. ۹۳
وَرِلَ-نْ-مَ. ۷۹
وَرِلَ-رَ-مَ. ۷۷-۲۸۸
وَرِلَ-وَ{نْ. ۳۳۱
وَرِلَ-وَ{نْ. ۷۷
وَرِلَ-وَ. ۷۴-۳۵۱
وَرِلَ-وَ{نْ ۷۴
وَرِلَ-ءَ{نْ. ۳۳۱
وَرِلَ-سَ-ءَ{نْ. ۷۷-۳۳۱
وَرِلَ-سَ-نْ-مَ. ۷۹-۳۲۴
وَرِلَ-سَ-ءَ{نْ. ۷۸-۳۷۹
وَرِلَ-سَ-ءَ{نْ-ءَ{نْ. ۷۸-۳۷۷
وَرِمَ. ۱۴۳-۳۲۸
وَرِمَ-سَ. ۱۴۳-۱۶۴
وَرُ. ۱۶۶-۲۶۰-۴۱۴
وَرُ-نْ-دَ-سَ-نْ. ۴۱۴
وَرُ-نْ-دَ-مَ-نْ. ۴۱۵
وَرُ-ءَ{نْ. ۱۶۶
وَرِ{. ۳۶۴
وَرِسَ. ۲۱۷-۳۱۲
وَرِ*. ۲۵۱
وَرَ. ۲۶۱
وَرَ-نْ-سَ. ۱۷۰-۳۱۴
وَرَ-نْ-ءَ{نْ ۱۶-۲۰۱-۲۴۷
۲۸۸-۳۸۰
وَرَدْ. ۴۱
وَرَ-وَ. ۲۵۲
وَرَ-وَ{نْ. ۲۵۲-۳۷۹
وَرَ-وَ*{نْ. ۲۵۲
وَرَ-وَ{. ۲۵۲
وَرَ. ۸۴-۱۶۰
وَرَ*{. ۲۳۴
وَرَ{. ۱۸۰
وَرَ{-ءَ{نْ. ۱۸۰
وَرَ. ۱۶-۹۴-۱۴۹
وَرَ-سَ-ءَ{نْ. ۹۴
وَرَ-نْ-*. ۳۴-۸۱-۱۲۳-۱۲۴
۱۷۲-۲۱۳
وَرَ-نْ-ءَ{نْ. ۳۴
وَ*. ۳۱۲

واژه‌ها ۱۹۴-۳۸۲
واژه‌ای ۱۹۴
واژه‌شناسی ۲۷۹
واژه‌ها ۱۹۴
واژه‌ها ۳۴
واژه‌ها ۳۴-۹۶-۱۲۶-۱۷۴-۲۴۹
واژه‌های ۳۷۴
واژه‌های کهن ۱۲۷-۱۶۴-۲۹۳
۳۳۱
واژه‌های نامأنوس ۳۴
واژه‌های نامفهوم ۳۴
واژه‌های نامفهوم ۴۲۹

th

هاتف ۲۳۱-۳۱۳
هاتف زرتشت ۳۳
هاتف زرتشت ۳۳-۱۷۳-۲۹۳
هاتف‌های ۲۷-۴۵
هاتف‌های ماه ۲۷
هاتف‌های نامفهوم ۳۱۳
هاتف‌ها ۲۳۱-۳۱۳
هاتف‌ها ۱۳۰-۲۱۱-۲۲۷-۳۰۸
هاتف‌ها ۲۰۱
هاتف‌های ۴۵
هاتف‌های ۱۲۲
هاتف‌های ۲۴۰-۴۰۰
هاتف‌ها ۱۹۱-۲۸۴
هاتف‌های ۱۹۱-۲۸۴
هاتف‌ها ۱۹۱
هاتف ۱۹۴
هاتف ۱۹۴
هاتف ۱۹۴-۳۳۳
هاتف ۱۹۴
هاتف ۱۹۳
هاتف ۱۹۴
هاتف ۱۹۷
هاتف ۴۰۹
هاتف ۲۴۰-۴۰۰-۴۰۸
هاتف ۴۰۸
هاتف هاتف ۳۹۸
هاتف ۱۹۱

t

هوشیاری ۱۰۱-۳۲۱
هوشیاری ۱۶
هوشیاری ۱۷
هوشیاری ۱۶
هوشیاری ۱۷

p

۳۴۲
۳۴۰_۳۶۳
۲۱۵
۲۱۵
۳۴۰_۵
۲۷۳
۲۷۳
۲۱۹
۱۵۰
۱۸۸
۳۷۷
۱۱۱_۲۲۹_۲۷۰
۲۴۴
۱۱۳_۳۴۰
۳۴۰_۳۵۹
۳۵۹
۱۱۲_۱۱۳_۱۷۵_۲۰۲_۲۱۰
۳۳۶_۳۵۶
۱۱۲
۱۱۳_۲۷۸
۳۴۰
۲۳۲
۳۱۹
۱۱۲
۲۴_۲۵۰_۲۹۰_۳۰۷_۳۱۹_۳۵۳
۳۸۱_
۲۷۷_۳۰۰
۳۵۳
۱۱۹_۳۰۷_۳۷۶
۱۰۰
۴۱۰
۳۰۰
۳۸۱
۲۵۹
۳۱_۱۷۸_۲۱۵_۲۴۸
۱۷۸
۱۹۴
۱۹۴
۱۷۸
۳۰۰
۳۰۰
۲۵۱
۳۷۸
۱۵۰_۳۰۴
۲۱۸
۲۱۸
۴۱۰
۴۲_۱۲۵_۲۶۷_۲۷۳_۳۳۳
۲۵۹
۲۵_۱۶۴_۲۵۳_۲۵۹_۲۷۶

ا ۳۴۰

ا ۲۷۶_۱۶۴

ا ۳۳۴

ا ۲۸۸

ا ۲۸۳

ا ۳۵۳

ا ۳۵۳_۳۳۹_۳۰۷

ا ۳۰۷

ا ۱۲۵

ا ۳۳۹

ا ۱۲۵

ا ۲۵۰_۲۴

ا ۲۴۲

ا ۳۱

ا ۲۴۸

ا ۸۴

ا ۳۸۰

ا ۳۸۱

ا ۳۵۳

ا ۳۳۴_۳۰۵_۲۲۴_۱۵۰

ا ۴۰۱

ا ۴۰۰_۲۴۰

ا ۲۵۴_۲۵۳

ا ۴۰۸_۱۰۱

ا ۲۵۹

ا ۱۱۱

ا ۲۳۷

ا ۲۴۱_۱۱۱

ا ۳۳۴_۲۵۸

ا ۲۵۸

ا ۳۵۱_۲۷۰_۲۴۰

ا ۲۲۴

ا ۳۰۳_۱۱۱

b

ا ۱۳۴

ا ۱۲۱

ا ۲۳۶_۶۹

ا ۶۹

ا ۹

ا ۱۶۹

ا ۱۱۵

ا ۳۴۵_۱۵۵_۱۱۵

ا ۱۱۵

ا ۱۱۵

ا ۳۳۶_۳۰۴_۱۸۳_۱۱۵

ا ۳۳۶

ا ۱۱۵

ا ۱۱۵

ا ۸۵-۳۸۹
ا ۸۵
ا ۸۵
ا ۳۸۹
ا ۱۸۳
ا ۲۶-۸۹
ا ۱۴-۸۹-۱۱۹-۱۶۹-۲۸۵
ا ۱۴-۲۸۵
ا ۱۱۹
ا ۱۵۸
ا ۱۸۲
ا ۴۲۱
ا ۳۸۹
ا ۱۵۸-۱۹۹-۲۴۰-۳۱۱
۳۵۹
ا ۳۱۱
ا ۴۱۵
ا ۳۸۸
ا ۸۵
ا ۲۳۹
ا ۲۶۱
ا ۱۳۴
ا ۱۳۴
ا ۱۹۷
ا ۱۲۱
ا ۶۹-۲۳۶
ا ۶۹-۲۳۶
ا ۲۳۶
ا ۲۶-۸۹-۹۱-۱۸۳-۲۱۶-۲۵۶
ا ۱۳۸
ا ۱۲۱
ا ۳۷۵
ا ۱۴۷
ا ۱۳۸
ا ۲۱۶-۲۵۶
ا ۱۹۷
ا ۲۶۶
ا ۲۷۰
ا ۲۷۱
ا ۲۷۱

f

ا ۱۱۱-۳۶۹
ا ۳۱-۴۰-۲۱۵-۲۵۱
ا ۴۰
ا ۴۱
ا ۸۸-۲۰۶-۴۲۴
ا ۴۲۰
ا ۳۰۰-۳۴۳

۱۸۶
۳۲۷_۲۴۷_۱۸۰_۸۳
۳۲۷_۱۴۳
۳۲۵
۳۰۶
۳۶۶_۸۳
۱۶۵
۳۰۹
۲۲۲
۲۴۲
۱۵۰_۱۰۰
۱۵۰
۴۳
۳۴۶_۱۳۱
۱۸۷_۱۳۲
۱۸۷
۱۲۶
۲۶۸_۱۲۶
۱۴۳
۱۴۸_۱۴۳
۱۴۸
۲۳۹
۱۱۴
۱۱۴
۹

۲۴۷
۱۸۰
۲۴۲_۲۱۵_۳۱
۱۲۱_۳۱
۳۲۶
۳۲۶
۳۲۶
۴۱
۳۴۰_۶۵
۲۹۴_۲۰۲
۳۴۰
۵۵
۳۲۲
۴۲۴_۸۸
۴۲۰_۲۰
۳۸۲_۴۴
۲۶۵_۲۴۲
۴۱_۵
۱۰۲
۳۷۳_۲۰۵
۲۷۸
۲۱۹_۵۵
۲۱۹_۵۵
۲۲۱

اشو ۱۸۳-۲۰۵-۲۱۴-۲۴۶-۲۵۹
۲۷۳-۲۹۳-۲۹۴
اشوبهشت ۲۵۹
اشم وهو ۱۸۳
اشه وهیشت ۲۱۴
اشهوخشت ۲۴۶
اشه ۱-۲۷۲
اشه-ایشتی ۲۵۰
اشه... ایوخشی ۲۵۳
اشه ایزنت ۴۰۷
اشه زوشت ۲۲
اشه زوشتره ۳۲۷
اشه-وانو ۴۴
اشه رنیه ۲۰۳-۳۰۶
اشه اسکرد ۳۹۵
اشه ایزیه ۲۷۵
اشه زوشترم ۲۶۵
اشیرا ۷۴
اشیه ۴۰۸
اشیه وهیه ۲۷۷
اک ۴۱-۲۲۳
اک-منو ۲۷۸
اک-منه ۲۷۸
اک... کاسه ۲۹۰
اک... کرپه ۲۸۱
اکتومنت ۲۷۷
اک... زشتومنت ۲۶۵
اک... زیریه ۲۵
اکمن ۲۸۷
انگره ۲۲۳
ایر ۳۹-۲۲۲-۳۹۴
ایرا ۳۳۲
ایریامن ۳۹
ایرین ۴۰-۲۲۲-۲۲۸-۲۷۴-۳۹۴
ایرین ۳۹۳
ایزمی ۱۸۶
ایزیه ۴۳
ایشم ۱۱۴-۳۲۸
ایشی ۴۲-۱۱۴-۲۷۳-۳۱۰
ایشیرنگهه ۴۲-۱۱۴
ایشیرنگهه ۳۲۴
ایشیرنگه ۳۱۰

n

ن ۳۱۱
نمنگهه ۱۵۲-۲۱۵-۲۲۱
نمنگهه ۴۵-۲۶۲-۳۲۲
نمنگهه ۴۵

۱۴۹
۱۴۹
۱۴۸
۱۷۴-۳۳۶
۱۷۴
۱۷۴
۱۷۴-۲۸۹-۲۲۲-۱۵۹-۲۰-۳۱۲
۱۹۸
۲۸۹
۲۸۹-۶۷
۳۶۳-۷۸
۲۴۹-۲۵۲
۲۶۶-۲۱۷-۱۹۱-۱
۳۴۷-۳۳۷
۱۷۹
۱۷۹
۲۷۲
۱۹۰
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۱
۳۱۱
۲۶۲-۱۶۸-۱۱۴
۳۶۳
۳۷۴-۳۵۹

۲۶۲
۱۳۸
۳۹۵
۳۹۵
۱۷۴
۱۷۴
۱۷۴
۲۹۳-۲۷۱
۲۷۱
۲۹۳
۲۳۲
۲۹۳
۳۰۹
۲۷۲-۱۰
۴۱۵
۲۲۲-۱۹۰-۱۵۹-۷۷-۶۷-۲۰
۳۷۳-۲۸۹
۳۸۰
۳۸۰-۲۳۰
۳۱۰-۶۷
۳۵۲
۳۵۹-۳۵۶-۱۵۰-۱۴۸
۱۴۹
۱۴۹

۳۵۶ ،۳۰۴ ،۲۹۷ ،۲۹۵ ،۲۹۴ ،۲۹۳ ،۲۹۲ ،۲۹۱ ،۲۹۰ ،۲۸۹ ،۲۸۸ ،۲۸۷ ،۲۸۶ ،۲۸۵ ،۲۸۴ ،۲۸۳ ،۲۸۲ ،۲۸۱ ،۲۸۰ ،۲۷۹ ،۲۷۸ ،۲۷۷ ،۲۷۶ ،۲۷۵ ،۲۷۴ ،۲۷۳ ،۲۷۲ ،۲۷۱ ،۲۷۰ ،۲۶۹ ،۲۶۸ ،۲۶۷ ،۲۶۶ ،۲۶۵ ،۲۶۴ ،۲۶۳ ،۲۶۲ ،۲۶۱ ،۲۶۰ ،۲۵۹ ،۲۵۸ ،۲۵۷ ،۲۵۶ ،۲۵۵ ،۲۵۴ ،۲۵۳ ،۲۵۲ ،۲۵۱ ،۲۵۰ ،۲۴۹ ،۲۴۸ ،۲۴۷ ،۲۴۶ ،۲۴۵ ،۲۴۴ ،۲۴۳ ،۲۴۲ ،۲۴۱ ،۲۴۰ ،۲۳۹ ،۲۳۸ ،۲۳۷ ،۲۳۶ ،۲۳۵ ،۲۳۴ ،۲۳۳ ،۲۳۲ ،۲۳۱ ،۲۳۰ ،۲۲۹ ،۲۲۸ ،۲۲۷ ،۲۲۶ ،۲۲۵ ،۲۲۴ ،۲۲۳ ،۲۲۲ ،۲۲۱ ،۲۲۰ ،۲۱۹ ،۲۱۸ ،۲۱۷ ،۲۱۶ ،۲۱۵ ،۲۱۴ ،۲۱۳ ،۲۱۲ ،۲۱۱ ،۲۱۰ ،۲۰۹ ،۲۰۸ ،۲۰۷ ،۲۰۶ ،۲۰۵ ،۲۰۴ ،۲۰۳ ،۲۰۲ ،۲۰۱ ،۲۰۰ ،۱۹۹ ،۱۹۸ ،۱۹۷ ،۱۹۶ ،۱۹۵ ،۱۹۴ ،۱۹۳ ،۱۹۲ ،۱۹۱ ،۱۹۰ ،۱۸۹ ،۱۸۸ ،۱۸۷ ،۱۸۶ ،۱۸۵ ،۱۸۴ ،۱۸۳ ،۱۸۲ ،۱۸۱ ،۱۸۰ ،۱۷۹ ،۱۷۸ ،۱۷۷ ،۱۷۶ ،۱۷۵ ،۱۷۴ ،۱۷۳ ،۱۷۲ ،۱۷۱ ،۱۷۰ ،۱۶۹ ،۱۶۸ ،۱۶۷ ،۱۶۶ ،۱۶۵ ،۱۶۴ ،۱۶۳ ،۱۶۲ ،۱۶۱ ،۱۶۰ ،۱۵۹ ،۱۵۸ ،۱۵۷ ،۱۵۶ ،۱۵۵ ،۱۵۴ ،۱۵۳ ،۱۵۲ ،۱۵۱ ،۱۵۰ ،۱۴۹ ،۱۴۸ ،۱۴۷ ،۱۴۶ ،۱۴۵ ،۱۴۴ ،۱۴۳ ،۱۴۲ ،۱۴۱ ،۱۴۰ ،۱۳۹ ،۱۳۸ ،۱۳۷ ،۱۳۶ ،۱۳۵ ،۱۳۴ ،۱۳۳ ،۱۳۲ ،۱۳۱ ،۱۳۰ ،۱۲۹ ،۱۲۸ ،۱۲۷ ،۱۲۶ ،۱۲۵ ،۱۲۴ ،۱۲۳ ،۱۲۲ ،۱۲۱ ،۱۲۰ ،۱۱۹ ،۱۱۸ ،۱۱۷ ،۱۱۶ ،۱۱۵ ،۱۱۴ ،۱۱۳ ،۱۱۲ ،۱۱۱ ،۱۱۰ ،۱۰۹ ،۱۰۸ ،۱۰۷ ،۱۰۶ ،۱۰۵ ،۱۰۴ ،۱۰۳ ،۱۰۲ ،۱۰۱ ،۱۰۰ ،۹۹ ،۹۸ ،۹۷ ،۹۶ ،۹۵ ،۹۴ ،۹۳ ،۹۲ ،۹۱ ،۹۰ ،۸۹ ،۸۸ ،۸۷ ،۸۶ ،۸۵ ،۸۴ ،۸۳ ،۸۲ ،۸۱ ،۸۰ ،۷۹ ،۷۸ ،۷۷ ،۷۶ ،۷۵ ،۷۴ ،۷۳ ،۷۲ ،۷۱ ،۷۰ ،۶۹ ،۶۸ ،۶۷ ،۶۶ ،۶۵ ،۶۴ ،۶۳ ،۶۲ ،۶۱ ،۶۰ ،۵۹ ،۵۸ ،۵۷ ،۵۶ ،۵۵ ،۵۴ ،۵۳ ،۵۲ ،۵۱ ،۵۰ ،۴۹ ،۴۸ ،۴۷ ،۴۶ ،۴۵ ،۴۴ ،۴۳ ،۴۲ ،۴۱ ،۴۰ ،۳۹ ،۳۸ ،۳۷ ،۳۶ ،۳۵ ،۳۴ ،۳۳ ،۳۲ ،۳۱ ،۳۰ ،۲۹ ،۲۸ ،۲۷ ،۲۶ ،۲۵ ،۲۴ ،۲۳ ،۲۲ ،۲۱ ،۲۰ ،۱۹ ،۱۸ ،۱۷ ،۱۶ ،۱۵ ،۱۴ ،۱۳ ،۱۲ ،۱۱ ،۱۰ ،۹ ،۸ ،۷ ،۶ ،۵ ،۴ ،۳ ،۲ ،۱

m

۲۳۴ ،۲۳۳ ،۲۳۲ ،۲۳۱ ،۲۳۰ ،۲۲۹ ،۲۲۸ ،۲۲۷ ،۲۲۶ ،۲۲۵ ،۲۲۴ ،۲۲۳ ،۲۲۲ ،۲۲۱ ،۲۲۰ ،۲۱۹ ،۲۱۸ ،۲۱۷ ،۲۱۶ ،۲۱۵ ،۲۱۴ ،۲۱۳ ،۲۱۲ ،۲۱۱ ،۲۱۰ ،۲۰۹ ،۲۰۸ ،۲۰۷ ،۲۰۶ ،۲۰۵ ،۲۰۴ ،۲۰۳ ،۲۰۲ ،۲۰۱ ،۲۰۰ ،۱۹۹ ،۱۹۸ ،۱۹۷ ،۱۹۶ ،۱۹۵ ،۱۹۴ ،۱۹۳ ،۱۹۲ ،۱۹۱ ،۱۹۰ ،۱۸۹ ،۱۸۸ ،۱۸۷ ،۱۸۶ ،۱۸۵ ،۱۸۴ ،۱۸۳ ،۱۸۲ ،۱۸۱ ،۱۸۰ ،۱۷۹ ،۱۷۸ ،۱۷۷ ،۱۷۶ ،۱۷۵ ،۱۷۴ ،۱۷۳ ،۱۷۲ ،۱۷۱ ،۱۷۰ ،۱۶۹ ،۱۶۸ ،۱۶۷ ،۱۶۶ ،۱۶۵ ،۱۶۴ ،۱۶۳ ،۱۶۲ ،۱۶۱ ،۱۶۰ ،۱۵۹ ،۱۵۸ ،۱۵۷ ،۱۵۶ ،۱۵۵ ،۱۵۴ ،۱۵۳ ،۱۵۲ ،۱۵۱ ،۱۵۰ ،۱۴۹ ،۱۴۸ ،۱۴۷ ،۱۴۶ ،۱۴۵ ،۱۴۴ ،۱۴۳ ،۱۴۲ ،۱۴۱ ،۱۴۰ ،۱۳۹ ،۱۳۸ ،۱۳۷ ،۱۳۶ ،۱۳۵ ،۱۳۴ ،۱۳۳ ،۱۳۲ ،۱۳۱ ،۱۳۰ ،۱۲۹ ،۱۲۸ ،۱۲۷ ،۱۲۶ ،۱۲۵ ،۱۲۴ ،۱۲۳ ،۱۲۲ ،۱۲۱ ،۱۲۰ ،۱۱۹ ،۱۱۸ ،۱۱۷ ،۱۱۶ ،۱۱۵ ،۱۱۴ ،۱۱۳ ،۱۱۲ ،۱۱۱ ،۱۱۰ ،۱۰۹ ،۱۰۸ ،۱۰۷ ،۱۰۶ ،۱۰۵ ،۱۰۴ ،۱۰۳ ،۱۰۲ ،۱۰۱ ،۱۰۰ ،۹۹ ،۹۸ ،۹۷ ،۹۶ ،۹۵ ،۹۴ ،۹۳ ،۹۲ ،۹۱ ،۹۰ ،۸۹ ،۸۸ ،۸۷ ،۸۶ ،۸۵ ،۸۴ ،۸۳ ،۸۲ ،۸۱ ،۸۰ ،۷۹ ،۷۸ ،۷۷ ،۷۶ ،۷۵ ،۷۴ ،۷۳ ،۷۲ ،۷۱ ،۷۰ ،۶۹ ،۶۸ ،۶۷ ،۶۶ ،۶۵ ،۶۴ ،۶۳ ،۶۲ ،۶۱ ،۶۰ ،۵۹ ،۵۸ ،۵۷ ،۵۶ ،۵۵ ،۵۴ ،۵۳ ،۵۲ ،۵۱ ،۵۰ ،۴۹ ،۴۸ ،۴۷ ،۴۶ ،۴۵ ،۴۴ ،۴۳ ،۴۲ ،۴۱ ،۴۰ ،۳۹ ،۳۸ ،۳۷ ،۳۶ ،۳۵ ،۳۴ ،۳۳ ،۳۲ ،۳۱ ،۳۰ ،۲۹ ،۲۸ ،۲۷ ،۲۶ ،۲۵ ،۲۴ ،۲۳ ،۲۲ ،۲۱ ،۲۰ ،۱۹ ،۱۸ ،۱۷ ،۱۶ ،۱۵ ،۱۴ ،۱۳ ،۱۲ ،۱۱ ،۱۰ ،۹ ،۸ ،۷ ،۶ ،۵ ،۴ ،۳ ،۲ ،۱

۵۶ـ۶۰ـ۱۷۸ـ۳۵۸
۱۴۴ـ۱۴۶
۳۱۶
۳۱۶
۳۱۶
۳۱۶
۲۰۱ـ۲۲۳
۶ـ۹ـ۱۴ـ۵۴ـ۷۰ـ۱۳۴ـ۳۲۲
۱۴۳
۲۳۸
۶ـ۷۰ـ۷۱ـ۸۱ـ۸۹ـ۱۷۷
۱۸۹ـ۲۱۰ـ۲۸۴
۳۷۵
۳۰۰
۳۰۰
۸۱ـ۱۹۸
۱۴۳
۱۴۰ـ۴۱۲
۳۷۲
۲۴۹
۶۹ـ۱۷۶
۹
۱۰۹ـ۱۳۴ـ۱۷۷ـ۳۵۹
۱۷۴ـ۱۷۷ـ۲۹۸
۲۰۹
۲۲۷ـ۲۸۳
۳۷ـ۷۶ـ۱۵۱ـ۲۹۱
۱۳۲ـ۲۹۱
۱۶۴ـ۲۹۲
۱۵۱
۳۵۱
۲۵۱
۳۸ـ۴۸ـ۲۶۴ـ۲۹۱
۲۹۱
۱۵۷ـ۱۶۳ـ۲۹۲ـ۳۵۶
۳۵۶
۹۶ـ۱۵۷ـ۱۶۴ـ۲۶۱ـ۲۹۱
۳۵۱ـ۳۷۵
۹۶
۲۲۳
۲۵۱
۴۲۹
۱۳ـ۵۶ـ۶۸ـ۱۴۵ـ۱۶۲ـ۲۲۰
۲۶۸ـ۲۹۵
۵۶
۵۵
۵۶
۱۳ـ۵۶ـ۲۶۴ـ۳۷۹
۶۳ـ۲۶۱ـ۳۷۲
۶۳

۲۶۱
۱۳۱-۵۶
۱۹۹-۱۴۵
۲۹۱-۵۵-۳۸
۵۵
۳۰۶-۲۹۰-۳۸
۲۹۱-۱۳۲
۱۵۹-۱۴۳-۱۳۲-۱۳۱
۲۷۰
۳۲۲
۱۵۹
۲۰۹
۳۷۹-۲۹۱
۲۹۱
۳۷۵
۲۹۱
۱۸۴
۳۴۶-۱۸۴
۲۶۱
۵۴
۲۴۳
۲۶۳
۳۷۱-۱۰۵-۱۰
۳۰۸
۲۱۲
۳۷۱
۹
۳۷۲-۲۴۲-۱۰۵
۳۷۰
۲۹۴
۲۷۸
۵۸-۵۷
۶۰-۱۷
۶۰
۸۸
۱۵۷
۳۷۸
۲۳۰
۲۵۱-۲۲۳-۱۳۲-۱۴
۳۴۹-۱۶۴-۱۴
۳۱۵
۳۳۰
۲۲۰
۳۷۲-۲۴۳-۶۲
۳۱۸
۲۷۸-۹۰
۱۱۹
۱۷۲-۱۱۹

۲۷۹
۲۷۹
۲۷۹
۲۷۹
۹۰
۲۹۵
۲۶۸
۲۵۹
۱۲۳_۲۰۴_۳۰۰
۲۵۹
۱۵۱_۲۵۶_۳۲۹_۳۵۸
۳۷۵
۲۱۳
۲۰۴
۲۷۸
۳۱۶
۲۹۵
۸۹
۱۷۶_۱۸۰_۱۹۱
۳۶۴
۳۷۶
۳۷۶
۱۳۱
۳۶۱
۲۰۲
۳۴۹
۳۴۹
۳۵_۱۳۱_۱۳۶_۲۰۲_۳۲۳
۳۲۵
۱۳۱_۳۲۵
۳۲۵
۲۷۸

y

۹۱_۲۳۶_۲۹۰
۲۳۵
۹۱
۳۳۹
۲۹۸
۲۴۳_۲۴۴
۲۴۴_۳۱۰
۸۶_۳۴۱
۸۰
۱۴۱
۸۰_۱۹۳_۳۱۵
۸۹_۲۹۶_۳۷۶
۸۶
۲۱_۳۷۲

۱۲۲_۳۴۶
۲۵
۱۱_۲۱۷_۳۴۳_۳۷۵
۵۱
۳۶۴_۳۷۰
۳۴۶
۶۳_۱۸۰_۱۸۹_۲۰۲
۲۶۸_۳۴۰
۶۳
۶۳_۱۷۳_۱۹۵_۳۳۶_۳۶۳
۳۳۶_۳۶۳
۱۷۳
۱۹۵
۳۶۲
۱۹۵_۲۵۲
۱۱۰_۳۶۷
۳۶۷
۴۴_۳۸۲
۱۵۲_۲۵۹
۲۶
۹۲
۹۲
۲۱
۲۱
۹۲
۱_۱۴۳_۳۲۷_۳۶۳
۱۴۳
۳۲۷_۳۶۳
۳۳۲
۶۸_۲۹۵
۶۳_۳۶۳
۹۸
۱۱۰_۳۶۷_۴۰۸
۹۷_۳۰۶_۳۱۴_۳۶۴
۱۵۱
۷۱
۲۶۴
۲۱
۳۹۳
۲۶۵
۶۸_۲۹۵_۳۲۹
۲۱
۹۲_۱۵۳_۲۴۰_۴۲۵
۴۳۱
۲۰_۲۲۱_۲۹۳_۲۹۸_۳۱۹
۳۲۷_۳۶۴
۹۱_۲۳۵_۲۹۰_۳۲۹_۳۳۹
۹۱_۳۲۹
۲۹۰_۳۲۹

v

وا ۲۹۸-۳۶۹
وا ۴۴-۵۴-۸۷-۳۰۱-۴۱۶
وا ۵۴۱۰-۱۶۲-۳۰۱
وا ۲۲۲
وا ۲۳-۳۱۴-۳۶۳
وا ۱۹۶
وا ۱۴۱
وا ۳۶۱
وا ۳۷۲
وا ۴۱۵
وا ۵۵-۱۵۳-۳۰۰
۴۱۶
وا ۲۴۲
وا ۵۵
وا ۱۵۳
وا ۳۵۲۰
وا ۶۵-۲۷۴

وا ۶۶-۱۶۱
وا ۱۲۲
وا ۱۶۶
وا ۳۷۹
وا ۲۰۰
وا ۲۵
وا ۱۰۳-۱۰۵
وا ۳۳۷
وا ۲۴
وا ۲۰۴-۲۲۱-۳۴۴
وا ۴۹
وا ۱۰۷-۱۸۲-۱۸۳-۲۰۱
۲۳۰-۳۰۶-۳۱۱
وا ۱۴
وا ۱۰۷-۳۰۶-۳۱۱
وا ۶۲-۲۹۵
وا ۳۴۹
وا ۱۴-۲۵-۶۲-۳۳۷
وا ۲۶-۷۱-۱۱۹-۱۳۵
۱۸۹-۱۹۰
وا ۲۶
وا ۳۵
وا ۱۶۱
وا ۱۶۱
وا ۳۷۱

واژه‌نامه ۳۵
واژه‌های اوستایی ۳۷۱
واژه‌های پارسی ۲۵۸
واژه‌های پهلوی ۷
واژه‌های تازی ۲۱۷-۴۳
واژه‌های ترکی ۷-۴۳-۳۱۵
واژه‌های ترکی ۸۳
واژه‌های ترکی ۷۱
واژه‌های دری ۱۸-۷۱-۱۳۶-۳۰۵-۳۲۷
واژه‌های دری و پارسی ۳۱۶
واژه‌های سانسکریت ۱۰۵-۱۹۰-۳۶۳
واژه‌های سانسکریت ۱۰۵
واژه‌های سانسکریت ۱۰۵-۲۵۴
واژه‌های سانسکریت ۳۶۳
واژه‌های عربی ۱۳۸-۲۶۳
واژه‌های عربی و پارسی ۱۳۷-۳۷۴
واژه‌های فارسی ۱۵-۶۷-۷۸
واژه‌های فارسی ۴۰۷-۴۳۲
واژه‌های فارسی ۸۱-۱۶۳
واژه‌های فارسی ۶۷-۲۶۱-۲۶۲-۴۲۱
واژه‌های مازندرانی ۱۶۵
واژه‌های مازندرانی و پارسی ۱۶۵
واژه‌های یونانی ۸-۱۰۵-۲۷۵-۲۹۶
واژه‌های یونانی و پارسی ۸
واژه‌های یونانی و سانسکریت ۳۳۵
واژه‌های یونانی ۳۲۳
واژه‌های یونانی ۲۹۶
وایو ۶۷-۱۰۱-۱۱۸-۳۰۹
۳۲۲
وجدان ۱۴۵
وجود ۳۱۶
وحدت ۳۸-۷۸-۸۳-۱۷۱
وحی ۲۶۷
وخش ۲۷۵
وخشور زرتشت ۲۶۳
ورجاوند ۸۳
ورجمکرد ۱۷۲-۲۹۹
ورجمکرد ۳۸-۱۷۱
ورجین ۳۴۱
ورجین گرد ۳۴۵
ورجین گرد زرتشت ۲۶۳
ورجین گرد نسک ۳۶۹
ورزاوند ۸۳
ورزین ۴۲۳
ورزه ۳۴-۹۵-۱۱۸-۱۹۲
ورزه سیم ۳۹
ورزه سیم ۱۱۷
ورزه سیم و ورجین گرد ۱۱۸
۲۱۷
وسپرد ۵۱-۲۰۷-۲۳۱

واسدد{ ۱۱۸-۱۶۸-۲۰۷-۳۴۱
۳۸۲
واسدد{ دصد ۳۸۲
واسدد{ ۳۳سد دصد ۳۸۲
واسدد ج ۱۱۸-۱۳۵-۱۶۸
واسددصم ج ۸۲
واسدد{سد ۱۱۸-۲۰۶-۲۹۹-۳۴۳
واسدک ۱۴۱-۲۷۶-۲۷۷-۳۵۴
۳۷۱
واسکسدد ددسد ۲۷۷
واسکوسدزن ۱۳۹-۳۳۰
واسکوسدل ۱۳۹
واسکددسد{سدددج ۳۷۱
واسکوسدل ۱۳۹
واسدصمسدل ۳۵۴
واسدصمد ۴۹
واسدصمپ ۲۹۵
واسدی{۳صمج ۱۴۸
واسدیپ ۲۰۲-۲۱۷-۲۵۵
واسدیددصمج ۲۴۷
واسدلاوسد ۲۷۶
واسدرصمسد ۱۸-۲۱-۸۰-۹۷
۱۷۶-۲۲۸-۲۶۴-۲۸۳
واسدزسد ۱۹۰-۲۶۵-۲۹۰-۲۹۸
۳۰۷-۳۳۸-۳۴۵
واسدزسد ۱۹۰
واسدزسدزن ۷۱-۱۰۵-۲۰۹-۳۰۹
۳۸۲
واسدزسدزن ۷۱-۹۸
واسد ۲۴۸
واسدادن ۱۹
واسدسدد ۱۰۳
واسدسدصمج ۳۰۵
واسدسدوج ۱۵
واسدیپ ۲۵۵
واسدم ۲۵
واسدپ ۲۲۱-۳۶۴
واسدمد ۲۹-۲۳۳
واسدمج ۲۳۳
واسدمد ۲۳۳
واسوسدد ۳۵
واسوسدج ۳۵
واسدسدصمج ۳۰۵
واسسد ۱۷۳-۲۹۹-۳۴۸
واسسدد ۳۴۸
واسسدج ۴۳۰
واسصمسد ۱۱۳
واسصمسد ۳۰-۳۲-۱۱۳-۱۶۱
۲۵۹-۳۰۳
واسصمسدپ ۱۱۳-۳۱۷-۳۳۴

واسدیدوم، ۱۱۳
واسدیدوم، ۳۰-۱۱۳-۱۲۵
واسر، ۲۷۷-۳۵۴
واسرزیدوم، ۱۴۱
واژه، ۱۰۵
واژه‌ها، ۲۵۴
واژه‌های، ۲۵۴
واژه‌های، ۲۵۴
واژه‌ها، ۸۴
واژه‌ها، ۲۷۶
واژه‌هایی، ۱۳۱
واژه‌های، ۲۲۵-۳۶۱
واژه‌ها، ۱۴۳-۱۷۳-۲۰۵-۳۲۶
واژه‌ها، ۲۷۳
واژه‌هایی، ۲۷۵
واژه‌های، ۳۰۲
واژه‌های، ۳۱۰
واژه‌های، ۱۷۷-۲۱۹
واژه‌های، ۸۱
واو، ۳۶۹
واو، ۳۰۶
واو، ۳۰۶
واو، ۲۹۸
واو، ۳۲۴
واجب، ۱۸۶
واجب، ۱۸۶
واجب، ۲۴۳
واجب، ۳۱۴
واجب، ۴-۲۱-۲۴-۲۶۴-۱۴۵
واجب، ۳۶۹
واجب، ۸۷
واجب، ۲۳-۱۵۱-۲۹۰
واجب، ۱۸۰-۲۲۰
واجب، ۱۶۱
واجب، ۱۶۱
واجب، ۲۰۰
واجب، ۳۰
واجب، ۴۰۷
واو، ۱۱-۲۳-۴۴-۱۵۳-۲۴۷
واو، ۴۱۶
واو، ۳-۳۶۰
واو، ۳۵۲-۳۵۳
واو، ۶۵-۱۲۲-۱۶۱-۲۷۴
واو، ۴۴-۴۸-۳۰۰-۳۰۸-۳۳۳
واو، ۲۱۲
وای، ۱۱۰-۱۱۹-۲۰۱
وایی، ۲۴۷
وایی، ۲۹۵

ایریه ۳۹-۶۶-۷۲-۱۰۵-۲۹۵
ایریهن ۳۹-۶۶-۱۵۶-۲۹۹
ایریهنی ۱۵۶
ایریهوورسد ۷۲-۱۰۵-۳۲۵
ایریهژه ۳۸-۲۸۱
ایریهژنه ۲۸۶
ایریهیدسچ ۲۴۷
ایریو ۳۶۱
ایریوسچ ۳۴۶
ایریوسیدد ۶۴-۲۶۷
ایریوسه ۳۳-۱۳۶-۱۵۱-۱۷۳-۲۰۲
۳۲۱-۳۴۴
ایریوسدمیه ۳۴۸
ایریوسدمیهه ۱۳۵
ایریوسمسه ۱۳۵
ایریوسمیه ۱۳۵-۳۰۵
ایریوسچ ۳۶۹
ایریوسدسچ ۲۲۰
ایریوهه ۱۵۱
ایریوهدد ۱۷۳
ایریوددچ ۳۵-۱۰۵-۲۳۱
ایریوزنه ۱۱-۶۳-۱۱۹-۳۴۹
ایریوزیهیدد ۳۴۴
ایریوزیهچ ۱۹۹
ایریوزدسچ ۳۱۴
ایریوسیهزنه ۲۰۱
ایریوسزنه ۴۵-۱۰۶-۱۱۹-۱۵۳
۳۰۷
ایریوسژیه ۱۰۳
ایریوسسچ ۲۵۸
ایریهدددسزنه ۴۱۴
ایریهزنه ۱۱۹
ایریهزه ۱۱۹
ایریهمیه ۳۵۲
ایریژهه ۱-۲۷۲
ایریژدد ۱۴۹-۱۶۸
ایریژدمیه ۱۲۵
ایریهیدسدد ۱۶۸
ایریهیهیسدمیچ ۹۶
ایریزسه ۴۴
ایریزاندن ۳۵
ایریزاندزه ۸۳
ایریهه ۱۶۱
ایریهزهدیسه ۱۵۴
ایریهزهسچ ۱۵۴-۲۴۰-۴۲۵
ایریهسمه ۱۶۱
ایریهسمسچ ۱۶۱
ایریهیهیزمسچ ۳۷۳
ایریهدددچ ۳۶-۲۱۷
ایریسه ۱۲۵-۲۶۷

اَسَ. ۲۰۸-۲۲۰

r

اَشَم. ۱۷۹

اَشَه ۳۱۲

اَشَیَد. ۳۷۷

اَشَیَدا. ۴۴-۲۴۰

اَشَیَم. ۲۶۷

اَشَیَم وَئُرو. ۷۲-۸۴

اَفرِیدون. ۲۴۰-۳۹۱

اَفرِیدون خَوَرنَه. ۱۷۵

اَفرِیدون گَوی. ۱۹۹-۳۷۷

اَفرِیدون گَوی. ۲۳۶

اَفرِیدون. ۱۷ اَفرِیدون خَوَرنَه. ۲۶۴

اَفرِیدون. ۲۰-۲۲۳-۲۲۹-۲۹۳ ۳۲۷

اَفرِیدون. ۲۹۸

اَفرِیدون. ۲۱۲

اَفرِیدونی. ۲۴۵

اَنَگرَه مَینیو. ۵۰

اَنَگرَه. ۱۲۹-۱۶۶-۳۷۸

اَنَگرَه مَینیو. ۳۱۵

اَنَگرَه مَینیو. ۱۶۶

اَنَگرَه. ۲۱۲

اَنَگرَه. ۲۹۸

اَنَگرَه. ۲۰-۲۲۳-۲۲۹-۲۹۳ ۳۲۷

اَنَگرَه مَینیو. ۲۴۵

اَنَگرَه مَینیو. ۱۷

اَنَگرَه مَینیو. ۲۶۴

اَنَگرَه مَینیو. ۱۷۵

اَنگَر. ۱۹۹-۳۷۷

اَنگَرِدون. ۲۳۶

اَنگَرمَینیو. ۲۴۰-۳۹۱

اَنگَرَه. ۷۲-۸۴

اَنوشَه. ۲۶۷

اَنوشَه. ۴۴-۲۴۰

اَنوشَه. ۳۷۷

اَنوشَه ۳۱۲

اَهریمَن. ۱۷۹

اَهُرَه. ۱۵۳-۱۶۲-۱۹۷

اَهُرَه. ۱۵۳

اَهُرَه. ۱۰۸

اَهُرَه. ۱۰۸-۱۷۶

اَهُرَه. ۱۰۸

اَهُرَه. ۲۰۸

اَهُرَه. ۲۰۸

اَهُرَه. ۲۰۸

اَهُرَه. ۲۰۸

اَهُرَه. ۱۲۸

اَهُرَه. ۶۴

اَهُرَه. ۶۴-۱۰۹-۲۳۶ ۳۴۲

اَهُرَه. ۴۹-۱۲۸-۲۱۲

اَهُرَه. ۲۱۲

اَهُرَه. ۱۲۸

اَهُرَه. ۴۹

اَهُرَه. ۳۳۸

اَهُرَه. ۴۱۵

اَهُرَه. ۳۸۰

اَهُرَه. ۳۱-۳۲-۴۵-۱۷۱-۲۱۴ ۲۵۵

اَهُرَه. ۳۳۸

اَهُرَه. ۳-۷-۲۱۶-۳۲۱-۳۶۱

اَهُرَه. ۷-۱۹۲

اسپ ۳۶۱
اسپدن کاوس ۲۳۷
اسپدن کاوسان ۲۳۷
اسپرغم ۲-۲۱۶-۳۶۲
اسپرغم ۳-۸-۱۸۶-۲۹۴
اسپرغم ۳-۱۶-۲۱۶-۲۲۱
اسپرغم ۲۱۶
اسپرم ۱۶۲-۳۰۳
اسپه ۱۹-۵۴-۷۷
اسپه دادان ۲۸۰
اسک ۲۸۰
اسکند ۴۱۵
اسکرم ۷۴-۱۷۱
اسپ ۹۳-۱۶۲
اسپرم ۹۳
اسپان ۲۸۰
اسپار ۲۸۱
اس ۲۰-۶۱
اسدم ۲۰
اسم ۲۰-۶۱-۱۸۷-۲۱۷
اسم ۲۰-۶۱-۱۷۹
اسو ۵۱-۵۳-۱۷۳-۲۸۱-۳۴۸
۴۱۱
اسوس ۵۰
اسوان ۵۰-۲۶۵-۲۹۴-۲۹۸
اسوک ۱۷۳
اسن ۲۵۶-۳۸۰
اسنان ۲۵۶-۳۷۳
اسنم ۵۰
اسنه ۹۹-۱۰۱-۲۲۰-۳۰۵-۳۵۰
اسنوچ. ندوگاصد ۲۳۹-۳۰۳
۳۳۴
اسه ۲۸
اسهر ۵۴-۳۰۳-۳۱۷-۳۷۸
اسهم. پیشدادان ۵۳
اسه. وسپان ۳۰۳
اسه چ. وسهم. (وسدم) ۳۰۳
اسپیم ۱۶۳-۳۲۲
اسپیم ورجاوند ۱۶۳-۳۰۳
اسپیم ۱۶۲
اسدوم ۱
اسدوم ۳۸۰
اسکند ۲۰۱-۲۸۰-۳۳۸
اسکند ۲۰۱
اسکندان ۲۸۰
اسپیم ورجاوند ۹۳
۳۲۳-۳۵۱
اسپیان ۲۰۱-۲۸۰
اسان ۲۸-۳۱۲-۳۲۳

۱۰۲
۱۰۸
۱۶۳
۲۰
۱۰۱-۱۳۶
۱۵۲
۶۴
۴۹-۲۵۹-۳۵۴
۴۹
۳۱۷

S

۴۱۰
۶۶-۱۶۸
۱۶۸
۲۰۳-۲۶۹-۲۷۶
۳۱۵
۳۹۵
۹۳-۳۶۵
۱۵۳
۳۷-۶۹-۱۱۷-۲۱۹-۲۹۸
۱۱۷
۱۱۷
۱۱۷
۳۱-۶۹-۸۷-۲۷۶-۳۰۰
۳۵۷
۹۴-۱۹۱
۲۲-۲۱۰-۳۴۵-۳۶۲
۹۴-۲۴۸-۲۶۵-۳۰۶-۳۵۸
۱۳۹-۱۴۴-۲۲۷-۲۵۶-۳۲۴
۳۲۷-۳۲۸-۳۴۶-۳۶۸
۳۶۸
۱۸۲
۳۵
۲۲۳
۲۵۶-۳۲۳
۸۷-۲۹۴
۶۹-۸۷-۳۵۹
۳۶۵
۹۳
۲۲۸-۲۴۵
۳۶
۳۱۲
۳۹۵
۱۹۶
۲۱۹-۲۶۶
۱۹۶
۴۱-۷۸-۱۱۷-۱۹۲-۱۹۷
۳۰۸-۳۳۸

۴۰۰ .
۴۰۹ .
۳۶۸ .
۳۴۴ .
۱۴۴ .
۳۲۴ .
۱۹۷ .
۴۱ -۱۹۷-۲۷۳-۳۸۸
۴۱ -۴۷ -۱۳۲-۳۰۸
۳۲۸
۱۳۴ .
۳۳۸ .
۳۷ - ۳۷۰
۱۹۶ .
۱۲-۱۸۳ .
۱۳-۲۵۵-۲۶۴-۲۹۸ .
۳۳۶ .
۱۱۷ .
۱۱۷-۱۵۱-۲۲۳- ۲۵۱
۲۵۴-۲۶۲-۲۷۵-۳۰۸-۳۱۷-۳۴۹-۳۵۷
۱۵۲ .
۲۱۴ .
۱۱۷-۱۵۷ .
۲۹۸ .
۹۶ .
۱۱۷ .
۳۵۷ .
۲۵ .
۲۱۹-۳۰۰ .
۳۱ .
۲۷۶ .
۲۵۱ .
۲۵۱ .
۹۱ .
۲۵-۲۰۲ .
۲۵-۲۱۰ .
۱۴۸ .
۱۴۸ .
۱۴۸ .
۲۳-۹۴-۲۲۹-۳۲۸ .
۶۶-۱۳۵-۳۵۰ .
۶۶ .
۳۲۸ .
۲۲۹-۳۲۳ .
۱۸۰ .
۶۶ .
۶۶ .
۱۲-۵۱-۱۸۳ .
۹۱-۳۷۸ .
۹۱ .

۹۱
۳۶۵
۹۱
۶۳_۲۶۶_۳۳۲
۶۳_۳۴۳
۱۸۰
۱۸۰
۲۶۵_۳۳۶_۳۴۰
۲۳۰_۲۳۳
۲۳۰
۱۴۵_۳۳۵_۳۳۶_۳۴۶
۲۱۷
۱۹۲
۱۹۲_۲۶۸_۲۹۶_۳۲۲_۳۳۴
۳۳۸
۳۳۶
۲۱۰_۲۲۱_۳۰۰
۲۲_۶۳_۱۸۰_۲۱۷
۲۲_۶۳_۱۹۱_۲۰۲
۲۶۲
۹۰
۱۳۰
۲۴۷_۳۲۸_۳۷۳
۲۴۷
۲۴۷
۲۴۷
۳۷۳
۱۹۶_۲۶۷_۳۶۳
۹۱_۲۵۳
۹۱_۲۵۳
۳۱۶
۴۸_۱۴۵_۱۸۵_۱۹۰
۲۱۱_۲۲۹_۲۸۸
۱۹۹
۲۴۲
۴۲۱
۷۰
۳_۷۰_۱۵۰
۳۶۹
۳۶۹
۳۶۹
۱۸۵_۳۶۹
۸۱_۱۸۴
۲۰۹_۲۲۵_۳۰۲_۳۴۸
۳۶۳
۳۹۸
۳۹۹

۳۶۷-۳۹۷
۳۶۷-۳۹۷-۴۰۸
۴۳۱
۱۳۲
۱۳۴
۱۳۴
۱۶۹
۱۴۸-۱۹۹
۱۹۹
۲۰۳
۶۵-۲۶۰
۳۲۶
۲۶۵
۱۷۵-۱۸۸
۲۴-۹۲-۱۵۶-۱۶۳-۲۰۵
۴۱۴
۱۸
۳۷۸
۳۲۵
۴۹
۱۵۱
۱۵۲-۱۵۳-۲۶۸-۳۶۴
۱۸
۲۵۶
۱۳-۴۹-۶۵
۱۷۸
۲۰۲-۲۶۴
۱۳

z

۳۵۳
۲۳۶
۲۳۶
۲۳۶
۲۳۶
۲۳۶
۹۲
۱۷۶
۱۷۶-۱۸۱
۲۸۵
۲۱۸
۱۰۴
۱۹
۱۹-۱۷۳-۱۸۳-۳۰۴
۳۰۹
۱۶۰
۵۵-۷۴-۱۱۵-۲۱۱-۲۱۳
۱۲۹
۲۴۵

۳۵۳
۳۵۴
۹
۱۸۵
۳۶-۱۰۴
۹-۳۶
۲۱
۲۵۵
۱۸۷-۲۱۶-۲۴۰
۳۹۶
۳۶۶
۳۶۶-۴۰۶
۹۷
۲۱
۹۷-۲۱۹
۹۷
۹۷-۳۷۵
۲-۵۲-۱۶۰
۵۲
۳۳۷
۹۲
۳۷۷
۳۷۷
۲۲-۱۸۵
۱۹۹-۲۲۳
۳۵۴
۳۵۴
۲۳۲
۲۳۲
۳۵۳
۱۰۴
۲۲-۲۸۸-۳۳۸
۹۷-۱۲۰
۹۷
۹۷
۹۷-۲۱۹
۳۰۵
۳۰۵
۳۰۵
۲۱۳-۲۲۹-۳۱۰-۳۱۱
۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۷۲
۳۰۴-۴۳۳
۴۵-۹۰-۲۰۴-۲۶۶-۳۰۵-۳۰۸
۳۴۹
۹-۲۲-۱۰۴-۲۱۸-۳۳۳
۱۹
۱۹-۱۴۸
۳۲۳
۱۳۲
۳۵۱

۱۷۵-۲۹۵
۳۳۲
۹-۷۸-۱۰۴-۱۷۵-۲۹۵-۳۳۲
۳۵۱
۹۴
۹۴
۹۴
۳۵۳
۲-۳۵۴
۲۴۴
۹۷
۲۴۴
۹۷-۲۱۹
۹۷-۳۷۵

sh

۱۷۵
۲۹۶
۲۲۴
۵۳
۳۶
۳۵۰
۳۵۰
۳۵۰

۳۵۰
۳۷۳
۵۴-۱۲۷-۱۲۹-۲۷۷
۵۳-۱۲۸-۱۷۵-۲۹۶
۱۳۲
۳

š

۳-۷۱-۱۱۷-۱۴۶
۱۷۱-۱۸۹
۱۹۳
۳
۳
۳-۱۴۶
۱۸۰
۳۵۰-۳۷۸
۳۵۰
۳۵۰
۲۴۵
۳-۳۶-۱۴۶-۱۸۰

h

۱۹-۳۱۱

۳۹۹ ۰۳
۳۶۷ ۰ ۳۹۹
۳۶۷ ۰
۷۹ ۰۶
۱۶۷ ۰۵
۹۲-۴۱۴ ۰
۲۱۱-۲۶۸
۸۳-۱۰۶-۱۹۵-۲۰۶
۲۱۰-۲۳۹-۲۸۲-۲۹۹-۳۳۱-۳۷۳
۲۱۶ ۰
۸۳-۳۴۳
۸۳ ۰
۱۰۷
۱۰۶-۲۶۴-۳۴۹
۱۰۷
۳۲۳ ۰
۷۶
۳۷۶ ۰
۳۷۶ ۰
۳۲۳ ۰
۱۹۳-۳۶۶ ۰
۲۹۰ ۰
۱۸۲-۱۹۳-۲۶۲
۷ ۰
۱۹۰-۲۹۶ ۰
۳۰۹-۳۶۶ ۰
۲۶۲
۷-۲۲۲ ۰
۲۴۶-۲۵۱-۳۶۶ ۰
۳۱۸ ۰
۳۶۶
۱۸۲-۳۶۶ ۰
۲۱۸-۲۲۰ ۰
۲۲۴ ۰
۲۴۵-۲۶۹-۲۹۵
۳۳-۲۹۸-۳۳۶
۲۴۵
۸۹-۱۰ ۰
۳۳ ۰
۱۴۱-۲۱۲
۱۴۶ ۰
۱۴۷ ۰
۱۴۶ ۰
۱۴۷ ۰
۱۴۱
۲۱۲ ۰
۳۲۰ ۰
۴۲۳
۳۷۰ ۰

۷۶-۱۵۱-۲۵۶-۳۷۳
۱۲۵
۲۵۶
۳۰۰
۳۰۴
۱۲۴
۱۲۳
۱۲۳
۲۵۳
۸۵
۸۳-۱۶۴
۱۱۰
۳۱۸
۱۰۲
۱۰۲
۳۱۸
۳۱۸
۳۱۸
۳۱۸
۳۱۸
۳۱۸
۷۹
۶۸
۲۲۷
۷۸-۱۲۲-۳۱۹-۳۲۱-۴۱۶

۱۵۸
۳۲۰-۴۱۶
۳۲۰
۳۲۰
۳۲۰
۳۲۰
۴۱۷
۴۱۶
۴۱۶
۴۱۷
۲۸-۹۲
۱۹-۳۶۲
۲۸-۱۸۵-۲۱۳
۳۱۱
۱۶۴
۲۵۶
۱۸۲-۲۲۸
۱۵۱
۱۵۱
۱۵۱
۳۶
۱۵۲
۱۱۰
۴۰۲
۱۲۲-۲۲۹-۳۲۰-۴۱۶

۳۰
۳۰
۳۰
۲۰۰
۲۰۰–۳۱۲
۲۵۱
۳۵۶
۳۴۵
۱۵–۱۳۵–۳۴۵
۳۴۵
۳۴۵
۳۲۰
۱۶۴
۷۵–۱۲۴–۳۵۱
۴۲۹
۷۶–۲۰۰
۷۶–۲۵۸–۳۱۰
۷۷–۱۴۰
۱۴۰
۷۶–۲۰۵–۲۷۸
۷۶–۱۸۲
۷۶–۱۴۹–۲۸۸
۴۰۵
۳۳۱
۷۴–۱۹۱–۲۶۵–۳۰۸

۱۸۳–۳۵۱
۱۲۳
۱۱۱
۱۱۱
۸۴
۲۹۳
۳۰۳
۱۷۲
۳۸۲
۲۵۳
۷۹
۳۰۳
۱۷۸
۳۶۸
۵۱
۵–۱۹–۳۱–۷۹–۱۰۸–۱۱۹
۳۱۸
۲۷۸–۲۹۳
۲۵۳
۲۵۰
۳۰۳–۳۶۸
۲۷۸–۳۸۲
۱۷۲
۳۰–۱۶۵–۲۰۰
۲۰۲ ۳۹۹

۷۵-۱۲۶-۲۴۴-۳۴۱-۳۶۹
۷۵-۳۶۹
۳۶۹
۴۹۰
۷۴
۷۴
۷۶-۲۱۴
۲۱۴
۲۱۴
۲۱۴-۳۴۰
۱۲۴
۲۴۰-۳۵۱
۷۹
۳۳۱
۴۰۵
۷۶-۹۶-۱۱۴
۶۳
۷۵
۱۲۵
۷۶-۲۱۱-۲۶۸-۲۷۹
۳۲۵
۷۶-۱۴۴-۲۹۴
۵۳
۷۶-۱۵۱-۳۷۳
۵۳-۷۶-۳۱۱
۵۳-۷۶-۹۱-۳۱۱-۳۱۷
۲۶۳-۳۳۱
۴۲۱
۷۵
۲۰۳
۷۹
۳۰۰
۶۸
۳۳۱
۳۶۴
۳۶۴
۱۵۹-۲۲۵-۳۳۴
۱۵۳
۱۶۰
۳۶۶-۴۰۶
۲۲۶
۷۹-۳۲۴
۶۸
۷۶-۲۳۶
۲۲۷
۲۲۹
۴۸
۴۸
۴۰۴-۴۲۰
۴۲۰

۳۶۰ ۰ ۳۰۰۰

فهرست واژه های پارسی باستان

که در بخش نخست و دوم آمده است

آ

آپی âpi ۲۳۳

آتهریادیه Athriyâdiya یص

آتهی âthi ۱۷۰

ا

ئی i ۹۹

اپر apara ۱۳۶

اد ada ۳۱

ار ar ۱۰۲

ارشام Aršâma یع

اریارمن Ariyâramna یع

ازدا azdâ ۳۳۳

اسمن asman ۸۲

انتر antar ۱۷۹

انیه aniya ۱۹۷

ایش aish ۱۰۴_۱۲

ب

باك یادی Bâgayâdi ۶۰

بر bar ۱۱۹

بر bara ۱۴

براتر brâtar ۲۷۰

بردیه Bardiya ۶۰

بو bu ۸۹

بومی bumi ۱۴۷

پ

پتهی pathi ۱۱۲

پتی patiy ۲۸۷

پرو paru ۱۵۰

پروو paruva ۲۰۹

پرویه paruviya ۲۶_۵۴

پری pariy ۱۴۶

پیتر pitar ۱۱۱

ت

تخم axma ۲۱۱

تخم سپاد Taxma-spâda ۲۱۱_۲۵۳

ج

جن jan ۱۶۶

جیو jiva ۴۲

چ

چا čâ ۲۴۴

چی čiy ۳۸

چیتهر čithra ۱۴۰

چیتهرتخم čithra-taxma ۲۱۱

چیش پیش čišpiš یع

خ

خشپ xšap ۲۳۷

دراین فهرست چند واژه ای که بحروف ابجد برشمرده شده واژه هایی است که در گفتار «پیشه وران» و «چینود پل» درپخش نخست بکار رفته است.

خشتهرپاون xšathra-pâvan ۱۳۰
خشنا xšnâ ۵۵
خشیارشن xšayâršan ۱۸

د

دئوش daush ۱۹
دئوشتر daushtar ۱۹
دات dâta ۱۷۱
در dar ۱۱۱
درش darsh ۲۸
درگ darga ۹٤
دریه drayah ۳۵٤
دست dasta ۲
دن dan ۵۵
دور dura ۱٦٦
دوشی‌یار dušiyâr ۷۷
دوویتیه duvitiya ۲٦۱
دهیو dahyu ۱۲۹ـ۱۳۰
دیا diyâ ۹٤

ر

راد râd ۵۱
روچه raučah ٦٤

س

سپاد spâda ۲۵۳
ستا stâ ۳۳۵
ستر star ۲۳۰

ش

شیاتی šiyâti ۳۵۰
شیو šiyu ۳

ف

فرس fras ۳۱
فرمان fra-mâna ۱٤۳
فرنه farnah ۳٦۰
فروَرتی fravarti ف
فرهروم fraharavam ۱۰۷

ک

کام kâma ۲۳
کشتهر kšathra ۸
کمن kamna ۲۷۳

گ

گاتو gâtu ۱۲
گرب grab ۱۱۱
گرم garma ۲۱۳
گم gam ۵
گماته Gaumâta ٦۰
گود gaud ۲۳۲
گوش gauša ٦۵

م

ماه mâha ۲۳۰

مرتیه Martiya ۳۸
من man ٥٤
مگو magu ٦٠
میتهر Mithra ۲۷۹

ن

نامن nâman ۳٦۳–۷۸
نی ni ۱۳۸

و

وئین vain ٦٥
ور var ٦۷
وردن vardana یم
وشن vašna ۱۱۸
ون van ۱۰٥
ویندفرنه Vindafarna ۳٦۰

ه

هچ hača ۷
هخامنیش Haxâmaniš یع
هخامنیشیه haxâmanišiya یع
هدا hadâ ۳۳
هروو haruva ۱۰۷
هشییه hašiya ۸۳
هم ار ham ara ۱۰۲
هم ارن ham-arana ۱۰۲
هواسپ hvâspa ۷٥
هومرتیه humartiya ۷٥

ی

یان yân ۲۱
ید yad ۳٦

فهرست واژه‌های پهلوی

که در بخش نخست و دوم آمده است

آ

آپ ۲۳۳
آپاتیه ٦
آپامینیتن ۱۲۳
آرژوك ۱۵۸
آزارتن ۲۱
آسپیکان ٤۰۰
آستار نیتن ۲۳۰
آستاریتن ۲۳۰
آسروك یف
آسرون یف - یق
آسمان ۸۲
آسین ۸٦
آشکارك ۸۳-۱۲۰-۳۱۳
آشنجیتن ۳۹۹
آکومن ۳۰٤
آگاس ۱۱۹
آگاس‌بوتن ۱۱
آمتن ٥
آمرزیشن ۱۸٤
آموختن ۱۱-۲٥-۳۷-۹۳-۳٦٥
آموختیشن ۱٦۹-۳٦٥
آهوك ۲۳٥
آهوك(پلید، پلشت) ۲۳٥
آهوکینشن ۲۳٥
آیام ۱۲۲
آیبت(آیفت) ٦

ا

ائرپتستان ۲٦۰
اپاك ۲۰۱
اپاریك ۱۳٦
اپاییشنیك ۱۵۸
اپچك ۳٥٦
اپرمینیشن ۱٤٦
اپربریشنیه ۳٤٤
اپستاك ۱۵۸
اپستن ۲۳۲
اپیچك ٥۹
اپیچکیه ٥۹
اپیچك‌شپیریه٥۹
اخو ٦-۳٥۱
اخوان ۳۸۰
اخوی‌درتمند ۳۸۰
ارپت (هیربد)٤۰۲
ارتشتار یف
ارژ ۳٤۲
ارژانیك ۱۵۸
ارژانیك بوتن ۱٥۱
ارژیتن ۳٤۲
ارمك ۲۰۱

اروس ۲۷۵-۳۴۲
اروند ۳۳۸
اریشك ۲۸-۱۰۶
ازیوندکیه ۷۹
اُسترك یض
استومند ۶-۱۱۷
اشم ۲۸
اشمرتن ۳۷
اشموغ(یخش۱)۶۲
افروختن ۶۴
اکوشیتار ۱۳۰
اماوند ۱۸۵
امرك‌روبشنیه ۱۰۷
اناك ۲۶۳
اناکیه ۲۶۳
ان آگاس ۱۱۹
اندر ۱۷۹
انهوما (هزوارش)۲۵۸
اوْر ۲۳۴
اوْزونکیه ۴۶
اوزونیك ۱۸۵
اوژ ۵۲
اوژمند ۵۲
اورواخمنیه ۶۴
اوش ۱۶۶
اهرموغ(یخش۱)۶۲
اهروب(اهلوب)۳۴
ایاریه ۵۲
ایافتن ۲۳
ایتون(اتون) ۳۰-۳۹-۹۱-۱۴۱
ایرج ۴۱۵
ایرمان ین
ایرمانیه ین
ایستواستر ۴۰۵
ایستاتن ۳۳۵

ب

بخت ۱۱۵
بختن ۱۱۵
بخشیتن ۱۱۵
براتر ۲۷۰
بُرتن (بورتن) ۱۱۹-۲۵۰
بریتن ۲۷
بستن ۲۵۳
بسریا (هزوارش) ۱۵۶ - ۴۲۸
بلند اوزیتن ۲۴۱
بشیتن ۱۷
بنتمن (هزوارش) ۴۰۴
بوتن ۲۶-۸۹
بوختار ۱۲۱
بوختن ۱۲۱

بورژیتن ۱۵۸
بوژیشن ۱۲۱
بوم ۱۴۷
بوندك ۱۳۸
بوندك پاتیخشاهیه ۱۳۸
بون ۳۷۵
بوییتن ۶۹
بهار ۲۵۶
بهر ض
بیشومند ۳۷۹
بیم ۱۹۷

پ

پاتخشاه ۱۸
پاتخشاهیه ۱۸۲
پات دهشن ۲۸۷
پانفراس ۸۶
پارك ۳۸۸
پاسپان ۲۴۷
پاسپانیتن ۲۴۷
پانك ۲۵۳
پانکیه ۳۱۹
پاه ۴۳
پاییتن ۲۵
پت ۱۳۸-۲۴۴-۲۷۰
پتامبر ۲۸۵
پتکار ۱۰۲
پتکارتاران ۱۰۲
پتمان یز ۱۷۴-۲۹۷
پتمانیکیه ۲۹۷
پتوم ژمان ۳۸۹
پتوند ۳۹۲
پتیرسپ ۴۱۷
پتیرك ۱۰۲
پتیرك روشنیه ۲۸۷
پتیریشن ۳۶۸
پتیشخوارگر ۶۷
پرورتن ۱۹۱
پسخون گفتن ۳۵
پور ۲۲۴-۲۵۰
پورسیتن ۳۱
پوروچیست ۴۰۸
پوروشسپ ۴۰۱
پوس ۲۴۰
پوسر ۲۴۰
پومن (هزوارش) ۳۰۲
پوهل ۳۵۳
پهریج ۱۷۴
پهکامك ۱۳۵
پیت ۱۱۱-۲۳۷

پیتاك ۱٤۰-۳۰۸
پیتر ۱۱۱
پیروزکریه ۲٥٤
پیشتر ۱۸۹
پیشك (گفتارپیشه وران)پخش۱

ت

تاشیتن ۲۷
تپاهنیتن ۹۷
ترك ۲۳۸
تك ۲۱۱
تناپوهر ۳۸۱
تن پسین ۲٦۱
تنگ ۱۹٦
تنگیه ۱۹٦
تنوتن ۱
توان ٥۲
توانیك بوتن ۱۱
توبانیکیه ۱۸٤
توختن ۲۲۸
توخشاك ۳۳
توخشاکیه ۳۳
توخشن(توخشیشن) ۲۹-۸٥-۱۸٤
توخم ۳۹۲
توران ۳۹٥
توژشن ۲۲۸
توم ۱۳۷
تیژ ۲۳٤-۳۷۸

ج

جاماسپ ٤۲۲
جم ٤۲٦
جمك ٤۲٦
جوت‌بش۲۰۱
جه ۲۸۹
جیناك ۱۲۸

چ

چاشیتن ۱۱-۱۸٦
چربیه ٤٦
چشم ۱۱۱
چگون(چیگون) ۳۱-۸۰-۱٤۱-۲٥۸
چیر ۳۳۹
چینوت ۳٥۳
چیه ٤٥

خ

خذوك ٤۰
خرت ٤
خروسنیتن ۳۷۷
خروسیشن ۲۹۲
خسروب ٤۱٤
خشنوت ٤

خوارتاران ٤٨
خواریه ۷_۵۳
خواستار ۲۲۲
خواستاربوتن ۱
خواستك ۱۵۳_۱۵۸
خواستك کم ۲۷۳
خواستن ۱_۱۲
خوانشن ۹_۳۳٤
خواهش ۱۷
خوپتن ۷۲
خوپ‌شناسك ۲۱۱
خوتای ۲٤٤_۲۵۸_۲۷۰
خور ۷۸
خورتك اوستاك یا
خورشیت ۲۷۵
خورشیت نگیرشن ۲۲٦
خویش (گفتارپیشه وران) پخش۱
خویشان(گفتارپیشه‌وران)پخش۱
خویش پتیه ۱۳۸
خویش دین ٤۲۲
خویشیه(گفتارپیشه‌وران)پخش۱

د

دات ۱۷۰
داتار ۵_۲٤۲_۳۲٦
داتستان ۱۷۰_۱۷۹
داتن ۵_۱۹٤_۲۹۲
داتوبر ۲۸٦
داتیك ض
داسر ۱۲۳
داشتن ۱۱۰
دام ۱۱۰
داناك‌هوشیه ۱٦۹_۱۹۷
دانستن ۵۵
دتیکر ۲٦۱
دتیکرتر ۲٦۱
دتیکرترژمان ۲٦۱
دخشك ۱۹۵
درنجیتن ۳۱۲
درنگ ۹٤
دروغ ۱۱۹
درون ۱۸۰
دروند ۳٤_۱۲٤
دروندان خروکیه ۲۸۲
درویش ۱۹٤
دریتن ۱۱۰
دزلونتن(هزوارش) ۲٤۹
دست (داوری) ۲۸۵
دست‌کرت ۲۸۵
دستوبر ۲۸۵_۳۲۲_٤۲۲
دستوبرزتار ٤۲۲

دستووریه ۲۸۶
دشتان ۱۹۵
دنوتك ۲۵۷
دواریستن ۸٤
دوخت ۲٦۳-٤۰٤
دور ۲٦۰
دوراسروب ٤۱٤
دوژد ۱۲۱
دوست ۱۳۹-۳۵۷
دوستیه ۳۵۷
دوشارم ۱۹
دوش‌روشنیه ۱۳۲
دوش نکیریه ۳۲۱
دهان ۲۵-۳۰۲
دهشن ۱٦-۸٦-۱۸٤-۲۱۳-۳۰۹
دهیوپت ۲٤۵
دیتن ۱۲-٦۵
دیر ۹٤

ر

رات ۱۹٦
راتیه ۲۰
راتیه‌کرتار ۱۳۹
راس ۹۸-۱۱۲-۳۳۸
راست ۱٦
رامشن ۳-۵٤-۱۸٦-۳۱٦
رت ۳۱
رسیتن ۵-۲۲۳
رشنو ۲۸۱
رواك دهشن ۲۱۹
رواك دهشنیه ۲۱۹
روتستاك ۱۲۸
روج ۲۷۵
روستاك ۱۲۷-۱۲۸
روستن ۵۰
روشن ٦٦
روشنیتن ٦٤
روشنیه ۲۷۵
رووان (روبان) ۹
ریختن ۱۵۳
ریخن ۱۵۳
ریش ۹۳-۲۸۲
ریشیتن ۹۳

ز

زایشن ۲۱۳
زبایشن ۱۰٤
زتاروبناسکاران ۲۵٤
زتن ۱٦٦
زرتشت ٤۰٦
زرتشتان ٤۰٦
زره ۲۳۸

زمیك ۸۲-۲۳۱
زند ۱۲۹
زندپت ۲۴۵
زوت ۱۷۶
زیناوند ۲۳۶
زیناوندیه ۲۳۶
زیوستن ۷۹
زیوندك ۴۲
زیوندکیه ۷۹
زیویستن ۴۲

س

ساستار ۱۹۷
سامان ۴۰۰
سپاه ۹۱-۲۵۳
ستار ۲۳۰
ستایشن ۲۲
ستوتن ۲۲
ستهمك ۲۸
سخت ۸۲
سختوم ۸۲
سخر ۶۶
سخون ۳۶
سرایشن ۱۹۴
سرت ۳۵۵
سردار ۳۲۱
سردار دِاناك ۲۲۳
سرداری‌دهشن ۱۸۲
سرداریه ۳۵-۱۸۶-۳۲۱-۳۶۸
سرماك ۳۵۵
سردب ۲۴-۱۵۷-۴۱۴
سریت ۴۰۰
سریتك ۴۰۸
سِژ ۱۹۸
سژومند ۱۹۸
سنیه ۱۳۳-۱۳۴
سوت ۲۲-۹۴
سوچینیتن ۶۶
سور ۱۸۲
سیریه ۳۷۰

ش

شات ۳۵۰
شاتیه ۳۵۰
شایستن ۱۶۸
شایتن ۱۶۸
شپ ۴۳-۲۳۷
شتر ۴۳
شرم ۴۳
شستن ۲۲۳
شکستن ۹۱
شناختن ۵۵

شناسکیه یی
شناینیتن ٤
شوپان ٤٣
شوتن ٣
شیرنیه ٤٦
شیون ١٣٧

ف

فراچ آفرینکانیه ٣٢٧
فراچ داتن ١٨٣ـ٢٠٥
فراچ داتارگهان ١٨٤
فراخنیتن ٢٠٥
فراخوهوشیه ١٦٩ـ١٩٧
فرتوم ٧
فرزانکیه ٧٤
فرکرت یب
فرن ٤٠٨
فروت ٢٧٧
فره داتن ١٨٣
فریپتن ٢٥١
فریتون ٤٠٠
فریفتار ٣٦٥
فریفتن ٨٤ـ٣٦٥

ك

کارت یب
کامك ٢٣ـ١١٨ـ٣٢٤
کامك‌خوتاکیه ١١٨
کبد(هزوارش) ٢٢٤
کپیك ٤٢٦
کتك ٢٧٠
کتك‌بانوك ١٦٢
کتك خوتای ١٦٢
کدبا (هزوارش) ١١٩
کرپ ٨٥ـ٣٨٦
کرپان ٣٨٦
کرپ خوار ٨٥
کرتاریه ٣٠٨
کرتك یب
کرتن ٨٨
کرشاسپ ٤٠٠
کم ٢٧٣
کم رمك ٢٧٣
کم مرت ٢٧٣
کنتن ٢٥٠
کنشن ٣
کنیچك ٣٧٠
کنیك ٣٧٠
کوتك ١٢١
کور ٣٨٦
کون مرژیه ٣٥٣

کیك ۳۸٦
کین ۸٦
کینوور ۲۸٦
کینینیتن ۸۷

گ

گاس یه-۱۲
گاسان یه
گاسانیك یه
گام ه
گاه ۱۲
گبرا(هزوارش) ۳۰۹-۳۵۳
گپتن (= گفتن)۱۳۱
گرتن ۲۳۸
گرزیتن ۲۷-۴۸
گرفتار ۳٤۱
گرفتن ۹۲-۱۱۱-۱٤۱-۳٤۱
گروتمان ف - یم - ۱۲٦
گرویتن ٦۷
گرهمك ۳۸۷
گریو ۲۳۸
گریوك ۲۳۸
گریوك پان ۲۳۸
گفتن(گوفتن) ۲۵-۳۵
گناك ۲٤۸
گناك مینوك ۲٤۸
گوسپند ٤۳-۱۱۲
گوسپندتاشیتار ۱۱۲
گوسپند روبان ٤۲۹
گوش ۱٦
گوش‌اوروَن ٤۲۹
گوشت ۱۵٦-٤۲۸
گوشن ۲۵۷-۲۷۵
گومیختن ۱۰۸
گُهر ۷۱
گیتیك ۸۰

ل

لا (هزوارش) ۲۹۷

م

ماریك(گفتار گاتها پخش۱)
مالیتن ۲۵۱
مان ۱۲٦
مان پت ۲٤۵
مانتن ۱۲۸
ماندن ٥٤
مانسر ۱٤
ماه ۲۳۰
متنه
متیوك‌ماه ٤۰۹
مدم(هزوارش) ۳٤٤

مرت وپیك ۳۵۳
مرت وژن ۳۰۹
مرتوم ۳۸
مرگ ۱۳۲
مرگ ارژان ۳۸۱
مرنجنیتن ۲۵۱
مزد ۲۰٤
مس ٥٦
مس کار ٦۸
مکیه ٥۹
منیتن ٥٤
موتك ۲۷۸
موتك کرتار ۲۷۷
مورت ۲۷۷
مورتن ۳۷
مورنجینیتن ۹۷-۱٥۷
مهیست ۱٤
می ۳۱٦
میزد ۱۸۰
میزد پان ۱۸۱
میزیتن ۲٥۹
مینوك ٦۹
مینوکان (مِنوکان) ٦-٦۹

ن

نِرفسیتن ۲۳۱
نزدیست ۱۷٤
نزدیك ۲٦۰
نفشمن (هزوارش) ۱۳۸
نماچ ۱-۲۲۷
نِوذنیتن ۱۱
نِوکیه ۲۱
نون ٦۱
نهفتن ۸۳
نیایشن ۱-۱۹۰
نیتن ۱۳۸-۲٤۹
نیروك ۲۹ - ۱۸٤
نیسامن (هزوارش) ۳۰۹
نیمروچ گاس ۲۳۷
نیوششن ۱۳
نیوشیتن ۱۳ - ٤۸
نیهان ۳۰۸
نیهانیك ۱۲۰ - ۳۰۸

و

وئدیشت ٤۱٦
وات ۲۳۳
وارون یم
وارونان یم
وارونیه یم
واستر ۳۲
واستریوش یف - یق - ۱۱۳

والیتن ۱۰۵
وامیتن ۳۵۳
واوریکانیه ۹۳
وخدونتن ۳٤۱
وخشور ۱٤ ـ ۲۸٦
وخشیتن ۱۰۷
ورتیتن ۲۱٤
ورجمکرت ٤۳۲
ورزشن (گفتار پیشه وران پخش ۱)
ورزیتار ۱۱۳
ورون ۲۷۸
ورویتن ٦۷
ورویستن ٦۷
وزیتن ۱٤۱ ـ ۲۷٦
وس ۱٤٦ ـ ۲۲٦
وشن ۲۵۷
وه ۷۱ ـ ۱۳٦
وهتر ۷۱
وهیشت ۱۸
ویاپانیتن ۱٦۱
ویاپانیه ۱٦۱
ویپتك ۳۵۲
ویپتنیتك ۳۵۲
ویتارتن ۲۵۰ ـ ۳۰۷
ویترتن ۳۰۷
ویترك ۳۰۷
ویترك زمستان ۳۵٤
ویچارتار ۱۰۳
ویچارتن ۳۹
ویچارشن ۳۹ ـ ٤٤
ویچیتن ۳۹
ویخرونیه ۲۸۲
ویر ۱۲۵
ویس پت ۲٤۵
ویسترتن ۲۱۲
ویششن ۳۷۹
ویمار ۳۸۹
ویمارینیتن ۸۵ ـ ۳۸۹
ویماریه ۳۸۹
ویمانیکیه ۱۷۰
ویمیختن ۱۰۸
ویناسکار ۳۹۵
ویناسکاریه پاتفراس ۱۲٤
ویناسیشن پاتفراس ۱۲٤
ویناك ٦٦
ویندانن ٤٤
ویندینت ٤٤
وینستن ٦٦
وینشن ٦٦
ویونگهان ٤۲۵

ه

هات یا
هانك مانسریك ض
هاسر یب
هاوند ۲۲۷
هاویشت ۴۰۲
هت ۹۸
هچ ۷
هخت ۳۷۶
هشتن ۱۹۹
هَکر ۹۸
هُکر ۴۲۹
هکرچ ۲۵۸
هم ۶۱۰
هماك روبشن ۱۰۷
هماکیه یع
همپرسکیه ۱۷۸
همپرسیتن ۱۷۸
همسایکان یم
همسایکیه یم
همستار (همیستار) ۳۰۴-۳۱۸
همستکان (همیستکان) ۴۳۷
همکرتاریه یع - ۱۸۲
همیستاریه ۳۱۶
همیستك (پخش یکم) ۵۰
همیشك ۲۰۱
هنبارتن ۲۵۰
هُنر ۲۱۴
هنرومند ۲۱۴
هوب ۴۲۰
هوداناك ۷۴-۷۵
هور ۳۳۴
هوزوان ۱۵
هوزیو ِشنیه ۷۶
هوش ۲۷۵
هومانیشنیه ۵۳
هومینیتار ۶۲

ی

یان ۲۱
یدمن (هزوارش) ۲
یوشت فریان ۳۹۴
یوشداسرینیتن ۲۴۴
یوشداسریه ۲۴۴
یوك ۹۲
یهبونتن (هزوارش) ۱۹۴ - ۲۹۲
یهونتن (هزوارش) ۲۶

فهرست
واژه‌های پارسی

آ

آب ۲۳۳
آبار ٦
آذر ۱۰۰ـ۳۵۰
آذربرزین ۲۰۸
آراستن ۵۱
آرامیدن ۱۹
آرمیدن ٥٤ ـ ۷۷
آز ۱۷۷
آزردن ۲۱
آس ۸۲
آسمان ۸۲
آسیاب ۸۲
آفرین ٤۰ـ۳۳۲
آك ۷۲
آوا ـ آواز ـ آوازه ۲٦
آوند ۲۳۳
آوه ۲٦۳
آهن ۸٦ـ۳۵۰
آهو ۲۳۵
آهو (پلیدی) ۲۳۵
آیفت ٦

الف

ابر ۲۳٤
ابن‌سینا ٤۱۰
اترط ٤۰۰
ارج، ارز ـ ارزش ۳٤۲
ارجاسپ ۳٤۲
اردشیرخره ۳٦۰
اروتدنر ۳٦٦ـ٤۳۲
اروند ۳۳۹
از ۷
اسپریس ۳۵۵
است، استه، هسته ٦
افراختن ۲۸۰
افروختن ٦٤
البرز ۱۵۸ـ٤۲۹
الوند ۳۳۸
امار، اماره (آمار، آماره) ۳۷
امرداد ۱۰٦ـ۱۰۷
انباردن ۲۵۰
انجیدن ۳۹
اندر ۱۷۹
اندرزبد ۲٤۵
انوشه ۱٦۷
انوشیروان ۱٦۷
اوْدَر ۲۷۱
اوستا ۱۵۷
اهریمن ۷۰ـ۱۵۰

ایرانشهر ۱۲۹
ایزد ۶۳
ایست‌واستر ۳۶۶

ب

باد ۲۳۳
باداس ۸۲
باسره ۳۲
بالیدن ۸–۱۰۵
باور ۱۵–۶۷
بخت ۱۱۵
بَد (سپهبد)، بذ ۱۳۸–۲۴۴
بردن ۱۱۹
بُرز ۱۵۸–۴۱۵
بزرگ‌فرمدار ۲۸۶
بُن ۳۷۵
بودن ۲۶–۸۹
بوم ۱۴۷
به ۷۱–۱۳۶
بهرام ۲۵۴
بهشت ۱۸–۲۸۳
بهمن ۷۰
بیم ۱۷۰
بیمر ۳۷
بینش ۶۵

پ

پاد، پاز ۲۸۷
پاداس ۸۲
پادافراه ۸۶
پادزهر، پازهر ۲۸۷
پاره ۳۸۸
پاسخ ۳۷
پاسیدن ۲۴۷
پاییدن ۲۵۹
پتشخوارگر ۲۵۷
پدر ۱۱۱
پذیره ۱۰۲–۲۸۷
پُر ۱۵۰–۱۸۹
پرامون(پیرامون) ۱۹۰
پرسیدن ۳۱
پرواز ۲۷۷
پریر ۲۰۹
پزشك ۱۳۵
پُس(پسر، پور) ۱۴۱–۲۴۰
پشنجیدن ۳۹۹
پشوتن ۳۸۱
پُل ۳۵۳
پناه ۲۵۳
پنج بُخت ۱۲۱
پند ۱۱۳

پورچیست ۴۰۱
پی ۳۴۰

ت

تخشا ۳۳-۱۷۳
تخشیدن ۳۳
تخم ۲۷۱
ترمنشت ۱۴۵
تکاور ۳۳۹
تم ۱۳۷
تن ۲۱۵
تنافور ۳۸۱
تندیس ۱۸۷
تننده ۱
تنودن(تنیدن) ۱
توانستن ۲۹-۳۴۳
توختن ۲۲۸-۲۲۹
تور ۳۹۴
توزیدن ۲۲۸-۲۲۹
توش ۲۹-۱۸۴
تهم ۲۱۱
تهمتن ۲۱۲
تهمورث ۴۳۱
تیشه - تش ۲۷

ج

جادو ۹۲
جام ۹۲
جاماسپ ۴۰۴-۴۲۰-۴۲۴
جشن ۶۳
جفت ۹۲
جگر ۹۲
جم ۹۲-۱۵۳-۱۵۵
جه ۲۸۹
جهان بین ۶۵
جهمرز ۲۸۹
جیوه ۴۲

چ

چراغ(چرا) ۳۵۵
چریدن ۳۵۵
چوپان ۴۳
چه ۴۵
چهر ۷۷-۱۴۰
چیدن ۳۹
چیر ۳۳۹
چینوَد ۷۲-۳۵۳

خ

خدو ۴۰
خراس ۸۲
خراستر ۱۵
خرد ۴
خرداد ۱۰۶-۱۰۷

خروس ۳۷۷ـ۳۷۸
خروشیدن ۲۹۲ـ۳۷۷
خره ، خوره ۳۶۰
خشم ۲۸ـ۸۴
خشنو(خشنود) ٤
خفتن ۷۲
خنیده ۱۵۱
خوار ۱۰۸
خوار(لاشخوار) ۱۵٦
خواری ۷
خواسته ۱۵۳
خوالیگر ۱۵٦
خواهر ۲۷۰
خور ۱٦۰
خورشید ۱۵۳ـ۱٦۰
خورشید چهر ۳٦٦
خونیرس ۳۹٤
خویشتن ٦۸
خیش ۲۱۸
خیم ۷۹

د

داد ۱۷۱
دادار ه
دادن ه
داره ۱۲۳
داشتن ۱۱۱
دام ۱۱۰
دانستن ۵۵
دُخت ۲٦۳ـ۲۷۰
دد ۱۱۰
درازانگل ۹٤
درز ۲۵۳
درزن ۲۵۳
درزی ۲۵۳
دُرستبد ۱۳۵ـ۲٤۵
درشت ۲۹
درنك ۹٤
دَرون(نان) ۱۸۰ـ۱۸۱
دُروند ۳٤
درویش ۱۹٤ـ۳۸۲
دریا ۲ـ۳۵٤
دریوش ۱۹٤
دزد ۷٤
دُژخیم ۷۹
دست ۲
دست(داوری) ۲۸۵
دستاس ۸۲
دستور ۲۸٤ـ۲۸۵
دُشت ۷۷
دَشتان ۱۹۵

دُشتیاد ۷۸
دشخوار (دشوار) ۷۸
دشمن ۷۰-۳۳۱
دشنام ۷۸
دغدو ۴۰۱-۴۰۴
دل ۱۲۰-۲۱۹
دمه ۳۵۴
دوختن(دوشیدن) ۴۰۴
دور ۱۶۶
دوزخ ۱۹-۷۹
دوست ۱۹
دی ۳۵۳
دیدن ۲۳
دیر ۹۴
دین ۱۱۵-۱۱۶
دیه (ده) ۱۲۹
دیو ۳۸

ر

رادی ۲۰-۶۱
راسپی ۱۰۸-۱۷۶
راست ۵۱
رامش ۵۴
رد ۳۱
رده ۲۸۰
رزم ۲۸۰
رُستن ۵۰
رستهم (رستم) ۲۱۱
رشك ۲۸-۱۰۶
رشکن ۱۰۶
رشکناك ۱۰۶
رشن ۲۸۱
رمه ۲۰۰
روان ۸
رود ۵۰
روز ۶۴
روزنه ۶۴
روستا ۱۲۷
روییدن ۵۰-۲۱۱
ریختن ۱۵۳
ریش (زخم) ۹۳-۱۶۲
ریوند ۲۰۸

ز

زدن ۱۶۶
زدودن ۱۳۶
زرتشت ۳۹۶
زره ۲
زفر ۱۶۰
زم ۳۵۴
زمی(زمین) ۲۳۱
زن باره ۲۸۹

زنبر(زنبیل) ۲۸۶
زنهار (زینهار) ۱۲۲ـ۳۲۰ـ۴۱۶
زوت ۱۷۶
زود ۲۲
زور ۲۲
زوش ۳۵۶
زه ۴۳
زیان ۹۳ـ۹۴
زیستن ۴۲ـ۷۹
زیغ ۱۲۰

ژ

ژوبین ۱۳۴
ژیوه ۴۲

س

سار (رنج) ۱۹۶
سار(سر) ۳۶۸
سام ۴۰۰
سُبخت ۱۲۱
سپاه ۲۵۳
سپهبد ۲۴۵
سپیتمان ۳۶۷ـ۳۹۷
سپیتور ۴۲۶ـ۴۲۷ـ۴۳۱
ستادن، استادن ، ایستادن ۳۳۵
ستاره ۲۳۰
ستودن ۲۲ـ۶۲
ستورگاه ۵۴
ستی ۱۳۳
سخن ۳۶
سراییدن ۱۳
سرخ ۶۶ـ۳۵۰
سرخاب ۶۶
سرشك ۳۷۸
سرم (سلم) ۳۹۵
سروا ۱۵۷
سرودن ۱۳
سروش ۱۳
سریت ۴۰۱
سکال ۴۸
سکالش ۴۸
سکالیدن ۴۸
سنی ۱۳۳ـ۱۳۴
سو ۶۶
سود ۲۲ـ۹۴
سور ۱۸۰ـ۱۸۱
سورن ۱۲
سوشیانت ۲۰۳
سیج (سیچ-سیز) ۱۹۸

ش

شاد ۳۵۰
شام ۲۳۸

شایستن ۸-۱۶۸
شب ۱۶۸
شبان ۴۲-۱۱۴
شدن ۳
شرم ۴۳
شکستن ۹۱-۳۷۸
شناختن ۵۵-۱۶۸
شهر ۱۲۹-۱۶۸
شید ۴۲۵

غ

غلامباره ۳۵۲-۳۵۳

ف

فر، فره، فرهی، فرمند، فرهمند، فرخنده، فرخندگی ۳۶۰
فرزان، فرزانه ۵۵-۷۴
فرستاده ۳۲۷
فرشته ۳۲۷
فرشوشتر ۴۰۴-۴۲۰-۴۲۴
فرمان ۱۴۳
فرن ۴۰۱
فره (بسیار) ۲۰۵-۳۲۸
فریدون ۴۰۰
فریفتن ۳۶۵

ك

کاست ۱۲۱
کام، کامه ۲۳-۱۱۸-۱۶۴
کپی ۴۲۶
کده ۲۷۰
کردن ۸۸
کشور ۱۲۹-۱۴۷
کنیز، کنیزك ۳۷۰
کیومرث ۸۰
کی ۱۶۵-۳۸۹
کی آرش ۲۵۷
کی اپیوه ۲۴۶
کیش ۱۰۱
کی کاوس ۲۴۶
کی گشتاسپ ۳۶۶
کین ۸۶
کیهان (جهان) ۸۰

گ

گامیدن ۵-۲۰۷
گاو ۲۴۱
گذر ۳۰۷
گردن ۲۳۸
گرزمان ۱۲۶-۲۶۷-۳۳۶
گرزیدن ۲۷
گرشاسپ ۲۴۰-۴۰۰
گرفتن ۱۱۱
گرم ۲۱۳

گریبان ۲۳۸
گریواره ۲۳۸
گریوه ۲۳۸
گزاردن ۳۹
گزارش، گزاره ۳۹
گزیدن ۳۹
گستردن ۲۱۲
گستهم ۲۱۲
گشتاسپ ۲۴۰
گشن ۲۵۷
گشن‌اشتر ۲۵۷
گشن بز ۲۵۷
گشنسپ ۲۵۷
گلشن ۵۴
گله ۲۷
گواژ، گواژه ۲۶
گوشواره ۲۸۵
گوهر ۷۰-۷۱

ل

لهراسپ ۲۴۰-۳۳۹

م

مادر ۲۷۰
ماه ۲۳۰
مجوس ۶۱
مده ۲۷۸
مردم ۳۸-۲۹۰-۲۹۱
مرده ریگ ۱۵۳
مرده‌ری ۱۵۳
مرگ ۲۹۱
مزد ۱۲۳-۲۰۴
مست‌شدن ۳۱۶
مشت ۱۴۶
مغ ۵۶-۶۱
من ۷۰
منوچهر ۱۴۰
موبد ۶۱-۲۴۵
مه ۱۳۱
مه، مهست، مهتر، مهتری، مهی، مهین ۵۶
مهزد ۱۲۲
مهر ۲۷۹-۲۸۰
مهست ۳۷۹
می ۳۱۶
میزبان ۱۸۴
میزد ۱۸۰-۱۸۱
میزیدن ۲۵۹
میش‌گشن ۲۵۷
میغ ۲۳۴
مینو ۶۹

ن

نام ۳۶۳
نر ۶۷-۲۸۹
نرسی ۴۲۶
نزد ۱۷۴
نزدیك ۱۷۴
نسا ۱۴۹
نساسالار ۱۴۹
نشیم ۵۳
نشیمن ۵۳
نماز ۱
نمیدن ۱-۲۷۲
نوذر ۳۹۵
نوشدارو ۱۶۷
نون ۶۱-۲۶۰
نوه، نواده ۲۷۱
نویددادن ۱۱
نیاك ۲۷۱
نیزه ۱۳۴
نیوشیدن ۴۸

و

واچ، واج، واژ، باژ،واژه،باز،باج، ۲۶
واستریوشان‌سالار ۱۱۳
واستریوشبذ ۱۱۳
وام ۱۲۲
وای ۱۳۸-۲۶۳
وجر ۳۹
وجرگر ۳۹
وخشاب ۱۰۸
وخشو ۱۰۸
وخشور ۱۴-۲۸۶
ورج ۱۶۵
ورزاو ۲۷۵
ورزیدن ۳۸
ورنج ۲۷۸
وزیدن ۱۴۱-۲۷۶-۳۵۴
وزیر ۳۸-۲۸۶
ویده ۴۴
ویدیدن ۴۴
ویر ۱۲۴
ویژ، ویژه، ویژگان، ویژش، اویژه
بویژه ۵۹
ویونگهان ۱۵۴-۴۰۰

ه

هاوشت ۴۰۲
هچتسپ ۳۶۷-۳۹۹
هر ۱۰۷
هردار ۳۲۰
هزوان ۱۵
هژیر ۷۷-۱۴۰

هستن ٦
هشتن ۱۹۹
هفتان بخت ۱۲۱
هم ۱۱۰
هماوند ۱۸۵
همکام ۱۹
هنر ۷٦-۷۷-۲۱٤
هور ۱۵۹-۲۲۵
هوش (مرگ) ۱٦٦-۱٦۷
هوم ۱٦۷-۱٦۸
هیربد ۲٤۵-۲٦۰-٤۰۲

ی

یاسه، یاسا، یاسون ۱
یزدان بخت ۱۲۲
یوغ (یوخ) ۹۲